

امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی

(۶۳۱-۶۷۶ هـ)

شرح ریاض الصالحین

(۲)

شرح و توضیح:

علامه محمد بن صالح العثیمین

با مقدمه و تعلیقاتی از:

علامه محمد ناصرالدین آلبانی

ترجمه و نگارش:

محمد ابراهیم کیانی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

مجله عقیده
سایت

فهرست مطالب

- ۱۱- باب: مجاهدت ۳
- ۱۲- باب: تشویق به انجام کارهای نیک در اواخر عمر ۸۷
- ۱۳- باب: زیاد بودن راههای خیر و نیکی ۱۰۱
- ۱۴- باب: میانه‌روی در عبادت ۱۵۷
- ۱۵- باب: مداومت و پای‌بندی بر اعمال ۱۹۱
- ۱۶- باب: امر به پای‌بندی بر سنت و آداب آن ۱۹۹
- ۱۷- باب: وجوب اطاعت از حکم الله و این که انسان در برابر این فراخوان یا هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر می‌شود، چه بگوید ۲۷۱
- ۱۸- باب: نهی از بدعت‌ها و امور نوپیدا (در دین) ۲۸۱
- ۱۹- باب: درباره‌ی کسی که روش نیک یا بدی، پایه‌گذاری می‌کند ۲۹۵
- ۲۰- باب: راه‌نمایی به سوی خیر و نیکی و فراخواندن به سوی هدایت یا گمراهی ۳۰۵
- ۲۱- باب: هم‌کاری و تعاون در زمینه‌ی نیکی و پرهیزگاری ۳۲۹
- ۲۲- باب: نصیحت و خیرخواهی ۳۴۱
- ۲۳- باب: امر به معروف و نهی از منکر ۳۶۱
- ۲۴- باب: سختی مجازات کسی که امر به معروف و نهی از منکر نماید، ولی گفتارش، مخالف رفتارش باشد ۴۱۹
- ۲۵- باب: امر به ادای امانت (بازپس دادن آن) ۴۲۵
- ۲۶- باب: حرام بودن ظلم، و امر به ادا کردن حقوق ستم‌دیدگان ۴۵۱

- ۲۷- باب: گرامی‌داشت حرمت مسلمانان و بیان حقوق آنان و مهرورزی به
 آنها ۵۰۷
- ۲۸- باب: پوشاندن عیوب مسلمانان و نهی از اشاعه‌ی آن بدون ضرورت ۵۸۲
- ۲۹- باب: برآوردن نیازهای مسلمانان ۵۹۸
- ۳۰- باب: شفاعت و میانجی‌گری ۶۰۳
- ۳۱- باب: برقراری صلح و آشتی در میان مردم ۶۰۸
- ۳۲- باب: فضیلت و برتری مسلمانان مستضعف، فقیران و گمنامان ۶۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۱- باب: مجاهدت

الله متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾﴾

[العنكبوت: ۶۹]

و کسانی که در راه ما مجاهدت کنند، به طور قطع به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم. و بی‌گمان الله، با نیکوکاران است.

﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿٩٩﴾﴾

[الحجر: ۹۹]

و تا زمانی که مرگت فرا رسد، پروردگارت را عبادت و پرستش کن.

﴿وَأذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿٨﴾﴾

[المزمل: ۸]

و نام پروردگارت را یاد کن و چنان که باید یک‌سو و مخلصانه به عبادت او پرداز.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾﴾

[الزلزلة: ۷]

پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند.

﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ أَجْرًا ﴿٢٠﴾﴾

[المزمل: ۲۰]

و هر عمل نیکی که برای خویش پیش می‌فرستید، پاداش آن را نزد الله بهتر و بزرگ‌تر خواهید یافت.

[البقرة: ۲۷۳]

﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾

هر چه انفاق کنید، الله از آن آگاه است.

آیات زیادی در این باره وجود دارد.

شرح

مؤلف رحمته، بابتی تحت عنوان مجاهدت گشوده است که منظور، مجاهدت با نفس و انواع دیگر مجاهدت می‌باشد. مجاهدت با نفس، برای انسان خیلی دشوار است و سایر مجاهدت‌ها جز با مجاهدت نفس، به انجام نمی‌رسد. مجاهدت نفس، دو جنبه دارد: اول این که انسان، نفس خویش را به اطاعت و بندگی الله تبارک و تعالی وادارد؛ و دوم، این که آن را به ترک گناهان و معاصی عادت دهد؛ زیرا انجام عبادت‌ها و دوری از گناهان بر نفس انسان، سنگین و دشوار است؛ مگر برای کسی که الله تبارک و تعالی بر او آسان نماید؛ از این رو باید با نفس مجاهدت کرد؛ به ویژه زمانی که رغبت و علاقه‌ی اندکی به نیکی‌ها وجود دارد؛ لذا انسان، سختی زیادی متحمل می‌شود تا نفس خویش را به انجام نیکی وادار کند. مهم‌ترین مجاهدت نفس، این است که آن را به اخلاص در همه‌ی عبادت‌ها برای الله تبارک و تعالی وادار کنیم؛ زیرا رعایت اخلاص، خیلی سخت و دشوار می‌باشد. حتی یکی از گذشتگان نیک، بدین نکته تصریح کرده است که آن قدر که برای واداشتن نفس خویش به رعایت اخلاص مجاهدت کردم، برای هیچ امر دیگری مجاهدت نکرده‌ام. به همین سبب پاداش کسانی که مخلصانه و از صمیم قلب، لا اله الا الله می‌گویند، این است که بر دوزخ حرام می‌شوند.

اما این امر، چه زمانی خواهد بود؟ رعایت اخلاص برای نفس، خیلی سنگین و دشوار است؛ زیرا انسان دوست دارد که در نگاه دیگران، محترم و دارای نام و آبرو باشد و او را عبادت‌گزار و دین‌دار بدانند و از او به نیکی یاد کنند. شیطان نیز از همین دروازه وارد می‌شود و انسان را به ریا و خودنمایی وادار می‌سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ رَأَى رَأَى اللَّهَ بِهِ، وَمَنْ سَمَعَ سَمَعَ اللَّهَ بِهِ»^(۱) یعنی: «هر کس

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۰۱۸، ۶۶۱۹) به نقل از جندب رضی الله عنه؛ و روایت مسلم، ش: ۵۳۰۱ به نقل از

ریاکاری یا خودنمایی کند، الله، ریاکاری او را آشکار می‌سازد؛ و هرکس (با بازگو کردن کارهای نیکش) به دنبال شهرت باشد، الله دستش را رو می‌کند».

مجاهدت نفس برای واداشتن آن به انجام کارهای نیک و وظایف شرعی مثل روزه، سخت و دشوار می‌باشد. زیرا روزه، جزو سخت‌ترین اعمال برای نفس است؛ چراکه در حال روزه باید از لذت خوردن و نوشیدن و ازدواج، پرهیز کرد و از این رو می‌بینیم که روزه گرفتن برای مردم سخت می‌باشد، مگر کسانی که الله برایشان آسان کرده است. وقتی رمضان می‌رسد، می‌بینیم که برخی از مردم، انگار کوهی روی پشت آن‌ها قرار گرفته است! چون برایشان سخت است که روزه بگیرند! حتی برخی از آن‌ها، بیش‌تر روز را می‌خوابند و شب را بیهوده و بدون هیچ طاعت و عبادتی بیدار می‌مانند تا روز بخوابند و سختی روزه را کم‌تر تحمل کنند.

همه‌ی طاعات و عبادت‌ها به مجاهدت نفس بستگی دارد؛ لذا برای حضور در نماز جماعت باید با نفس، مجاهدت کرد. نماز خواندن در خانه، برای بسیاری از مردم آسان می‌باشد؛ اما برایشان دشوار است که به مسجد بروند و نماز را با جماعت بخوانند؛ از این رو با نفس خویش درگیر هستند و با خود می‌گویند: این کار را انجام دهم، بعد به مسجد می‌روم یا پس از این‌که چنین و چنان کردم، به مسجد خواهم رفت؛ و بدین‌سان این لحظه و آن لحظه می‌کنند تا این‌که نماز جماعت را از دست می‌دهند. دشوار بودن نماز جماعت بر انسان، بیان‌گر این است که در دلش نفاق می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «أثْقَلَ الصَّلَوَاتِ عَلَى الْمُتَأَفِّقِينَ صَلَاةُ الْعِشَاءِ وَصَلَاةُ الْفَجْرِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبَوًّا»؛ یعنی: «دشوارترین نمازها برای منافقان، نماز عشاء و نماز صبح است؛ و اگر می‌دانستند که چه پاداش بزرگی در این دو نماز نهفته است، بر روی زمین می‌خزیدند و در این دو نماز شرکت می‌کردند». شرکت در نماز جماعت، به مجاهدت نفس نیاز دارد.

و اما موضوع مجاهدت نفس برای ترک گناهان یا دوری از معصیت‌ها؛ معاصی زیادی وجود دارد که ترک آن برای بسیاری از مردم، سخت و دشوار است. از این رو می‌بینیم که برخی از مردم به پاره‌ای گناهان و اعمال حرام، عادت کرده‌اند و ترک این اعمال بر آن‌ها دشوار است. اجازه دهید دو مثال بزنم:

مثال اول: اعتیاد به دخانیات؛ امروزه بسیاری از مردم به دخانیات و سیگار عادت کرده‌اند؛ ابتدا که سیگار تولید شده بود، علما درباره‌اش اختلاف نظر داشتند؛ برخی از علما، آن را جایز می‌پنداشتند. و عده‌ای می‌گفتند: حرام است؛ برخی از علما نیز آن را مکروه می‌دانستند. گروه دیگری از علما، آن را مانند شراب‌خواری یا باده‌نوشی قلمداد می‌کردند و می‌گفتند: حکم استعمال دخانیات، صد ضربه شلاق است. مدتی گذشت و برای همه روشن شد که استعمال دخانیات، حرام است؛ زیرا پزشکان به اتفاق نظر رسیدند که سیگار برای سلامتی انسان، زیان‌آور است و سبب پیدایش بیماری‌هایی است که به مرگ می‌انجامد. از این‌رو گاه مشاهده می‌شود که افراد سیگاری، در حال سخن گفتن هستند و ناگهان به زمین می‌افتند و می‌میرند و گاه بار سبکی برمی‌دارند، اما قلبشان از کار می‌افتد و می‌میرند. به هر حال عوارض استعمال دخانیات، زیاد است و هر چیزی که برای انسان، مضر باشد، حرام است. زیرا الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿۲۹﴾﴾

و خویشتان را نکشید. به درستی که الله به شما مهربور است.

برای افراد معتاد به دخانیات، دشوار است که آن را ترک کنند؛ حال آن‌که می‌توانند کم‌کم آن را کنار بگذارند و خود را به ترک تدریجی آن عادت دهند و از افراد سیگاری دوری نمایند. و اگر سیگار را ترک کنند، چه بسا پس از مدتی از بوی آن نیز بدشان می‌آید. ترک دخانیات، نیازمند اراده‌ای قوی و ایمانی راستین است.

مثال دوم: یکی از کارهای ناپسندی که بسیاری از مردم بدان مبتلا شده‌اند و کنار نهادن این عادت زشت برایشان دشوار است، تراشیدن ریش می‌باشد، حال آن‌که تراشیدن ریش، حرام است؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «خَالِفُوا الْمَجُوسَ خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ وَفَرُّوا اللَّحَى وَحُقُّوا الشَّوَارِبَ»^(۱) یعنی: «با مجوسیان و مشرکان مخالفت کنید؛ ریش‌هایتان را بگذارید و سبیل‌هایتان را کوتاه کنید». نفس بسیاری از مردم، بر آن‌ها غلبه کرده است و از این‌رو ریش‌هایشان را می‌تراشند. نمی‌دانم فایده‌ی تراشیدن ریش چیست؟ اما به‌طور قطع، نتیجه‌اش این است که گناهش روی هم می‌شود تا این‌که ایمان

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۴۲، به نقل از ابن عمر رضی الله عنهما.

شخص را سست و ضعیف می‌گرداند؛ زیرا اهل سنت و جماعت بر این باورند که گناهان، در ایمان، نقص ایجاد می‌کنند. لذا دست‌آورد کسی که ریش خود را می‌تراشد، معاصی و گناهانی است که ایمانش را ضعیف می‌گرداند. ضمن این‌که تراشیدن ریش، تأثیر مثبتی در شادابی و سلامتی‌اش ندارد و بیماری‌ها را از او دور نمی‌کند؛ بلکه به این عمل ناپسند مبتلا شده و گذاشتن ریش، برایش دشوار است. لذا هر انسانی باید برای انجام نیکی‌ها و ادای وظایف شرعی و ترک معاصی، با نفس خویش مجاهدت کند تا جزو مجاهدان راه الله ﷺ قرار گیرد. الله متعال، پاداش چنین کسانی را بیان نموده و فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنكبوت: ۶۹]

و کسانی که در راه ما مجاهدت کنند، به‌طور قطع به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم. و بی‌گمان الله، با نیکوکاران است.

اما سایر مجاهدت‌ها بر دو گونه است: جهاد به‌وسیله‌ی علم و بیان حقیقت؛ و جهاد مسلحانه.

در نوع اول با کسانی جهاد می‌کنیم که در حقیقت، مسلمان نیستند و فقط نام اسلام را با خود یدک می‌کشند؛ مانند منافقان و آن دسته از اهل بدعت که مرتکب اعمالی می‌شوند که آن‌ها را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند؛ ولی در هر صورت، مدعی اسلام و مسلمانی هستند و بدان سبب که تظاهر به اسلام می‌کنند، امکان جهاد مسلحانه با چنین کسانی وجود ندارد؛ اما به‌وسیله‌ی علم و با بیان حقیقت، با آن‌ها جهاد می‌کنیم. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ

الْمَصِيرُ﴾ [التوبة: ۷۳]

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. و جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد جایگاهی‌ست!

جهاد با کافران، به‌وسیله‌ی اسلحه می‌باشد و جهاد با منافقان، به‌وسیله‌ی علم و بیان حقیقت؛ از این‌رو پیامبر ﷺ با آن‌که منافقان را می‌شناخت، اما هیچ‌گاه آنان را نکشت و با آن‌ها برخورد مسلحانه نکرد؛ حتی زمانی که از او اجازه خواستند تا

منافقان را بکشند، فرمود: «لَا، يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ»^(۱) یعنی: «خیر؛ آن‌گاه مردم خواهند گفت که محمد، یارانش را به قتل می‌رساند».

هم‌چنین با آن دسته از اهل بدعت که نام اسلام را یدک می‌کشند، جهاد مسلحانه نمی‌کنیم؛ بلکه کارزار ما با آنان، به وسیله‌ی علم و روشن‌گری‌ست. لذا این وظیفه فراروی جوانان امت اسلامی قرار می‌گیرد که در راستای کسب علم و دانشی ژرف و ریشه‌دار، گام بردارند؛ نه این‌که به فراگیری سطحی و قشری علوم اسلامی بسنده نمایند. متأسفانه در بسیاری از مراکز آموزشی، به صورتی سطحی و به‌گونه‌ای به تحصیل علم می‌پردازند که در ذهن، رسوخ پیدا نمی‌کند و هدف، کسب مدرک است؛ نه تحصیل علم. علم راستین، دانشی‌ست که در قلب، ریشه دواند و همه‌ی وجود انسان را بگیرد تا وقتی با مسأله‌ای روبه‌رو می‌شود، بتواند بر اساس دلایل کتاب و سنت و قیاس صحیح، به‌گنّه آن پی‌برد و آن را دریابد.

مردم، امروزه نیازمند چنین دانشی هستند؛ زیرا بدعت‌ها روز به روز افزایش می‌یابد؛ حال آن‌که قبلاً کم‌تر بدعتی در این سرزمین دیده می‌شد. رفت و آمدهایی که به این‌جا انجام می‌شود یا همین‌که برخی از این‌جا به سایر مناطق می‌روند، زمینه‌ای برای ورود یا پیدایش اندیشه‌های ناسالم در این سرزمین است و از این‌رو ظلمت بدعت‌ها، رو به گسترش می‌باشد. این بدعت‌ها، به نور و روشنایی دانش نیاز دارند تا پرتو علم، راه را روشن سازد و دیگر، کسی به بدعت‌های بزرگی که گاه مایه‌ی خروج از اسلام است، دچار نگردد.

بنابراین، باید با بدعتی‌ها و منافقان، با سلاح علم و دانش مبارزه کنیم و نادرستی باورهای پوچ آن‌ها را با دلایلی قانع‌کننده از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ و اقوال سلف صالح اعم از صحابه و تابعین و امامان هدایت، بیان نماییم.

اما جهاد مسلحانه، بدین معناست که با دشمنان اسلام که کینه و دشمنی خود نسبت به اسلام را آشکار می‌سازند، پیکار کنیم؛ مانند یهود و نصارا که خود را مسیحی می‌نامند؛ حال آن‌که مسیح عَلَيْهِ السَّلَام از آن‌ها بیزار است و اگر ظهور کند، با این‌ها که ادعای پیروی از او را می‌کنند، خواهد جنگید. الله عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۵۲۵، ۴۵۲۷)؛ و مسلم، ش: ۴۶۸۲ به نقل از جابر بن عبدالله رضی الله عنه.

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَّ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾
[المائدة: ۱۱۶]

و هنگامی که الله می‌فرماید: «ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که جز الله، من و مادرم را معبود قرار دهی؟» می‌گوید: تو پاک و منزهی؛ من حق ندارم چیزی بگویم که شایسته‌ام نیست.

جواب عیسی علیه السلام چیست؟

﴿قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۷﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مِمَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾﴾
[المائدة: ۱۱۶، ۱۱۷]

(عیسی) می‌گوید: «تو پاک و منزهی؛ من حق ندارم چیزی بگویم که شایسته‌ام نیست. اگر چنین سخنی گفته باشم، تو خود از آن آگاهی. تو از آنچه در درون من است، آگاهی و من از اسراری که نزد توست، آگاهی ندارم. به‌راستی تو، تمام اسرار و امور غیب را می‌دانی. چیزی جز دستوری که به من دادی، به آنان نگفتم؛ این که الله را که پروردگار من و شماست، پرستش نمایید. و تا زمانی که در میانشان بودم، مراقب و گواهشان بودم و چون مرا (از میانشان) برداشتی، خودت مراقبشان بودی و تو بر همه چیز گواهی.»

عیسی بن مریم علیه السلام مطابق فرمان الله به آنان گفته است: «الله را که پروردگار من و شماست، عبادت و پرستش کنید»؛ اما مدعیان پیروی از عیسی، او و مادرش، مریم را با الله، شریک می‌سازند و می‌گویند که الله، سومین عنصر از عناصر سه‌گانه‌ی الوهیت است! پس چگونه انتساب آن‌ها به عیسی علیه السلام درست است؛ حال آن‌که آن بزرگوار در پیش‌گاه الله سبحانه و تعالی از آنان، اعلام بی‌زاری می‌کند؟

یهود و نصارا و مشرکانی چون بودایی‌ها و نیز کمونیست‌ها، دشمن مسلمانان هستند و بر مسلمانان واجب است که برای اعلای کلمه‌الله و سرفرازی اسلام، با آن‌ها پیکار نمایند؛ اما متأسفانه امروزه مسلمانان، در ضعف و ناتوانی شدیدی به‌سر می‌برند و بیش از آن‌که با دشمنانشان بجنگند، با یک‌دیگر درگیرند! از این‌رو دشمنان اسلام بر ما چیره شده‌اند و امت اسلامی در دستشان به‌سان تویی گردیده که آن را به هر سو که

بخواهند، پرتاب می‌کنند. لذا مسلمانان باید نسبت به این مسأله‌ی مهم، بیدار و به‌هوش باشند و برای رویارویی با دشمنان اسلام آماده شوند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَعَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ [الانفال: ۶۰]

آن‌چه از نیرو و آماده ساختن اسبان در توان شماست، برای پیکار با آنان آماده سازید (تا) بدین‌وسیله دشمن الله و دشمن خودتان و دشمنانی را که شما نمی‌شناسید و الله آنان را می‌شناسد، بترسانید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹]

با آن دسته از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آن‌چه را الله و پیامبرش حرام نموده‌اند، حرام نمی‌شمارند و دین حق را نمی‌پذیرند، پیکار نمایید تا به دست خویش و با خفت و خواری جزیه بپردازند.

علما در باره‌ی ﴿عَنْ يَدٍ﴾ دو دیدگاه دارند: یکی این‌که جزیه را با اذعان به برتری ما نسبت به خود بپردازند و دیگری این‌که: به دست خود جزیه دهند؛ یعنی اگر یک یهودی یا نصرانی، خدمت‌کارش را برای پرداخت جزیه فرستاد، از او تحویل نمی‌گیریم تا آن یهودی یا نصرانی، خود بیاید و جزیه را به مسؤولش بپردازد. تصورش را بکنید که الله چه عزت و روی‌کرد عزتمندانه‌ای از ما در برابر دشمنانمان می‌خواهد و اسلام چه همه عزت دارد؛ بدین‌سان که اگر مسؤولی بلندپایه از آن‌ها خواسته باشد جزیه را به یکی از مسؤولان حکومت اسلامی تحویل دهد، نباید با خدمت‌کار و محافظ یا سپاه و سرباز برای پرداخت جزیه، حاضر شود؛ بلکه جزیه را به دست خویش و با خفت و خواری می‌پردازد. شاید کسی بگوید: چگونه امکان دارد که دستورها و آموزه‌های اسلامی، این‌چنین باشد؟ آیا این، تعصب نیست؟ می‌گوییم: تعصب برای چه کسی؟ آیا این تعصب، برای آن است که مسلمانان، بر دیگران جور و ستم روا دارند یا به آن‌ها دست‌درازی کنند؟ هرگز؛ مسلمانان، از همه خوش‌اخلاق‌ترند. آن‌ها فقط در پی سرافرازی دین و شریعت الله متعال هستند

که همه‌ی انسان‌ها را آفریده است و اعلا‌ی کلمه‌الله، جز با برتری مسلمانان تحقق نمی‌یابد؛ اما مسلمانان چه زمانی برتر خواهند بود؟ پاسخ، روشن است؛ زمانی که در ظاهر و باطن، به دین راستین الله ﷻ چنگ بزنند و بدانند که عزت، از آن الله و پیامبرش و از آن مؤمنان است؛ ولی اگر از دین الله منحرف شوند و در برابر دشمنان الله، به خفت و خواری تن دهند و قبول کنند که از دشمنان الله، پیروی و فرمان‌برداری نمایند، پس عزت و سرافرازی کجاست؟ هرگز نمی‌توان بدین وسیله یا با چنین روی‌کردی به عزت و سرافرازی دست یافت.

اسلام، دین حق است؛ اسلام، دین برتری‌ست. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾ [محمد: ۳۵]

ضعف و سستی نورزید و به سازش فرا نخوانید- و تن به سازش ندهید- که شما برترید و الله با شماست.

چه می‌خواهید؟ شما، برترید؛ الله، با شماست. پس چرا و چگونه به سازش تن می‌دهید؟ چرا سستی می‌ورزید؟ اما بدان سبب که از دینمان دور شده‌ایم، عقب مانده‌ایم و نتیجه، برعکس بوده است. مسلمانان در زمان سلف صالح در زمین خدا راه می‌رفتند و خود را مستحق و وارث زمین می‌دانستند؛ زیرا الله ﷻ در کتابش فرموده است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

[الأنبياء: ۱۰۵]

و پس از تورات در زبور چنین نوشتیم که بندگان شایسته‌ام، زمین را به ارث می‌برند.

آری! مسلمان در گذشته، خودش را صاحب زمین می‌دانست؛ اما متأسفانه اینک اوضاع برعکس شده است. لذا از جوانان درخواست می‌کنیم که به فراگیری علوم اسلامی بپردازند و نسبت به دشمنان الله ﷻ هوشیار باشند و بدانند که به هیچ عنوان امکان ندارد که دشمنان الله و دشمنان آن‌ها، در جهت مصالح ایشان حرکت کنند؛ آن‌ها به دنبال منافع خود هستند و می‌خواهند از طریق نابود کردن مسلمانان، به گمان خود، کار اسلام را یک‌سره کنند. از الله متعال بخواهیم که ما را به وسیله‌ی دینش عزت دهد و ما را برای عزت و سرافرازی دینش، به کار گیرد و ما را جزو

دعوت‌گران و یاوران حق و حقیقت بگرداند و پیشوایانی برای امت اسلامی مهیا و آماده سازد که امت را به سوی رستگاری و منافع دین و دنیایشان، رهنمون شوند.

وَأَمَّا الْأَحَادِيثُ:

۹۶- فالأول: عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ. وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوْفَلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ».^(۱) [روایت بخاری]

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «الله متعال می‌فرماید: هرکس با دوستان من دشمنی نماید، با او اعلام جنگ می‌کنم؛ و محبوب‌ترین چیز نزد من این که بندهام به‌وسیله‌ی آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی‌ست که بر او فرض کرده‌ام. و بندهام همواره با انجام دادن نوافل، به من نزدیک می‌شود تا آن‌که او را دوست می‌دارم و آن‌گاه که او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود؛ و چشم او می‌گردم که با آن می‌بیند؛ و دست و پایش می‌شوم که با آن‌ها می‌گیرد و راه می‌رود. و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم و اگر به من پناه جوید، به او پناه می‌دهم».

شرح

مؤلف رحمته الله روایتی از ابوهریره رضي الله عنه نقل کرده که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «الله متعال می‌فرماید: هرکس با دوستان من دشمنی نماید، با او اعلام جنگ می‌کنم».

الله ﷻ ویژگی‌های اولیا و دوستان خود را بیان فرموده است:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا

يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾﴾ [یونس: ۶۲، ۶۳]

بدانید که بر دوستان الله هیچ ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی‌شوند؛ آنان که ایمان آوردند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کردند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۵۰۲.

دوستان الله، کسانی هستند که ایمان به همه چیزهایی که ایمان بدان واجب است، در دل‌هایشان جای گرفته و با اندام و جوارح خویش کارهای نیک انجام می‌دهند و از همه کارهای ممنوع می‌پرهیزند و در انجام وظایف شرعی خود، کوتاهی نمی‌کنند؛ یعنی در ظاهر و باطن، نیک و شایسته‌اند. در باطن، ایمان دارند و در ظاهر، تقوا و نیکوکاری پیشه می‌کنند.^(۱) دوستی و ولایت الله ﷺ به ادعا نیست؛ آن‌گونه که برخی از دروغ‌گویان دجال‌صفت مردم را می‌فریبند و خود را دوستان پروردگار می‌نامند؛ حال آن‌که در حقیقت، دشمنان الله هستند. گاه کسانی پیدا می‌شوند که ادعا می‌کنند که ما، اولیای خدا هستیم و با تظاهر به عبادت و ظاهرسازی، مردم را فریب می‌دهند تا بتوانند به نان و نوایی برسند و خود را در چشم مردم، عزیز کنند و با سوءاستفاده از احساسات مردم، پولی به جیب بزنند؛ اما الحمدلله که الله ﷻ قاعده و ضابطه‌ی روشنی برای شناخت دوستانش بیان فرموده است:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾

[یونس: ۶۳]

آنان که ایمان آورده‌اند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کنند.

این‌ها، دوستان و اولیای خدا هستند و هرکس با دوستان الله دشمنی نماید، الله ﷻ می‌فرماید: «با او اعلام جنگ می‌کنم». لذا هرکس به دشمنی با دوستان الله برخیزد، به جنگ با الله برخاسته است و هرکس به جنگ با الله برخیزد، خوار و زبون می‌گردد و شکست می‌خورد و کار به جایی نمی‌برد.

سپس الله متعال فرمود: «محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام به وسیله‌ی آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی است که بر او فرض کرده‌ام». بنابراین نمازهای پنج‌گانه، نزد الله از نماز شب و از نمازهای نفل، محبوب‌تر است. یا روزه‌ی رمضان، بهتر و محبوب‌تر از روزه‌های نفلی مانند روزه گرفتن در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه یا شش روز از ماه «شوال» می‌باشد. فرایض، نزد الله محبوب‌تر از نوافل است؛ زیرا

(۱) ولایت و دوستی الله ﷻ، ویژه‌ی گروه خاصی مانند خاندان پیامبر ﷺ نیست؛ بلکه هرکس ایمان و تقوا داشته باشد، متناسب با ایمان و تقوایش، از دوستی خدا برخوردار است و به نسبت کمبود در ایمان و تقوایش، سهمی از ولایت شیطان دارد.

الله ﷻ بر فرایض تأکید کرده و بندگانش را به انجام آن‌ها، مکلف نموده است و این، بیان‌گر اهمیت فرایض و محبت الله متعال به آن‌هاست؛ ولی در رابطه با نوافل، به خود انسان بستگی دارد؛ اگر بخواهد، به انجام اعمال نفل می‌پردازد و به خیر و نیکی بیش‌تری دست می‌یابد؛ اما در هر صورت، فرایض، نزد الله ﷻ محبوب‌تر است و اهمیت بیش‌تری دارد؛ البته شگفت‌آور است که شیطان، برخی از مردم را فریفته و آن‌ها را می‌بینی که اعمال نفل را به‌خوبی انجام می‌دهند. مثلاً وقتی که نماز شب می‌خوانند، خضوع و خشوع دارند و با حضور قلب نماز می‌خوانند؛ اما هنگام ادای نماز فرض، نشانی از خضوع و خشوع در آن‌ها دیده نمی‌شود و با حضور قلب نماز نمی‌خوانند! این، فریب شیطان است. اگر اعمال نفل را خوب و کامل انجام می‌دهید، نباید از یاد ببرید که فرایض، اهمیت بیش‌تری دارد و باید به انجام درست و صحیح فرایض، توجه بیش‌تری داشته باشید؛ زیرا فرایض نزد الله ﷻ از نوافل محبوب‌تر است.

«وما یزال عبدي يتقربُ إِلَيَّ بِالنَّوْافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ»؛ یعنی: «و بنده‌ام همواره به‌وسیله‌ی نوافل به من نزدیکی می‌جوید تا این که او را دوست می‌دارم». نوافل، مایه‌ی تقرب و نزدیکی بنده به الله ﷻ می‌باشد و فرایض را کامل می‌گرداند. کسی که علاوه بر فرایض، به اعمال نفل نیز می‌پردازد، محبوب الله متعال قرار می‌گیرد و همان‌طور که الله ﷻ فرموده است: «و آن‌گاه که او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود؛ و چشم او می‌گردم که با آن می‌بیند؛ و دست و پایش می‌شوم که با آن‌ها می‌گیرد و راه می‌رود». به عبارت دیگر، الله ﷻ او را درست‌کار می‌گرداند و به اندام چهارگانه‌ی او که در حدیث ذکر شده، توفیق انجام کارهای نیک یا پرهیز از کارهای زشت را عنایت می‌فرماید؛ لذا گوش او، فقط چیزی را می‌شنود که الله را راضی می‌کند و نیک و شایسته است و از شنیدن چیزهایی که مایه‌ی خشم و غضب الهی است، دوری می‌نماید و بدین‌سان بنده، در جرگه‌ی کسانی قرار می‌گیرد که وقتی سخن بیهوده‌ای می‌شنوند، از آن روی‌گردان می‌شوند و می‌گویند: اعمال ما، از آن ماست و اعمال شما، از آن خودتان.

هم‌چنین تنها به چیزی نگاه می‌کند که مایه‌ی خشنودی الله متعال است و به چیزی که نگریستن به آن حرام است، نمی‌نگرد و با دستش، فقط کاری انجام می‌دهد

که الله می‌پسندد و همین‌طور با پایش در جهتی گام برمی‌دارد که رضایت الله در آن است. این، معنای فرموده‌ی الهی است که می‌فرماید: «و آن‌گاه که او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود؛ و چشم او می‌گردم که با آن می‌بیند؛ و دست و پایش می‌شوم که با آن‌ها می‌گیرد و راه می‌رود»؛ یعنی الله ﷻ شنوایی، بینایی، گرفتن و راه رفتن بنده‌اش را در جهت درست قرار می‌دهد و وقتی الله متعال، کردار انسان را در این چهار مورد، نیک و شایسته بگرداند، آن وقت انسان، قدر اوقاتش را می‌داند و از هر فرصتی به‌نیکی استفاده می‌کند.

این فرموده‌ی الهی، بدین معنا نیست که الله، عین گوش و چشم و دست و پای بنده‌اش می‌گردد؛ امکان ندارد؛ زیرا این‌ها، اندام یک مخلوق هستند و یکی شدن خالق و مخلوق، محال است. هم‌چنین الله متعال در ادامه، ثابت فرموده است که درخواست‌کننده و پاسخ‌دهنده و پناه‌جو و پناه‌دهنده، متفاوتند؛ چنان‌که می‌فرماید: «و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم و اگر به من پناه جوید، به او پناه می‌دهم».

این‌که فرمود: «و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم»، نشان می‌دهد که دوست الله ﷻ پس از آن‌که با فرایض و نوافل به الله تقرب و نزدیکی می‌جوید، مستجاب‌الدعوه می‌گردد و هرچه بخواهد، الله متعال به او عطا می‌کند؛ البته نه هر چیزی؛ بلکه همان‌طور که در احادیث دیگر آمده است، اگر درخواست متقاضی، بر پایه‌ی گناه و معصیت یا قطع رابطه‌ی خویشاوندی نباشد، درخواستش را اجابت می‌نماید. لذا اگر چیزی بخواهد که گناه است، پذیرفته نمی‌شود؛ گرچه غالباً دوست خداوند ﷻ چیزی درخواست نمی‌کند که گناه است؛ زیرا ولی یا دوست الله، مؤمن و پرهیزکار می‌باشد و هیچ مؤمن پرهیزکاری، خواهان گناه و معصیت یا قطع پیوند خویشاوندی نیست.

فرمود: «و اگر به من پناه جوید، به او پناه می‌دهم»؛ یعنی هرگاه دوست و ولی من به من پناه‌دهنده شود و از شرّ چیزی به من پناه بیاورد، ضمن پذیرش خواسته‌اش، به او پناه می‌دهم.

نکاتی چند از این حدیث برداشت می‌شود:

اول: اثبات ولایت و دوستی برای الله ﷻ؛ ولایت الهی، بر دو گونه است: ولایت عمومی و فراگیر که به معنای برتری و چیرگی بر همه‌ی بندگانش می‌باشد و بدین معناست که الله ﷻ امور بندگانش را تدبیر می‌کند و به آن‌ها رسیدگی می‌نماید. لذا ذاتی که امور همه‌ی انسان‌ها را سرپرستی و تدبیر و اداره می‌کند، الله ﷻ می‌باشد؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ ۗ ثُمَّ رُدُّوا إِلَىٰ
اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ﴾
[الأنعام: ۶۱، ۶۲]

و چون مرگ هر یک از شما فرا رسد، فرستادگان ما جانش را می‌گیرند و کوتاهی نمی‌کنند. سپس به سوی الله، سرور راستینشان بازگردانده می‌شوند.

لذا الله، سرور و کارساز بندگانش می‌باشد و این، همان ولایت عام و فراگیر الهی‌ست که همه‌ی مخلوق‌ها و آفریده‌هایش را دربرمی‌گیرد.

اما دومین نوع ولایت، یعنی ولایت خاص و ویژه‌ی الله ﷻ؛ می‌فرماید:

﴿اللَّهُ وَرِئُ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أُولِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾
[البقرة: ۲۵۷]

الله، یاور و کارساز مؤمنان است؛ آنان را از تاریکی‌ها(ی کفر و شرک) به سوی نور هدایت می‌کند؛ اما اولیای کسانی که کفر ورزند، معبودان باطل و طغیان‌گرانی هستند که آن‌ها را از نور (حق و هدایت) به تاریکی‌ها(ی کفر و تردید) می‌کشانند.

ولایت عمومی و فراگیر الهی، ربطی به انسان ندارد و الله متعال هر که را بخواهد، بدون تأثیر یا خواست و اراده‌ی او، یاری می‌کند یا به دوستی خویش برمی‌گزیند؛ اما ولایت و دوستی خاص یا ویژه‌ی الهی، به انسان بستگی دارد و انسان، خود برای دستیابی به مقام دوستی با الله، پیش‌قدم می‌شود تا این‌که الله ﷻ، دوست و یاور او می‌گردد و این، با ایمان و تقوا میسر می‌شود:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾
[یونس: ۶۳]

انان که ایمان آورده‌اند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کنند.

از این حدیث به فضیلت و جایگاه والای اولیا و دوستان الله ﷺ پی می‌بریم و درمی‌یابیم که الله متعال، دشمن کسانی است که با دوستان او، دشمنی می‌کنند و بلکه با آنان اعلام جنگ می‌نماید.

حدیث مذکور، بیان‌گر این نکته است که اعمال واجب از قبیل: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، فراگیری علم و امثال آن، از اعمال مستحب، به مراتب برتر می‌باشد؛ زیرا الله ﷺ در این حدیث قدسی فرموده است: «محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام به وسیله‌ی آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی است که بر او فرض کرده‌ام». این حدیث، صفت محبت و دوستی را برای الله ﷺ ثابت می‌کند و بیان‌گر این است که الله متعال، برخی از اعمال را بیش از سایر اعمال، و برخی از افراد را بیش از دیگران، دوست دارد. الله ﷺ نیکوکاران را دوست دارد و محبتش به مقتضای حکمتش، متفاوت می‌باشد.

از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که هرکس، علاوه بر انجام واجبات، به وسیله‌ی نوافل به پروردگار متعال، تقرب و نزدیکی بجوید، در همه‌ی کارهایش موفق خواهد بود و روی‌کرد درستی خواهد داشت؛ همان‌طور که الله ﷺ در این حدیث قدسی می‌فرماید: «و بنده‌ام همواره با انجام دادن نوافل به من نزدیک می‌شود تا آن‌که او را دوست می‌دارم و آن‌گاه...» تا پایان حدیث.

این حدیث، هم‌چنین نشان می‌دهد که دست‌یابی به دوستی و محبت الهی برای کسی که خواهان آن است، در صورتی که الله توفیقش دهد، آسان می‌باشد و می‌تواند با ادای واجبات و کثرت نوافل به دوستی و ولایت الله ﷺ دست یابد.

این حدیث، بیان‌گر عطا و بخشش الهی است و نشان می‌دهد که پروردگار متعال، دعای دوست خویش را اجابت می‌کند؛ چنان‌که در این حدیث قدسی می‌فرماید: «و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم و اگر به من پناه جوید، به او پناه می‌دهم».

مؤلف رحمته این حدیث را از آن جهت در باب مجاهدت آورده است که ادای واجبات و کثرت نوافل به مجاهدت نفس نیاز دارد. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد.

۹۷- الثانی: عن أنس رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و آله فیما یرویه عن ربه صلی الله علیه و آله قال: «إِذَا تَقَرَّبَ الْعَبْدُ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِذَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَإِذَا أَتَانِي يَمِشِي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً». [روایت بخاری] ^(۱)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنچه از پروردگارش صلی الله علیه و آله نقل نموده، فرموده است که الله صلی الله علیه و آله می فرماید: «اگر بنده یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع ^(۲) به او نزدیک می شوم و اگر یک ذراع به من نزدیک گردد، من به اندازه‌ی یک باع (فاصله‌ی باز کردن دو دست) به او نزدیک می شوم؛ اگر قدم‌زنان به سوی من بیاید، من دوان‌دوان به سویش می روم».

۹۸- الثالث: عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «نِعْمَتَانِ مَغْبُورٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصَّحَّةُ وَالْفِرَاقُ». ^(۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «بسیاری از مردم درباره‌ی دو نعمت، زیان می بینند (و آن گونه که باید از آنها استفاده نمی کنند): تن‌درستی و فراغت».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «بسیاری از مردم درباره‌ی دو نعمت، زیان می بینند (و آن گونه که باید از آنها استفاده نمی کنند): تن‌درستی و فراغت». آری؛ بسیاری از مردم، آن گونه که باید از این دو نعمت استفاده نمی کنند. انسان، تا زمانی که سالم و تن‌درست است، توانایی انجام دستورهای الهی را دارد و می تواند از آنچه که الله صلی الله علیه و آله نهی کرده، دوری نماید؛ زیرا صحیح و سالم و آسوده‌خاطر است. انسان، از فراغت خود نیز آن گونه که باید استفاده نمی کند و از این رو در زمینه‌ی این نعمت نیز زیان می بیند. انسانی که درآمد کافی دارد و یا از عهده‌ی مخارج و هزینه‌های زندگی برمی آید، آسوده‌خاطر است و فراغت

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۵۳۶؛ و صحیح مسلم به شماره‌ی ۲۶۷۵ به نقل از انس از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) ذراع، به اندازه‌ی فاصله‌ی آرنج تا سر انگشتان دست است.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۴۱۲.

دارد. آدم، هنگامی که سالم و آسوده خاطر است، بسیاری از اوقات خود را بیهوده از دست می دهد. ما، سالم و آسوده خاطریم؛ اما با این حال، اوقات خود را ضایع می کنیم و نمی دانیم که این، ضرر بزرگی ست. انسان، زمانی به عمق ضررش پی می برد که مرگش فرا می رسد یا قیامت برپا می گردد؛ زیرا الله متعال می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾
[المؤمنون: ۹۹، ۱۰۰]

و چون مرگ هر یک از ایشان فرا رسد، می گوید: ای پروردگارم! مرا بازگردان تا در سرایی که (کارهای نیک را) رها کردم، به انجام اعمال شایسته بپردازم.

در سوره‌ی «منافقون» نیز می فرماید:

﴿... مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠﴾﴾
[المنافقون: ۱۰]

پیش از آن که مرگ هر یک از شما فرا رسد و بگوید: «ای پروردگارم! ای کاش (مرگ) مرا اندکی به تأخیر می انداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم.

اما الله ﷻ می فرماید:

﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾﴾ [المنافقون: ۱۱]

و الله، هرگز مرگ کسی را که اجلش فرا رسیده، به تأخیر نمی اندازد. و الله، به کردارتان آگاه است.

واقعیت، این است که بسیاری از اوقات ما، بیهوده از دست می رود و ما، هیچ استفاده‌ای از آن نمی بریم و به دیگران نیز فایده نمی رسانیم و بر این زیان بزرگ، زمانی افسوس می خوریم یا پشیمان می شویم که مرگمان فرارسد؛ در آن هنگام، انسان آرزو می کند که ای کاش یک دقیقه هم که شده، به او فرصت دهند تا توبه کند؛ اما به آروزش ترتیب اثر نمی دهند و بدین سان می میرد و این دو نعمت ارزشمند، یعنی سلامتی و فراغت را از دست می دهد. گاه، پیش از مردن نیز از این دو نعمت، محروم می شود؛ مثلاً بیمار می گردد و از انجام وظایف شرعی خویش بازمی ماند یا درگیر کار و مسایل زندگی و روزمرگی های خود و خانواده‌ی خویش می شود و خسته و رنجور می گردد و دیگر فرصتی نمی یابد که آن گونه که باید به طاعت و عبادت برسد؛ از این رو هر انسان عاقل و خردمندی، باید از فرصت سلامتی و فراغت، تا آنجا که می تواند در

جهت اطاعت و بندگی الله ﷻ بهره‌برداری کند. اگر قرآن‌خوان است، زیاد قرآن بخواند و اگر قرآن‌خوان نیست، الله را زیاد ذکر کند یا امر به معروف و نهی از منکر نماید یا تا آن‌جا که می‌تواند به برادرانش احسان و کمک مالی کند. به هر حال، نیکی‌های زیادی وجود دارد که می‌توان با انجام آن‌ها از هدر رفتن اوقات، جلوگیری کرد و آدم عاقل، هر فرصتی را غنیمت می‌داند و نعمت سلامتی و فراغت را بیهوده ضایع نمی‌کند.

این حدیث، نشان می‌دهد که ارزش و جایگاه نعمت‌های الهی، متفاوت و گوناگون است و برخی از نعمت‌ها، ارزش و اهمیت بیشتری دارند. بزرگ‌ترین نعمتی که الله متعال به بنده‌اش عنایت می‌کند، نعمت اسلام می‌باشد که بسیاری از مردم را از آن، منحرف و محروم گردانیده است. الله متعال، می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ

الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

[المائدة: ۳]

امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.

بزرگ‌ترین نعمت، این است که الله ﷻ انسان را از نعمت اسلام برخوردار نماید و سینه‌اش را برای پذیرش اسلام بگشاید.

نعمت عقل نیز یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است. انسان با دیدن افراد دیوانه و برخی از رفتارهایشان - حتی رفتارهایی که نسبت به خود و نزدیکانشان انجام می‌دهند - الله را شکر می‌کند که از نعمت عقل، برخوردار است.

امنیت عمومی هم یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الله ﷻ به‌شمار می‌رود. هیچ نعمتی جز اسلام و عقل، بالاتر از نعمت امنیت نیست.

برکت روزی هم یکی دیگر از نعمت‌هایی است که الله متعال به ما ارزانی داشته و الحمد لله سفره‌ها، پُر از غذاهایی است که برای چندین نفر کافی می‌باشد. این هم یکی دیگر از نعمت‌های الهی است که باید الله ﷻ را بر آن، سپاس بگزاریم و به اطاعت و بندگی او کوتاهی پردازیم تا نعمت‌های بیش‌تری به ما ارزانی بدارد؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾

[ابراهیم: ۷]



و آن‌گاه که پروردگارتان وعده داد: اگر سپاس‌گزاری نمایید، حتماً نعمتم را بر شما می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، بی‌گمان عذابم، سخت و شدید است.

۹۹- الرابع: عن عائشة رضی اللہ عنہا أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ يَقُومُ مِنَ اللَّيْلِ حَتَّى تَتَفَطَّرَ قَدَمَاهُ، فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ تَصْنَعُ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ قَالَ: «أَفَلَا أُحِبُّ أَنْ أَكُونَ عَبْدًا شَكُورًا؟» [متفقٌ عليه؛ این، لفظ بخاری است.]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی اللہ عنہا می‌گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شب را به اندازه‌ی به عبادت می‌ایستاد که پاهایش ترک (ورم) می‌کرد؛ به ایشان گفتم: ای رسول‌خدا! چرا چنین می‌کنی، حال آن‌که الله، گناهان گذشته و آینده‌ات را بخشیده است؟ فرمود: «آیا من، دوست ندارم که بنده‌ای سپاس‌گزار باشم؟»

۱۰۰- و مانند روایت پیشین، در صحیحین از مغیره بن شعبه رضی اللہ عنہ روایت شده است.^(۲)

شرح

مؤلف رحمته اللہ علیہ حدیثی از عایشه‌ی صدیقه رضی اللہ عنہا در باب مجاهدت نقل کرده است؛ پیش‌تر بیان کردیم که مجاهدت نفس، یکی از انواع مجاهدت‌هاست؛ بدین‌سان که نفس را به عبادت الله تعالی و پایداری بر آن وادار کنیم.

مؤلف رحمته اللہ علیہ روایتی از عایشه رضی اللہ عنہا در این باب آورده است که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شب‌ها به نماز می‌ایستاد تا آن‌که پاهایش ورم می‌کرد. مادر مؤمنان از او پرسید: چرا چنین می‌کنی، حال آن‌که الله متعال، گناهان گذشته و آینده‌ات را آمرزیده است؟ فرمود: «آیا دوست ندارم که بنده‌ای شکرگزار باشم؟»

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۸۳۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۲۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۸۳۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۱۴.

عایشه و دیگر همسران رسول الله ﷺ بیش از هرکسی می دانستند که پیامبر ﷺ در خانه اش چه می کند؟ از این رو بزرگان صحابه ﷺ درباره ی اعمال و عبادت های رسول الله ﷺ در خانه اش، از همسران ایشان پرس و جو می کردند. پیامبر ﷺ به اندازه ی به تهجد (نماز شب) می ایستاد که پاهایش ورم می کرد. الله متعال، در سوره ی «مزل» می فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ﴾
[المزل: ۲۰]

پروردگارت می داند که تو، نزدیک به دوسوم شب، و (گاهی) نیمی از شب و یا یک سوم آن را (برای عبادت) برمی خیزی و نیز گروهی از کسانی که با تو هستند.

لذا پیامبر ﷺ گاه، بیش تر شب را به نماز و عبادت می ایستاد و گاه نیمی از شب را به عبادت سپری می کرد و گاه یک سوم آن را؛ زیرا نفس خویش را با عبادت کامل پروردگارش، آرام می ساخت و بیش از نیمی از شب و نزدیک به دوسوم آن را در حد توانش، در عبادت و نماز می گذراند؛ به گونه ای که پاهایش ترک برمی داشت. گاه برخی از اصحاب جوانش ﷺ با او به نماز می ایستادند؛ اما خسته می شدند. ابن مسعود ﷺ می گوید: یکی از شب ها با پیامبر ﷺ به نماز ایستادم. رسول الله ﷺ به قدری قیام را طولانی کرد که تصمیم بدی گرفتم. از او پرسیدند: ای ابو عبدالرحمن! چه تصمیمی گرفتی؟ پاسخ داد: تصمیم گرفتم بنشینم و پیامبر ﷺ را تنها بگذارم؛^(۱) یعنی ابن مسعود ﷺ توان ایستادن نداشت و نمی توانست با رسول الله ﷺ هم چنان به نماز بایستد. حذیفه بن یمان ﷺ نیز یک شب با رسول الله ﷺ به نماز ایستاد. پیامبر ﷺ سوره ی بقره، نساء و آل عمران را که بیش از پنج جزء می شود، در یک رکعت خواند. حذیفه ﷺ می گوید: هرگاه به آیه ی رحمت می رسید، درخواست رحمت می کرد و هنگامی که به آیه ای با موضوع تسبیح و ستایش الله می رسید، الله را ستایش می نمود و چون به آیه ی وعید می رسید، به الله پناه می برد.

فکرش را بکنید که خواندن بیش از پنج جزء قرآن، بدین شکل، چه همه طول می کشد! ضمناً پیامبر ﷺ عادت داشت که وقتی در نماز شب، قیام را طولانی می کرد،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۰۶۷ به نقل از عبدالله بن مسعود ﷺ.

رکوع و سجده را نیز به همان نسبت طولانی می نمود. به عنوان مثال در زمستان که هر شبی دوازده ساعت است، بیش از نیمی از شب، یعنی هفت ساعت را به نماز می ایستاد؛ فکرش را بکنید که پیامبر ﷺ در آن شب‌های طولانی، با آن نمازهای طولانی چه حالی پیدا می کرد؟! اما با این حال، با نفس مجاهده می فرمود و می گفت: «آیا نباید بنده‌ای شکرگزار باشم؟»

لذا درمی یابیم که شکر و سپاس الله ﷻ، این است که به اطاعت و بندگی او پردازیم و انسان هرچه بیش تر عبادت کند، شکر و سپاس الله ﷻ را بیش تر ادا کرده است. شکر و سپاس، فقط این نیست که انسان به زبان بگوید: «الحمد لله» یا «شکر خدا». این، شکر و سپاس زبانی است؛ و شکر و سپاس عملی، این است که انسان هرچه می تواند به اطاعت و پرستش الله ﷻ پردازد.

این حدیث، نشان می دهد که الله ﷻ همه‌ی گناهان اول و آخر رسول الله ﷺ را بخشیده است؛ از این رو پیامبر ﷺ در حالی دنیا را وداع گفت که هیچ گناهی با خود نداشت؛ زیرا معصوم و آمرزیده بود.

الله، برخی دیگر از مسلمانان را نیز از چنین فضیلتی برخوردار کرده است؛ مانند اهل «بدر» که بیش از سیصد و ده نفر بودند؛ از آن جمله حاطب بن ابی بلتعنه ﷺ بود که پیامبر ﷺ در آن ماجرای مشهور، درباره‌ی حاطب و سایر اهل بدر ﷺ به عمر ﷺ فرمود: «آیا نمی دانی که الله، به اهل بدر نظر کرده و فرموده است: هرکاری که می خواهید، بکنید؛ همانا من، شما را بخشیده‌ام».^(۱) این، یکی از ویژگی‌های اهل بدر می باشد که الله متعال، همه‌ی گناهانی را که از آنها سر زده، بخشیده است؛ و گرنه، حاطب بن ابی بلتعنه ﷺ مرتکب گناه بزرگی شد؛ ماجرا از این قرار بود که وقتی رسول الله ﷺ تصمیم به فتح مکه گرفت، حاطب ﷺ نامه‌ای به اهل مکه نوشت و آنها را از تصمیم رسول الله ﷺ آگاه ساخت. الله متعال، پیامبرش را از این ماجرا باخبر فرمود. حاطب ﷺ نامه را با یک زن، به مکه فرستاد. پیامبر ﷺ از طریق وحی از این قضیه اطلاع یافت و علی بن ابی طالب ﷺ و شخصی دیگر را فرستاد تا نامه را از آن زن پس بگیرند. آن دو به راه افتادند و در سبزه‌زاری به نام «روضه‌ی خاخ» به آن زن

(۱) بخاری، ش: (۲۷۸۵، ۲۸۵۱، ۵۷۸۹)؛ و مسلم، ش: ۴۵۵۰ به نقل از علی بن ابی طالب ﷺ.

رسیدند و دست‌گیرش کردند و به او گفتند: نامه کجاست؟ گفت: نامه‌ای با من نیست. گفتند: به خدا سوگند که نه ما دروغ می‌گوییم و نه پیامبر ﷺ به ما دروغ گفته است؛ نامه را بده و گرنه، تو را برهنه و بازرسی می‌کنیم. آن زن وقتی دید که آن دو جدی هستند، نامه را بیرون آورد. نامه‌ای از حاطب بن ابی‌بلتعه رضی الله عنه به قریش بود که آن‌ها را از تصمیم پیامبر ﷺ باخبر می‌ساخت. نامه را نزد رسول الله ﷺ بازگرداندند؛ عمر رضی الله عنه که از جدی‌ترین افراد درباره‌ی دین الله تعالی بود، عرض کرد: ای رسول‌خدا! حاطب، منافق شده و اسرار ما را برای دشمنان ما نوشته است؛ اجازه دهید گردش را بزنم. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا نمی‌دانی که الله، به اهل بدر نظر کرده و فرموده است: هرکاری که می‌خواهید، بکنید؛ همانا من، شما را بخشیده‌ام»؟ حاطب رضی الله عنه جزو اهل بدر بود؛ و گرنه، جرّمش خیلی بزرگ بود.

از این‌رو بر حاکم مسلمانان واجب است که وقتی جاسوسی را دست‌گیر می‌کنند که اسرار و اطلاعات ما را به دشمن مخابره نموده است، اعدامش نماید؛ گرچه مسلمان باشد؛ زیرا جرم و فساد بزرگی مرتکب شده است. به عبارت دیگر، کشتن جاسوسی که اسرار و اطلاعات مسلمانان را به دشمن، مخابره می‌کند- حتی اگر مسلمان باشد- بر حاکم و فرمانروای مسلمانان، واجب است؛ البته چیزی که حاطب بن ابی‌بلتعه رضی الله عنه را از این مجازات نجات داد، این بود که او در شمار اهل بدر، قرار داشت؛ از این‌رو پیامبر ﷺ فرمود که چون او مسلمان است، نباید اعدامش کرد؛ بلکه فرمود: «آیا نمی‌دانی که الله متعال، به اهل بدر نظر انداخته است»؟

حدیث عایشه رضی الله عنها نشان می‌دهد که پروردگار متعال، گناهان اول و آخر رسول الله ﷺ را بخشیده است؛ همان‌طور که برخی از اصحاب مانند اهل بدر رضی الله عنهم نیز از این فضیلت برخوردار شدند. بر این اساس، برخی از علما گفته‌اند: «هر حدیثی بدین مضمون که هرکس فلان عمل را انجام دهد، گناهان اول و آخرش یا گناهان گذشته و آینده‌اش بخشیده می‌شود، حدیث ضعیفی است»؛^(۱) زیرا این، ویژه‌ی رسول الله ﷺ

(۱) یعنی غالباً این‌گونه است و گرنه، حدیثی در «صحیح الجامع»، به شماره‌ی (۶۰۸۶) آمده که حسن می‌باشد؛ حدیث، از این قرار است: «مَنْ أَكَلَ طَعَامًا ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي هَذَا الطَّعَامَ، وَرَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةَ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ؛ قَالَ: وَمَنْ لَيْسَ تَوْبًا فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

می‌باشد. البته روایت‌های صحیحی وجود دارد که به آمرزش گناهان گذشته نوید داده است؛ اما بخشش گناهان آینده، ویژه‌ی پیامبر ﷺ بوده است. لذا این، ضابطه و قاعده‌ی ارزشمندی برای هر دانش‌جو و پژوهش‌گری‌ست که هرگاه با حدیثی مواجه شد که در آن آمده بود: انجام فلان عمل، بخشش گناهان گذشته و آینده‌ی شخص را در پی دارد، بداند که آن حدیث، صحیح نیست.

حدیث عایشه رضی الله عنها بیان‌گر فضیلت نماز شب و قیام طولانی در تهجد می‌باشد. الله تعالی کسانی را که شب به نماز می‌ایستند، ستوده و فرموده است:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

يُنْفِقُونَ ﴿١٦﴾

[السجدة: ١٦]

(شبانگهان) پهلوهایشان از بسترها دور می‌ماند و با بیم و امید، پروردگارش را می‌خوانند و از آن‌چه نصیبشان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

یعنی هنگامی که به گناهان خود می‌نگرند، می‌ترسند و چون به فضل و رحمت الله نگاه می‌کنند، امیدوار می‌شوند. الله تعالی در ادامه می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً لِّمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾﴾

[السجدة: ١٧]

هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

كَسَانِي هَذَا الثَّوْبَ وَرَزَقْنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي، وَلَا قُوَّةَ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ؛ یعنی: «هرکس پس از خوردن خوراکی، بگوید: [الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي هَذَا الطَّعَامَ، وَرَزَقْنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةَ] الله، گناهان گذشته‌اش را می‌بخشد. و هر کس، پس از پوشیدن لباس، بگوید: [الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي هَذَا الثَّوْبَ وَرَزَقْنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي، وَلَا قُوَّةَ] گناهان اول و آخرش بخشیده می‌شود». بنا بر ضوابط اهل سنت و جماعت درباره‌ی نویدها و وعیدهایی که در احادیث آمده است، اگر شخصی عملی انجام دهد که درباره‌اش نویدی وارد شده و در عین حال، مرتکب کاری شود که پیرامونش، وعید یا هشدار و وجود دارد، وضعیتش به مشیت الهی بستگی خواهد داشت. لذا کسی نباید به چنین نویدهایی فریفته شود و گمان کند که هر معصیتی که بخواهد، می‌تواند انجام دهد و مجازات نخواهد شد؛ بلکه زیرک، کسی‌ست که از یک‌سو از عذاب الهی می‌ترسد و از سوی دیگر، به رحمت الله، امیدوار است و در عین حال می‌کوشد که اوامر الهی را انجام دهد و از معاصی دوری نماید.

پهلوهایشان از بستر دور می ماند، نه به خاطر تماشای تلویزیون یا پاسوربازی و غیبت مردم و دیگر کارهای زشت و بیهوده. آن‌ها بیدار می ماندند تا با پروردگارشان راز و نیاز کنند و با بیم و امید، او را عبادت و پرستش نمایند. ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾؛ یعنی: «و از آنچه نصیبشان کرده ایم، انفاق می کنند».

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾﴾

[السجدة: ۱۷]

هیچ کس نمی داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

این پاداش‌های ارزشمند، در کجا برای آن‌ها فراهم شده است؟ پاسخ در حدیثی قدسی آمده که الله ﷻ فرموده است: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا حَظَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ»^(۱)؛ یعنی: «برای بندگان نیکم، نعمت‌هایی (در بهشت)، فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است». الله متعال، همه‌ی ما را از ساکنان این بهشت‌های پر نعمت بگرداند؛ بی گمان او، بخشنده و بزرگوار است.

۱۰۱- الخامس: عن عائشة رضی الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْعَشْرَ أَحْيَا اللَّيْلَ، وَأَيْقِظَ أَهْلَهُ، وَجَدَّ وَشَدَّ الْمِئْزَرَ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: «هنگامی که دهه‌ی پایانی ماه رمضان فرامی رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله شب را به عبادت سپری می کرد و خانواده‌اش را بیدار می نمود و کمرش را محکم می بست».

(۱) صحیح بخاری (۳۰۰۵، ۴۴۰۶، ۴۴۰۷، ۶۹۴۴) و صحیح مسلم (۵۰۵۰، ۵۰۵۱، ۵۰۵۲) به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۰۲۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۷۴.

شرح

مؤلف رحمته از مادر مؤمنان، عایشه‌ی صدیقه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه وضعیت رسول الله صلی الله علیه و آله در دهه‌ی پایانی رمضان را نقل کرده است که وقتی دهه‌ی پایانی این ماه مبارک فرا می‌رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله کمرش را محکم می‌بست و شب‌زنده‌داری می‌کرد و آستین همت بالا می‌زد و در عبادت، سخت می‌کوشید.

در حدیث پیشین بیان شد که رسول الله صلی الله علیه و آله به اندازه‌ای در شب به عبادت می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد و بیش از نیمی از شب و گاه نیمی از آن را و برخی از اوقات، یک‌سوم شب را در عبادت می‌گذراند؛ اما در دهه‌ی پایانی ماه رمضان، شب‌زنده‌داری می‌نمود و تمام شب را به عبادت‌های گوناگونی از قبیل افطار کردن پس از مغرب و نیز ادای نماز عشاء و دیگر اعمالی سپری می‌کرد که آن‌ها را مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله عز و جل می‌دانست؛ لذا منظور از شب‌زنده‌داری رسول الله صلی الله علیه و آله، این نیست که تمام شب را به نماز می‌ایستاد؛ زیرا همسرش، صفیه دختر حیی بن اخطب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با همسرش، مشغول صحبت می‌شد؛ ولی در آن شب‌ها به‌طور خاص، همه‌ی اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله برای تقرب و نزدیکی به الله عز و جل بود؛ اعمالی مانند نماز یا آماده شدن برای نماز و دیگر کارهای نیک.

این حدیث، نشان می‌دهد که رسول الله صلی الله علیه و آله دهه‌ی پایانی ماه رمضان را به شب‌زنده‌داری می‌گذراند؛ حال آن‌که جز دهه‌ی آخر ماه رمضان، هیچ شب دیگری را تا صبح به نماز و ذکر و دیگر عبادت‌ها، سپری نمی‌کرد؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خواست به فضیلت عبادت شب «قدر» دست یابد. شب قدر، در دهه‌ی آخر رمضان، به‌ویژه در هفت شب پایانی است. الله متعال، در شب قدر همه‌ی روی داده‌های آن سال را مقدر می‌کند و خود در فضیلت شب قدر می‌فرماید:

[القدر: ۳]

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿۳﴾﴾

شب قدر، از هزار ماه بهتر است.

لذا رسول الله صلی الله علیه و آله این شب‌ها را به امید دست‌یابی به چنین فضیلتی، تا صبح به عبادت سپری می‌کرد؛ چنان‌که خود، فرموده است: «مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا

غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»^(۱) یعنی: «کسی که شب قدر را از روی ایمان و به امید اجر و پاداش الاهی، به عبادت سپری کند، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود».

در حدیث، این عبارت آمده است: «شَدَّ الْمِئْزَرَ»؛ یعنی: «کمرش را می‌بست».

مؤلف رحمته می‌گوید: «برخی از علما، آن را کنایه از دوری جستن از زنان دانسته‌اند؛ زیرا دهه‌ی آخر رمضان را به اعتکاف می‌گذرانند و آمیزش با همسر، برای معتکف جایز نیست؛ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَبَشِّرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَلَيْكُمْ فِي الْمَسْجِدِ﴾

[البقرة: ۱۸۷]

و در حالی که در مسجدها معتکفید، با همسرانتان آمیزش نکنید.

برخی هم آن را کنایه از جدیت و سخت‌کوشی در عبادت و بالا زدن آستین همت دانسته‌اند. و هر دو معنا، درست است؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله در ده شب پایانی رمضان، نزد همسرانش نمی‌رفت؛ زیرا معتکف بود. و هم‌چنین کمرش را برای عبادت می‌بست و آستین همت بالا می‌زد و در عبادت سخت می‌کوشید. و این، یکی از انواع مجاهدت می‌باشد که انسان، در چنین اوقات ارزشمند و پُرفضیلتی، نفس خویش را به عبادت الله تعالی وادار کند.

۱۰۲- السادس: عن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ وَفِي كُلِّ خَيْرٍ أَحْرَضَ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ، وَاسْتَعِنَ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجَزْ. وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قَدَّرَ اللَّهُ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن توانمند و قوی، نزد الله از مؤمن ضعیف، بهتر و محبوب‌تر است و در هر دو، خیر و نیکی‌ست؛ مشتاق چیزی باش که به نفع توست و از الله، کمک بخواه و عاجز و درمانده نشو. و اگر اتفاقی برای تو افتاد، نگو: اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد؛ بلکه بگو: الله، این را

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۷۶۸ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۶۶۴.

مقدّر کرده و هرچه بخواهد، انجام می‌دهد؛ زیرا گفتنِ "اگر" دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می‌کند».

شرح

مؤلف رحمته، حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله مؤمن توانمند و قوی را برتر از مؤمن ضعیف برشمرده است.

منظور از مؤمن قوی، مؤمنی است که ایمانش قوی‌تر می‌باشد؛ نه مؤمنی که جسمی قوی دارد؛ زیرا اگر قدرت بدنی در جهت معصیت و نافرمانی از الله متعال، به‌کار گرفته شود، برای انسان ضرر دارد. قدرت بدنی، به ذات خود، نه خوب است و نه بد؛ توان و نیروی بدنی، اگر در جهتی به‌کار گرفته شود که برای دنیا و آخرت انسان سودمند است، خوب و پسندیده می‌باشد و اگر آن را برای نافرمانی از الله صلی الله علیه و آله به‌کار گیرد، چیز ناپسندی است.

به هر حال، منظور از مؤمن قوی که در حدیث بدان اشاره شده، مؤمنی است که ایمانش قوی می‌باشد؛ زیرا واژه‌ی «قوی»، وصف واژه‌ی «مؤمن» است؛ همان‌طور که می‌گوییم: مرد قوی، یعنی قوی در مردانگی‌اش؛ لذا مؤمن قوی، یعنی قوی در ایمانش. ایمان قوی، صاحبش را بر آن می‌دارد که به فرایض الهی عمل کند و تا آن‌جا که در توان اوست، به انجام نوافل بپردازد؛ اما ایمان ضعیف، نمی‌تواند صاحبش را بر آن دارد که به اوامر الهی عمل نماید و از کارهای حرام، بپرهیزد؛ لذا کوتاهی‌های زیادی از آدم سست ایمان، سر می‌زند.

رسول الله صلی الله علیه و آله مؤمن قوی را از مؤمن ضعیف، بهتر برشمرد و فرمود که مؤمن قوی نزد الله، از مؤمن ضعیف، محبوب‌تر است و آن‌گاه تصریح فرمود: «و در هر دو، خیر و نیکی است». بدین‌سان این ابهام را برطرف نمود که مبادا کسی گمان ببرد که هیچ خیری در مؤمن ضعیف وجود ندارد؛ بلکه در مؤمن ضعیف نیز خیر و نیکی است و به‌مراتب از کافر، بهتر است.

علمای بلاغت، به چنین ساختاری در کلام، «احتراز» می‌گویند؛ یعنی انسان سخنی بگوید که شنونده، معنایی غیر از معنای گوینده برداشت نماید و گوینده برای

رفع این برداشت نادرست، عبارتی بگوید که معنای مورد نظرش، واضح و روشن شود؛ نمونه‌اش را در قرآن کریم نیز می‌توانیم مشاهده کنیم؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ [الحديد: ۱۰]

آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، هم‌سان دیگران نیستند؛ بلکه جایگاه و (پاداش این‌ها که پیش از فتح مکه، جهاد و انفاق کردند) از کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است.

ابتدا این گمان پیش می‌آید که جهادگران و انفاق‌کنندگان پس از فتح مکه، هیچ بهره‌ای از این نوید الهی ندارند؛ اما الله متعال، این برداشت نادرست را رد می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ یعنی: «و الله، به هر یک از این دو گروه، بهشت را وعده داده است».

نمونه‌ی دیگری از قرآن کریم، ذکر می‌کنم؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ [الأنبياء: ۷۸، ۷۹]

و داوود و سلیمان را یاد کن؛ آن‌گاه که درباره‌ی کشتزاری که گوسفندان قوم، شبانه در آن چریده بودند، داوری می‌کردند و ما شاهد قضاوتشان بودیم؛ پس فهم داوری درباره‌ی این موضوع را به سلیمان دادیم. و به هر یک حکمت و دانش بخشیدیم.

ابتدا چنین برداشت می‌شود که داوود عليه السلام از فهم داوری برخوردار نبوده است؛ اما الله متعال، این برداشت را رد می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ یعنی: «و به هر دو (داوود و سلیمان) حکمت و دانش بخشیدیم».

و اما نمونه‌ی دیگری از قرآن کریم؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ [النساء: ۹۵]

مؤمنانی که در خانه نشسته و آسیبی ندیده‌اند با آنان که با مال‌ها و جان‌هایشان در راه الله جهاد می‌کنند، برابر نیستند. الله، کسانی را که با مال‌ها و جان‌هایشان جهاد می‌کنند، بر آنان

که بر جای نشسته‌اند، برتری فراوانی بخشیده است. الله به هر دو گروه وعده‌ی نیک داده است.

در این حدیث نیز پیامبر ﷺ فرمود: «و در هر دو، خیر و نیکی است»؛ یعنی هم در مؤمن قوی، خیر و نیکی است و هم در مؤمن ضعیف؛ اما مؤمن قوی، نزد الله، بهتر و محبوب‌تر می‌باشد. آن‌گاه رسول الله ﷺ فرمود: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست»؛ یعنی برای دست‌یابی به چیزی که به نفع توست، بکوش. این، رهنمود بسیار ارزشمندی از پیامبر ﷺ برای امتش می‌باشد. «ضرر»، متضاد «نفع» است؛ البته برخی از کارها، نه ضرر دارند و نه فایده؛ زیرا کارها بر سه دسته‌اند:

۱- کارهای مفید (سودمند).

۲- کارهای مضر (زیان‌بار).

۳- و کارهایی که نه ضرر دارند و نه فایده.

آدم عاقل و خردمند، رهنمود رسول الله ﷺ را می‌پذیرد و برای دست‌یابی به چیزهایی که به نفع اوست، می‌کوشد. اما امروزه، بسیاری کسانی که اوقات خود را در کارهای بی‌فایده و حتی در کارهایی ضایع می‌کنند که برای خودشان و دینشان، ضرر دارد. شایسته است به چنین کسانی بگوییم: شما به رهنمود رسول الله ﷺ عمل نمی‌کنید و این، یا به سبب بی‌اطلاعی و غفلت است یا به دلیل سهل‌انگاری؛ اما مؤمن عاقل و خردمند، این پند ارزشمند را می‌پذیرد و به کارهایی می‌پردازد که برای دین و دنیایش مفید است. لذا چه خوبست که انسان، از این حدیث بزرگ و باارزش به عنوان چراغی روشن در مسیر تمام فعالیت‌های دینی و دنیوی خویش استفاده کند؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست». و این، سخن جامعی است که شامل هر کار سودمندی در رابطه با دین و دنیا می‌گردد؛ اما هنگامی که منافع دینی و دنیوی در تعارض قرار بگیرند، باید منافع دینی را ترجیح داد؛ چراکه صلاح دنیا، به صلاح دین بستگی دارد و دنیای به‌ظاهر آباد، اما بدون دین، دنیایی فاسد و تباه است.

رسول الله ﷺ فرموده است: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست» و این، شامل منافع دین و دنیا می‌شود؛ اما همان‌طور که گفتیم، اگر منافع دین و دنیا، در برابر هم قرار بگیرند، باید منافع دین را بر منافع دنیا ترجیح داد؛ زیرا در این فرموده‌ی پیامبر ﷺ بدین نکته اشاره شده است که اگر دو منفعت، در تعارض باشند و یکی از آن‌ها، برتر

از دیگری باشد، بدیهیست که منفعت برتر را برمی‌گزینیم. به عنوان مثال: اگر بحث ارتباط با برادر و ارتباط با عمو در میان باشد و باید یکی از این دو گزینه را ترجیح داد و امکان ارتباط با هر وجود نداشته باشد، ارتباط با برادر را برمی‌گزینیم که به انسان، نزدیک‌تر است و ارتباط با او فایده‌ی بیش‌تری دارد. همین‌طور در رابطه با انتخاب مسجدی که می‌خواهیم در آن، نماز بخوانیم، مسجدی را برمی‌گزینیم که جمعیت نمازگزارش، بیش‌تر باشد؛ زیرا فضیلت بیش‌تری دارد.

عکس این حالت نیز وجود دارد؛ یعنی اگر انسان، در حالت اضطرار قرار گیرد و ناگزیر به ارتکاب عمل ممنوعی شود، از میان گزینه‌های احتمالی، گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که گناهش کم‌تر است؛ لذا در اوامر، آنچه که برتر است، ترجیح دارد و در نواهی، آنچه که سبک‌تر یا خفیف‌تر می‌باشد.

سپس رسول‌خدا ﷺ فرمود: «و از الله، کمک بخواه». چه عبارت باشکوهی! ابتدا فرمود: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست» و آن‌گاه افزود: «و از الله، کمک بخواه»؛ زیرا آدم عاقل، همه‌ی جوانب را بررسی می‌کند و گزینه‌ای را برمی‌گزیند که سودمندتر است؛ البته گاه ممکن است به‌اندازه‌ای به خود اعتماد کند یا اعتماد به نفسش به‌اندازه‌ای باشد که کمک خواستن از الله را فراموش نماید. و چنین وضعیتی برای بسیاری از مردم پیش می‌آید؛ به‌گونه‌ای که به خود، فریفته می‌شوند و الله ﷻ را از یاد می‌برند و از او کمک نمی‌خواهند؛ از این‌رو پیامبر ﷺ این رهنمود ارزشمند را فراروی همه قرار داد و فرمود: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست و از الله کمک بخواه»؛ یعنی کمک خواستن از الله را در هیچ کاری، حتی کارهای کوچک، فراموش نکن؛ چنان‌که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «لَيْسَ أَلْحَدُكُمْ رَبَّهُ حَاجَتَهُ كَلِّهَا حَتَّى يَسْأَلَ شِشْعَ نَعْلِهِ إِذَا انْقَطَعَ»؛ یعنی: «همه‌ی شما باید رفع نیازهای خود را از پروردگار خویش درخواست کنید؛ حتی هنگامی که بند کفشتان پاره می‌شود». لذا هیچ‌گاه حتی در کارهای کوچک نیز نباید الله را از یاد ببریم. وقتی می‌خواهی وضو بگیری یا نماز بخوانی یا کمی جابه‌جا شوی یا چیزی را سر جایش بگذاری، به یاد داشته باش که به کمک الله ﷻ نیاز داری و اگر کمک و یاری الله متعال نباشد، هیچ کاری نمی‌توانی انجام دهی.

سپس فرمود: «و عاجز و درمانده نشو!» یعنی به کار و تلاش خود ادامه بده و درنگ نکن و ضعف و سستی به خود راه نده و نگو: کار، زیاد است و مسیر، سخت و طولانی. تصمیم درستی که گرفته‌ای، به نفع توست؛ پس، از الله کمک بخواه و کاری را که شروع کرده‌ای، به یاری او به‌انجام برسان و ضعف و سستی به خود راه نده.

این حدیث، حاوی مطالب بزرگ و فراوانی است که پرداختن به آن، نیازمند این است که انسان چندین جلد کتاب درباره‌اش به‌نگارش درآورد.

گاه یک دانش‌جو یا پژوهش‌گر، کتابی برمی‌دارد و می‌بیند که کتاب مفیدی است؛ لذا به مطالعه‌ی آن می‌پردازد؛ پس از گذشت یک ماه، خسته می‌شود و کتاب دیگری برمی‌دارد. او، گرچه به کمک الله و با اشتیاق، مطالعه‌ی این کتاب را آغاز کرده بود، اما عاجز و درمانده می‌شود! چگونه؟ بدین‌سان که مطالعه و بررسی کتاب را ادامه نمی‌دهد؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرمود: «و عاجز و درمانده نشو!» یعنی کار نیکی را که شروع کردی، ترک نکن و آن را به‌انجام برسان. لذا می‌بینیم که این دانش‌جو یا پژوهش‌گر، مدتی وقت می‌گذارد و بی آن‌که به چیزی دست یابد یا نتیجه‌ای بیابد، وقتش را ضایع می‌کند؛ زیرا گاه این کتاب را می‌خواند و گاه، کتابی دیگر و به صورتی مستمر و هدفمند، به مطالعه و پژوهش خویش ادامه نمی‌دهد. گاه مشاهده می‌شود که برخی از دانش‌جویان به تحقیق و بررسی یک مسأله‌ی جزئی در کتابی می‌پردازند و آن کتاب را در جستجوی مسأله‌ی مورد نظر خویش ورق می‌زنند؛ در این میان، مسأله‌ی دیگری می‌بینند و بدان مشغول می‌شوند؛ باز کتاب را ورق می‌زنند و مسأله‌ی دیگری می‌بینند و همین‌طور با مسایل گوناگون روبه‌رو می‌شوند و مسأله‌ی اصلی را فراموش می‌کنند و با این تحقیق جسته و گریخته و بی‌ثمر، وقتشان را بیهوده ضایع می‌کنند. مثلاً می‌خواهند مسأله‌ای را در «فتاوی» علامه ابوالعباس حرانی رحمته پیدا کنند، اما به مسایل و موضوع‌های دیگری مشغول می‌شوند و موضوع اصلی را از یاد می‌برند! این، درست نیست؛ بلکه باید همان موضوعی را دنبال کنند که کتاب را به‌خاطر آن، باز کرده‌اند.

یا به‌طور مثال دانش‌جویی، کتاب «الإصابة» از ابن حجر رحمته را که در شرح حال اصحاب رضی می‌باشد، برمی‌دارد تا شرح حال فلان صحابی را مطالعه کند؛ اما وقتی

کتاب را باز می‌کند، شرح حال صحابی دیگری را می‌بیند و به مطالعه‌ی آن مشغول می‌شود و فراموش می‌کند که کتاب را برای مطالعه‌ی چه موضوعی یا مطالعه‌ی شرح حال کدام یک از صحابه رضی الله عنه باز کرده است! و این رویه را ادامه می‌دهد و بدون این که شرح حال صحابی مورد نظرش را مطالعه نماید، وقت زیادی از خود ضایع می‌کند و سرانجام، کتاب را می‌بندد! این، یعنی ضایع کردن وقت.

یکی از رهنمودهای رسول الله صلی الله علیه و آله این است که انسان ابتدا به کارهای مهم‌تر یا کارهایی بپردازد که تصمیم اجرای آن را گرفته یا برایش برنامه‌ریزی کرده است. باری عتبان بن مالک رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه و آله را به خانه‌اش دعوت کرد و به ایشان عرض نمود: دوست دارم به خانه‌ام بیایید و در خانه‌ام نماز بخوانید تا محل نماز شما را برای خود، نمازخانه قرار دهم. رسول الله صلی الله علیه و آله با تعدادی از یارانش به خانه‌ی عتبان رضی الله عنه رفت. وقتی به خانه‌اش رسیدند، اجازه‌ی ورود خواستند و چون وارد خانه شدند، دیدند که عتبان رضی الله عنه غذایی تدارک دیده است؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله با غذا شروع نکرد؛ بلکه مطابق برنامه‌ریزی قبلی، از عتبان پرسید: مکانی که دوست داری در آن نماز بخوانیم، کجاست؟ عتبان رضی الله عنه محل نماز را نشان داد؛ رسول الله صلی الله علیه و آله ابتدا آنجا نماز خواند و سپس برای صرف غذا نشست.^(۱)

لذا این، رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله است که ابتدا به کارهای مهم‌تر یا کارهایی بپردازید که شروع کرده‌اید تا وقتتان بیهوده از دست نرود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و عاجز و درمانده نشو!»؛ یعنی تنبلی و سستی به خود راه نده و وقتی کاری را شروع کردی، در انجام آن، درنگ نکن؛ بلکه آن را تا پایش ادامه بده؛ زیرا اگر آن کار را ترک کنی و به کار دیگری بپردازی، و این رویه را ادامه دهی و هر از چند گاهی کاری را که شروع کرده‌ای، ترک نمایی و مشغول کار دیگری شوی، هیچ کاری را به سرانجام نمی‌رسانی.

رسول الله صلی الله علیه و آله در ادامه فرمود: «و اگر اتفاقی برای تو پیش آمد، نگو: اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد»؛ پس اگر به کار سودمندی پرداختی و از الله کمک خواستی و به آن کار ادامه دادی، اما نتیجه‌اش چیزی نشد که تو می‌خواستی، نگو: اگر

(۱) صحیح است؛ نک: مسند احمد (۵/۴۵۰)، و صحیح ابن خزیمه، ش: ۱۲۳۱.

چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد؛ زیرا این امر، فراتر از خواسته و اراده‌ی توست. تو کاری را که باید انجام می‌دادی، انجام دادی؛ اما خواستِ الله ﷻ چیز دیگری بوده است و او بر کار خویش، چیره و تواناست:

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۚ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۱﴾﴾ [یوسف: ۲۱]

و الله بر کارش چیره و تواناست؛ ولی بیش‌تر مردم نمی‌دانند.

مثالی می‌زنم: شخصی به قصد عمره، سوار ماشینش می‌شود و به سوی مکه حرکت می‌کند؛ اما در بین راه ماشینش خراب می‌شود و ناگزیر برمی‌گردد و می‌گوید: اگر ماشین دیگری می‌گرفتم، بهتر بود؛ ای کاش ماشین دیگری می‌گرفتم تا خراب نمی‌شد. می‌گوییم: چنین سخنی نگو؛ چون تو تلاش خود را کرده‌ای و اگر خواستِ الله ﷻ بود، به تو توفیق عمره می‌داد؛ اما خواستِ الله نبوده است.

وقتی انسان همه‌ی تلاش خود را به‌کار گیرد و نتیجه، بر خلاف توقع یا انتظار او باشد، باید کارش را به الله متعال واگذار کند؛ زیرا بنده همان کاری را می‌کند که الله، برایش مقدر ساخته است؛ از این‌رو رسول‌الله ﷺ فرمود: «اگر اتفاقی برای تو پیش آمد»، یعنی اگر بعد از این‌که تلاش خود را کردی و از الله کمک خواستی و به نتیجه‌ی دل‌خواهت نرسیدی، «نگو: اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد». الله ﷻ از طرف ما بهترین پاداش را به پیامبرمان عطا کند که حکمت این امر را بیان نموده و فرموده است: «زیرا گفتن "اگر" دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می‌کند». آری؛ گفتن «اگر» دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان و غم و افسوس را به روی انسان، می‌گشاید. اتفاقی که افتاده، پایان یافته و گفتن «اگر» وضعیت را تغییر نمی‌دهد. هر پیش‌آمدی، پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین در «لوح محفوظ» ثبت شده است و هر کار بکنی، وضعیت به همان شکلی خواهد بود که مقدر و ثبت گردیده است. بنابراین، رسول‌الله ﷺ فرمود: «بلکه بگو: الله، این را مقدر کرده و هرچه بخواهد، انجام می‌دهد». الله ﷻ می‌فرماید:

[هود: ۱۰۷]

﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿۱۰۷﴾﴾

همانا پروردگارت هر چه بخواهد، انجام می‌دهد.

هیچ کس نمی‌تواند مانع چیزی شود که الله متعال اراده کرده است و الله هر چه بخواهد، انجام می‌دهد؛ البته باید بدین نکته توجه داشته باشیم که هر کاری که الله متعال انجام می‌دهد، حکمتی دارد که گاه برای ما نمایان می‌شود و گاه بر ما پنهان می‌ماند. دلیلش این است که الله عَلَّمَكُم می‌فرماید:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۳۰﴾﴾ [الانسان: ۳۰]

و شما (راهی به سوی او) نمی‌خواهید مگر آن که الله بخواهد. به یقین الله دانای حکیم است.

می‌بینیم که در این آیه پس از ذکر اراده و مشیت خویش، بیان فرمود که الله، دانا و حکیم است؛ یعنی اراده‌اش را با علم و حکمت خویش، ذکر نمود. چه بسیار پیش‌آمدهایی که انسان آن را ناگوار می‌داند، اما نتیجه‌اش به نفع اوست. همان‌گونه که الله عَلَّمَكُم می‌فرماید:

﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ﴿۲۱۶﴾﴾ [البقرة: ۲۱۶]

چه بسا چیزی را ناگوار بدانید، ولی برایتان خوب باشد.

بسیاری از روی‌دادها، بیان‌گر همان نکته‌ای است که در این آیه آمده است؛ سال‌ها قبل، هواپیمایی با بیش از سیصد سرنشین، فرودگاه «ریاض» را به مقصد «جده» ترک کرد؛ یکی از مسافران این هواپیما، کارت پرواز گرفته و در سالن انتظار، منتظر بود؛ اما خوابش گرفت و متوجه اعلان پرواز هواپیما نشد؛ وقتی از خواب برخاست که هواپیما پرواز کرده بود. لذا به شدت ناراحت شد؛ اما هواپیما با هم‌هی سرنشینانش در آتش سوخت و این مرد، نجات یافت! سبحان الله! او، ابتدا ناراحت بود که نتوانست با پرواز مورد نظرش به «جده» برود؛ اما نمی‌دانست که این اتفاق، به نفع اوست.

لذا وقتی تلاش خود را به کار بستنی و از الله کمک خواستی و نتیجه چیزی شد که بر خلاف انتظار تو بود، ناراحت نشو و نگو: اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد؛ زیرا گفتن «اگر» یا بر زبان آوردن چنین عبارتهایی، دروازه‌ی وسوسه و غم و افسوس را به روی تو می‌گشاید و تو را ناراحت و بی‌قرار می‌گرداند؛ حال آن‌که کار از کار گذشته و چاره‌ای جز این نداری که کار خویش را به الله جبران‌کننده واگذار کنی و بگویی: تقدیر الله بوده و او هر چه بخواهد، انجام می‌دهد. به الله سوگند که اگر ما به رهنمودی که در این حدیث آمده است، عمل کنیم، به‌طور قطع راحت

می‌شویم و خیلی از غصه‌هایی که داریم، برطرف می‌گردد؛ اما متأسفانه انسان‌ها از یک‌سو به کارهایی نمی‌پردازند که به نفع آن‌هاست و از این‌رو اوقات شب و روز خویش را بی‌فایده و بیهوده سپری می‌کنند. و از سوی دیگر اگر توفیق می‌یابند که کار سودمندی انجام دهند و نتیجه‌اش به‌گونه‌ای نمی‌شود که دل‌خواه آن‌ها بوده است، ناراحت می‌شوند و افسوس می‌خورند که چرا چنین شد؟! و می‌گویند: اگر این کار را می‌کردیم، چنین و چنان می‌شد! این، درست نیست؛ تو وظایف‌ها را انجام بده و همه‌ی امور را به الله ﷻ بسپار. حال ممکن است این پرسش مطرح شود که چگونه هر چیزی را قسمت یا تقدیر الهی بدانیم و بگوییم: خواست الله بوده و او هر چه بخواهد، انجام می‌دهد؟

پاسخ: آری؛ این، نسبت دادن امور به تقدیر و سرنوشتی است که الله ﷻ رقم زده است و اگر درست و به‌جا باشد، اشکالی ندارد؛ چنان‌که الله ﷻ به پیامبرش ﷺ فرموده است:

﴿اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا﴾
[الأنعام: ۱۰۶، ۱۰۷]

از آیاتی که از سوی پروردگارت بر تو وحی شده است، پیروی کن؛ هیچ معبود برحق جز او وجود ندارد و از مشرکان روی بگردان. و اگر الله می‌خواست، شرک نمی‌ورزیدند.

بدین سان بیان نمود که شرک مشرکان، به اراده و مشیت الهی است؛ اما ادامه دادن به شرک و معصیت، بدین بهانه یا با این استدلال که خواست الله متعال می‌باشد، حرام و ناجایز است. زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ ؕ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا﴾
[الأنعام: ۱۴۸]

مشرکان می‌گویند: اگر خدا می‌خواست، ما و نیاکانمان مشرک نمی‌شدیم و چیزی را حرام نمی‌کردیم. گذشتگان نیز همین دروغ‌ها را می‌گفتند تا اینکه عذابمان را چشیدند.

البته اشکالی ندارد که اتفاق‌ها و روی‌دادها، به صورتی درست و به‌جا به تقدیر الهی نسبت داده شوند؛ چنان‌که پیامبر ﷺ شبی به خانه‌ی علی بن ابی‌طالب و فاطمه ﷻ رفت و دید که برای نماز شب برنمی‌خیزند؟ از آن‌ها پرسید: «چرا برای نماز شب،

بلند نمی‌شوید؟» علی علیه السلام پاسخ داد: ای رسول‌خدا! جان‌های ما به دست خداست و اگر خواست او باشد ما را بیدار می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی خانه‌ی آن‌ها را ترک کرد که بر روی پای خود می‌زد و این آیه را می‌خواند که:

﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ۝﴾ [الکهف: ۵۴]

انسان بیش از همه چیز به مجادله و چون و چرا می‌پردازد.

این پاسخ، گرچه نوعی بحث و مجادله است، اما استدلال درست و به‌جایی بود که علی بن ابی‌طالب علیه السلام مطرح کرد؛ زیرا کسی که خوابیده، سزاوار نكوهش نیست و علی علیه السلام به‌عمد و در حالت بیداری، نماز شب را ترک نمی‌کرد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ»^(۱) یعنی: «تکلیف، از سه نفر (از جمله کسی که خوابیده) برداشته شده است». بعید نیست که رسول‌الله صلی الله علیه و آله قصد آزمون علی علیه السلام را داشته است تا ببیند که علی علیه السلام چه پاسخی می‌دهد؟ البته فرقی نمی‌کند که آیا پرسش رسول‌الله صلی الله علیه و آله برای آزمون علی علیه السلام بوده یا نه، درمی‌یابیم که استدلال علی علیه السلام، استدلال درستی است؛ زیرا هنگامی که برخاستن از خواب، به‌اختیار شخص خفته نیست؛ مگر آن‌که الله متعال، بیدارش کند. لذا استدلال علی علیه السلام درست و به‌جا بود.

بدین ترتیب درمی‌یابیم که استدلال به تقدیر الهی به منظور ادامه دادن به گناه و معصیت و رفع سرزنش از خود، ممنوع است. گاه به شخصی می‌گوییم: فلانی! نمازت را با جماعت بخوان؛ می‌گوید: اگر الله هدایت کند، این کار را می‌کنم! این، درست نیست؛ یا به دیگری می‌گوییم: ریش خود را تراش؛ بهانه می‌آورد و همین سخن را می‌گوید! یا به شخصی می‌گوییم: سیگار را ترک کن؛ او نیز همین پاسخ را می‌دهد که اگر خدا هدایت کند، سیگار را ترک می‌کنم. چنین افرادی، تقدیر الهی را دست‌آویزی برای ادامه دادن به گناه و معصیت خویش قرار می‌دهند. اما اگر انسان، از روی اشتباه و به‌اقتضای بشر بودن خود مرتکب گناهی شود و توبه کند و پشیمان شود، اشکالی ندارد که بگوید: این اتفاق یا این گناه، برای من مقدر شده بود؛ اما من، توبه و استغفار می‌کنم.

(۱) صحیح است؛ نک: صحیح الجامع ش: (۳۵۱۲، ۳۵۱۳، ۳۵۱۴).

۱۰۳- السابع: عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ، وَحُجِبَتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ». [متفق عليه؛ در روایتی از مسلم، به جای واژه‌ی «حُجَّتْ»، «حُجِبَتْ» آمده که در معنا، یکی است.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دوزخ، در پس پرده‌ی شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی ست و بهشت، در حجابِ سختی‌ها و کارهای دشوار». [نووی رحمته می گوید: یعنی میان او و دوزخ یا بهشت، این حجاب‌ها وجود دارد و اگر از حجاب شهوت بگذرد، وارد دوزخ می‌شود و چنان‌که از حجاب سختی‌ها عبور کند، وارد بهشت می‌گردد.]

شرح

مؤلف رحمته، حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آتش دوزخ، در حجاب شهوت‌هاست و بهشت، در حجاب دشواری‌ها»؛ یعنی پیرامون دوزخ را شهوت‌ها و امیال نفسانی گرفته و بهشت نیز با دشواری‌ها، احاطه شده است. شهوت، به هر میل درونی یا نفسانی گفته می‌شود که عقل و هوش را از سر انسان می‌برد و او را چنان از خود بی‌خود می‌کند که دین و مردانگی را رعایت نمی‌نماید. زنا، شهوت و میل شرمگاہ انسان است که نفس انسان، رغبت زیادی به آن دارد و وقتی انسان، این پرده یا مانع را پاره کند، خود، زمینه‌ی ورود به دوزخ است. هم‌چنین نوشیدن شراب که نفس انسان، به آن میل و رغبت دارد؛ از این‌رو شارع، تازیانه را به‌عنوان مجازاتی بازدارنده‌ی برای شراب‌خواری، صادر فرموده است؛ اما اگر انسان، این پرده را بدرکد و مشروب بنوشد، زمینه‌ی ورودش به دوزخ را فراهم کرده است. پناه بر الله!

محبت مال و ثروت نیز جزو امیال و خواسته‌های نفسانی ست؛ لذا انسانی که بر پایه‌ی چنین میل و رغبتی، دست به دزدی می‌زند یا مال دیگران را تصاحب می‌کند، در حقیقت، این پرده را می‌درکد و خود را سزاوار دوزخ می‌گرداند. تقلب و خیانت در معامله نیز برخاسته از میل درونی انسان به مال و ثروت می‌باشد و انسان، به‌خاطر شهوت مال یا علاقه‌ی نفسانی خود به ثروت، پرده‌ای را که میان او و دوزخ قرار دارد، پاره می‌کند و وارد دوزخ می‌شود.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۸۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۲۳.

فخرفروشی و برتری‌جویی بر مردم نیز یکی از حجاب‌های دوزخ است؛ هر انسانی، دوست دارد برتر و بهتر از دیگران باشد و اگر مطابق میل و خواسته‌ی نفسانی خود، فخرفروشی یا سلطه‌جویی نماید، در حقیقت پرده‌ای را که میان او و دوزخ قرار دارد، دریده است و وارد دوزخ خواهد شد. پناه بر الله.

اما درمان این بیماری یا میل نفسانی چیست؟ درمانش در همین حدیث، ذکر شده است؛ رسول الله ﷺ فرمود: «و بهشت، در حجاب دشواری‌هاست»؛ یعنی بهشت، با اعمال یا کارهایی احاطه شده که برای نفس، سخت و ناگوار می‌باشد. نفس اماره، باطل را دوست دارد و حق، برایش ناگوار است. اگر انسان حق را رعایت کند، یعنی به انجام وظایف شرعی خود پردازد و از کارهای حرام بپرهیزد، در حقیقت، از حجاب بهشت گذشته و خود را به بهشت رسانده است.

از این رو می‌بینیم که نفس انسان، نماز را سخت و دشوار می‌داند؛ به ویژه در سرمای زمستان یا هنگامی که انسان، در اثر خستگی ناشی از کار روزانه، به شدت خسته و خواب‌آلود است و نماز خواندن، برایش دشوار می‌باشد و به سادگی نمی‌تواند رخت‌خواب نرم و گرم را رها کند و به نماز بایستد؛ اما اگر این مانع را بشکند و این کار دشوار را انجام دهد، به بهشت می‌رسد.

نفس اماره، انسان را به سوی زنا فرا می‌خواند. زنا، شهوت یا میلی نفسانی است که برای نفس، خوشایند می‌باشد؛ ولی برای نفس، ناگوار است که صاحبش، عقل و خرد خویش را به کار گیرد و از این میل زشت و ناپسند بپرهیزد. روشن است که خودداری از چنین کار ناپسندی، انسان را به بهشت می‌رساند؛ زیرا بهشت، در حجاب دشواری‌هاست.

جهاد در راه الله نیز بر نفس، دشوار است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۱۶﴾

[البقرة: ۲۱۶]

جنگ و جهاد در راه الله بر شما فرض شده؛ هرچند برایتان ناگوار است. چه بسا چیزی را ناگوار بدانید، ولی برایتان خوب باشد. و چه بسا چیزی را دوست بدانید، ولی برایتان بد باشد. الله می‌داند و شما نمی‌دانید.

جهاد برای نفس، سخت و ناگوار است؛ اما اگر انسان این پرده را کنار بزند، خود، زمینه‌ای برای ورودش به بهشت می‌باشد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ ﴿۱۳۶﴾
فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۚ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۳۷﴾ ۝ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ
وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۸﴾﴾ [ال عمران: ۱۶۹، ۱۷۱]

هرگز کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌یابند. به آن‌چه الله از فضل خویش به آنان داده است، شادمانند و در حق کسانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به دنبال ایشان (شهید می‌شوند) شادی می‌کنند؛ چراکه نه ترس و هراسی بر آن‌هاست و نه اندوهگین می‌شوند. آنان، به نعمت و فضل الله و از این‌که الله، پاداش مؤمنان را از میان نمی‌برد، شادمانند.

وقتی انسان، این مانع سخت را بشکند و در راه الله جهاد کند، زمینه‌ی ورودش به بهشت را فراهم می‌سازد.

امر به معروف و نهی از منکر نیز برای نفس، ناگوار است و انسان‌ها درباره‌اش سهل‌انگاری می‌کنند و چون کار دشواری‌ست، هر کسی می‌گوید: به من چه؟ چرا خودم را برای مردم به زحمت بیندازم یا آن‌ها را از خود برنجانم؟ اما اگر این مانع سخت را بشکند و امر به معروف و نهی از منکر کند، این، خود زمینه‌ی ورودش به بهشت خواهد بود. به همین شکل همه‌ی دستوره‌ای الهی برای نفس انسان، ناگوار است؛ لذا نفس خویش را به انجام دستوره‌ای پروردگار متعال، وادار کن تا وارد بهشت شوی.

پرهیز از کارهای حرام برای نفس، سخت و دشوار است؛ به‌ویژه در شرایطی که انگیزه‌ای قوی برای گناه کردن وجود دارد. لذا وادار کردن نفس به کنار گذاشتن کارهای حرام، یکی از اسباب ورود به بهشت است. به عنوان مثال: برای جوان مجردی که در یک کشور غیراسلامی و آزاد زندگی می‌کند، خیلی مشکل است که از عمل زشت زنا، پرهیز نماید؛ چون انجام چنین کارهایی در این کشورها، آزاد است و زنان جوان و دختران زیبا به این جوان مجرد، عرض اندام می‌کنند؛ لذا زمینه‌ی زنا

برایش فراهم است؛ اما اگر بر خلاف میل نفسانی خویش، از زنا دوری کند، سزاوار ورود به بهشت می‌باشد. رسول الله ﷺ فرموده است:

«سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»^(۱) یعنی: «الله در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد». روز قیامت، خورشید داغ و سوزان که هزاران سال نوری از ما فاصله دارد، به اندازه‌ای نزدیک می‌شود که بالای سر مردم قرار می‌گیرد و فقط یک «میل» از آنان فاصله دارد؛ یک میل می‌تواند به اندازه‌ی «چوب سرمه‌کش» باشد یا به اندازه‌ی یک سوم فرسنگ. در هر حال، به مردم خیلی نزدیک می‌گردد؛ اما الله متعال در آن روز که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌اش جای می‌دهد؛ یعنی الله متعال، در آن روز، سایه‌ای می‌آفریند تا کسانی که سزاوارند، زیر این سایه جای گیرند؛ زیرا در آن روز، هیچ کوه و درخت یا دره و ساختمانی وجود ندارد که سایه داشته باشد و مردم به سایه‌اش پناه ببرند و تنها همین سایه‌ای که الله می‌آفریند، وجود خواهد داشت تا آن دسته از بندگان را که بخواهد، در زیر آن جای دهد. آن‌گاه رسول الله ﷺ این هفت گروه را برشمرد و فرمود: «الإِمَامُ الْعَادِلُ»؛ یعنی: «فرمانروای عادل». منظور از فرمانروای عادل، تنها حاکم یا فرمانروایی نیست که در میان نزدیکان خود و دیگران، یک سان رفتار می‌کند؛ این، یکی از مفاهیم یا شاخص‌های عدالت است؛ اما فرمانروای عادل، کسی است که هم در رابطه با مردم و هم در میان مردم، مطابق شریعت الله حکم می‌راند و حکم رانی و قضاوتش، بر طبق شریعت الهی است. لذا اگر کسی در میان مردم به عدالت داوری نماید، اما شریعت الهی را در میان آن‌ها اجرا نکند، فرمانروای عادل نیست. فرمانروای عادل، کسی است که هم قوانین شرعی را اجرا می‌کند و هم در میان مردم، به عدالت حکم می‌نماید.

رسول الله ﷺ در ادامه فرمود: «وَسَابُّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ»؛ یعنی: «جوانی که در اطاعت و بندگی الله، رشد یافته است. کسی که همواره به مسجد دل‌بسته باشد. دو مسلمانی که فقط به خاطر خشنودی الله با

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۲۰، ۱۳۳۴، ۶۳۰۸)؛ و مسلم، ش: ۱۷۱۲.

یکدیگر دوست باشند و بر همین اساس، گرد هم می آیند یا از یکدیگر جدا می شوند. کسی که زنی زیبا و صاحب مقام، او را به سوی خود بخواند؛ ولی او نپذیرد و بگوید: من از الله می ترسم». همین مورد، موضوع مورد بحث ماست که زنی زیبا و صاحب مقام، شخصی را به سوی خود بخواند و او به رغم میل و رغبت نفسانی خود، از این عمل زشت دوری می کند و می گوید: من، از الله می ترسم؛ مردی جوان که قدرت جسمی و جنسی دارد و همه‌ی زمینه‌ها برای زنا فراهم است و هیچ مانعی وجود ندارد! البته یک مانع وجود دارد؛ یعنی ترس از الله ﷻ. این شخص که از ترس الله، از چنین گناهی دوری می کند، روز قیامت جزو کسانی خواهد بود که در زیر سایه‌ی الهی جای می گیرند.

و اما ششم: «رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ»؛ یعنی: «کسی که با دست راستش، به گونه‌ای صدقه دهد که دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می دهد». و این از اخلاص اوست.

و هفتم: «رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ»؛ یعنی: کسی که در تنهایی و دور از چشم دیگران، یا در حالی که قلبش از دنیا و وسوسه‌های دنیوی خالی است، الله را یاد کند و از شوق و ترس پروردگارش، اشک از چشمانش سرازیر شود. لذا چیزی که در قلبش وجود دارد، ذکر الله متعال است و الله را در این خلوت قلبی یا خلوت مکانی یاد می کند و اشک، از چشمانش سرازیر می شود و جزو کسانی قرار می گیرد که الله متعال در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، آن‌ها را در زیر سایه‌ی خود، جای می دهد.

خلاصه این که آتش دوزخ، با شهوت‌ها و امیال نفسانی احاطه شده و بهشت، در حجاب دشواری‌هاست؛ پس با نفس خود برای انجام کارهایی که الله دوست دارد، جهاد کن؛ گرچه برایش ناگوار باشد و بدان که این تجربه‌ی انسان باتجربه و کارآزموده‌ای است که اگر نفس خود را به اطاعت و بندگی الله ﷻ وادار سازی، نفس تو با عبادت الله، اُنس می گیرد و به انجام کارهای نیک عادت می کند؛ به گونه‌ای که رها کردن کارهای نیک برایش دشوار می گردد.

گاه، دیده می شود که نماز جماعت برای برخی از مردم، دشوار است؛ اما پس از مدتی که نمازشان را با جماعت می خوانند، به اندازه‌ای به نماز جماعت اُنس می گیرند

که هیچ کس نمی تواند آن ها را از نماز جماعت باز دارد. لذا بیاید تا خود را به انجام کارهای نیک عادت دهیم و خواهیم دید که پس از مدتی، نفس ما رام می شود و خود، مشتاق کارهای نیک می گردد. از الله متعال درخواست می کنم که همه ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد.

۱۰۴- الثامن: عن أبي عبد الله حذيفة بن اليمان رضي الله عنه قال: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَافْتَتَحَ الْبَقْرَةَ، فَقُلْتُ يَرْكُوعٌ عِنْدَ الْمِائَةِ، ثُمَّ مَضَى، فَقُلْتُ يُصَلِّي بِهَا فِي رُكْعَةٍ، فَمَضَى. فَقُلْتُ يَرْكُوعٌ بِهَا، ثُمَّ افْتَتَحَ النَّسَاءَ، فَقَرَأَهَا، ثُمَّ افْتَتَحَ آلَ عِمْرَانَ فَقَرَأَهَا، يَتْرَأُ مُتْرَسلاً إِذَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا تَسْبِيحٌ سَبَّحَ، وَإِذَا مَرَّ بِسُؤَالٍ سَأَلَ، وَإِذَا مَرَّ بِتَعَوُّذٍ تَعَوَّذَ، ثُمَّ رَكَعَ فَجَعَلَ يَقُولُ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ» فَكَانَ رُكُوعُهُ نَحْوًا مِنْ قِيَامِهِ ثُمَّ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ مِنْ حَمْدِهِ، رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ» ثُمَّ قَامَ قِيَامًا طَوِيلًا قَرِيبًا مِمَّا رَكَعَ، ثُمَّ سَجَدَ فَقَالَ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» فَكَانَ سُجُودَهُ قَرِيبًا مِنْ قِيَامِهِ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابو عبدالله، حذیفه بن یمان رضي الله عنه می گوید: یکی از شبها با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز خواندم؛ ایشان سوره ی «بقره» را شروع کرد. با خود گفتم: در آیه ی صدم، رکوع خواهد کرد؛ اما رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این آیه گذشت؛ گفتم: همه ی «بقره» را در یک رکعت خواهد خواند (و آن گاه رکوع خواهد کرد)؛ ولی همه ی این سوره را خواند و در این اندیشه بودم که رکوع خواهد نمود؛ اما رکوع نکرد و سوره ی «نساء» را شروع کرد و آن را تا پایان، خواند. سپس «آل عمران» را آغاز نمود و آرام و به ترتیل می خواند و هر گاه به آیه ای می رسید که در آن تسبیح و ستایش الله بود، تسبیح می گفت و چون به آیه ای دعا می رسید، دعا می کرد و هنگامی که به آیه ای با موضوع پناه جستن به الله می رسید، پناه می خواست تا این که رکوع نمود و شروع کرد به گفتن: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ» و رکوعش، به اندازه ی قیامش طول کشید؛ آن گاه برخاست و گفت: «سَمِعَ اللَّهُ مِنْ حَمْدِهِ، رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ» و این قیامش نیز تقریباً به اندازه ی رکوعش طولانی بود و

(۱) صحیح مسلم، ش: ۷۲۲.

سپس به سجده رفت و همواره «سبحان رَبِّيَ الْأَعْلَى» می گفت تا آن که سجده اش نیز به اندازه ی قیامش طول کشید.

شرح

مؤلف رحمته روایتی از حذیفه بن یمان رضی الله عنه نقل کرده است که شبی با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند. پیامبر صلی الله علیه و آله گاه، با یارانش نماز شب می خواند. یک بار نیز حذیفه رضی الله عنه با ایشان نماز خواند؛ چنان که ابن مسعود رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنهما نیز با او نماز خوانده اند؛ البته عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که شبها به تنهایی نماز می خواند؛ زیرا خواندن نماز شب به جماعت، جز در رمضان، مشروع نیست. البته همان گونه که در این حدیث آمده، اشکالی ندارد که گاه، نماز شب را با جماعت بخوانند. حذیفه رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله سوره ی «بقره» را آغاز کرد؛ با خود گفتیم: در آیه ی صدم، رکوع خواهد نمود؛ اما همه ی سوره را خواند. حذیفه رضی الله عنه گمان می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از قرائت سوره ی «بقره» به رکوع خواهد رفت؛ اما سوره ی «نساء» را شروع کرد. حذیفه رضی الله عنه با خود می گفت: در پایان این سوره، به رکوع خواهد رفت؛ ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره ی «آل عمران» را آغاز نمود و این سه سوره را به طور کامل، آرام و به دور از عجله و شتاب خواند؛ به گونه ای که هرگاه به آیه ی دعا می رسید، دعا می کرد و چون به آیه ی تسبیح می رسید، تسبیح می گفت و هنگامی که به آیه ی وعید می رسید، پناه می جست. لذا قرائت رسول الله صلی الله علیه و آله با تدبر و تفکر و ذکر و دعا، همراه بود؛ زیرا بدون شک، درخواست رحمت در آیه های رحمت، و پناه جستن در آیه های وعید و تسبیح گفتن در آیه های تسبیح، نتیجه ی تدبر و تفکر می باشد و چنین قیامی، گلشنی از گلشن های بهشت است: قرائت قرآن، تسبیح، دعا و تفکر. پیامبر صلی الله علیه و آله سوره ی بقره، نساء و آل عمران را که بیش از پنج جزء می شود، در یک رکعت خواند. حذیفه رضی الله عنه می گوید: هرگاه به آیه ی رحمت می رسید، درخواست رحمت می کرد و هنگامی که به آیه ای با موضوع تسبیح و ستایش الله می رسید، الله را ستایش می نمود و چون به آیه ی وعید می رسید، به الله پناه می برد. فکرش را بکنید که خواندن بیش از پنج جزء قرآن، بدین شکل، چه همه طول می کشد! از این رو وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز شب می ایستاد، پاهایش ورم می کرد. حتی ابن مسعود رضی الله عنه که جوان بود، یکی از شبها با پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز

ایستاد. رسول الله ﷺ به قدری قیام را طولانی کرد که ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «تصمیم بدی گرفتم». از او پرسیدند: چه تصمیمی گرفتی؟ پاسخ داد: «تصمیم گرفتم بنشینم و پیامبر ﷺ را تنها بگذارم»؛ یعنی ابن مسعود رضی الله عنه توان ایستادن نداشت و نمی توانست با رسول الله ﷺ هم چنان به نماز ادامه دهد.

به روایت حذیفه رضی الله عنه، رسول الله ﷺ پس از این که این سوره را خواند، به رکوع رفت و شروع کرد به گفتن: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ» و رکوعش به اندازه‌ی قیامش طول کشید؛ آن گاه از رکوع برخاست و قیام پس از رکوع را نیز طولانی کرد و گفت: «سَمِعَ اللَّهُ لِنِ حَمْدِهِ، رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ»؛ و این قیامش نیز تقریباً به اندازه‌ی رکوعش طولانی بود و سپس به سجده رفت و همواره «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» می گفت تا آن که سجده اش نیز به اندازه‌ی قیامش طول کشید. پیامبر ﷺ همواره نمازش را متناسب می خواند؛ یعنی اگر قیام را طولانی می کرد، رکوع و سجده، و قیام پس از رکوع و نشستن در میان دو سجده را نیز به همین اندازه طولانی می نمود و اگر قرائت یا قیامش کوتاه بود، سایر ارکان نماز را هم کوتاه می کرد تا نمازش متناسب باشد و در نمازهای فرض و نفل به همین شکل عمل می نمود.

اینک به پاره‌ای از نکاتی می پردازیم که از این حدیث برداشت می شود:
نکته‌ی اول، همان انگیزه‌ای است که مؤلف رحمته الله را به ذکر این حدیث در این باب واداشته است؛ و آن، این که روی کرد پیامبر صلی الله علیه و آله مانند مجاهدی بود که با نفس خویش برای اطاعت و بندگی الله تعالی جهاد می کرد؛ زیرا او، این عمل سخت و دشوار را برای کسب رضایت و خشنودی الله متعال انجام می داد. همان گونه که الله متعال در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش فرموده است:

﴿تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ [الفتح: ۲۹]

آنان را در حال رکوع و سجده می بینی؛ در حالی که فضل و خشنودی الله را می جویند.

هم چنین به جواز اقامه‌ی نماز شب به صورت جماعت پی می بریم؛ البته نه این که به صورت دائمی یا همیشگی درآید؛ بلکه اشکالی ندارد که نماز شب، هر از چند گاهی در غیر رمضان به جماعت ادا شود؛ ولی در رمضان، سنت است که نماز شب (تراویح) را به جماعت بخوانند.

و نیز درمی یابیم که خوبست هنگامی که نمازگزار، در نماز شب به آیهی رحمت می رسد، درنگ کند و درخواست رحمت نماید؛ مثلاً وقتی به آیهی در وصف بهشت می رسد، بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مَن أَهْلِهَا»؛ یعنی: «یا الله! مرا جزو بهشتیان بگردان». یا بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ»؛ یعنی: «پروردگارا! من، از تو بهشت را درخواست می کنم». و هرگاه به آیهی وعید می رسد، به الله پناه ببرد و بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ»؛ یعنی: «یا الله! من، از آتش دوزخ به تو پناه می برم». و چون به آیهی تسبیح می رسد، الله را به بزرگی و به پاکی یاد کند؛ یعنی «الله اکبر» و «سبحان الله» بگوید. این، در نماز شب می باشد؛ البته در نماز فرض نیز اشکالی ندارد؛ اما سنت نیست. اگر انجامش دهد، از آن منع نشده است؛ همان طور که دستوری دربارهی ترک آن، وجود ندارد. بر خلاف نماز شب که بهتر است به شکلی که گفتیم، عمل کند؛ یعنی هنگام قرائت آیهی وعید، به الله پناه ببرد و چون به آیهی رحمت می رسد، درخواست رحمت کند و آن گاه که آیهی تسبیح را می خواند، تسبیح بگوید.

از این حدیث، چنین برداشت می شود که تقدیم برخی از سوره ها بر برخی دیگر، جایز است؛ چنان که رسول الله ﷺ بر خلاف ترتیب سوره ها، ابتدا سورهی «نساء» را قرائت کرد و سپس سورهی «آل عمران» را؛ البته سنت اخیر پیامبر ﷺ، این است که ترتیب سوره ها رعایت شود. والله اعلم. رسول الله ﷺ در نهایت، سورهی «آل عمران» را بر سورهی «نساء» مقدم نمود و صحابه ﷺ نیز همین ترتیب را رعایت کردند. رسول الله ﷺ خود، سورهی «بقره» و «آل عمران» را به ترتیب و در کنار هم ذکر کرده و فرموده است: «افْرَعُوا الزَّهْرَاوَيْنِ الْبَقْرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ فَإِنَّهُمَا تَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُمَا عَمَامَتَانِ أَوْ كَأَنَّهُمَا غَيَّيْتَانِ أَوْ كَأَنَّهُمَا فِرْقَانِ مِنْ طَيْرٍ صَوَّافٍ تَحَاجَّانِ عَنْ أَصْحَابِهِمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۱) یعنی: «دو سورهی نورانی و هدایت بخش بقره و آل عمران را بخوانید؛ زیرا روز قیامت مانند دو ابر یا دو سایه یا دو دسته از پرندگان بال گشوده، بالای سر خوانندگان خود قرار می گیرند و از آنها دفاع می کنند». به هر حال، ترتیب سوره ها، بدین صورت است که ابتدا سورهی آل عمران و سپس سورهی نساء قرار دارد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۳۳۷، به نقل از ابوامامه ی باهلی ؓ.

این حدیث، نشان می‌دهد که رسول‌الله ﷺ تسبیح را بارها تکرار می‌کرد؛ زیرا حذیفه ﷺ می‌گوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ» و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» می‌گفت و رکوع و سجده‌اش را طولانی می‌نمود. حذیفه ﷺ تسبیح دیگری را ذکر نکرده است و این، بدین معناست که تکرار تسبیح رکوع و سجده، سنت می‌باشد؛ البته باید دانست که رسول‌الله ﷺ در رکوع و سجده‌اش عبارات‌های دیگری را نیز بارها تکرار می‌کرد؛ مانند: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» یا «سُبُوحٌ قُدُوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ». لذا در نماز، خواندن هر ذکر یا دعایی که از پیامبر ﷺ ثابت شده، سنت است. از الله متعال درخواست می‌کنم که به همه‌ی ما در ظاهر و باطن، توفیق پیروی از پیامبرش ﷺ را عنایت بفرماید و خود، کارساز و یاری‌گر ما در دنیا و آخرت باشد؛ به یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

۱۰۵- التاسع: عن ابن مسعودٍ ﷺ قال: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً، فَأَطَالَ الْقِيَامَ حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْرٍ سَوْءٍ! قِيلَ: وَمَا هَمَمْتَ بِهِ؟ قَالَ: هَمَمْتُ أَنْ أُجْلِسَ وَأُدْعَى. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود ﷺ می‌گوید: یکی از شب‌ها با پیامبر ﷺ به نماز ایستادم. رسول‌الله ﷺ به قدری قیام را طولانی کرد که تصمیم بدی گرفتم. از او پرسیدند: چه تصمیمی گرفتی؟ پاسخ داد: تصمیم گرفتم بنشینم و پیامبر ﷺ را تنها بگذارم.

۱۰۶- العاشر: عن أنسٍ ﷺ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَتَّبِعُ الْمَيْتَ ثَلَاثَةٌ: أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ، فَيَرْجِعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى وَاحِدٌ: يَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ، وَيَبْقَى عَمَلُهُ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «سه چیز، مُرده را همراهی می‌کند: خانواده، و مال و عمل او. دو تا از این‌ها بازمی‌گردند و یکی با او می‌ماند: خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش با او می‌ماند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۱۳۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۷۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۵۱۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۶۰.

شرح

مؤلف رحمته، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که یکی از خدمت گزاران رسول الله صلی الله علیه و آله بود، روایت کرده که وی، شبی با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز خواند و رسول الله صلی الله علیه و آله نماز را طولانی کرد. پیش تر حدیثی بیان شد که عایشه رضی الله عنها می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر به نماز می ایستاد که پاهایش ترک برمی داشت یا ورم می کرد. در حدیث صحیحی آمده است که حذیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در یک رکعت، سه سوره ی طولانی خواند: بقره، نساء و آل عمران. ابن مسعود رضی الله عنه نیز شبی، با پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز ایستاد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر نماز را طولانی کرد که ابن مسعود، تصمیم بدی گرفت؛ از او پرسیدند: ای ابو عبدالرحمن! چه تصمیمی گرفتی؟ پاسخ داد: تصمیم گرفتم بنشینم و پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها بگذارم؛ زیرا ابن مسعود رضی الله عنه با آن که جوان بود، خسته شد؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله خسته نشد؛ چراکه از همه باتقواتر بود و بیش از همه ی مردم، در عبادت می کوشید. لذا بدین نکته پی می بریم که قیام طولانی در شب، سنت می باشد و هرکس شبها برخیزد و نمازی طولانی بخواند، به رسول الله صلی الله علیه و آله اقتدا کرده است؛ البته اگر قیام را طولانی کردید، سنت است که رکوع و سجده، و قیام پس از رکوع و نشستن در میان دو سجده را نیز طولانی کنید؛ زیرا سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود که همه ی ارکان نمازش را متناسب و یکسان ادا می کرد؛ اگر قیام را طولانی می نمود، سایر ارکان را هم طولانی می کرد و اگر قیامش کوتاه بود، سایر ارکان را نیز کوتاه می نمود.

سپس مؤلف رحمته حدیثی از انس رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «سه چیز، مُرده را همراهی می کند: خانواده، مال و عملش؛ دو تا از اینها بازمی گردند و یکی با او می ماند». پیامبر صلی الله علیه و آله درست فرموده است. وقتی انسان می میرد، خانواده و نزدیکانش او را تا قبرش همراهی می کنند؛ دنیا، چه قدر پست و بی وفاست. عزیزترین افراد انسان، او را دفن می نمایند و او را از خود، دور می کنند! حتی اگر به آنها مُزد بدهند که جنازه ی عزیزشان را نگه دارند، قبول نمی کنند. بدین سان نزدیک ترین و عزیزترین افراد خانواده، انسان را به خاک می سپارند و تا قبر، همراهی اش می نمایند. مال و ثروت مرده نیز او را همراهی می کند؛ یعنی وقتی آدم ثروتمندی می میرد، خدمت کاران و کارگزارانش، تا پای قبر همراهش می روند. اعمال مرده نیز با اوست؛

خانواده و مالش بازمی‌گردند و او می‌ماند و اعمالش. از الله متعال بخواهیم که اعمال همه‌ی ما را نیک و شایسته بگرداند. آری؛ انیس و مونس انسان در قبر، عمل اوست و تا قیامت با او می‌ماند.

این حدیث، نشان می‌دهد که دنیا، زرق و برقی‌ست که وفا ندارد و در قبر، با انسان نخواهد بود. مال و فرزندان، زیور زندگی دنیا هستند که سرانجام، انسان را تنها می‌گذارند و بازمی‌گردند؛ اما فقط عمل انسان است که با او می‌ماند. لذا دوست و هم‌راه وفاداری را برگزینیم که همیشه با ما می‌ماند و هیچ‌گاه ما را تنها نمی‌گذارد. پس بکوشیم اعمال شایسته‌ای انجام دهیم تا هنگامی که در قبر خویش تنها می‌شویم و هیچ‌یک از دوستان و فرزندان و افراد خانواده با ما نیست، انیس و مونس ما باشد. ارتباط این حدیث با موضوع این باب، روشن است؛ زیرا انجام کارهای نیک، نیازمند جهاد با نفس می‌باشد و انسان باید برای انجام کارهای نیک که در قبر با او می‌مانند، با نفس خویش مجاهده کند. الله متعال، عاقبت همه‌ی ما را نیک بگرداند و خود با لطف و عنایت خویش، کارساز و یاری‌گر ما باشد؛ به‌یقین او، بخشنده و بزرگواری است.

۱۰۷- الحادي عشر: عن ابن مسعود رضی الله عنه قال: قال النبي صلى الله عليه وسلم: «الجنة أقرب إلى أحدكم من شراك نعله والتار مثل ذلك». [روایت البخاری]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرموده است: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند».

شرح

مؤلف رحمته الله، در باب مجاهدت، حدیثی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل کرده که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند». این حدیث، از یک‌سو تشویق و ترغیبی نسبت به بهشت می‌باشد و از سوی دیگری هشداری نسبت به دوزخ. در زبان عربی، بند کفش کنایه از

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۸۸.

نزدیکی است؛ و بهشت به انسان، از بند کفش او نیز نزدیک تر می باشد؛ زیرا گاه گفتن یک کلمه، زمینه‌ی ورود انسان به بهشت است و انسان، کلمه‌ای می گوید که باعث رضایت و خشنودی الله ﷻ می شود و بدین سان گوینده اش را به بهشت پُر نعمت می رساند.

البته آنچه در حدیث آمده، فراتر از این است؛ یعنی کثرت عبادت و دوری از کارهای حرام، از اسباب و زمینه‌های ورود به بهشت می باشد و انجامش برای کسی میسر است که الله توفیقش دهد. لذا مؤمنانی را می بینیم که الله ﷻ سینه‌ی آنها را برای پذیرش اسلام و عمل به آن گشوده است و از این رو به راحتی و با اطمینان خاطر و سینه‌ای باز و با علاقه‌ای وافر نماز می خوانند، زکات می دهند، روزه می گیرند، حج می گزارند و به انجام کارهای نیک می پردازند و انجام کارهای نیک و پرهیز از سخنان و کارهای حرام برای آنها، آسان است.

اما پناه بر الله! برخی هم نسبت به اسلام، دل گیرند و عمل به احکام و رهنمودهای اسلام و دوری از کارهای حرام، برای آنها دشوار است و نمی توانند خود را سزاوار بهشتی کنند که از بند کفش هایشان به آنان نزدیک تر است.

دوزخ نیز همین گونه می باشد که دومین جمله‌ی حدیث، بیان گر این موضوع است و خود، هشدار ی جدی به شمار می رود. پیامبر ﷺ فرمود: «والتَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ!» یعنی: «دوزخ نیز چنین است». گاه انسان، بی پروا و از روی بی فکری سخنی می گوید که مایه‌ی خشم و نارضایتی الله ﷻ می گردد و انسان را برای چندین و چند سال، سزاوار دوزخ می گرداند. چه بسیارند سخنان و کلماتی که انسان، بی پروا بر زبان می آورد و به مفهوم و نتیجه اش نمی اندیشد و خود را سزاوار دوزخ می کند. آیا داستان منافقانی را که در غزوه‌ی «تبوک» با پیامبر ﷺ بودند، شنیده‌اید که درباره‌ی پیامبر ﷺ و یارانش به یکدیگر می گفتند: ما، پُر خورتر، شکم گنده تر، دروغ گوتر و ترسو تر از اینها ندیده ایم که وقتی با دشمن، روبه رو می شوند، پا به فرار می گذارند. منافقان، درباره‌ی پیامبر ﷺ و یارانش ﷺ چنین سخنی می گفتند!

اندکی تأمل و دقت نظر، نشان می دهد که خود منافقان چنین ویژگی هایی دارند، نه مؤمنان؛ زیرا بیش از همه، به زندگی دنیا علاقه دارند و از همه دروغ گوترند و هنگام رویارویی با دشمن، بزدل و ترسو هستند. الله ﷻ در این باره می فرماید:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ ءَكُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعُفَ عَن طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [التوبة: ٦٥، ٦٦]

و اگر آنان را بازخواست کنی (که چرا چنین سخنانی گفته‌اید)، می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می‌گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده‌اید. اگر گروهی از شما را ببخشیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ چرا که مجرم بوده‌اند.

بدین سان الله ﷻ بیان نمود که آن‌ها پس از آن‌که ایمان آورده بودند، با به ریشخند گرفتن الله و آیه‌ها و پیامبرش، کافر شدند. لذا انسان باید مراقب حرف زدنش باشد و زبانش را از خطا و لغزش، حفظ کند تا مبادا به هلاکت و نابوی برسد. الله ﷻ همه‌ی ما را بر راه حق و حقیقت، ثابت و استوار بدارد و ما را از همه‌ی گناهان محافظت بفرماید.

۱۰۸- الثانی عشر: عن أبي فراس ربيعة بن كعب الأسلمي خادم رسول الله ﷺ ومن أهل الصفة ﷺ قال: كنت أبيت مع رسول الله ﷺ فأتيه بوضوئه، وحاجته فقال: «سألني». فقالت: أسألك مرافقتك في الجنة. فقال: «أو غير ذلك؟». قلت: أسألك مرافقتك في الجنة. فقال: «أو غير ذلك؟» قلت: هو ذلك. قال: «فأعني على نفسك بكثرة السجود». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوفراس، ربیعہ بن کعب اسلمی ﷺ که خدمت‌کار رسول الله ﷺ و جزو «اهل صفة» بود، می‌گوید: شب‌ها نزد پیامبر ﷺ می‌ماندم و آب وضو و سایر نیازهایش را فراهم می‌کردم. پیامبر ﷺ به من فرمود: «چیزی از من بخواه». گفتم: می‌خواهم در بهشت با شما باشم. فرمود: «آیا چیز دیگری نمی‌خواهی؟» گفتم: می‌خواهم در بهشت با شما باشم. فرمود: «آیا چیز دیگری نمی‌خواهی؟» گفتم: همان که عرض کردم. فرمود: «پس با سجده‌های زیاد، کمکم کن تا به مقصود خویش برسی».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۸۹.

شرح

مؤلف رحمته روایتی از ربیعہ بن مالک اسلمی رضی اللہ عنہ روایت کرده است که خدمت کار پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بود. تعدادی از یاران پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم که غلام نبودند، داوطلبانه به ایشان خدمت می کردند؛ از جمله: ربیعہ بن مالک، و ابن مسعود؛ و بدین سان از شرافت خدمت به پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم برخوردار شدند. ربیعہ رضی اللہ عنہ جزو «اهل صفه» بود. اهل صفه، تعدادی از مهاجران بودند که خانه‌ای در مدینه نداشتند و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم سکویی در مسجد در اختیارشان گذاشته بود و تعدادشان، گاه به هشتاد نفر می رسید و گاه کم تر از این بودند و صحابه رضی اللہ عنہم برای آن‌ها غذا و شیر می آوردند و زندگی آن‌ها از محل صدقه‌های سایر صحابه رضی اللہ عنہم سپری می شد.

ربیعہ بن مالک رضی اللہ عنہ به پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم خدمت می کرد و آب وضو و دیگر نیازهای پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را فراهم می ساخت. روزی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به او فرمود: «از من چیزی بخواه». بدین سان می خواست به پاس خدمتش، پاداشی به او بدهد. خود، فرموده است: «مَنْ صَعَّ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافِيئُهُ»^(۱) انتظار می رفت با شرایطی که ربیعہ رضی اللہ عنہ داشت، درخواست مال کند؛ اما نظرش، بلند بود؛ عرض کرد: می خواهم در بهشت با شما باشم. همان طور که در دنیا با شما هستم. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از او پرسید: آیا چیز دیگری نمی خواهی؟ اما ربیعہ رضی اللہ عنہ خواسته‌ی دیگری نداشت و فقط خواهان همراهی با پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در بهشت بود. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به او فرمود: «پس با سجده‌های زیاد، کمک کن تا به مقصود خویش برسی». همین، به موضوع مجاهدت ربط دارد که مؤلف رحمته، این حدیث را در باب مجاهدت ذکر کرده است. کثرت سجده، مستلزم کثرت رکوع است و کثرت رکوع، مستلزم کثرت قیام می باشد؛ زیرا هر رکعت نماز، یک رکوع و

(۱) صحیح لغیره؛ روایت: احمد در مسندش (۶۸/۲)؛ و ابن حبان (۳۴۰۸)؛ و حاکم در المستدرک (۷۳/۲)؛ و ابوداود در سنن خود (۱۶۷۲)؛ و نسائی (۲۵۶۷)؛ رویانی (۴۱۹)؛ عبد بن حمید (۸۰۶) و... از طریق اعمش از مجاهد از ابن عمر رضی اللہ عنہما. البته ابن مدینی و احمد، درباره‌ی سماع اعمش از مجاهد، سخن گفته‌اند؛ اما این حدیث شاهی از روایت حکم بن عمیر دارد؛ نک: الکبیر طبرانی (۲۱۸/۳) و المجمع هیثمی (۱۸۲/۸) که درباره‌اش گفته است: «در سندش، یحیی بن یعلی اسلمی قرار دارد که ضعیف است». این حدیث را می‌توانید در صحیح الجامع (۵۹۳۷ و ۶۰۲۱) از آلبنی رحمته ببینید.

دو سجده دارد. البته رسول الله ﷺ از آن جهت سجده را به طور ویژه ذکر فرمود که بهترین حالت نمازگزار به شمار می رود و زمانی که انسان در حال سجده است، بیش از هر زمان دیگری به پروردگارش نزدیک می باشد؛ گرچه نمازگزار، در حال نماز، چه در قیام باشد و چه در رکوع یا سجده، از هر زمان دیگری به پروردگارش نزدیک تر است.

این، بیان گر فضیلت سجده می باشد. علما اختلاف نظر دارند که آیا طولانی کردن قیام، بهتر است یا طولانی کردن رکوع یا سجده؟

برخی، طولانی کردن قیام را برتر دانسته اند و برخی دیگر، گفته اند: طولانی کردن رکوع و سجده، افضل است؛ اما صحیح تر از همه، این است که نماز باید متناسب باشد؛ و گرنه، قیام، در اصل، از رکوع و سجده طولانی تر است. ولی بهتر است که متناسب با طولانی کردن قیام، رکوع و سجده را نیز طولانی کنیم و اگر قیام را کوتاه کردیم، رکوع و سجده هم کوتاه باشد.

این حدیث، نشان می دهد که هر چه بیش تر نماز بخوانیم، بهتر است؛ البته جز در اوقاتی که نماز خواندن در آن، ممنوع می باشد. اوقات ممنوع، از این قرار است: از سپیده دم (پس از نماز صبح) تا بالا آمدن خورشید به اندازه ی یک نیزه؛ هنگام نیم روز تا زمان مایل شدن خورشید و نیز از نماز عصر تا غروب آفتاب. در این سه وقت، خواندن نماز نفل درست نیست؛ مگر آن که سبب خاصی مانند تحیة المسجد یا سنت وضو و امثال آن، وجود داشته باشد.

این حدیث، نشان می دهد که به کار گرفتن انسان آزاد به عنوان خدمت کار جایز است و ناپسند نیست و امر و نهی به خدمت کار، اشکالی ندارد یا به صاحب خانه (میزبان) می توان گفت که مثلاً به من آب بده یا فنجان قهوه؛ و این، اشکالی ندارد؛ زیرا چنین درخواست هایی جزو درخواست های نکوهیده و ناپسند به شمار نمی رود؛ بلکه ضرورت پذیرایی از مهمان می باشد و عموم مردم، چنین رویه ای دارند.

از این حدیث، چنین برداشت می شود که پیامبر ﷺ این اختیار را ندارد که کسی را وارد بهشت بگرداند و از این رو برای این شخص، ضمانت نکرد که حتماً خواسته اش را برآورده سازد؛ بلکه به او فرمود: «پس با سجده های زیاد، کمکم کن تا به مقصود

خویش برسی»؛ یعنی به او پیشنهاد کرد که زیاد نماز بخواند تا سفارش او را بکند؛ امید است که پروردگار، او را در بهشت همراه پیامبرش قرار دهد.

۱۰۹- الثالث عشر: عن أبي عبد الله ويُقال: أبو عبد الرحمن ثوبان مولى رسول الله ﷺ قال: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقول: «عليك بكثرة السُّجود، فإنَّك لَن تَسجدَ لله سجدةً إلاَّ رَفَعَكَ اللهُ بِهَا درجةً، وحطَّ عنك بِهَا خطيئةً». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابو عبدالله یا ابو عبدالرحمن، ثوبان رضی الله عنه، غلام آزادشده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «زیاد، سجده کن؛ زیرا الله به ازای هر سجده‌ای که برای او به‌جای می‌آوری، یک درجه، مقام تو را بالا می‌برد و یکی از گناهانت را از تو می‌زداید».

۱۱۰- الرابع عشر: عن أبي صفوان عبد الله بن بسرٍ الأسلميّ قال: قال رسولُ الله ﷺ: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَالَ عَمْرُهُ وَحَسَنَ عَمَلُهُ». [ترمذی، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است].^(۲)

ترجمه: ابوصفوان، عبدالله بن بسر اسلمی رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین مردم کسی است که عمرش، طولانی و کردارش، نیکو باشد».

شرح

مؤلف رحمته الله، از ثوبان رضی الله عنه غلام آزادشده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که گفته است: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «زیاد، سجده کن؛ زیرا الله به ازای هر سجده‌ای که برای او به‌جای می‌آوری، یک درجه، مقام تو را بالا می‌برد و یکی از گناهانت را از تو می‌زداید». این حدیث، مانند حدیث سابق است که ربیع بن مالک رضی الله عنه از رسول‌الله صلی الله علیه و آله درخواست کرد که در بهشت، با ایشان باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «پس با سجده‌های زیاد، کمکم کن تا به خواسته‌ی خویش برسی».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۸۸.

(۲) صحیح الجامع، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۳۲۹۶؛ و السلسلة الصحيحة، ذیل حدیث ۱۸۳۶.

لذا در می‌یابیم که انسان باید زیاد سجده کند؛ پیش‌تر به بیان این نکته پرداختیم که سجده‌ی زیاد، مستلزم کثرت رکوع و قیام و دیگر ارکان نماز است؛ زیرا در هر رکعت نماز، یک رکوع و دو سجده قرار دارد و نمی‌توان در یک رکعت، سه یا چهار بار به سجده رفت. بنابراین، سجده‌ی زیاد، مستلزم کثرت رکوع و قیام است. سپس پیامبر ﷺ اجر و پاداش سجده‌ی زیاد را بیان نمود که دو فایده یا دست‌آورد بزرگ می‌باشد:

فایده‌ی اول: الله متعال به ازای هر سجده، یک درجه مقام انسان را بالا می‌برد؛ و انسان با از میان رفتن آنچه که برایش ناگوار است یا با رسیدن به آنچه که دوست دارد، به کمال دست می‌یابد؛ زیرا انسان دوست دارد که درجاتش، بالا رود و دوست ندارد که در کارنامه‌اش گناهی وجود داشته باشد. و آن‌گاه که یک درجه بر مقام انسان افزوده گردد و یکی از گناهانش از او زدوده شود، در حقیقت، به خواسته‌ی خود دست یافته و از آنچه که نگران بوده، نجات پیدا کرده است.

اما حدیث عبدالله بن بُسر رضی الله عنه که می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بهترین مردم کسی است که عمرش، طولانی و کردارش، نیکو باشد؛ زیرا عمر طولانی، فرصتی است تا انسان، الله تعالی را بیش‌تر اطاعت و بندگی کند و این، مایه‌ی تقرب و نزدیکی بیش‌تر به الله متعال می‌باشد و مقام و جایگاه انسان را در آخرت، بالا می‌برد. اما عمر طولانی، به دست خداست و هیچ ربطی به تصمیم و خواسته‌ی انسان ندارد؛ ولی انسان می‌تواند رفتار و کردار نیکو داشته باشد و این، به خود او بستگی دارد؛ زیرا الله متعال، به او عقل و خرد داده و کتاب‌هایی نازل کرده و پیامبرانی فرستاده و راه را روشن نموده و اتمام حجت فرموده است؛ از این‌رو هر انسانی می‌تواند کار نیک انجام دهد و بنا به فرموده‌ی پیامبر ﷺ برخی از کارهای نیک، مانند صله‌ی رحم یا رعایت پیوند خویشاوندی، سبب طول عمر می‌باشد. پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَيُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحْمَةً»^(۱) یعنی: «کسی که می‌خواهد روزی‌اش، زیاد شود و عمرش طولانی، پس صله‌ی رحم یا ارتباط با خویشانش را

(۱) صحیح است؛ بخاری، ش: ۱۹۲۵؛ و مسلم، ش: ۴۶۳۹ به نقل از انس بن مالک رضی الله عنه. هم‌چنین روایت

بخاری، ش: ۵۵۲۶، و مسلم ش: ۴۶۳۸ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

رعایت کند؛ لذا صله‌ی رحم، یکی از اسباب طول عمر می‌باشد و از آن‌جا که بهترین مردم کسی است که عمرش طولانی، و کردارش نیک باشد، پس انسان همواره باید از الله ﷻ بخواهد که به او عمری طولانی با کردار و رفتاری نیکو عنایت کند تا جزو بهترین مردم قرار بگیرد.

روشن است که عمر طولانی، به‌تنهایی برای انسان خوب نیست؛ مگر آن‌که انسان، نیک‌رفتار باشد؛ زیرا گاه عمر طولانی، به زیان انسان است؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُحْمِلُ لَهُمْ

لِيزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿۱۷۸﴾

[ال عمران: ۱۷۸]

کافران هرگز تصور نکنند که اگر مهلتشان می‌دهیم، به سود آن‌هاست؛ به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند. و عذاب خوارکننده‌ای (در پیش) دارند.

الله متعال، به کافران روزی فراوان، سلامتی، طول عمر و زن و فرزند عنایت می‌کند؛ اما این، به نفع آن‌ها نیست؛ بلکه به زیان آن‌هاست. چون هرچه بیش‌تر عمر می‌کنند، گناهان بیش‌تری مرتکب می‌شوند. از این‌رو علما گفته‌اند: دعای طول عمر برای دیگران، مکروه است؛ یعنی نباید به کسی بگوییم: الله، عمری طولانی به تو بدهد یا برخی از مردم، اصطلاح «پیر شوی» را به‌کار می‌برند؛ زیرا عمر طولانی، گاه به زیان انسان است. لذا وقتی برای کسی دعای طول عمر می‌کنیم، باید بگوییم: عمری طولانی با عزت و عبادت داشته باشی.

۱۱۱- الخامس عشر: عن أنسٍ رضي الله عنه قال: غاب عمي أنس بن النَّضْرِ رضي الله عنه عن قتال بدرٍ، فقال: يا رسول الله غبتُ عن أول قتالٍ قاتلت المشركين، لئن الله أشهدني قتال المشركين ليرين الله ما أصنع، فلما كان يوم أحدٍ انكشف المسلمون فقال: اللهم أعذرني إليك مما صنع هؤلاء يعني أصحابه وأبرأ إليك مما صنع هؤلاء يعني المشركين ثم تقدم فاستقبله سعد بن معاذٍ فقال: يا سعد بن معاذٍ الجنة ورب الكعبة، إني أجد ریحها من دون أحدٍ. قال سعد: فما استطعت يا رسول الله ما صنع، قال أنس: فوجدنا به بضعا وثمانين ضربة بالسيف، أو طعنة برمح، أو رمية بسهم، ووجدناه قد قتل ومثل به المشركون فما عرفه

أَحَدٌ إِلَّا أَخْتَهُ بِنَانِهِ. قَالَ أُنْسٌ: كُنَّا نَرَى أَوْ نَظُنُّ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَشْبَاهِهِ: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الاحزاب: ۲۳] إلى آخرها. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: عمویم، انس بن نضر رضی الله عنه در جنگ بدر حضور نداشت؛ از این رو به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا! در نخستین غزوه‌ای که با مشرکان جنگیدی، شرکت نداشتیم. اگر الله توفیق دهد که در جنگ دیگری رویاروی مشرکان قرار بگیرم، الله به مردم نشان خواهد داد که چه خواهیم کرد». هنگامی که جنگ «احد» روی داد و مسلمانان پراکنده شدند، انس بن نضر رضی الله عنه گفت: «یا الله! من، از کاری که این‌ها - یعنی مسلمانان - انجام دادند، عذرخواهی می‌کنم و از کاری که این‌ها - یعنی مشرکان - کردند، بیزاری می‌جویم». آن‌گاه (به سوی مشرکان) پیش رفت؛ در این میان، سعد بن معاذ رضی الله عنه او را دید. عمویم به سعد بن معاذ گفت: «ای سعد بن معاذ! به پروردگار کعبه سوگند، این، بهشت است که من بوی آن را از سوی احد می‌شنوم». سعد رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: «آن‌چه او کرد، از توان من خارج است». انس (بن مالک) رضی الله عنه می‌گوید: او را دیدیم که کشته شده و مشرکان، مثل‌ه‌اش کرده بودند و جای بیش از هشتاد زخم شمشیر، ضربه‌ی نیزه و اثر تیر در بدنش دیده می‌شد و هیچ‌کس، او را نشناخت، مگر خواهرش؛ آن‌هم از روی انگشتانش. به نظر ما، این آیه درباره‌ی او و امثال او نازل شده است که:

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ

وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الاحزاب: ۲۳]

در میان مؤمنان، مردانی هستند که به پیمانشان با الله، صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند (و به شهادت رسیدند) و برخی دیگر در انتظار (شهادت) هستند؛ و (در پیمانشان) هیچ دگرگونی و تغییری نیاورده‌اند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۰۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۰۳.

شرح

مؤلف رحمته، از انس بن مالک رضی الله عنه نقل کرده است که می‌گوید: «عمویم، انس بن نضر رضی الله عنه در غزوه‌ی بدر شرکت نداشت»؛ زیرا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم قصد جنگ نداشت و از این‌رو فقط کم‌تر از سیصد و بیست نفر با ایشان خارج شدند تا به کاروان تجارتی قریش که از نزدیک مدینه می‌گذشت، حمله کنند و مال و غنیمت بگیرند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و کم‌تر از سیصد و بیست تن از اصحاب رضی الله عنهم از مدینه بیرون رفتند و هفتاد شتر و دو اسب با خود داشتند که به نوبت بر آن‌ها سوار می‌شدند. بسیاری از صحابه رضی الله عنهم در این جنگ حضور نداشتند؛ زیرا ابتدا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم قصد جنگ نداشت و هیچ‌کس را به جنگ فرانخواند و از این‌رو فقط با عده‌ی اندکی از مدینه بیرون فت.

انس بن نضر رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: من در نخستین غزوه‌ای که با مشرکان جنگیدی، شرکت نداشتیم؛ لذا اگر توفیق شرکت در غزوه‌ی دیگری را بیابم، نشان خواهم داد که چه می‌کنم.

سیزده ماه پس از غزوه‌ی بدر، غزوه‌ی احد روی داد. ابتدا جریان جنگ به نفع مسلمانان بود؛ اما پس از آن‌که تیراندازان، پُست نگهبانی خود را ترک کردند و از کوه پایین آمدند، دسته‌ی سواره‌نظام مشرکان، از پشت سر به مسلمانان حمله‌ور شدند و صفوف لشکر مسلمانان را در هم شکستند و مسلمانان، پراکنده شدند و تا آستانه‌ی شکست پیش رفتند. انس بن نضر رضی الله عنه گفت: یا الله! از کاری که دوستانم کردند، عذرخواهی می‌کنم و از کاری که مشرکان انجام دادند، بی‌زاری می‌جویم. سپس به سوی مشرکان پیش رفت و هنگام پیش‌روی، سعد بن معاذ رضی الله عنه را دید. سعد رضی الله عنه از او پرسید: کجا می‌روی؟ پاسخ داد: ای سعد! من، بوی بهشت را از سوی احد، استشمام می‌کنم.

انس رضی الله عنه راست می‌گفت؛ توهم نبود؛ واقعاً بوی بهشت به مشامش می‌رسید و این، کرامتی از سوی الله تعالی بود که پیش از شهادتش، بوی بهشت را شنید تا به سوی مشرکان پیش برود و عقب‌نشینی نکند؛ لذا آن‌قدر جنگید تا آن‌که به شهادت رسید.

و وقتی پیکرش را یافتند، بیش از هشتاد زخم شمشیر، ضربه‌ی نیزه و اثر تیر در بدنش دیده می‌شد و هیچ‌کس او را نشناخت؛ فقط خواهرش، او را از روی انگشتانش شناخت. نظر صحابه رضی الله عنهم این بود که این آیه، درباره‌ی او نازل شده است که:

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ
وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳]

در میان مؤمنان، مردانی هستند که به پیمانشان با الله، صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند (و به شهادت رسیدند) و برخی دیگر در انتظار (شهادت) هستند؛ و (در پیمانشان) هیچ دگرگونی و تغییری نیاورده‌اند.

بدون شک انس بن نصر و امثال او، نخستین کسانی هستند که در مفهوم این آیه می‌گنجند؛ زیرا آن‌ها، صادقانه بر سر پیمانشان با الله ماندند. چنان‌که انس رضی الله عنه گفته بود: الله، نشان خواهد داد که چه می‌کنم. و کاری کرد که هیچ‌کس انجام نداد تا این‌که الله تعالی بر او منت نهاد و نعمت شهادت را به او ارزانی داشت.

این حدیث، در موضوع این باب، و بیان‌گر جهاد با نفس در مسیر اطاعت از الله تعالی می‌باشد. همان‌گونه که انس بن نصر رضی الله عنه با نفس خویش، چنین جهاد بزرگی کرد و پس از پراکنده شدن مسلمانان، به سوی دشمن پیش رفت و جنگید تا آن‌که به شهادت رسید.

۱۱۲- السادس عشر: عن أبي مسعود عقبة بن عمرو الأنصاري البدری رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ الصَّدَقَةِ كُنَّا نُحَامِلُ عَلَى ظُهُورِنَا، فَجَاءَ رَجُلٌ فَتَصَدَّقَ بِشَيْءٍ كَثِيرٍ، فَقَالُوا: مُرَاءٍ وَجَاءَ رَجُلٌ آخَرَ فَتَصَدَّقَ بِصَاعٍ فَقَالُوا: إِنَّ اللَّهَ لَعَنِي عَنْ صَاعٍ هَذَا! فَنَزَلَتْ: ﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۷۹]؛ [مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ] ^(۱)

ترجمه: ابومسعود، عقبه بن عمرو انصاری بدری رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که آیه صدقه نازل شد، ما بر دوش خویش بار می‌کشیدیم و مُزِد آن را صدقه می‌دادیم. مردی آمد و مال زیادی صدقه داد؛ منافقان گفتند: ریاکار است. شخص دیگری آمد و یک صاع (یک پیمانه خرما) صدقه داد. گفتند: الله، از صدقه‌ی اندک این مرد، بی‌نیاز است. آن‌گاه این آیه نازل شد:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۱۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۸.

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۷۹]

کسانی که بر آن دسته از مؤمنان که زیاد صدقه می‌دهند و نیز بر مؤمنانی که به اندازه‌ی توانشان صدقه می‌دهند، ایراد می‌گیرند و آن‌ها را مسخره می‌کنند، بدانند که الله (نیز در مقابل) آنان را مسخره می‌کند و عذاب دردناکی در پیش دارند.

شرح

مؤلف رحمته، روایتی از ابومسعود، عقبه بن عمرو رضی الله عنه نقل کرده است؛ ابومسعود رضی الله عنه می‌گوید: «زمانی که آیه‌ی صدقه نازل شد...»؛ یعنی آیه‌ای که در آن، به صدقه دادن تشویق شده است. صدقه بدین معناست که انسان به خاطر کسب خشنودی و رضایت الله تعالی، از مال خویش به فقرا بدهد و علت نام‌گذاری‌اش به صدقه، این است که بیان‌گر صداقت ایمان انسان است. انسان، به مال و ثروت محبت و دل‌بستگی دارد؛ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾ [الفجر: ۲۰]

و به مال و ثروت، محبت و دل‌بستگی زیادی دارید.

انسان فقط به‌خاطر چیزی که بیش‌تر دوست دارد، از علائق و دل‌بستگی‌های خود می‌گذرد. لذا وقتی انسان، از مال خود به‌خاطر الله تعالی صدقه می‌دهد، این، دلیلی بر صداقت ایمان اوست.

هنگامی که آیه‌ی صدقه نازل شد، صحابه رضی الله عنهم بی‌درنگ صدقه‌های خود را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند و این عادت آن بزرگواران بود که پس از نزول هر حکمی، بی‌درنگ بدان عمل می‌کردند و هرگاه آیه‌ای نازل می‌شد که چیزی را ممنوع قرار می‌داد، بلافاصله آن را ترک می‌نمودند. چنان‌که وقتی آیه‌ی حرام بودن شراب نازل شد، تعدادی از صحابه رضی الله عنهم که پیش از نزول این حکم شراب داشتند، ظرف‌های شراب را خالی کردند؛ به‌گونه‌ای که در کوچه‌ها، شراب جاری شده بود.

این، وظیفه‌ی هر مؤمنی‌ست که وقتی حکم الله و پیامبرش به او می‌رسد، بلافاصله بدان عمل کند؛ چه با اجرای دستور الله و رسولش و چه با دوری از آن‌چه که الله تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله منع کرده‌اند.

صحابه رضی الله عنهم هنگام نزول حکم صدقه نیز به همین منوال عمل کردند و هرکس به اندازه‌ی توانش، صدقه‌ی خود را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌آورد. منافقان هر کسی را مطابق وضعیتش، مسخره یا سرزنش می‌کردند؛ اگر کسی، چیز زیادی برای صدقه می‌آورد، منافقان می‌گفتند: آدم ریاکاری است! و اگر یکی از اصحاب فقیر صدقه‌ی اندکی با خود می‌آورد، می‌گفتند: خداوند، از این صدقه‌ی اندک، بی‌نیاز است! و به شیوه‌های مختلف، مؤمنان را به ریشخند می‌گرفتند. منافقان، همان کسانی هستند که ظاهر و باطن آن‌ها، یکی نیست و بدخواه مسلمانان هستند و همه‌ی فکر و خیالشان، این است که سخنی بگویند که برای مسلمانان، رنج‌آور باشد یا برایشان خیلی لذت‌بخش است که دشنام یا سخن ناشایستی درباره‌ی مسلمانان بشنوند! زیرا به فرموده‌ی الله صلی الله علیه و آله منافقانند و با مسلمانان، کینه و دشمنی دارند. اگر کسی، چیز زیادی برای صدقه می‌آورد، می‌گفتند: ریاکار است و اگر یکی از اصحاب فقیر یا تنگ‌دست، صدقه‌ی اندکی با خود می‌آورد، می‌گفتند: خداوند، از صدقه‌ی اندکش بی‌نیاز است! پس، الله صلی الله علیه و آله این آیه را نازل کرد:

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا

جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ [التوبة: ٧٩]

کسانی که بر آن دسته از مؤمنان که زیاد صدقه می‌دهند و نیز بر مؤمنانی که به اندازه‌ی توانشان صدقه می‌دهند، ایراد می‌گیرند و آن‌ها را مسخره می‌کنند، بدانند که الله (نیز در مقابل) آنان را مسخره می‌کند و عذاب دردناکی در پیش دارند.

لذا درمی‌یابیم که صحابه رضی الله عنهم اشتیاق فراوانی به پیشی گرفتن از یک‌دیگر در کارهای نیک داشتند و بدین منظور با نفس خویش، جهاد می‌کردند.

بدین نکته نیز پی می‌بریم که الله صلی الله علیه و آله مدافع و پشتیبان مؤمنان است؛ همان‌طور که این آیه را در دفاع از مؤمنان در برابر ریشخندها و سرزنش‌های منافقان، نازل فرمود.

این روایت، بیان‌گر عمق عداوت و دشمنی شدیدی است که منافقان، نسبت به مؤمنان داشتند و مؤمنان در هیچ حال، از ناسزاگویی آن‌ها درامان نبودند؛ اگر صدقه‌ی زیادی می‌دادند، منافقان، آنان را به ریا و خودنمایی متهم می‌کردند و اگر صدقه‌ی اندکی می‌دادند، باز هم منافقان به سرزنش ایشان می‌پرداختند. گرچه هیچ ربطی به آن‌ها نداشت و فقط به الله صلی الله علیه و آله مربوط می‌شد؛ از این‌رو الله صلی الله علیه و آله سزای این مسخره کردن را داد و به آن‌ها اعلام نمود که عذاب دردناکی در پیش دارند.

ضمن این که صدقه، چه کم باشد و چه زیاد، پاداش آن با خداست. الله متعال در کتابش می فرماید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾

[الزلزلة: ۷، ۸]

پس هر کس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن را می بیند. و هر کس هم وزن ذره ای بدی نماید، آن را می بیند.

رسول الله ﷺ فرموده است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ - وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ - فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَأْخُذُهَا بِيَمِينِهِ فَيُرِيهَا كَمَا يُرِي أَحَدُكُمْ فَلَوْهٗ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ»^(۱) یعنی: «هرگاه انسان به اندازه ای یک خرما از مال حلال صدقه دهد، الله متعال، آن را به دست راست خویش می گیرد و آن را چنان پرورش می دهد که مثل کوه، بزرگ می شود؛ همان طور که شما، کره اسب خود را پرورش می دهید. و الله، فقط صدقه ای را قبول می کند که از مال حلال باشد».

یک دانه خرما را با یک کوه مقایسه کنید؛ اصلاً قابل مقایسه نیستند و کوه، خیلی بزرگ تر است. هر کار نیکی که انسان انجام دهد - چه کم باشد و چه زیاد - الله متعال، پاداش آن را می دهد؛ اما باید دقت کنید که نیت شما، خالص برای الله باشد و خواهان پاداش یا قدردانی از سوی غیر الله نباشید و در عین حال، مطابق سنت رسول الله ﷺ عمل کنید.

۱۱۳- السَّابِعُ عَشْرَ: عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسِ الْحَوَّلَانِيِّ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ جُنْدُبِ بْنِ جُنَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِيمَا يَرَوِي عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنَّهُ قَالَ: «يَا عِبَادِي إِنِّي حَرَمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا فَلَا تَظَالُمُوا، يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُونِي أَهْدِكُمْ، يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ جَائِعٌ إِلَّا مَنْ أَطْعَمْتُهُ، فَاسْتَطْعَمُونِي أَطْعَمَكُمْ، يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ عَارٍ إِلَّا مَنْ كَسَوْتُهُ فَاسْتَكْسُونِي أَكْسُكُمْ، يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ تُخْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَأَنَا أَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، فَاسْتَغْفِرُونِي

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۲۱ به نقل از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

أَغْفِرُ لَكُمْ، يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّونِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَأَخْرَكُمْ، وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ كَأَنَّا عَلَى أَنْتَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ مَا زَادَ ذَلِكَ فِي مُلْكِي شَيْئًا، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَأَخْرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ كَأَنَّا عَلَى أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئًا، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَأَخْرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ، قَامُوا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَسَأَلُونِي فَأَعْطَيْتُ كُلَّ إِنْسَانٍ مَسْأَلَتَهُ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِي إِلَّا كَمَا يَنْقُصُ الْمَخِيطُ إِذَا أُدْخِلَ الْبَحْرَ، يَا عِبَادِي إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أَحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أَوْفَيْكُمْ بِهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيُحْمِدِ اللَّهَ، وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ». قَالَ سَعِيدٌ: كَانَ أَبُو إِدْرِيسَ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا الْحَدِيثِ جَثًّا عَلَى رُكْبَتَيْهِ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: سعید بن عبدالعزیز از ربیعہ بن یزید از ابودریس خولانی از ابوذر، جُنْدُب بن جناده رضی اللہ عنہ نقل کرده که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از الله متعال چنین روایت نموده است که: «ای بندگان من! من، ظلم و ستم را بر خود حرام کرده‌ام و آن را بر شما نیز حرام گردانیده‌ام؛ پس به یک‌دیگر ظلم نکنید. ای بندگان من! همه‌ی شما گم‌راه و سرگشته‌اید، مگر کسی که من، هدایتش کرده‌ام؛ پس، از من درخواست هدایت نمایید تا شما را هدایت کنم. ای بندگان من! همه‌ی شما گرسنه‌اید، جز کسی که من به او غذا دهم؛ پس، از من غذا و خوراک بخواهید تا به شما خوراک دهم. ای بندگان من! شما، همه برهنه‌اید، جز کسی که من به او لباس عطا کنم؛ پس، از من لباس بخواهید تا به شما لباس دهم. ای بندگان من! شما شب و روز مرتکب گناه و معصیت می‌شوید و من، همه‌ی گناهان را می‌بخشم؛ پس، از من طلب آمرزش کنید تا شما را بیمارزم. ای بندگان من! شما هرگز نمی‌توانید نفع و زیانی به من برسانید. ای بندگان من! اگر همه‌ی شما انسان‌ها و جن‌ها از ابتدا تا انتها، دارای پرهیزکارترین قلب باشید و به روش پرهیزکارترین شخص رفتار کنید، این امر، ذره‌ای بر مُلک من نمی‌افزاید. ای بندگان من! اگر همه‌ی شما جن‌ها و انسان‌ها از ابتدا تا انتها، به روش گنه‌کارترین شخص خود که دارای بدترین قلب است، عمل نمایید، این امر، ذره‌ای از ملک من نمی‌کاهد. ای بندگان من! اگر همه‌ی انسان‌ها و جن‌ها، از ابتدا تا انتها، در یک زمین

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۷۷.

پهناور بایستند و همه، خواسته‌های خود را یک‌جا از من درخواست نمایند و خواسته‌ی همه را برآورده سازم، این عمل، چیزی از آنچه که نزد من است، نمی‌کاهد؛ همان‌طور که وقتی یک سوزن را در آب دریا فرو می‌برند و بیرون می‌کشند، هیچ از آب دریا کم نمی‌شود. ای بندگان من! این، اعمال شماست که آن را برای شما، محاسبه می‌کنم و نتایج آن را به‌طور کامل به شما می‌دهم؛ لذا هرکس نتیجه‌ی خوبی دید، الله را ستایش نماید و هرکس نتیجه‌ی دیگری یافت، کسی جز خود را سرزنش نکند».

شرح

مؤلف رحمته، حدیثی از ابوذر غفاری رضی الله عنه در باب مجاهده با نفس ذکر کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از پروردگار متعال روایت نموده است. علما چنین احادیثی را احادیث قدسی یا احادیث الاهی نامیده‌اند و حدیثی که به عنوان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌گردد، حدیث نبوی نامیده می‌شود.

الله تعالی در این حدیث قدسی می‌فرماید: «ای بندگان من! من، ظلم و ستم را بر خود حرام کرده‌ام و آن را بر شما نیز حرام گردانیده‌ام؛ پس به یک‌دیگر ظلم نکنید؛ یعنی من به هیچ‌کس ستم نمی‌کنم؛ به عبارت دیگر گناهی را که بنده‌ام مرتکب نشده است، به حسابش منظور نمی‌کنم یا نیکی‌هایی را که انجام داده، از حسابش نمی‌کاهم؛ بلکه الله متعال، داوری عادل و نیکوکار است و مجازات و پاداش او مبتنی بر عدل و احسان اوست. نسبت به نیکوکاران، لطف بی‌دریغ دارد و نسبت به گناهکاران، به عدالت حکم می‌کند و ظلم یا حالت سومی در حساب‌رسی به اعمال بندگان وجود ندارد.

الله متعال، نیکی‌ها را ده برابر پاداش می‌دهد؛ یعنی اگر کسی یک نیکی انجام دهد، مطابق ده نیکی پاداش می‌گیرد؛ اما اگر کسی مرتکب کار بدی شود، تنها به اندازه‌ی کارِ بدش مجازات می‌گردد. الله متعال در سوره‌ی «أنعام» که سوره‌ای مکی است، می‌فرماید:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۲۱﴾ [الأنعام: ۱۲۰]

هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می‌یابد و هر کس کار بدی انجام دهد، تنها به اندازه‌ی کارِ بدش مجازات خواهد شد. و هیچ ستمی به آن‌ها نمی‌شود.

به عبارت دیگر، نه از پاداش آن‌ها کاسته می‌شود و نه افزون بر کار بدی که مرتکب شده‌اند، مجازات می‌گردند؛ بلکه پروردگاران می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا﴾ [طه: ۱۱۲]

و هر کس کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، از ستم و کاستی در مُزدش نمی‌ترسد.

الله ﷻ در این حدیث قدسی فرموده است: «من، ظلم و ستم را بر خود حرام کرده‌ام»؛ لذا درمی‌یابیم که الله ﷻ چیزهایی را بر خود، حرام می‌کند و چیزهایی را نیز بر خود واجب می‌سازد. یکی از چیزهایی که الله متعال بر خود واجب کرده، رحمت است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ [الأنعام: ۵۴]

پروردگارتان رحمت را بر خود واجب نموده است.

و یکی از چیزهایی که بر خود حرام نموده، ظلم و ستم است؛ زیرا الله ﷻ هرچه بخواهد، انجام می‌دهد و هر حکمی که بخواهد، صادر می‌کند و همان‌گونه که چیزهایی را بر بندگانش، واجب یا حرام می‌نماید، برخی چیزها را بر خود نیز حرام یا واجب می‌سازد؛ زیرا او حاکم مطلق است. در ادامه‌ی این حدیث قدسی آمده است: «و ظلم و ستم را بر شما نیز حرام گردانیده‌ام؛ پس به یک‌دیگر ظلم نکنید». این فرموده‌ی الهی بیان‌گر حکم تشریحی اوست؛ زیرا احکام الهی بر دو گونه است: تشریحی، و تکوینی. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ۗ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾ [النبا: ۱۰، ۱۱]

و شب را پوششی (برای آرامش شما) قرار دادیم و روز را هنگام کسب معاش گردانیدیم

این دو آیه، به احکام تکوینی پروردگار اشاره دارد. و اما نمونه‌ای از آیات و احکام شرعی الله ﷻ:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ﴾ [المائدة: ۱۰۳]

الله «بحیره»، «سائبه»، «وصیله» و «حام» را مشروع نگردانیده است.

الله ﷻ در این حدیث قدسی می‌فرماید: «و ظلم را بر شما حرام کردم». یعنی آن را به‌عنوان یک حکم شرعی، بر شما حرام نمودم. و این، یک حکم تکوینی نیست؛ زیرا در جهان، ظلم و ستم وجود دارد.

ظلم و ستمی که در میان انسان‌ها صورت می‌گیرد، در سه مورد کلی می‌باشد که رسول‌الله ﷺ در خطبه‌اش در حج وداع، بیان نموده است: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا»؛^(۱) یعنی: «همانا جان و مال و آبروی شما بر یک‌دیگر، مانند این روز و این ماه و این شهر، حرام است». سپس فرمود: «آیا تبلیغ کردم؟» گفتند: آری. آن‌گاه رسول‌الله ﷺ را گواه گرفت و گفت: «یا الله! پس تو شاهد باش». لذا جان و مال و آبروی انسان‌ها بر یک‌دیگر، حرام است.

کشتن انسان‌ها به ناحق حرام می‌باشد و برای هیچ‌کس جایز نیست که به جان کسی، تعدی یا تجاوز نماید؛ چه این تعدی، منجر به مرگ وی شود و چه باعث نقص عضو و زخمی شدن یا شکستن استخوانی گردد.

گفتنی است: شکستن استخوان مرده، همانند شکستن استخوان وی در زمانی است که زنده می‌باشد؛ زیرا همان‌طور که رسول‌الله ﷺ فرموده است، مرده یا جنازه‌ی انسان، در خور احترام می‌باشد و جدا کردن هیچ یک از اندام و اعضای او یا شکستن آن‌ها جایز نیست؛ زیرا بدن ما، امانتی است که روز قیامت، برانگیخته خواهد شد. لذا فقهای حنبلی رحمهم‌الله بدین نکته تصریح کرده‌اند که جدا کردن اندام میت از پیکرش، جایز نیست؛ حتی اگر خود، در زمان حیاتش وصیت کرده باشد؛ زیرا مرده نیز از احترامی همانند زنده برخوردار است و جدا کردن اعضای او یا شکستن آن‌ها، نوعی تعدی و گناه و معصیت به‌شمار می‌رود.

بنابراین، اهدای عضو، حتی به وصیت، جایز نیست؛ زیرا اندام و اعضای انسان، امانت‌اند و نباید در حق این امانت، کوتاهی کرد؛ زیرا الله ﷻ فرموده است:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝﴾

[النساء: ۲۹]

و خویشتان را نکشید. به‌درستی که الله به شما مهرورز است.

عمرو بن عاص رضی الله عنه در تفسیر این آیه گفته است که آدمِ جُنُب، نباید در سرمای شدید که غسل کردن برای وی زیان دارد و بیم جاننش می‌رود، غسل کند. عمرو رضی الله عنه غسل کردن را در چنین شرایطی نوعی خودکشی دانسته است. چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۵، ۱۰۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۵ و...)؛ صحیح مسلم، ش: ۳۱۸۰.

عمرو رضی الله عنه را به عنوان فرمانده با تنی چند از اصحاب به «سریه‌ای» فرستاد. وی، در این سریه جُنب شد و پس از آن که تیمم کرد، برای هم‌راهانش پیش‌نماز گردید. وقتی (به مدینه) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند، به او فرمود: «آیا در حالی که جنب بودی، برای یارانت پیش‌نماز شدی؟» عرض کرد: بله ای رسول خدا! این آیه را به یاد آوردم که الله تعالی فرموده است:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء: ۲۹]

و خویشتن را نکشید. به درستی که الله به شما مهرورز است.

سپس ادامه داد: من از سرما ترسیدم؛ لذا با خاک پاک تیمم کردم و نماز خواندم.^(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله کار عمرو رضی الله عنه و استدلال او را تأیید کرد و به او نفرمود که استدلالش به این آیه درست نیست.

بنابراین، هر کاری که برای بدن زیان دارد یا باعث نقص عضو می‌گردد یا آثار منفی بر سلامت انسان می‌گذارد، جایز نیست. زیرا الله تعالی فرموده است:

﴿لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [النساء: ۲۹]

و خودکشی نکنید.

لذا سیگار و دیگر چیزهای زیان‌آور به‌خاطر حفظ سلامتی و حرمت بدن‌های ما حرام شده است. پس حرمت جان انسان، هم شامل تعدی منجر به مرگ می‌شود و هم شامل تجاوزی که به نقص عضو یا شکستن استخوان یا هر آسیب دیگری می‌انجامد. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «و مال‌های شما بر یک‌دیگر حرام است»؛ یعنی برای شما جایز نیست که اموال یک‌دیگر را به‌ناحق و با ترفندهای گوناگون مانند غصب، دزدی، خیانت، تقلب، دروغ و سایر شیوه‌های حرام بخورید. بنابراین، درآمد حاصل از فروش کالاهای تقلبی یا درآمد حاصل از تقلب و خیانت در معامله، حرام است و کسانی که از این طریق کسب درآمد می‌کنند، از یک‌سو اموال برادران خود را به‌ناحق می‌خورند و در حقیقت به حقوق آن‌ها تجاوز می‌کنند؛ و از سوی دیگر، باید بدانند که رسول الله صلی الله علیه و آله

(۱) روایت: ابوداود (۳۳۴)، و احمد در مستدرک (۲۰۳/۴)، و حاکم در المستدرک (۲۸۵/۱) و دارقطنی در سنن (۱۷۸/۱)، و بیهقی در الکبری (۲۲۵/۱)، و ابن‌شاهین در ناسخ الحدیث و منسوخه (۱۳۷)، و ابن‌الجوزی در التحقیق (۲۳۹/۱). نگا: التلخیص (۱۵۰/۱) و تعلیق التعلیق (۱۸۹/۲) از حافظ رحمته الله علیه.

از آن‌ها اعلام بیزاری نموده است و درآمدی که پیامبر ﷺ از کاسبش بیزار باشد، چه درآمد بی‌خیری است! در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ غَشَّ فَلَيْسَ مِنِّي»^(۱) یعنی: «هرکس تقلب کند، از من (پیرو من) نیست».

یا برخی از افراد سعی می‌کنند به اشکال گوناگون و با ترفندهای مختلف، بخشی از زمین همسایه‌ی خود را غصب کنند؛ این کار، حرام می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «مَنْ اقْتَطَعَ مِنَ الْأَرْضِ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقٍّ فَإِنَّهُ طَوَّقَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ»^(۲) یعنی: «کسی که یک وجب از زمین را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردش پیچیده می‌شود». به عبارت دیگر همانند طوقی به دور گردش می‌پیچد و آن را با خود حمل می‌کند!

هم‌چنین اگر کسی بدهی‌اش را انکار کند و به بستان‌کارش بگوید: تو از من طلبی نداری، مرتکب ظلم و ستم شده و این، خوردن اموال دیگران است؛ حتی اگر در جریان دادرسی، قاضی به نفع او حکم دهد، باید بداند که در دادگاه عدل الهی، پیروز نخواهد شد. پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْخُنَّ مُحَجَّجَتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَأَفْضِي لَهُ وَإِنَّمَا أَفْضِي بِنَحْوِ مَا أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ شَيْءٍ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ جَمْرَةً مِنْ نَّارٍ فَلَيْسَتْ قِلاُ أَوْ لَيْسَتْ كَثْرًا»^(۳) یعنی: «شما برای قضاوت، نزد من می‌آیید و ممکن است یکی از طرفین خصومت، در استدلال یا سخن گفتن ماهرتر باشد و من به نفع او قضاوت نمایم؛ زیرا من مطابق چیزی که می‌شنوم، حکم می‌کنم. پس، هر کسی که حق برادرش را بدین‌سان به او بدهم، در حقیقت اخگری از آتش به او داده‌ام؛ حال خود داند که آن را نگه دارد یا رها کند».

لذا اگر در چنین شرایطی به نفع شما حکم شد و خود می‌دانستید که حق با شما نیست، بدانید که باید تاوانش را در آخرت پس دهید؛ زیرا قاضی، غیب نمی‌داند و مطابق چیزی که می‌شنود، حکم می‌کند؛ اما روز قیامت باید در برابر پروردگار جهانیان، دانای آشکار و نهان پاسخ‌گو باشید.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۱ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۳۰۳۲۰، به نقل از سعید بن زید رضی الله عنه.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۲۴۸۳، ۶۴۵۲، ۶۶۳۴)؛ و مسلم، ش: ۳۲۳۱ به نقل از اسلمه رضی الله عنه.

همچنین حرام است که کسی نسبت به اموال دیگران اقامه‌ی دعوا نماید و با شهادت دروغین، حکم دادگاه را به نفع خود تمام کند و بدین‌سان مال دیگران را به‌ناحق بخورد. نمونه‌های زیادی از این دست وجود دارد؛ لذا الله ﷻ فرمود: «به هم‌دیگر ظلم نکنید».

و اما حرمت آبروی مسلمان؛ برای هیچ‌کس جایز نیست که با غیبت و دروغ و ناسزاگویی، با آبروی دیگران بازی کند. و این کار، جزو گناهان بزرگ است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾ [الحجرات: ۱۲]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌های بد بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است. و به کنجکاو‌ی و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید و از یک‌دیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ بی‌گمان از این کار نفرت دارید.

برخی از مفسران گفته‌اند: روز قیامت، پیکر مرده و شبیه‌سازی‌شده‌ی شخصی را که غیبتش را کرده‌اند، می‌آورند و غیبت‌کننده را مجبور می‌کنند که از گوشت او بخورد؛ اما او، از این کار نفرت دارد. غیبت، یعنی به بازی گرفتن آبروی دیگران؛ و این، حرام است. امام ابوداود رحمته روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله شب معراج، عده‌ای را دید که ناخن‌هایی از جنس «مس» دارند و با آن، صورت‌ها و سینه‌های خود را می‌خراشند. پرسید: ای جبرئیل! این‌ها کیستند؟ پاسخ داد: کسانی که گوشت مردم را می‌خوردند و با آبروی آن‌ها بازی می‌کردند. پناه بر الله.

اگر انسان به آبروی برادرش بی‌حرمتی کند، بداند که روز قیامت باید تاوانش را از نیکی‌های خود به برادرش بدهد؛ چنان‌که به یکی از سلف صالح گفتند: فلانی، غیبت تو را کرده است. آن بزرگوار پرسید: مطمئنید؟ گفتند: آری. لذا هدیه‌ای برای غیبت‌کننده فرستاد. وی تعجب کرد که از آن شخص، غیبت کرده و او، هدیه‌ای برایش فرستاده است! هدیه‌دهنده به غیبت‌کننده فرمود: تو، نیکی‌های خود را به من هدیه دادی و نیکی‌ها ماندگارند؛ اما هدیه‌ای که من به تو داده‌ام، از میان می‌رود و

چیز ماندگاری نیست. این، پاداش هدیه‌ای است که به من داده‌ای. ببینید که سلف صالح علیه السلام چه بینشی داشته‌اند.

به هر حال، غیبت، حرام است و یکی از گناهان بزرگ به‌شمار می‌رود؛ به‌ویژه غیبت حکام و علما؛ زیرا غیبت این‌ها، پی‌آمدها و آثار منفی بیش‌تری دارد. غیبت علما از ارزش و اهمیت علمی که در سینه دارند یا به مردم آموزش می‌دهند، می‌کاهد و در نتیجه، مردم از آنان حرف‌شنوی نخواهند داشت و این، برای دین زیان‌آور است. غیبت حکام نیز از هیبت آن‌ها در چشم مردم می‌کاهد و آنان را به سرکشی در برابر حکام وامی‌دارد و آن‌گاه که مردم بر حکام بشورند، هرج و مرج و نابسامانی به وجود می‌آید.

الله متعال در این حدیث قدسی می‌فرماید: «ای بندگان من! همه‌ی شما گم‌راه و سرگشته‌اید، مگر کسی که من هدایتش کرده‌ام؛ پس، از من درخواست هدایت نمایید تا شما را هدایت کنم». ضلالت و گم‌راهی، بر دو گونه است:

برخی از مردم، سرگردان و سرگشته‌اند و حقیقت را نمی‌شناسند؛ مانند نصارا که پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله سرگشته بودند و حق را نمی‌دانستند. نصارا پس از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله حقیقت را دریافتند، ولی قبول نکردند و مانند یهودی‌ها شدند که هرچند حقیقت را می‌دانستند، اما از آن پیروی نکردند.

دومین دسته از گم‌راهان، کسانی هستند که با وجود شناخت هدایت، ضلالت و گم‌راهی را برگزیدند؛ مانند یهودیان که حقیقت را می‌دانستند، اما آن را رد کردند و نپذیرفتند. یا مانند قوم «ثمود» که الله متعال درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ﴾ [فصلت: ۱۷]

و اما قوم ثمود؛ هدایتشان کردیم، ولی آنان کوری (و گم‌راهی) را بر هدایت ترجیح دادند.

لذا مردم، همه گمراه و سرگشته‌اند، جز کسی که الله تعالی او را هدایت کند؛ اما ماهیت هدایت در رابطه با کسی که حقیقت را نمی‌شناسد، چیست؟ هدایت الهی برای چنین کسانی بدین‌گونه است که الله متعال، حقیقت را برای آن‌ها بیان می‌کند و راه درست را به آنان نشان می‌دهد. الله تعالی این نوع هدایت را بر خود واجب نموده است؛ راه هدایت را برای همه‌ی آفریده‌هایش بیان می‌کند. چنان‌که می‌فرماید:

[اللیل: ۱۲]

﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾

بی‌گمان راه‌نمایی کردن (و نشان دادن راه حق) با ماست.

هم‌چنین می‌فرماید:

[البقرة: ۱۸۵]

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ﴾

ماه رمضان، ماهی است که در آن قرآن به عنوان راه‌نمای مردم نازل شده است.

این، یک نوع هدایت است که به معنای راه‌نمایی کردن و نشان دادن راه حق می‌باشد؛ اما دومین نوع هدایت، هدایت توفیق است که الله متعال به برخی از بندگانش عطا می‌کند؛ یعنی به آن‌ها توفیق می‌دهد که حق را بپذیرند. لذا هدایت بر دو گونه است:

هدایت بیان (نشان دادن حقیقت). این نوع هدایت، عمومی‌ست و شامل حال همه می‌شود؛ یعنی الله متعال بر خود واجب کرده که راه حق را به همه‌ی بندگانش نشان دهد و حق و باطل را برای آن‌ها روشن سازد.

هدایت توفیق؛ یعنی الله متعال، توفیق پذیرش حق و عمل به آن را به برخی از بندگانش عطا می‌کند.

مردم در رابطه با هدایت، چندین دسته‌اند:

دسته‌ی اول: عده‌ای، از هر دو نوع هدایت برخوردار می‌شوند؛ یعنی الله متعال، آن‌ها را از حقیقت آگاه می‌سازد و به آنان توفیق پذیرش حقیقت را می‌دهد.
دسته‌ی دوم: برخی از مردم، از هر دو نوع هدایت، محروم می‌گردند؛ لذا حقیقت را نمی‌دانند و توفیق عبادت نمی‌یابند.

دسته‌ی سوم: برخی، از هدایت نوع اول برخوردار می‌شوند؛ اما حقیقت را قبول نمی‌کنند؛ یعنی حقیقت را می‌دانند، اما آن را نمی‌پذیرند. این‌ها، بدترین گم‌راهان هستند.

الله ﷻ در این حدیث قدسی فرموده است: «كُلُّكُمْ ضَالٌّ»؛ یعنی: «همه‌ی شما گم‌راه و سرگشته‌اید». به عبارت دیگر: هیچ‌یک از شما حق را نمی‌شناسد یا نمی‌پذیرد، مگر کسی که او را به سوی حق راه‌نمایی کنم و به او توفیق دهم که حق را قبول نماید؛ لذا اگر از من درخواست هدایت کنید، شما را به سوی حقیقت هدایت می‌کنم. پس درمی‌یابیم که طلب هدایت، لازمه‌ی هدایت شدن است و اگر انسان،

صادقانه و با اظهار عجز و نیاز به درگاه الهی، درخواست هدایت نماید، الله متعال او را هدایت می‌کند.

البته پیش‌تر ما، از این کار مهم روی‌گردانیم و عبادتی که انجام می‌دهیم، بیش‌تر از روی عادت است؛ انگار به طلب هدایت از الله ﷻ نیازی نداریم! حال آن‌که باید همواره از الله متعال درخواست هدایت کنیم. در هر نمازی می‌گوییم: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاهْدِنِي». یعنی «پروردگارا! مرا بیامرز، به من رحم کن و مرا هدایت نما». بلکه در قرائت «فاتحه» که یکی از ارکان نماز به‌شمار می‌رود، می‌گوییم:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ [الفاتحة: ۶، ۷]

ما را به راه راست، هدایت فرما؛ راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای.

اما حضور دل، کجاست؟ بسیاری از نمازگزاران، بی‌توجه از کنار این آیه می‌گذرند؛ مانند ابری که آسمان را تیره می‌کند و هیچ نمی‌بارد. لذا به خود آییم و بدانیم که برای درخواست انواع هدایت - هم هدایت علمی و هم هدایت عملی - نیازمند الله ﷻ هستیم؛ بنابراین، اگر می‌خواهیم حقیقت را بدانیم و به آن عمل نماییم، باید از الله ﷻ درخواست هدایت کنیم.

هدایت، همان‌گونه که شامل هدایت معنوی یا رهنمون شدن به سوی دین می‌گردد، گاه، شامل هدایت حسی نیز می‌شود؛ منظور از هدایت حسی، این است که انسان، در جایی گم شود یا مسیرش را گم کند و از الله بخواهد که راه را به او نشان دهد. چنان‌که الله ﷻ درباره‌ی موسی ﷺ می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝﴾ [القصص: ۲۲]

و چون رو به سوی شهر «مدین» نهاد، گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند.

یعنی راهی فراروی من بگذارد که هموار باشد و بتوانم بدون رنج و سختی به «مدین» برسم. تجربه نیز نشان داده است که وقتی انسان راهش را در بیابان گم می‌کند، به الله پناه می‌برد و از پروردگارش می‌خواهد که راه را به او نشان دهد. زیرا ما، در هر دو نوع هدایت به الله نیاز داریم.

الله ﷻ در ادامه‌ی این حدیث قدسی می‌فرماید: «ای بندگان من! همه‌ی شما گرسنه‌اید، جز کسی که من به او غذا دهم؛ پس، از من غذا و خوراک بخواهید تا به

شما خوراک عطا کنم. ای بندگان من! شما، همه برهنه‌اید، جز کسی که من به او لباس و پوشاک عطا کنم؛ پس، از من لباس بخواهید تا به شما لباس دهم». این دو جمله در رابطه با گرسنگی و برهنگی است و الله ﷻ آن‌ها را پس از «هدایت»، ذکر فرمود؛ زیرا هدایت، غذای علمی و ایمانی قلب است و کارهای شایسته، غذای معنوی اندام و جوارح انسان به‌شمار می‌رود؛ اما آب و خوراک و پوشاک، نیاز جسمی انسان است؛ زیرا جسم انسان برای سلامتی و ادامه‌ی حیات به غذا و پوشاک نیاز دارد. از این رو الله ﷻ فرمود: «ای بندگان من! همه‌ی شما گرسنه‌اید، جز کسی که من به او غذا دهم؛ پس، از من غذا و خوراک بخواهید تا به شما خوراک عطا کنم». پروردگار، راست فرموده است؛ همه‌ی ما گرسنه‌ایم، مگر کسی که الله به او غذا دهد. اگر الله متعال زمینه‌ی دست‌یابی به غذا را برای ما فراهم نسازد، از گرسنگی می‌میریم. خود، در سوره‌ی «واقعہ» این نکته را بیان نموده و فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿۶۳﴾ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُٗ أَمْ نَحْنُ الَّذِينَ نَزَعُونَ ﴿۶۴﴾﴾ [الواقعة: ۶۳، ۶۴]

آیا به آن چه می‌کارید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما، آن را می‌رویانیید یا ما می‌رویانییم؟

پاسخ، روشن است؛ بی‌گمان الله ﷻ همان ذاتی است که آن چه می‌کاریم، به ثمر می‌رساند. خود، می‌فرماید:

﴿لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿۶۵﴾ إِنَّا لَمُعْرِمُونَ ﴿۶۶﴾ بَلْ نَحْنُ

مُحْرِمُونَ ﴿۶۷﴾﴾ [الواقعة: ۶۵، ۶۷]

اگر بخواهیم، به‌طور قطع آن را گیاهی خُرد و خشکیده می‌گردانیم. و بدین ترتیب شما شگفت‌زده می‌شوید. (و می‌گویید:) به‌راستی ما زیان کرده‌ایم؛ بلکه ما محروم و بی‌بهره‌ایم.

دقت کنید؛ الله ﷻ فرمود: «اگر بخواهیم، آن را گیاهی خُرد و خشکیده می‌گردانیم»؛ نفرمود: آن را نمی‌رویانییم؛ زیرا وقتی کاشته‌های مردم سر برآورد و مردم آن را ببینند، به آن، دل‌بستگی پیدا می‌کنند و اگر پس از این دل‌بستگی، گیاهانی که روییده‌اند، بخشند، رنج و ناراحتی بیش‌تری برای مردم در پی دارد. الله ﷻ هم چنین می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿۶۸﴾ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ

الْمُنزِلُونَ ﴿۶۹﴾﴾ [الواقعة: ۶۸، ۶۹]

آیا به آبی که می‌نوشید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر فرو می‌فرستید یا ما نازل کننده‌ایم؟

الله ﷻ از ابرهای آسمان، آب نازل می‌کند و این آب به صورت رودخانه‌هایی در زمین جریان می‌یابد یا در زمین فرو می‌رود و انسان‌ها، آن را با استفاده از پمپ و دیگر ابزاری که الله ﷻ در هر زمانی در اختیارشان می‌گذارد، از زمین بیرون می‌کشند. این، از حکمت الهی است که آب، در درون زمین ذخیره می‌شود؛ زیرا اگر روی زمین بماند، می‌گندد و چه بسا مشکلات زیست‌محیطی ایجاد می‌کند و گاه باعث از میان رفتن دام‌ها می‌گردد و بوی لجن، همه را آزار می‌دهد. از این رو الله ﷻ به حکمت و رحمت خویش، زمین را به گونه‌ای آفریده که آب در آن فرو می‌رود و به صورت چشمه‌هایی از زمین بیرون می‌آید و یا می‌توان با حفر قنات و چاه، به آب زیرزمینی دست یافت.

﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ ؕ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ

[الواقعة: ٦٨، ٦٩]

الْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾

آیا به آبی که می‌نوشید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر فرو می‌فرستید یا ما نازل کننده‌ایم؟

به یقین الله ﷻ همان ذاتی است که از آسمان، آب فرو می‌فرستد و اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا یک قطره آب از آسمان نازل کنند، هیچ کاری از پیش نمی‌برند؛ بلکه فقط الله ﷻ با حکمت و رحمت خویش از آسمان، آب فرو می‌فرستد. هم‌چنین هرچه می‌نوشیم یا می‌خوریم، به لطف الله ﷻ می‌باشد؛ از این رو فرموده است: «همه‌ی شما گرسنه‌اید، جز کسی که من به او غذا دهم؛ پس، از من غذا و خوراک بخواهید تا به شما خوراک عطا کنم». درخواست غذا و روزی از الله ﷻ، هم به زبان انجام می‌شود و هم به عمل؛ یعنی به زبان، از الله ﷻ می‌خواهیم که به ما غذا و روزی عطا کند؛ اما درخواست روزی به عمل، دو جنبه دارد:

جنبه‌ی نخست، این است که کار شایسته انجام دهیم؛ زیرا باعث برکت روزی می‌شود و نقش زیادی در زیاد شدن روزی انسان دارد؛ چنان‌که الله ﷻ فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

[الاعراف: ٩٦]

وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾

و اگر مردم شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکت‌های آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم؛ ولی انکار نمودند و ما، آنان را به سبب کردارشان گرفتیم.

هم چنین فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دَخَلْنَا لَهُمْ جَنَّةَ التَّعِيمِ ﴿۶۵﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾
[المائدة: ۶۵، ۶۶]

و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، حتماً گناهانشان را از آنها می‌زداییم و آنان را وارد بهشت‌های پُر نعمت می‌کنیم. و اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارتان بر آنها نازل شده است، برپا می‌داشتند، از برکت‌های آسمان و زمین بهره‌مند می‌شدند.

لذا عمل نیک و شایسته، یکی از زمینه‌های کسب روزی و برکت آن است.

جنبه‌ی دوم برای کسب روزی یا تولید مواد غذایی، کار و تلاش است؛ بدین‌سان که زمین را شخم می‌زنیم، چاه حفر می‌کنیم و به کاشتن گیاهان زراعی و باغی می‌پردازیم و چنین کارهایی انجام می‌دهیم.

بنابراین، درخواست غذا از پروردگار متعال، دو جنبه دارد: یا به زبان است و یا با کار و تلاش. همان‌گونه که گفتیم، کار و تلاش برای کسب روزی هم دو جنبه دارد: یکی، انجام کارهای نیک و شایسته؛ و دیگری، پرداختن به کارهای تولیدی از قبیل کشاورزی و باغبانی و امثال آن.

الله ﷻ در این حدیث قدسی فرموده است: «از من، خوراک و غذا بخواهید تا به شما غذا دهم». به عبارت دیگر، اگر از من درخواست روزی و غذا کنید، به شما روزی می‌دهم؛ اما در این میان باید به الله ﷻ گمان نیک داشته باشیم و به یقین بدانیم که اگر از او درخواست روزی کنیم، به ما روزی می‌دهد؛ ولی اگر دعا نماییم و قلبمان غافل باشد، یا کار و تلاش ما بدون توکل بر پروردگار باشد یا به کار و تلاش خود اعتماد کنیم، چه بسا به نتیجه‌ی دل‌خواه خود نرسیم. لذا باید از الله، روزی بخواهیم و فقط متوجه او باشیم.

در ادامه‌ی این حدیث قدسی آمده است: «ای بندگان من! شما، همه برهنه‌اید، جز کسی که من به او لباس عطا کنم؛ پس، از من لباس بخواهید تا به شما لباس دهم». آری؛ آدم، لخت و برهنه به دنیا می‌آید و هیچ لباس و پوششی با او نیست که او را بپوشاند. بر خلاف جانوران که دارای مو هستند یا پوستشان، به‌گونه‌ای است که برای

آن‌ها، نقش لباس را دارد. و این، از حکمت الله ﷻ می‌باشد که چنین پوستی به ما داده است تا بدانیم که برای پوشاندن اندام خود، به لباس نیاز داریم؛ همان‌گونه که اعمال نیک ما نیز لباس یا پوششی برای رفتارهای زشت ماست. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ [الأعراف: ۲۶]

و لباس تقوا بهتر است.

با نیم‌نگاهی به خود درمی‌یابیم که برای پوشاندن خود، به لباس نیازمندیم. همان‌طور که به لباس معنوی - کار نیک و شایسته - نیاز داریم تا برهنه و شرمگین نباشیم؛ از این رو برخی از تعبیرکنندگان خواب گفته‌اند: اگر انسان در خواب ببیند که لخت و برهنه می‌باشد، تعبیرش این است که باید استغفار و درخواست آمرزش نماید؛ زیرا چنین خوابی، بیان‌گر بی‌تقوایی یا کم‌تقوایی انسان می‌باشد؛ چراکه از تقوا به لباس، تعبیر شده است.

به هر حال اگر لطف خدا نبود، همه‌ی انسان‌ها برهنه بودند؛ اما الله ﷻ لباس‌های گوناگونی در اختیار ما گذاشته که خود را با آن می‌پوشانیم؛ و گاه چندین دست لباس داریم. به‌ویژه افراد ثروتمند یا کسانی که در کشورهای ثروتمندی زندگی می‌کنند که الله ﷻ آن‌ها را با فراوانی مال و نعمت، در معرض آزمایش قرار داده است؛ رسول الله ﷺ فرموده است: «وَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَحْسَىٰ عَلَيْكُمْ وَإِنَّمَا أَحْسَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفْتَحَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسَهَا مِنْ قَبْلِكُمْ فَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ»^(۱) یعنی: «من برای شما از بابت فقر نگران نیستم؛ بلکه از این می‌ترسم که دروازه‌ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یک‌دیگر پردازید و دنیا همان‌گونه که مایه‌ی هلاکت آن‌ها شد، شما را نیز به هلاکت برساند». لذا مال و ثروت، آزمونی الهی است که باید در برابرش صابر و خویشتن‌دار باشیم؛ یعنی حق مال - صدقه یا زکاتش - را ادا کنیم و شکر خدا را به‌جای آوریم. به هر حال، الله ﷻ به ما لطف کرده و لباس و پوششی در اختیار ما نهاده است و اگر آن را برای ما فراهم نمی‌ساخت، نمی‌توانستیم به لباس و پوششی برای پوشاندن خود، دست یابیم. در همین دوران هم کسانی هستند که لباسی برای

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۹۲۴، ۳۷۱۲، ۵۹۴۵)؛ و مسلم، ش: ۵۲۶۱.

پوشاندن خود ندارند و ناگزیر می‌شوند خود را با برگ درختان یا الیاف گیاهی و امثال آن بپوشانند. لذا فراموش نکنیم که الله بر ما منت نهاد و به ما لباس داده است. چنان‌که خود می‌فرماید: «ای بندگان من! شما، همه برهنه‌اید، جز کسی که من به او لباس عطا کنم؛ پس، از من لباس بخواهید تا به شما لباس دهم». لذا همان موضوعی را که درباره‌ی درخواست روزی مطرح کردم، درباره‌ی درخواست لباس و پوشش نیز بازگو می‌کنم؛ یعنی درخواست لباس و پوشش از الله عز و جل هم به زبان صورت می‌گیرد و هم به عمل. به‌زبان از الله می‌خواهیم که ما را بپوشاند یا لباس و پوشش مناسب به ما عطا کند. هم‌چنین از الله متعال درخواست می‌کنیم که لباس معنوی نیز به ما عنایت بفرماید؛ یعنی توفیقمان دهد که کار نیک و شایسته انجام دهیم. درخواست عملی لباس، دو جنبه دارد:

جنبه‌ی نخست، به‌وسیله‌ی اعمال نیک و شایسته می‌باشد. و جنبه‌ی دیگر، با استفاده از اسباب و ابزار تولید لباس مانند چرخ خیاطی و مراکز تولیدی.

تناسب جالبی میان غذا، پوشش و هدایت وجود دارد؛ زیرا غذا، در حقیقت، پوشش درونی بدن به‌شمار می‌رود؛ چون تشنگی و گرسنگی، یعنی خالی بودن معده از آب و غذا که در واقع، همان برهنه بودن شکم می‌باشد. لباس نیز پوشش بدن است و هدایت، پوشش یا لباسی برای قلب و درون انسان در برابر گناهان به‌شمار می‌رود.

الله متعال در ادامه‌ی این حدیث قدسی فرموده است: «ای بندگان من! شما شب و روز مرتکب گناه و معصیت می‌شوید و من، همه‌ی گناهان را می‌بخشم؛ پس، از من طلب آمرزش کنید تا شما را بیامرزم». این هم بیان‌گر کمال لطف و احسان پروردگار نسبت به بنده‌اش می‌باشد که به او پیشنهاد می‌کند تا برای آمرزش گناهانی که شب و روز مرتکب می‌شود، توبه و استغفار نماید و می‌فرماید: «من، همه‌ی گناهان را می‌بخشم»؛ یعنی الله عز و جل همه‌ی گناهان بزرگ و کوچک و حتی شرک و کفر را می‌بخشد؛ البته به شرطی که انسان، دست از این گناهان بردارد و توبه و استغفار کند. از این‌رو فرمود: «از من، طلب آمرزش کنید تا شما را بیامرزم». به‌یاد داشته باشیم که استغفار یا طلب آمرزش، تنها این نیست که انسان، «استغفرالله» بگوید یا به‌زبان از الله بخواهد که او را ببخشد. بلکه باید صادقانه به سوی الله عز و جل بازگشت. توبه‌ی راستین، پنج شرط دارد:

شرط اول این است که انسان، خالصانه برای الله ﷻ توبه کند؛ نه به قصد ریا و خودنمایی یا برای خوش‌نام کردن خود نزد مردم و یا به منظور نزدیک شدن به آن‌ها؛ بلکه هدفش از توبه، فقط بازگشت به سوی الله متعال باشد. اخلاص، شرط اساسی هر عملی است و توبه، یکی از اعمال نیک و شایسته به‌شمار می‌رود؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۳۱]

شرط دوم، این است که انسان از گناه گذشته‌ی خود پشیمان، ناراحت و متأسف باشد و بپذیرد که واقعاً اشتباه کرده است تا پشیمان گردد؛ اما اگر برایش مهم نباشد که خطا کرده یا نه، این، توبه نیست؛ بلکه حتماً باید از صمیم قلب، از کرده‌ی خویش پشیمان باشد و آرزو کند که ای کاش مرتکب چنین گناهی نمی‌شد. و شرط سوم: باید دست از گناه بردارد؛ زیرا توبه کردن و ادامه دادن به گناه، هیچ معنایی ندارد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۵]

و آگاهانه به گناه کردن، ادامه نمی‌دهند.

ولی اگر ادعا کند که توبه کرده و به گناه کردن ادامه دهد، پس دروغ می‌گوید و گویا الله را مسخره می‌کند! مثلاً اگر بگوید: از غیبت کردن توبه نموده‌ام، اما در مجالس غیبت می‌نشیند، دروغ‌گوست و توبه نکرده است. هم‌چنین اگر بگوید: از ربا توبه کرده‌ام، اما هم‌چنان به معامله‌های ربوی ادامه می‌دهد، این هم در ادعایش مبنی بر توبه، دروغ‌گوست. همین‌طور اگر ادعا کند که از گوش دادن به موسیقی توبه کرده است، اما هم‌چنان موسیقی گوش می‌دهد، توبه‌اش صادقانه نیست و توبه نکرده است. هم‌چنین کسی که ادعا می‌کند از نافرمانی پیامبر ﷺ توبه کرده و دیگر، ریش خود را نمی‌تراشد، اما در عمل، به تراشیدن ریش خود ادامه می‌دهد، دروغ می‌گوید و توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود.

برای توبه و دست کشیدن از گناهایی که به حقوق مردم مربوط می‌شود، باید حق هر کسی را به صاحبش بازگرداند. لذا اگر مال کسی را خورده، باید مالش را به او پس دهد و چنان‌که بستان‌کارش مرده باشد، باید آن مال را به وارثان او بدهد و اگر

وارثان او را نمی‌شناخت یا به هر دلیلی مثل جابه‌جا شدن بستن کارش، به او دسترسی نداشت، باید مبلغ بدهی را از طرف بستن کارش صدقه دهد.

اما اگر غیبت کسی را کرده و کسی که غیبتش را نموده است، خود از این ماجرا خبر دارد، باید نزدش برود و از او حلالی بخواهد. چه خوبست کسی که غیبتش را کرده‌اند یا پشت سرش حرف زده‌اند، عذرخواهی برادر مسلمانش را بپذیرد؛ لذا اگر کسی، برای عذرخواهی نزدتان آمد و حلالی می‌خواست، او را ببخشید. زیرا:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

[المائدة: ۱۳]

بی‌گمان الله، نیکوکاران را دوست دارد.

اگر برای عذرخواهی نزد کسی رفتید که غیبتش را کرده‌اید، اما او، شما را نبخشید و قبول کردن عذرخواهی شما را مشروط به این کرد که چیزی به او بدهید، پس این کار را بکنید تا راضی شود و شما را حلال کند.

اگر به کسی دشنام داده‌اید یا کتکش زده‌اید، باید برای توبه نزدش بروید و از او عذرخواهی کنید و بگویید: من، در اختیار تو هستم؛ تلافی کن، تا شما را ببخشید؛ لذا اگر حق کسی بر گردن انسان باشد، برای توبه باید از او عذرخواهی کرد و حلالی طلبید؛ فرقی نمی‌کند که این حق، مالی باشد یا جانی؛ یا در رابطه با آبروی انسان. شرط چهارم توبه، این است که انسان به‌طور جدی تصمیم بگیرد که دیگر، مرتکب آن گناه نشود؛ لذا اگر توبه کند و دست از گناه بردارد، اما در دلش تصمیم داشته باشد که در فرصتی مناسب دوباره آن گناه را انجام دهد، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و فقط توبه را به بازی گرفته است؛ بلکه باید تصمیم جدی بگیرد که دوباره به سراغ آن گناه و معصیت نرود. البته در صورتی که تصمیمش برای ترک گناه و دوری از آن جدی باشد، اما ناخواسته مرتکب همان گناه شود، خللی در توبه‌ی قبلی‌اش پیش نمی‌آید؛ ولی باید به‌خاطر گناه جدیدی که مرتکب شده است، دوباره توبه کند.

شرط پنجم: توبه باید در زمان قبول شدن توبه باشد. لذا اگر فرصت توبه تمام شود، توبه‌اش فایده‌ای ندارد و پذیرفته نمی‌شود. وقتی جان به گلو برسد و لحظه‌ی مرگ، فرارسد، فرصت توبه پایان می‌یابد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ
إِنِّي تُبْتُ آلَيْنَ﴾ [النساء: ۱۸]

و پذیرش توبه برای کسانی نیست که مرتکب کارهای بد می‌شوند و چون مرگ یکی از ایشان فرا می‌رسد، می‌گوید: اینک توبه کردم.

توبه کردن در لحظه‌ی مرگ، هیچ فایده‌ای ندارد. فرعون هنگامی که در دریا غرق شد، ایمان آورد و گفت: به پروردگاری که بنی‌اسرائیل ایمان آورده‌اند، ایمان آوردم و اینک مسلمان شدم. اما به او گفته شد:

﴿أَلَمْ يَكُنْ مِنَّا قَبْلُ وَكُنْتُم مِّنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [یونس: ۹۱]

آیا اینک ایمان می‌آوری، حال آن که پیش‌تر نافرمانی می‌کردی و از تبه‌کاران بودی؟

لذا انسان باید بی‌درنگ توبه کند؛ زیرا نمی‌داند که مرگش چه زمانی فرا می‌رسد. چه بسیار انسان‌هایی که ناگهان مرده‌اند! بنابراین باید پیش از آن که فرصت از دست برود، توبه کند.

هم‌چنین زمانی که خورشید از مغرب، طلوع کند، فرصت توبه پایان می‌یابد. پیامبر ﷺ خبر داده است که خورشید، هر روز پس از غروبش، زیر عرش پروردگار رحمان سجده می‌کند و آن‌گاه اجازه می‌خواهد که به حرکت خویش ادامه دهد و طلوع نماید تا این که سرانجام به او امر می‌شود: از همان‌جایی که غروب کرده، بازگردد. بدین ترتیب خورشید به فرمان الله بازمی‌گردد و از سمت مغرب طلوع می‌کند. در آن هنگام همه‌ی مردم، جمع می‌شوند و وحشت‌زده و نگران به سوی الله، توبه می‌کنند؛ اما این توبه، هیچ نفعی برایشان ندارد. الله متعال فرموده است:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ
يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ
كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُمْتَظِرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۸]

آیا انتظاری جز این دارند که فرشتگان (مرگ) به سراغشان بیایند یا حکم پروردگارت سر رسد یا برخی از نشانه‌های پروردگارت تحقق یابد؟ روزی که برخی از نشانه‌های پروردگارت فرا رسد، دیگر، ایمان کسی که پیش‌تر ایمان نیاورده یا با وجود ایمان کار نیکی نکرده است، سودی به حالش نخواهد داشت.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾، به لحظه‌ی مرگ اشاره دارد؛ یعنی: «زمانی که فرشتگان مرگ، به سراغشان بیایند...» ﴿أَوْ يَأْتِي رَبِّكَ﴾، به برپاشدن قیامت اشاره دارد که پروردگار برای محاسبه‌ی بندگان می‌آید؛ ﴿أَوْ يَأْتِي بَعْضَ آيَاتِ رَبِّكَ﴾، یعنی: «زمانی که برخی از نشانه‌های پروردگارت تحقق یابد» که منظور، طلوع خورشید از مغرب است. در آن هنگام، «ایمان کسی که پیش‌تر، ایمان نداشته یا با وجود ایمان، کار نیکی نکرده است، سودی به حالش نمی‌بخشد».

این‌ها، شرایط قبول شدن توبه بود که برشمردیم. لذا ای برادر! تا فرصت باقی‌ست، بی‌درنگ توبه کن و به سوی الله بازگرد و بدان که اگر صادقانه توبه کنی، الله متعال توبه‌ات را می‌پذیرد و چه بسا تو را در وضعیت و جایگاهی بهتر از جایگاه گذشته‌ات قرار می‌دهد. به پدرت آدم علیه السلام بنگر که با وسوسه‌ی شیطان، از میوه‌ی ممنوعه خورد و از الله نافرمانی کرد؛ اما نتیجه‌ی توبه‌اش چه شد؟ الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿١٣٠﴾ ثُمَّ أَجْتَبَهُ رَبُّهُ وَقَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ﴿١٣١﴾﴾

[طه: ۱۲۱، ۱۲۲]

و آدم، از پروردگارش نافرمانی کرد و راه را گم نمود. آن‌گاه پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایتش کرد.

وقتی آدم علیه السلام توبه کرد، به این مقام والا دست یافت و الله متعال، او را برگزید و بدین‌سان به جایگاهی رسید که فراتر از جایگاه پیشین او بود؛ زیرا معصیت و نافرمانی، او را نزد الله، خجالت‌زده و شرم‌منده کرد و او را به توبه و بازگشت به سوی الله واداشت و از این‌رو وضعیت بهتری پیدا کرد.

«خداوند، از توبه‌ی بنده‌اش بیش‌تر از فردی شادمان می‌شود که در بیابانی بر شتر خود سوار است؛ شترش که آب و غذای او را بر پشت دارد، از او می‌رمد و فرار می‌کند و او، از یافتنش ناامید می‌شود؛ زیر سایه‌ی درختی می‌رود و ناامید از یافتن شترش، دراز می‌کشد. در آن حال که به‌کلی ناامید شده، ناگهان شترش را می‌بیند که کنارش ایستاده است. افسار شتر را می‌گیرد و از شدت خوش‌حالی، به‌اشتباه می‌گوید:

خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم»^(۱) در صورتی که می‌خواست بگوید: یا الله! تو، پروردگار منی و من، بنده‌ی تو هستم؛ اما از شدت خوش‌حالی اشتباه کرد؛ زیرا انسان، در شدت خوش‌حالی نمی‌داند که چه می‌گوید. همان‌طور که در شدت خشم و عصبانیت نیز چنین حالتی دارد. به هر حال، الله متعال از توبه‌ی بنده‌اش، از کسی که در چنین وضعیتی قرار می‌گیرد و سپس شترش را پیدا می‌کند، بیش‌تر خشنود می‌شود.

در ادامه‌ی این حدیث الهی آمده است: «ای بندگان من! شما هرگز نمی‌توانید نفع و زیانی به من برسانید»؛ یعنی الله متعال، از بندگانش بی‌نیاز است و اطاعت و فرمان‌برداری آن‌ها از الله یا معصیت و نافرمانی آنان، هیچ نفع و ضرری برای الله ندارد. الله ﷻ در کتابش فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ ﴿٥٧﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٨﴾﴾ [الذاریات: ۵۶، ۵۸]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند. از آنان هیچ روزی و رزقی نمی‌خواهم و خواهان این نیستم که به من خوراک بدهند. بی‌گمان الله، خود روزی‌دهنده و دارای توان و نیروست.

بنابراین، الله ﷻ از هیچ‌کس، هیچ نفع و ضرری نمی‌برد؛ زیرا از همه بی‌نیاز است و آفریده‌هایش را هدفمند و به حکمتی آفریده که خود اراده کرده است؛ آن‌ها را برای عبادت و پرستش خویش خلق کرده و به فرمان‌برداران نوید پاداش و به نافرمان‌ها، درباره‌ی عذابش هشدار داده است؛ زیرا بهشت و دوزخی وجود دارد که الله متعال، آن‌ها را آفریده است و بهشت و دوزخ را پُر خواهد کرد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّذِينَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾﴾ [هود: ۱۱۹]

... و برای همین، آن‌ها را آفریده است. و سخن و فرمان حتمی پروردگارت بر این رفته است که دوزخ را از همه‌ی سرکشان جن و انس پُر خواهد کرد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۳۰۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۷.

بنابراین، اطاعتِ بندگانِ فرمان‌بردارِ الله، هیچ نفعی به او نمی‌رساند؛ همان‌طور که نافرمانیِ معصیت‌کاران هیچ زیانی برای الله ندارد؛ از این‌رو در ادامه‌ی این حدیث الهی آمده است: «اگر همه‌ی شما انسان‌ها و جن‌ها از ابتدا تا انتها، دارای پرهیزکارترین قلب باشید و به روش پرهیزکارترین شخص رفتار کنید، این امر، ذره‌ای بر مُلک من نمی‌افزاید»؛ زیرا مُلک، مُلک خداست؛ نه مُلک بندگانِ فرمان‌بردار یا نافرمان. الله ﷻ هم‌چنین فرموده است: «ای بندگان من! اگر همه‌ی شما جن‌ها و انسان‌ها از ابتدا تا انتها، به روش گنه‌کارترین شخص خود که دارای بدترین قلب است، عمل نمایید، این امر، ذره‌ای از مُلک من نمی‌کاهد». الله متعال در کتابش می‌فرماید:

﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾

[الزمر: ۷]

اگر کفر بورزید، بی‌گمان الله از شما بی‌نیاز است و کفر و ناسپاسی را برای بندگانش نمی‌پسندد و اگر سپاس‌گزاری کنید، آن را برایتان می‌پسندد.

مُلک، مُلک خداست و مُلک خدا، با نافرمانیِ نافرمان‌ها کاسته نمی‌شود یا با اطاعت و فرمان‌برداریِ بندگانِ فرمان‌بردارش، افزایش نمی‌یابد. این سه عبارت، بیان‌گر بی‌نیازیِ الله ﷻ می‌باشد و کمال قدرت و تسلطش را می‌رساند و نشان می‌دهد که الله، از هیچ‌کس فایده نمی‌برد و از هیچ‌کس زیان نمی‌بیند؛ زیرا از همه، بی‌نیاز است.

الله متعال، در این حدیث قدسی فرموده است: «ای بندگان من! اگر همه‌ی انسان‌ها و جن‌ها، از ابتدا تا انتها، در یک زمین پهناور بایستند و همه، خواسته‌های خود را یک‌جا از من درخواست نمایند و خواسته‌ی همه را برآورده سازم، این عمل، چیزی از آنچه که نزد من است، نمی‌کاهد؛ همان‌طور که وقتی یک سوزن را در آب دریا فرو می‌برند و بیرون می‌کشند، هیچ از آب دریا کم نمی‌شود». این جمله نشان‌دهنده‌ی گستردگی مُلکِ الله ﷻ و کمال بی‌نیازی اوست؛ زیرا اگر همه‌ی انسان‌ها و جن‌ها از ابتدا تا انتها، گردِ هم آیند، تعدادشان چه همه زیاد می‌شود! و هر کدام خواسته‌ای داشته باشد و همه به‌طور هم‌زمان خواسته‌های خود را از الله درخواست نمایند، و الله متعال، خواسته‌ی همه‌ی آن‌ها را برآورده سازد، این امر، حتی به‌اندازه‌ی

سر سوزنی هم از مُلک الله نمی‌کاهد؛ زیرا الله متعال بخشنده، بزرگوار، بی‌نیاز و دارای فضل و بخشش بی‌کران است. سوزنی را در آب دریا فرو ببرید و آن‌گاه آن را بیرون بکشید؛ آیا چیزی از آب دریا کم می‌شود؟ خیر؛ همین‌طور از مُلک الله ﷻ نیز چیزی کاسته نمی‌شود؛ زیرا الله ﷻ بخشنده، بزرگوار و بی‌نیاز است.

«ای بندگان من! این، اعمال شماست که آن را برای شما محاسبه می‌کنم و نتایج آن را به‌طور کامل به شما می‌دهم»؛ یعنی همه چیز به اعمال شما بستگی دارد که الله متعال، روز قیامت آن را برای شما محاسبه می‌کند و نتیجه‌اش را به‌طور کامل به شما می‌دهد. الله متعال در کتابش فرموده است:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾

[الزلزلة: ۷، ۸]

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند. و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی نماید، آن را می‌بیند.

در ادامه‌ی این حدیث قدسی آمده است: «لذا هرکس نتیجه‌ی خوبی دید، الله را ستایش نماید و هرکس نتیجه‌ی دیگری یافت، کسی جز خود را سرزنش نکند»؛ زیرا خودش اشتباه کرده و خود را از خیر و نیکی محروم نموده است. آن‌که نتیجه‌ی خوبی دید، الله را حمد و ستایش کند؛ زیرا اول و آخر، لطف و منت الله متعال بوده که ابتدا به او توفیق عمل داده و در انتها با پاداش نیک و فراوان بر او منت نهاده است:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾﴾

[الأنعام: ۱۶۰]

هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می‌یابد و هر کس کار بدی انجام دهد، تنها به اندازه‌ی کارِ بدش مجازات خواهد شد. و هیچ ستمی به آنها نمی‌شود.

این حدیث، حدیث مهم و بزرگی است که علما رحمهم الله، به شرح و توضیح آن پرداخته‌اند و نکات و مطالب مهمی از آن برداشت کرده‌اند؛ چنان‌که علامه ابوالعباس حرانی رحمته، کتاب مستقلی در شرح این حدیث نگاشته است؛ از این‌رو باید با تدبر و تفکر، به واخوانی این حدیث پردازیم؛ به‌ویژه جمله‌ی پایانی آن که همه چیز به

اعمال انسان بستگی دارد؛ اگر اعمالش نیکو باشد، فرجام نیکی خواهد داشت و اگر اعمالش بد باشد، سرانجام بدی در انتظار اوست. اهمیت این موضوع و ارتباط آن با جهاد نفس، مؤلف رحمته را بر آن داشته که این حدیث را باب مجاهدت، ذکر کند؛ لذا باید با نفس خویش جهاد نماییم و به کارهای نیک انجام دهیم تا به پاداش بهتر و بزرگ‌تری نزد الله، دست یابیم.

۱۲- باب: تشویق به انجام کارهای نیک در اواخر عمر

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ الْتَذِيرُ﴾ [فاطر: ۳۷]

آیا به شما چندان عمر ندادیم که هر کس می‌خواست در آن مدت پند می‌گرفت؟ و هشداردهنده‌ای نیز نزدتان آمد.

ابن عباس و دیگر مفسران گفته‌اند: این آیه بدین معناست که آیا شصت سال به شما عمر ندادیم؟ و حدیثی که ان‌شاءالله ذکر خواهیم کرد، این معنا را تأیید می‌کند. برخی گفته‌اند: منظور، هجده سال است. چهل سال نیز گفته‌اند. و این، سخن حسن و کلبی و مسروق می‌باشد و از ابن عباس رضی الله عنه نیز نقل شده است. هم‌چنین نقل شده که اهالی مدینه، هنگامی که چهل ساله می‌شدند، برای عبادت، یک‌سویی و فراغت می‌گزیدند. و نیز گفته شده که منظور، سن بلوغ است.

شرح

مؤلف رحمته الله، بابتی تحت عنوان «تشویق به انجام کارهای نیک در اواخر عمر» گشوده است. مهم‌ترین بخش زندگی انسان، پایان عمر اوست. همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّىٰ مَا يَبْقَىٰ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا»^(۱) یعنی: «شخصی، اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد تا این‌که فقط یک «ذراع» تا بهشت فاصله دارد؛ ولی تقدیرش بر او پیشی می‌گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می‌دهد. در نتیجه به دوزخ می‌رود. و شخص دیگری از شما، اعمال دوزخیان را انجام می‌دهد تا این‌که میان او و دوزخ، فقط یک ذراع باقی می‌ماند؛ ولی تقدیر بر او پیشی می‌گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد. در نتیجه، به بهشت می‌رود».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۹۶۹، ۳۰۸۵، ۶۱۰۵، ۶۹۰۰) و مسلم، ش: ۴۷۸۱ به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه.

لذا یکی از دعاهاى مأثور، این است که بگوییم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَيْرَ عُمْرِي آخِرَهُ وَ خَيْرَ عَمَلِي خَوَاتِمَهُ» یعنی: «یا الله! بهترین دوران زندگانی‌ام را واپسین لحظات آن قرار بده و بهترین کرده‌ام را آخرین اعمال من بگردان». در حدیث صحیح آمده است: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ مِنَ الدُّنْيَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»^(۱) یعنی: «هرکس آخرین سخنش در دنیا لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می‌شود».

لذا انسان هرچه بیش‌تر عمر کند، باید نیکی‌های بیش‌تری انجام دهد؛ همان‌طور که هر جوانی باید سعی کند که کارهای نیک زیادی انجام دهد؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌داند که مرگش چه زمانی فرامی‌رسد؛ ممکن است در جوانی بمیرد یا شاید هم بیش از این، عمر کند. اما به‌طور قطع هرچه عمر انسان می‌گذرد، به مرگ نزدیک‌تر می‌شود. مؤلف رحمه الله، آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی «فاطر» را ذکر کرده که الله عز و جل فرموده است:

﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَدَّكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ﴾ [فاطر: ۳۷]

آیا به شما چندان عمر ندادیم که هر کس می‌خواست در آن مدت پند می‌گرفت؟ و هشداردهنده‌ای نیز نزدتان آمد.

مفسران درباره‌ی مقدار این عمر، اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته‌اند: شصت سال است؛ برخی هم آن را هجده سال دانسته‌اند. چهل سال، و بلوغ نیز گفته شده است. البته در این آیه، مقدار یا عدد مشخصی نیامده و به عمری کلی اشاره شده که برای پند گرفتن انسان، کافی است. چنین عمری، به اوضاع و احوال انسان بستگی دارد؛ گاه، انسان در کم‌تر از هجده سالگی متذکر می‌گردد و گاه برای پند گرفتن به عمر بیش‌تری نیاز دارد تا نشانه‌ها و هشدارهای بیش‌تری مشاهده کند. این، به محیط زندگی انسان بستگی دارد که محیط خوبی باشد یا محیط بدی. الله عز و جل در توبیخ دوزخیان می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَدَّكَّرَ﴾ [فاطر: ۳۷]

آیا به شما چندان عمر ندادیم که هر کس می‌خواست در آن مدت پند می‌گرفت؟

لذا درمی‌یابیم که انسان، هرچه پا به سن می‌گذارد، باید آگاه‌تر باشد.

(۱) صحیح است؛ روایت: ابوداود (۳۱۱۶)؛ احمد در مستدرک (۲۳۳/۵، ۲۴۷) به نقل از معاذ رضی الله عنه.

الله ﷻ در همین آیه فرموده است: ﴿وَجَاءَكُمْ التَّذِيرُ﴾ یعنی: «و هشداردهنده‌ای نیز نزدتان آمد». صحیح، این است که منظور از هشداردهنده، پیامبر ﷺ است؛ «نذیر»، اسم جنس است؛ لذا همه‌ی پیامبران را شامل می‌شود؛ چون همه‌ی پیام‌آوران الهی، بیم‌دهنده بوده‌اند. لذا انسان وظیفه دارد که در اواخر عمرش بیش از هر زمانی به اطاعت و بندگی الله متعال پردازد و توجه ویژه‌ای به فرایض دینی خود داشته باشد و زیاد، استغفار کند و الله را ستایش نماید. چنان‌که الله متعال به پیامبرش ﷺ فرموده است:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝﴾

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۳﴾ [النصر: ۱، ۴]

هنگامی که یاری الله و پیروزی (فتح مکه) فرا رسد و مردم را ببینی که گروه‌گروه وارد دین الله می‌شوند (بدان که زمان مرگت نزدیک شده است). پس پروردگارت را با حمد و ستایش به‌پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او، توبه‌پذیر است.

گفته می‌شود: این، آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر ﷺ نازل شد. در این باره به ماجرای شگفت‌آوری اشاره می‌کنم؛ انصار ﷺ به امیر مؤمنان، عمر بن خطاب ﷺ گفتند: چرا این همه عبدالله بن عباس را گرمی می‌داری و به خود، نزدیک می‌کنی؟ او جوان است؛ پس، چرا چنین رفتاری با جوانان ما نداری؟ عمر ﷺ با هر کسی، مطابق جایگاه علمی و دینی‌اش رفتار می‌کرد. لذا هرکس عالم‌تر و دین‌دارتر بود، جایگاه بهتری نزد عمر ﷺ داشت و این، رفتار شایسته‌ای است که با دیگران، مطابق وضعیت علمی و دینی آن‌ها برخورد کنیم. البته حق خویشاوندی به جای خود، محفوظ است؛ اما نباید فراموش کرد که علم و ایمان، مهم‌ترند.

به هر حال، انصار ﷺ از امیر مؤمنان عمر ﷺ پرسیدند که چرا آن‌قدر که به ابن عباس ﷺ اهمیت می‌دهد، به جوانان دیگر، توجه نمی‌کند؟ عمر ﷺ از آن‌ها مهلت خواست تا دلیل این کارش را به آنان نشان دهد. لذا روزی، آنان را جمع کرد و از آن‌ها پرسید: نظر شما درباره‌ی سوره‌ی «نصر» چیست که الله متعال فرموده است:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝﴾

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۳﴾ [النصر: ۱، ۴]

پاسخ دادند: الله متعال در این سوره به پیامبرش دستور داده که وقتی یاری الله فرارسید و مکه فتح شد، الله را با حمد و ستایش، به پاکی یاد کن. بدین سان این سوره را به ظاهر آن تفسیر کردند. آن گاه عمر رضی الله عنه نظر ابن عباس رضی الله عنهما را در این باره جویا شد. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: این سوره، از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله خبر می داد و بیان گر این بود که زمان وفاتش، نزدیک شده است. ^(۱) ابن عباس رضی الله عنهما برداشت دقیقی از این سوره داشت و سوره را بدین سان معنا کرد که: وقتی یاری و پیروزی فرارسد، مأموریت تو (ای محمد!) پایان می یابد؛ لذا عمر خویش را با استغفار و حمد و ستایش الله تعالی، به پایان برسان.

عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از نزول این سوره، پیامبر صلی الله علیه و آله این دعا را در رکوع و سجده اش بسیار می خواند: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» ^(۲)
لذا چه خوبست که به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله این دعا را در رکوع و سجده، تکرار کنیم.

وَأَمَّا الْأَحَادِيثُ:

۱۱۴- فالأول: عن أبي هريرة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَعْدَرَ اللَّهُ إِلَى أَمْرِيءٍ آخَرَ أَجَلَهُ حَتَّى بَلَغَ سِتِّينَ سَنَةً». [روایت بخاری] ^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله برای شخصی که اجلش را به تأخیر بیندازد تا به شصت سالگی برسد، هیچ عذری باقی نگذاشته است».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که: «الله، برای شخصی که اجلش را تا شصت سالگی به تأخیر بیندازد، هیچ عذری باقی نگذاشته است»؛ یعنی انسانی که خداوند تعالی شصت سال به او عمر می دهد، دیگر، هیچ عذر و بهانه ای نخواهد داشت و الله متعال، حجت را بر او تمام کرده است؛ زیرا انسان در این شصت

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۳۵۵ و....

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۵۸۵؛ و مسلم، ش: ۷۴۸.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۴۱۹.

سال، فرصت کافی دارد که نشانه‌های الله ﷻ را دریابد؛ به‌ویژه اگر در کشوری اسلامی زندگی کند.

کسی که پانزده یا هجده سال عمر می‌کند، شاید عذر و بهانه‌ای داشته باشد که فرصت کافی برای تدبر و درک نشانه‌های الهی نداشته است؛ اما کسی که شصت ساله می‌شود، هیچ عذر و بهانه‌ای نخواهد داشت و حجت بر او تمام شده است؛ گرچه باید دانست که وقتی انسان به سن بلوغ می‌رسد، حجت بر او تمام می‌گردد و مکلف می‌شود و ندانستن یا عدم آگاهی، عذری برای او به‌شمار نمی‌رود. لذا هرکسی، وظیفه دارد و بر او واجب است که نیازمندی‌های دین خود را فرا بگیرد؛ هنگامی که می‌خواهد وضو بگیرد و نماز بخواند، باید کیفیت وضو گرفتن و احکام نماز را یاد داشته باشد. اگر ثروتمند است، باید نصاب زکات و مقدار آن را بداند و احکام ضروری زکات را بیاموزد. وقتی می‌خواهد روزه بگیرد، باید بداند که چه چیزهایی روزه را باطل می‌کند. همین‌طور برای ادای حج و عمره، باید کیفیت حج و عمره را یاد داشته باشد و بداند که در حال احرام، از چه کارهایی باید دوری کرد. اگر کاسب و تلافروش است، باید احکام و انواع ربا را بداند و اطلاعات کافی درباره‌ی احکام شرعی معامله‌ی طلا به طلا یا طلا و نقره داشته باشد. اگر فروشنده‌ی مواد غذایی است، از دانش کافی در زمینه‌ی احکام شرعی مربوط به چنین داد و ستدهایی برخوردار باشد تا به تقلب‌های احتمالی در چنین معامله‌هایی دچار نشود.

به‌هر حال، انسانی که شصت سال عمر می‌کند، هیچ عذری نخواهد داشت و حجت بر او تمام می‌شود. هرکس مطابق وضعیت و نیازی که دارد، باید اطلاعات کافی درباره‌ی دین و احکام نماز، زکات، روزه، حج، معاملات، اوقاف و دیگر مسایل ضروری داشته باشد.

این حدیث نشان می‌دهد که الله متعال جای هیچ عذر و بهانه‌ای برای بندگانش باقی نگذاشته است؛ زیرا به آن‌ها عقل و خرد، و فهم و شعور داده و پیامبرانی به سویشان فرستاده‌است؛ به‌ویژه این که آیین محمد مصطفی ﷺ را تا روز قیامت، ماندگار نموده است؛ زیرا رسالت پیامبران گذشته، محدود بود و هر پیامبری به سوی قوم خود مبعوث می‌شد و رسالتش، محدود به زمان خودش بود و از این‌رو هر پیامبری که می‌آمد، شریعت پیامبر پیشین را منسوخ می‌کرد و گاه برای یک امت، دو یا چندین

پیامبر می آمدند؛ اما الله متعال، محمد ﷺ را به عنوان واپسین فرستاده یا آخرین پیامبر، به سوی این امت فرستاد و نشانه و معجزه‌ی جاویدش را قرآن کریم قرار داد؛ در صورتی که نشانه‌های سایر پیامبران، با مرگشان از میان می‌رفت و فقط نام و یاد آن نشانه‌ها باقی می‌ماند؛ ولی معجزه‌ی محمد ﷺ، یعنی قرآن کریم، تا روز قیامت ماندگار است؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً

وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ [العنكبوت: ۵۱]

و (کفار مکه) گفتند: چرا معجزات و نشانه‌هایی از سوی پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: معجزات و نشانه‌ها، همه نزد الله است و من، فقط هشداردهنده‌ی آشکاری هستم. آیا برای آنان کافی نیست که ما، این کتاب را که پیوسته بر آن‌ها تلاوت می‌شود، بر تو نازل کرده‌ایم؟

قرآن، برای کسی که بیندیشد و مفاهیم آن را بداند، و از گزارش‌ها، داستان‌ها و آموزه‌های آن پند گیرد، کافی است و او را از هر نشانه‌ی دیگری بی‌نیاز می‌سازد؛ اما چیزی که ما را از درک این نشانه‌های بزرگ باز می‌دارد، این است قرآن را با تدبر و تفکر نمی‌خوانیم و از آموزه‌های آن استفاده نمی‌کنیم؛ بلکه بسیاری از مسلمانان، قرآن را فقط برای تبرک و کسب ثواب می‌خوانند! حال آن‌که قرآن را باید با تدبر و تفکر بخوانیم و از مطالب آن پند بگیریم. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ ۖ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾ [ص: ۲۹]

(این) کتابی‌ست خجسته و مبارک که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش بیندیشند و خردمندان پند بگیرند.

۱۱۵- الثاني: عن ابن عباس ؓ قال: كان عمر ؓ يُدْخِلُنِي مَعَ أَشْيَاحِ بَدْرٍ، فَكَأَنَّ بَعْضَهُمْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ فَقَالَ: لِمَ يَدْخُلُ هَذَا مَعَنَا وَلَنَا أَبْنَاءُ مِثْلِهِ؟ فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّهُ مِنْ حَيْثُ عَلِمْتُمْ، فَدَعَانِي ذَاتَ يَوْمٍ فَأَدْخَلَنِي مَعَهُمْ، فَمَا رَأَيْتُ أَنَّهُ دَعَانِي يَوْمَئِذٍ إِلَّا لِيُرِيَهُمْ قَالَ: مَا تَقُولُونَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾﴾ [النصر: ۱] فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَمْرُنَا مُحَمَّدُ اللَّهُ وَدَسْتُغْفِرُهُ إِذَا نَصَرْنَا وَفَتَحَ عَلَيْنَا. وَسَكَتَ بَعْضُهُمْ فَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا فَقَالَ لِي: أَكْذَلِكْ تَقُولُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ؟ فَقُلْتُ: لَا. قَالَ: فَمَا تَقُولُ؟ قُلْتُ: هُوَ أَجَلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَعْلَمَهُ

له قال: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝﴾ [النصر: ۱] وَذَلِكَ عِلْمَةٌ أَجَلِكِ ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝﴾ [النصر: ۳] فقال عمر رضي الله عنه: ما أعلم منها إلا ما تقول. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنه می گوید: عمر رضي الله عنه مرا با بزرگان بدر در مجلس خود جای می داد. گویا یکی از آن‌ها ناراحت شده و گفته بود: چرا این پسر، با ما وارد مجلس می شود، حال آن که ما، پسرانی به سن او داریم؟ عمر رضي الله عنه فرمود: شما، خود می دانید که او از کجاست (و از شأن او آگاهید)؛ لذا روزی مرا صدا زد و با آن‌ها به مجلس خود برد. من دریافتم که می خواهد دلیل این کارش را به آنان نشان دهد. پرسید: درباره‌ی این سخن الله متعال چه می گوید که فرموده است: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝﴾ گفتند: الله متعال، به ما دستور داد که وقتی ما را یاری نمود و پیروز گردانید، او را ستایش کنیم و از او درخواست آموزش نماییم. برخی هم سکوت کردند و چیزی نگفتند. سپس از من پرسید: آیا تو نیز چنین نظری داری؟ گفتم: خیر. فرمود: پس، چه می گویی؟ پاسخ دادم: این، خبر وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم بود که الله به او خبر داد و فرمود: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝﴾ [یعنی: هنگامی که یاری الله و پیروزی (فتح مکه) فرا رسد، بدان که زمان مرگت نزدیک شده است.]. و این، علامتِ اجل توست. ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝﴾ [یعنی: پس پروردگارت را با حمد و ستایش به پاکی یاد کن و از او آموزش بخواه. بی گمان او، توبه پذیر است.]. عمر رضي الله عنه فرمود: من نیز از این سوره همان برداشتی را دارم که تو، گفتی.

شرح

مؤلف رحمته الله، از ابن عباس رضي الله عنه نقل کرده که عمر بن خطاب رضي الله عنه او را با بزرگان بدر، در مجلس خود جای می داد. عمر رضي الله عنه همواره با مردم و صاحب نظران، مشورت می کرد؛ همان طور که الله متعال به پیامبرش فرموده است:

[آل عمران: ۱۵۹]

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾

و در کارها با آن‌ها مشورت نما.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۹۷۰.

مشورت شرعی، به معنای تشکیل مجلس یا پارلمان نیست؛ بلکه مشورت شرعی بدین گونه است که وقتی حاکم یا فرمانروای مسلمانان با مشکلی مواجه شد، صاحب نظران را گرد می آورد و با آنها به مشورت می پردازد. عمر رضی الله عنه نیز در مسایل شرعی و سیاسی و دیگر مسایل جامعه به مشورت با صاحب نظران می پرداخت و بدین منظور آنها را جمع می کرد. وی، عبدالله بن عباس رضی الله عنهما را که نسبت به بزرگان صحابه رضی الله عنهم کم سن بود، به مجلس مشورتی خود می برد و این، باعث ناراحتی برخی از آنها شده بود که چرا عمر رضی الله عنه این جوان کم سن و سال را با آنها که فرزندان به سن او داشتند، به مجلس خود می برد و چرا فرزندان آنها به چنین مجالسی دعوت نمی شوند؟

عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت فراست و جایگاه علمی عبدالله بن عباس رضی الله عنهما را به آنان نشان دهد؛ از این رو بزرگان بدر و هم چنین ابن عباس رضی الله عنهما را به جلسه ای فراخواند و نظرشان درباره ی سوره ی «نصر» را جویا شد. آنها دو دسته شدند؛ عده ای، سکوت کردند و چیزی نگفتند؛ اما عده ی دیگری چنین اظهار نظر کردند که الله متعال، به ما دستور داده که وقتی یاری و پیروزی فرارسد، او را به پاکی یاد کنیم و درخواست آمرزش نماییم. عمر رضی الله عنه می خواست بداند که آنها چه برداشتی از معنا یا کُنه این سوره دارند؛ اما آنان، این سوره را به الفاظ و ظاهر آن، تفسیر کردند. آن گاه عمر رضی الله عنه از ابن عباس رضی الله عنه پرسید که نظر تو چیست؟ ابن عباس رضی الله عنه پاسخ داد: این سوره، از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر می داد و بیان گر این بود که زمان وفاتش، نزدیک شده است؛ یعنی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام می کرد که با فتح مکه، مأموریت تو پایان می یابد: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ [یعنی: پس پروردگارت را با حمد و ستایش به پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی گمان او، توبه پذیر است.] عمر رضی الله عنه فرمود: من نیز از این سوره، همان برداشتی را دارم که تو، گفتی. و بدین ترتیب فضل و دانش عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نمایان شد.

لذا درمی یابیم که باید به کُنه آیات توجه کنیم؛ زیرا درک معنای ظاهری واژه ها و آیه های قرآنی، آسان است؛ اما معانی و مفاهیم قرآن بر بسیاری از مردم پوشیده می ماند و به درک و فهم دقیقی نیاز دارد که الله متعال به برخی از بندگانش عطا فرموده است. الله متعال در این سوره به پیامبرش فرموده است:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾ پس پروردگارت را با حمد و ستایش به پاکی یاد کن.

حرف «باء» در این جا برای مصاحبت و همراهی ست. لذا معنای آیه، از این قرار است که پروردگارت را با حمد و ستایش، به پاکی یاد کن و این، کمال حمد و ستایش پروردگار متعال است؛ زیرا کمال، زمانی معنا می یابد که هیچ نقص و عیبی وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر: حمد و ستایش الله، یعنی اثبات صفات کمال برای الله ﷻ و تسبیح او، به معنای نفی هرگونه عیب و نقص از اوست. لذا نفی عیوب، برگرفته از تسبیح است و اثبات کمال، برگرفته از حمد و ستایش؛ و این، با ثنای الهی فرق می کند. چون بسیاری از علما، مفهوم «حمد» را با «ثنا» یکی دانسته اند و این، اشتباه است؛ زیرا در حدیثی قدسی که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده، آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: فَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نَضْفَيْنِ فَإِذَا قَالَ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ قَالَ: حَمْدِي عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ قَالَ: أَتْنِي عَلَيَّ عَبْدِي...»^(۱) یعنی: «من نماز را میان خود و بنده ام دو قسمت کرده ام؛ هنگامی که بنده می گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الله می فرماید: بنده ام مرا حمد و ستایش کرد. و آن گاه که بنده می گوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ الله می فرماید: بنده ام مرا ثنا گفت.» می بینیم که حمد و ستایش را جدا از ثنا گفتن، ذکر کرده و میانشان، فرق گذاشته است.

به هر حال هنگامی که انسان، الله را حمد و ستایش می کند و در ضمن، تسبیحش را می گوید، از یک سو به اثبات کمال برای الله پرداخته و از سوی دیگر، همه ی عیب ها و نقص ها را از او نفی نموده است.

الله ﷻ در سوره ی نصر می فرماید: ﴿وَأَسْتَغْفِرُهُ﴾ یعنی: «و از الله، آمرزش بخواه.» آمرزش یا مغفرت، به معنای بخشیدن گناهان و پوشاندن آنهاست؛ یعنی آمرزش هم شامل بخشش گناهان می شود و هم شامل پوشاندن آنها. زیرا «مغفرت»، برگرفته از «غفر» می باشد که با واژه ی «مغفر» هم خانواده است؛ مغفر، یعنی کلاه خود یا آنچه که

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۹۸.

سر را در جنگ با آن می پوشانند تا تیر یا ضربه‌ی شمشیر به سر اصابت نکند. لذا نوعی پوشش رزمی است.

الله ﷻ در ادامه‌ی این آیه می فرماید: ﴿إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ یعنی: «به یقین الله، بسیار توبه پذیر است». این آیه، بیان گر فراوانی یا کثرت توبه پذیری الله ﷻ می باشد؛ زیرا واژه‌ی «توَاب»، صیغه‌ی مبالغه است.

الله ﷻ از یک سو رحمتش را شامل حال بنده اش می کند و به او توفیق توبه می دهد و از سوی دیگر، توبه اش را می پذیرد. همان طور که می فرماید:

﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا﴾ [التوبة: ۱۱۸]

سپس رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه کنند.

توبه، پنج شرط دارد:

اول: اخلاص برای الله ﷻ در توبه.

دوم: پشیمانی از گناهی که مرتکب شده است.

سوم: دست از گناه کشیدن و ترک آن معصیت.

چهارم: تصمیم جدی بر این که دوباره، مرتکب آن گناه نشود.

پنجم: توبه، باید در زمان قبول شدن توبه باشد و اگر در زمانی توبه کند که توبه، پذیرفته نمی شود، فایده‌ای نخواهد داشت. لذا اگر انسان در زمان مرگش توبه کند، چنین توبه‌ای هیچ سودی به حالش ندارد؛ زیرا الله ﷻ فرموده است:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ

إِنِّي تُوبْتُ آلَئِنَّ﴾ [النساء: ۱۸]

و پذیرش توبه برای کسانی نیست که مرتکب کارهای بد می شوند و چون مرگ یکی از ایشان فرا می رسد، می گوید: اینک توبه کردم.

فرعون هنگامی که می خواست غرق شود، توبه کرد؛ اما توبه اش، بی فایده بود و به او گفته شد:

﴿أَلَمْ تَكُنْ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [یونس: ۹۱]

آیا اینک ایمان می آوری، حال آن که پیش تر نافرمانی می کردی و از تبه کاران بودی؟

وقتی خورشید از مغرب طلوع کند، زمان پذیرش توبه پایان می‌یابد. در آن هنگام، همه ایمان می‌آورند؛ اما:

﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾

[الأنعام: ۱۵۸]

دیگر ایمان کسی که پیش‌تر ایمان نیاورده یا با وجود ایمان، کار نیکی نکرده است، سودی به حالش نخواهد داشت.

پس از این که سوره‌ی بر پیامبر ﷺ نازل شد، این دعا را در رکوع و سجده‌اش بسیار می‌خواند: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي». لذا چه خوبست که به پیروی از پیامبر ﷺ این دعا را در رکوع و سجده، تکرار کنیم.

۱۱۶- الثالث: عن عائشة رضي الله عنها قالت: ما صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاةً بَعْدَ أَنْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾﴾ إِلَّا يَقُولُ فِيهَا: «سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي». [متفقٌ عليه] ^(۱)

وفي رواية الصحيحين عنها: كان رسول الله ﷺ يُكثِرُ أَنْ يَقُولَ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي». يتأَوَّلُ الْقُرْآنَ. معنى: «يتأَوَّلُ الْقُرْآنَ» أي: يعمل ما أَمَرَ بِهِ فِي الْقُرْآنِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ﴾.

وفي رواية لمسلم: كان رسول الله ﷺ يُكثِرُ أَنْ يَقُولَ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ». قالت عائشة: قلت: يا رسول الله ما هذه الكلمات التي أراك أحدثتها تقولها؟ قال: «جُعِلَتْ لِي عَلَامَةٌ فِي أُمَّتِي إِذَا رَأَيْتَهَا قُلْتُهَا ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾﴾ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ».

وفي رواية له: كان رسول الله ﷺ يُكثِرُ مِنْ قَوْلٍ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ. أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ». قالت: قلت: يا رسول الله، أراك تُكثِرُ مِنْ قَوْلٍ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ؟ فقال: «أَخْبَرَنِي رَبِّي أَنِّي سَأَرَى عَلَامَةً فِي أُمَّتِي فَإِذَا رَأَيْتَهَا أَكْثَرْتُ مِنْ قَوْلٍ:

(۱) صحيح بخاری، ش: ۷۹۴؛ و صحيح مسلم، ش: ۴۸۴.

سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ، فَقَدْ رَأَيْتُهَا: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾ فَتَحَ مَكَّةَ ﴿۲﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿۳﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ﴿۴﴾ وَأَسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۵﴾﴾

ترجمه: عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: پس از آن که ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ بر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نازل شد، در هر نمازی می گفت: «سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي»؛ یعنی: «ای پروردگارمان! تو، پاک و منزهی و تو را حمد و ستایش می کنیم؛ پس مرا بیامرزد».

در روایت دیگری در «صحیحین» آمده است که عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در رکوع و سجده‌ی نمازش، این دعا را برای عمل به فرمان قرآن، زیاد می گفت که: «سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي».

[منظور از فرمان قرآن، همان دستور الهی به پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم است که: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ﴿۱﴾ وَأَسْتَغْفِرْهُ ﴿۲﴾﴾؛ یعنی: «و پروردگارت را با حمد و ستایش، به پاکی یاد کن و آمرزش بخواه».]
در روایت دیگری از امام مسلم رحمته اللہ علیہ آمده است: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم پیش از وفاتش، این دعا را زیاد تکرار می کرد که: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ»؛ یعنی: «یا الله! تو پاک و منزهی و به حمد و ستایش تو می پردازم و از تو آمرزش می خواهم و به سوی تو، توبه می کنم». عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! شما را می بینم که به تازگی این کلمات را می گوید؛ این کلمات چیست؟ فرمود: «نشانه‌ای در امتم برای من نهاده شده که وقتی آن را مشاهده کنم، این کلمات را بگویم؛ و این نشانه، ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ تا پایان سوره است».

در روایتی دیگر از مسلم رحمته اللہ علیہ آمده است: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم این دعا را زیاد تکرار می کرد: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ». عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: گفتم: ای رسول خدا! می بینم که این کلمات را زیاد، تکرار می کنید؟ فرمود: «پروردگارم به من خبر داد که به زودی علامتی در امتم می بینم که با دیدنش، این کلمات را زیاد تکرار می کنم: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ». و حال این علامت را دیده‌ام: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾﴾ فتح مکه است؛ ﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿۲﴾﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ﴿۳﴾ وَأَسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۴﴾﴾

[هنگامی که یاریِ الله و پیروزی (فتح مکه) فرا رسد و مردم را ببینی که گروه‌گروه وارد دین الله می‌شوند (بدان که زمان مرگت نزدیک شده است). پس پروردگارت را با حمد و ستایش به پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او، توبه‌پذیر است.]

۱۱۷- الرابع: عن أنسٍ رضی الله عنه قال: إِنَّ اللَّهَ ﷻ تَابَعَ الْوَحْيَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ وِفَاتِهِ، حَتَّى تُؤْفَى أَكْثَرَ مَا كَانَ الْوَحْيُ. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: الله ﷻ پیش از وفات رسول الله ﷺ بیش از هر زمان دیگری، پیایی بر او وحی نازل می‌کرد تا این‌که پیامبر ﷺ درگذشت.

۱۱۸- الخامس: عن جابرٍ رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «يُبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ». [روایت مسلم] ^(۲)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر بنده‌ای بر همان حالتی که می‌میرد، برانگیخته می‌شود».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۹۸۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۰۱۶.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۸۷۸.

۱۳- باب: زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی

الله متعال، می‌فرماید:

[البقرة: ۲۱۵] ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۲۱۵﴾﴾
و الله، از هر کار خیری که انجام می‌دهید، آگاه است.

[البقرة: ۱۹۷] ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾
و الله، از هر کار نیکی که انجام می‌دهید، آگاه است.

[الزلزلة: ۷] ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿۷﴾﴾
پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند.

[الجماعة: ۱۵] ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ﴾
هر کس عمل نیکی انجام دهد، به سود خود اوست.

شرح

مؤلف رحمته، بابی به نام «زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی» گشوده است. خیر و نیکی، راه‌های فراوانی دارد و این، از فضل و لطف پروردگار متعال بر بندگانش می‌باشد تا فضایل و پاداش‌ها، متنوع و گوناگون باشند و انسان بتواند به اجر و پاداش زیادی دست یابد. این راه‌ها بر سه اصل، استوارند:

تلاش بدنی، بذل و بخشش مالی، و نیز ترکیبی از این دو. این‌ها، ارکان سه‌گانه‌ی کارهای نیک به‌شمار می‌روند.

تلاش بدنی، به اعمال بدنی مانند نماز، روزه، جهاد و امثال آن گفته می‌شود.

بذل و بخشش مالی، همانند زکات، صدقه، و هزینه‌هایی که انسان در راه‌های

خیر می‌پردازد و....

و اما برای سومین اصل کارهای نیک که ترکیبی از تلاش بدنی و بخشش مالی است، می توان جهاد مسلحانه در راه الله را به عنوان مثال ذکر کرد؛ زیرا جهاد مسلحانه در راه الله، هم به از جان گذشتگی نیاز دارد و هم به هزینه های مالی. البته نمونه های گوناگونی از این اصول سه گانه وجود دارد که خود زمینه ساز تنوع در عبادت هاست تا بندگان خدا خسته و رنجور نشوند؛ چون اگر فقط یک راه برای عبادت وجود داشت، کسالت آور بود و انسان دچار کسالت می شد و به ستوه می آمد؛ اما تنوع عبادت ها، خود مایه ی نشاط و گرایش بیش تر انسان به عبادت است. الله متعال می فرماید:

[البقرة: ۱۴۸] ﴿فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾

پس در کارهای نیک بر یک دیگر سبقت بگیرید.

هم چنین می فرماید:

[الأنبياء: ۹۰] ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾

به راستی آنان در انجام کارهای نیک، کوشش و شتاب می کردند.

این، نشان می دهد که نیکی ها فقط در یک نیکی، خلاصه نمی شود؛ بلکه راه های زیادی برای خیر و نیکی وجود دارد. سپس مؤلف رحمته، آیه هایی ذکر کرده که بیان گر همین موضوع است. الله جل جلاله می فرماید:

[البقرة: ۱۹۷] ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾

و الله، از هر کار نیکی که انجام می دهید، آگاه است.

و می فرماید:

[البقرة: ۲۱۵] ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾

و الله، از هر کار خیری که انجام می دهید، آگاه است.

هم چنین می فرماید:

[الزلزلة: ۷] ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾

پس هر کس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن را می بیند.

آیه‌های زیادی وجود دارد که بیان‌گر تنوع و گوناگونی در عبادت‌هاست و نشان می‌دهد که نیکی‌ها، در یک مورد یا یک گونه یا یک دسته، خلاصه نمی‌شوند؛ چنان‌که برخی از مردم با نماز، اُنس دارند و از این‌رو می‌بینیم که زیاد، نماز می‌خوانند. برخی هم با تلاوت قرآن، الفت دارند؛ لذا زیاد، قرآن تلاوت می‌کنند. و عده‌ی دیگری از مردم، با ذکر و تسبیح و تحمید (گفتن سبحان‌الله و الحمدلله) و امثال آن، انس و الفت دارند و زیاد، ذکر می‌نمایند. برخی هم بخشنده و دست و دل‌باز هستند و همواره صدقه می‌دهند و به‌دور از اسراف و زیاده‌روی، حقوق مالی خانواده‌ی خویش را ادا می‌کنند. برخی دیگر به کسب علم علاقه‌مندند. کسب علم در زمان ما، برترین عمل بدنی‌ست؛ زیرا امروزه مردم، نیازمند علوم دینی هستند؛ چراکه جهل و نادانی، زیاد شده و عالم‌نماهایی در جامعه دیده می‌شوند که ادعای علم می‌کنند، اما از علم و دانش کافی برخوردار نیستند؛ از این‌رو نیازمند طلاب، دانش‌جویان و پژوهش‌گرانی هستیم که بر اساس کتاب و سنت، در حوزه‌ی علوم دینی فعالیت کنند و به دانشی استوار و ریشه‌دار دست یابند تا این نابسامانی را برطرف نمایند؛ زیرا هرکس، یک یا دو حدیث از احادیث رسول‌الله ﷺ را یاد دارد، بی‌پروا برای مردم فتوا می‌دهد؛ گویا امام حرانی، یا امام احمد یا اما شافعی، یا یکی دیگر از امامان فقه و اجتهاد است! این، هشدار جدی برای امت است که امروزه علمای توانمندی که از دانش فراوان و حجت قوی برخوردار باشند، اندکند.

بنابراین با توجه به شرایط کنونی امت، کسب علم و دانش برترین عمل به‌شمار می‌رود و از صدقه و جهاد، برتر است؛ بلکه خود، جهاد بزرگی‌ست و الله متعال، آن را هم‌سان و هم‌وزن جهاد در راه خودش قرار داده است؛ آری! هم‌وزن جهادی حقیقی که هیچ شائبه‌ای در نیت مجاهدانش - که برای اعلا‌ی کلمة‌الله جهاد می‌کنند- وجود ندارد و آن‌ها را می‌بینیم که پیش از جهاد و رویارویی با دیگران، این زیرساخت فکری، عقیدتی و عملی را در خود اجرا می‌کنند. جهاد حقیقی در راه الله، جهادی‌ست که رزمندگان برای سرافرازی دین الله می‌جنگند؛ و کسب علوم دینی، با این جهاد بزرگ، یک‌سان است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲]

نباید همه‌ی مؤمنان یکجا و به یکباره رهسپار جهاد شوند. چرا از هر گروهی، تعدادی خروج نمی‌کنند تا (آنان که به جهاد نرفته‌اند) در دینشان دانش بیاموزند و قومشان را آن‌گاه که نزدشان بازگشتند، بیم دهند تا (از مخالفت با فرمان الهی) بترسند؟

می‌بینیم که الله متعال، کسب علوم دینی را هم‌سان جهاد در راه الله قرار داده است. جهاد حقیقی با توجه به قراین و نشانه‌های موجود و نیز وضعیت مجاهدان، قابل درک و شناسایی است و جهادی است که قصد رزمندگان، اعلاى کلمة الله باشد. به هر حال، راه‌های خیر، فراوان است که از نظر من برترین آن‌ها پس از فرایض الهی، کسب علوم دینی است؛ زیرا امروزه نیاز شدیدی به علوم دینی وجود دارد. برخی، مدرک دارند و مثلاً فارغ‌التحصیل فلان مرکز دینی و آموزشی هستند، اما از دانش کافی برخوردار نیستند و اگر وضعیت، به همین شکل ادامه یابد و این نابسامانی علمی برطرف نشود، امت در خطر خواهد بود و هرکس هر جا که شود، فتوا می‌دهد؛ این، درست نیست و اطمینان و آرامش قلبی مردم را به هم می‌زند و آن‌ها را پریشان می‌کند و دینشان را دچار چالش‌ها و مشکلات جدی می‌گرداند؛ لذا امت، نیازمند عالمان توانایی است که علم و دانش آن‌ها مبتنی بر کتاب و سنت و عقل و حکمت باشد.

مؤلف رحمته پس از ذکر آیاتی درباره‌ی زیاد بودن راه‌های خیر می‌گوید: احادیث زیادی در این باره وجود دارد که قابل شمارش نیست و تعدادی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

۱۱۹- الأَوَّل: عن أَبِي ذَرٍّ جُنْدَبِ بْنِ جُنَادَةَ رضي الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «الْإِيمَانُ بِاللَّهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ». قُلْتُ: أَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَنْفُسُهَا عِنْدَ أَهْلِهَا، وَأَكْثَرُهَا ثَمَنًا». قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تُعِينُ صَانِعًا أَوْ تَصْنَعُ لِأَخْرَقٍ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ ضَعُفْتُ عَنْ بَعْضِ الْعَمَلِ؟ قَالَ: «تَكْفُفُ شَرَكُ عَنِ النَّاسِ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ مِنْكَ عَلَى نَفْسِكَ». [متفقٌ عليه]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۵۱۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۴.

ترجمه: ابوذر، جندب بن جناده رضی الله عنه می‌گوید: گفتیم: ای رسول‌خدا! چه عملی، بهتر است؟ فرمود: «ایمان به الله و جهاد در راه او». پرسیدم: آزاد کردن چه برده‌ای بهتر است؟ فرمود: «برده‌ای که نزد صاحبش، پسندیده‌تر و قیمتش، بیش‌تر باشد». گفتیم: اگر توانایی این کار را نداشتیم؟ فرمود: «به آدم کاربلد و پیشه‌ور کمک کن و کسی را که کاری یاد ندارد، یاری نما».^(۱) پرسیدم: ای رسول‌خدا! اگر از انجام این کارها نیز ناتوان بودم؟ فرمود: «در حق مردم، بدی نکن؛ و این، خود نیکی و صدقه‌ای بر خودت خواهد بود».

شرح

مؤلف رحمته، در این باب حدیثی از ابوذر رضی الله عنه نقل کرده که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه عملی، بهتر است؟ فرمود: «ایمان به الله و جهاد در راه او». صحابه رضی الله عنهم همواره از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی بهترین و برترین کارهای نیک، سؤال می‌کردند تا به انجام آن پردازند؛ مانند آیندگان خود نبودند. چون نسل‌های پس از صحابه رضی الله عنهم گاه، درباره‌ی بهترین و برترین کارها، پرس‌وجو می‌کنند، اما بدان عمل نمی‌نمایند؛ بر خلاف صحابه رضی الله عنهم که سؤال‌هایشان، برخاسته از شوق عمل بود. ابن‌مسعود رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه عملی، نزد الله محبوب‌تر است؟ فرمود: «نمازِ سرِ وقت». پرسید: سپس چه عملی؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». سؤال کرد: سپس چه عملی؟ رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «جهاد در راه الله».

ابوذر رضی الله عنه نیز از رسول‌الله صلی الله علیه و آله پرسید که کدامین عمل، نزد الله بهتر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله برایش بیان نمود که برترین عمل، نزد الله صلی الله علیه و آله ایمان به او و جهاد در راه اوست. آن‌گاه ابوذر رضی الله عنه سؤال کرد که آزاد کردن چه برده‌ای بهتر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: «برده‌ای که نزد صاحبش پسندیده‌تر؛ و قیمتش، بیش‌تر باشد». یعنی بهترین و پرقیمت‌ترین برده نزد صاحبش؛ تنها کسی، چنین برده‌ای را آزاد می‌کند که ایمانی قوی دارد. به عنوان مثال: شخصی، چندین برده دارد؛ در این میان، یکی از برده‌هایش به‌خوبی کار می‌کند و در عین حال، قیمت بالایی دارد. می‌گوید: می‌خواهم یکی از

(۱) در روایت دیگری به جای واژه‌ی «صانع»، لفظ «ضائع» آمده است؛ لذا مفهوم حدیث، چنین خواهد بود: «دست فقیر و مستمندی را بگیر و کسی را که کاری یاد ندارد، کمک کن». [مترجم]

برده‌هایم را آزاد کنم. می‌گوییم: بهتر است همین برده‌ی پرقیمت را آزاد کنی که نزدت از همه پسندیده‌تر است. الله متعال، می‌فرماید:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾

[آل عمران: ۹۲]

هرگز به نیکی دست نمی‌باید مگر آن‌که از آن‌چه دوست دارید، انفاق کنید.

ابن عمر رضی الله عنهما برای عمل کردن به این آیه، بهترین ثروتش را صدقه می‌داد. هنگامی که این آیه نازل شد، ابوطلحه رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: الله متعال، این آیه را نازل کرده است؛ بهترین دارایی من، «بیرحاء» می‌باشد. بیرحاء، باغی زیبا در نزدیکی مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آب خوب و گوارایی داشت و گاه، پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌جا می‌رفت و از آب گوارایش می‌نوشید. چنین باغی، نزد صاحبش ارزشمند است؛ لذا ابوطلحه رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: محبوب‌ترین دارایی من، بیرحاء می‌باشد و می‌خواهم آن را برای الله و پیامبرش، صدقه دهم. لذا هرطور که خودتان صلاح می‌دانید، درباره‌اش تصمیم بگیرید. رسول الله صلی الله علیه و آله ابوطلحه رضی الله عنه را تحسین کرد و فرمود: «این، مال سودمندی‌ست؛ این، ثروت سودمندی‌ست». سپس افزود: «نظر من، این است که آن را در میان خویشاوندانت، تقسیم کنی».^(۱) صحابه رضی الله عنهم همگی به سوی کارهای نیک می‌شتافتند.

ابوذری رضی الله عنه عرض کرد: اگر برده‌ای نداشتم که آزادش نمایم، چه کنم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به آدم کاربلد و پیشه‌ور، کمک کن و کسی را که کاری یاد ندارد، یاری رسان؛ یعنی به دیگران کمک و نیکی نما؛ و این، خود یکی از کارهای نیک به‌شمار می‌رود.

ابوذری رضی الله عنه پرسید: اگر این کار نیز از من ساخته نبود، چه کنم؟ فرمود: «در حق مردم، بدی نکن؛ و این، خود نیکی و صدقه‌ای بر خودت خواهد بود». یعنی اگر نمی‌توانی به دیگران خوبی کنی، پس بدی مکن و این، کم‌ترین یا پایین‌ترین حد نیکی‌ست که دیگران، از شرّ انسان در امان باشند.

۱۲۰- الثاني: عن أبي ذرٍّ رضی الله عنه أيضاً أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «يُصْبِحُ عَلَى كُلِّ سُلَامَى مِنْ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ، فَكُلُّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۳۶۸، ۲۵۶۲)؛ و مسلم، ش: ۱۶۶۴.

تَكْبِيرَةَ صَدَقَةٍ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةً، وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةً. وَيُجْزِي مِنْ ذَلِكَ رَكَعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا مِنَ الضُّحَى». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر صبح (هر روز) در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است؛ هر سبحان‌الله گفتن، یک صدقه است؛ هر الحمدلله گفتن، یک صدقه است؛ هر لا اله الا الله گفتن، یک صدقه است؛ هر الله اکبر گفتن، یک صدقه است؛ هر امر به معروف، صدقه است؛ هر نهی از منکر، صدقه است؛ و به جای همه‌ی این‌ها، خواندن دو رکعت نماز ضحی کافی است».

شرح

مؤلف رحمته، حدیثی بدین مضمون نقل کرده که ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر صبح در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است». گفته‌اند: سیصد و شصت مفصل بزرگ و کوچک در بدن انسان وجود دارد؛ لذا هر صبح، سیصد و شصت صدقه بر انسان واجب می‌شود؛ البته این صدقات، صدقه‌های مالی نیست؛ بلکه شامل همه‌ی نیکی‌ها می‌گردد. هر سبحان‌الله گفتن، هر الحمدلله گفتن، هر لا اله الا الله گفتن، هر الله اکبر گفتن، هر امر به معروف، و هر نهی از منکر، صدقه است. لذا هر گفتار و کرداری که مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله تعالی باشد، یک صدقه به‌شمار می‌رود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَتُعِينُ الرَّجُلَ فِي دَابَّتِهِ تَحْمِلُهُ عَلَيْهَا أَوْ تَرْفَعُ لَهُ مَتَاعَهُ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ»^(۲) یعنی: «همین‌که به شخصی کمک کنی تا سوار مرکب خویش شود یا بارش را برایش روی مرکبش بگذاری، صدقه‌ای است». هر کار نیکی، یک صدقه به‌شمار می‌رود؛ قرائت قرآن، صدقه است. طلب علم، صدقه است؛ بنابراین، صدقه‌های فراوانی وجود دارد و این امکان فراهم می‌شود که انسان، سیصد و شصت صدقه‌ای را که بر او واجب است، ادا نماید.

سپس رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «و به جای همه‌ی این‌ها، خواندن دو رکعت نماز ضحی کافی است»؛ یعنی اگر دو رکعت نماز چاشت بخوانی، همه‌ی صدقه‌هایی را که

(۱) صحیح مسلم، ش: ۷۲۰.

(۲) نک: صحیح مسلم، ش: ۱۶۷۷.

روزانه بر تو واجب است، ادا کرده‌ای. لذا درمی‌یابیم که هر روز خواندن نماز ضحی سنت است. علما گفته‌اند: وقت نماز ضحی، از هنگام بالا آمدن خورشید به اندازه‌ی یک نیزه (پانزده تا بیست دقیقه پس از طلوع خورشید) تا ده دقیقه قبل از زوال آفتاب می‌باشد. البته بهتر است که در پایان وقت، خوانده شود؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «صَلَاةُ الْأَوَّابِينَ حِينَ تَرْمَضُ الْفِصَالُ»^(۱) یعنی: «نماز چاشت، زمانی است که پای بچه‌شترها از شدت گرما، بسوزد»؛ از این رو علما گفته‌اند: به تأخیر انداختن دو رکعت ضحی تا پایان وقت، بهتر از خواندن آن در ابتدای وقت است. همان‌طور که پیامبر ﷺ دوست داشت نماز چاشت را به تأخیر بیندازد، مگر زمانی که سخت و دشوار بود. به هر حال، الله متعال دروازه‌های خیر و نیکی را به روی انسان گشوده است و هر عمل نیکی که انسان انجام دهد، مطابق ده تا هفت صد نیکی و بلکه بیشتر، پاداش می‌یابد.

۱۲۱- الْقَالُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ أَعْمَالُ أُمَّتِي حَسَنُهَا وَسَيِّئُهَا فَوَجَدْتُ فِي مَحْسِنِ أَعْمَالِهَا الْأَذَى يُمَاطُ عَنِ الطَّرِيقِ، وَوَجَدْتُ فِي مَسَاوِيءِ أَعْمَالِهَا التَّخَاعَةَ تَكُونُ فِي الْمَسْجِدِ لَا تُدْفَنُ».^(۲) [روایت مسلم]

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اعمال نیک و بد امتم به من نشان داده شد؛ دیدم که برداشتن خار و خاشاک (و دیگر چیزهای آزاردهنده) از سر راه‌ها، جزو اعمال نیک امتم می‌باشد و آب دهان که در مسجد می‌اندازند و زیر خاک نمی‌کنند، جزو اعمال بدشان است».

شرح

مؤلف رضی الله عنه، حدیثی از ابوذر رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «اعمال نیک و بد امتم به من نشان داده شد»؛ یعنی الله متعال، اعمال نیک و بد امت را برای پیامبر ﷺ بیان نمود؛ زیرا الله ﷻ ذاتی است که حلال یا حرام و یا واجب می‌گرداند. پیامبر ﷺ برداشتن هر چیز آزاردهنده‌ای - مانند خار، چوب، سنگ، شیشه و امثال آن - را از سر

(۱) صحیح مسلم، ش: (۱۲۳۷، ۱۲۳۸) به نقل از زید بن ارقم رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۵۵۳.

راه عابران، جزو نیکی‌های این امت برشمرده و فرموده است: «الْإِيمَانُ بَضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً أَعْلَاهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ»^(۱) یعنی: «ایمان، هفتاد و اندی بخش دارد که برترینش، گفتن لا اله الا الله؛ و پایین‌ترین بخش ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سر راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود»؛ لذا هر چیز آزاردهنده‌ای، در راه یا محل عبور مردم دیدید، بردارید که این کار، یک نیکی برای شما محسوب می‌شود و خصلتی ایمانی و یکی از شعبه‌های آن است. بر عکس، انداختن هر چیز آزاردهنده‌ای در راه‌ها و محل رفت و آمد مردم، کار بسیار زشت و ناروایی است؛ لذا کسانی که پوست خربزه، موز، پرتقال و امثال آن را در کوچه و بازار و محل رفت و آمد مردم می‌اندازند و باعث اذیت و آزار آن‌ها می‌شوند، گناه کارند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا

وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾

[الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آنکه مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

علما گفته‌اند: اگر حیوان و یا انسانی از روی آن عبور کند و بلغزد و در اثر افتادن به زمین دچار شکستگی شود، کسی مسؤول است که پوست میوه‌ها و امثال آن را در محل رفت و آمد مردم انداخته است و باید دیه و هزینه‌های ناشی از چنین آسیب‌هایی را بپردازد. هم‌چنین رها کردن یا ریختن آب و فاضلاب در کوچه و بازار، درست نیست و باعث اذیت و آزار مردم و آلوده شدن لباس‌هایشان می‌شود و گاه آسفالت کوچه و خیابان را خراب می‌کند. متأسفانه برخی از مسلمانان به‌رغم وجود چنین نکات مهمی در آموزه‌های اسلامی، به چنین مسایلی اهمیت نمی‌دهند و چنین مسایلی را ناچیز و بی‌اهمیت می‌پندارند و خرده‌شیشه، سنگ، چوب، زباله و سایر چیزهای آزاردهنده را بی‌پروا در کوچه و خیابان می‌ریزند!

به هر حال، کار بسیار پسندیده‌ای است که چنین چیزهایی را از سر راه مردم برداریم؛ زیرا این کار، صدقه و رفتار بسیار نیکی است. سپس رسول الله ﷺ فرمود: «و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۸؛ و مسلم، ش: ۵۱ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

دیدم آب دهان که در مسجد می‌اندازند و زیر خاک نمی‌کنند، جزو اعمال بدشان است.» مسجد در زمان پیامبر ﷺ فرش نداشت و با شن و ماسه فرش شده بود. بر خلاف مساجد امروزی که فرش دارند. انداختن آب دهان یا خلط سینه در مسجد، حرام می‌باشد؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «الْبُصَاقُ فِي الْمَسْجِدِ حَاطِيَةٌ وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا»^(۱) یعنی: «انداختن آب دهان در مسجد، گناه است و کفاره‌اش، پوشاندن آن با خاک می‌باشد». به عبارت دیگر اگر کسی مرتکب چنین گناهی شد و آب دهانش را در مسجد انداخت، کفاره‌اش این است که آن را با خاک بپوشاند؛ البته اینک که مساجد، فرش دارند، باید آن را با دستمال، پاک و تمیز کند.

وقتی انداختن آب دهان در مسجد، چنین حکمی دارد، پس کسانی که کفش خود را داخل مسجد می‌برند و هیچ دقت نمی‌کنند که مبادا آلودگی یا نجاست کفش آن‌ها داخل مسجد بیفتد، مرتکب چه گناهی می‌شوند! گاه دیده می‌شود که برخی از مردم، دستمال چرکین و آلوده به آب بینی را روی صحن مسجد می‌اندازند. این کار تهوع‌آور و بسیار زشتی‌ست؛ حال اگر کسی آن را داخل مسجد بیندازد، چه همه زشت و ناپسند است! لذا سعی کنیم اسباب اذیت و آزار دیگران را فراهم نکنیم.

۱۲۴- الرابع عنه: أَنَّ نَاسًا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ بِالْأَجُورِ، يُصَلُّونَ كَمَا نَصَلِّي وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ، وَيَتَصَدَّقُونَ بِفُضُولِ أَمْوَالِهِمْ قَالَ: «أَوَلَيْسَ قَدْ جَعَلَ لَكُمْ مَا تَصَدَّقُونَ بِهِ: إِنَّ بِكُلِّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلِّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلِّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلِّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ، وَفِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّنَا أَحَدُنَا شَهَوْتَهُ، وَيَكُونُ لَهُ فِيهَا أَجْرٌ؟ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرَامٍ أَكَانَ عَلَيْهِ وَزْرٌ؟ فَكَذَلِكَ إِذَا وَضَعَهَا فِي الْحَلَالِ كَانَ لَهُ أَجْرٌ». [روایت مسلم]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۹۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۵۷ به نقل از انس رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۶.

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: عده‌ای از مردم، عرض کردند: ای رسول‌خدا! ثروتمندان، همه‌ی پاداش‌ها را از آن خود ساخته‌اند؛ همانند ما نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند و از مال و ثروتی که مازاد بر نیازشان است، صدقه می‌دهند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر الله، زمینه‌ای برای شما فراهم نکرده که بتوانید صدقه دهید؟ هر سبحان‌الله گفتن، یک صدقه است؛ هر الله‌اکبر گفتن، یک صدقه است؛ هر الحمدلله گفتن، یک صدقه است؛ هر لااله الا الله گفتن، یک صدقه است؛ امر به معروف، صدقه است؛ نهی از منکر، صدقه است؛ و در نزدیکی با همسرانتان، صدقه است». گفتند: ای رسول‌خدا! مگر برآورده ساختن شهوت، برای ما پاداش دارد؟! فرمود: «آیا اگر کسی، آن را از راه حرام برآورده کند، گنه‌کار نمی‌شود؟ هم‌چنین اگر از راه حلال (از طریق ازدواج شرعی) میل جنسی خود را برآورده سازد، برایش اجر و ثواب دارد».

شرح

مؤلف رحمته الله، از ابوذر رضی الله عنه نقل کرده که تعدادی از اصحاب رضی الله عنهم به رسول‌الله صلی الله علیه و آله عرض کردند: ثروتمندان، همه‌ی پاداش‌ها را از آن خود ساخته‌اند؛ چون همانند ما نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند؛ اما می‌توانند از اموال اضافه‌ی خود، صدقه دهند؛ یعنی ما و آن‌ها در نماز و روزه برابریم؛ ولی آن‌ها با صدقه دادن اموال مازاد خود، بر ما برتری یافته‌اند و ما، مال و ثروتی نداریم که صدقه دهیم.

در حدیث دیگری آمده است: مهاجران فقیر، گفتند: آن‌ها توانایی آزاد کردن برده را دارند؛ ولی ما برده‌ای نداریم که آزادش کنیم و از چنین پاداشی برخوردار شویم. به همت بالای صحابه رضی الله عنهم بنگرید که به برادرانشان غبطه می‌خوردند که از مال و ثروتی که الله صلی الله علیه و آله به آن‌ها داده بود، صدقه می‌دادند و برده آزاد می‌کردند. صحابه رضی الله عنهم نگفتند که برادران ما، بر بهترین مرکب‌ها و چارپایان سوار می‌شوند یا در بهترین خانه‌ها زندگی می‌کنند و لباس‌های زیبایی می‌پوشند؛ زیرا صحابه رضی الله عنهم همواره در پی چیزی بودند که بهتر و ماندگارتر بود؛ یعنی آخرت. الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿١٧﴾﴾

[الاعلی: ۱۶، ۱۷]

ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید؛ حال آن‌که آخرت، بهتر و پایدارتر است.

الله متعال، هم‌چنین به پیامبرش فرموده است:

﴿وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ﴾

[الضحی: ۴]

و به یقین آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

شکایت صحابه رضی الله عنهم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت رشک و غبطه بود، نه شکایت حسادت یا اعتراض بر الله تعالی. آن‌ها خواهان فضیلت یا امتیازی بودند که بتوانند به وسیله آن، همانند برادرانشان با صدقه‌ی اموال خویش، به الله تعالی تقرب و نزدیکی بجویند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «مگر الله، زمینه‌ای برای شما فراهم نکرده که بتوانید صدقه دهید؟» یعنی اگرچه مال و ثروتی ندارید که صدقه دهید یا امکان صدقه‌ی مالی برای شما وجود ندارد، اما می‌توانید کارهای نیکی انجام دهید که جای‌گزین صدقه است؛ و سپس افزود: «هر سبحان الله گفتن، یک صدقه است؛ هر الله اکبر گفتن، یک صدقه است؛ هر الحمد لله گفتن، یک صدقه است؛ هر لا اله الا الله گفتن، یک صدقه است؛ امر به معروف، صدقه است؛ نهی از منکر، صدقه است». پیش‌تر درباره‌ی چهار گزینه‌ی اول، سخن گفتیم؛ اما امر به معروف و نهی از منکر. آری! امر به معروف و نهی از منکر، از برترین صدقه‌ها و نیکی‌ها به‌شمار می‌رود؛ زیرا این، امتیازی‌ست که الله متعال، این امت را به وسیله‌ی آن بر سایر امت‌ها برتری بخشیده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

[آل عمران: ۱۱۰]

وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به الله ایمان دارید.

البته امر به معروف و نهی از منکر، شرایطی دارد که باید رعایت نمود: شرط اول: کسی که امر و نهی می‌کند، باید به احکام شرعی آگاه باشد؛ لذا اگر از حکم شرعی آن موضوع، بی‌اطلاع باشد، برایش سخن گفتن، روا نیست؛ زیرا کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، به کاری فرا می‌خواند که به‌پندار مردم، حکمی شرعی‌ست؛ لذا نباید درباره‌ی شریعت الهی سخنی بگوید که هیچ دانشی در مورد آن ندارد. و این کار، به فرموده‌ی صریح پروردگار در قرآن کریم، حرام است:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ

عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الاسراء: ۳۶]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

یکی از بدترین کارها، این است که انسان درباره‌ی چیزی سخن بگوید و ندانسته آن را نیک و شایسته معرفی کند یا بگوید که فلان‌کار، زشت و ناپسند است و خود، درباره‌اش دانشی نداشته باشد.

شرط دوم: این است که کاملاً مطمئن و آگاه باشد که مخاطبش، حکمی شرعی را ترک کرده یا مرتکب عمل نادرستی شده است؛ در غیر این صورت برایش روا نیست که به نام امر به معروف و نهی از منکر، اقدامی بکند؛ زیرا در حقیقت پی‌گیر چیزی شده است که هیچ دانشی بدان ندارد و الله متعال فرموده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

برخی از مردم باغیرت که مشتاق امر به معروف و نهی از منکرند، در این زمینه شتاب‌زده عمل می‌کنند و بدون این‌که از وضعیت مخاطبشان اطلاعی داشته باشند، به نهی از منکر می‌پردازند؛ به عنوان مثال: شخصی را می‌بینند که در بازار با خانمی راه می‌رود و با او صحبت می‌کند و این فکر و خیال از سرشان می‌گذرد که چرا فلانی با زن نامحرمی حرف می‌زند؟! حال آن‌که نمی‌دانند که آن زن، خواهر یا همسر اوست! این، اشتباه بزرگی است. اگر شک و تردید دارید، پیش از این‌که چیزی بگویید، خیلی دوستانه و محترمانه سؤال کنید؛ اما اگر واقعاً دلیلی برای شک کردن به این مرد وجود ندارد، هیچ نگویید؛ چون بسیاری از مردم با همسرانشان به بازار می‌روند. توجه داشته باشید که رسول الله ﷺ در چنین مسأله‌ای چه برخوردی با مردم داشته است. پیامبر ﷺ روز جمعه سخنرانی می‌کرد که شخصی، وارد مسجد شد و نشست. رسول الله ﷺ از او پرسید: «آیا نماز خوانده‌ای؟» پاسخ داد: خیر. پیامبر ﷺ فرمود: «اُمُّ

فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَتَجَوَّزْ فِيهِمَا»^(۱) یعنی: «برخیز و دو رکعت، نماز کوتاه بخوان». می بینیم که رسول الله ﷺ ابتدا از او سؤال کرد که آیا نماز خوانده است یا نه و آن گاه به او دستور داد که دو رکعت بخواند. این، همان حکمت است.

شرط سوم: نباید پی آمدِ نهی از منکر، بدتر از آن عمل ناشایست باشد؛ لذا در صورتی که پی آمدِ نهی از منکر، بدتر و شدیدتر از آن عمل ناشایست باشد، نباید به نهی از منکر پرداخت؛ و این، یک قاعده است که از میان بد و بدتر، باید بد را انتخاب کرد. به عنوان مثال اگر کسی را می بینیم که سیگار می کشد و می دانیم یا احتمال می دهیم که اگر او را از این کار بازداریم، به سراغ شراب می رود، در این صورت او را از سیگار کشیدن نهی نمی کنیم؛ زیرا حکم استعمال سیگار از شراب خواری، سبک تر است. الله متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۸]

به معبودان کسانی که غیر الله را عبادت می کنند، دشنام ندهید که آنان نیز از روی دشمنی و نادانی به الله ناسزا خواهند گفت.

هرچند دشنام دادن به معبودان باطل، امر پسندیده ای است، ولی از آن جا که ممکن است به دشنام گویی مشرکان به الله، یگانه معبود برحق منجر شود، از این کار نهی شده است؛ چراکه الله ﷻ سزاوار ثنا و ستایش می باشد. از این رو رسول الله ﷺ فرموده است: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ»؛ یعنی: «لعنت و نفرین الله بر کسی است که پدر و مادرش را نفرین می کند». هم چنین فرموده است: «مِنَ الْكَبَائِرِ شَتْمَ الرَّجُلِ وَالِدَيْهِ»؛^(۲) یعنی: «یکی از گناهان کبیره، این است که انسان به پدر و مادرش دشنام دهد». صحابه رضی الله عنهم گفتند: آیا مگر کسی به پدر و مادرش دشنام می دهد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نَعَمْ! يَسُبُّ أَبَا الرَّجُلِ فَيَسُبُّ أَبَاهُ، وَيَسُبُّ أُمَّهُ فَيَسُبُّ أُمَّهُ»؛^(۳) یعنی: «آری؛ بدین سان که شخصی به پدر شخص دیگری دشنام می دهد و او نیز در مقابل به پدر وی ناسزا

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۴۴۹ به نقل از سُلَيْكِ عَطْفَانِي رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۳۶۵۸ به نقل از علی رضی الله عنه.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۱۳۰ به نقل از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه.

می‌گوید یا شخصی، به مادر شخص دیگری دشنام می‌دهد و او هم به مادر وی ناسزا می‌گوید».

لذا نباید نهی از منکر، به منکری منجر شود که به مراتب بدتر است. کسی که به امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید به قصد اصلاح مردم، به چنین کاری بپردازد؛ نه این‌که هدفش برتری‌جویی بر دیگران باشد؛ زیرا برخی از مردم با هدف برتری بر دیگران یا با اغراض شخصی، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و این، کار زشتی است که گرچه ممکن است به اصلاح طرف مقابل بینجامد، اما در رابطه با شخصی که با چنین هدفی به امر به معروف و نهی از منکر می‌پردازد، عیبی بزرگ به‌شمار می‌رود. لذا وقتی امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، قصدتان اصلاح مردم باشد تا سزاوار اجر و پاداش الهی شوید و الله تعالی در این کار، خیر و برکت عنایت کند.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وَفِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ»؛ یعنی: «و در نزدیکی با همسرانتان، صدقه است». گفتند: ای رسول خدا! مگر برآورده ساختن شهوت، برای ما پاداش دارد؟! فرمود: «آیا اگر کسی، آن را از راه حرام برآورده کند، گنه‌کار نمی‌شود؟ هم‌چنین اگر میل جنسی خود را از راه حلال (از طریق ازدواج شرعی) برآورده سازد، برایش اجر و ثواب دارد». به عبارت دیگر اگر کسی با روی آوردن به کارهای حلال، از انجام کارهای حرام، دوری کند، سزاوار اجر و پاداش می‌گردد.

انسان، به خوردن و نوشیدن علاقه و نیاز دارد؛ لذا اگر از خوردن و نوشیدن چیزهای حرام پرهیز نماید، اجر و پاداش می‌یابد. چنان‌که رسول الله صلی الله علیه و آله به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه فرمود: «وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ عَلَيْهَا حَتَّىٰ مَا تَجْعَلُ فِي فِئِ امْرَأَتِكَ»؛ یعنی: «و هرچه برای خشنودی الله انفاق کنی، پاداش آن را خواهی یافت؛ حتی لقمه‌ای که در دهان همسرت می‌گذاری». دادن نفقه‌ی زن، وظیفه‌ی مرد است؛ و گرنه، زن می‌گوید: طلاقم بده و حق شکایت هم دارد و اگر مرد با وجود توانایی، در تأمین هزینه‌های همسرش کوتاهی کند، زن می‌تواند نسبت به فسخ عقد ازدواج اقدام نماید؛ ولی با این حال، مردی که به‌خاطر کسب رضایت و خشنودی الله، نفقه‌ی همسرش را می‌دهد، سزاوار اجر و پاداش می‌گردد.

در حدیث ابوذر رضی الله عنه به نوعی از قیاس، اشاره شده که فقها آن را «قیاس عکس» می‌نامند. چنان‌که در این حدیث، با قیاس به گنه‌کار بودن کسی که شهوتش را از راه نامشروع برآورده می‌کند، چنین نتیجه‌گیری شده که اگر کسی، شهوتش را از راه مشروع و ازدواج شرعی برآورده سازد، سزاوار اجر و پاداش می‌گردد. قیاس، بر چند گونه است: قیاس علت، قیاس دلالت، قیاس شباهت، و قیاس عکس.

۱۲۳- الحامس: عنه قال: قال لي النبي ﷺ: «لَا تَحْتَرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئاً وَلَوْ أَنْ تَلَقَى أَخَاكَ بِوَجْهِ طَلِيْقٍ» [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ به من فرمود: «هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز مپندار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌روی ملاقات کنی».

۱۲۴- السادس: عن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «كُلُّ سُلَامَى مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ كُلُّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فِيهِ الشَّمْسُ: تَعْدِلُ بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ صَدَقَةٌ، وَتُعِينُ الرَّجُلَ فِي دَابَّتِهِ، فَتَحْمِلُهُ عَلَيْهَا، أَوْ تَرْفَعُ لَهُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ، وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ، وَبِكُلِّ خَطْوَةٍ تَمْشِيهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ، وَتُمِيطُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ» [متفق عليه]^(۲)

ورواه مسلم أيضاً من رواية عائشة رضی الله عنها قالت: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّهُ خُلِقَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْ بَنِي آدَمَ عَلَى سِتِّينَ وَثَلَاثِمِائَةِ مَفْصِلٍ، فَمَنْ كَبَّرَ اللَّهَ، وَحَمِدَ اللَّهَ، وَهَلَّلَ اللَّهَ، وَسَبَّحَ اللَّهَ وَاسْتَعْفَرَ اللَّهَ، وَعَزَلَ حَجراً عَنِ طَرِيقِ النَّاسِ أَوْ شَوْكَةً أَوْ عَظْماً عَنِ طَرِيقِ النَّاسِ، أَوْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنِ مُنْكَرٍ، عَدَدَ السِّتِّينَ وَالثَّلَاثِمِائَةِ، فَإِنَّهُ يُمَسِي يَوْمئِذٍ وَقَدْ رَحِحَ نَفْسَهُ عَنِ النَّارِ»^(۳).

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر روز که خورشید طلوع می‌کند، در ازای هر یک از مفاصل انسان، صدقه‌ای لازم است؛ همین‌که میان دو نفر، به عدالت، صلح و آشتی برقرار کنی، صدقه‌ای است؛ یا اگر به کسی کمک نمایی تا

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۹۸۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۹.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۷.

سوار مرکبش شود یا بارش را برای او روی مرکبش بگذاری، صدقه‌ای است؛ سخن نیکو، صدقه است؛ هر گامی که به سوی نماز برمی‌داری، صدقه است؛ و این که خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) را از سر راه برداری، صدقه‌ای به‌شمار می‌رود.

امام مسلم نیشابوری رحمته، از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «بدن هر انسانی، سیصد و شصت مفصل دارد و هر کس الله اکبر، الحمد لله، لا اله الا الله، سبحان الله و استغفر الله بگوید و سنگ یا خار یا استخوانی را از سر راه مردم بردارد یا امر به معروف و نهی از منکر کند تا تعداد این نیکی‌ها، در مجموع به سیصد و شصت عدد برسد، روز را در حالی به شب می‌رساند که خود را از آتش دوزخ، دور کرده است».

۱۲۵- السابع: عنه عن النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قال: «مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ أَوْ رَاحَ، أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ فِي الْجَنَّةِ نُزُلًا كَمَا غَدَا أَوْ رَاحَ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که در ابتدا یا پایان روز به مسجد برود، الله برای هر نوبت که در ابتدا یا انتهای روز به مسجد می‌رود، ضیافتی در بهشت برای او فراهم می‌سازد».

۱۲۶- الثامن: عنه قال: قال رسولُ الله صلی الله علیه و آله: «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لَا تَحْقِرَنَّ جَارَةً لِجَارَتِهَا وَلَوْ فَرِسَنَ شَاةٍ». [متفقٌ عليه] ^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای زنان مسلمان! هیچ زنی، هدیه‌ی خود به زن همسایه‌اش را کوچک نشمارد، اگرچه (هدیه‌ی به‌ظاهر کوچکی مانند) استخوان کف پای گوسفند (پاچه‌ی گوسفند) باشد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۶۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۶۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳۰.

۱۲۷- التاسع: عنه عن النَّبِيِّ ﷺ قال: «الإيمان بضع وسبعون، أو بضع وستون شعبة؛ فأفضلها قول لا إله إلا الله، وأدناها إماطة الأذى عن الطريق، والحياء شعبة من الإيمان».
[متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایمان، هفتاد و اندی بخش دارد که برترینش، گفتن لا اله الا الله می باشد و پایین ترین بخش ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده ای) از سر راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به شمار می رود».

شرح

اینک به شرح سه حدیث می پردازیم که مؤلف رحمته الله از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است:

حدیث اول: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «کسی که در ابتدا یا پایان روز به مسجد برود، الله برای هر نوبت که در ابتدا یا انتهای روز به مسجد می رود، ضیافتی در بهشت برای او فراهم می سازد».

در حدیث، واژه «غدا» آمده که مفهوم رفتن در ابتدای روز را می رساند؛ مانند کسی که برای نماز صبح به مسجد می رود. واژه «راح»، مفهوم رفتن در نیم روز یا بعد از ظهر را می رساند؛ مثل کسی که برای نماز ظهر یا عصر به مسجد می رود. البته واژه «راح»، به طور مطلق به مفهوم «رفتن» می باشد؛ چنان که در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ثُمَّ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْأُولَى...»؛ یعنی: «هرکس، روز جمعه غسل کند و اول وقت به مسجد برود...». [تا پایان حدیث]؛ البته اگر این دو واژه، یعنی غدا و راح با هم ذکر شوند، غدا، به مفهوم رفتن در ابتدای روز خواهد بود و راح، به معنای رفتن در پایان روز.

در حدیث، به فضیلت رفتن به مسجد اشاره شده است؛ لذا فرقی نمی کند که برای نماز باشد یا برای کسب علم و دیگر کارهای نیک. در هر صورت، الله متعال برای کسی که به مسجد می رود، ضیافتی در بهشت تدارک می بیند. لذا درمی یابیم که هرکس در ابتدا یا پایان روز به مسجد برود، از پاداش بزرگی برخوردار می گردد و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۵

این، بیان‌گر فضل و لطف بی‌کران الله ﷻ نسبت به بندگانش می‌باشد که در برابر چنین اعمالی، این همه اجر و ثواب عطا می‌کند.

و اما حدیث دوم: پیامبر ﷺ فرموده است: «هیچ زنی، هدیه‌ی خود به زن همسایه‌اش را کوچک نشمارد؛ اگرچه (هدیه‌ی به‌ظاهر کوچکی مانند) استخوان کف پای گوسفند (پاچه‌ی گوسفند) باشد». این حدیث، به هدیه دادن به همسایه تشویق می‌کند؛ اگرچه هدیه‌ی اندک یا کوچکی باشد. گویا رسول الله ﷺ فرموده است که هیچ کار نیکی را کوچک نشمارید؛ اگرچه اندک باشد. در حدیثی آمده است: «إِذَا طَبَخْتَ مَرْقَةً فَأَكْثِرْ مَاءَهَا وَتَعَاهَدْ جِيرَانَكَ»^(۱) یعنی: «هنگام پختن آب‌گوشت، آبش را بیش‌تر کن و به همسایه‌ات نیز بده». لذا اگر برای همسایه‌ی خود آب‌گوشت بپزید، سزاوار اجر و ثواب می‌شوید. پس هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز قلمداد نکنید؛ چنان‌که گشاده‌رویی با برادر مسلمان نیز، نیکی به‌شمار می‌رود؛ نه این‌که با چهره‌ای اخمو و درهم‌کشیده با برادر مسلمان خود ملاقات کنید؛ زیرا لبخندی که بر لبانت نشسته است، برادر مسلمانان را شادمان می‌کند و هر کاری که باعث شادمانی مسلمانان شود، اجر و پاداش دارد؛ هم‌چنین هر کاری که باعث خشم کافران گردد، نیک و شایسته به‌شمار می‌رود و اجر و ثواب دارد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا يَطُؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ

عَمَلٌ صَالِحٌ﴾

[التوبة: ۱۲۰]

و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد.

و اما حدیث سوم: پیامبر ﷺ فرموده است: «ایمان، هفتاد و اندی بخش دارد که برترینش، گفتن لااله الا الله می‌باشد و پایین‌ترین بخش ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سر راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود». پیامبر ﷺ در این حدیث، بیان فرموده که ایمان، منحصر به یک بخش یا یک ویژگی نیست؛ بلکه بخش‌های زیادی دارد؛ یعنی هفتاد و سه تا هفتاد و نه بخش یا شصت و سه تا شصت و نه بخش. بالاترین این بخش‌ها، گفتن لااله الا الله می‌باشد؛

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۷۵۸ به نقل از ابودر ﷺ.

این کلمه، بر آسمان‌ها و زمین برتری دارد؛ زیرا کلمه‌ی اخلاص و کلمه‌ی توحید است. از الله متعال درخواست می‌کنم که خاتمه‌ی همه‌ی ما را با این کلمه بگرداند؛ آمین، چون هرکس که آخرین سخنش در دنیا کلمه‌ی توحید باشد، وارد بهشت می‌شود. به هر حال، این کلمه بالاترین بخش ایمان است. و پایین‌ترین بخش ایمان، برداشتن خار و خاشاک و دیگری چیزهای آزاردهنده از سر راه مردم می‌باشد؛ مانند سنگ، چوب، خار، شیشه، و دیگر چیزهایی که باعث اذیت و آزار مردم می‌گردد.

آن‌گاه رسول‌الله ﷺ فرمود: «شرم و حیا، بخشی از ایمان است». در حدیثی دیگری فرموده است: «الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ» یعنی: «شرم و حیا، جزو ایمان است». حیا، حالتی درونی است که در زمان شرمندگی به انسان دست می‌دهد و در کل، صفت پسندیده‌ای به‌شمار می‌رود. شرم و حیا، پیامبر ﷺ از دوشیزگان زیر چادر، بیشتر بود؛ البته از بیان حق و حقیقت، شرم نمی‌کرد. شرم و حیا، صفت پسندیده‌ای است؛ اما نباید برای بیان حق، شرم نمود. الله ﷻ می‌فرماید:

[الأحزاب: ۵۳]

﴿وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ﴾

الله، از بیان حقیقت، شرم ندارد.

هم‌چنین می‌فرماید:

[البقرة: ۲۶]

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا﴾

همانا الله، شرم نمی‌کند که (برای هدایت و آگاهی بندگانش) به موجودات ریزی همانند پشه و یا کوچک‌تر از آن مثال بزند.

شرم و حیا، صفت پسندیده‌ای به‌شمار می‌رود، جز برای بیان حق و حقیقت. متضاد حیا، بی‌شرمی یا بی‌حیایی است و آدم بی‌حیا، از هیچ کاری شرم نمی‌کند و بی‌پروا هر سخنی می‌گوید! از این‌رو در حدیث آمده است: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النَّبِيِّ الْأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَجِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»^(۱) یعنی: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته دریافته‌اند، این است که: اگر حیا نداری، هر عملی که می‌خواهی، انجام بده».

(۱) این حدیث در همین کتاب به‌شماره‌ی ۱۸۵۳ آمده است. [مترجم]

۱۲۸- العاشر: عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ، فَوَجَدَ بَيْتًا فَنَزَلَ فِيهَا فَشَرِبَ، ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا كَلْبٌ يَلْهَثُ يَأْكُلُ التَّرَى مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ الرَّجُلُ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الْكَلْبُ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلَ الَّذِي كَانَ قَدْ بَلَغَ مِنِّي، فَنَزَلَ الْبَيْتَ فَمَلَأَ حُفَّهُ مَاءً ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِيَدِهِ، حَتَّى رَقِيَ فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا؟ فَقَالَ: «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ». [متفقٌ عليه]^(۱)

وفي رواية للبخاري: «فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ، فَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ».

وفي رواية لهما: «بَيْنَمَا كَلْبٌ يُطِيفُ بِرَكِيَّةٍ قَدْ كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ إِذْ رَأَتْهُ بَغِيٌّ مِنْ بَعَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَزَعَتْ مُوقَهَا فَاسْتَقَمَتْ لَهُ بِهِ، فَسَقَتْهُ فَغُفِرَ لَهَا بِهِ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی از راهی می گذشت و سخت تشنه شده بود. چاهی یافت؛ از چاه، پایین رفت و آب نوشید و هنگامی که بیرون آمد، سگی دید که از شدت تشنگی دهانش را باز کرده و زبانش را بیرون آورده بود و آن را به خاک مرطوب می مالید. آن مرد، با خود گفت: این سگ، به همان اندازه تشنه است که من، تشنه بودم. لذا دوباره از چاه، پایین رفت و جوراب چرمی خود را پُر از آب کرد و جورابش را به دهان گرفت و از چاه، بالا آمد و به سگ، آب داد. از این رو الله، از او قدردانی کرد و گناهانش را بخشید». اصحاب رضی الله عنهم گفتند: آیا به خاطر نیکی کردن به حیوانات نیز اجر و پاداش می یابیم؟ فرمود: «نیکی کردن به هر موجود زنده و جان داری ثواب دارد». در روایت بخاری آمده است: «الله، از او قدردانی نمود و گناهانش را بخشید و او را وارد بهشت کرد».

در روایت دیگری از بخاری و مسلم، آمده است: «سگی، پیرامون چاهی می چرخید و نزدیک بود از تشنگی هلاک شود. در این اثنا یکی از زنان زناکار بنی اسرائیل، آن سگ را دید؛ جوراب چرمی اش را درآورد و با آن برای او، از چاه، آب بالا کشید و به او آب داد و بدین وسیله گناهانش بخشیده شد».

شرح

مؤلف رحمته الله، در باب زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی، این داستان را نقل کرده که ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده است: مسافری از راهی می گذشت و تشنگی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۳۶۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۴۴.

سختی به او دست داده بود. چاهی دید و از آن، پایین رفت و آب نوشید و تشنگی‌اش برطرف شد. وقتی از چاه بیرون آمد، چشمش به سگی افتاد که از شدت تشنگی، زبانش را به خاک مرطوب می‌مالید. آن شخص، با خود گفت: حیوان بی‌چاره، خیلی تشنه است؛ همان‌طور که من تشنه بودم. لذا از چاه، پایین رفت و جوراب چرمی‌اش را پر از آب کرد و آن را به دهان گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ، آب داد. الله متعال، از آن شخص قدردانی کرد؛ یعنی عمل نیکش را پذیرفت و به پاس آن، گناهانش را بخشید و او را وارد بهشت نمود. این، مصداق فرموده‌ی رسول الله ﷺ است که: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ»^(۱) یعنی: «بهشت، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌تر است». الله متعال، به پاس این عمل اندک، آن مرد را بخشید و او را وارد بهشت کرد.

صحابه رضی الله عنهم همواره مشتاق علم بودند؛ نه فقط به خاطر دانستن؛ بلکه می‌خواستند از کُنّه مسایل آگاه شوند تا بدان عمل کنند. آن‌ها تعجب کردند که چگونه آن مرد به خاطر آب دادن به این حیوان، چنین پاداش بزرگی یافت؟ از این‌رو پس از شنیدن این فرموده‌ی رسول الله ﷺ پرسیدند: آیا به خاطر نیکی کردن به حیوانات نیز اجر و پاداش می‌یابیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نیکی کردن به هر موجود زنده و جان‌داری ثواب دارد». هر موجود جان‌داری به آب نیاز دارد؛ زیرا اگر آب به موجود زنده نرسد، جگرش خشک می‌شود و در نتیجه، هلاک می‌گردد.

این‌جا به یک اصل مهم پی می‌بریم؛ وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله داستانی از بنی‌اسرائیل را برای ما بازگو می‌کند، برای این است که از آن عبرت بگیریم. این، همان اصلی‌ست که پروردگار متعال درباره‌اش می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [یوسف: ۱۱۰]

به‌راستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

در روایت دیگری که شاید روی داد جداگانه‌ای بوده، آمده است: یکی از زنان زناکار بنی‌اسرائیل، سگی دید که پیرامون چاهی می‌چرخید و نزدیک بود از تشنگی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۸۸.

هلاک شود؛ آن زن، جوراب چرمی‌اش را درآورد و با آن برای او، از چاه، آب بالا کشید و به او آب داد. در نتیجه، الله متعال گناهانش را بخشید.

این، نشان می‌دهد که نیکی کردن به حیوانات نیز اجر و ثواب دارد؛ یعنی اگر به حیوانی آب و غذا دهید یا از او در برابر سرما و گرما نگره‌داری کنید، سزاوار اجر و پاداش می‌شوید؛ فرقی نمی‌کند که آن حیوان، از آن خودتان باشد یا خیر. این، در رابطه با جانوران است؛ پس، فکرش را بکنید که نیکی کردن به انسان‌ها چه حکمی دارد؟ به قطع نیکی کردن به انسان‌ها، اجر و پاداش بیش‌تری به دنبال خواهد داشت؛ از این‌رو پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ سَقَى مُسْلِمًا عَلَى ظَمَأٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ»^(۱) یعنی: «هرکس به مسلمان تشنه‌ای آب دهد، الله متعال از شرابی ناب و مهرشده و دست‌نخورده به او خواهد داد». لذا اگر فرزند کوچکت، کنار آب‌سردکن بایستد و بگوید: آب می‌خواهم، و به او آب دهی، در واقع به مسلمان تشنه‌ای آب داده‌ای و از این‌رو سزاوار اجر و ثواب می‌گرددی و خداوند ﷻ از شرابی ناب و دست‌نخورده، به تو خواهد داد. الحمدلله که اجر و ثواب بزرگی است که باید قدرش را دانست؛ اما آیا کسی، قدرش را می‌داند؟ چه کسی، با اخلاص نیت و به امید اجر و پاداش الهی، به چنین کارهایی اهمیت می‌دهد؟ لذا به خودم و شما توصیه می‌کنم که با نیت خوب، به چنین کارهایی اهمیت دهیم تا ذخیره‌ای برای آخرت‌مان باشد. چه بسیار اعمال کوچکی که با نیت خوب و درست، بزرگ و ارزشمند می‌شوند! و چه بسیار اعمال بزرگی که به سبب غفلت، کوچک و ناچیز می‌گردند!

۱۲۹- الحادي عشر: عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَقَدْ رَأَيْتُ رَجُلًا يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ فِي شَجَرَةٍ قَطَعَهَا مِنْ ظَهْرِ الطَّرِيقِ كَأَنَّهُ تُوذِي الْمُسْلِمِينَ». [روایت مسلم]
 وفي رواية: «مَرَّ رَجُلٌ بِغُصْنِ شَجَرَةٍ عَلَى ظَهْرِ طَرِيقٍ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُنْحِيَنَّ هَذَا عَنِ الْمُسْلِمِينَ لَا يُؤْذِيهِمْ، فَأَدْخَلَ الْجَنَّةَ».

(۱) ضعیف است؛ نک: ضعیف الجامع، ش: ۲۲۴۹.

وفي رواية لهما: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ، فَأَخَّرَهُ فَشَكَرَ اللَّهَ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ»^(۱).

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی را دیدم که در بهشت در حال گردش بود؛ زیرا درختی را که سبب اذیت و آزار مسلمانان بود، از سر راه قطع کرده و برداشته بود».

در روایت دیگری آمده است: «مردی از مسیری عبور می کرد که متوجه شاخه‌ی درختی شد که در وسط راه قرار داشت؛ با خود گفت: به الله سوگند که این درخت را از سر راه مسلمانان برمی دارم تا باعث اذیت آنان نشود؛ در نتیجه وارد بهشت شد».

در روایت دیگری از بخاری و مسلم آمده است: «مردی، از راهی می گذشت؛ شاخه‌ی خاردار در وسط راه دید؛ آن را برداشت و کنار گذاشت. در نتیجه، الله عملش را پذیرفت و او را آمرزید».

شرح

مؤلف رحمته الله، از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مردی را دیدم که در بهشت در حال گردش بود؛ زیرا درختی را که سبب اذیت و آزار مسلمانان بود، از سر راه قطع کرده و برداشته بود». در روایت دیگری آمده است که آن شخص، وارد بهشت شد و الله متعال او را به سبب شاخه‌ای که از سر راه مسلمانان برداشت، بخشید؛ فرقی نمی کند که آن شاخه بر روی درخت بوده است یا روی زمین؛ بلکه شاخه‌ی خاردار بود که باعث اذیت و آزار مسلمانان می شد و آن شخص آن را از سر راه برداشت و کنار گذاشت. لذا الله متعال، این عمل را از او پذیرفت و او را وارد بهشت کرد. ناگفته پیداست که این شاخه، باعث اذیت و آزار جسمی مردم بوده است. بنابراین، به فضیلت برداشتن هر چیز آزاردهنده‌ای از سر راه پی می بریم و درمی یابیم که چنین عملی، سبب ورود به بهشت می باشد.

از این حدیث چنین برداشت می شود که بهشت، در حال حاضر موجود است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله آن شخص را در بهشت دید. کتاب و سنت، بیان گر این است که بهشت،

(۱) (۱۲۹): صحیح بخاری، ش: ۶۵۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۱۴.

در حال حاضر وجود دارد و اجماع اهل سنت و جماعت نیز بر همین است. از این رو
الله متعال فرموده است:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

لِلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۳]

به سوی آموزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که پهنایش، به گستردگی آسمان‌ها و زمین
می‌باشد و برای پرهیزکاران آماده شده است.

می‌بینیم که فرمود: آماده شده است؛ یعنی در حال حاضر، وجود دارد. همان‌گونه
که دوزخ نیز در حال حاضر، موجود است و بهشت و دوزخ، هرگز از میان نمی‌روند
و الله ﷻ بهشت و دوزخ را جاودانه آفریده است و هر کس وارد بهشت یا دوزخ
شود، جاودانه در آن خواهد ماند.

این حدیث، نشان می‌دهد که هرکس، چیز آزاردهنده‌ای را از سر راه مسلمانان
بردارد، سزاوار اجر و پاداش بزرگی می‌گردد؛ لذا کسی که اسباب آرامش معنوی
مسلمانان را فراهم کند، چه اجر و پاداشی خواهد داشت؟ متأسفانه برخی از مردم،
اندیشه‌های بدی در سر می‌پرورانند و اخلاق و منش ناشایستی دارند و دیگران را از
دین الله باز می‌دارند و مانع تراشی می‌کنند؛ بدون شک برداشتن چنین کسانی از سر
راه مسلمانان، به مراتب بهتر است و اجر و ثواب بیش‌تری نزد الله ﷻ دارد. لذا باید
آن‌ها را از سر راه مسلمانان، کنار زد و با روشن‌گری و بیان حقیقت، اندیشه‌های
انحرافی آن‌ها را رد کرد؛ ولی اگر این روش جواب نداد، باید گزینه‌ی دیگری برای
برخورد با آن‌ها در پیش گرفت؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا

أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [المائدة: ۳۳]

سزای کسانی که با الله و رسولش می‌جنگند و در زمین برای فساد و تبه‌کاری می‌کوشند،
تنها این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان بر خلاف
یک‌دیگر بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند.

حرف ﴿أَوْ﴾ از نظر برخی از مفسران، این مفهوم را می‌رساند که باید همه‌ی این
مجازات‌ها، متناسب با نوع جرمی که دارند، درباره‌ی چنین افرادی اجرا شود؛ اما

دیدگاه درست، این است که حرف ﴿أَوْ﴾ برای «تخیر» است؛ یعنی تصمیم‌گیری درباره‌ی چنین افرادی با حاکم یا قاضی است و می‌تواند هر یک از این گزینه‌ها را که بخواهد، برای چنین مجرمانی در نظر بگیرد و این، به نظر قاضی و نوع جرم افراد، بستگی دارد؛ زیرا گاه ممکن است جرم کسی، سبک باشد، اما در دراز مدت، آثار و پی‌آمدهای بزرگی بر جای بگذارد یا سبب انحراف مردم شود.

به هر حال، مسؤولان و زمام‌داران مسلمانان، وظیفه دارند و بر آن‌ها واجب است که اسباب و عوامل سلب آسایش و آرامش مردم را برطرف کنند؛ لذا باید فتنه‌انگیزانی را که به انحراف‌های اخلاقی و عقیدتی فرا می‌خوانند، از میان بردارند تا نتوانند به نشر اندیشه‌های باطل خویش یا گسترش فساد و تبه‌کاری بپردازند. البته متأسفانه برخی از مسؤولان، در این زمینه کوتاهی و سهل‌انگاری می‌کنند و در نتیجه، انحراف‌ها گسترش می‌یابد و به قدری زیاد می‌شود که برطرف کردن آن‌ها مشکل می‌گردد؛ لذا باید از همان ابتدا به ریشه‌کن کردن چنین انحراف‌هایی اهمیت داد تا گسترش نیابد و مردم را به انحراف نکشاند.

پس برطرف کردن اسباب و عوامل مزاحم یا آزاردهنده، از سر راه‌ها دو جنبه دارد: یکی جنبه‌ی ظاهری؛ و دیگری، جنبه‌ی معنوی؛ جنبه‌ی ظاهری، برداشتن اشیای آزاردهنده از سر راه و ره‌گذرهاست و جنبه‌ی معنوی، برداشتن انحراف‌ها و موانع هدایت از راه دل‌هاست. و هر دو جنبه، مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد؛ گرچه برداشتن زمینه‌های انحراف یا موانع هدایت از راه دل‌ها، اجر و ثواب بیش‌تری دارد؛ همان‌گونه که دارای اهمیت بیش‌تری است.

۱۳۰- الثَّانِي عَشْرَ: عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ أَتَى الْجُمُعَةَ، فَاسْتَمَعَ وَأَنْصَتَ، غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ وَزِيَادَةُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، وَمَنْ مَسَّ الْحَصَا فَقَدْ لَغَا». [روایت مسلم]^(۱)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۵۷.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که به‌خوبی وضو بگیرد و سپس برای نماز جمعه (به مسجد) برود و به خطبه‌ی جمعه گوش دهد و ساکت باشد، گناहانی که تا روز جمعه و سه روز بعد، از او سر می‌زند، آمرزیده می‌شود. و هرکس سنگ‌ریزه‌ای را جابه‌جا کند، کار بیهوده‌ای انجام داده است».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «کسی که به‌خوبی وضو بگیرد و سپس برای نماز جمعه (به مسجد) برود و به خطبه‌ی جمعه گوش دهد و ساکت باشد، گناहانی که تا روز جمعه و سه روز بعد، از او سر می‌زند، آمرزیده می‌شود. و هرکس سنگ‌ریزه‌ای را جابه‌جا کند، کار بیهوده‌ای انجام داده است». این حدیث، نشان می‌دهد که حضور در نماز جمعه و گوش دادن به سخنان خطیب و ساکت بودن، کفاره‌ی گناहانی است که انسان در میان این دو جمعه انجام می‌دهد و نیز کفاره‌ی گناहانی است که تا سه روز آینده، مرتکب خواهد شد. شرکت در نماز جمعه با رعایت شرایط مذکور، کار دشواری نیست. یکی از شرایطی که در این حدیث ذکر شده، وضو گرفتن است و این، هیچ تعارضی با روایتی که در «صحیحین» و دیگر کتاب‌های حدیث از ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل شده، ندارد؛ وی، می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ»^(۱) یعنی: «غسل روز جمعه بر هر بالغی واجب است». در این حدیث، به وجوب غسل کردن در روز جمعه، تصریح شده و باید بدان عمل کرد؛ زیرا این حدیث، صحیح‌تر است و هفت تن از امامان حدیث، روایتش کرده‌اند؛ حال آن‌که حدیث اول را فقط امام مسلم رحمته الله روایت کرده است. لذا کسی که می‌خواهد در نماز جمعه شرکت کند، بر او واجب است که ابتدا غسل نماید و اگر غسل نکند، گناه کار می‌شود؛ البته نماز جمعه‌اش، درست است؛ زیرا این غسل، غسل جنابت نیست که در نمازش اشکالی پدید آید؛ بلکه غسل واجبی است که باید انجام دهد. پس غسل جمعه، شرط صحیح بودن نماز جمعه نیست و فقط واجب است؛ زیرا باری عمر بن خطاب رضی الله عنه روز جمعه برای مردم سخنرانی می‌کرد. عثمان بن عفان رضی الله عنه با تأخیر به مسجد آمد. عمر رضی الله عنه علت

(۱) صحیح بخاری، ش: (۸۱۱، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۴۶، ۲۴۷۱)؛ و مسلم، ش: (۱۳۹۷، ۱۴۰۰)

تأخیرش را پرسید. پاسخ داد: ای امیر مؤمنان! کاری جز این نکردم که وضو گرفتم و به مسجد آمدم. عمر رضی الله عنه در حالی که بالای منبر بود و مردم نیز می‌شنیدند، فرمود: وضو گرفتی؟! حال آن‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر یک از شما هنگامی که به نماز جمعه می‌آید، غسل کند»؛ یعنی چرا با وجودی که رسول الله صلی الله علیه و آله دستور غسل داده، به وضو بسنده کردی؟ ولی به عثمان رضی الله عنه نگفت که بازگرد و غسل کن؛ زیرا چه بسا اگر برای غسل به منزل بازمی‌گشت، نماز جمعه را از دست می‌داد و بدین‌سان به‌خاطر یک کار فرعی از نماز جمعه که مهم‌تر است، بازمی‌ماند.

به هر حال، حدیثی که مؤلف رحمته الله ذکر کرده، اگرچه بیان‌گر وجوب غسل جمعه نیست، اما احادیث دیگری وجود دارد که دال بر وجوب غسل جمعه است.

حدیث ابوهریره رضی الله عنه بیان‌گر فضیلت ساکت بودن و گوش دادن به سخنان خطیب جمعه است. گوش دادن، یعنی توجه کردن به سخنان خطیب؛ و با ساکت بودن، فرق دارد؛ زیرا سکوت، بدین معناست که صحبت نکند. در روایتی نقل شده که: «مَنْ تَكَلَّمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ فَهُوَ كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»^(۱)؛ یعنی: «کسی که روز جمعه، صحبت می‌کند و امام، در حال خطبه (سخنرانی) می‌باشد، همانند درازگوشی‌ست که کتاب‌هایی حمل می‌کند». درازگوش یا الاغ، به ابلهی و نادانی، مشهور است و اگر چندین کتاب بارش کنند، هیچ سودی به حالش ندارد؛ همین‌طور کسی که به خطبه‌ی جمعه توجه نمی‌کند و حرف می‌زند، از خیر و نیکی جمعه بهره‌ای نخواهد داشت. هم‌چنین اگر کسی به او تذکر دهد و بگوید: «ساکت باش»، از اجر و پاداش جمعه، محروم می‌شود. لذا ساکت بودن و گوش دادن به خطبه‌ی جمعه، مسأله‌ی بسیار مهمی‌ست؛ از این‌رو رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «و هرکس سنگ‌ریزه‌ای را جابه‌جا کند، کار بیهوده‌ای انجام داده است». مسجد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله فرش نداشت؛ بلکه کف مسجد شن و ماسه یا سنگ‌ریزه پهن کرده بودند و گاه، برخی از مردم، با دست خود سنگ‌ریزه‌ها را جابه‌جا می‌کردند یا به آن، دست می‌کشیدند؛

(۱) ضعیف است؛ روایت: ابن‌ابی‌شیبیه (۴۵۸/۱)؛ ابن‌بحشل در تاریخ واسط، ص: ۱۲۵؛ و ابن‌الجوزی در العلل المتناهیة (۴۶۳/۱) و التحقیق (۵۰۵/۱) از طریق مجالد از شعبی از ابن‌عباس رضی الله عنه به صورت مرفوع. و مجالد، ضعیف است.

پیامبر ﷺ بیان فرمود که انجام چنین کاری، در زمانی که خطیب سخنرانی می‌کند، کار بیهوده‌ای است که انسان را از گوش دادن به خطبه بازمی‌دارد و او را از ثواب جمعه، محروم می‌نماید؛ حال آن‌که ثواب جمعه، جزو ویژگی‌های این امت است که امت‌های پیشین از چنین فضیلتی برخوردار نبودند.

لذا فرقی نمی‌کند که انسان به سنگ‌ریزه مشغول شود یا به هر چیز دیگری مانند حرکت دادن ساعت، خودکار و یا دست زدن به پنکه یا مسواک زدن؛ مگر آن‌که ضرورت، ایجاب کند. مثلاً او را خواب گرفته و مسواک می‌زند تا حالت چرت و خواب‌آلودگی از او دور شود؛ در چنین مواردی، اشکالی ندارد که مسواک بزند یا کاری کند که چرتش برطرف شود تا به خطبه گوش دهد. گاه این پرسش مطرح می‌شود که آیا نوشتن سخنان خطیب درست است یا خیر؟ چنین به نظر می‌رسد که درست نیست؛ زیرا انسان، دو قلب ندارد و چه بسا وقتی مشغول نوشتن است، از توجه یا گوش دادن به سایر سخنان خطیب، بازمی‌ماند؛ ولی الحمدلله که امکانات و وسایل امروزی، مردم را راحت کرده و می‌توانند از طریق ضبط صوت و دیگر وسایل موجود، سخنرانی‌ها را ضبط کنند و هر زمان که بخواهند، در خانه یا ماشین به سخنرانی‌های ضبط‌شده گوش دهند.

۱۳۱- الثَّلَاثَ عَشَرَ: عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا تَوَضَّأَ الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ، أَوْ الْمُؤْمِنُ فَعَسَلَ وَجْهَهُ خَرَجَ مِنْ وَجْهِهِ كُلُّ خَطِيئَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا بِعَيْنِهِ مَعَ الْمَاءِ، أَوْ مَعَ آخِرِ قَطْرِ الْمَاءِ، فَإِذَا غَسَلَ يَدَيْهِ خَرَجَ مِنْ يَدَيْهِ كُلُّ خَطِيئَةٍ كَانَتْ بَطَشَتْهَا يَدَاهُ مَعَ الْمَاءِ أَوْ مَعَ آخِرِ قَطْرِ الْمَاءِ، فَإِذَا غَسَلَ رِجْلَيْهِ خَرَجَتْ كُلُّ خَطِيئَةٍ مَسَّتْهَا رِجْلَاهُ مَعَ الْمَاءِ أَوْ مَعَ آخِرِ قَطْرِ الْمَاءِ حَتَّى يُخْرِجَ نَفِيًّا مِنَ الذُّنُوبِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه بنده‌ی مسلمان یا مؤمن، وضو می‌گیرد و صورتش را می‌شوید، هر گناهی که با نگاه چشمانش به حرام مرتکب شده است، با آب یا با آخرین قطره‌ی آن از چهره‌اش می‌ریزد. و آن‌گاه که

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۴۴.

دستانش را می‌شوید، هر گناهی که با دستانش انجام داده، با آب یا آخرین قطره‌ی آن، از دستانش خارج می‌گردد و هنگامی که پاهایش را می‌شوید، هر گناهی که با پاهایش به سوی آن قدم برداشته، با آب یا آخرین قطره‌ی آن، از پاهایش محو می‌شود تا این‌که آن شخص، از گناهان، پاک می‌گردد».

شرح

مؤلف رحمته حدیثی درباره‌ی فضیلت وضو نقل کرده که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه بنده‌ی مسلمان یا مؤمن، وضو می‌گیرد و صورتش را می‌شوید، هر گناهی که با نگاه چشمانش به حرام مرتکب شده، با آب یا با آخرین قطره‌ی آن از چهره‌اش می‌ریزد. و آن‌گاه که دستانش را می‌شوید، هر گناهی که با دست‌هایش انجام داده، با آب یا آخرین قطره‌ی آن، از دستانش خارج می‌گردد و هنگامی که پاهایش را می‌شوید، هر گناهی که با پاهایش به سوی آن قدم برداشته، با آب یا آخرین قطره‌ی آن، از پاهایش محو می‌شود تا این‌که آن شخص، از گناهان، پاک می‌گردد». وضو، فرمان الهی است که الله تعالی در کتابش می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى

الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ [المائدة: ۶]

ای مؤمنان! هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دستانتان را تا آرنج بشویید و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک بشویید.

هنگام وضو، این اندام چهارگانه پاک می‌شود: صورت، دو دست، سر و دو پا. البته این پاکی، علاوه بر پاکیزگی ظاهری، شامل پاکی معنوی نیز می‌گردد. البته الله متعال در رابطه با شستن سر آسان گرفته و به جای آن، حکم مسح داده است؛ زیرا سر، بالاترین عضو انسان است و شستن آن، باعث خیس شدن تمام بدن می‌گردد؛ از این‌رو شستن سر در وضو به‌ویژه در زمستان‌های سرد، دشوار است. لذا الله متعال به لطف و رحمت خویش، دستور داده که هنگام وضو، سر را مسح کنند. هنگامی که انسان وضو می‌گیرد، اندامش پاکیزه می‌شود. و این، بیان‌گر کمال و خوبی اسلام است که به پیروانش دستور داده که این اندام را پاک و پاکیزه کنند. طهارت یا پاکی معنوی نیز یکی از نتایج وضوست و انسان باید به نیت پاکیزگی معنوی وضو بگیرد تا از

گناهانش، پاک و پاکیزه شود؛ لذا وقتی صورتش را می‌شوید، گناهانی که با چشمانش مرتکب شده، از چهره‌اش می‌ریزد. در حدیث به گناه چشم، اشاره کرد؛ الله، بهتر می‌داند؛ اما گویا چشم را به عنوان مثال ذکر فرموده است و گرنه، انسان با دهان و بینی خود نیز مرتکب گناه می‌شود. چنان‌که سخن حرام می‌گوید یا بوهایی استشمام می‌نماید که برایش روا نیست؛ اما بدین دلیل چشم را ذکر کرد که انسان، بیش‌تر به وسیله‌ی چشمانش مرتکب گناه می‌گردد. لذا هنگامی که انسان صورتش را برای وضو می‌شوید، گناهان چشمانش از چهره‌اش می‌ریزد و آن‌گاه که دستانش را می‌شوید، گناهانی که با دستانش مرتکب شده، پاک می‌گردد و وقتی پاهایش را می‌شوید، گناهانی که با پاهایش به سوی آن گام برداشته است، محو می‌گردد تا این‌که آن شخص، از گناهان، پاک و پاکیزه می‌شود؛ از این رو الله عز و جل پس از ذکر وضو و غسل و تیمم فرموده است:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ [المائدة: ۶]

الله، نمی‌خواهد حکم دشواری بر شما قرار دهد؛ بلکه می‌خواهد شما را پاک بگرداند.

به عبارت دیگر، این احکام برای این است که شما را در ظاهر و باطن، پاک بگرداند. آن‌گاه می‌فرماید:

﴿وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ وَعَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶]

و می‌خواهد نعمتش را بر شما تمام کند؛ باشد که سپاس‌گزاری نمایید.

لذا چه خوبست که انسان هنگام وضو گرفتن، با همین احساس وضو بگیرد که وضویش، کفاره‌ی گناهانش خواهد بود و بدین‌سان به اجر و ثواب الهی امیدوار باشد.

۱۳۲- الرَّابِعَ عَشْرَ: عنه عن رسول الله ص قال: «الصَّلَاةُ الْحَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَرَمَضَانَ إِلَى رَمَضَانَ مُكْفَرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ إِذَا اجْتَنَبْتَ الْكَبَائِرَ». [روایت مسلم]^(۱)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۳۳.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نمازهای پنج گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی است که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته جز گناهان بزرگ که باید از آن‌ها پرهیز کرد».

۱۳۳- الخَمَسَ عَشْرَ: عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى مَا يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا، وَيَرْفَعُ بِهِ الدَّرَجَاتِ؟» قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ عَلَى الْمَكَارِهِ وَكَثْرَةُ الْخُطَا إِلَى الْمَسَاجِدِ، وَانْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَذَلِكَ الرَّبَاطُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را به کاری راه‌نمایی کنم که الله با آن، گناهان را محو می‌کند و درجات شما را بالا می‌برد؟» گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «تکمیل وضو در سختی‌ها و گام‌های زیاد به سوی مساجد و پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله ارزشمند و پرفضیلت است».

شرح

مؤلف رحمته الله علیه، حدیثی بدین مضمون از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «نمازهای پنج گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی است که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته به شرطی که از گناهان بزرگ پرهیز کند». یعنی نماز پنج گانه، کفاره‌ی گناهانی است که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ از نماز صبح تا ظهر و از نماز ظهر تا عصر و از نماز عصر تا مغرب و از نماز مغرب تا عشاء و از نماز عشاء تا صبح. لذا اگر انسان، مرتکب گناهی شود و در عین حال، نمازهای پنج گانه‌اش را خوب ادا کند، این مایه‌ی بخشش گناهانش خواهد بود؛ البته به شرطی که از گناهان کبیره پرهیز نماید.

هر گناهی که در شریعت، مجازات خاصی برای آن تعیین شده، جزو گناهان کبیره است؛ هم‌چنین هر گناهی که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام‌دهنده‌ی آن را لعن و نفرین نموده، جزو گناهان کبیره به‌شمار می‌رود. و نیز هر گناهی مانند زنا که حد یا مجازات شرعی آن، روشن است و نیز هر گناهی مانند ربا که هشدار و وعیدی درباره‌ی آن در آخرت

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۱.

بیان شده، یا از انجام‌دهنده‌ی آن، نفی ایمان یا اظهار برائت گردیده، جزو گناهان کبیره است. مثلاً پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»؛ یعنی: «ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست تا آن‌که برای برادرش همان چیزی را بپسندد که برای خود می‌پسندد». یا فرموده است: «مَنْ عَشَّ فَلَيْسَ مِنِّي»^(۱)؛ یعنی: «هرکس تقلب کند، از من (پیرو من) نیست».

در حدیث ابوهریره رضی الله عنه این عبارت آمده است که: «إِذَا اجْتَنَبْتَ الْكَبَائِرَ». علما رحمهم الله، درباره‌ی مفهوم این عبارت اختلاف نظر دارند که آیا معنای حدیث این است که با اجتناب و دوری از گناهان کبیره، گناهان صغیره بخشیده می‌شوند؟ یعنی آیا برای بخشیده شدن گناهان صغیره، دو شرط وجود دارد: ادای نمازهای پنج‌گانه و پرهیز از گناهان کبیره؟ یا معنای حدیث، این است که نمازهای پنج‌گانه، کفاره‌ی گناهان صغیره‌ای است که در میان نمازها انجام می‌شود و کفاره‌ی گناهان کبیره نیست. لذا آمرزش گناهان صغیره، یک شرط دارد؛ یعنی اقامه‌ی نمازهای پنج‌گانه یا جمعه و یا روزه‌ی رمضان. و همین، صحیح‌تر است؛ زیرا گناهان کبیره به توبه نیاز دارد و انجام کارهای نیک و شایسته، به‌تنهایی برای بخشش گناهان بزرگ، کافی نیست؛ بلکه باید توبه کرد.

و اما دومین حدیث ابوهریره رضی الله عنه؛ پیامبر ﷺ به یارانش پیشنهاد کرد که آن‌ها را به کاری راه‌نمایی کند که مایه‌ی بخشش گناهان و رفع درجات است؛ رسول‌الله ﷺ می‌دانست که یارانش در پاسخ این پیشنهاد چه خواهند گفت. این، بیان‌گر روش شایسته و نیکی‌ست که پیامبر ﷺ در آموزش مسایل مختلف به یارانش به‌کار می‌بست و گاه، مسایلی را به آن‌ها عرضه می‌کرد تا توجه آن‌ها به آن موضوع، بیش‌تر شود. پیامبر ﷺ مطابق عادتش، این پیشنهاد را به یارانش عرضه کرد. روشن است که صحابه رضی الله عنهم مشتاقانه گفتند: بله، ای رسول‌خدا! یعنی دوست داریم به ما خبر دهید که چه کاری، باعث بخشش گناهان و رفع درجات می‌گردد. فرمود: «تکمیل وضو در سختی‌ها و گام‌های زیاد به سوی مساجد و پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن؛ چنین اعمالی مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است». پس، سه مورد شد:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۱ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

اول: «تکمیل وضو در سختی‌ها»؛ یعنی در سرمای شدید زمستان؛ زیرا تکمیل وضو در هوای سرد، دشوار است. تحمل این سختی و تکمیل وضو در شرایط سخت و دشوار، بیان‌گر ایمان انسان می‌باشد؛ از این‌رو الله متعال به لطف خود و به پاس چنین عملی، یکی از گناهان انسان را می‌بخشد و بر درجاتش می‌افزاید.

دوم: «گام‌های زیاد به سوی مساجد»؛ یعنی انسان برای ادای نمازهای پنج‌گانه‌اش به مسجد برود؛ گرچه مسجد، دور باشد. و هر چه مسجد دورتر باشد، نیکی‌های انسان بیش‌تر خواهد شد؛ زیرا وقتی انسان وضو می‌گیرد و فقط با نیت ادای نماز به سوی مسجد حرکت می‌کند، با هر گامی که برمی‌دارد، الله متعال یکی از گناهانش را می‌بخشد و یک درجه بر درجاتش می‌افزاید.

سوم: «پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن»؛ یعنی انسان به‌خاطر اشتیاق فراوانی که به نماز دارد، پس از هر نماز در انتظار نمازی بعدی‌ست و این، نشان‌دهنده‌ی ایمان و اشتیاق فراوانش به این رکن بزرگ اسلام می‌باشد که پیامبر ﷺ درباره‌اش فرموده است: «جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^(۱) یعنی: «نماز، نور چشم من است». لذا انتظار نماز بعدی پس از ادای هر نماز، باعث می‌شود که الله متعال، گناهان انسان را ببخشد و بر درجاتش بیفزاید.

مؤلف رحمته این دو حدیث را از آن جهت در باب زیاد بدون راه‌های خیر و نیکی، ذکر کرده که بیان‌گر همین موضوع می‌باشد: نمازهای پنج‌گانه، نماز جمعه، روزه‌ی رمضان، گام‌هایی که انسان به سوی مسجد برمی‌دارد، تکمیل وضو در سرما و سختی‌های دیگر، و پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن.

(۱) حسن است؛ روایت احمد در مسندش (۱۲۸/۳، ۱۹۹، ۲۸۵) و الزهد (۲۴۳)، نسائی در المجتبی (۳۹۳۹)، طبرانی در الأوسط (۵۲۰۳)، ابویعلی در مسندش (۳۴۸۲) (۳۵۳۰) و مروزی در تعظیم قدر الصلاة (۳۲۲)؛ بیهقی در الکبری ۷۰ (۷۸/۷)، ابن عدی در الکامل (۳۰۵/۳)، عقیلی در الضعفاء (۱۶۰/۲) همه، این روایت را از طریق سلام ابی‌المنذر از ثابت از انس به صورت مرفوع، نقل کرده‌اند. البته این روایت، از طریق دیگری هم روایت شده است؛ نک: الأوسط طبرانی (۵۷۷۷۲)؛ آلبانی رحمته این حدیث را در صحیح الجامع (۳۱۲۴) صحیح دانسته است؛ اما چنین به‌نظر می‌رسد که با توجه به همه‌ی راه‌های روایتش، «حسن» می‌باشد؛ هم‌چنان‌که حافظ رحمته در التلخیص الحبیر (۱۱۶/۳) آن را حسن دانسته است.

پیامبر ﷺ فرمود: «فَذَلِكُمُ الرَّبَاطُ»؛ واژه‌ی رباط در اصل به جهاد کردن و جنگیدن با دشمن و آماده کردن ساز و برگ جنگی و بستن تجهیزات نظامی اطلاق می‌شود و جزو برترین اعمال نیک به‌شمار می‌رود؛ لذا مفهوم حدیث از این قرار است که تکمیل وضو و رعایت پاکی و طهارت، و نیز ادای نماز، همانند جهاد در راه الله متعال ارزشمند و پرفضیلت است.

هم‌چنین گفته‌اند که واژه‌ی «رباط» در این جا، اسمی ست به معنای وسیله یا ابزار بستن؛ همین‌طور تکمیل وضو و نماز نیز انسان را از انجام گناه و معصیت باز می‌دارد.

۱۳۴- السَّادِسَ عَشْرَ: عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که نماز صبح و عصر را بخواند، وارد بهشت می‌شود».

۱۳۵- السَّابِعَ عَشْرَ: عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ أَوْ سَافَرَ كُتِبَ لَهُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مُقِيمًا صَحِيحًا». [روایت بخاری] ^(۲)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرگاه بنده‌ای، بیمار شود یا به مسافرت برود، پاداش اعمالی که در زمان صحت و اقامت انجام می‌داده است، به او می‌رسد».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون از ابوموسی اشعری رضي الله عنه نقل کرده که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «کسی که نماز صبح و عصر را بخواند، وارد بهشت می‌شود». در حدیث واژه‌ی «بَرْدَيْنِ» آمده که به معنای دو نمازِ سرماست؛ یعنی دو نمازی که وقتشان، در سردترین زمان شبانه‌روز است؛ زیرا نماز صبح در سردترین وقت شب

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۳۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۹۹۶.

می‌باشد و نماز عصر نیز در سردترین زمان روز. لذا پای‌بندی به نماز صبح و عصر، سبب ورود به بهشت است.

پیامبر ﷺ شبی به ماه، نگاه کرد و فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرُونَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ؛ فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَلَّا تُغْلَبُوا عَلَى صَلَاةِ قَبْلِ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلِ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا»^(۱) یعنی: «شما همان‌گونه که این ماه را بدون هیچ مزاحمتی می‌بینید، پروردگارتان را نیز خواهید دید؛ پس، تا می‌توانید سعی کنید که نماز صبح و عصر را از دست ندهید». رسول‌الله ﷺ در این حدیث فرموده است: «همان‌طور که ماه را می‌بینید، پروردگارتان را خواهید دید». این، بدین معنا نیست که الله ﷻ شبیه ماه می‌باشد؛ بلکه بیان‌گر این موضوع است که مؤمنان، پروردگارشان را خواهند دید و مشاهده یا دیدن، تنها وجه شباهت می‌باشد که در این حدیث، ذکر شده است؛ یعنی مؤمنان به‌طور حقیقی الله را خواهند دید؛ همان‌طور که انسان، ماه شب چهارده را آشکارا می‌بیند. و گرنه، الله ﷻ بزرگ‌تر و فراتر از این است که به مخلوقاتش شبیه باشد.

سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «پس، تا می‌توانید مواظب باشید که نماز صبح و عصر را از دست ندهید». نماز صبح و عصر، برترین نمازهای پنج‌گانه به‌شمار می‌روند؛ و در این میان، نماز عصر، برتر است؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَنِينًا﴾ [البقرة: ۲۳۸]

بر تمام نمازها و به‌ویژه نماز عصر، پای‌بند باشید و خاشعانه در پیش‌گاه الله (به عبادت) بایستید.

پیامبر ﷺ در غزوه‌ی «احزاب» برای کافران بددعایی کرد و فرمود: «مَلَأَ اللَّهُ قُبُورَهُمْ وَبُيُوتَهُمْ نَارًا كَمَا شَعَلُونَا عَنِ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى صَلَاةِ الْعَصْرِ»؛ یعنی: «الله، خانه‌ها و قبرهایشان را پُر از آتش بگرداند که ما را از نماز عصر، بازداشتند».

رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که نماز صبح و عصر را بخواند، به بهشت می‌رود»؛ یعنی این دو نماز را آن‌گونه که فرمان الهی‌ست، ادا کند و نماز صبح و عصر را سر

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۰۵۸. [مترجم]

وقتش بخواند و اگر مرد است، آن‌ها را با جماعت ادا نماید؛ زیرا نماز جماعت، واجب است و برای هیچ مردی جایز نیست که بدون عذر، نماز جماعت را ترک کند. و اما حدیث دوم: رسول‌الله ﷺ فرموده است: «هرگاه بنده‌ای، بیمار شود یا به مسافرت برود، پاداش اعمالی که در زمان صحت و اقامت، انجام می‌داده است، به او می‌رسد». بنابراین کسی که به هنگام عذر یا بیماری، آرزوی انجام عمل نیکی دارد، در صورتی که به انجام آن عادت داشته و به آن پای‌بند بوده است، باز هم از پاداش آن به‌طور کامل برخوردار می‌شود؛ به عنوان مثال: شخصی به ادای نماز جماعت در مسجد عادت داشته، ولی خواب می‌ماند و یا بیماری یا امثال آن، مانع از حضورش در نماز جماعت می‌شود؛ پاداش نماز جماعت به‌طور کامل و بی‌کم و کاست، به او می‌رسد. نمونه‌ها و مثال‌های فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ البته اگر در حالت عادی و زمانی که عذری نداشته، به انجام آن عمل، پای‌بند نبوده است، در این صورت فقط پاداش نیتی که کرده به او می‌رسد؛ نه پاداش آن عمل. لذا اگر به خواندن نماز نفل عادت کرده‌اید یا قرآن می‌خوانید و ذکر می‌گویید؛ اما به دلیلی چون سفر و امثال آن، از انجام اعمالی که بدان پای‌بندی داشته‌اید، باز می‌مانید، نگران نباشید؛ زیرا پاداش آن به‌طور کامل برای شما ثبت می‌شود.

از این‌رو هر آدم عاقل و خردمندی، باید قدر فراغت و سلامت خود را بداند و به انجام کارهای نیک پردازد تا هنگامی که بیمار یا مشغول می‌شود، از اجر و پاداش کارهای نیکی که در زمان فراغت و سلامت خویش، ذخیره کرده، هم‌چنان برخوردار گردد. پیامبر ﷺ فرموده است: «بسیاری از مردم درباره‌ی دو نعمت، زیان می‌بینند (و آن‌گونه که باید از آن‌ها استفاده نمی‌کنند): تن‌درستی و فراغت».^(۱) ابن‌عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «قدر سلامتی خود را قبل از آن‌که بیمار شوی، بدان و زندگانی خویش را پیش از مردن، غنیمت شمار».^(۲) در حدیث ابن‌عمر رضی الله عنهما چنین آمده و سخن ابن‌عمر رضی الله عنهما باشد یا فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ، در هر صورت انسان باید در حال سلامتی و تن‌درستی، فرصت را غنیمت بداند و کارهای نیک انجام دهد تا هنگامی که بیمار می‌شود، پاداش

(۱) رک: حدیث شماره‌ی ۹۸ همین کتاب.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۹۳۷.

کارهایی که در زمان سلامتی اش انجام می‌داده، برایش ثبت گردد. هم‌چنین هنگامی که مشغول یا در سفر نیست، باید به انجام اعمال شایسته پردازد تا این که در سفر یا هنگامی که مشغول است، پاداش کارهای نیکی که در هنگام فراغت یا در حال اقامت انجام می‌داده، به او برسد. از الله متعال می‌خواهم که نیت و اعمال همه‌ی ما را نیک بگرداند.

۱۳۶- الثَّامِنَ عَشَرَ: عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ».

[روایت بخاری. مسلم، این روایت را از حدیثه رضی الله عنه نقل کرده است.]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کار نیک و پسندیده‌ای، صدقه است».

شرح

مؤلف رحمته الله، در باب زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی، حدیثی بدین مضمون از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر کار نیک و پسندیده‌ای، صدقه است». در حدیث واژه‌ی «معروف» آمده و به هر کاری اطلاق می‌شود که مردم، آن را پسندیده می‌دانند یا در شریعت، از آن به نیکی یاد شده است. لذا کار نیک و پسندیده، هم شامل کارهای عبادی می‌شود که انسان با انجام آن به عبادت الله می‌پردازد و هم شامل کارهایی می‌گردد که در عُرف مردم، نیک و پسندیده است؛ لذا هر عملی که انسان به وسیله‌ی آن به عبادت الله صلی الله علیه و آله می‌پردازد، صدقه‌ای به شمار می‌رود. چنان‌که پیش‌تر حدیثی ذکر شد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «كُلُّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةٌ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ»^(۲) یعنی: «هر سبحان الله گفتن، یک صدقه است؛ هر الحمد لله گفتن، یک صدقه است؛ هر لاله‌الاله گفتن، یک صدقه است؛ هر کار نیک و پسندیده‌ای، صدقه است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۲۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۵.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۱۸۱ به نقل از ابودر رضی الله عنه.

گفتن، یک صدقه است؛ هر امر به معروف، صدقه است؛ هر نهی از منکر، صدقه است.»

همچنین هر چیزی که در عُرف مردم و در روابط اجتماعی آن‌ها، نیک و پسندیده است، در این مفهوم می‌گنجد؛ مانند نیکی کردن به مردم از طریق کمک مالی به آن‌ها یا خوش‌رویی و نرم‌زبانی با دیگران و خوش‌حال کردن آنان؛ نه این‌که با ترش‌رویی یا بدزبانی با دیگران برخورد کنیم؛ از این‌رو علما رحمهم‌الله گفته‌اند: یکی از کارهای خوب، این است که وقتی انسان به عیادت بیماری می‌رود، سعی کند با سخنان مهرآمیزی او را خوش‌حال کند و حتی می‌تواند برای تقویت روحیه‌ی بیمار، سخنانی بر خلاف واقعیت بگوید؛ یعنی اگر حال بیمار، چندان خوب به نظر نمی‌رسد، به او بگوید: الحمدلله حال تو بهتر است؛ البته این سخن را بدین نیت بگوید که وضعیت بیمار، می‌تواند از این هم بدتر باشد تا اشکالی پیش نیاید و دروغ هم نگفته است؛ زیرا روحیه دادن به بیمار، کمک زیادی به بهبودش می‌کند. اگر به بیمار روحیه دهند و به او بگویند که بیماری‌اش، بیماری ساده‌ای است، این، باعث می‌شود که بیماری‌اش را فراموش نماید. برای شما شخصی را مثال می‌زنم که زخمی شده است؛ تا وقتی به کاری مشغول می‌باشد، درد زیادی احساس نمی‌کند؛ اما همین که سرش خلوت می‌شود، همه‌ی دردها به یادش می‌آید و گاه، این فکر و خیال از سرش می‌گذرد که این زخم، باعث مرگش خواهد شد. غافل شدن بیمار از بیماری خویش یا روحیه دادن به او و امیدوار کردنش به این‌که الله تعالی شفایش خواهد داد، خیلی مفید است و کار نیکی به‌شمار می‌رود که به بهبود بیمار کمک می‌کند؛ لذا هر کار پسندیده‌ای، ثواب صدقه را دارد. اگر شخصی، کنار شما نشست و دیدید که از گرما عرق کرده، و با پنکه یا وسایل دیگر خنکش کردید، این هم صدقه‌ای محسوب می‌شود. همچنین اگر از میهمان خود با خوش‌رویی پذیرایی نمایید، اجر و ثواب صدقه‌ای به شما می‌رسد. ابراهیم علیه السلام را ببینید که وقتی فرشتگان الاهی، در چهره‌ی تعدادی میهمان نزدش رفتند، برای پذیرایی از آن‌ها شتاب کرد:

﴿قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ﴾ [هود: ۶۹]

(فرشتگان به ابراهیم گفتند: به تو سلام می‌گوییم؛ او نیز سلام گفت و بی‌درنگ برایشان گوساله‌ای بریان آورد.

علما گفته‌اند: طرز سلام کردن ابراهیم علیه السلام از شیوه‌ی سلام گفتن فرشتگان، بهتر بود؛ زیرا فرشتگان گفتند: به تو سلام می‌گوییم؛ یعنی جمله‌ی «فعلیه» به کار بردند و معنایش چنین می‌شود که اینک به تو سلام می‌گوییم؛ اما نحوه‌ی سلام گفتن ابراهیم علیه السلام که با جمله‌ی «اسمیه» بود، بیان‌گر تداوم و استمرار است؛ یعنی همواره سلام بر شما. بنابراین، با سلامی گرم و نیک، از میهمانانش استقبال کرد و آن‌گاه برای پذیرایی از آن‌ها دست به کار شد:

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ ﴿۲۶﴾﴾

[الذاریات: ۲۶]

سپس پنهانی نزد خانواده‌اش رفت و برایشان گوساله‌ای فربه (و بریان) آورد.

ابراهیم علیه السلام از آن جهت پنهانی و با شتاب نزد خانواده‌اش رفت که مبادا میهمانانش، نگذارند که برای پذیرایی از آن‌ها کاری انجام دهد یا بگویند که ما، چیزی نمی‌خواهیم. به هر حال، ابراهیم علیه السلام برایشان گوساله‌ای بریان آورد. گوشت بریانی یا کباب، از گوشتی که به روش‌های دیگر پخته می‌شود، خوش‌مزه‌تر است و ابراهیم علیه السلام سعی کرد به بهترین شکل از میهمانانش پذیرایی کند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَقَرَّبَهُوَّ إِلَيْهِمْ﴾ یعنی «و آن را نزدیکشان گذاشت». غذا را در جای دوری قرار نداد و به آن‌ها نگفت که برای صرف غذا به محل غذاخوری بروید؛ بلکه غذا را نزدیکشان گذاشت تا از آن‌ها به‌خوبی پذیرایی کند. و آن‌گاه به آن‌ها فرمود: ﴿قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ﴾ یعنی: «مگر نمی‌خورید؟» در واقع به آن‌ها گفت: بفرمایید؛ خواهش می‌کنم بفرمایید. در واقع، با ادب خاصی به آن‌ها تعارف نمود که غذا میل کنند؛ اما فرشتگان چیزی نخوردند؛ زیرا فرشتگان، غذا نمی‌خورند و دستگاه گوارشی ندارند. الله متعال، آن‌ها را از نور و به صورت پیکری یک‌پارچه آفریده است که نمی‌خورند و نمی‌آشامند و ادرار و مدفوع ندارند؛ بلکه همواره به ذکر و یاد الله تعالی مشغول‌اند. الله تعالی می‌فرماید:

﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿۲۰﴾﴾

[الأنبياء: ۲۰]

شب و روز تسبیح می‌گویند و سستی نمی‌کنند.

ابراهیم علیه السلام که دید میهمانانش هیچ نمی‌خورند و دست به سوی غذا دراز نمی‌کنند، نگران شد که مشکل چیست و چرا غذا نمی‌خورند؟ عرب‌ها عادت داشتند

که وقتی میهمانشان چیزی نمی‌خورد، ناراحت و بدگمان می‌شدند و آن را نوعی بی‌احترامی می‌دانستند. اینک نیز به میهمانی که چیزی نمی‌خورد، می‌گویید: بخور؛ نمک‌گیر نمی‌شوی. ابراهیم علیه السلام نیز بدبین و ناراحت شد و ترسید که مبادا مشکلی وجود داشته باشد؛ لذا خود را معرفی کردند:

﴿قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِعَلِيمٍ عَلِيمٍ﴾ (۲۸)

گفتند: ترس. و او را به پسری دانا مژده دادند.

ابراهیم و همسرش، هر دو پیر شده بودند؛ لذا همسرش از شنیدن این مژده، دگرگون شد؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَوةٍ فَصَكَتُ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ﴾ (۲۹)

[الذاریات: ۲۸، ۲۹]

در این هنگام همسرش (از روی تعجب) فریادزنان پیش آمد و به صورت خود زد و گفت: «من، پیرزن نازایی هستم!»

فرشتگان در پاسخش گفتند: «پروردگارت چنین فرموده است» و او هرچه بخواهد، انجام می‌دهد و برای پدید آمدن چیزی، فقط کافی ست بگوید: پدید آی؛ و بی‌درنگ پدید می‌آید. الله تعالی در این باره می‌فرماید:

﴿قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ (۳۰)

[الذاریات: ۳۰]

فرشتگان گفتند: پروردگارت چنین فرموده است؛ بی‌گمان او، حکیم داناست.

الله متعال، در این آیه، ابتدا واژه‌ی ﴿الْحَكِيمُ﴾ را ذکر کرده است و سپس واژه‌ی ﴿الْعَلِيمُ﴾ را؛ البته در برخی دیگر از آیات می‌بینیم که واژه‌ی «علیم» را پیش از واژه‌ی «حکیم» ذکر فرموده است؛ زیرا این‌جا موضوع به دنیا آمدن فرزندی است که مادرش، پیر و نازاست و چنین مسایلی به‌ندرت پیش می‌آید؛ لذا واژه‌ی «حکیم» را پیش از «علیم» ذکر کرد تا بیان‌گر این باشد که این مسأله، برخاسته از حکمت الله تعالی می‌باشد. به هر حال، ابراهیم علیه السلام در مهمان‌نوازی، زبان‌زد شده است و مهمان‌نوازی، یکی از کارهای نیک و پسندیده به‌شمار می‌رود و به فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله «هر کار نیک و پسندیده‌ای، صدقه است».

۱۳۷- التَّاسِعَ عَشَرَ: عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَانَ مَا أَكَلَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةٌ، وَمَا سُرِقَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةٌ، وَلَا يَرْزُوهَ أَحَدٌ إِلَّا كَانَ لَهُ صَدَقَةٌ». [روایت مسلم]^(۱)

وَفِي رَوَايَةٍ لَهُ: «فَلَا يَغْرِسُ الْمُسْلِمُ غَرْسًا، فَيَأْكُلُ مِنْهُ إِنْسَانٌ وَلَا دَابَّةٌ وَلَا طَيْرٌ إِلَّا كَانَ لَهُ صَدَقَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

وَفِي رَوَايَةٍ لَهُ: «لَا يَغْرِسُ مُسْلِمٌ غَرْسًا، وَلَا يَزْرَعُ زَرْعًا، فَيَأْكُلُ مِنْهُ إِنْسَانٌ وَلَا دَابَّةٌ وَلَا شَيْءٌ إِلَّا كَانَتْ لَهُ صَدَقَةٌ».

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی درختی بکارد، هرچه از آن بخورند، برایش صدقه‌ای به‌شمار می‌رود؛ و هرچه از آن بدزدند، برای او صدقه است یا هر کس چیزی از آن بکاهد، برای صاحبش صدقه محسوب می‌شود». در روایت دیگری از جابر رضی الله عنه آمده است: «هر مسلمانی درختی بکارد، و انسان یا حیوان و یا پرنده‌ای از آن بخورد، تا روز قیامت برای صاحبش صدقه‌ای به‌حساب می‌آید».

و در روایت دیگری که مسلم از جابر رضی الله عنه نقل کرده، همین مضمون آمده است که: «هر مسلمانی درختی بکارد یا کشت و زراعتی را به‌ثمر برساند، و انسان یا حیوان و یا پرنده‌ای از آن بخورد، برای صاحبش صدقه‌ای به‌حساب می‌آید».

۱۳۸- وَرَوَاهُ جَمِيعًا مِنْ رَوَايَةِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ.

[بخاری و مسلم، هر دو چنین روایتی از انس رضی الله عنه نقل کرده‌اند.]

شرح

مؤلف رحمته الله، در باب زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی، حدیثی بدین مضمون از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر مسلمانی درختی بکارد و انسان، حیوان یا پرنده‌ای از میوه‌اش بخورد، یا از آن دزدی شود، برای صاحبش صدقه‌ای خواهد بود». این حدیث، بیان‌گر اهمیت و فضیلت نهال‌کاری و کشاورزی است و نشان می‌دهد که منافع دینی و دنیوی فراوانی در این کار ارزشمند وجود دارد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۵۵۲، به‌نقل از جابر رضی الله عنه.

برای ارزش دنیوی آن، همین بس که کاری تولیدی به‌شمار می‌آید و ارزش آن از معاملات و داد و ستدهای مالی، بیش‌تر است؛ زیرا زراعت و باغبانی، هم برای کشاورز، مفید است و هم برای جامعه؛ و مصرف‌کنندگان و همه‌ی انسان‌ها از آن فایده می‌برند و این، چرخه‌ی تولید را فعال می‌کند و باعث رشد جامعه و خیر و برکت می‌گردد. بر خلاف درهم و دیناری که در صندوق‌ها ذخیره می‌شود و کم‌تر کسی، از آن سود می‌برد.

اما منافع دینی کشاورزی؛ اگر گنجشک، کبوتر، مرغ یا هر پرنده‌ی دیگری، یک دانه از محصولات کشاورزی، بخورد، این برای کشاورز، یک صدقه محسوب می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که کشاورز، این را بخواند یا نخواهد؛ در هر صورت، ثواب یک صدقه به او می‌رسد. عجیب‌تر این‌که هرچه از محصولاتش دزدی شود، این هم برای او صدقه به‌شمار می‌آید؛ زیرا کشاورز، راضی نیست که چیزی از محصولاتش را بدزدند و اگر دزد را بشناسد، ممکن است به دادگاه شکایت کند. با این حال، به ازای سرقتی که از محصولات کشاورزی‌اش می‌شود، پاداش صدقه به او می‌رسد و الله متعال، پاداش آن را تا روز قیامت برایش ثبت می‌کند.

هم‌چنین زراعتی که انسان به‌ثمر می‌رساند و جانوران، کرم‌ها و حشرات، از آن می‌خورند، برای صاحبش صدقه محسوب می‌شود؛ لذا پیامبر ﷺ در این حدیث، به کشاورزی تشویق نموده است؛ زیرا زراعت و باغبانی، منافع دینی و دنیوی فراوانی دارد. این حدیث هم‌چنین بیان‌گر زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی است و نشان می‌دهد که این امر، برای صاحبش خیر است؛ فرقی نمی‌کند که نیت بکند یا نکند. و این، همانند این فرموده‌ی الاهی است که:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (۱۱۴)

[النساء: ۱۱۴]

در بسیاری از جلسات و سخنان مردم خیری نیست و خیر در سخن کسی است که به صدقه و یا کار نیک یا اصلاح و آشتی در میان مردم فرا بخواند. و هر کس برای کسب رضایت الله چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

الله متعال بیان فرمود که خیر و نیکی، در چنین کارهایی است؛ چه با قصد و نیت انجام شود و چه بدون نیت؛ اما کسی که این کارها را برای کسب رضایت و خشنودی الله انجام دهد، پاداش بزرگی خواهد یافت؛ زیرا الله عز و جل می فرماید:

﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۴]

و هر کس برای کسب رضایت الله چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

این حدیث، بیان گر این است که کارهای عام المنفعه، برای صاحبش خیر است؛ اگرچه بدون نیت آن را انجام دهد و اگر با قصد و نیت به چنین کارهایی بپردازد، به خیر بیش تری دست می یابد و الله عز و جل از فضل خویش، پاداش بزرگی به او می دهد. از الله متعال درخواست می کنم که بر همه ی ما منت نهد و توفیقمان دهد که با اخلاص نیت، از پیامبرش پیروی کنیم؛ به یقین الله، بخشنده و بزرگوار است.

۱۳۹- العشرُونَ: عَنْهُ قَالَ: أَرَادَ بَنُو سَلَمَةَ أَنْ يَنْتَقِلُوا قُرْبَ الْمَسْجِدِ فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُمْ: «إِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَنْتَقِلُوا قُرْبَ الْمَسْجِدِ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَرَدْنَا ذَلِكَ، فَقَالَ: «بَنِي سَلَمَةَ دِيَارُكُمْ، تَكْتُبُ آثَارُكُمْ، دِيَارُكُمْ، تَكْتُبُ آثَارُكُمْ». [روایت مسلم]^(۱)

وفي رواية: «إِنَّ بِكُلِّ خَطْوَةٍ دَرَجَةٌ».

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: «بنی سلمه» تصمیم گرفتند به نزدیکی مسجد نقل مکان کنند. این خبر به رسول الله صلی الله علیه و آله رسید. به آنها فرمود: «به من خبر رسیده که می خواهید به نزدیک مسجد، نقل مکان کنید». گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «ای بنی سلمه! در محل خود بمانید تا گامهایتان (به سوی مسجد) ثبت شود؛ در محل اقامت خود بمانید تا پاداش گامهایی که به سوی مسجد برمی دارید، به شما برسد».

در روایتی آمده است: «هر قدمی، یک درجه است». [یعنی به ازای هر قدمی که

به سوی مسجد برمی دارید، یک درجه بر درجات شما افزوده می شود.]

۱۴۰- بخاری رحمته الله علیه نیز حدیثی به همین مضمون از انس رضی الله عنه روایت کرده است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۶۵.

شرح

مؤلف رحمته، از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل کرده است که بنی سلمه تصمیم گرفتند به نزدیک مسجد، نقل مکان کنند تا راحت‌تر به نماز جماعت برسند و در جلسات علمی رسول الله صلی الله علیه و آله حضور یابند. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید؛ لذا از آن‌ها سؤال کرد که آیا خیر، درست است؟ گفتند: بله، ای رسول خدا! ما، تصمیم گرفته‌ایم که به نزدیک مسجد، نقل مکان کنیم. رسول الله صلی الله علیه و آله دو بار فرمود: «دیارکم، تکتب آثارکم»؛ یعنی: در محل خود بمانید و نقل مکان نکنید تا پاداش گام‌هایی که به سوی مسجد برمی‌دارید، برای شما ثبت شود. و آن‌گاه برایشان بیان فرمود که به‌ازای هر قدمی، ثواب یک نیکی به آن‌ها می‌رسد یا یک درجه بر درجاتشان افزوده می‌گردد.

این حدیث، نشان می‌دهد که وقتی انسان به مسجد می‌رود، با هر قدمی که به سوی مسجد برمی‌دارد، یک نیکی به او می‌رسد. روایت ابوهریره رضی الله عنه این مطلب را واضح‌تر بیان نموده است؛ در این روایت آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ تَوَضَّأَ فَأَسْبَغَ الوُضُوءَ ثُمَّ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا الصَّلَاةُ، لَمْ يَخْطُ خُطْوَةً إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا دَرَجَةً وَحَطَّ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَةٌ»^(۱) یعنی: «کسی که وضوی درست و کاملی بگیرد و سپس از خانه‌اش به سوی مسجد بیرون شود و انگیزه‌ای جز نماز بیرونش نکرده باشد، با هر قدمی که برمی‌دارد، الله، یک درجه بر درجاتش می‌افزاید و یکی از گناهانش را می‌بخشد»؛ لذا دو پاداش می‌یابد: اول این که یک درجه بر درجاتش افزوده می‌گردد؛ و دوم این که یکی از گناهانش بخشیده می‌شود. البته در صورتی که در خانه‌اش وضو بگیرد و وضویش کامل و درست باشد؛ فرقی نمی‌کند که گام‌های زیادی به سوی مسجد بردارد یا گام‌های اندکی؛ بلکه به‌ازای هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزوده می‌شود و یکی از گناهانش بخشیده می‌گردد.

این حدیث، بیان‌گر این است که وقتی انسان درباره‌ی کسی چیزی شنید، باید قبل از این که چیزی بگوید یا اقدامی انجام دهد، از صحت آن خبر مطمئن شود؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از این که چیزی به بنی سلمه بگوید، از آنان پرسید: شنیده‌ام که چنین قصدی دارید؟ گفتند: بله، ای رسول خدا! لذا باید هنگام شنیدن هر خبری، ابتدا

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۵۷، ۶۱۱، ۱۹۷۶) به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

از درستی آن مطمئن شد تا متانت و سنگینی انسان، رعایت شود؛ زیرا آدم‌های خوش‌باوری که هر سخنی را تأیید می‌کنند، خیر فراوانی را از دست می‌دهند و چه بسا با زیان‌ها و آسیب‌های بزرگی روبه‌رو می‌شوند.

این حدیث هم‌چنین نشان‌دهنده‌ی زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی‌ست که یکی از این راه‌ها، رفتن به مسجد با پای پیاده می‌باشد و همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، مایه‌ی رفع درجات و بخشش گناهان است.

۱۴۱- الحادي والعشرون: عن أبي المنذر أبي بن كعب رضي الله عنه قال: كان رجلاً لا أعلم رجلاً أبعد من المسجد منه، وكان لا تُحطُّه صلاةٌ فقيل له، أو فقلت له: لو اشتريت حماراً تركبه في الظلما، وفي الرمضاء فقال: ما يسرني أن منزلي إلى جنب المسجد، إني أريد أن يكتب لي مشايي إلى المسجد، ورؤوعي إذا رجعت إلى أهلي، فقال رسول الله ﷺ: «قد جمع الله لك ذلك كله». [روایت مسلم]^(۱)

وفي رواية: «إن لك ما احتسبت».

ترجمه: ابومنذر، ابی بن کعب رضي الله عنه می‌گوید: مردی بود که من، سراغ نداشتم کسی به‌اندازه‌ی او از مسجد، دور باشد؛ ولی هیچ نمازی از او فوت نمی‌شد. به او گفتند یا من به او گفتم: کاش الاغی می‌خریدی و در تاریکی و گرما (برای پیمودن زمین داغ) بر آن سوار می‌شدی. گفت: خوشم نمی‌آید که خانه‌ام در کنار مسجد باشد؛ می‌خواهم قدم‌هایی که به سوی مسجد برمی‌دارم و نیز پاداش بازگشتم به نزد خانواده‌ام، برایم نوشته شود. رسول‌الله ﷺ (به او) فرمود: «الله، همه‌ی این‌ها را برای تو فراهم کرده است».

در روایتی آمده است: «پاداشی که بدان امیدوار بوده‌ای، به تو می‌رسد».

شرح

این حدیث همانند احادیث پیشین، بیان‌گر زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی‌ست؛ یکی از این راه‌ها، رفتن به مسجد و نیز بازگشت از مسجد می‌باشد؛ البته به شرطی که

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۶۳.

انسان به پاداش چنین کاری در نزد الله متعال امیدوار باشد. این حدیث که مؤلف رحمته ذکر کرده، درباره‌ی شخصی است که خانه‌اش از مسجد، دور بود و به امید اجر و ثواب الاهی به مسجد می‌رفت و با همین امید، به خانه‌اش بازمی‌گشت. مردم به او گفتند: کاش الاغی می‌خریدی تا در تاریکی شب- نماز صبح و عشاء- یا در گرمای شدید بر آن سوار می‌شدی؛ به‌ویژه هوای گرم و سوزان حجاز. آن بزرگوار پاسخ داد: خوشم نمی‌آید که خانه‌ام در کنار مسجد باشد؛ یعنی دوست داشت که خانه‌اش دور از مسجد باشد تا با پای پیاده به مسجد بیاید و با پای پیاده، به خانه‌اش بازگردد؛ زیرا نزدیک بودن خانه‌اش به مسجد باعث می‌شد که گام‌های کم‌تری به سوی مسجد بردارد. لذا بیان نمود که دوست دارد اجر و ثواب بیش‌تری کسب کند؛ از این‌رو رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: «پاداشی که بدان امیدواری، به تو می‌رسد».

بنابراین درمی‌یابیم که برداشتن گام‌های زیاد به سوی مسجد، یکی از راه‌های خیر و نیکی است و در صورتی که انسان به اجر و پاداش این کار امیدوار باشد و ثوابش را از الله بخواهد، الله متعال پاداش رفت و برگشت را به او می‌دهد.

شکی نیست که نیت، تأثیر زیادی در درست بودن اعمال و پاداش آن دارد؛ چه بسا دو نفر در کنار یک‌دیگر نماز می‌گذارند، اما تفاوت پاداش آن دو به‌اندازه‌ی فاصله‌ی زمین و آسمان است؛ و این، به نیت و نحوه‌ی عمل آن‌ها بستگی دارد. هرچه اخلاص برای الله صلی الله علیه و آله و هم‌چنین پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله بیش‌تر باشد، پاداش آن نزد الله صلی الله علیه و آله بیش‌تر خواهد بود.

۱۴۲- الثَّانِي وَالْعَشْرُونَ: عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عمرو بن العاص رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أَرْبَعُونَ خَصْلَةً أَعْلَاهَا مَنِيحَةُ الْعَنْزِ، مَا مِنْ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِحَصْلَةٍ مِنْهَا رَجَاءً ثَوَابَهَا وَتَصَدِّقَ مَوْعُودَهَا إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهَا الْجَنَّةَ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابومحمد، عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چهل خصلت نیکو وجود دارد که برترین آن‌ها، به عاریت دادن بُرِ شیرده می‌باشد تا از شیرش استفاده کنند. هرکس به امید ثواب و با ایمان به پاداشی که وعده داده شده،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۶۳۱.

یکی از این خصلت‌های نیک را انجام دهد، الله متعال به پاس آن، او را وارد بهشت می‌گرداند».

۱۴۳- الثَّالِثُ وَالْعُشْرُونَ: عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم يَقُولُ: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ». [متفقٌ عليه]^(۱)

وفي رواية لهما عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ، فَيَنْظُرُ أَيَمَنَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ أَشْأَمَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ، فَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فِكَلِمَةً طَيِّبَةً».

ترجمه: عدی بن حاتم رضی الله عنه می‌گوید: از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم شنیدم که فرمود: «از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد».

بخاری و مسلم از عدی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «الله با هر یک از شما سخن خواهد گفت؛ در حالی که هیچ واسطه و مترجمی در میان نخواهد بود. در آن هنگام انسان به سمت راست خویش نگاه می‌کند و چیزی جز اعمالش نمی‌بیند؛ و به سمت چپ خود می‌نگرد و چیزی جز اعمالش نمی‌بیند و به روبه‌روی خویش نگاه می‌کند؛ تنها چیزی که در برابرش می‌بیند، آتش دوزخ است. پس، از آتش دوزخ دوری کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد. و هرکس توانایی صدقه دادن این مقدار را ندارد، پس با گفتن سخنی نیکو (خود را از آتش دوزخ نجات دهد)».

شرح

این حدیث در بیان بخشی از راه‌های خیر و نیکی‌ست؛ زیرا الله متعال، راه‌های نیک فراوانی فراروی بنده‌اش قرار داده تا به وسیله‌ی آن‌ها به مقصد برسند که یکی از این راه‌ها، صدقه دادن است. به فرموده‌ی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «همان‌گونه که آب، آتش را خاموش می‌کند، صدقه نیز (آتش) گناه را خاموش می‌گرداند»؛ یعنی باعث بخشش گناهان است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۲۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۶.

سپس مؤلف رحمته، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که الله تعالی روز قیامت با بنده‌اش بدون واسطه و در تنهایی سخن می‌گوید. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ﴿٦﴾﴾ [الانشقاق: ٦]

ای انسان! به یقین تو تا ملاقات پروردگارت در تلاشی سخت خواهی بود و سپس ملاقاتش خواهی کرد.

یعنی پروردگارت را ملاقات خواهی کرد و پاسخ‌گوی سعی و تلاش خویش خواهی بود؛ البته این، برای مؤمنان یک مژده است؛ همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلَقَوُهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢٣﴾﴾ [البقرة: ٢٢٣]

و تقوای الله پیشه کنید و بدانید که شما، الله را ملاقات خواهید کرد و مؤمنان را بشارت بده.

الحمدلله که مؤمن هنگام ملاقات پروردگارش، وضعیت خوبی دارد؛ از این رو رسول الله صلی الله علیه و آله بدین نکته تصریح نموده که الله متعال روز قیامت با یکایک شما بدون واسطه سخن خواهد گفت. الله با بنده‌ی مؤمنش سخن می‌گوید و درباره‌ی گناهانش از او اعتراف می‌گیرد و می‌فرماید: آیا به یاد داری که در فلان روز، فلان کار را انجام دادی؟ انسان، اعتراف می‌کند و خود را در معرض هلاکت می‌پندارد؛ اما الله تعالی به او می‌فرماید: «سَرَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَعْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ»؛ یعنی: «گناهانت را در دنیا پوشانیدم و امروز نیز گناهانت را می‌بخشم». چه همه گناه کرده‌ایم! فقط الله می‌داند، اما آن‌ها را پوشانده است و روز قیامت، باز به ما لطف می‌کند و گناهانمان را می‌آمرزد. الحمدلله.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در آن هنگام انسان به سمت راست خویش نگاه می‌کند و چیزی جز اعمالش نمی‌بیند؛ و به سمت چپ خود نگاه می‌کند و چیزی جز اعمالش نمی‌بیند و به روبه‌روی خویش نگاه می‌کند؛ تنها چیزی که در برابرش می‌بیند، آتش دوزخ است». آن‌گاه افزود: «پس، از آتش دوزخ دوری کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد».

این حدیث بیان‌گر صفت کلام یا سخن گفتن برای الله تعالی می‌باشد و نشان می‌دهد که الله متعال سخنی می‌گوید که شنیده می‌شود و قابل فهم است و نیاز به ترجمه ندارد و مخاطبش آن را درک می‌کند.

این حدیث هم‌چنین دلیلی است بر این‌که صدقه، انسان را از آتش دوزخ نجات می‌دهد؛ اگرچه اندک باشد؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرمود: «از آتش دوزخ خود را نجات دهید، اگرچه با صدقه دادن نصف خرما می‌باشد». آن‌گاه فرمود: «اگر این هم مقدور نبود»، یعنی اگر امکان صدقه دادن نصف خرما نیز وجود نداشت، «پس با گفتن سخنی نیکو خود را نجات دهد».

سخن نیکو، شامل قرائت قرآن نیز می‌شود؛ زیرا بهترین سخن، قرآن کریم است. هم‌چنین گفتن «سبحان‌الله» و «لااله الاالله» را نیز در برمی‌گیرد و نیز امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم و تعلم و هم‌چنین هر سخنی که مایه‌ی تقرب و نزدیکی انسان به الله متعال است؛ لذا اگر امکان صدقه دادن نصف خرما وجود نداشت، پس خود را با گفتن سخن نیکو از آتش دوزخ نجات دهید و این، یکی از راه‌های خیر و نیکی و بیان‌گر فراوانی و سهولت این راه‌هاست. الحمدلله که صدقه دادن نصف یک خرما یا گفتن سخن نیکو، باعث نجات از آتش دوزخ می‌باشد. از الله متعال درخواست می‌کنیم که همه‌ی ما را از آتش دوزخ، نجات دهد.

۱۴۴- الرَّابِعُ وَالْعَشْرُونَ: عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ فِيحْمَدُهُ عَلَيْهَا، أَوْ يَشْرِبَ الشَّرْبَةَ فِيحْمَدُهُ عَلَيْهَا». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «الله متعال از بنده‌ای که غذایی می‌خورد و او را حمد و سپاس می‌گوید یا هنگامی که جرعه‌ای آب می‌نوشد و الله را حمد و ستایش می‌کند، راضی و خشنود می‌شود».

شرح

مؤلف رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حدیثی بدین مضمون از انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «الله متعال از بنده‌ای که غذایی می‌خورد و او را حمد و سپاس می‌گوید یا هنگامی که جرعه‌ای آب می‌نوشد و الله را حمد و ستایش می‌کند، راضی و خشنود می‌شود».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۳۴

می‌شود». مؤلف رحمته، واژه‌ی «الْأَكْلَةَ» یا غذا را که در حدیث آمده، به نهار یا شام، تفسیر کرده است.

این حدیث، نشان می‌دهد که با کوچک‌ترین وسیله یا بهانه‌ای می‌توان رضایت و خشنودی الله را کسب کرد. چنان‌که الله از بنده‌ای که پس از پایان غذا یا نوشیدن آب، «الحمد لله» می‌گوید، راضی می‌شود؛ زیرا خوردن و آشامیدن، آدابی دارد که بر دو نوع است: عملی، و زبانی.

اما آداب عملی: خوردن و آشامیدن با دست راست؛ زیرا خوردن و آشامیدن با دست چپ، درست نیست و بنا بر قول راجح، حرام است؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله از خوردن و آشامیدن با دست چپ منع نموده و آن را عمل شیطان برشمرده و خبر داده است که شیطان، با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد. هم‌چنین شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله با دست چپ خود، غذا خورد؛ رسول الله به او فرمود: «كُلْ بِيَمِينِكَ»؛ یعنی: «با دست راست خویش بخور». آن شخص گفت: «نمی‌توانم». رسول الله فرمود: «هیچ وقت نتوانی». ^(۱) و دیگر، آن مرد نتوانست دست راستش را به سوی دهان خود بالا ببرد و بدین‌سان سزای این عمل را چشید. پناه بر الله.

آداب زبانی خوردن و آشامیدن: گفتن «بسم الله»؛ دیدگاه صحیح، این است که گفتن «بسم الله» هنگام خوردن و آشامیدن، واجب می‌باشد و کسی که «بسم الله» نگوید، گناه‌کار می‌شود؛ زیرا شیطان در خوردن و آشامیدن با او شریک می‌گردد؛ از این رو بر انسان واجب است که هنگام خوردن و آشامیدن، «بسم الله» بگوید و اگر گفتن «بسم الله» را در ابتدای غذا فراموش کرد، هرگاه به یادش آمد، بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ أَوْلَهُ وَآخِرُهُ». هم‌چنین باید به کسی که گفتن بسم الله را فراموش می‌کند، تذکر دهیم؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به پیش‌زاده‌ی خود، عمر بن ابی سلمه، یعنی پسر همسر خویش، ام سلمه رضی الله عنها فرمود: «يَا غُلَامُ سَمِّ اللَّهَ وَكُلْ بِيَمِينِكَ وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ» ^(۲)؛ یعنی: «پسر جان! بسم الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور».

(۱) صحیح مسلم، به نقل از سلمه بن اکوع رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۹۵۷، ۴۹۵۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۷۶۷ به نقل از عمر بن ابی سلمه رضی الله عنها.

این دلیلی است بر این که وقتی چند نفر، به صورت دسته‌جمعی با عم غذا بخورند، هر یک از آن‌ها باید «بسم‌الله» بگوید و «بسم‌الله» گفتن یک نفر برای همه کافی نیست.

گفتن بسم‌الله، جزو آداب گفتاری یا زبانی خوردن و آشامیدن است و واجب می‌باشد و برای هیچ‌کس جایز نیست که آن را ترک کند. گفتن «الحمدلله» پس از پایان خوردن و آشامیدن نیز جزو همین آداب است و باید الله را حمد و سپاس گفت که این روزی را برای بنده‌اش، فراهم ساخته است و کسی جز او توانایی روزی دادن به بندگان الاهی را ندارد. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ وَأَمْ نَحْنُ الَّذِينَ نَزَّلْنَاهُ﴾ [الواقعة: ۶۳، ۶۴]

آیا به آنچه می‌کارید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما، آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ

[الواقعة: ۶۸، ۶۹]

الْمُنزِلُونَ﴾

آیا به آبی که می‌نوشید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر فرو می‌فرستید یا ما نازل‌کننده‌ایم؟

اگر الله ﷻ این گیاهان را به ثمر نمی‌رساند و آن را در اختیار ما نمی‌گذاشت، از دست‌یابی به آن عاجز و ناتوان بودیم. همین‌طور اگر الله متعال، آب را از ابر فرو نمی‌فرستاد و آن را به صورت چشمه‌هایی در زمین، قرار نمی‌داد تا آن را استخراج کنیم، به این همه رزق و روزی دست نمی‌یافتیم؛ چنان‌که درباره‌ی محصولات کشاورزی می‌فرماید:

﴿لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾﴾

اگر بخواهیم، به‌طور قطع آن را گیاهی خرد و خشکیده می‌گردانیم. و بدین ترتیب شما شگفت‌زده می‌شوید.

و درباره‌ی آب می‌فرماید:

﴿لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ أَجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾﴾

اگر بخواهیم آن را تلخ و شور می‌گردانیم، پس چرا سپاس نمی‌گزارید؟

لذا باید برای سپاس‌گزاری از الله ﷻ پس از خوردن و آشامیدن، «الحمد لله» بگوییم و این، باعث رضایت و خشنودی الله متعال می‌گردد.

مؤلف رحمته، واژه‌ی «الأكله» یا غذا را که در حدیث آمده، به نهار یا شام، تفسیر کرده است؛ لذا درمی‌یابیم که سنت در خوردن و آشامیدن، این است که پس از پایان هر وعده‌ی غذایی، «الحمد لله» بگوییم؛ نه این‌که پس از هر لقمه‌ای که می‌خوریم، الحمد لله بگوییم؛ البته گفته می‌شود که امام احمد رحمته، پس از هر لقمه‌ای که می‌خورد، «الحمد لله» می‌گفت. علتش را از او پرسیدند؛ فرمود: خوردن و الحمد لله گفتن، بهتر از خوردن و سکوت است. با این حال، شکی نیست که رهنمود یا روش رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین روش است و اگر انسان در پایان خوردن و آشامیدن، الحمد لله بگوید، کافی‌ست؛ ولی امیدوارم که گفتن «الحمد لله» در اثنای خوردن و آشامیدن، به قصد یادآوری به دیگران یا به هر دلیل دیگری، اشکالی نداشته باشد؛ همان‌طور که امام احمد رحمته عمل می‌کرد.

۱۴۵- الخَامِسُ وَالْعَشْرُونَ: عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ». قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «يَعْمَلُ بِيَدَيْهِ فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ». قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ؟ قَالَ: «يُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ». قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ قَالَ: «يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ أَوْ الْخَيْرِ». قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ؟ قَالَ: «يُمْسِكُ عَنِ الشَّرِّ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ». ^(۱) [متفق عليه]

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بر هر مسلمانی، صدقه‌ای واجب است». ابوموسی رضی الله عنه سؤال کرد: اگر برای کسی مقدور نبود، چه کند؟ فرمود: «کار کند تا هم به خود نفع برساند و هم به دیگران، صدقه دهد». ابوموسی رضی الله عنه گفت: اگر توانایی کار کردن نداشت، چه کند؟ فرمود: «به نیازمند رنج‌کشیده و بینوایی کمک کند». ابوموسی رضی الله عنه پرسید: اگر توانایی چنین کاری نداشت، چه کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به کار پسندید یا نیک فرا بخواند». ابوموسی رضی الله عنه عرض کرد: اگر چنین کاری نکرد، چه کند؟ فرمود: «از بدی‌ها بپرهیزد و این، برای او صدقه‌ای محسوب می‌شود».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۴۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۸.

شرح

مؤلف رحمته، از ابوموسی اشعری رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «بر هر مسلمانی، صدقه‌ای واجب است». پیش‌تر چنین عبارتی از رسول‌الله صلی الله علیه و آله مرور کردیم که شرح بیش‌تری داشت؛ در آن حدیث آمده بود: «كُلُّ سُلَامَى مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ كُلُّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فِيهِ الشَّمْسُ»^(۱) یعنی: «هر روز که خورشید طلوع می‌کند، در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است». راه‌های زیادی برای ادای این صدقه وجود دارد: گفتن «سبحان الله» یا «الله اکبر» یا «لا اله الا الله»، امر به معروف یا نهی از منکر، یا کمک به نیازمند رنج‌کشیده و بینوا و کارهای نیک دیگری که در حدیث، ذکر شده است؛ اما نفس اماره، انسان را از انجام کارهای نیک باز می‌دارد و هرگاه انسان تصمیم به کار نیکی می‌گیرد، شیطان دروازه‌ی دیگری به رویش می‌گشاید و آن‌گاه که به سوی این دروازه روی می‌آورد، دروازه‌ی دیگری فراروی او می‌گذارد تا بدین‌سان وقت انسان را ضایع کند و فرصت از دست برود و انسان، هیچ استفاده‌ای از وقتش نبرد؛ از این‌رو باید همین‌که تصمیم خوبی می‌گیریم، آن را عملی سازیم و هر دروازه‌ی نیکی که به سوی ما باز شد، بی‌درنگ به سوی آن بشتاییم؛ زیرا الله جل جلاله می‌فرماید:

[البقرة: ۱۴۸]

﴿ فَاسْتَبِقُوا الخَيْرَاتِ ﴾

پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید.

از این‌رو انسان باید همین‌که فرصتی برای انجام کار نیکی پیدا می‌کند، قدرش را بداند و بی‌درنگ به انجام آن پردازد و گرنه، بیم آن می‌رود که الله متعال، او را از رحمتش عقب بیندازد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا يَزَالُ قَوْمٌ يَتَأَخَّرُونَ حَتَّى يُؤَخَّرَهُمُ اللهُ»^(۲) یعنی: «برخی، همواره (در صف‌های) عقب می‌ایستند تا این‌که الله، آن‌ها را (از رحمتش) عقب می‌اندازد». به عبارت دیگر، درنگ کردن در انجام کارهای نیک، باعث می‌شود که فرصت یا توفیق عمل از دست برود. لذا آدمِ عاقل و خردمند، هر فرصتی را غنیمت می‌داند و با اشتیاق فراوان به سوی نیکی‌ها می‌شتابد و هیچ فرصتی

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۵۰۸، ۲۷۶۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۷۷ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.(۲) صحیح مسلم، ش: ۶۶۲، به نقل از ابوسعید خدری رضی الله عنه.

را از دست نمی‌دهد. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد. به یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

۱۴- باب: میانه‌روی در عبادت

الله متعال می‌فرماید:

﴿طه﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿١٠﴾ [طه: ۱، ۲]

طه، ها. قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج و زحمت بیفتی.

و می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵]

الله برای شما آسانی می‌خواهد، نه سختی و دشواری.

شرح

مؤلف رحمته در باب گذشته ذکر نمود که راه‌های خیر و نیکی، فراوان است و حال، این نکته را یادآوری می‌کند که انسان باید در عبادت، میانه‌روی نماید و از این‌رو بابی به نام «میانه‌روی در عبادت» گشوده است. میانه‌روی، یعنی پرهیز از افراط و تفریط؛ این، همان خصلت ارزشمندی‌ست که انسان باید در همه حال رعایت کند تا میانه‌رو و به‌دور از افراط و تفریط باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷]

و آنان که چون انفاق می‌کنند، زیاده‌روی نمی‌نمایند و بخل نمی‌ورزند، و انفاقشان همواره میان این دو حالت، در حد اعتدال است.

انسان در طاعت و عبادتش نیز باید اعتدال و میانه‌روی را رعایت کند و دوری از افراط و تفریط در عبادت، بر انسان، واجب است؛ لذا خودت را با انجام کارها یا عبادت‌هایی که از توان تو خارج است، در رنج و مشقت مینداز. پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع یافت که سه نفر تصمیم گرفته‌اند که سخت در عبادت بکوشند؛ یکی از آنها تصمیم گرفت که هرگز ازدواج نکند؛ دومی گفت: تمام عمر روزه می‌گیرم و یک روز را هم نمی‌خورم. سومی هم تصمیم گرفت که همه‌ی شب‌ها به نماز بایستد و هیچ شبی نخوابد. پیامبر صلی الله علیه و آله سخنرانی کرد و فرمود: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَقُولُونَ كَذَا وَكَذَا لِكَيْ أُصَلِّيَ وَأَنَا مُ وَأَصُومُ وَأُفِطِرُ

وَأَتَزَوَّجُ النَّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» یعنی: «چرا برخی از مردم، چنین سخنانی می‌گویند؟! من، هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم؛ برخی از روزها، روزی نفل می‌گیرم و گاه می‌خورم و با زنان، ازدواج نیز می‌کنم؛ پس هرکس از سنت من روی بگرداند، از من نیست». بدین‌سان پیامبر ﷺ از کسانی که از سنتش روی‌گردانی می‌کنند و خود را به کارهایی وامی‌دارند که از توانشان خارج است، اظهار بیزارى نمود.

مؤلف رحمته به آیه‌ی اول و دوم سوره‌ی «طه» استناد کرده که الله متعال فرموده است:

﴿طه ۱﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۱﴾ [طه: ۱، ۲]

طا، ها. قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج و زحمت بیفتی.

﴿طه﴾، جزو حروف مقطعه می‌باشد که پروردگار متعال برخی از سوره‌ها را با آن، آغاز کرده است و بر خلاف پندار برخی از مردم، نام رسول الله ﷺ نیست و معنا هم ندارد؛ زیرا قرآن، به زبان عربی نازل شده و حروف، در زبان عربی، بی‌معنا هستند و زمانی معنا پیدا می‌کنند که با هم ترکیب شوند و واژه‌ای بسازند. البته حروف مقطعه، منکران و تکذیب‌کنندگان قرآن را به چالش می‌کشاند؛ زیرا قرآن، مخالفان خود را به مبارزه می‌طلبد و از آن‌ها می‌خواهد که چیزی همانند قرآن بیاورند و آن‌ها از آوردن ده یا یک سوره و حتی یک آیه و کم‌تر از آن نیز ناتوانند؛ حال آن‌که قرآن از چنین حروفی تشکیل شده است که برای مخالفان آن، شناخته‌شده می‌باشد و حروف ناشناخته‌ای نیست. از این‌رو تقریباً در همه‌ی سوره‌هایی که با این حروف شروع شده، پس از حروف مقطعه، سخن از قرآن به میان می‌آید؛ در سوره‌ی «بقره» آمده است:

﴿آلَم ۱﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱﴾ [البقرة: ۱، ۲]

الف، لام، میم. در این کتاب که راهنما و هدایت‌گر پرهیزکاران است، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

و در سوره‌ی «آل عمران» آمده است:

﴿آلَم ۱﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۱﴾ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

مُصَدِّقًا ﴿۱﴾ [آل عمران: ۱، ۳]

الف، لام، میم. الله؛ هیچ معبود برحقى جز او وجود ندارد؛ همیشه‌زنده‌ای که مدبّر (جهان هستی) است. (ذاتی که) قرآن را به‌حق بر تو نازل کرد.

و نیز سوره‌ی «اعراف»:

﴿الْمَصَّ ۝ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ﴾ [الأعراف: ۱، ۲]
 الف، لام، میم، صاد. (این) کتابی است که بر تو نازل شده و نباید در سینه‌ات برای (تبلیغ) آن
 تنگی و فشاری باشد.

و هم چنین سوره‌ی «یونس»:

﴿الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ۝﴾ [یونس: ۱]
 الف، لام، را؛ این، آیات کتاب استوار و محکم است.

بدین سان می‌بینیم که پس از حروف مقطعه که در ابتدای برخی از سوره‌ها آمده، ذکر قرآن به میان می‌آید و این، اشاره‌ای است به این که قرآن، از همین حروف عربی تشکیل شده است؛ اما با این حال، عرب‌ها از آوردن کلامی مانند قرآن، ناتوانند. این، همان دیدگاه درست درباره‌ی حروف مقطعه می‌باشد.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۝﴾ [طه: ۲]
 قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج و زحمت بیفتی.

یعنی الله متعال، قرآن را بر پیامبرش نازل نکرده است که او را در رنج و زحمت بیندازد؛ بلکه نزول قرآن بر محمد ﷺ برای این است که به سعادت و رستگاری و خیر دنیا و آخرت، دست یابد. همان‌گونه که الله ﷻ در همین سوره می‌فرماید:

﴿قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ۝ ۱۲۳ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ۝ ۱۲۴ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ۝ ۱۲۵ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ۝ ۱۲۶ وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ۝﴾

[طه: ۱۲۳، ۱۲۷]

فرمود: از بهشت آسمان (به زمین) پایین بروید؛ در حالی که برخی از شما دشمن برخی دیگر خواهید بود. و چون هدایت و رهنمودم برای شما بیاید، هر کس از آن پیروی کند، گمراه نمی‌شود و در رنج و زحمت نمی‌افتد. و هر کس از یاد من روی بگرداند، زندگانی تنگی خواهد داشت و روز

قیامت او را نابینا حشر می‌کنیم. می‌گوید: ای پروردگارم! چرا مرا نابینا برانگیختی؟ حال آن که من (در دنیا) بینا بودم؟ می‌فرماید: این چنین آیاتمان برای تو آمد و آن‌ها را فراموش کردی و بدین سان امروز از یاد می‌روی. و کسی را که زیاده‌روی کرد و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد، این چنین مجازات می‌کنیم. و به راستی عذاب آخرت، سخت‌تر و ماندگارتر است.

آری! الله ﷻ به پیامبرش می‌فرماید که «ما، قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج و زحمت بیفتی»؛ بلکه برای این که در دنیا و آخرت رستگار شوی؛ از این رو تا زمانی که امت اسلامی به قرآن تمسک می‌جست و رهنمودهای آن را به کار می‌بست، عزت و کرامت داشت و مسلمانان از همه‌ی ملت‌ها و امت‌ها برتر بودند؛ چنان‌که توانستند شرق و غرب زمین را فتح کنند؛ اما از آن زمان که از عمل به قرآن بازماندند، دچار عقب‌ماندگی شدند و متناسب با دوری خود از قرآن، عزت و کرامت پیشین خود را از دست دادند.

مؤلف رحمته آیه‌ی دیگری نیز در این باب ذکر کرده است؛ این آیه که الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾

[البقرة: ۱۸۵]

الله برای شما آسانی می‌خواهد، نه سختی و دشواری.

یعنی الله متعال با احکامی که به سوی ما نازل فرموده است، برای ما آسانی می‌خواهد و قصد سخت‌گیری ندارد؛ این آیه، جزو آیه‌هایی است که درباره‌ی روزه نازل شده تا هیچ‌کس گمان نکند که پروردگار متعال با فرو فرستادن حکم روزه، حکم سخت و رنج‌آوری نازل فرموده است؛ لذا بیان فرمود که برای ما آسانی می‌خواهد، نه سختی و دشواری. از این رو روزه، بر مسافر واجب نیست و باید قضای آن را در ایام دیگری به جای آورد. بیمار نیز همین‌گونه است و روزه بر او واجب نیست؛ بلکه قضای روزه‌اش را پس از آن که بهبود یافت، به جای می‌آورد. این، یعنی آسان‌گیری. لذا الله متعال فرمود:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾

[البقرة: ۱۸۵]

الله برای شما آسانی می‌خواهد، نه سختی و دشواری.

الحمد لله که دین اسلام، دین تسامح و آسان‌گیری است؛ و از الله متعال درخواست می‌کنم که به همه‌ی ما توفیق عمل و چنگ زدن به این دین را عطا بفرماید و ما را بر این دین بمیراند تا پروردگاران را در حالی ملاقات کنیم که مسلمانیم.

۱۴۶- عن عائشة رضی الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا امْرَأَةٌ قَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَتْ: هَذِهِ فُلَانَةٌ تَذُكِّرُ مِنْ صَلَاتِهَا قَالَ: «مَهْ عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيقُونَ، فَوَاللَّهِ لَا يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا وَكَانَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَا دَاوَمَ صَاحِبُهُ عَلَيْهِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلى الله عليه وآله به خانه‌ی او آمد و زنی، نزدش بود. پیامبر صلى الله عليه وآله پرسید: «این زن کیست؟» عایشه رضی الله عنها پاسخ داد: «فلان زن است». و از کثرت نمازهایش سخن گفت. رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «بس کن! به اندازه‌ای که توانایی دارید، عبادت کنید؛ به الله سوگند که الله از دادن پاداش اعمال نیک خسته نمی‌شود، مگر این که شما از عبادت خسته شوید. بهترین عمل نزد الله، عملی است که صاحبش بر آن مداومت کند».

شرح

مؤلف رحمته الله، روایتی در باب میانه‌روی در عبادت نقل کرده که پیامبر صلى الله عليه وآله به خانه‌ی وی رفت و زنی، آن‌جا بود؛ پیامبر صلى الله عليه وآله از عایشه رضی الله عنها پرسید: «این زن کیست؟» عایشه رضی الله عنها آن زن را معرفی کرد و کثرت نمازها و عبادت‌هایش را برای پیامبر صلى الله عليه وآله بازگو نمود. پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «بس کن!» واژه‌ی «مه» که در حدیث آمده، نزد علمای علم نحو، «اسم فعل» است و بدین معناست که بس کن یا ساکت باش. به عبارت دیگر: پیامبر صلى الله عليه وآله به آن زن دستور داد که دست از عبادت مشقت‌باری که مداومت بر آن مشکل است، بردارد و آن‌گاه فرمود: «به اندازه‌ای که توانایی دارید، عبادت کنید»؛ یعنی خود را به رنج و زحمت نیندازید؛ زیرا وقتی انسان، خودش را به رنج و زحمت بیندازد و عبادت سخت و سنگینی را شروع کند، توان مداومت و پای‌بندی بر آن را نخواهد داشت و سرانجام، آن را ترک خواهد کرد.

عایشه رضی الله عنها یادآوری کرده که محبوب‌ترین عمل نزد پیامبر صلى الله عليه وآله، عملی است که صاحبش بر آن مداومت می‌کند؛ یعنی اگر عمل، اندک باشد، اما صاحبش بر آن مداومت نماید، بهتر است از این که عملش زیاد باشد و نتواند بر آن مداومت کند؛ زیرا انسان، عمل اندک را به راحتی انجام می‌دهد؛ بر خلاف عمل سخت و دشوار که انسان را خسته می‌کند و او را بر آن می‌دارد که آن را ترک نماید. از این رو پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «به

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۳، ۱۱۵۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۸۵.

الله سوگند که او از دادن پاداش اعمال نیک خسته نمی‌شود، مگر این که شما از عبادت خسته شوید». صفت خستگی در این حدیث برای الله ذکر شده، مانند خستگی ما انسان‌ها نیست؛ زیرا خستگی ما، از روی تنبلی و ناتوانی است، حال آن که الله ﷻ از هر عیبی پاک و منزّه می‌باشد و زمانی پاداش اعمال نیک بنده‌اش را قطع می‌کند که بنده‌اش، دست از عمل بردارد یا آن عمل را ترک کند. لذا صفتی که در این حدیث برای الله ذکر شده، به دور از هرگونه تنبلی، رنج و ناتوانی است؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ

لُغُوبٍ﴾ (۲۸)

[ق: ۳۸]

و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آنهاست، در شش روز آفریدیم و خستگی و رنجی به ما نرسید.

یعنی الله ﷻ آسمان‌های بزرگ و زمین و موجودات میان آنها را در شش روز آفرید و این آفرینش بزرگ در این مدت کوتاه، الله را خسته و رنجور نکرد. از حدیث عایشه رضی الله عنها چنین برداشت می‌کنیم که انسان باید همواره توجه نماید که چه کسی به خانه‌اش رفت و آمد می‌کند؛ زیرا برخی از زن‌ها وقتی با هم می‌نشینند، شروع به غیبت می‌کنند و گاه، در زندگی دیگران، سرک می‌کشند و از کار و بار مرد خانه یا رفت و آمدهایی که به آن خانه می‌شود، سؤال می‌کنند و ممکن است سخنانی رد و بدل شود و حتی شایعاتی پدید آید که به اختلاف زن و مرد بینجامد. این حدیث، هم‌چنین بیان‌گر این است که انسان نباید خودش را با عبادت‌ها و اعمال فراوانی که از توانش خارج است، در رنج و زحمت بیندازد؛ زیرا سرانجام، خسته می‌شود و آن اعمال سخت و دشوار را ترک می‌کند. لذا بهتر است که عملش اندک باشد، اما بر آن مداومت نماید. پیامبر ﷺ شنید که عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما تصمیم گرفته که تا پایان عمرش همه‌ی روزها، روزه بگیرد و تمام شب‌ها را به نماز بایستد. او، به خاطر اشتیاق فراوانش به کارهای نیک و شایسته چنین تصمیمی گرفته بود؛ این خبر به پیامبر ﷺ رسید. به او فرمود: «تو، چنین گفته‌ای؟!». پاسخ داد: بله، ای رسول خدا! پیامبر ﷺ فرمود: «تو، توان این کار را نداری». و آن‌گاه به او دستور داد که هر ماه، سه روز، روزه بگیرد. عبدالله رضی الله عنه عرض کرد: من، طاقتم بیش از این است. لذا رسول الله ﷺ به او فرمان داد که یک روز، روزه بگیرد و دو روز فاصله بیندازد.

عبدالله رضی الله عنه عرض کرد که طاقتم، بیش از این است؛ لذا رسول الله صلی الله علیه و آله به او اجازه داد که یک روز در میان، روزه بگیرد. عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گفت: من، طاقتم بیش از این است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ هَذَا صِيَامُ دَاوُدَ»^(۱) یعنی: «روزه‌ای بهتر از این وجود ندارد؛ این، روزه‌ی داوود علیه السلام است».

زمانی که عبدالله بن عمرو رضی الله عنه بزرگ شد و پا به سن گذاشت، برایش دشوار بود که یک روز در میان، روزه بگیرد؛ از این رو می‌گفت: کاش رخصت پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول می‌کردم! عبدالله رضی الله عنه پانزده روز پیاپی روزه می‌گرفت و پانزده روز پیاپی روزه نمی‌گرفت. لذا درمی‌یابیم که انسان باید در عبادت، میانه‌روی و اعتدال را رعایت کند تا بتواند بر آن مداومت نماید؛ زیرا محبوب‌ترین عمل نزد الله، عملی است که صاحبش بر آن پای‌بندی کند؛ گرچه اندک باشد.

۱۶۷- وعن أنس رضی الله عنه قال: جاء ثلاثة رهط إلى بيوت أزواج النبي صلی الله علیه و آله يسألون عن عبادة النبي صلی الله علیه و آله فلما أخبروا كأنهم تقالوها وقالوا: أين نحن من النبي صلی الله علیه و آله قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر. قال أحدهم: أما أنا فأصلي الليل أبداً، وقال الآخر: وأنا أصوم الدهر أبداً ولا أفطر، وقال الآخر: وأنا اعتزل النساء فلا أتزوج أبداً، فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله إليهم فقال: «أنتم الذين قلتم كذا وكذا؟، أما والله إني لأخشاكم لله وأتقاكم له لکني أصوم وأفطر، وأصلي وأرقد، وأتزوج النساء، فمن رغب عن سنتي فليس مني».^(۲) [متفق عليه]

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: سه نفر به خانه‌ی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و درباره‌ی عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند و هنگامی که از آن باخبر شدند، گویا آن را کم دانستند و گفتند: ما کجا و پیامبر صلی الله علیه و آله کجا، حال آن‌که گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده شده است؟! یکی از آن‌ها گفت: من، تمام شب‌ها را نماز خواهم خواند. دیگری گفت: من، تمام عمر روزه می‌گیرم و یک روز آن را هم نمی‌خورم. و سومی گفت: من از زنان دوری می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. رسول الله صلی الله علیه و آله نزدشان آمد و فرمود: «شما،

(۱) نک: صحیح بخاری، ش: (۱۸۴۲، ۱۸۴۴)؛ و مسلم، ش: ۱۹۷۲

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۰۶۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۴۰۱.

همان کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ به الله سوگند که من، از همه‌ی شما خداترس‌تر و پرهیزکارتر هستم؛ اما هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم؛ هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم. پس هرکس، از سنت من روی بگرداند، از من نیست».

شرح

مؤلف رحمته، روایتی بدین مضمون نقل کرده که سه نفر به خانه‌ی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند و از همسرانش درباره‌ی چگونگی اعمال و عباداتی که در خانه انجام می‌دهد، سؤال کردند؛ زیرا برخی از اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله نمایان بود و همه‌ی مردم، از آن اطلاع داشتند؛ مانند اعمالی که در مسجد یا در جمع یارانش و یا در کوچه و بازار انجام می‌داد. بیش‌تر اصحابش که در مدینه بودند، این دسته از اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌شناختند؛ اما بخش دیگری از اعمال رسول الله صلی الله علیه و آله پنهانی بود و فقط کسانی که با او در خانه بودند، از آن اطلاع داشتند؛ مانند خدمت‌کارانش چون عبدالله بن مسعود و انس بن مالک و دیگران.

این سه نفر به خانه‌ی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند تا درباره‌ی اعمال پنهانی رسول الله صلی الله علیه و آله، یعنی اعمالی که در خانه انجام می‌داد، سؤال کنند؛ وقتی از اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌اش اطلاع یافتند، مثل این‌که آن‌ها را اندک دانستند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله برخی از روزها، روزه‌ی نفل می‌گرفت و گاه می‌خورد؛ بخشی از شب به عبادت می‌پرداخت و پاسی از شب نیز می‌خوابید و از زناش نیز دوری نمی‌کرد؛ لذا از آن‌جا که این سه نفر، تمایل زیادی به عبادت داشتند، گویا اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله را اندک پنداشتند؛ اما ملاک عبادت، شریعت و آموزه‌های شرعی‌ست، نه میل و رغبت یا گرایش انسان به عبادت.

پیامبر صلی الله علیه و آله نزدشان آمد و فرمود: «شما همان کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟» گفتند: بله؛ یکی از آن‌ها گفته بود: من، تمام شب‌ها را نماز خواهم خواند. دیگری گفت: من، تمام عمر روزه می‌گیرم و یک روز آن را هم نمی‌خورم. و سومی گفت: من از زنان دوری می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. آن‌ها اذعان کردند که چنین سخنانی گفته‌اند. بدون شک سخنانی که گفته بودند، شرعی نبود و هیچ

جایگاهی در شریعت نداشت؛ زیرا چنین اعمالی برای نفس، سخت و رنج‌آور است. چه معنا دارد که انسان هیچ شبی نخوابد و به نماز بایستد؟! چنین کاری، رنج‌آور است و نتیجه‌ای جز بی‌رغبتی به عبادت نخواهد داشت؛ زیرا وقتی انسان از کاری خسته شود، آن کار برایش ناگوار خواهد بود. همین‌طور سخن آن شخص که گفته بود زمستان و تابستان، روزه خواهم گرفت! این کار نیز مشقت‌بار است.

سومی تصمیم گرفت که هیچ‌گاه ازدواج نکند؛ این هم کار خوبی نیست؛ به‌ویژه برای جوانان، بسیار دشوار می‌باشد که از ازدواج صرف نظر کنند؛ البته از این کار نهی شده است؛ عثمان بن مظعون رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به شدت ما را از ازدواج نکردن منع می‌نمود؛ و گرنه، خود را آخته می‌کردیم.

به هر حال این شیوه‌ی عبادت که این سه نفر انتخاب کرده بودند، بسیار دشوار و بر خلاف سنت بود؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا از آن‌ها سؤال کرد که آیا واقعاً چنین تصمیمی گرفته‌اند و چون اذعان نمودند که چنین سخنانی گفته‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به الله سوگند که من، از همه‌ی شما خداترس‌تر و پرهیزکارتر هستم؛ اما هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم؛ هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم. پس هرکس از سنت من روی بگرداند، از من نیست»؛ یعنی کسی که بدون میانه‌روی و با روشی سخت و دشوار به عبادت بپردازد، از من نیست. لذا درمی‌یابیم که انسان باید در عبادت و بلکه در همه‌ی کارها میانه‌رو باشد و از افراط و تفریط بپرهیزد؛ زیرا اگر تفریط یا کوتاهی کند، خیر فراوانی را از دست می‌دهد و اگر زیاده‌روی یا افراط نماید، چه‌بسا خسته و درمانده می‌شود و از انجام عبادت باز می‌ماند؛ از این رو در حدیث آمده است: «إِنَّ الْمُؤْتَبِتَ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى»^(۱) یعنی: «کسی که شب و

(۱) ضعیف است؛ روایت: بیهقی در الکبری (۱۸/۳)، و قضاعی در مسند الشهاب (۱۱۴۷)، و حاکم در معرفة علوم الحدیث، ص: ۹۵ از طریق ابی‌عقیل از محمد بن سوجه از محمد بن منکدر از جابر به صورت مرفوع. و مروان بن معاویه از ابو‌عقیل متابعت نکرده و آن را از ابن سوجه از ابن منکدر به صورت مرسل نقل نموده است. چنان‌چه در شعب الایمان (۴۰۲/۳) از بیهقی، آمده است؛ البته شاهدی از روایت ابن‌عمرو دارد، سندش، ضعیف می‌باشد؛ به سبب ضعف عبدالله بن صالح. علامه آلبنانی رحمه الله در ضعیف الجامع (۲۰۲۲۹) این حدیث را ضعیف دانسته است.

روز راه می‌رود (یا مرکبش را می‌تازد)، نه تنها به مقصد نمی‌رسد، بلکه خود (یا سواری‌اش) را هم از پا درمی‌آورد».

لذا میانه‌روی در عبادت، سنت و روش رسول‌الله ﷺ است و درست نیست که هیچ بنده‌ای، خود را در رنج و زحمت بیندازد؛ بلکه باید آهسته و پیوسته حرکت کرد. همان‌طور که پیش‌تر حدیثی ذکر شد که در آن آمده بود: محبوب‌ترین عمل نزد الله، عملی است که صاحبش بر آن مداومت کند، گرچه اندک باشد. لذا راه درست و آسان را در پیش بگیرید و از افراط و تفریط بپرهیزید؛ زیرا بهترین روش، روش پیامبر ﷺ است. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را در شمار پیروان پیامبر ﷺ قرار دهد؛ همان کسانی که به روش و سنت رسول‌الله ﷺ عمل می‌کنند و در مسیر او گام برمی‌دارند.

۱۴۸- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ» قَالَهَا ثَلَاثًا. [روایت

مسلم]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «کسانی که (در کارهای دینی و دنیوی) سخت‌گیری می‌کنند، هلاک می‌شوند». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی از ابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ، هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ، هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»؛ یعنی: «کسانی که در امور دینی و دنیوی سخت‌گیری می‌کنند، زیان‌کارند و تباه می‌شوند» و این را سه بار تکرار فرمود؛ از این رو در حدیث دیگری آمده است: «لَا تُشَدِّدُوا عَلَي أَنْفُسِكُمْ فَيُشَدِّدَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ»؛ یعنی: «بر خود سخت‌گیرید که الله نیز بر شما سخت می‌گیرد». به داستان بنی‌اسرائیل توجه کنید که وقتی قتلی در میانشان انجام شد، درباره‌اش دچار اختلاف شدند و با یکدیگر به نزاع و کشمکش برخاستند و چیزی نمانده بود که در میانشان جنگ و درگیری روی دهد. موسی عليه السلام به آن‌ها گفت:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۷۰.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً﴾

[البقرة: ۶۷]

«الله به شما دستور می‌دهد که برای آشکار شدن راز قتل، گاوی ذبح کنید».

یعنی پس از این‌که گاوی ذبح کردید، بخشی از آن را بردارید و به پیکر مقتول بزنید تا به شما خبر دهد که چه کسی، او را کشته است. بنی‌اسرائیل در پاسخ موسی عليه السلام گفتند: «آیا ما را به مسخره گرفته‌ای؟» اما اگر این فرمان را می‌پذیرفتند و تسلیم امر الله عز وجل می‌شدند، هر گاوی که ذبح می‌کردند، راز قتل برایشان آشکار می‌شد؛ ولی آن‌ها به موسی گفتند: «از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن کند که چه گاوی مورد نظر است؟» و باز گفتند: «از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن کند که رنگ این گاو، چگونه است؟» و نیز پرسیدند که «چگونه گاوی است؟» در نتیجه، الله متعال بر آنان سخت گرفت و به‌سختی به گاو مورد نظر دست یافتند؛ البته چیزی نمانده بود که این فرمان را اجرا نکنند.

سخت‌گیری در عبادت نیز همین‌گونه است؛ بدین‌سان که انسان، در نماز و روزه و عبادت‌های دیگر، از آن‌چه که الله بر او آسان گرفته است، صرف نظر کند و بر خود سخت بگیرد. لذا خود را تباه می‌گرداند و در معرض نابودی قرار می‌دهد؛ مانند برخی از بیماران که برایشان جایز است که روزه نگیرند و با آن‌که الله بر آن‌ها آسان گرفته است و به‌خاطر بیماری و نیاز درمانی خود، به خورد و آشامیدن نیاز دارند، بر خود سخت می‌گیرند و روزه می‌دارند. حدیث ابن‌مسعود رضی الله عنه بر چنین کسانی منطبق می‌گردد.

هم‌چنین برخی از دانش‌جویان و پژوهش‌گران علوم اسلامی که در حوزه‌ی دین و مباحث توحیدی، فعالیت و تحقیق می‌کنند، گاه درباره‌ی صفات الله عز وجل کنجکاوی‌های بی‌مورد می‌نمایند و سؤال‌هایی می‌پرسند که نابه‌جاست و هیچ‌یک از گذشتگان نیک امت، صحابه، تابعین و امامان هدایت‌بدان نپرداخته‌اند. بنابراین گاه مشاهده می‌شود که برخی از طلاب و دانش‌جویان علوم اسلامی با تکلف و گستاخی، به چنین موضوع‌هایی می‌پردازند. سخن ما به چنین کسانی این است که: بس کنید! گنجایش و حد و اندازه‌ی شما، بیش از گنجایش و حد و اندازه‌ی صحابه رضی الله عنهم نیست و مکلف به کاری نیستید که الله متعال، شما را به انجام آن مکلف نساخته است؛ مطمئن

باشید که با چنین روی کردی، خود را در رنج و زحمت می اندازید و آشفته و بی قرار می شوید.

به عنوان مثال: برخی از مردم می گویند: الله ﷻ انگشتانی دارد. چنان که در حدیثی آمده است: «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ كَقَلْبٍ وَاحِدٍ يُصَرِّفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ»^(۱) یعنی: «دل های همه ی انسان ها همانند یک قلب در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان است و هرگونه که بخواهد، آن را دگرگون می گرداند». لذا برخی از افراد، با تکلف و کنجکاوی نابه جا به بحث و کنکاش درباره ی تعداد این انگشتان می پردازد و پرسش هایی از این قبیل مطرح می کنند که آیا این انگشت ها، ناخن دارند یا درباره ی تعداد ناخن ها سخن می گویند! [سبحان الله]

مثالی دیگر: در حدیث صحیح آمده است: «يُنزَلُ رَبُّنَا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ حِينَ يَبْقَى الثُّلُثُ الْأَخِيرُ»^(۲) یعنی: «پروردگاران هر شب پس از گذشتن دوسوم شب (در ثلث پایانی آن) به آسمان دنیا نزول می کند...». حال، برخی از افراد می گویند: چگونه نزول می کند؟ چرا پس از گذشتن دوسوم شب؟! و همیشه در یک بخش از زمین دوسوم شب، گذشته است؛ پس الله ﷻ همواره در آسمان دنیا است! و چنین سخنان یا پرسش های نادرستی مطرح می کنند که هیچ اجر و پاداشی ندارد و به گناه و معصیت نزدیک تر است تا سلامت فکری و عقیدتی؛ از این رو چنین کسانی نکوهیده اند، نه ستوده.

چنین مسایلی جزو مسایل غیبی است که انسان بدان مکلف نشده و گذشتگان نیک امت که از ما بهتر بودند و اشتیاق بیش تری به شناخت الله ﷻ با نام ها و صفاتش داشتند، به بحث و کنجکاوی درباره ی این مسایل نپرداخته اند. لذا باید از تکلف و کنجکاوی درباره ی چنین مسایلی دست برداریم و به آنچه در قرآن و سنت صحیح آمده، ایمان بیاوریم و بگوئیم: شنیدیم و اطاعت کردیم؛ ولی پرداختن به مسایل ریز، بی فایده است و تکلف و سخت گیری در امر دین به شمار می رود.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۷۹۸ به نقل از ابن عمر و ﷺ.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۱۰۷۷، ۶۹۴۰) و مسلم، ش: ۱۲۶۱ به نقل از ابوهریره و ﷺ.

از این دست تکلف‌ها و سخت‌گیری‌ها، می‌توان به روی‌کرد طلاب و دانش‌جویانی اشاره کرد که پاره‌ای از احتمال‌های عقلانی را وارد دلایل لفظی می‌نمایند و آن‌قدر احتمال در معانی و مفاهیم شرعی می‌گنجانند که فواید و داده‌های نصوص و متون شرعی، گم و ضایع می‌شود و از متن کتاب و سنت، همه چیز برداشت می‌گردد، جز معانی و مفاهیمی که در آن متن وجود دارد! این، درست نیست؛ بلکه پذیرش ظاهر نصوص، واجب است و اگر احتمال‌های عقلی را بر دلایل لفظی و مفاهیم روشن کتاب و سنت غالب کنیم، یک آیه یا یک حدیث هم برای استناد و استدلال، باقی نخواهد ماند و ایرادهای فراوانی بر آن‌ها وارد خواهد شد. حال آن‌که مسایل یا استدلال‌های عقلی، بیش‌تر، تصورها و خیال‌های شیطانی‌ست که شیطان، در دل انسان می‌اندازد تا ایمان و عقیده‌اش را سست بگرداند.

نمونه‌ی دیگری از این سخت‌گیری‌ها، عمل‌کرد کسانی‌ست که چندین بار وضو می‌گیرند و یا اندام وضو را چهار یا پنج بار و حتی بیش‌تر می‌شویند! حال آن‌که وضویشان، درست است و فقط از روی وسواس و سخت‌گیری، بدین شکل عمل می‌کنند. گفته می‌شود هنگامی که ابن عباس رضی الله عنهما وضو می‌گرفت، زمینی که روی آن وضو گرفته بود، خیس نمی‌شد و فقط چند قطره آب در آن‌جا به چشم می‌خورد که روی زمین افتاده بود؛ زیرا آب اندکی برای وضو استعمال می‌کرد؛ اما برخی از مردم آن‌قدر سخت می‌گیرند که دچار وسواس می‌شوند و اندام وضو را چهار یا پنج شش بار و حتی بیش‌تر می‌شویند و تازه، این مقدار هم برای آن‌ها کافی نیست و شیطان، به‌اندازه‌ای در دل آن‌ها وسوسه می‌اندازد که چندین و چند بار این کار را تکرار می‌کنند و از حدّ عادی خارج می‌شوند.

برخی هم برای غسل جنابت و شستن گوش‌ها و بینی، خود را به زحمت می‌اندازند. این هم در فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گنجد که: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»؛ یعنی: «کسانی که در امور دینی و دنیوی سخت‌گیری می‌کنند، هلاک می‌شوند». بنابراین، هرکس در مسایلی که الله بر او آسان گرفته است، سخت‌گیری کند، خود را به هلاکت می‌رساند.

۱۴۹- عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: إِنَّ الدَّيْنَ يُسْرٌ، وَلَنْ يَشَادَ الدَّيْنُ إِلَّا غَلْبَهُ فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْعَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدَّلْجَةِ. [روایت البخاری]^(۱)

و فی روایة له: «سَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَاعْدُوا وَرُوحُوا، وَشَيْءٍ مِنَ الدَّلْجَةِ، الْقَصْدُ الْقَصْدُ تَبَلُّغُوا».

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «دین، آسان است؛ و هرکس آن را بر خود سخت بگیرد، سرانجام، خسته و درمانده می شود؛ پس، راه راست و درست، و میانه را در پیش بگیرد و (به درست کاری و میانه روی) خوش حال باشید و از عبادت صبح و شام و پاسی از شب کمک بگیرید».

در روایت دیگری از بخاری آمده است: «راه راست و میانه را در پیش بگیرد و صبح و شام و پاسی از شب عبادت کنید؛ میانه رو باشید، میانه رو باشید تا به مقصد برسید».

شرح

مؤلف رحمه الله، در باب میانه روی در عبادت، حدیثی از ابوهریره رضي الله عنه نقل کرده بدین مضمون که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرموده است: «دین، آسان می باشد»؛ یعنی دینی که الله تبارک و تعالی محمد صلى الله عليه وسلم را با آن برانگیخته و آیینی که بندگان، با آن پروردگارشان را عبادت می کنند، آسان است. همان گونه که الله تبارک و تعالی می فرماید:

[البقرة: ۱۸۵]

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾

الله برای شما آسانی می خواهد، نه سختی و دشواری.

الله متعال پس از بیان حکم وضو و غسل جنابت و نیز تیمم در هنگام بیماری یا عدم دست رسی به آب، می فرماید:

[المائدة: ۶]

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾

الله، نمی خواهد حکم دشواری بر شما قرار دهد.

و می فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۹.

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ

[الحج: ۷۸]

حَرْجٍ﴾

و در راه الله چنان که شایسته‌ی جهاد در راه اوست، جهاد کنید. او، شما را برگزید و در دینتان هیچ سختی و تنگنایی برای شما نگذاشت.

همه‌ی متون و داده‌های دینی، بیان‌گر آسان بودن دین است و به‌راستی همین‌گونه می‌باشد.

اگر انسان در عبادت‌های روزانه‌اش بیندیشد، می‌بیند که نمازهای پنج‌گانه بسیار آسان است؛ زیرا در نوبت‌های مختلف و در اوقات پراکنده و مشخصی است؛ مسلمان برای هر نماز وضو می‌گیرد و می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ» و بدین‌سان ابتدا بدنش را پاکیزه می‌سازد و سپس قلبش را با توحید، پاک می‌گرداند و آن‌گاه نماز می‌خواند. هم‌چنین اگر در زکات دقت کنیم، می‌بینیم که به‌عنوان سومین رکن اسلام، آسان است؛ زیرا اولاً زکات، فقط در «اموال نامی» یا «اموال رشدکننده»، یعنی اموالی که افزایش می‌یابد یا قابل رشد است، واجب می‌باشد و در همه‌ی اموال، واجب نیست؛ لذا زکات، تنها در اموال قابل افزایش، مانند اموال تجاری، یا طلا و نقره که در حکم اموال تجاری و قابل افزایش است، واجب می‌باشد؛ اگرچه افزایش نیابد؛ اما در اموالی مانند خانه و ماشین که استفاده‌ی شخصی دارد، زکات واجب نیست. پیامبر ﷺ فرموده است: «لَيْسَ عَلَى الْمُؤْمِنِ فِي عَبْدِهِ وَفَرَسِهِ صَدَقَةٌ»؛ یعنی: «در اسب‌ها و بردگان مسلمانان، زکات واجب نیست». و این، شامل ظروف و فرش‌های خانه و ماشین‌ها و دیگر وسایلی می‌شود که فقط برای استفاده‌ی شخصی است، نه برای تجارت.

و دوم این‌که زکات واجب، بسیار اندک است؛ یعنی یک‌چهارم یا ۲/۵٪ اموال زکات. ادای زکات، از اموال مسلمان، نمی‌کاهد؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ»؛ یعنی: «صدقه، از مال انسان نمی‌کاهد»؛ بلکه مال انسان را پاک می‌گرداند و در آن، خیر و برکت می‌آورد.

روزه نیز آسان است؛ زیرا نباید تمام سال یا نصف آن و یا یک‌چهارم آن را روزه بگیریم؛ بلکه فقط یک ماه از دوازده ماه را روزه می‌گیریم. لذا روزه گرفتن، آسان

است و هنگامی که بیمار می‌شوید یا به مسافرت می‌روید، می‌توانید روزه نگیرید و به جای آن در روزهای دیگری روزه می‌گیرید. و اگر توانایی روزه گرفتن در تمام عمر خود را نداشته باشید، به جای هر روز، به یک فقیر، غذا دهید.

حج نیز آسان است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ [آل عمران: ۹۷]

حج این خانه برای الله بر کسی که توانایی رفتن به آن جا را دارد، واجب است.

و اگر کسی توانایی رفتن به حج را نداشته باشد، در صورتی که ثروتمند است، باید کسی را به نیابت از خود به حج بفرستد و اگر ثروتمند نبود و توانایی جسمی نداشت، حج بر او واجب نیست.

لذا دین، آسان است و در اصل احکام و دستورهایش، دشوار نمی‌باشد و در شرایط اضطراری نیز احکام آسانی وجود دارد که الله متعال بر بندگانش در امر دین، آسان گرفته است؛ چنان‌که پیامبر ﷺ به عمران بن حصین رضی الله عنه فرمود: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ»^(۱) یعنی: «ایستاده، نماز بخوان؛ و اگر نتوانستی، نشسته نماز بخوان؛ و اگر نشسته هم نتوانستی، بر پهلو (خوابیده) نماز بخوان». لذا دین، آسان است.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: «و هیچ‌کس دین را بر خود سخت نمی‌گیرد، مگر این‌که شکست می‌خورد»؛ یعنی خسته و درمانده می‌شود و دین یا اعمال دینی را ترک می‌کند و خود را به هلاکت و نابودی می‌کشانند. چنان‌که در حدیث پیشین آمده بود: «هَلَكَ الْمُتَنَطِعُونَ»؛ یعنی: «کسانی که (در کارهای دینی و دنیوی) سخت‌گیری می‌کنند، هلاک می‌شوند».

رسول الله ﷺ در ادامه فرموده است: «فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا»؛ یعنی: «پس، راه راست و درست، و میانه را در پیش بگیرید و (به درست‌کاری و میانه‌روی) خوش‌حال باشید». به عبارت دیگر، هر کار یا عبادتی را درست انجام دهید و سعی کنید اگر نمی‌توانید کاری را به‌طور کامل انجام دهید، پس به حد مطلوب، نزدیک باشد و خوش‌حال باشید که اگر کاری را درست انجام دهید یا به حد مطلوب نزدیک

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۰۵۰ به نقل از عمران بن حصین رضی الله عنه.

شوید، از پاداش و خیر فراوان و نیز کمک و یاری الله ﷻ برخوردار می‌گردید. پیامبر ﷺ عادت داشت که یارانش را مژده می‌داد و سعی می‌کرد با بشارت‌ها و مژده‌هایش، آن‌ها را خوش‌حال کند؛ از این‌رو چه خوب است که انسان، تا می‌تواند برادران مسلمانش را شادمان بگرداند؛ چنان‌که رسول‌الله ﷺ به یارانش فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، فَيَقُولُ: لَتَيْتِكَ وَسَعَدَيْكَ، فَيَقُولُ: أَخْرِجْ مِنْ دُرَيْتِكَ بَعَثَ النَّارَ، قَالَ: وَمَا بَعَثَ النَّارَ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةَ وَتِسْعِينَ»؛ یعنی: «الله متعال روز قیامت به آدم (ﷺ) می‌فرماید: ای آدم! و آدم در پاسخ می‌گوید: آماده و گوش به فرمان تو هستم. الله ﷻ می‌فرماید: دوزخیان را جدا کن. می‌پرسد: تعداد دوزخیان، چه قدر است؟ می‌فرماید: نه صد و نه نفر از هر هزار نفر». این موضوع، برای صحابه ﷺ سنگین و دشوار بود؛ لذا پرسیدند: ای رسول‌خدا! آن یک نفر از میان ما، کیست؟ فرمود: «أَبْشِرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلًا وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا»؛ یعنی: «خوش‌حال باشید که یک نفر از شما و هزار نفر از یأجوج و مأجوج به دوزخ می‌روند». و سپس افزود: «إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبْعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثَلَاثُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، شَطْرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ یعنی: «من، امیدوارم که شما یک‌چهارم بهشتیان باشید؛ بلکه امیدوارم که یک‌سوم بهشتیان، یا نصف اهل بهشت باشید». لذا صحابه ﷺ از شادی، تکبیر گفتند. می‌بینیم که پیامبر ﷺ در این حدیث فرمود: «أَبْشِرُوا»^(۱)؛ یعنی: «خوش‌حال باشید».

لذا چه خوب است که انسان، سخنان شادی‌بخشی به برادرانش بگوید؛ گرچه گاه، هشدار دادن، بهتر است؛ به‌ویژه زمانی که برادر مسلمانمان در انجام وظایف شرعی، کوتاهی می‌کند یا مرتکب اعمال حرام می‌شود. لذا باید او را بترسانیم و به او هشدار دهیم و حکمت را رعایت کنیم و متناسب با موقعیت، مژده یا بیم دهیم. بنابراین، اگر کسی به شما گفت که آیا با وجود گناهان زیادی که مرتکب شده، راه توبه وجود دارد، به او سخنان شادی‌بخشی بگویید و مژده‌اش دهید که می‌تواند توبه کند و او را امیدوار نمایید تا از رحمت الله ﷻ ناامید نشود.

به هر حال، رسول‌الله ﷺ آنان را تشویق کرد که راه راست و میانه را در پیش بگیرند و به آنان فرمود که باید به خاطر پاداش میانه‌روی و درست‌کاری، شادمان

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۰۹۹، ۴۳۷۲، ۶۰۴۹)؛ و مسلم، ش: ۳۲۷ به نقل از ابوسعید خدری ﷺ.

باشند و صبح و شام و پاسی از شب به عبادت بپردازند و آن‌گاه فرمود: «میان‌ه‌رو باشید، میان‌ه‌رو باشید تا به مقصد برسید».^(۱) این احتمال وجود دارد که پیامبر ﷺ با این گفتارش خواسته است که برای سفر معنوی، سفری حسی یا ظاهری را مثال بزند؛ زیرا مسافرت در ابتدا یا انتهای روز و یا در بخشی از شب، سختی سفر را آسان می‌کند و نیز این احتمال وجود دارد که قصدش، یادآوری وقت ارزشمند صبح و شام برای ذکر و تسبیح می‌باشد؛ چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾﴾

[الأحزاب: ۴۱، ۴۲]

ای مؤمنان! الله را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را به پاکی یاد نمایید. همان‌طور که شب، هنگام قیام و نماز تهجد است. پیامبر ﷺ به ما دستور داده است که تمام اوقات خود را در عبادت سپری نکنیم که این کار، باعث خستگی انسان و در نهایت ترک عمل می‌شود.

۱۵۰- وعن أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَسْجِدَ فَإِذَا حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ فَقَالَ: «مَا هَذَا الْحَبْلُ؟» قَالُوا: هَذَا حَبْلٌ لِرَيْبٍ فَإِذَا فَتَرْتُ تَعَلَّقْتُ بِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «حُلُوهُ، لِيُصَلَّ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ، فَإِذَا فَتَرَ فَلْيَرْقُدْ». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: پیامبر ﷺ وارد مسجد شد؛ ناگهان چشمش به ریسمانی افتاد که در میان دو ستون، کشیده و بسته شده بود. فرمود: «این ریسمان چیست؟» گفتند: این، ریسمان زینب است که وقتی از خواندن نماز خسته می‌شود، خود را به آن می‌گیرد. فرمود: «آن را باز کنید؛ هر یک از شما تا زمانی که بانشاط است، نماز بخواند و هرگاه خسته شد، بخوابد».

(۱) «رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود»

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۱۵۰؛ و مسلم، ۷۸۴.

شرح

مؤلف رحمته روایتی از انس رضی الله عنه نقل کرده است، بدین مضمون که باری پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد؛ چشمش به طنابی افتاد که به دو ستون بسته شده بود. پرسید: «این چیست؟» گفتند: این ریسمان را زینب بسته است تا هنگامی که از خواندن نماز خسته می‌شود، خود را به آن بگیرد و سر پا بایستد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را باز کنید؛ تا زمانی که بانشاط هستید، نماز بخوانید و هنگامی که خسته شدید، بخوابید».

این حدیث، بیان‌گر این است که انسان نباید در عبادت، بر خودش سخت بگیرد یا به‌گونه‌ای عبادت کند که خارج از توان اوست؛ بلکه باید تا زمانی که بانشاط است، نماز بخواند و چون خسته شد، بخوابد یا استراحت نماید؛ زیرا اگر در حال خستگی نماز بخواند، پریشان‌خاطر و آزرده خواهد بود و حتی ممکن است نسبت به عبادتی که انجام می‌دهد، بی‌رغبت شود یا در حالت خستگی و خواب‌آلودگی برای خود، بددعایی کند؛ از این‌رو رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: این طناب را باز کنید و دستور داد که وقتی بانشاط هستیم، نماز بخوانیم و هنگامی که خسته شدیم، بخوابیم.

اگرچه این دستور درباره‌ی نماز است، اما شامل همه‌ی عبادت‌ها می‌شود و انسان نباید خودش را به عملی وادار کند که از توانش خارج است؛ بلکه باید با خویشتن به‌نرمی رفتار نماید و در هیچ کاری شتاب نکند؛ زیرا به‌تأخیر افتادن کارها، چه بسا حکمتی دارد که الله تعالی خواسته است. لذا هیچ‌گاه خود را خسته نکنید؛ بلکه اندکی صبر کنید و حق نفس خود را ادا نمایید تا سرحال و بانشاط شوید و بتوانید به مقصود خویش برسید.

برخی از طلاب و دانش‌جویان تا دیر هنگام، بیدار می‌مانند و درس می‌خوانند و بدون این‌که نتیجه‌ای بگیرند، خود را خسته می‌کنند؛ زیرا خواب‌آلودگی، توان یادگیری و تمرکز انسان را کاهش می‌دهد؛ از این‌رو اگر در هنگام مطالعه خوابتان گرفت، کتاب را ببندید و استراحت کنید. و این، شامل هر وقتی می‌شود؛ حتی اگر پس از نماز صبح یا عصر باشد. لذا خواب پس از عصر یا صبح در چنین شرایطی، به‌قصد استراحت و بازیابی حافظه و توان فکری برای مطالعه، اشکالی ندارد؛ لذا هر

وقت خوابتان گرفت، بخوابید و هرگاه بانشاط و سرحال بودید، به کار و مطالعه بپردازید. الله ﷻ می فرماید:

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿٧﴾ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ﴿٨﴾﴾ [الشرح: ۷، ۸]

پس هنگامی که فراغت یافتی، (به عبادت و نیایش) بکوش و خالصانه به سوی پروردگارت روی بیاور.

لذا در همه‌ی کارها آسان بگیر، مگر در فرایض یا کارهایی که الله ﷻ بر تو فرض نموده است و باید آن را در زمان یا وقت آن انجام دهی؛ اما در اعمال نفل، گنجایش و آسانی فراوانی وجود دارد و نباید بر خود سخت‌گیری یا خود را در رنج و زحمت بیندازی.

۱۵۱- وعن عائشة رضی الله عنها أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي، فَلْيَرْقُدْ حَتَّىٰ يَذْهَبَ عَنْهُ التَّوَمُّ، فَإِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى وَهُوَ نَاعَسٌ لَا يَدْرِي لَعَلَّهُ يَذْهَبُ يَسْتَعْفِرُ فَيَسُبُّ نَفْسَهُ». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما نماز می‌خواند و خوابش گرفت، باید بخوابد تا خواب از سرش برود؛ زیرا چه بسا کسی که در حالت خواب‌آلودگی نماز بخواند، نداند که چه می‌گوید و به‌جای استغفار خودش را نفرین کند».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون از عایشه رضی الله عنها نقل کرده که رسول الله ﷺ فرموده است: «هرگاه یکی از شما نماز می‌خواند و خوابش گرفت، باید بخوابد تا خواب از سرش برود». هنگام چرت زدن یا در حالت خواب‌آلودگی، حواس انسان به سبب غلبه‌ی خواب، جمع نیست؛ از این رو رسول الله ﷺ فرموده است که در حالت خواب‌آلودگی، نباید نماز خواند و علتش را چنین بیان نموده که: «چه بسا کسی که در حالت خواب‌آلودگی نماز می‌خواند، نداند که چه می‌گوید و به‌جای استغفار، خودش

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۱۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۸۶.

را نفرین کند». مثلاً ممکن است به جای این‌که درخواست بهشت کند، درخواست دوزخ نماید یا به جای درخواست هدایت، درخواست ضلالت کند. لذا رسول‌الله ﷺ دستور داد که باید بخوابد.

یکی از حکمت‌های این فرمان، این است که نفس انسان نیز حقوقی دارد و اگر انسان خودش را در انجام عبادت به رنج و زحمت بیندازد، چه بسا به نفس خویش ستم کند؛ از این‌رو باید از تفریط یا کوتاهی کردن در عبادت و نیز از افراط و زیاده‌روی در آن، پرهیز نمود.

۱۵۲- وعن أبي عبد الله جابر بن سمره رضي الله عنه قال: كُنْتُ أُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الصَّلَوَاتِ، فَكَانَتْ صَلَاتُهُ قَصْدًا وَخُطْبَتُهُ قَصْدًا. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جابر بن سمره رضي الله عنه می‌گوید: نمازها را با پیامبر صلى الله عليه وسلم می‌خواندم؛ نماز و خطبه‌ی رسول‌الله ﷺ در حد اعتدال بود؛ (نه بسیار طولانی و نه خیلی کوتاه).

شرح

جابر بن سمره رضي الله عنه می‌گوید: «نمازها را با پیامبر صلى الله عليه وسلم می‌خواندم». چنین به‌نظر می‌رسد که منظورش، نماز جمعه است؛ آن‌گاه می‌افزاید: «نماز و خطبه‌ی پیامبر صلى الله عليه وسلم در حد اعتدال بود». یعنی نه بسیار طولانی و نه خیلی کوتاه. در حدیث آمده که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرموده است: «إِنَّ طَوْلَ صَلَاةِ الرَّجُلِ وَقِصَرَ خُطْبَتِهِ مِثْنَةٌ مِنْ فَهْمِهِ» یعنی: «طولانی بودن نماز انسان و کوتاه بودن خطبه‌اش، نشانه‌ی دانش و آگاهی اوست». از این دو حدیث، چنین برداشت می‌شود که برای انسان، شایسته نیست که خود را برای عبادت، در رنج و زحمت بیندازد؛ بلکه باید در حد توان خود عمل نماید.

۱۵۳- وعن أبي جحيفة وهب بن عبد الله رضي الله عنه قال: آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ، فَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَدِّلَةً فَقَالَ: مَا شَأْنُكَ؟ قَالَتْ: أَخُوكَ أَبُو

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۶۶.

الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا. فَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا، فَقَالَ لَهُ: كُلْ فَإِنِّي صَائِمٌ، قَالَ: مَا أَنَا بِأَكْلٍ حَتَّى تَأْكُلَ، فَأَكَلَ، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَتَقَرَّبُ فَقَالَ لَهُ: نَمْ فَنَامَ، ثُمَّ ذَهَبَ يَتَقَرَّبُ فَقَالَ لَهُ: نَمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ قَالَ سَلْمَانَ: قُمْ الْآنَ، فَصَلِّ يَا جَمِيعًا، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ لَرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لَتَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ سَلْمَانُ».

[روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوجحیفه، وهب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله میان سلمان و ابودرداء پیمان برادری برقرار کرد. روزی سلمان به دیدن ابودرداء رفت و امرداء را ژولیده و ژنده پوش دید؛ پرسید: چرا چنین وضعیتی داری؟ امرداء رضی الله عنه پاسخ داد: برادرت ابودرداء، نیازی به دنیا ندارد (و از دنیا روی گردان است). سپس ابودرداء آمد و غذایی برای سلمان درست کرد و به او گفت: تو بخور؛ من، روزه دارم. سلمان گفت: تا تو نخوری، من نیز نخواهم خورد. لذا ابودرداء (روزه اش را شکست و) غذا خورد. وقتی شب شد، ابودرداء برای عبادت برخاست. سلمان به او گفت: بخواب. و ابودرداء خوابید. سپس دوباره برای عبادت برخاست. سلمان به او گفت: بخواب. و چون شب به آخر رسید، سلمان گفت: اکنون بلند شو. و هر دو نماز خواندند. آن گاه سلمان به ابودرداء گفت: الله، حقی بر تو دارد؛ نفس تو نیز بر تو حقی دارد و همین طور خانواده ات؛ پس، حق هر صاحب حقی را ادا کن. سپس ابودرداء نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و این جریان را برایش بازگو کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سلمان، راست گفته است».

شرح

مؤلف رحمته الله از ابوجحیفه، وهب بن عبدالله رضی الله عنه چنین روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله میان سلمان و ابودرداء رضی الله عنه پیمان برادری برقرار نمود. ناگفته نماند پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ورودش به مدینه، میان مهاجران و انصار رضی الله عنهم پیمان برادری بست. این، نوعی میثاق هم بستگی بود که مهاجران را به منزله ی برادران انصار قرار می داد و حتی از یکدیگر ارث می بردند تا این که الله تعالی این آیه را نازل کرد:

(۱) صحیح بخاری در چندین مورد، از جمله: (۱۹۶۸، ۶۱۳۹).

[الأنفال: ۷۵]

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾

و به حکم الله، خویشان (در ارث بردن) به یک‌دیگر سزاوارترند.

لذا ارث بردن مسلمانان از یک‌دیگر از پیمان برادری به خویشاوندی نسبی موکول گردید.

روزی سلمان رضی الله عنه به خانه‌ی برادرش ابودرداء رضی الله عنه رفت و همسر برادرش را ژنده‌پوش و ژولیده دید؛ ام‌درداء رضی الله عنها لباس کهنه‌ای به تن داشت. سلمان رضی الله عنه از او پرسید: چرا این‌گونه هستی؟ ام‌درداء رضی الله عنها پاسخ داد: برادرت نیازی به دنیا ندارد؛ یعنی از دنیا، و از همسر و خورد و نوش، و دیگر نعمت‌های دنیوی روی گردان است.

سپس ابودرداء رضی الله عنه آمد و غذایی برای سلمان رضی الله عنه درست کرد و به او گفت: تو بخور؛ من، روزه دارم. سلمان رضی الله عنه گفت: روزه‌ات را بشکن و غذا بخور؛ زیرا سلمان از سخنان ام‌درداء رضی الله عنها دریافته بود که ابودرداء رضی الله عنه همیشه روزه می‌گیرد و از دنیا و خوردن و آشامیدن، روی گردان است. لذا ابودرداء روزه‌اش را شکست و غذا خورد. وقتی شب شد و هنگام خواب فرارسید، ابودرداء رضی الله عنه برای عبادت برخاست. سلمان رضی الله عنه به او گفت: بخواب. و ابودرداء رضی الله عنه خوابید. سپس دوباره برای عبادت برخاست. سلمان به او گفت: بخواب. و چون شب به آخر رسید، سلمان گفت: اکنون بلند شو. و هر دو نماز خواندند.

چنین به نظر می‌رسد که با هم و به صورت جماعت، نماز خواندند و شاید هر دو در یک زمان به نماز ایستادند و هر یک جداگانه نماز خواند. خواندن نماز شب با جماعت، جایز است؛ اما نباید همیشگی باشد. گفتنی‌ست: پیامبر صلی الله علیه و آله با برخی از اصحابش مانند ابن‌عباس، حذیفه بن یمان و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم نماز شب خوانده است؛ لذا علما می‌گویند: خواندن نماز شب با جماعت، جایز است؛ اما نباید همیشگی باشد.

آن‌گاه سلمان رضی الله عنه به ابودرداء رضی الله عنه گفت: الله، حقی بر تو دارد؛ نفس تو نیز بر تو حقی دارد و همین‌طور خانواده‌ات؛ پس، حق هر صاحب حقی را ادا کن. سخنی که سلمان رضی الله عنه به ابودرداء رضی الله عنه گفت، همان سخنی‌ست که پیامبر صلی الله علیه و آله به عمرو بن عاص رضی الله عنه فرموده بود.

لذا درمی‌یابیم که شایسته نیست که انسان، نفس خویش را برای روزه و نماز شب در رنج و زحمت بیندازد؛ بلکه باید با رعایت اعتدال و به‌دور از تحمیل رنج و زحمت بر نفس خویش، به عبادت و نماز شب بپردازد.

١٥٤- وعن أبي محمد عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال: أخبر النبي صلى الله عليه وآله أنني أقول: وَاللَّهِ لأصومَنَّ النَّهَارَ، وَلَا أَقُومَنَّ اللَّيْلَ مَا عَشْتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «أَنْتَ الَّذِي تَقُولُ ذَلِكَ؟» فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ قُلْتُهُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «فَإِنَّكَ لَا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ، فَصُمْ وَأَفْطِرْ، وَنَمْ وَتَمَّ، وَصُمْ مِنَ الشَّهْرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَإِنَّ الْحَسَنَةَ بَعَشْرَ أَمْثَالِهَا، وَذَلِكَ مِثْلُ صِيَامِ الدَّهْرِ». قُلْتُ: فَإِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ. قَالَ: فَصُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمَيْنِ، قُلْتُ: فَإِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «فَصُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمًا، فَذَلِكَ صِيَامُ دَاوُدَ صلى الله عليه وآله وَهُوَ أَعْدَلُ الصِّيَامِ». وَفِي رِوَايَةٍ: «هُوَ أَفْضَلُ الصِّيَامِ». فَقُلْتُ: فَإِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «لَا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ» وَلِأَنَّ أَكُونَ قَبْلُ الثَّلَاثَةِ الْإَيَّامِ الَّتِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَهْلِي وَمَالِي.

وفي رواية: «أَلَمْ أُخْبِرْ أَنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ؟» قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «فَلَا تَفْعَلْ؛ صُمْ وَأَفْطِرْ، وَنَمْ وَتَمَّ فَإِنَّ لِحَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِعَيْنَيْكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَإِنَّ لَزَوْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لَزُورِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ بِحَسْبِكَ أَنْ تَصُومَ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا، فَإِذَنْ ذَلِكَ صِيَامُ الدَّهْرِ» فَشَدَّدْتُ فَشَدَّدَ عَلَيَّ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَجِدُ قُوَّةً، قَالَ: «صُمْ صِيَامَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ وَلَا تَزِدْ عَلَيْهِ». قُلْتُ: وَمَا كَانَ صِيَامُ دَاوُدَ؟ قَالَ: «نِصْفُ الدَّهْرِ». فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ بَعْدَ مَا كَبُرَ: يَا لَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

وفي رواية: «أَلَمْ أُخْبِرْ أَنَّكَ تَصُومُ الدَّهْرَ، وَتَقْرَأُ الْقُرْآنَ كُلَّ لَيْلَةٍ؟» فَقُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَمْ أُرِدْ بِذَلِكَ إِلَّا الْخَيْرَ، قَالَ: «فَصُمْ صَوْمَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ، فَإِنَّهُ كَانَ أَعْبَدَ النَّاسِ، وَاقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ». قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: «فَاقْرَأْهُ فِي كُلِّ عَشْرِينَ». قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: «فَاقْرَأْهُ فِي كُلِّ عَشْرٍ». قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: «فَاقْرَأْهُ فِي كُلِّ سَبْعٍ وَلَا تَزِدْ عَلَيَّ ذَلِكَ». فَشَدَّدْتُ

فَشَدَّدَ عَلَيَّ، وَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّكَ لَا تَدْرِي لَعَلَّكَ يَطُولُ بِكَ عُمْرٌ». قَالَ: فَصِرْتُ إِلَى الَّذِي قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ فَلَمَّا كَبُرْتُ وَوَدِدْتُ أَنِّي قَبِلْتُ رِخْصَةَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ.

وفي رواية: «وَإِنَّ لَوْلَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا». وفي رواية: «لَا صَامَ مِنْ صَامِ الْأَبَدِ» ثلاثا. وفي رواية: «أَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى صِيَامُ دَاوُدَ، وَأَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى صَلَاةُ دَاوُدَ: كَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ، وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ، وَكَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا، وَلَا يَفِرُّ إِذَا لَاقَى».

وفي رواية قال: أَنْكَحَنِي أَبِي امْرَأَةً ذَاتَ حَسَبٍ، وَكَانَ يَتَعَاهَدُ كَنَّتَهُ أَي: امْرَأَةً وَلَدِهِ فَيَسْأَلُهَا عَنْ بَعْضِهَا، فَتَقُولُ لَهُ: نَعَمْ الرَّجُلُ مِنْ رَجُلٍ لَمْ يَطَأْ لَنَا فِرَاشًا وَلَمْ يُفْتَشْ لَنَا كَنَفًا مُنْذُ أَتَيْنَاهُ فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ. فَقَالَ: «الْقَنِي بِهِ». فَلَقِيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: «كَيْفَ تَصُومُ؟» قُلْتُ: كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: «وَكَيْفَ تَحْتِمُ؟» قُلْتُ: كُلَّ لَيْلَةٍ، وَذَكَرَ نَحْوَ مَا سَبَقَ وَكَانَ يَقْرَأُ عَلَيَّ بَعْضَ أَهْلِ السُّبُعِ الَّذِي يَقْرُؤُهُ، يَعْزُضُهُ مِنَ النَّهَارِ لِيَكُونَ أَخْفَ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَقَوَّى أَفْطَرَ أَيَّامًا وَأَحْصَى وَصَامَ مِثْلَهُنَّ كَرَاهِيَةً أَنْ يَثْرَكَ شَيْئًا فَارَقَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ. [همه‌ی این روایت‌ها صحیح است و بیش ترشان در صحیحین آمده و اندکی از این روایت‌ها، فقط در یکی از صحیحین وجود دارد.]^(۱)

ترجمه: ابومحمد، عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع یافت که من گفته‌ام: به الله سوگند که در تمام عمر خویش هر روز، روزه می‌گیرم و تمام شب‌ها، به نماز و عبادت می‌پردازم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تو، چنین گفته‌ای؟» عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت؛ بله، چنین گفته‌ام. فرمود: «تو، توانش را نداری؛ هم روزه بگیر و هم بخور، بخشی از شب بخواب و پاسی از شب برخیز (و عبادت کن) و هر ماه، سه روز، روزه بگیر که پاداش کار نیک، ده برابر است و این سه روز در ماه، مانند تمام عمر است». گفتم: توانایی‌ام، بیش از این است. فرمود: «یک روز، روزه بگیر و دو روز فاصله بینداز». گفتم: طاقت و توان من، بیش از این است. فرمود: «یک روز در میان روزه بگیر که این، روزه‌ی داوود علیه السلام و برترین روزه است». در روایتی به همین مضمون، با الفاظ دیگری آمده است: عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: عرض کردم: بیش از این، توانایی دارم. فرمود: «روزه‌ای بهتر از این وجود

(۱) (۱۵۴): نک: صحیح بخاری، ش: (۱۹۷۶، ۳۴۱۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۵۹.

ندارد». و اگر سه روزی را که رسول الله ﷺ فرمود، قبول می‌کردم، برای من از مال و زن و فرزندی، بهتر و محبوب‌تر بود.

در روایتی آمده است: «شنیده‌ام هر روز، روزه می‌گیری و تمام شب برای عبادت بیداری؟» گفتم: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «چنین نکن؛ گاه روزه بگیر و گاه بخور. بخشی از شب بخواب و پاسی از آن، برای عبادت برخیز و بدان که جسم، چشمان، همسر و میهمانت، هر یک بر تو حق دارند و کافی‌ست که سه روز در ماه، روزه بگیری؛ زیرا برای هر کار نیکی، ده برابر پاداش می‌یابی و این سه روز در ماه، مانند تمام عمر است». بدین‌سان بر خود سخت گرفتم، در نتیجه بر من سخت تمام شد. گفتم: توان و طاقت بیش‌تری در خود می‌بینم. فرمود: «مانند روزه‌ی داوود پیامبر، روزه بگیر، نه بیش‌تر». گفتم: روزه‌ی داوود چگونه بود؟ فرمود: «یک روز در میان». زمانی که عبدالله بن عمرو رضی الله عنه بزرگ شد و پا به سن گذاشت، می‌گفت: کاش رخصت رسول الله ﷺ را قبول می‌کردم.

در روایت دیگری آمده است: «شنیده‌ام هر روز روزه می‌گیری و هر شب، تمام قرآن را می‌خوانی؟» گفتم: بله، ای رسول‌خدا! و قصدی جز خیر ندارم. فرمود: «مانند روزه‌ی داوود پیامبر، روزه بگیر؛ او، عابدترین مردم بود. و قرآن را در یک ماه ختم کن». گفتم: ای پیامبر خدا! من، بیش از این توانایی دارم. فرمود: «پس، در هر بیست روز، قرآن را ختم کن». گفتم: من، بیش از این می‌توانم. فرمود: «پس در هر ده روز، قرآن را ختم نما». گفتم: من، بیش‌تر این می‌توانم. فرمود: هر هفت روز قرآن را ختم کن و بر این نیفزا». بدین‌سان بر خود سخت گرفتم، در نتیجه بر من سخت تمام شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «تو نمی‌دانی؛ شاید عمرت طولانی شود». عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: به فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کردم و چون پیر شدم، آرزو نمودم که کاش رخصت پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌پذیرفتم.

در روایت دیگری آمده است: «و فرزندی، بر تو حق دارد». در روایتی آمده است: «کسی که تمام عمرش را پیوسته و بی‌وقفه روزه بگیرد، روزه نگرفته است». [یعنی روزه‌اش، نادرست و بی‌اعتبار می‌باشد.] در روایتی آمده است: «بهترین روزه نزد الله متعال، روزه‌ی داوود صلی الله علیه و آله است و محبوب‌ترین نماز نزد الله تعالی، نماز داوود می‌باشد که نیمی از شب می‌خوابد و یک‌سوم آن را برای عبادت برمی‌خاست

و یک‌ششم دیگر را می‌خوابید و یک روز در میان روزه می‌گرفت و هنگام رویارویی با دشمن، فرار نمی‌کرد».

در روایتی آمده است: «پدرم، زنی از خانواده‌ای اصیل و صاحب‌نَسَب به ازدواجم درآورد و گاه از او سر می‌زد و درباره‌ی من، از او سؤال می‌کرد تا این‌که همسرم به او گفت: مرد خوبی‌ست؛ اما از زمانی که نزدش آمده‌ام، به رخت‌خوابم نیامده و با من، هم‌بستر نشده است. و چون این ماجرا طول کشید، پدرم آن را برای پیامبر ﷺ بازگو کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «پسرت را نزد من بفرست». وقتی به ملاقات پیامبر ﷺ رفتم، فرمود: «چگونه روزه می‌گیری؟» گفتم: هر روز. فرمود: «چگونه قرآن را ختم می‌کنی؟» گفتم: هر شب. آن‌گاه عبدالله بن عمرو رضی الله عنه همان حکایتی را بازگو می‌کند که پیش‌تر بیان شد. عبدالله رضی الله عنه گاه، یک‌هفتم تلاوت شبانه‌اش را در روز برای یکی از اعضای خانواده‌اش می‌خواند تا تلاوت شب، کم‌تر و آسان‌تر باشد. و برای تقویت و افزایش توان خویش چند روز، روزه نمی‌گرفت و سپس به تعداد آن روزها، روزه می‌گرفت تا عملی را که در زمان پیامبر ﷺ انجام می‌داد، ترک نکند.

۱۰۵- وعن أبي رُبَيْعٍ حَنْظَلَةَ بْنِ الرَّبِيعِ الْأُسَيْدِيِّ الْكَاتِبِ أَحَدِ كُتَّابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَقَيْتَنِي أَبُو بَكْرٍ ﷺ فَقَالَ: كَيْفَ أَنْتَ يَا حَنْظَلَةُ؟ قُلْتُ: نَافَقٌ حَنْظَلَةُ، قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ مَا تَقُولُ؟! قُلْتُ: نَكُونُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُذَكِّرُنَا بِالْجَنَّةِ وَالنَّارِ كَأَنَّا رَأَيْ عَيْنٍ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالصَّبِيَعَاتِ نَسِينَا كَثِيرًا. قَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ: فَوَاللَّهِ إِنَّا لَلْتَلَقَى مِثْلَ هَذَا. فَاَنْطَلَقْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقُلْتُ: نَافَقٌ حَنْظَلَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَمَا ذَاكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَكُونُ عِنْدَكَ تُذَكِّرُنَا بِالنَّارِ وَالْجَنَّةِ كَأَنَّا رَأَيْ الْعَيْنِ فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالصَّبِيَعَاتِ نَسِينَا كَثِيرًا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنْ لَوْ تَدْرُمُونَ عَلَى مَا تَكُونُونَ عِنْدِي وَفِي الذِّكْرِ لَصَافَحْتُمْ الْمَلَائِكَةَ عَلَى فُرْشِكُمْ وَفِي طُرُقِكُمْ، وَلَكِنْ يَا حَنْظَلَةُ سَاعَةً وَسَاعَةً» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. [روایت مسلم] ^(۱)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۵۰.

ترجمه: ابوربعی، حنظله بن ربیع اُسَیدی رضی الله عنه، یکی از کاتبان پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: ابوبکر رضی الله عنه مرا دید و حال مرا پرسید. گفتم: حنظله، منافق شده است. ابوبکر رضی الله عنه گفت: سبحان الله! چه می گویی؟! گفتم: هنگامی که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم و درباره ی بهشت و دوزخ برای ما سخن می گوید، گویا بهشت و دوزخ را با چشم خود می بینیم؛ اما وقتی از حضور پیامبر صلی الله علیه و آله می رویم، زن و فرزند و روزمرگی ها و مسایل زندگی، ما را به خود مشغول می کنند و بسیاری از فرموده های پیامبر صلی الله علیه و آله را از یاد می بریم. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: به الله سوگند که ما نیز چنین حالی داریم؛ لذا با ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم و وقتی به محضرش رسیدیم، عرض کردم: ای رسول خدا! حنظله منافق شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این چه سخنی است که می گویی؟ گفتم: ای رسول خدا! زمانی که در حضور شما هستیم و درباره ی بهشت و دوزخ با ما سخن می گوید، گویا بهشت و دوزخ را با چشم خود می بینیم و چون از محضر شما بیرون می رویم، زن و فرزند و مسایل زندگی، ما را به خود مشغول می کنند و بسیاری از فرموده های شما را از یاد می بریم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر همیشه همان وضعی را داشته باشید که نزد من دارید و همواره در ذکر و یاد الله باشید، فرشتگان در خانه ها و در راه ها، با شما دست می دهند؛ اما ای حنظله، ساعتی (برای عبادت الله) و ساعتی (برای استراحت و رسیدگی به کارهای دنیا)». و این را سه بار تکرار فرمود.

شرح

مؤلف رحمته الله روایتی از یکی از کاتبان وحی به نام حنظله رضی الله عنه نقل کرده که می گوید: ابوبکر رضی الله عنه مرا دید؛ به او گفتم: حنظله، منافق شده است. این را از آن جهت درباره ی خود گفت که گمان می کرد وضعیتی که پیدا کرده، نفاق است. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «ما نیز زمانی که در حضور رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم و برای ما درباره ی بهشت و دوزخ سخن می گوید، گویا بهشت و دوزخ را با چشم خود می بینیم؛ یعنی ایمان و یقین ما در سطح و اندازه ای قرار می گیرد که گویا بهشت و دوزخ در برابر چشمان ماست. آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله گفته یا خبری که بیان کرده، گویا به چشم مشاهده می شود و بلکه فراتر از

این است؛ زیرا خبر راست‌گوترین بنده‌ی الله می‌باشد که بیش از هر کسی الله را شناخته بود و با او ارتباط داشت.

در ادامه‌ی این روایت، آمده است: «اما وقتی از حضور پیامبر ﷺ می‌رویم، زن و فرزند و روزمرگی‌ها و مسایل زندگی، ما را به خود مشغول می‌کنند». ابوبکر ﷺ گفت: من نیز چنین حالتی دارم؛ لذا با هم نزد رسول‌الله ﷺ رفتند و چون به محضر پیامبر ﷺ رسیدند، حنظله ﷺ گفت: ای رسول‌خدا! من منافق شده‌ام. رسول‌الله ﷺ فرمود: «این چه سخنی است که می‌گویی؟» موضوع را با پیامبر ﷺ در میان نهاد و گفت: هنگامی که نزد شما هستیم و با درباره‌ی بهشت و دوزخ سخن می‌گویید، یقین ما در سطحی قرار می‌گیرد که گویا بهشت و دوزخ را با چشم می‌بینیم؛ اما وقتی از نزد شما می‌رویم، زن و فرزند و مسایل زندگی، ما را به خود مشغول می‌کنند. پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر همیشه همان وضعی را داشته باشید که نزد من دارید و همواره در ذکر و یاد الله باشید، فرشتگان در خانه‌ها و در راه‌ها، با شما دست می‌دهند»؛ یعنی به‌خاطر یقینی که بدان می‌رسید، برای بزرگداشت و نیز استوار ساختن شما، با شما مصافحه می‌کنند؛ زیرا هرچه یقین بنده بیش‌تر شود، الله متعال او را بیش از پیش ثابت‌قدم و استوار می‌گرداند. همان‌طور که فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ [محمد: ۱۷]

و آنان که هدایت یافتند، (الله) بر هدایتشان افزود و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان بخشید.

پیامبر ﷺ در ادامه فرمود: «اما ای حنظله! ساعتی (برای عبادت الله) و ساعتی (برای نفس و رسیدگی به خانواده و کارهای دنیا)». و این را سه بار تکرار فرمود؛ یعنی انسان باید بخشی از وقتش را به عبادت الله ﷻ اختصاص دهد و بخشی دیگر را به خود و خانواده‌ی خویش تا بدین‌سان حق هر صاحب‌حقی را ادا کند.

این، بیان‌گر کمال و خوبی دین اسلام است. الله ﷻ حقی دارد که باید ادا کرد و نفس انسان و خانواده‌اش نیز حقوقی دارند که باید رعایت نمود؛ هم‌چنین باید حقوق مهمان و همه‌ی حقوقی را که بر عهده‌ی ماست، پاس بداریم تا بتوانیم به‌راحتی و با خیال آسوده، پروردگار خویش را عبادت کنیم؛ زیرا اگر انسان بر خود سخت بگیرد، خسته و درمانده می‌گردد و بسیاری از حقوق را پایمال می‌کند.

در تحصیل و کسب دانش نیز باید این نکته را رعایت کنیم؛ یعنی اگر هنگام مطالعه‌ی کتابی احساس خستگی می‌کنیم، یا مطالعه‌ی کتابی برای ما ملالت‌آور و خسته‌کننده است، کتاب دیگری بخوانیم و اگر فراگیری یکی از رشته‌های علمی برای ما سخت و دشوار می‌باشد، به یادگیری دانشی پردازیم که توانایی و استعدادش را داریم؛ بدین‌سان هم خود را راحت می‌کنیم و هم به دانش مفید و فراوانی دست می‌یابیم؛ اما اگر تحصیل علم را توفانی شروع کنیم و بر خود سخت بگیریم یا برای کسب دانشی، بر خود فشار بیاوریم، چه بسا خسته شویم و از ادامه‌ی تحصیل باز بمانیم. برخی از مردم، برای مطالعه و تحصیل علم، خود را در رنج و زحمت می‌اندازند و این امر، در وجود آن‌ها به صورت یک عادت درمی‌آید و اگر به آن‌چه که می‌خواهند، دست نیابند، افسرده و ناراحت می‌شوند! حال آن‌که الله متعال هر که را بخواهد، از فضل خویش بهره‌مند می‌گرداند و او، دارای فضل بی‌کران است.

۱۵۶- وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال: بینما التئی ﷺ یخطب إذا هو برجل قائم، فسأل عنه فقالوا: أبو إسرائيل نذر أن یقوم فی الشمس ولا یقعد، ولا یتظلل ولا یتکلم، ویصوم، فقال التئی ﷺ: «مرؤه فلیتکلم ولیستظلل ولیتیم صومه». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: روزی پیامبر ﷺ در حال سخنرانی، مردی را دید که ایستاده است؛ علتش را پرسید. گفتند: او، ابواسرائیل است؛ نذر کرده که زیر آفتاب بایستد و ننشیند، زیر سایه نرود، حرف نزند و روزه بگیرد. پیامبر ﷺ فرمود: «به او بگوئید: سخن بگوئید، زیر سایه برو، بنشیند و روزه‌اش را کامل کند».

شرح

مؤلف رحمته الله، روایتی در باب میانه‌روی در عبادت ذکر نموده که مردی به نام ابواسرائیل نذر کرده بود که زیر آفتاب بایستد و ننشیند، ساکت باشد و سخن نگوید، و روزه بگیرد. پیامبر ﷺ در حال سخنرانی، این مرد را دید که زیر آفتاب ایستاده است؛

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۷۰۴.

و چون علتش را پرسید، او را از نذر ابواسرائیل، باخبر ساختند. فرمود: «به او بگوئید: سخن بگوئید، زیر سایه برود، بنشیند و روزه‌اش را کامل کند».

نذر ابواسرائیل، هم شامل کارهای پسندیده بود و هم شامل کارهای ناپسندی که الله ﷻ دوست ندارد. کار پسندیده‌اش، روزه بود؛ زیرا روزه، عبادت بزرگی است و پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ»؛ یعنی: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید». به عبارت دیگر به نذرش عمل کند؛ اما نذر ابواسرائیل و تصمیمش برای ایستادن در آفتاب و ساکت بودن، کار پسندیده‌ای نبود؛ از این رو پیامبر ﷺ دستور داد که ابواسرائیل نذرش را ترک نماید.

ناگفته نماند که نذر در اصل، مکروه است و حتی برخی از علماء، آن را حرام دانسته‌اند؛ زیرا وقتی انسان نذر می‌کند، خود را به انجام کاری وادار می‌سازد که الله او را بدان مکلف نکرده است؛ از این رو پیامبر ﷺ از «نذر» منع نموده و فرموده است: «إِنَّ النَّذْرَ لَا يَأْتِي بِخَيْرٍ وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»^(۱)؛ یعنی: «نذر، هیچ خیری برای انسان ندارد (و تقدیر را تغییر نمی‌دهد) و تنها به وسیله‌ی آن، چیزی از دست بخیل بیرون می‌آید». نذر، بر سه نوع است: یک نوع نذر، حکم سوگند را دارد؛ و نوع دوم، نذر معصیت است و نوع سوم، نذر اطاعت می‌باشد.

اما نذری که حکم سوگند را دارد، نذری است که انسان به قصد تأکید بر یک موضوع، بیان می‌کند؛ چه برای نفی آن باشد و چه برای اثبات یا تصدیق آن. مثلاً به شخصی می‌گویند: خبری که به ما داده بودی، دروغ بود. و او، در پاسخ می‌گوید: اگر دروغ گفته باشم، نذر می‌کنم که یک سال، روزه بگیرم. روشن است که قصدش از چنین نذری تأکید بر این است که راست گفته و خبرش، دروغ نیست و می‌خواهد مردم، حرفش را باور کنند. این، حکم سوگند را دارد. هم‌چنین اگر قصد انسان، تشویق یا برانگیختن باشد، باز هم نذرش، حکم قَسَم را دارد؛ مثلاً می‌گوید: اگر فلان‌کار را انجام ندهم، نذر روزه‌ی یک سال، بر من واجب است. این هم، حکم سوگند را دارد؛ زیرا قصدش، این است که به‌نحوی خود را به انجام کاری، مُلْزَم

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۱۱۸، ۶۱۹۸، ۶۱۹۹)؛ و مسلم، ش: (۳۰۹۳، ۳۰۹۴، ۳۰۹۵) به نقل از ابن عمر رضی الله عنهما.

نماید و رسول الله ﷺ فرموده است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»^(۱) یعنی: «اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و برای هر کسی، همان چیزی است که نیت کرده است».

اما نوع دوم: نذر حرام است؛ و به نذری گفته می‌شود که ادای آن، جایز نیست. مثلاً کسی نذر کند که شراب بنوشد. چنین نذری، حرام است و برای او روا نیست که شراب بنوشد؛ البته بنا بر قول راجح، کفاره‌ی سوگند بر او واجب می‌شود و برخی از علما، گفته‌اند: هیچ کفاره‌ای ندارد؛ زیرا این نذر، از اساس باطل است و منعقد نمی‌شود؛ اما دیدگاه صحیح، این است که کفاره دارد؛ ولی عمل کردن به چنین نذری، جایز نیست. مثال دیگری ذکر می‌کنم: خانمی نذر می‌کند که در عادت ماهیانه‌اش روزه بگیرد. این هم، نذر حرام است و برایش جایز نیست که در دوران حیض یا عادت ماهیانه‌اش، روزه بگیرد و بر او، کفاره‌ی سوگند واجب می‌شود.

و سومین نوع نذر، نذر اطاعت است؛ مثلاً کسی، نذر می‌کند که «ایام بیض»، یعنی روزهای سیزده، چهارده و پانزدهم هر ماه قمری را روزه بگیرد. ادای چنین نذری، بر انسان، واجب می‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ»^(۲) یعنی: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید». یا شخصی می‌گوید: نذر می‌کنم که دو رکعت «ضحی» بخوانم؛ ادای این نذر، بر او واجب است؛ زیرا نذرش، نذر اطاعت است و به فرموده‌ی پیامبر ﷺ باید به چنین نذری عمل کرد.

اما اگر نذر کسی، هم شامل نذر اطاعت باشد و هم شامل نذر معصیت، باید به بخشی از نذرش که اطاعت است، عمل نماید و بخش دیگر را ترک کند و کفاره‌ی سوگند بدهد؛ مثل ابواسرائیل که نذر کرده بود در آفتاب بایستد و زیر سایه نرود، ساکت باشد و روزه بگیرد. پیامبر ﷺ به او دستور داد که روزه بگیرد؛ زیرا نذر اطاعت بود؛ اما او را از سکوت و ایستادن در آفتاب، منع نمود و فرمود: «به او بگویند: سخن

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۰۷؛ بر اساس شماره‌گذاری محمد فؤاد عبدالباقی رحمته بر صحیحین.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۶۲۰۲، ۶۲۰۶) به نقل از عایشه رضی الله عنها.

بگویند، زیر سایه برود، و بنشینند». بسیاری از مردم، امروزه نذر می‌کنند که اگر کارشان در آینده، سر و سامان یابد یا مشکلشان حل شود، فلان کار نیک را انجام دهند. مثلاً وقتی یکی از عزیزان آنها بیمار می‌شود، می‌گویند: اگر بیمارمان بهبود یافت و الله، او را شفا بخشید، چنین و چنان خواهیم کرد. از چنین نذری منع شده و این نذر، یا مکروه است یا حرام؛ بدون این‌که نذر کنید، برای بیمارتان دعای بهبودی نمایید و از الله بخواهید که او را شفا دهد؛ اگر کسی نذر کند و بیمارش بهبود یابد، بر او واجب است که نذر خود را ادا نماید.

۱۵- باب: مداومت و پایبندی بر اعمال

الله متعال می فرماید:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾

[الحديد: ۱۶]

آیا برای مؤمنان، آن زمان نرسیده که دل هایشان برای یاد الله و آنچه از حق نازل شده، نرم شود و مانند کسانی نباشند که پیش تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل هایشان سخت گشت.

و می فرماید:

﴿وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾

[الحديد: ۲۷]

و سپس عیسی پسر مریم را فرستادیم و به او انجیل دادیم و در دل کسانی که از او پیروی نمودند، مهربانی و بخشایش و گوشه نشینی (و رهبانیتی) نهادیم که خود پدید آورده بودند و ما آن را بر آنها فرض نساختم. بلکه آنان، آن را در جستجوی رضایت الله پدید آوردند؛ ولی آن را چنان که باید رعایت نکردند.

و می فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَصَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا﴾

[النحل: ۹۲]

مانند آن زنی نباشید که نخهای تابیده اش را پس از تابیدن محکم، باز می کرد.

هم چنین می فرماید:

﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾

[الحجر: ۹۹]

و تا زمانی که مرگت فرا رسد، پروردگارت را عبادت و پرستش کن.

و اما یکی از احادیثی که در این باب، آمده، حدیث عایشه رضی الله عنها می باشد که در باب پیشین ذکر شد و در آن آمده است: «وَكَانَ أَحَبُّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَا دَاوَمَ صَاحِبُهُ عَلَيْهِ»؛^(۱) یعنی: «بهترین عمل نزد الله، عملی است که صاحبش بر آن مداومت کند».

شرح

مؤلف رحمته الله بابتی به نام «مداومت و پای بندی بر اعمال نیک» گشوده است؛ وی، در باب پیشین به موضوع میانه روی در عبادت و ضرورت پیروی از روش پیامبر صلی الله علیه و آله در همه ی اعمال پرداخت و سپس این باب را گشوده است که درباره ی مداومت بر اعمال نیک می باشد؛ زیرا بسیاری از مردم، ابتدا عمل نیکی را با حرارت و نشاط آغاز می کنند و برای انجام آن می کوشند، اما پس از مدتی خسته می شوند و از انجام آن، سهل انگاری می نمایند. این امر، در جوانان به کثرت مشاهده می شود؛ زیرا بسیاری از جوانان، یا در کارها عجله می کنند و یا خیلی بی خیالند. علتش، این است که بیش تر کارهایشان را از روی احساس و بدون فکر و اندیشه انجام می دهند. لذا گاه مشاهده می شود که جوانی، با ذوق و شوق فراوان، عبادتی را آغاز می کند و پس از مدتی، سستی و تنبلی می ورزد و از انجام آن کار، بازمی ماند؛ از این رو همان طور که مؤلف رحمته الله یادآوری کرده، چه خوبست که انسان، در عبادت، میانه رو باشد و بر آن، مداومت کند؛ زیرا پای بندی و مداومت بر اعمال نیک، بیان گر علاقه و رغبت انسان به کارهای شایسته است و بهترین عمل نزد الله، عملی است که صاحبش بر آن مداومت نماید.

مؤلف رحمته الله چند آیه در این باب ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله عز و جل می فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾ [الحديد: ۲۷]

و به عیسی انجیل دادیم و در دل کسانی که از او پیروی نمودند، مهربانی و بخشایش و گوشه نشینی (و رهبانیتی) نهادیم که خود پدید آورده بودند و ما آن را بر آنها فرض

(۱) نک: حدیث شماره ی ۱۴۶ همین کتاب.

نساختیم. بلکه آنان، آن را در جستجوی رضایت الله پدید آوردند؛ ولی آن را چنان که باید رعایت نکردند.

یعنی گوشه‌نشینی و رهبانیت خودساخته را ترک نمودند. هم‌چنین الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾

[الحديد: ۱۶]

و مانند کسانی نباشند که پیش‌تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل‌هایشان سخت گشت.

یعنی با طولانی شدن زمان، اعمال نیک را بر خویش دشوار پنداشتند و ترکش کردند. به هر حال، باید بر کارهای نیک مداومت و پایبندی داشته باشیم و در انجام آن‌ها تنبلی و سهل‌انگاری نکنیم و وقتی به کار نیکی می‌پردازیم، آن را به سرانجام برسانیم. همان‌گونه که مداومت بر عبادت‌ها، مهم می‌باشد، ادامه دادن سایر کارها نیز دارای اهمیت است و انسان نباید هر دم بیمل مزاج باشد و هر دم و ساعت، رنگ و فکر، عوض کند؛ بلکه باید ثبوت فکری و عملی داشته باشد؛ البته تا زمانی که نادرست بودن فکر یا عملش، نمایان نشود و همین‌که دریافت اندیشه یا رفتارش درست نیست، ترکش نماید و بر آن پافشاری نکند. ثبوت فکری و عملی، با رعایت شرط مذکور، بیان‌گر ثبوت و پختگی شخصیت انسان است و نشان می‌دهد که آدم پخته و آگاه، می‌داند که قدمش را کجا بگذارد یا نگذارد؛ یعنی به هر کاری که دست می‌زند یا هر اقدامی که می‌کند، از روی شناخت و آگاهی است. برخی از مردم بدین نکته توجه نمی‌کنند و امروز، اندیشه‌ای دارند و فردا، دیدگاهی دیگر؛ و بدین‌سان وقتشان را ضایع می‌کنند و هیچ‌گاه آرام و قرار ندارند؛ از این‌رو روایت می‌شود که عمر بن خطاب رضی الله عنه فرموده است: «هرکس توفیق کار نیک و خجسته‌ای پیدا کرد، باید بر آن مداومت کند». سخن بزرگی است؛ یعنی هرگاه کار نیک و شایسته‌ای را آغاز کردی، خود را به انجام آن، ملزم کن و با جدیت، آن را به انجام برسان؛ نه این‌که مانند یک سرگرمی، گاه انجامش دهی و گاه، ترکش کنی و بدون این‌که چیزی بسازی یا نتیجه‌ای بگیری، وقت خود را ضایع کنی؛ از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما

را بر حق و حقیقت، ثابت و استوار بگرداند و ما را در جرگه‌ی دعوت‌گران حق و یاوران حقیقت، قرار دهد.

۱۵۷- وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ نَامَ عَنْ حِزْبِهِ مِنَ اللَّيْلِ، أَوْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَقَرَأَهُ مَا بَيْنَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَصَلَاةِ الظُّهْرِ، كُتِبَ لَهُ كَأَنَّمَا قَرَأَهُ مِنَ اللَّيْلِ».
[روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هر کس از خواندن بخشی از قرآن که در شب تلاوت می‌کرده یا از قرائت قسمتی از آن، به سبب غلبه‌ی خواب باز بماند و در فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر، آن را بخواند، گویا آن را در شب خوانده است و پاداش آن، به او می‌رسد».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون از امیر مؤمنان، عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «هر کس از خواندن بخشی از قرآن که در شب تلاوت می‌کرده یا از قرائت قسمتی از آن، به سبب غلبه‌ی خواب باز بماند و در فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر، آن را بخواند، گویا آن را در شب خوانده است و پاداش آن، به او می‌رسد؛ یعنی: گویا آن را در نماز شب خویش، خوانده است».

این حدیث نشان می‌دهد که وقتی انسان، عبادتی را آغاز کرد، باید بر آن مداومت و پای‌بندی کند؛ اگرچه پس از پایان وقتش باشد.

واژه‌ی «حزب» که در حدیث ذکر شده، به معنای بخش یا قسمتی از هر چیزی است؛ از جمله احزاب قرآن و نیز دسته‌ها و طوایف یا گروه‌های انسانی. به هر حال اگر کسی عادت داشته باشد که بخشی از قرآن را در نماز شب تلاوت کند، اما به سبب غلبه‌ی خواب، از قرائت همه یا قسمتی از آن باز بماند و در فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر، جبران‌ش نماید، مثل این است که آن را در نماز شب، خوانده است. ناگفته نماند که اگر تلاوتش در نماز وتر بوده، قضای آن را به صورت زوج، به‌جا

(۱) صحیح مسلم، ش: ۷۴۷.

می‌آورد؛ یعنی یک رکعت بر تعداد رکعت‌های وترش می‌افزاید و اگر سه رکعت، وتر می‌خوانده، در روز باید چهار رکعت بخواند و اگر به خواندن پنج رکعت وتر، عادت داشته، قضای آن را شش رکعت بخواند و اگر وترش، هفت رکعتی بوده، قضایش، هشت رکعتی‌ست؛ بدین دلیل که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب غلبه‌ی خواب یا بیماری، از نماز شب بازمی‌ماند، در روز، دوازده رکعت می‌خواند.

در حدیث عمر رضی الله عنه قید شده که قضای آن را در فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر، ادا کند؛ اما احادیث دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد پس از نماز صبح تا طلوع خورشید و بالا آمدن آن، به‌اندازه‌ی یک نیزه، نباید نماز خواند و بدین‌سان حدیثی که ذکر کردیم، قیدی برای حدیث عمر رضی الله عنه به شمار می‌رود که بیان شد؛ یعنی زمان جبران، از بالا آمدن خورشید به‌اندازه‌ی یک نیزه، آغاز می‌شود و تا ظهر ادامه دارد. برخی از علما گفته‌اند: این حدیث، قید و شرطی ندارد و انسان هر زمان که به‌یادش بیاید، باید قضای آن را ادا کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله بدون هیچ قید و شرطی فرموده است: «مَنْ نَامَ عَنْ صَلَاةٍ أَوْ نَسِيَهَا فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا، لَا كَفَّارَةَ لَهُ إِلَّا ذَلِكَ»^(۱)؛ یعنی: «هرکس، از نمازی خواب ماند یا آن را فراموش کرد، هرگاه به‌یادش آمد، بخواند و کفاره‌ی دیگری ندارد».

از حدیثی که مؤلف رحمته الله ذکر کرده است، چنین برداشت می‌شود که انسان باید بر کارهای نیک، مداومت و پایبندی نماید و در صورت امکان، قضای عملی را که فراموش می‌کند، به‌جای آورد و اگر امکان جبران آن وجود نداشت، روشن است که قضای آن، از او ساقط می‌شود؛ مانند سنت «تحمیة المسجد»؛ اگر کسی وارد مسجد شد و فراموش کرد که این دو رکعت سنت را بخواند و مدت زیادی گذشت، دیگر جبران ندارد؛ زیرا سنت بودن این نماز، مقید به سبب است؛ یعنی سببش، ورود به مسجد می‌باشد و وقتی تأخیر شود، دیگر، سنت نیست. حکم هر عملی که مقید به سبب می‌باشد، یعنی سبب مشخصی دارد، همین است و هرگاه سببش برداشته شود، جبران یا قضایی ندارد، مگر آن‌که عمل واجب‌ی مانند نمازهای پنج‌گانه باشد؛ البته هر عملی که مقید به زمان یا وقت مشخصی‌ست، جبران دارد؛ مانند نمازهای سنت که

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۶۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۰۲ به نقل از انس بن مالک رضی الله عنه.

اگر کسی، فراموش کرد و پس از پایان وقت به یادش آمد، قضای آن را به جا می آورد؛ زیرا این عمل، از پیامبر ﷺ ثابت شده است.

همچنین اگر انسان، روزهی «ایام بیض» یعنی سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه را از دست بدهد، پس از آن، می تواند جبران آن کند؛ گرچه روزهی سه روز در ماه در ابتدا یا در وسط یا در پایان ماه درست می باشد، اما بهتر است که در سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه باشد.

۱۵۸- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه قال: قال لي رسول الله ﷺ: «يا عبد الله! لا تكن مثل فلان، كان يقوم الليل فترك قيام الليل». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «ای عبدالله! مانند فلانی نباش که نماز شب می خواند، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد».

۱۵۹- وعن عائشة رضی الله عنها قالت: كان رسول الله ﷺ إذا فاتته الصلاة من الليل من وجع أو غيره، صلى من النهار ثنتي عشرة ركعة. [روایت مسلم] ^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: وقتی پیامبر ﷺ به سبب بیماری یا به هر علت دیگری، از نماز شب بازمی ماند، در روز، دوازده رکعت می خواند.

شرح

مؤلف رحمته الله، از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر ﷺ به او فرمود: «ای عبدالله! مانند فلانی نباش که نماز شب می خواند، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد». مؤلف، این حدیث را در باب مداومت و پای بندی بر اعمال نیک ذکر کرده است.

پیامبر ﷺ در این حدیث، عبدالله بن عمرو رضی الله عنه را نصیحت نمود که مانند فلان کس نباشد و نامی از آن شخص نبرد؛ و این، سه احتمال دارد: یا پیامبر ﷺ نام آن شخص را ذکر نکرده، یا عبدالله بن عمرو رضی الله عنه از ذکر نام وی خودداری نموده تا راویان، او را

(۱) صحیح بخاری، ۱۱۵۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۵۹.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۷۴۶.

نشناسند؛ یا شاید هم راوی پس از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه، نام آن شخص را در ابهام گذاشته است. در هر صورت، مهم این است که در چنین مسایلی، باید اصل قضیه را مد نظر قرار دهیم و از ذکر نام اشخاص، خودداری کنیم. روش پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین گونه بود که وقتی می خواست از کاری منع کند، نام کسی را ذکر نمی کرد؛ بلکه می فرمود: «چرا برخی ها، چنین و چنان می کنند؟» و با چنین عباراتی از آن کار، باز می داشت.

خودداری از ذکر نام شخص، دو فایده ی بزرگ دارد:

اول: حفظ آبروی آن شخص.

و دوم: ممکن است آن شخص، تغییر رویه دهد و رفتارش، خوب شود؛ لذا دیگر سزاوار این نخواهد بود که از او، به بدی یاد شود؛ زیرا قلب ها، در دست الله عز و جل می باشد. به عنوان مثال: به شخصی می گوئید: مثل فلانی نباش که شراب می خورد یا زنا یا دزدی می کند. اگر نام این فرد را ذکر کنید، ممکن است پس از مدتی اصلاح شود و دست از چنین گناهانی بردارد و به اطاعت و عبادت الله بپردازد؛ آیا حال سزاوار سخنانی که درباره اش گفته اید، می باشد؟ لذا در چنین مواردی، باید از ذکر نام اشخاص خودداری کنیم؛ زیرا از یک سو آبرویش را حفظ نموده ایم و از سوی دیگر، ممکن است، عوض شود و رفتار نیکی در پیش بگیرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فلانی، نماز شب می خواند؛ ولی پس از مدتی آن را ترک کرد». این، هشدار است به انسان که وقتی عمل نیکی را آغاز می کند، نباید آن را پس از مدتی ترک نماید؛ زیرا چنین کاری، بیان گر بی رغبتی و روی گردانی انسان از خیر و نیکی است و این، خیلی خطرناک است. البته اگر انسان، عمل نیکی را به سبب عذر، ترک کند و قضای آن را به جا آورد یا در صورتی که امکان جبران آن وجود نداشته باشد، الله متعال از او درمی گذرد؛ زیرا در حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که «هرگاه بنده ای، بیمار شود یا به مسافرت برود، پاداش اعمالی که در زمان صحت و اقامت انجام می داده است، به او می رسد». هم چنین اگر آن را به سبب عذر، ترک کرده، باید قضایش را ادا کند.

و در حدیث صحیح که مؤلف رحمه الله ذکر کرده، آمده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب بیماری یا به هر علت دیگری، از نماز شب باز می ماند، در روز، دوازده رکعت

می‌خواند؛ زیرا پیامبر ﷺ نماز شبش را به صورت «وتر» و یازده رکعت می‌خواند و اگر به سبب غلبه‌ی خواب یا به هر دلیلی، از نماز وتر یا نماز شبش بازمی‌ماند، برای جبران‌ش، در روز دوازده رکعت می‌خواند؛ یعنی قضای آن را به صورت زوج به‌جا می‌آورد؛ لذا برای جبران نماز وتر، باید یک رکعت بر تعداد رکعت‌های وتر افزود؛ از این‌رو اگر کسی سه رکعت، وتر می‌خوانده، در روز باید چهار رکعت بخواند و اگر به خواندن پنج رکعت وتر عادت داشته است، قضای آن را شش رکعت بخواند و اگر وترش، هفت رکعتی بوده، قضایش، هشت رکعتی است و اگر نه رکعت وتر می‌خواند، باید برای جبران‌ش در روز، ده رکعت بخواند و چنان‌که وترش، یازده رکعت بوده است، قضایش دوازده رکعت خواهد بود. همان‌طور که پیامبر ﷺ به همین شکل، عمل می‌کرد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که عبادت‌هایی که وقت یا زمان مشخصی دارند، در صورتی که به سبب عذری فوت شوند، باید قضای آن را به‌جا آوریم؛ اما هر عملی که سبب مشخصی دارد، حکمش این است که هرگاه سبب برداشته شود، جبران یا قضایی ندارد؛ مانند سنت وضو. مثلاً اگر کسی وضو گرفت و فراموش کرد که دو رکعت سنت وضو بخواند و مدت زیادی گذشت، این دو رکعت از او ساقط می‌شود. و مانند سنت «تحیة المسجد»؛ اگر کسی، وارد مسجد شد و فراموش کرد که این دو رکعت سنت را بخواند و مدت زیادی گذشت، دیگر جبران ندارد؛ زیرا سنت بودن این نماز، مقید به سبب است؛ یعنی سببش، ورود به مسجد می‌باشد و وقتی تأخیر شود، دیگر، سنت نیست و ساقط می‌گردد.

۱۶- باب: امر به پایبندی بر سنت و آداب آن

الله متعال، می فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]
آن چه پیامبر به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را بازداشت، باز آیید.

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳، ۴]
پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید. سخنش، چیزی جز وحی نیست که به او نازل می شود.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [آل عمران: ۳۱]
بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾ [الأحزاب: ۲۱]
به راستی برای شما، برای کسی که به (پاداش) الله و روز قیامت امیدوار است، در رسول الله، الگو و سرمشقی نیکوست.

شرح

مؤلف رحمته بابی بدین نام گشوده است: «پایبندی بر سنت و آداب آن». منظور از سنت، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ یعنی روش رسول الله صلی الله علیه و آله در اخلاق، عبادت‌ها، معاملات و رفتارهای فردی و اجتماعی اش. از نگاه فقها سنت، عملی است که انجام دادن آن، از ترک کردنش بهتر است و انجام آن، ثواب دارد و ترک آن، مجازاتی در پی ندارد.

به یقین الله متعال، پیامبر ﷺ را با هدایت و دین حق، برانگیخته است. هدایت، همان علم و دانش سودمند است و دین حق، همان عمل صالح و شایسته؛ لذا به ضرورت علم و عمل، پی می‌بریم و امکان پای‌بندی و محافظت بر سنت رسول الله ﷺ وجود ندارد، مگر با فراگیری سنت و کسب دانش در این زمینه. بنابراین، امر به پای‌بندی بر سنت، امر به فراگیری علم و دانش است.

کسب علم و دانش، بر سه نوع است: فرض عین، فرض کفایه، و سنت. علمی که فراگیری آن، فرض عین می‌باشد، علمی است که عبادت، بدون آن، درست و کامل ادا نمی‌شود؛ یعنی دانشی که بی‌اطلاعی از آن، برای مسلمان، جایز نیست. مانند علم وضو، نماز، روزه، زکات، حج و امثال آن. لذا دانشی که برای مسلمان گنجایش ناآگاهی از آن، وجود ندارد، دانشی است که فراگیری آن، فرض عین است. پس بر کسی که زکات، فرض است، فراگیری احکام زکات نیز فرض می‌باشد و بر کسی که ثروتی ندارد، یاد گرفتن احکام زکات، فرض نیست. هم‌چنین فراگیری احکام حج بر کسی که توانایی جانی و مالی برای ادای حج دارد، فرض است و بر کسی که شرایط وجوب حج را ندارد، یاد گرفتن احکام آن نیز فرض نیست.

اما فراگیری دانشی که مایه‌ی حفاظت و صیانت از دین است، فرض کفایه می‌باشد و این، همان دانشی است که اگر ترک شود، شریعت در خطر نابودی قرار می‌گیرد؛ اما اگر عده‌ای به فراگیری دانش و این امر مهم بپردازند، حکمش از دیگران، ساقط می‌شود. لذا اگر کسی در یک منطقه، به انجام این وظیفه‌ی مهم، یعنی فراگیری دانش دین و فتوا دادن به مردم و تدریس علوم دینی بپردازد، فراگیری علوم دینی برای سایر مردم، سنت خواهد بود و این، سومین نوع علم به‌شمار می‌رود.

بنابراین، ثواب طالب علم و محقق و پژوهش‌گر علوم اسلامی، یکی از این سه حالت خواهد بود: پاداش سنت، یا پاداش فرض عین یا پاداش فرض کفایه؛ از این رو نتیجه می‌گیریم که پای‌بندی بر سنت و آداب آن، تنها با شناخت سنت و آداب آن، ممکن می‌باشد.

سپس مؤلف رحمته، چند آیه از کتاب الله عز وجل ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که

الله عز وجل می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

برخی از علما، این آیه را آیهی «امتحان» نامیده‌اند؛ زیرا الله ﷻ کسانی را که مدعی محبتش هستند، آزموده است؛ آن‌ها ادعا می‌کنند و می‌گویند: ما، الله را دوست داریم؛ لذا باید دلیلی بیاورند. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید

لذا هرکس، مدعی محبت خداست و از پیامبرش پیروی نمی‌کند، در ادعایش صادق نیست؛ بلکه دروغ‌گوست؛ زیرا علامت محبت الله ﷻ، این است که از پیامبر ﷺ پیروی کنی.

بدان که متناسب با میزان تخلف از روش پیامبر ﷺ، از محبت و دوستی با الله ﷻ دور می‌شوی و محبت و دوستی‌ات با الله، ناقص می‌گردد؛ اما نتیجه‌ی پیروی از پیامبر ﷺ چه خواهد بود؟ پاسخ این پرسش، در آیه‌ی مذکور آمده است؛ الله ﷻ می‌فرماید: ﴿يُحِبِّكُمْ اللَّهُ﴾؛ یعنی نتیجه‌ی پیروی از رسول الله ﷺ این است که الله، تو را دوست می‌دارد؛ این، به ادعا نیست؛ بلکه اگر به‌راستی الله را دوست داشته باشی، باید همان کاری را انجام دهی که الله، دوست دارد. همه چیز به محبت الله بستگی دارد، نه به ادعای شخص که بگوید: من، الله را دوست دارم. این، حقیقت و اصل محبت الهی است. از الله ﷻ درخواست می‌کنم که ما را در جرگه‌ی دوستان خویش قرار دهد. وقتی الله متعال، کسی را دوست بدارد، همه‌ی امور دینی و دنیوی‌اش را برای او آسان و فراهم می‌سازد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «إِنَّ اللَّهَ، إِذَا أَحَبَّ شَخْصًا، نَادَى جِبْرِيلَ: إِنِّي أَحَبُّ فُلَانًا فَأَجِبْهُ. قَالَ: فَيُجِيبُهُ جِبْرِيلُ. ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَوَاتِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَجِبُوهُ. فَيُجِيبُهُ أَهْلُ السَّمَوَاتِ ثُمَّ يُوضِعُ لَهُ الْقَبُولَ فِي الْأَرْضِ»^(۱) یعنی: «هرگاه الله بنده‌ای را دوست بدارد، به جبرئیل ندا می‌دهد که من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. پس جبرئیل، او را دوست می‌دارد و به اهل آسمان ندا می‌دهد که الله، فلانی را دوست دارد؛ شما هم دوستش بدارید. پس اهل آسمان نیز او را

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۹۷۰، ۵۵۸۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۷۷۲ به نقل از ابوه‌ریره رضی الله عنه.

دوست می‌دارند و بدین ترتیب مقبول اهل زمین هم می‌گردد» و اهل زمین نیز او را دوست می‌دارند. و بدین سان آن شخص، پیشوایشان می‌شود؛ لذا محبت الله ﷻ، هدف است؛ البته هدف و دست‌آورد کسی که از رسول الله ﷺ پیروی می‌کند و دوست‌دار پیامبر ﷺ است.

مؤلف، این فرموده‌ی الهی را ذکر کرده است که:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]
 آن چه پیامبر به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را بازداشت، باز آیید.

این آیه، در ادامه‌ی موضوع «فیء» آمده است؛ «فیء»، به اموالی گفته می‌شود که مسلمانان بدون جنگ و درگیری از کفار به دست می‌آورند؛ لذا الله ﷻ می‌فرماید: هر مالی که پیامبر ﷺ به شما می‌دهد، بپذیرید و آن را برنگردانید. و از گرفتن اموالی که شما را از آن بازمی‌دارد، خودداری کنید. باری پیامبر ﷺ عمر بن خطاب ﷺ را مأمور جمع‌آوری زکات کرد؛ وقتی عمر ﷺ بازگشت، پیامبر ﷺ چیزی به او بخشید. عمر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! آن را به کسی عطا کن که از من، نیازمندتر است. پیامبر ﷺ فرمود: «إِذَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ شَيْءٌ، وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ، فَخُذْهُ، وَمَا لَا، فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ»^(۱) یعنی: «هرگاه بدون هیچ طمع و چشم‌داشتی، مالی به تو رسید، آن را قبول کن و گرنه، در پی آن مباش». لذا هر چه پیامبر ﷺ به ما داده، آن را می‌پذیریم و از آن چه که ما را از آن بازداشته است، بازمی‌آییم.

این آیه، گرچه در موضوع اموال «فیء» و غنایمی‌ست که مسلمانان بدون جنگ و درگیری، از کفار به دست می‌آورند، اما شامل احکام شرعی نیز می‌گردد؛ از این رو آن چه را پیامبر ﷺ برای ما حلال نموده است، می‌پذیریم و از آن جهت که حلال است، بدان عمل می‌کنیم و از آن چه ما را از آن، نهی نموده، دوری می‌نماییم. آن‌گاه مؤلف ﷺ، این آیه را ذکر کرده که الله ﷻ فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]
 به‌راستی برای شما، برای کسی که به (پاداش) الله و روز قیامت امیدوار است، در رسول الله، الگو و سرمشقی نیکوست.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۳۸۰، ۶۶۳۰)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۳۱.

پیامبر ﷺ اسوه و الگوی ماست؛ لذا هر عملی که مبتنی بر الگوبرداری از پیامبر ﷺ یا بر اساس پیروی از او باشد، عمل نیکی محسوب می‌شود. از این آیه دو نکته برداشت می‌گردد: اول این که همه‌ی اعمال پیامبر ﷺ نیکوست و الگوبرداری از او نیز، کار نیک و شایسته‌ای به‌شمار می‌رود. ما، وظیفه داریم که به‌نیکی، از پیامبر ﷺ به عنوان الگوی نمونه و برجسته پیروی کنیم و چیزی بر دستورها و رهنمودهایش نیفزاییم یا از آن کم نکنیم؛ زیرا چنین روی‌کردی، زشت و ناپسند است و با الگوبرداری درست و شایسته از پیامبر ﷺ تعارض دارد.

علما رحمهم‌الله از این آیه، چنین برداشت کرده‌اند که باید از همه‌ی اعمال پیامبر ﷺ پیروی کنیم، مگر آن دسته از اعمالش که بنا بر دلایل واضح و روشن، خاص خودش بوده است. همانند این آیه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ اللَّاتِيَّاتِ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَلِكِ وَبَنَاتٍ خَالِكَ وَبَنَاتٍ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأحزاب: ۵۰]

ای پیامبر! ما همسرانت را که مهرشان را داده‌ای، برایت حلال کردیم و نیز کنیزانی را که الله به تو داده و تو مالکشان شده‌ای. و (نیز) دخترعموها، دخترعمه‌ها، دخترخاله‌ها و دختردایی‌هایت که با تو هجرت کرده‌اند و هر زن مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد و پیامبر بخواهد او را به ازدواج خویش درآورد؛ (این حکم) ویژه‌ی توست، نه مؤمنان.

لذا هرچه، خاص پیامبر ﷺ بوده، تنها به ایشان اختصاص داشته است؛ مانند روزه‌ی «وصال»؛ یعنی روزه گرفتن دو روز پیاپی بدون افطار یا خوردن چیزی؛ زیرا پیامبر ﷺ از چنین عملی منع نمود. اصحاب ﷺ عرض کردند: ای رسول‌خدا! شما، خود روزه‌ی «وصال» می‌گیرید؟ فرمود: «لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّي أَطْعَمُ وَأُسْقِي»؛ یعنی: «من با شما فرق دارم؛ به من (از سوی پروردگارم) آب و غذا می‌رسد». در روایت دیگری

آمده است: «إِنِّي أْبَيْتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِي»^(۱) یعنی: «من، شب را در حالی سپری می‌کنم که پروردگارم به من آب و غذا می‌دهد». به عبارت دیگر، شب را در عبادت و یاد پروردگارم می‌گذرانم و این، مرا از خوردن و آشامیدن، بی‌نیاز می‌گرداند و گرسنگی و تشنگی را احساس نمی‌کنم. تجربه نیز همین را ثابت کرده که وقتی شخصی به کار مهمی مشغول می‌شود، خوردن و آشامیدن را فراموش می‌کند و در اشعار برخی از شاعران، بدین نکته تصریح شده است.

لذا پیامبر ﷺ به خاطر وابستگی یا دل‌بستگی فراوانش به الله ﷻ و مشغول شدن به نماز شب، از سوی الله متعال، از قدرت و نیرویی برخوردار می‌شد که او را از خوردن و آشامیدن بی‌نیاز می‌کرد؛ ولی ما، همانند پیامبر ﷺ نیستیم و از این‌رو آن بزرگوار، ما را از روزهی «وصال» منع نموده و این نکته را روشن ساخته است که روزهی «وصال»، ویژه‌ی خودش می‌باشد.

و الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ

[النساء: ۶۵]

حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دل‌گیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَذُودُوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

[النساء: ۵۹]

الْآخِرِ﴾

و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید؛ اگر به الله و رستاخیز ایمان دارید.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۷۸۸، ۱۸۲۷، ۱۸۲۸، ۱۸۲۹، ۱۸۳۰، ۱۸۳۱، ۶۳۴۵، ۶۷۰۰، ۶۷۰۱، ۶۷۵۵)؛

و صحیح مسلم، (۱۸۴۶، ۱۸۴۷، ۱۸۴۹، ۱۸۵۰) به نقل از تعدادی از صحابه، از جمله: ابوهریره، انس،

ابوسعید، عایشه، و ابن‌عمر.

شرح

مؤلف رحمته در ادامه‌ی آیاتی که در باب پای‌بندی بر سنت و آداب آن ذکر کرده، بدین آیه اشاره کرده که الله تعالی فرموده است:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دل‌گیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند.

این آیه، با آیه‌های قبل ارتباط دارد؛ الله تعالی در آیه‌های قبل می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از رسول (او) فرمان‌برید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید) و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و رسول بازگردانید؛ اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید، این بهتر است و سرانجام بهتری دارد.

لذا الله متعال به اطاعت و فرمان‌برداری از خود و پیامبرش و هم‌چنین فرمان‌برداری از صاحبان امر و زمام‌داران مسلمان، دستور داده است. منظور از صاحبان امر، حکام و علما هستند؛ زیرا علما، مسؤولیت بیان دین الله را بر عهده دارند و حکام، مسؤول اجرای احکام شرعی و قوانین دینی هستند. علما، بدون حکام راه به جایی نمی‌برند و حکام نیز بدون راه‌نمایی علما درست عمل نمی‌کنند؛ لذا حکام باید برای درک و شناخت مسایل دینی و شریعت الهی به علما مراجعه نمایند و علما نیز باید خیرخواه حکام باشند؛ بدین‌سان که همواره آن‌ها را از عذاب الهی بترسانند و آموزه‌های دینی را به آنان، یادآوری کنند تا حاکمان بتوانند به تطبیق و اجرای شریعت الهی در جامعه بپردازند. سپس فرمود:

﴿فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]

و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید.

یعنی سخن هیچ‌یک از شما، حجت نخواهد بود و باید به حکم الله ﷻ و پیامبر ﷺ مراجعه کنید و این، با مراجعه به کتاب الله، قرآن عظیم، و با رجوع به رسول الله ﷺ یعنی مراجعه به سنتش می‌باشد؛ گرچه در زمان حیات پیامبر ﷺ باید به شخص ایشان مراجعه می‌کردند؛ اما پس از وفاتش، باید به سنتش رجوع کنیم؛ و این، معیار ایمان و دلیلی بر صداقت آن است. زیرا الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِيرِ﴾ یعنی: «اگر به الله و رستاخیز، ایمان دارید». در این آیه به مراجعه به کتاب و سنت، امر شده است؛ از این‌رو درمی‌یابیم که مراجعه به الله و پیامبرش، لازمه‌ی ایمان است. سپس می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ یعنی: «این، بهتر است و سرانجام بهتری دارد». لذا رجوع به الله و پیامبرش برای امت، بهتر می‌باشد و سرانجام بهتری برای آنان در پی دارد؛ گرچه برخی به اشتباه، چنین گمان می‌کنند که مردم از مراجعه به کتاب و سنت عاجزند و توانایی درک کتاب و سنت را ندارند! این، پندار نادرستی است و هیچ ارزشی ندارد؛ همان‌طور که برخی از مردم گمان می‌کنند که رجوع به اسلام و عمل به آن، فقط برای مردمان صدر اسلام بوده و این امر، سازگاری و تناسبی با عصر حاضر ندارد. پناه بر الله؛ این‌ها نمی‌دانند که اسلام، همواره برتر است و هیچ چیز، از آن برتر نیست و نمی‌دانند که اسلام با گذشت زمان و با دگرگون شدن اوضاع و احوال و نیز با تغییر مکان، در رابطه با هیچ‌کس دچار تغییر و دگرگونی نمی‌شود؛ بلکه اگر به‌راستی به الله و آخرت ایمان داریم، باید به کتاب و سنت، بازگردیم و این، بهتر است و بهترین پی‌آمد را به دنبال دارد.

سپس الله ﷻ می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا إِلَى الظُّلُمَاتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ [النساء: ۶۰]

مگر نمی‌بینی کسانی را که گمان می‌برند به آن‌چه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند و می‌خواهند طاغوت را داور قرار دهند، حال آن‌که دستور یافته‌اند به طاغوت کافر شوند؟

این استفهام، برای تعجب است؛ یعنی آیا از چنین کسانی تعجب نمی‌کنی که به گمانشان به آن‌چه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان دارند؛ اما با این حال، الله و

رسولش را داور قرار نمی‌دهند و به سراغ طاغوت می‌روند؟! به عبارت دیگر، به سراغ احکام و قوانینی می‌روند که با شریعت الهی، تعارض دارد.

در این میان می‌توان به فتنه‌ای اشاره کرد که امروزه دامن‌گیر مسلمانان شده است و برخی از حکام، بر اساس قوانینی حکم می‌رانند که از شریعت الهی، فاصله دارد و ساخته و پرداخته‌ی کافران و بی‌دین‌هاست؛ یعنی کافران و بی‌دین‌هایی، این قوانین را ساخته‌اند که هیچ شناختی از اسلام ندارند؛ اما متأسفانه برخی از حکام کشورهای اسلامی که مستعمره‌ی کافران هستند، از خشم ملت‌هایشان و از مخالفت با کتاب و سنت نمی‌ترسند و با این حال، گمان می‌کنند که به الله و رسولش ایمان دارند و با آن‌که دستور یافته‌اند، به طاغوت کافر شوند، اما می‌خواهند طاغوت را داور قرار دهند! الله ﷻ در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰]

شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دچار نماید.

یعنی آنان را از دین الله، منحرف و گمراه می‌کند و آن‌ها را به گمراهی و ضلالتی دچار می‌گرداند که از راه حقیقت، دور است؛ زیرا کسی که بر خلاف شریعت الله حکم می‌راند، به شدت گمراه شده است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتُ الْمُتَنَفِقِينَ يَصُدُّونَ

عَنْكَ صُدُّوًا﴾ [النساء: ۶۱]

و هنگامی که به آنان گفته شود: به آنچه الله نازل کرده و به سوی پیامبر روی آورید، منافقان را خواهی دید که از تو روی می‌گردانند.

یعنی وقتی از آنان خواسته می‌شود که به قرآن و سنت پیامبر ﷺ رجوع کنند، منافقان را خواهی دید که از تو روی می‌گردانند. نفرمود: آن‌ها را خواهی دید که از تو روی می‌گردانند؛ بلکه فرمود: «منافقان را خواهی دید که از تو روی می‌گردانند». لذا کسانی که در قبال کتاب و سنت چنین روی‌کردی دارند، منافقند و این، همان نکته‌ای است که الله ﷻ در این آیه، بیان نموده است.

﴿فَكَيْفَ إِذَا أَصَبْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ
أَرْضَنَا إِلَّا إِحْسَنًا وَتَوْفِيقًا﴾ [النساء: ۶۲]

پس چگونه است که چون به سبب کردارشان مصیبتی به آنان می‌رسد، نزدت می‌آیند و به
الله سوگند یاد می‌کنند که قصدی جز نیکی و ایجاد هماهنگی نداشته‌ایم.

یعنی منافقان ادعا می‌کنند که ما می‌خواهیم میان قوانین شرعی و وضعی،
هم‌خوانی و هماهنگی ایجاد کنیم؛ حال آن‌که امکان ندارد که قوانین شرعی و قوانین
طاغوتی، هم‌سو و یک‌سان باشند و اگر به‌فرض، در پاره‌ای از موارد، حکم طاغوت
مطابق حکم الهی باشد، در حقیقت، این حکم، حکم الله متعال است، نه حکم
طاغوت؛ از این‌رو آن دسته از قوانین وضعی که مفید و سودمند است، ریشه در
احکام شرعی دارد. لذا الله ﷻ فرموده است:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي
أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾ [النساء: ۶۳]

الله از آن‌چه در دل‌هایشان می‌گذرد، آگاه است؛ پس، از آنان روی بگردان و آنان را پند بده و
به آنان سخن رسایی بگو که در آن‌ها اثر نماید.

یعنی اگرچه این‌ها در برابر مردم ادعا می‌کنند که به الله ایمان دارند و قصدشان،
ایجاد هماهنگی در میان احکام شرعی و قوانین حکومتی‌ست، اما الله ﷻ از
نیت‌هایشان آگاه است و می‌داند که چه اهداف شومی دارند؛ لذا به پیامبرش دستور
داد که برای تهدیدشان، از آن‌ها روی بگرداند و به آنان سخن قاطع و رسایی بگوید
که در آن‌ها اثر نماید تا به خود آیند و پند گیرند. سپس می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۶۴]

و هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای این‌که به خواست الله از او اطاعت کنند.

به عبارت دیگر، ارسال پیامبران برای این نبوده که سخنانشان را مطالعه و سپس
ترک کنند؛ بلکه ارسال پیامبران برای این است که مردم، از آن‌ها اطاعت نمایند؛ و
گرنه، ارسال پیامبران، بی‌فایده است؛ لذا معنای رسالت یا ارسال پیامبران، در پیروی از
آن‌ها نهفته است؛ چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۶۴]

و هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای این که به خواست الله از او اطاعت کنند. و اگر آنان در آن هنگام که به خود ستم کردند، نزدت می‌آمدند و از الله درخواست آمرزش می‌نمودند و پیامبر نیز برایشان طلب آمرزش می‌کرد، الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.

اما برخی از افراد نادان، از این آیه چنین برداشت می‌کنند که وقتی مرتکب گناهی می‌شوند، سر قبر پیامبر ﷺ بروند و آن‌جا استغفار کنند تا پیامبر ﷺ نیز برای آن‌ها درخواست آمرزش کند و بدین سان الله ﷻ آنان را ببخشد! این‌ها، در گمراهی شدید و به سر می‌برند؛ زیرا الله متعال در این آیه، به صراحت می‌فرماید: ﴿إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ و نفرموده است: «إِذَا ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ». کسانی که به زبان عربی آشنا هستند، تفاوت، حرف‌های «إِذَا» و «إِذَا» را به‌خوبی می‌دانند؛ ﴿إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ یعنی: «در آن هنگام که به خود ستم کردند» و از اشتباه‌ها و گناهانی سخن می‌گوید که در گذشته انجام شده است؛ یعنی در زمان حیات پیامبر ﷺ؛ و «إِذَا ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» بدین معناست که «هرگاه گناه کنند»؛ لذا این آیه بدین معناست که: «اگر آنان در آن هنگام که به خود ستم کردند، یعنی در زمان حیات پیامبر ﷺ، نزدش می‌رفتند و پیامبر ﷺ برایشان درخواست آمرزش می‌کرد، الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند. و امکان ندارد که پیامبر ﷺ پس از وفات خویش، برای کسی طلب آمرزش نماید؛ زیرا با مرگ انسان، اعمال او نیز پایان می‌یابد و رسول‌الله ﷺ فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»^(۱) یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، پاداش اعمالش قطع می‌گردد، مگر از سه عمل: صدقه‌ی جاری، یا علم و دانش سودمندی که از آن استفاده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برایش دعا می‌کند». با وفات پیامبر ﷺ اعمال خود او نیز پایان یافته است؛ البته هر پاداش هر عمل نیک و شایسته‌ای که امت انجام دهند، به پیامبر ﷺ نیز می‌رسد؛ از این‌رو هر عمل فرض یا نفلی که انجام دهیم، ثواب آن به رسول‌الله ﷺ نیز می‌رسد؛

(۱) صحیح مسلم، ش: ۳۰۸۴، به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

زیرا او، این اعمال را به ما آموزش داده و در حدیث مذکور آمده است: «أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ»؛ یعنی: «یا علم و دانشی که از آن، استفاده می‌شود».

سپس مؤلف رحمته، این آیه را ذکر کرده که الله متعال فرموده است:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ

حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

[النساء: ۶۵]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند.

الله عز وجل در این آیه به ربوبیت خود، برای محمد صلی الله علیه و آله سوگند یاد می‌کند و این، بیان‌گر توجه ویژه‌ی پروردگار به محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است؛ زیرا ربوبیتی که در این آیه ذکر شده، ربوبیت خاص است؛ ربوبیت الله عز وجل در رابطه با آفریده‌هایش، یا عام است و یا خاص؛ ربوبیت عام الله، شامل همه‌ی آفریده‌هایش می‌شود؛ مانند این آیه که الله عز وجل می‌فرماید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾﴾

[الفاحة: ۲]

همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی الله، پروردگار جهانیان است.

اما ربوبیت خاص الله، شامل بندگانی می‌شود که الله متعال، آن‌ها را برگزیده است؛ مانند همین آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾

[النساء: ۶۵]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند...

البته در آیه‌ی ذیل، هم به ربوبیت عام هم به ربوبیت خاص او اشاره شده است:

﴿قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢١﴾﴾

[الأعراف: ۱۲۱، ۱۲۲]

گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم؛ به پروردگار موسی و هارون.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا﴾؛ ﴿لَا﴾ در این جا برای تأکید است و اگر می‌فرمود: «فَوَرَبِّكَ لَا

يُؤْمِنُونَ...»، همین مفهوم را می‌رساند، اما بدون تأکید بود. مانند این آیه که الله عز وجل فرموده است:

﴿لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ۝﴾

به روز قیامت سوگند یاد می‌کنم.

[القیامة: ۱]

﴿لَا﴾ در این آیه نیز برای نفی نیست؛ بلکه برای تأکید است.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾

[النساء: ۶۵]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند...

این مشاجره و اختلاف، هم شامل اختلاف‌های دینی می‌شود و هم شامل اختلاف‌های دنیوی؛ لذا اگر دو نفر درباره‌ی مسأله‌ای با یک‌دیگر، اختلاف نظر داشتند که آیا حلال است یا حرام، باید پیامبر ﷺ، یعنی سنتش را داور قرار دهند و هیچ‌یک از آن‌ها ایمان ندارد، مگر این‌که رسول‌الله ﷺ را داور قرار دهند و تسلیم حکم او شوند؛ اما اگر اختلافشان بر سر مسأله‌ای دنیوی باشد، باز هم باید به حکم شریعت و سنت پیامبر ﷺ عمل کنند. چنان‌که زبیر بن عوام رضی الله عنه و یکی از همسایگانش که از انصار رضی الله عنهم بود، به‌خاطر چشمه‌ی آبی با هم اختلاف پیدا کردند؛ اما از رسول‌الله ﷺ خواستند که در میان آن‌ها قضاوت کند. به هر حال، کسی که در امور دینی و دنیوی، رسول‌الله ﷺ را داور قرار نمی‌دهد، ایمان ندارد.

اگر انسان، به‌طور مطلق به حکم پیامبر ﷺ راضی نباشد، به‌کلی ایمان ندارد؛ زیرا کسی که مطلقاً به حکم پیامبر ﷺ تن نمی‌دهد یا راضی نمی‌شود، کافر است و از اسلام، خارج می‌باشد؛ اما اگر در یک مسأله‌ی خاص به حکم پیامبر ﷺ راضی نشود و با حکم پیامبر ﷺ درباره‌ی آن مسأله مخالفت کند، کافر نیست. شاید این پرسش مطرح شود که چگونه می‌توان رسول‌الله ﷺ را پس از وفاتش، داور قرار داد؟ پاسخ، روشن است؛ باید سنتش را داور قرار دهیم؛ یعنی به سنتش عمل کنیم؛ و این، یک بخش آن است و بخش دیگر آن، این است که از حکم کتاب و سنت دل‌گیر نباشیم زیرا الله جل جلاله می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ۝﴾ یعنی: و از داوری پیامبر ﷺ دل‌گیر نشوند. به عبارت دیگر، گاه، انسان کتاب و سنت را داور قرار می‌دهد، اما نسبت به حکم کتاب و سنت، دل‌گیر است و از صمیم قلب بدان راضی نیست. لذا لازمه‌ی ایمان کامل، این است که انسان به حکم الله و رسولش

راضی باشد. بخش سومی هم وجود دارد؛ الله ﷻ می فرماید: ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ یعنی: و به طور کامل، تسلیم باشند. لذا در این آیه شروط سه گانه‌ی ایمان کامل، ذکر شده است:

یکم: داور قرار دادن پیامبر ﷺ.

دوم: انسان از حکم پیامبر ﷺ دل گیر نباشد.

و سوم: به طور کامل، تسلیم حکم رسول الله ﷺ باشد.

از این رو کسانی که امروزه، کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ را رها می کنند و قوانین بشری یا وضعی را حکم قرار می دهند، مؤمن نیستند و ایمان ندارند.^(۱) زیرا الله متعال می فرماید:

(۱) یعنی ایمان کاملی ندارند و از شرایط ضروری و پسندیده‌ای که مایه‌ی کمال ایمان است، برخوردار نیستند؛ گرچه از اصل ایمان، برخوردارند. البته به شرطی که این روی کردشان برخاسته از انکار، لجاجت، سرکشی، روی گردانی از اصل شریعت یا استهزا و بهریشخند گرفتن دین و شریعت الهی و یا برتر دانستن قوانین وضعی از احکام شرعی نباشد؛ لذا کسی که در اعتقاد، شریعت و احکام شرعی را از قوانین بشری، برتر و کامل تر می داند، اما در عمل، به خاطر بهانه‌هایی واهی مانند بهانه تراشی‌های اهل هوا و معصیت، مطابق شریعت حکم نمی کند، مرتکب کفر اصغر شده و با این که مرتکب گناه بزرگی گردیده است، کافر نیست و سلف صالح، به تفصیل در این باره سخن گفته‌اند که در کتاب‌های عقیده و تفسیر، موجود است. بنابراین، کسانی که این امر را کفر اکبر می دانند و معتقدند که صاحبش از اسلام، خارج است، با روش مؤمنان و سلف صالح، مخالفت کرده و راه خوارج و معتزله را در پیش گرفته‌اند. مسأله‌ای که مطرح کردیم، بر خلاف پندار جاهلان و بدعت گزاران، فراخوانی برای ترک احکام شرعی یا عدم حکم به قوانین دینی نیست؛ بلکه فراخوانی برای پای بندی به شیوه‌ی سلف صالح است که سالم ترین و بهترین روش می باشد. آیا اگر شخصی زناکاران، شراب خواران و رباخواران را تکفیر نکند، در امر دین، سهل انگاری کرده است؟! آیا مگر ترک چنین اعمالی، حکم الهی نیست؟ پس، چه فرقی می کند؟ الله متعال، می فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ یعنی: «کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، کافرنند». این مسأله به تفصیل در سخنان صحابه و تابعین ﷺ آمده است. چنان که عبدالرزاق در تفسیر خود (۱/۱۹۱) آورده است: معمر از ابن طائوس از پدرش نقل کرده که ابن عباس ﷺ درباره‌ی این فرموده‌ی الهی فرموده است: منظور، کفر اکبر یا کفری نیست که آنان را از اسلام، خارج کند. سند این روایت، صحیح است. شیخ علی حسن عبدالحمید

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء: ۶۵]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند.

و می‌فرماید:

حفظه‌الله، در کتاب «القول المأمون» به ذکر سایر طرق این روایت پرداخته و در روایت دیگری آمده که طاوس می‌گوید: از ابن عباس رضی الله عنه پرسیدم: آیا هرکس، مطابق حکم الله، حکم نکند، کافر است؟ فرمود: «او، به آن حکم، کفر ورزیده و کفرش، مانند کفر کسی نیست که به الله، و فرشتگان، و کتاب‌ها و فرستادگان الله صلی الله علیه و آله و به آخرت، کفر ورزیده است». سراغ نداریم که هیچ‌یک از صحابه و سلف صالح رضی الله عنهم با برداشت ابن عباس رضی الله عنه از این آیه مخالفت کرده باشد و این، حجت به‌شمار می‌رود؛ زیرا اصولی‌ها گفته‌اند: وقتی یک صحابی، سخنی بگوید و سایر صحابه با او مخالفت نکنند، این، نوعی اجماع به نام «اجماع سکوتی» است که بنا بر دیدگاه جمهور، حجت می‌باشد. دیدگاه ابن عباس رضی الله عنه با دعایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت نمود، تقویت می‌شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابن عباس رضی الله عنه دعا کرد که الله صلی الله علیه و آله به او دانش و بینش دینی و قدرت برداشت دقیق مسایل را عنایت کند. و همان‌طور که در روایت صحیح آمده است، عمر بن خطاب رضی الله عنه در تفسیر سوره‌ی «نصر» دیدگاه تفسیری ابن عباس رضی الله عنه را بر دیدگاه بزرگان بدر، ترجیح داد. شیخ خالد العنبری حفظه‌الله در کتاب «الحکم بغیر ما أنزل الله وأصول التکفیر فی الكتاب والسنة وأقوال سلف الأمة» به‌خوبی و با دلبلی قوی، شبهات تکفیری‌ها را پاسخ گفته است و سخنانی از سلف رحمهم‌الله ذکر کرده که بیان‌گر اتفاق نظر آن‌ها درباره‌ی تفسیر آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی «مائده» می‌باشد که خلاصه‌اش از این قرار است: حکم کردن بر خلاف احکامی که الله نازل کرده، اگر برخاسته از انکار احکام الهی و یا اعتقاد قلبی به جایز بودن چنین عملی نباشد، یکی از گناهان کبیره به‌شمار می‌رود و صاحبش از دایره‌ی اسلام، خارج نیست؛ گرچه بر لبه‌ی اسلام قرار دارد و ممکن است به پرتگاه کفر سقوط کند. حکم چنین عملی، مانند سایر معاصیست؛ مثل این‌که کسی، با اعتقاد قلبی، به زبان بگوید که زنا، حلال است و اشکالی ندارد؛ روشن است که چنین کسی، دچار کفر اکبر شده و حتی اگر مرتکب زنا نشود، از دایره‌ی اسلام، خارج است. ناگفته نماند که این، حکمی مطلق است و تکفیر شخص معینی، چنین ایجاب می‌کند که شرایط تکفیر در او یافت شود و هیچ مانعی برای عدم تکفیر وی، وجود نداشته باشد و این، چیزی نیست که عموم مردم بدان بپردازند؛ بلکه جزو وظایف علمای توانمند امت است. در این باره می‌توانید به دو کتاب دیگر شیخ حسن عبدالحمید مراجعه کنید که در این موضوع، مفید است: «التحذیر من فتنة التکفیر» و «صیحة نذیر من فتنة التکفیر».

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴]

کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، کافرند.

کسانی که چنین روی کردی دارند و درباره‌ی پاره‌ای از مسایل، مطابق احکام الهی حکم نمی‌کنند، در حقیقت از روی هوای نفس و ظلم و جور، با داده‌های کتاب و سنت مخالفت می‌نمایند و دین را با چنین قوانینی عوض کرده‌اند و قوانین خودساخته را جای‌گزین شریعت الهی نموده‌اند. چنین عملی، کفر است؛ اگرچه نماز بخوانند، روزه بگیرند، زکات دهند، و حج بگذارند؛ لذا کسانی که دانسته و با وجود علم و آگاهی، احکام الهی را ترک می‌کنند و مطابق قوانینی حکم می‌رانند که بر خلاف شریعت است، کافرند. تعجب نکنید که می‌گوییم: عوض کردن بخشی از شریعت الهی با قوانین بشری، کفر است؛ اگرچه کسی که چنین روی کردی دارد، روزه بگیرد و نماز بخواند؛ زیرا انکار بخشی از کتاب، همانند انکار همه‌ی آن است؛ از این رو باید به همه‌ی قرآن ایمان داشت، و گرنه، انکار بخشی از آن به معنای انکار همه‌ی آن است. کسی که به بخشی از کتاب کفر می‌ورزد، گویا به همه‌ی آن کفر ورزیده است و به زبان حال می‌گوید: من با احکامی که مطابق میلم نباشد، مخالفم و به آن، ایمان ندارم. اگر انسان به احکامی که مخالف هوا و هوس اوست، ایمان نداشته باشد، مرتکب کفر شده و در حقیقت، از هوای نفس و امیال درونی خود پیروی کرده و گویا به جای الله، خواسته‌های نفسانی خویش را معبود خود قرار داده است.^(۱) لذا این مسأله، خیلی اهمیت دارد و جزو خطرناک‌ترین مسایل

(۱) سخن شیخ رحمته‌الله در این جا، سخنی اجمالی و مطلق است و باید در کنار آن، به سایر سخنانش در فتواها و دیگر کتاب‌هایش توجه کنیم. وی، در تعلیقش بر سخن دو شیخ بزرگوار، آلبنانی و عبدالعزیز رحمهما الله درباره‌ی حکم‌رانی با قوانین غیر الهی یا قوانین مخالف با شریعت، می‌گوید: «آن‌چه از سخن این دو عالم برداشت می‌شود، این است که هرکس، بر اساس قوانین غیر الهی و مخالف با شریعت حکم کند، در صورتی کافر است که چنین عملی را جایز بداند و هرکس با اعتقاد به معصیت بودن این عمل، چنین روی کردی داشته باشد، کافر نیست؛ زیرا این عمل حرام را حلال ندانسته و ممکن است روی کرد نادرست وی در این زمینه، از روی ترس یا عجز و ناتوانی و امثال آن باشد. از این رو آیة‌های سه‌گانه‌ی سوره‌ی «مائدة» در این باره، بیان‌گر سه وضعیت هستند:

برای حاکمان امروزی مسلمانان، به‌شمار می‌رود؛ زیرا گاه مشاهده می‌شود که آن‌ها با وجود شناختی که از دین اسلام دارند، قوانینی وضع می‌کنند که مخالف شریعت است؛ اما متأسفانه باز هم به پیروی از دشمنان الله و کافران، به تنظیم و صدور چنین قوانینی می‌پردازند. جای بسی شگفت است که خود می‌دانند که این قانون، ساخته و پرداخته‌ی

۱. کسی که دین و شریعت الله را کنار بگذارد و مطابق قوانینی حکم کند که الله متعال نازل نکرده، کافر است و از دایره‌ی اسلام، خارج می‌باشد. زیرا او، خود را در جایگاه قانون‌گذار، با الله تعالی شریک ساخته و نسبت به شریعت الهی، اظهار بی‌رغبتی کرده است.

۲. کسی که به‌خاطر هوای نفس یا از روی ترس و امثال آن، بر خلاف شریعت الله حکم کند، کافر نیست؛ (بلکه فاسق است).

۳. کسی که از روی ظلم و ستم حکم می‌کند؛ مثلاً برای انتقام از شخصی، بر خلاف شریعت الهی، حکم ظالمانه‌ای صادر می‌نماید، ظالم است، نه کافر. لذا هر یک از این ویژگی‌های سه‌گانه‌ی (کفر، فسق و ظلم)، متناسب با موقعیت یا وضعیت حکم‌کننده، می‌باشد.

این‌جاست که باید به ریشه‌یابی دلایل و علت‌هایی بپردازیم که درباره‌ی مفاهیم شرعی در کلام سلف آمده است تا هر مفهومی را در جایگاه آن قرار دهیم. ابن‌العربی رحمته در تفسیرش، «احکام القرآن» (۶۲۴/۲) در این‌باره، به نیکی سخن گفته است؛ وی، می‌گوید: «اگر حکم خودساخته‌ی خود را از سوی الله بدانند، در حقیقت، مرتکب عملی شده که کفر است؛ اما اگر از روی هوا و هوس، بر خلاف شریعت حکم کند، عملش گناهی محسوب می‌شود که به اعتقاد اهل سنت، حکم سایر گناهان را دارد و ممکن است بخشیده شود». این دیدگاه، مطابق سبب نزول آیه‌ی حکم در سوره‌ی مائده می‌باشد. چنان‌که بخاری (۶۳۳۶) و مسلم (۳۲۱۱) روایت کرده‌اند: این آیه، درباره‌ی دو یهودی نازل شد که زنا کرده بودند و چون رسول‌الله صلی الله علیه و آله از یهودیان درباره‌ی حکم الهی در تورات، درباره‌ی زنا سؤال کرد، گفتند: آنان را رسوا می‌کنیم و شلاق می‌زنیم. عبدالله بن سلام رضی الله عنه گفت: دروغ می‌گویید؛ در این‌باره در تورات، حکم «رجم» (سنگ‌سار) آمده است. لذا تورات را آوردند و سعی کردند آیه‌ی رجم را در تورات کتمان کنند؛ لذا این، عوض کردن حکم الهی است و کفر، به‌شمار می‌رود؛ یعنی کسی که حکمی خودساخته را از سوی الله بدانند، کافر است؛ اما اگر کسی، حکم الهی را ترک کند و به جای آن، حکم دیگری صادر نماید و مدعی نباشد که این حکم، از سوی خداست، در این صورت باید به شرح و توضیحی که در کلام سلف آمده و پیش‌تر بیان شد، مراجعه کنیم و چنین شخصی، شریعت را تغییر نداده است. برای تفصیل بیشتر، نک: تفسیر احکام القرآن، از جصاص (۴۳۹/۲)، فتح الباری (۱۲۹/۱۳) و فتاوی ابوالعباس حرانی (۳۱۲/۷).

فلان کافر می باشد که آن را صدها سال قبل، مطرح کرده است و با شرایط زمانی و مکانی امت اسلامی به کلی تفاوت دارد؛ با این حال، به کتاب الله و سنت پیامبر ﷺ رجوع نمی کنند! پس اسلام کجاست؟ ایمان کجاست؟ دیگر، تصدیق رسالت محمد ﷺ که به سوی همه ی مردم برانگیخته شد، چه معنایی دارد؟! آیا مگر آیین محمد، آیینی فراگیر نیست که همه چیز را در برمی گیرد؟ امروزه بسیاری از افراد ناآگاه گمان می کنند که شریعت، در عبادت و ارتباط بنده با الله ﷻ و پاره ای از مسایل شخصی مانند ازدواج و میراث و امثال آن خلاصه می شود. این ها، به شدت اشتباه می کنند؛ زیرا شریعت، شامل همه چیز می شود. اگر می خواهید این موضوع برای شما روشن تر شود، ببینید طولانی ترین آیه ی قرآن، کدام آیه است؟ آری! آیه ی «دین»، یعنی آیه ی ۲۸۲ سوره ی «بقره» می باشد که درباره ی معاملات و مسایل مالی ست. پس چگونه می توان ادعا کرد که اسلام، در عبادت و مسایل شخصی، خلاصه می شود؟! این، جهالت و گمراهی ست و اگر از روی عمد و آگاهی باشد، سرکشی و انحراف بزرگی به شمار می رود؛ اما اگر از روی ناآگاهی باشد، نوعی کج اندیشی و کوتاهی محسوب می شود و بر انسان واجب است که برای کسب دانش و بینش دینی، تلاش کند.

لذا امکان ندارد که ایمان انسان، کامل باشد، مگر زمانی که:

- ۱- حکم پیامبر ﷺ را مبنای عمل قرار دهد.
 - ۲- نسبت به حکم پیامبر ﷺ دل گیر نشود.
 - ۳- در برابر حکم پیامبر ﷺ گردن نهد و به طور کامل تسلیم باشد.
- انسان با وجود این سه شرط، مؤمن است؛ و بدون این شرایط، یا از دایره ی ایمان، به کلی خارج می شود و یا ایمانش، ناقص می باشد.^(۱)

الله متعال می فرماید:

(۱) ناگفته نماند که منظور شیخ رحمه الله، از این که گفته است: «اگر از روی عمد باشد»، این است که حاکم، حکم به خلاف شرع را جایز بداند و به عدم صلاحیت و کارآمدی شریعت و احکام شرعی، معتقد باشد؛ اما اگر حکم به خلاف شرع، برآمده از جاه طلبی یا از دست دادن ریاست و مال و ثروت باشد، گناه کبیره محسوب می شود و «کفر اکبر» نیست.

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰]

کسی که از پیامبر اطاعت کند، از الله اطاعت نموده است.

و می فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ صِرَاطِ اللَّهِ﴾ [الشوری: ۵۲، ۵۳]

و تو، به راه راست فرا می خوانی؛ به راه الله.

هم چنین می فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ

أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾﴾ [النور: ۶۳]

آنان که از فرمان پیامبر سرپیچی می کنند، از این که بلا و یا عذاب دردناکی به آنان برسد، بترسند.

و می فرماید:

﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يَتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ [الأحزاب: ۳۴]

و یاد کنید آن چه را که از آیات الله و حکمت (سنت نبوی)، در خانه هایتان خوانده می شود.

آیه های فراوانی در ابن باره وجود دارد.

شرح

سپس مؤلف رحمته در ادامه ی آیاتی که در باب پای بندگی بر سنت و آداب آن ذکر

کرده، به این آیه اشاره نموده که الله عز و جل فرموده است:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰]

کسی که از پیامبر اطاعت کند، از الله اطاعت نموده است.

اطاعت، یعنی فرمان برداری؛ فرقی نمی کند که این فرمان برداری در زمینه ی انجام دستوری باشد که به آن امر شده یا با ترک عملی باشد که از آن، نهی گردیده است.

لذا اطاعت به معنای فرمان برداری و انجام دستورهاست و معصیت، یعنی انجام کارهای ممنوع؛ اما اگر اطاعت و فرمان برداری به تنهایی ذکر شود، دو جنبه دارد: هم شامل انجام اوامر و دستورها می گردد و هم شامل پرهیز از کارهای ممنوع. لذا کسی که از امر و نهی پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت می کند یا به عبارت دیگر، دستورهايش را انجام

می‌دهد و از آنچه که نهی کرده است، دوری می‌نماید، مطیع و فرمان‌بردار الله ﷻ می‌باشد. همان‌طور که در این آیه، آمده است؛ از این رو نافرمانی از پیامبر ﷺ نافرمانی از الله متعال است.

از این آیه چنین برداشت می‌شود که هرچه در سنت پیامبر ﷺ ثابت شده، حکم دستورهایی را دارد که در قرآن کریم آمده است؛ یعنی جزو شریعت الهی است و باید بدان عمل کرد و برای هیچ‌کس جایز نیست که کتاب و سنت را از هم جدا بداند یا در میان کتاب و سنت، فرق بگذارد. پیامبر ﷺ از چنین عملی برحذر داشته و فرموده است: «لَا أَلْفِينَ أَحَدَكُمْ مُتَكِنًا عَلَى أَرِيكَتِهِ يَأْتِيهِ الْأَمْرُ مِنْ عِنْدِي فَيَقُولُ: لَا نَدْرِي مَا وَجَدْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِتْبَعْنَا»^(۱) یعنی: «مبادا هیچ‌یک از شما را ببینم که در حالی که بر تخت خویش تکیه زده است، فرمان من به او برسد و او بگوید: نمی‌دانم؛ تنها از چیزی پیروی می‌کنیم که در کتاب الله آمده است». به عبارت دیگر رسول الله ﷺ هشدار می‌دهد که زمانی فرا می‌رسد که مردم می‌گویند: فقط از آنچه در قرآن آمده است، پیروی می‌کنیم و کاری به سنت نداریم.

متأسفانه، امروزه چنین وضعیتی پیش آمده و برخی از کج‌اندیشان می‌گویند: سنت را قبول نداریم و فقط قرآن را می‌پذیریم. این‌ها در حقیقت، دروغ می‌گویند؛ نه قرآن را قبول دارند و نه سنت را؛ زیرا قرآن به پیروی از سنت، دستور داده و آنچه در سنت آمده، مانند دستورهایی قرآن است. لذا عموم مردم را با تزویر و دروغ

(۱) صحیح است؛ روایت: احمد در مسندش (۱۳۰/۴)، ابوداود (۴۶۰۴)، طبرانی در الکبیر (۲۸۳/۲۰)، و مسند شامیین (۱۰۶۱)، و ابن‌عساکر در التمهید (۱۴۹/۱) و اشیب در جزء خود (۵۰) از طریق حریر بن عثمان از عبدالرحمن بن ابی‌عوف از مقدم بن معدی کرب به صورت مرفوع. عجلی، عبدالرحمن را «تفه» دانسته و ابن‌حبان نیز او را در الثقات ذکر کرده است؛ ابن‌ابی‌حاتم در الجرح والتعديل (۲۰۲-۲۷۴) او را نام بدون جرح و تعدیل، نام برده است؛ البته بنا بر شرطی که در مقدمه‌اش (۹/۱) ذکر کرده، تفه، به‌شمار می‌رود. به گفته‌ی ابوداود، همه‌ی شیوخ حریر، تفه هستند. لذا حافظ در التقریب، او را به‌درستی، تفه دانسته است. حسن بن جابر نیز از او متابعت کرده‌اند؛ نک: ترمذی (۲۶۶۴)، دارمی (۵۸۶) ابن‌ماجه (۱۲)، احمد در مسندش (۱۳۲/۴) و... حسن، حداقل، صدوق است. و حدیث، شواهد دیگری هم دارد.

می‌فریبند و می‌گویند: سنت، مانند قرآن نیست که متواتر باشد و شک و فراموشی یا اندیشه‌های بی‌اساس و تصورات نادرست، به آن راه نیابد.

سپس مؤلف رحمته، این آیه را ذکر کرده که الله متعال فرموده است:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ

أَلِيمٌ﴾

[النور: ۶۳]

آنان که از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کنند، از این که بلا و یا عذاب دردناکی به آنان برسد، بترسند.

این، هشدار از سوی الله تعالی به کسانی است که از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله سرپیچی می‌کنند و از دستورهای او، روی‌گردانند. لذا نفرمود که با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت می‌ورزند، بلکه فرمود: «از فرمان او سرپیچی می‌نمایند» و به آنان هشدار داد که بلا یا عذاب دردناکی به آنان می‌رسد. امام احمد رحمته فرموده است: منظور از بلا یا فتنه که در این آیه آمده، شرک است؛ زیرا چه بسا کسی که بخشی از سخنان یا رهنمودهای نبوی را رد می‌کند، انحرافی در دلش ایجاد شود و سرانجام، به شرک مبتلا گردد و بدین‌سان به هلاکت برسد؛ نه هلاکت جسمی، بلکه هلاکت دینی و معنوی که به مراتب، بدتر است. هلاکت بدنی یا مردن، فرجام هر موجود زنده‌ای است؛ فرقی نمی‌کند که عمرش، طولانی باشد یا کوتاه؛ اما هلاکت دینی، چیزی جز خسارت دنیا و آخرت نیست. الله تعالی در این آیه هشدار داده است که چه بسا، پیش از آن که به بلا یا فتنه‌ی شرک دچار شوند، عذاب دردناکی به آن‌ها برسد.

لذا به اهمیت فرمان‌برداری از پیامبر صلی الله علیه و آله و وجوب پذیرش دستورهایش پی می‌بریم و درمی‌یابیم که هر کس، از فرمان او سرپیچی کند، به فتنه یا عذاب دردناکی دچار می‌شود.

مؤلف رحمته آیه‌ی دیگری نیز در ابتدای باب ذکر کرده است؛ این آیه که الله تعالی

می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا

فِي الْأَرْضِ﴾

[الشوری: ۵۲، ۵۳]

و تو، به راه راست فرا می‌خوانی؛ به راه الله که آن چه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست.

خطاب این آیه، به پیامبر ﷺ است؛ یعنی الله ﷻ در این آیه به پیامبرش می‌فرماید که تو راه راست را به مردم نشان می‌دهی؛ سپس الله متعال بیان می‌کند که راه راست، همان راهی است که الله ﷻ به بندگانش، نشان داده است. الله ﷻ بدان سبب این راه را به خود نسبت داده و از آن، به «راه الله» یاد کرده که آن را به بندگانش نشان داده و این راه، به او می‌رسد. همان‌طور که در سوره‌ی «فاتحه» این راه را به کسانی نسبت داده که به آنان، نعمت داده است؛ یعنی همان کسانی که این راه را می‌پیمایند.

لذا پیامبر ﷺ به راه راست رهنمون شده و انسان‌ها را به پیمودن این راه، تشویق کرده و آن‌ها را از کج‌روی یا به بی‌راهه رفتن، بازداشته است و پس از او، علمای ربانی عهده‌دار این مسؤولیت بزرگ شده‌اند و مردم را به راه راست فرامی‌خوانند. شاید کسی بگوید: پس چرا الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ [القصص: ۵۶]

به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی.

این آیه، زمانی نازل گردید که پیامبر ﷺ به سبب وفات عمویش، ابوطالب غمگین شد؛ زیرا ابوطالب، مشرک بود و با آن‌که از پیامبر ﷺ حمایت و پشتیبانی می‌کرد و درباره‌اش اشعار بزرگی و ارزشمندی می‌سرود، اما از خیر اسلام، محروم ماند و مسلمان نشد و در حالت کفر از دنیا رفت. پیامبر ﷺ در هنگام وفات عمویش، و هم‌چنین دو نفر از قریش^(۱)، بر بالین وی حاضر بودند. پیامبر ﷺ می‌گفت: «يَا عَمَّ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أَحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ»^(۲) یعنی: «ای عموی من! لا اله الا الله بگو؛ فقط یک کلمه، تا نزد الله برای تو گواهی دهم که ایمان داشته‌ای». همین‌که ابوطالب می‌خواست کلمه‌ی توحید را بر زبان بیاورد، آن دو نفر می‌گفتند: ای ابوطالب! آیا می‌خواهی از دین عبدالمطلب برگردی؟ لذا آخرین سخنی که ابوطالب گفت، این بود که من، بر دین عبدالمطلب هستم و بدین‌سان، در حالت کفر از دنیا رفت. پیامبر ﷺ بیان فرموده که برای عموی خویش، شفاعت کرده است؛ از این‌رو ابوطالب در بالاترین قسمت دوزخ به‌سر می‌برد؛ یعنی در عمق کم آن؛ اما دو کفش آتشین در

(۱) بنا بر روایت بخاری آن دو نفر، ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه بودند. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۸۸۴، ۴۷۷۲، ۶۶۸۱) به‌نقل از مسیب بن حزن مخزومی ﷺ.

پاهای اوست که مغز سرش از آن، به جوش می‌آید.^(۱) پناه بر الله! کفش‌های آتشی‌نی که در پای اوست، بالاترین قسمت بدنش را به جوش می‌آورند، پس، سایر اندامش چه وضعیتی دارند؟! پیامبر ﷺ فرموده است: «هُوَ فِي صَحْضَا حٍ مِنْ نَارٍ، وَوَلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»^(۲) یعنی: «او، در عمقِ کمِ جهنم به سر می‌برد و اگر من نبودم، در پایین‌ترین قسمت دوزخ قرار می‌گرفت». به عبارت دیگر، اگر بدان سبب که از من پشتیبانی کرده بود، برایش شفاعت نمی‌کردم، وضعیت بدتری داشت و در پایین‌ترین قسمت دوزخ قرار می‌گرفت.

الله ﷻ به پیامبرش فرمود:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾

[القصص: ۵۶]

به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی.

اما الله ﷻ در آیه‌ای که مؤلف رحمته ذکر کرده، فرموده است: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. مفهوم این دو آیه، متفاوت است. علما گفته‌اند: این آیه، بدین معناست که تو، به راه راست فرامی‌خوانی و راه راست را به مردم نشان می‌دهی؛ لذا منظور از هدایت در این آیه، راه‌نمایی و نشان دادن راه راست است؛ اما در آیه ۵۶ سوره‌ی «قصص» که الله ﷻ از پیامبرش نفی هدایت کرده، به هدایت توفیق اشاره شده است؛ یعنی تو، نمی‌توانی به کسی توفیق دهی که راه راست را در پیش بگیرد. لذا هیچ‌کس جز الله، نمی‌تواند به کسی توفیق هدایت عطا کند؛ هرچند عزیزترین فرد به آن شخص باشد؛ مانند پدر، برادر، عمو یا مادر و خاله و مادر بزرگ؛ زیرا هرکس که الله گمراهش کند، هیچ هدایت‌گری ندارد. البته ما وظیفه داریم به سوی الله و دین او فرا بخوانیم و مردم را به پذیرفتن دین تشویق کنیم و راه راست را به آن‌ها نشان دهیم و اگر دعوت ما را بپذیرند و هدایت شوند، به نفع ما و خودشان است و اگر دعوت ما را نپذیرند و هدایت نشوند، به نفع ما و به زیان آن‌هاست. الله متعال می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۸۸۵، ۶۵۶۴) و مسلم، ش: ۲۱۰ به نقل از ابوسعید خدری رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۸۸۳، ۶۲۰۸) و مسلم، ش: ۲۰۹ به نقل از عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه.

﴿طَسَمَ ۙ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾ لَعَلَّكَ بَخِيعٌ نَفْسِكَ ۙ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾﴾

طا، سین، میم. این (قرآن)، آیات کتاب روشن است. چه بسا بدان سبب که آنان ایمان نمی‌آورند، خودت را در آستانه‌ی نابودی قرار می‌دهی.

یعنی وقتی ایمان نمی‌آورند، تو خود را ناراحت مکن؛ زیرا هدایت، به دست خداست. تو وظیفه‌ات را انجام بده، اما نتیجه را به الله واگذار کن. سپس مؤلف رحمته آیه‌ی ذیل را به عنوان آخرین آیه در این باب، ذکر کرده که الله عز و جل فرموده است:

﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ [الأحزاب: ۳۴]

و یاد کنید آن چه را که از آیات الله و حکمت (سنت نبوی)، در خانه‌هایتان خوانده می‌شود.

این آیه، خطاب به همسران پاک و بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ به راستی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله پاک‌ترین زنانی هستند که از زمان آفرینش آدم علیه السلام پا به زمین گذاشته‌اند. منافقان، تلاش زیادی کردند تا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را بدنام کنند؛ مانند ماجرای «افک» که دسیسه چیدند و صدیقه بنت صدیق رضی الله عنه را هدف دروغ شاخ‌دار خویش قرار دادند و او را به کاری متهم کردند که از آن، بری و پاک بود. لذا الله متعال بی‌گناهی او را در ده آیه بیان فرمود و در این باره آیاتی نازل کرد که تا روز قیامت، خوانده می‌شوند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾﴾ [النور: ۱۱]

به راستی کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره‌ی ام‌المؤمنین عایشه) به میان آوردند، گروهی از شما بودند. این تهمت را شر و زیانی برای خود مپندارید؛ بلکه این تهمت، برای شما سراسر خیر و نیکی‌ست. برای هر یک از آنان سهمی از گناهی که مرتکب شده‌اند، (محفوظ) است. و شخصی که بیش‌ترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد.

لذا به فرموده‌ی الله عز و جل در خانه‌ی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آیات الهی و حکمت تلاوت می‌شد؛ آیه‌ها و حکمت‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و همسرانش در خانه می‌خواندند. الله عز و جل به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که آیه‌های الهی و سنت‌های نبوی را به یاد داشته باشید و

به سنت عمل کنید؛ زیرا کسی که در خانه‌اش، مطالعه‌ی کتاب و سنت انجام شود، به خیر و دانش فراوانی دست می‌یابد و از این‌رو مسؤولیتش از دیگران، سنگین‌تر است؛ زیرا کسی که از دانش کتاب و سنت برخوردار می‌گردد، نسبت به دیگران مسؤولیت بیش‌تری در قبال کتاب و سنت دارد. از الله متعال درخواست می‌کنم که به همه‌ی ما دانش و فهم کتاب و سنت عنایت کند؛ به‌یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

وَأَمَّا الْأَحَادِيثُ:

۱۶۰- فَاَلْأَوَّلُ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «دَعُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ: إِنَّمَا أَهْلَكَ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَثْرَةُ سَوَالِهِمْ، وَاخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ، فَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «مرا با همان مسایلی که برای شما می‌گویم، رها کنید (و سؤال بی‌مورد درباره‌ی مسایل ناگفته نپرسید)؛ زیرا امت‌های گذشته را کثرت سؤال و مخالفت با پیامبرانشان به هلاکت رساند؛ لذا هرگاه شما را از چیزی بازداشتم، از آن دوری نمایید و چون شما را به انجام کاری دستور دادم، تا آن‌جا که می‌توانید به آن عمل کنید».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون از ابوهریره رضي الله عنه نقل کرده که پیامبر صلى الله عليه وسلم به یارانش فرمود: «مرا با همان مسایلی که برای شما می‌گویم، رها کنید»؛ یعنی سؤال بی‌مورد نپرسید و مسایلی مطرح نکنید که درباره‌اش هیچ دستوری نداده‌ام؛ زیرا برخی از صحابه رضي الله عنهم به سبب اشتیاق فراوانی که به کسب علم و شناخت سنت داشتند، گاه مسایلی مطرح می‌کردند که هرچند حرام نبود، اما به سبب سؤال‌هایشان حرام می‌شد یا مسایلی که واجب نبود، به‌خاطر سؤال‌هایی که می‌پرسیدند، واجب می‌گشت؛ از این‌رو پیامبر صلى الله عليه وسلم آنان را از طرح سؤال‌های بی‌مورد، منع کرد و به آن‌ها دستور که به اوامر و نواهی او بسنده کنند و از سؤال و کنجکاوی نابه‌جا بپرهیزند و سپاس‌گزار الله

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۲۸۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۳۷.

باشند که آن‌ها را از اعمال دشوار، معاف کرده است. سپس رسول الله ﷺ علتش را بیان نمود و فرمود: «زیرا امت‌های گذشته را کثرت سؤال و مخالفت با پیامبرانشان به هلاکت رساند»؛ یعنی امت‌های گذشته، از پیامبرانشان زیاد سؤال می‌کردند و چون بر خود سخت گرفتند، بر آن‌ها سخت گرفته شد؛ هم‌چنین با پیامبرانشان، مخالفت ورزیدند. کاش وقتی پاسخ پرسش‌های خود را می‌گرفتند، به وظایف خویش عمل می‌کردند؛ اما با پیامبرانشان اختلاف نمودند؛ یعنی با آن‌ها مخالفت کردند. در این باره قرآن کریم مثالی ذکر کرده که مصداق فرموده‌ی رسول الله ﷺ است. بنی‌اسرائیل، درباره‌ی یکی از افرادی که در میان آن‌ها کشته شده بود، اختلاف کردند و هر قبیله‌ای، قبیله‌ی دیگر را به قتل، متهم می‌نمود؛ لذا به نزاع و کشمکش با یک‌دیگر برخاستند و چیزی نمانده بود که در میانشان جنگ و درگیری روی دهد. ماجرا را برای پیامبرشان موسی التلییة بازگو کردند. موسی التلییة به آن‌ها گفت:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً﴾ [البقرة: ۶۷]

الله به شما دستور می‌دهد که برای آشکار شدن راز قتل، گاو ذبح کنید.

یعنی پس از این‌که گاو ذبح کردید، بخشی از آن را بردارید و به پیکر مقتول بزنید تا به شما خبر دهد که چه کسی، او را کشته است. بنی‌اسرائیل در پاسخ موسی التلییة گفتند: «آیا ما را به مسخره گرفته‌ای؟» یعنی: گاو، چه ربطی به مقتول دارد؟ و چگونه مقتول، پس از مرگش زنده می‌شود و راز قتلش را آشکار می‌کند؟ این، از لجاجت و خودسری بنی‌اسرائیل بود؛ زیرا به جای این‌که به فرمان الله و پیامبرش عمل کنند، به عقل و تصورات واهی خود رجوع کردند؛ اما اگر به فرمان واضح و روشن پروردگار عمل می‌نمودند، به درد سر نمی‌افتادند. موسی التلییة در پاسخشان فرمود:

﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [البقرة: ۶۷]

از این‌که جزو نادان‌ها باشم، به الله پناه می‌برم.

زیرا کسی که دیگران را مسخره می‌کند، در حقیقت جهلت می‌ورزد و با تعدی و ستم به آن‌ها، کار نابخردانه‌ای انجام می‌دهد. جهل در این‌جا، به معنای تعدی و ستم است. وقتی بنی‌اسرائیل دیدند که موسی التلییة راست می‌گوید، گفتند:

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ﴾ [البقرة: ۶۸]

گفتند: از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن کند که چه گاوی مورد نظر است؟

اما اگر این فرمان را می‌پذیرفتند و تسلیم امر الله ﷻ می‌شدند، هر گاوی که ذبح می‌کردند، راز قتل برایشان آشکار می‌شد؛ ولی آن‌ها به موسی ﷺ گفتند: «از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن کند که چه گاوی مورد نظر است؟»

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا

بِكَرٍ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ﴾ [البقرة: ۶۸]

گفت: پروردگار می‌گوید: این ماده‌گاو، نه خیلی پیر باشد و نه خیلی جوان و بکر؛ بلکه در بین این دو حالت باشد؛ پس به دستوری که دریافت کرده‌اید، عمل نمایید.

و بدین‌سان موسی ﷺ تأکید کرد که به این فرمان عمل کنند؛ همان‌طور که پیش‌تر به آن‌ها فرموده بود: «الله به شما دستور می‌دهد که برای آشکار شدن راز قتل، گاوی ذبح کنید»؛ اما آن‌ها باز هم سرپیچی کردند. الله متعال می‌فرماید:

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ

لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ﴾ [البقرة: ۶۹]

گفتند: از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن کند که رنگ این گاو، چگونه است؟ گفت: پروردگار می‌گوید: این گاو، زرد است و رنگش، یک‌دست؛ و بینندگان را شاد و مسرور می‌سازد.

فقط کافی بود گاوی ذبح کنند که نه خیلی پیر بود و نه خیلی جوان و بکر؛ اما با سخت‌گیری و سؤال‌های بی‌مورد، کار را بر خود سخت نمودند؛ لذا باید گاو زردی ذبح می‌کردند که رنگش، یک‌دست و زیبا بود و بینندگان را شاد و مسرور می‌ساخت؛ ولی باز هم به این فرمان عمل نکردند!

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ

لَمُهْتَدُونَ﴾ [البقرة: ۷۰] قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ

مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا آلَيْنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبِّحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾ [البقرة: ۷۱، ۷۰]

[البقرة: ۷۰، ۷۱]

گفتند: از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن نماید که این گاو، چگونه گاوی‌ست؟ به‌راستی این گاو برای ما ناشناخته است و اگر الله بخواهد، راه به جایی خواهیم برد (و به گاو مورد

نظر دست خواهیم یافت). گفت: پروردگار می‌فرماید: این گاو است که هنوز به کار گرفته نشده؛ نه برای شخم زدن زمین و نه برای آبیاری کشتزار؛ رنگش نیز یک‌دست و بدون لکه است. گفتند: اینک حق مطلب را ادا کردی و آن‌گاه گاو مورد نظر را ذبح کردند؛ البته چیزی نمانده بود که این فرمان را اجرا نکنند.

پناه بر الله که چقدر گم‌راه بودند! موسی عليه السلام پیش‌تر، حق مطلب را ادا کرده و فرمان الله را به‌روشنی به آن‌ها ابلاغ کرده بود؛ اما امیال نفسانی و تصورات واهی آن‌ها، این حقیقت را انکار کرد و پس از این‌همه پرسش‌های بی‌مورد، گفتند: «اینک حق مطلب را ادا کردی!» و البته با این حال، چیزی نمانده بود که فرمان الله را اجرا نکنند. سپس پاره‌ای از گوشت گاو را به بدن مقتول زدند و الله، مقتول را زنده کرد و او، خبر داد که چه کسی، او را کشته است و غایله، تمام شد. به هر حال، سؤال‌های فراوانی که از پیامبران می‌پرسیدند، سختی‌های زیادی برای خودشان در پی داشت.

چنین ماجرابی برای پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پیش آمد که «اقرع بن حابس» از «بنی تمیم»، پرسش بی‌موردی مطرح کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ فَحُجُّوا»؛ یعنی: «الله، حج را بر شما فرض کرده است؛ پس حج نمایید». لذا الله صلی الله علیه و آله حج را یک بار در عمر، فرض کرده است؛ یعنی یک حج در عمر، برای ادای این حکم، کافی است؛ اما اقرع پرسید: «آیا هر سال، ای رسول‌خدا؟» سؤال اقرع، بی‌مورد بود. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ قُلْتُ نَعَمْ لَوَجَبَتْ وَلَمَا اسْتَطَعْتُمْ؛ ذُرُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ قَبْلَكُمْ كَثْرَةَ مَسَائِلِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ»؛^(۱) یعنی: «اگر می‌گفتم بله، هر سال یک حج، واجب می‌شد و شما توانایی آن را نداشتید. مرا با همان مسایلی که برای شما می‌گویم، رها کنید (و سؤال بی‌مورد درباره‌ی مسایل ناگفته نپرسید)؛ زیرا امت‌های گذشته را کثرت سؤال و مخالفت با پیامبرانشان به هلاکت رساند».

پرسش اقرع، بی‌مورد و سخت‌گیرانه بود؛ زیرا در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله طرح مسایل ناگفته، کار درستی نبود؛ از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مرا با همان مسایلی که برای شما می‌گویم، رها کنید (و سؤال بی‌مورد درباره‌ی مسایل ناگفته نپرسید)؛ زیرا امت‌های گذشته را کثرت سؤال و مخالفت با پیامبرانشان به هلاکت رساند». اما در دوران ما که

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۲۸۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۳۷ به نقل از ابوهیره رضی الله عنه.

با وفات پیامبر ﷺ نزول وحی پایان یافته است، هر سؤالی که برای شما پیش می‌آید، پرسید؛ زیرا دیگر، حکم جدیدی نازل نمی‌شود و با پایان دوران تشریح، احکام نازل شده، تغییر نمی‌کنند. الله ﷻ در دوران نزول وحی از پرسش‌های بی مورد، منع نمود و فرمود:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱]

ای مؤمنان! درباره‌ی مسائلی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار شود، باعث ناراحتی شما می‌گردد.

برخی از مردم، از این آیه و از حدیث ابوهریره رضی الله عنه برداشت نادرستی دارند و با این که به علت عدم آگاهی، مرتکب عمل حرامی می‌شوند یا عمل واجبی را ترک می‌کنند، با استناد به این نصوص از علما سؤال نمی‌کنند و شیطان نیز این کار نادرست را در نظرشان، خوب و زیبا نشان می‌دهد. لذا بر انسان، واجب است که به کسب دانش و بینش دینی بپردازد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»؛ یعنی: «هرکس که الله نسبت به او اراده‌ی خیر نماید، فهم و بینش دینی نصیبش می‌گرداند».

در ادامه‌ی حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لذا هرگاه شما را از چیزی بازداشتم، از آن دوری نمایید و چون شما را به انجام کاری دستور دادم، تا آن جا که می‌توانید به آن عمل کنید». می‌بینیم که رسول الله صلی الله علیه و آله نواهی را به‌طور عموم ذکر کرد؛ اما در رابطه با اوامر خویش، به‌طور خاص فرمود که تا آن جا که می‌توانید به آن، عمل کنید. به عبارت دیگر باید از همه‌ی چیزهایی که رسول الله صلی الله علیه و آله ما را بازداشته است، دوری کنیم؛ زیرا دوری از نواهی، دشوار نیست و هر انسانی می‌تواند کارهای ممنوع را ترک کند و زیان و مشقتی در دوری از نواهی وجود ندارد. البته این امر، مقید به ضرورت است؛ یعنی در حالت اضطرار که انسان، چاره‌ای جز خوردن حرام ندارد، می‌تواند از گوشت‌ها یا خوراکی‌های حرام بخورد تا نیاز شدیدش را با آن برطرف سازد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا أَضْطَرَّرْتُمُ إِلَيْهِ﴾ [الأَنْعَام: ۱۱۹]

...پروردگار آن چه را که بر شما حرام کرده، بیان نموده است؛ مگر این که به (خوردن) آن ناچار شوید.

هم چنین می فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبحَ عَلَى النَّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَيسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳﴾﴾

[المائدة: ۳]

مردار، و خون، و گوشت خوک و آن چه به نام غیر الله ذبح شود و حیوانی که در اثر خفگی، یا ضربه، یا افتادن از بالا و یا به ضرب شاخ (حیوان دیگری) بمیرد و نیز حیوانی که توسط درندگان دریده گردد، بر شما حرام است؛ جز حیوانی که (پیش از مردنش) ذبح نمایید. هم چنین آن چه برای بتها قربانی می شود و آن چه به وسیله ی تیره های قمار قسمت می - کنید، بر شما حرام شده و روی آوردن به آنها فسق و سرپیچی (از فرمان الهی) است. امروز کافران از آیین شما ناامید شدند؛ پس، از آنان نترسید و از من بیم داشته باشید. امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم. پس هرکس بدون رغبت به گناه، در حال گرسنگی شدید، (به خوردن محرّمات) ناگزیر شود، بداند که الله آمرزنده ی مهرورز است.

لذا این که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه شما را از چیزی بازداشتم، از آن دوری نمایید»، مقید به ضرورت است؛ یعنی اگر ضرورت شدیدی پیش آید، استفاده از آن چه که حرام است، جایز می گردد؛ البته به دو شرط:

شرط اول: امکان رفع ضرورت، به هیچ نحو دیگری وجود نداشته باشد.

شرط دوم: آن چیز حرام، به راستی، ضرورتش را برطرف سازد؛ لذا پی می بریم که استفاده از داروی حرام، هیچ ضرورتی ندارد. پس اگر کسی بگوید: می خواهم برای درمان بیماری خود، خون بخورم، به او می گوییم که این کار، جایز نیست؛ چنان که برخی از توده ی مردم، نوشیدن خون گرگ را داروی برخی از بیماری ها می پندارند.

به هر حال استفاده از داروی حرام، جایز نیست؛ زیرا:

۱- امکان دارد که انسان با داروی دیگری که جایز است، بهبود یابد یا از سوی الله، شفا حاصل کند و یا با دعا و خواندن و دم کردن دعاهاى شرعى، بیماری اش برطرف شود.

۲- هیچ اطمینانی وجود ندارد که داروی حرام، به طور قطع باعث بهبود بیمار می شود؛ زیرا خیلی ها با وجود استعمال دارو، بهبود نمی یابند؛ اما کسی که به شدت گرسنه است و به چیزی جز مردار، یا گوشت خوک و یا گوشت الاغ اهلی، دسترسی ندارد، می تواند با خوردن این چیزهای حرام، گرسنگی اش را برطرف سازد و خوردن گوشت حرام در شرایط اضطراری، جایز است؛ زیرا شکی نیست که این امر، گرسنگی را برطرف می کند؛ بر خلاف داروی حرام که درباره ی نتایج آن، شک و تردید وجود دارد.

پیامبر ﷺ در ادامه ی این حدیث فرموده است: «و چون شما را به انجام کاری دستور دادم، تا آن جا که می توانید به آن، عمل کنید». بر خلاف کارهای ممنوع که باید از همه ی آن ها، دوری نماییم. از آن جا که انجام دادن همه ی اوامر یا کارهایی که پیامبر ﷺ به انجام آن، دستور داده، دشوار است، لذا فرمود: «به اندازه ی توان خود، به آن عمل کنید». البته این مسأله نیز مشروط یا مقید به این است که هیچ مانعی برای انجام آن کار، وجود نداشته باشد و زمانی می توان آن را ترک کرد که مانعی برای انجام آن وجود داشته باشد؛ از این رو علما گفته اند: کاری که از توان انسان، خارج است، واجب نیست و آنچه که ضرورت ایجاب می کند، حرام نمی باشد. دلیلش، همین حدیث است که: «هرگاه شما را از چیزی بازداشتیم، از آن دوری نمایید و چون شما را به انجام کاری دستور دادم، به اندازه ی توان خود به آن، عمل کنید».

اما حکم مسایلی که پیامبر ﷺ درباره اش هیچ نگفته، این است که مباح اند و ترک یا انجام آن، بر ما واجب نیست.

۱۶۱- الثَّانِي: عَنْ أَبِي نَجِيحِ الْعَرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَوْعِظَةً بَلِيغَةً وَجِلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَأَنَّهَا مَوْعِظَةٌ مُودَّعٌ فَأَوْصِنَا. قَالَ: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، وَأَنَّ مِنْ يَعْشُ مِنْكُمْ فَسِيرِي اخْتِلَافًا كَثِيرًا. فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ

الْمُهْدِيِّينَ، عَضُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَاجِدِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ».

[روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابونجیح، عرباض بن ساریه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی شیوایی ایراد فرمود که دلها از آن ترسید و از چشمها، اشک سرازیر شد. گفتیم: ای رسول خدا! این موعظه، مانند موعظه‌ی کسی بود که می‌خواهد وداع کند. پس ما را وصیت کنید. فرمود: «به شما سفارش می‌کنم که تقوای الله، پیشه سازید و حرف‌شنوی و فرمان‌برداری نمایید؛ حتی اگر غلامی سیاه و حبشی، امیر و فرمانروای شما باشد. و هرکس از شما زنده بماند، شاهد اختلافات زیادی خواهد بود. پس سنت من و سنت خلفای راشد و هدایت‌یافته را بر خود لازم بگیرید و با چنگ و دندان (یعنی سخت) به سنت من و خلفای راشدین تمسک جوئید و از بدعت‌ها و امور نوپدیدار در دین بپرهیزید و بدانید که هر بدعتی، گم‌راهی‌ست».

شرح

مؤلف رحمته الله، روایتی بدین مضمون نقل کرده که عرباض بن ساریه رضی الله عنه می گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله سخنرانی شیوایی برای ما ایراد فرمود که دلها از آن ترسید و از چشمها، اشک سرازیر شد». برخی از خطبه‌ها و سخنرانی‌های رسول الله صلی الله علیه و آله، ثابت بود و زمان مشخصی داشت؛ مانند سخنرانی روز جمعه یا خطبه‌های عید فطر و قربان. برخی از خطبه‌ها نیز به حسب ضرورت و مطابق شرایط، انجام می‌شد؛ یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله طبق نیاز برای مردم سخنرانی می‌کرد؛ مثل خطبه‌ی پس از نماز کسوف (خورشیدگرفتگی). چنان‌که رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه‌ی بزرگ و شیوایی ایراد فرمود که ابن‌القیم رحمته الله در کتاب «زادالمعاد» آن را آورده است و اگر بخواهید، می‌توانید به این کتاب مراجعه کنید.

عرباض رضی الله عنه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله سخنرانی بلیغ و شیوایی برای ما ایراد فرمود که دلها از آن ترسید و از چشمها، اشک سرازیر شد». لذا از سخنرانی رسول الله صلی الله علیه و آله متأثر شدند و گفتند: ای رسول خدا! این، موعظه‌ی کسی بود که می‌خواهد وداع کند. پس ما را وصیت کن.

(۱) السلسلة الصحيحة، از آلبانی رحمته الله، ش: ۹۳۷؛ صحیح الجامع، ش: ۲۵۴۹؛ إرواء الغلیل، ش:

زیرا کسی که عازم سفر است، نزدیکان خود را به انجام برخی از کارها سفارش می‌نماید تا آن را از یاد نبرند؛ از این رو می‌بینیم که معمولاً سخنان یا سفارش‌های کسی که با نزدیکانش وداع می‌کند یا عازم سفر است، در دل‌هایشان اثر می‌نماید و ماندگار است. صحابه رضی الله عنهم نیز عرض کردند: این، موعظه‌ی کسی بود که می‌خواهد وداع کند؛ پس ما را وصیت نمایید. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به شما سفارش می‌کنم که تقوای الله، پیشه سازید». این، همان سفارشِ الله تعالی به بندگانش می‌باشد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ

قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾

[النساء: ۱۳۱]

و ما به اهل کتاب که پیش از شما بودند، سفارش کردیم و به شما هم سفارش می‌کنیم که تقوای الله پیشه نمایید.

تقوا، واژه‌ی جامعی‌ست که بار معنایی زیادی دارد و یکی از جامع‌ترین اصطلاحات شرعی به‌شمار می‌رود و به معنای پناه گرفتن در برابر عذاب الهی‌ست و این امر، با انجام دستورها و پرهیز از کارهای ممنوع، امکان‌پذیر است؛ البته لازمی انجام دستورها و پرهیز از کارهای ممنوع، این است که اوامر و نواهی را بشناسیم و نسبت به آن‌ها علم و دانش داشته باشیم؛ از این رو تقوا، دو جنبه دارد: یکی، علم و دیگری، عمل. و انسانی که علم و عمل داشته باشد، از خوف و خشیت الهی برخوردار می‌شود و بدین‌سان متقی و پرهیزگار می‌گردد.

منظور از عالم بودن، این نیست که انسان، دریایی از علم باشد؛ بلکه شناخت اوامر الهی یا برخورداری از آن اندازه از علم و دانش که انسان دستوره‌های دینی‌اش را انجام دهد، کافی‌ست و این، به موقعیت افراد بستگی دارد؛ به عنوان مثال: اگر کسی صاحب نصاب زکات است، بر او واجب است که احکام زکات را بداند؛ هم‌چنین فراگیری احکام حج، بر کسی که توانایی حج را دارد، واجب می‌باشد و این حکم، همه‌ی مسایل شرعی را دربرمی‌گیرد؛ زیرا فراگیری علوم دینی، فرض کفایه است؛ البته جز در مواردی که ذکر شد؛ چون در مواردی که ذکر شد، مطابق موقعیت هر فرد، فراگیری دانش مربوط به آن تکلیف شرعی، بر او فرض عین است.

رسول الله ﷺ فرمود: «به شما سفارش می‌کنم که تقوای الله، پیشه سازید و حرف‌شنوی و فرمان‌برداری نمایید؛ حتی اگر غلامی سیاه و حبشی، امیر و فرمانروای شما باشد»؛ یعنی از امیران و فرمانروایان خود اطاعت کنید؛ فرقی نمی‌کند که فرمانروایان رده‌ی بالا باشند یا فرمان‌داران و امیران محلی و منطقه‌ای یا رؤسای قبایل. امارت در شریعت، هم شامل والاترین مقام حکومتی است و هم شامل رده‌های پایین‌تر از آن، مانند فرمان‌داران، استان‌داران و رؤسای قبایل و امثال آن؛ زیرا مسلمانان از زمان خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه، خلیفه را امیر مؤمنان می‌نامند؛ علاوه بر واژه‌ی «امیر»، کلمه‌های امام و سلطان نیز برای والاترین مقام حکومتی مسلمانان، به کار رفته است. البته صحابه رضی الله عنهم رییس حکومت اسلامی را امیرالمؤمنین می‌نامیدند.

رسول الله ﷺ فرمود: «اگرچه غلامی سیاه و حبشی، فرمانروای شما باشد»؛ یعنی اگر الله متعال، غلامی را به حکومت رساند، از او اطاعت کنید؛ زیرا نافرمانی و سرپیچی از او، باعث هرج و مرج و نابسامانی خواهد شد و در این میان، هر کسی، به حقوق دیگران تعرض می‌کند و بدین‌سان حقوق بسیاری از مردم پایمال می‌گردد. البته این اطاعت و فرمان‌برداری، مشروط به این است که در جهتی درست و در راستای اطاعت از الله ﷻ باشد؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»^(۱) یعنی: اطاعت، فقط در کارهای خوب یا در کارهایی است که شریعت تأیید کرده است؛ اما در رابطه با کارهایی که شریعت تأیید نکرده، نباید از هیچ‌کس اطاعت نمود؛ اگرچه آن شخص، پدر یا مادر، یا حاکم باشد. به عنوان مثال: اگر فرمانده‌ی گروهان، سربازانش را از خواندن نماز منع کند، نباید از او اطاعت نمایند؛ زیرا نماز، فریضه‌ای است که الله ﷻ بر بندگانش فرض کرده است. هم‌چنین اگر به آن‌ها دستور دهد که عمل حرامی انجام دهند، مثلاً ریش‌هایشان را بتراشند، نباید از او اطاعت کنند؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «أَعْفُوا اللَّحَى وَحُقُّوا الشَّوَارِبَ»؛ یعنی: «ریش‌هایتان را بگذارید و سبیل‌هایتان را کوتاه کنید».

لذا نباید دستوری را که معصیت و نافرمانی از الله ﷻ می‌باشد، بپذیریم؛ بلکه باید از پذیرش آن سرپیچی کنیم؛ زیرا هرکس از الله نافرمانی کند و بندگانش را به

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۳۴۰، ۷۱۴۵، ۷۲۵۷) و مسلم، ش: ۱۸۴۰ به نقل از علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

نافرمانی از او دستور دهد، سزاوار فرمان‌برداری و اطاعت نیست. البته باید در مواردی که به نافرمانی از الله دستور نمی‌دهد، از او اطاعت نماییم و فقط در دستوری که مخالف حکم خداست، از او نافرمانی می‌کنیم. برخی از مردم گمان می‌کنند که اطاعت از ولی امر، فقط در مواردی واجب است که الله متعال به آن حکم کرده است؛ این، پندار نادرستی است؛ زیرا برای اجرای دستورهای الهی، نیازی به حکم غیر خدا نیست و بر ما واجب است که به دستورهای پروردگار متعال عمل کنیم؛ چه ولی امر، در این رابطه با ما دستور دهد و چه ندهد.

لذا دستورهای ولی امر، سه حالت دارد: برخی از دستورهایش، همان وظایف و دستورهایی است که شریعت به انجام آن دستور داده است؛ مانند: ادای نماز جماعت. در چنین مواردی باید به خاطر فرمان‌برداری از الله و رسولش، از ولی امر اطاعت کنیم. حالت دوم، این است که ولی امر به معصیت و نافرمانی از الله عز و جل، یعنی ترک یک وظیفه‌ی دینی یا انجام یک عمل حرام، دستور دهد؛ در این حالت، از او اطاعت نمی‌کنیم.

حالت سوم، این است که به ما دستوری می‌دهد که نه واجبی شرعی است و نه در شریعت، گناه و معصیت به‌شمار می‌آید. در این حالت نیز اطاعت از ولی امر، واجب است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

لذا اطاعت از ولی امر در مواردی که به معصیت و نافرمانی از الله عز و جل دستور ندهد، اطاعت و فرمان‌برداری از الله و پیامبر اوست.

سپس رسول‌الله ص فرمود: «هرکس از شما زنده بماند، شاهد اختلافات زیادی خواهد بود»؛ یعنی کسی که پس از من زنده بماند، شاهد اختلاف‌های فراوانی در زمینه‌های گوناگون خواهد بود؛ اختلاف بر سر حکومت، اختلاف نظر، اختلاف در عمل کرد مردم، و دگرگونی و اختلاف در وضعیت اجتماعی و فردی مردم. همین‌طور هم شد و هنوز، تعداد زیادی از صحابه رضی الله عنهم زنده بودند که فتنه‌های بزرگی پدید آمد: عثمان و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما کشته شدند و پیش از آن دو، عمر بن خطاب رضی الله عنه به قتل

رسید و فتنه‌های بزرگی پدیدار گشت که در کتاب‌های تاریخ آمده است؛ البته وظیفه‌ای که ما در قبال این فتنه‌ها داریم، این است که درباره‌ی مشاجرات و اختلافات صحابه رضی الله عنهم بگومگو نکنیم و از پرداختن به چنین مسائلی بپرهیزیم؛ همان‌طور که عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه گفته است: الله متعال ما را از ریختن خون‌ها به‌دور داشت، پس زبان خود را به طعن آن‌ها آلوده نکنیم. واقعاً راست گفته است؛ چه فایده‌ای دارد که تاریخ مرده را نبش قبر کنیم و درباره‌ی روی‌دادهایی سخن بگوییم که در میان علی بن ابی‌طالب و عایشه رضی الله عنها یا در میان علی و معاویه رضی الله عنهما اتفاق افتاد؟ جز این‌که پرداختن به این جنگ‌ها و اتفاقات ناگوار، ما را به سوی ضلالت و گمراهی سوق می‌دهد و ممکن است نسبت به صحابه رضی الله عنهم بدبین شویم یا مانند اهل بدعت، درباره‌ی برخی از آن‌ها غلو کنیم؛ چنان‌که برخی از مدعیان، درباره‌ی اهل بیت رضی الله عنهم غلو می‌کنند و به گمان خود، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارند؛ حال آن‌که اهل بیت از غلو این‌ها، بیزارند. چنان‌که علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه نخستین کسی بود که از آن‌ها، اظهار بیزاری نمود. «سبئیه» یا پیروان یک مسلمان‌نمای یهودی، نخستین کسانی بودند که ناسزاگویی به صحابه رضی الله عنهم را در این امت بنا نهادند؛ همان‌طور که «پولس» به‌ظاهر مسیحی شد تا دین نصارا را خراب کند. این مسلمان‌نمای یهودی نیز ادعا می‌کرد که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارد و مدعی حمایت از آن‌ها و پشتیبانی از علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بود. حتی در برابر علی رضی الله عنه ایستاد و گفت: «به‌حق که تو، خدایی!» اما علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه دستور داد که گودالی حفر کنند و آن‌گاه آن را پُر از هیزم کردند و سپس به فرمان او، پیروان این گمراه را در آتش سوزاندند؛ زیرا مرتکب گناه بزرگ و بی‌سابقه‌ای در این امت شده بودند. گفته می‌شود: سرکرده‌ی این گروه، گریخت و به مصر رفت. والله اعلم. اما زمانی که ابن‌عباس رضی الله عنهما این خبر را شنید که علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه آن‌ها را در آتش سوزانده است، کشتنشان را کار درستی دانست؛ اما سوزاندن آن‌ها با آتش را رد کرد؛ زیرا رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ»^(۱) یعنی: «هر کس، دینش را تغییر داد (و از اسلام برگشت)، او را بکشید». پیروان این فرد نیز از دین برگشته بودند؛ اما سوزاندن آن‌ها، کار درستی نبود؛ زیرا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۹۴.

پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا تُعَذِّبُوا بَعْدَابِ اللَّهِ»^(۱) یعنی: «کسی را با عذاب الاهی (آتش) عذاب ندهید». وقتی علی ﷺ اطلاع یافت که ابن عباس ﷺ کشتن آن‌ها را کار درستی دانسته، اما سوزاندنشان را رد کرده است، فرمود: «عجب! ابن عباس، هر عیبی را چه خوب درک می‌کند!» یعنی سخن ابن عباس ﷺ را تأیید کرد.

به هر حال اعتقاد اهل سنت و جماعت، این است که درباره‌ی مشاجرات صحابه با یک‌دیگر، باید سکوت کنیم و دل‌ها و زبان‌هایمان را از چنین مسایلی دور بداریم؛ لذا معتقدیم که آن‌ها، همه مجتهد بوده‌اند؛ از این رو آنان که درست عمل کرده‌اند و حق با آن‌ها بوده است، دو پاداش می‌یابند و آن دسته که خطاکار بوده‌اند، یک پاداش دارند. آن‌ها امتی بودند که آمدند و رفتند و کردارشان، از آن خودشان است و کردار ما، از آن خود ما؛ و ما، درباره‌ی اعمال آن‌ها بازخواست نمی‌شویم. اگر کسی تاریخ چنین مسایلی را بخواند، به شدت تعجب خواهد کرد؛ زیرا خواهد دید که برخی، به حمایت از بنی‌امیه، به ناسزاگویی به علی بن ابی‌طالب ﷺ و خاندان پیامبر ﷺ پرداخته‌اند و از سوی دیگر، عده‌ای نیز درباره‌ی علی بن ابی‌طالب و اهل بیت ﷺ غلو و زیاده‌روی کرده‌اند و به شدت به بنی‌امیه ناسزا گفته‌اند؛ زیرا تاریخ، تابع سیاست است! لذا ما، وظیفه داریم که درباره‌ی مسایل تاریخی، شتاب‌زده قضاوت نکنیم؛ چون تاریخ، آکنده از دروغ و تحریف حقایق می‌باشد و چه‌بسا بسیاری از حقیقت‌های تاریخ، کتمان و حذف می‌شود و گاه، مسایلی در تاریخ مطرح می‌شود که اصلاً اتفاق نیفتاده است! همه‌ی این‌ها، به تبعیت از سیاست، صورت می‌گیرد. لذا همان‌گونه که اعتقاد اهل سنت و جماعت است، باید درباره‌ی درگیری‌ها و مشاجرات صحابه با یک‌دیگر سکوت کنیم تا نسبت به هیچ‌یک از آن‌ها بدبین نشویم و همه را دوست داشته باشیم. از الله متعال درخواست می‌کنم که ما را با محبت آن‌ها بمیراند؛ از این رو می‌گوییم:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ

ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾

[الحشر: ۱۰]
ای پروردگارانمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگارانمان! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۰۱۷، ۶۹۲۲) به نقل از ابن عباس ﷺ.

پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس از شما زنده بماند، شاهد اختلافات زیادی خواهد بود». همین‌طور هم شد و در طول تاریخ، اختلافات زیادی پدید آمده است؛ از این‌رو این جمله درباره‌ی همه‌ی ادوار تاریخ، مصداق پیدا کرده است؛ یعنی هرکسی در طول زندگی‌اش، شاهد دگرگونی‌های فراوانی است و این فرموده‌ی پیامبر ﷺ فقط درباره‌ی هم‌عصرانش، مصداق ندارد؛ بلکه شامل همه‌ی زمان‌ها می‌شود. انسان‌هایی که عمری طولانی می‌کنند، تحولات و تفاوت‌های زیادی میان نخستین و واپسین سال‌های حیات خویش می‌بینند. صحابه‌ای که مدت‌ها پس از پیامبر ﷺ زنده بودند، اختلافات و دگرگونی‌های زیادی دیدند. از این‌رو رسول‌الله ﷺ فرمود: «پس، سنت من و سنت خلفای راشد و هدایت‌یافته را بر خود لازم بگیرید و با چنگ و دندان (یعنی خیلی محکم و استوار) به سنت من و خلفای راشدین تمسک جوید».

رسول‌الله ﷺ به ما دستور داده که در زمان پیدایش اختلافات، سنتش را بر خود لازم بگیریم. سنت پیامبر ﷺ همان روشی است که آن بزرگوار در زمینه‌ی عقیده، اخلاق، کردار و عبادت و امثال آن در پیش گرفته بود؛ لذا به سنتش عمل می‌کنیم و آن را در همه‌ی مسایل، ملاک عمل قرار می‌دهیم. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْٓ أَنفُسِهِمْ

حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

[النساء: ۶۵]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دل‌گیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند.

سنت پیامبر ﷺ تنها راه نجات، برای کسانی است که خواهان رهایی از اختلافات و بدعت‌ها هستند و الحمدلله که سنت، در کتاب‌های حدیث، گردآوری شده است؛ مانند «صحیحین» از امام بخاری و امام مسلم، و هم‌چنین «سنن» و «مسانید» و دیگر کتاب‌هایی که علما تألیف کرده‌اند و بدین‌وسیله سنت رسول‌الله ﷺ را حفظ نموده‌اند.

رسول‌الله ﷺ هم‌چنین به پیروی از سنت خلفای راشدین ﷺ دستور داد. خلفا، جمع خلیفه است و به کسانی گفته می‌شود که پس از رسول‌الله ﷺ، در زمینه‌ی علم، عمل، دعوت، جهاد و سیاست، رهبری امت را بر عهده گرفتند که در رأسشان، خلفای چهارگانه: ابوبکر، عمر، عثمان و علی ﷺ قرار دارند. الله متعال، ما را در بهشت‌های پر نعمتش به این‌ها، ملحق بگرداند. خلفای چهارگانه و سایر خلفایی که پس از این‌ها،

مطابق روش پیامبر ﷺ حکم رانندند، همان کسانی هستند که دستور یافته‌ایم از سنت و روش آن‌ها پیروی کنیم. ناگفته نماند که جایگاه سنت و روش خلفا، پس از سنت پیامبر ﷺ است؛ یعنی اگر روش یکی از خلفا با سنت رسول الله ﷺ تعارض داشت، باید مطابق سنت رسول الله ﷺ عمل کنیم؛ یعنی سنت خلفا، تابع سنت پیامبر ﷺ است.

این را از آن جهت گفتم که باری دو نفر از طلاب، درباره‌ی نماز «تراویح» با هم بحث می‌کردند؛ یکی از آن‌ها می‌گفت: تراویح، بیست و سه رکعت است و دیگری، می‌گفت: سنت، این است که سیزده یا یازده رکعت خوانده شود. اولی به دومی گفت: این، سنت امیرالمؤمنین، عمر بن خطاب ﷺ می‌باشد و ما باید به سنت خلفای راشدین عمل کنیم. قصدش، این بود که با سنت پیامبر ﷺ مخالفت کند. دومی گفت: سنت پیامبر ﷺ مقدم است. به فرض این که بیست و سه رکعت، از عمر ﷺ ثابت شود، اما درست نیست که بر اساس روش هیچ‌یک از مردم، چه خلفا و چه دیگران، با سنت پیامبر ﷺ مخالفت کنیم؛ گرچه روایت صحیحی که درباره‌ی نماز تراویح از عمر ﷺ ثابت شده، روایتی است که امام مالک رحمته الله علیه با سند صحیح در «الموطأ» ذکر کرده؛ در این روایت آمده است که عمر ﷺ به تمیم داری و ابی بن کعب ﷺ دستور داد که برای مردم، یازده رکعت امامت دهند؛ لذا هر سخنی از خلفا، با سنت پیامبر ﷺ در تعارض باشد، در برابر سنت رسول الله ﷺ بی اعتبار است و حجت نمی‌باشد؛ زیرا سنت خلفا ﷺ پس از سنت پیامبر ﷺ قرار دارد؛ ابن عباس ﷺ می‌گوید: انتظار می‌رود از آسمان بر شما سنگ فرود آید؛ می‌گوییم: رسول الله ﷺ این گونه فرموده است و شما می‌گویید: ابوبکر و عمر، چنین گفته‌اند!

پس اگر کسی با استناد به سخنان کسانی که به مراتب در سطح پایین‌تری از ابوبکر و عمر ﷺ قرار دارند، با سنت رسول الله ﷺ مخالفت کند، چه وضعیتی خواهد داشت؟ برخی از مردم وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: این، سنت است، می‌گویند: اما فلان عالم، چنین گفته است! و غالباً مقلدان متعصب، چنین وضعیتی دارند. البته استناد به سخن یک عالم، برای کسی که از سنت بی‌اطلاع است، اشکالی ندارد؛ زیرا تقلید، برای افراد ناآگاه، جایز و بی‌اشکال است.

در این حدیث آمده است: «عَضُّوا عَلَیْهَا بِالتَّوَاجِذِ»؛ یعنی: «به سنت من و سنت خلفای راشدین با چنگ و دندان تمسک جویند». «تواجذ»، به دندان‌های «کرسی»

گفته می‌شود و این، کنایه از آن دارد که سخت به سنت من و سنت خلفای راشدین علیهم‌السلام پای‌بند باشید و آن را بر خود لازم بگیرید؛ زیرا چیزی که انسان آن را با چنگ و دندان و با دو دستش بگیرد، از این‌که با یک دست یا بدون چنگ و دندان بگیرد، محکم‌تر در دستش می‌ماند و آن چیز به راحتی از دستش جدا نمی‌شود. این حدیث، نشان می‌دهد که باید به سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سنت خلفای راشدین، سخت تمسک جویم. سپس رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از بدعت‌ها و امور نوپدیدار در دین، بر حذر داشت و فرمود: «و از بدعت‌ها و امور نوپدیدار در دین، بپرهیزید».

در متن حدیث، «مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ» آمده که به آن، «اضافه‌ی وصفی» می‌گویند؛ یعنی صفت به موصوف خود اضافه شده است و به معنای بدعت‌ها و امور نوپدیدار در دین می‌باشد. در مسایل عبادی، اصل بر تحریم یا ممنوعیت است؛ یعنی هر کاری که انسان، می‌خواهد به وسیله‌ی آن به الله تقرب بجوید، در صورتی مشروعیت دارد که دلیل و اصلی شرعی داشته باشد. الله متعال، فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى

اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿۱۱۶﴾ [النحل: ۱۱۶]

با دروغ‌هایی که بر زبانتان می‌آید، نگویند که این حلال و این حرام است تا بدین‌سان بر الله دروغ ببندید. بی‌گمان کسانی که بر الله دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند.

هم‌چنین کسانی را که مسایل خودساخته‌ای در دین الهی وارد می‌کنند، رد کرده و فرموده است:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱]

آیا معبودانی دارند که برای آنان دین و آیینی ساخته‌اند که الله به آن فرمان نداده است؟

و نیز فرموده است:

﴿قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿۵۹﴾﴾ [یونس: ۵۹]

بگو: آیا الله به شما چنین اجازه‌ای داده است یا بر او دروغ می‌بندید؟

اما نوآوری‌هایی که در دنیا و در زمینه‌ی مسایل مادی و دنیوی انجام می‌شود، اشکالی ندارد؛ مگر این‌که در نصوص شرعی به حرام بودن آن، تصریح شده باشد یا در اصول و قواعد کلی تحریم، بگنجد. لذا روشن است که فن‌آوری‌ها و نوآوری‌هایی

که در صنایعی مانند خودروسازی مشاهده می‌کنیم، اشکالی ندارد و هیچ‌کس نباید بگوید که این نوآوری‌ها، در دوران پیامبر ﷺ وجود نداشته است و استفاده از آن درست نیست؛ زیرا این‌ها، جزو امور دنیوی است و نوآوری در امور دنیوی، اشکالی ندارد. همین‌طور لباس و انواع آن؛ نباید بگوییم: فقط پوشیدن لباسی درست است که صحابه ﷺ پوشیده‌اند؛ بلکه هر لباسی که الله برای تو حلال کرده، بپوش؛ زیرا در مسایل فقهی، اصل بر این است که هر چیزی حلال است، مگر آن‌که شریعت به حرام بودن آن، تصریح کرده باشد؛ مانند طلا و نقره برای مردان یا حرام بودن لباس‌هایی که عکس و تصویر دارند و امثال آن.

پیامبر ﷺ فرمود: «از بدعت‌ها و امور نوپدیدار، بپرهیزید»؛ یعنی از بدعت‌ها و نوآوری‌هایی که در دین و مسایل عبادی، پدید می‌آید. سپس فرمود: «و بدانید که هر بدعتی، گم‌راهی است». گرچه صاحب بدعت، آن را نیک و درست، بیندارد؛ اما بدعت، ضلالت و گم‌راهی است و صاحبش را از الله، دور می‌کند.

این فرموده‌ی پیامبر ﷺ هم شامل بدعت‌های اصلی می‌شود و هم بدعت‌های وصفی را در برمی‌گیرد. بدعت وصفی، به عملی گفته می‌شود که اصلی شرعی دارد، اما در روش عمل، به شیوه‌ای عمل می‌کنند که در سنت پیامبر ﷺ ثابت نیست؛ مثلاً کسی که می‌خواهد با روش‌هایی ذکر بگوید که در سنت ثابت نشده است؛ ما، فقط روش او را قبول نداریم، اما اصل ذکر را انکار نمی‌کنیم؛ زیرا به روشی ذکر می‌گوید که دلیل و ریشه‌ای در سنت و شریعت ندارد. برخی بر این مسأله اشکال، وارد می‌کنند و می‌گویند: عمر ﷺ به ابی بن کعب و تمیم داری ﷺ دستور دارد که در ماه رمضان، نماز تراویح را امامت دهند و همه به صورت جماعتی یک‌پارچه پشت سر یک امام، به نماز بایستند؛ زیرا پیش‌تر به صورت دسته‌های پراکنده، نماز می‌خواندند؛ یکی از شب‌ها که عمر ﷺ مردم را در جماعتی یک‌پارچه مشاهده کرد، فرمود: «يُعَمَّتِ الْبِدْعَةُ هَذِهِ»؛ یعنی: «این، چه بدعت خوبی است!» حال، این پرسش مطرح می‌شود که مگر رسول الله ﷺ نفرموده است که «هر بدعتی، گم‌راهی است»؟ پس چرا عمر ﷺ از جماعت تراویح، به عنوان بدعتی نیک و پسندیده یاد کرده است؟

پاسخ: این، بدعتی نبود که ابتدا عمر ﷺ یا امثال او، آن را بنا کنند؛ بلکه بدعتی نسبی بود؛ یعنی اصل و ریشه‌ای شرعی داشت؛ زیرا رسول الله ﷺ سه یا چهار شب

رمضان، این نماز را با یارانش به صورت جماعت ادا کرد. سپس قیام رمضان به صورت جماعت را ترک نمود و فرمود: «ترسیدم که این نماز، بر شما فرض شود».^(۱) لذا ادای نماز تراویح یا قیام رمضان، پشت سر یک امام، سستی بود که پیامبر ﷺ بنا نهاد و فقط از ترس این که بر ما فرض شود، آن را ترک کرد. از این رو در پایان زندگانی پیامبر ﷺ و در زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت عمر ﷺ، هر دو یا سه نفر و عده‌ای نیز به تنهایی، نماز تراویح می خواندند؛ سپس عمر ﷺ آنها را پشت سر یک امام جمع کرد؛ از این رو تراویح یا قیام رمضان به صورت جماعت، به نسبت واپسین روزهای حیات پیامبر ﷺ و نیز خلافت ابوبکر و اوایل خلافت عمر ﷺ که در قالب جماعت‌های پراکنده انجام می شد، کار جدیدی بود. وگرنه، فرموده‌ی رسول الله ﷺ که «هر بدعتی، گمراهی است»، عام است و سخنی کاملاً واضح و روشن می باشد که برگزیده‌ترین و خیرخواه‌ترین بنده‌ی الله ﷻ گفته است. بنابراین هر بدعتی، گمراهی است؛ هر چند که صاحبش آن را نیک پندارد.

۱۶۲- الثَّالِثُ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبِي». قِيلَ: وَمَنْ يَا بِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبِي». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همه‌ی امت من، وارد بهشت می شوند؛ مگر کسی که امتناع کند». گفتند: چه کسی امتناع می کند؟ فرمود: «هرکس از من اطاعت کند، وارد بهشت می شود و کسی که از من نافرمانی نماید، در حقیقت، امتناع کرده است».

(۱) نک: صحیح بخاری، ش: ۹۲۴، ۱۱۲۹ و مسلم، ش: ۷۶۱ به نقل از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۷۲۸۰.

۱۶۳- الرَّابِع: عَنْ أَبِي مُسْلِمٍ، وَقِيلَ: أَبِي إِيَّاسٍ سَلَمَةَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْأَكْوَعِ رضي الله عنه أَنَّ رَجُلًا أَكَلَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بِشِمَالِهِ فَقَالَ: «كُلْ بِيَمِينِكَ». قَالَ: لَا أَسْتَطِيعُ. قَالَ: «لَا اسْتَطَعْتَ». مَا مَنَعَهُ إِلَّا الْكِبَرُ فَمَا رَفَعَهَا إِلَى فِيهِ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابومسلم یا ابویاس، سلمه بن اکوع رضي الله عنه می گوید: شخصی نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم با دست چپ خود غذا خورد؛ پیامبر صلى الله عليه وسلم به او فرمود: «با دست راست خود بخور». آن مرد گفت: نمی توانم. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «هیچ گاه نتوانی». چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازداشت؛ از آن پس نمی توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.

۱۶۴- الْخَامِس: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ التُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «لَتُسَوَّيَنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لِيُخَالِفَنَّ اللَّهُ بَيْنَ وُجُوهِكُمْ». [متفق عليه]^(۲)

و فی روایتی لمسلم: کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يُسَوِّي صُفُوفَنَا حَتَّى كَأَنَّمَا يُسَوِّي بِهَا الْقِدَاحَ حَتَّى إِذَا رَأَى أَنَّا قَدْ عَقَلْنَا عَنْهُ ثُمَّ خَرَجَ يَوْمًا، فقامَ حَتَّى كَادَ أَنْ يَكْبُرَ، فَرَأَى رَجُلًا بَادِيًا صَدْرُهُ فَقَالَ: «عِبَادَ اللَّهِ لَتُسَوَّيَنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لِيُخَالِفَنَّ اللَّهُ بَيْنَ وُجُوهِكُمْ».

ترجمه: ابوعبدالله، نعمان بن بشیر رضي الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ وگرنه، الله چهره‌هایتان را مسخ می کند (یا در میان شما اختلاف و کینه می اندازد)».

در روایتی از مسلم آمده است که نعمان رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم همواره صف‌های ما را مانند تیرها، راست و برابر می ساخت تا این که دریافت که ما، خود این کار را یاد گرفته ایم (و رعایت می کنیم). روزی برای اقامه‌ی نماز آمد و نزدیک بود تکبیر بگوید که چشمش به مردی افتاد که سینه‌اش جلوتر از صف بود. فرمود: «ای بندگان الله! صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ وگرنه، بیم آن می رود که الله، چهره‌هایتان را مسخ کند (یا در میان شما اختلاف و کینه بیندازد)».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۷۱۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۳۶.

شرح

مؤلف رحمته، حدیثی بدین مضمون از نعمان بن بشیر رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ و گرنه، بیم آن می‌رود که الله چهره‌هایتان را مسخ کند (یا در میان شما اختلاف و کینه بیندازد)».

در جمله‌ی نخست «لَتُسُوَنَّ صُفُوفَكُمْ»، سه تأکید وجود دارد: قسم تقدیری، و «لام» و «نون» تأکید در «لَتُسُوَنَّ». فرمود: «لَتُسُوَنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لِيُخَالِقَنَّ اللَّهُ بَيْنَ وُجُوهِكُمْ»؛ یعنی: «اگر صف‌های نمازتان را راست نکنید، پروردگار متعال چهره‌هایتان را مسخ می‌کند (یا در میان شما اختلاف نظر می‌اندازد)». در جمله دوم نیز، سه تأکید وجود دارد. علما در رابطه با معنای جمله دوم، دو دیدگاه دارند: برخی از علما، معنای آن را حسی و ظاهری دانسته و گفته‌اند که اگر صف‌هایتان را در هنگام نماز راست نکنید، الله چهره‌های شما را مسخ می‌کند؛ یعنی صورت‌های شما را به پشت گردن می‌چرخاند. و به یقین الله متعال، بر هر کاری تواناست. چنان‌که برخی از انسان را به «بوزینه» تبدیل کرد و در قرآن آمده است:

﴿فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَلْسِينَ﴾ [البقرة: ۶۵]

آنان را به صورت بوزینگانی زبون و مطرود درآوردیم.

لذا الله تعالی توانایی این را دارد که چهره‌ی انسان را به پشت گردنش بچرخاند تا صورت انسان، پشت سرش قرار بگیرد؛ و این، مجازاتی حسی و ظاهری است. عده‌ی دیگری از علما، جمله‌ی دوم را بدین معنا دانسته‌اند که الله متعال، جهت دل‌هایتان را می‌چرخاند؛ چون دل‌ها نیز دارای جهت هستند؛ و در یک‌سو بودن دل‌ها، خیر و نیکی فراوانی وجود دارد و اگر دل‌ها یک‌سو نباشند، امت، متفرق و پراکنده می‌شوند. لذا جمله‌ی دوم، بدین مفهوم است که الله، دل‌های شما را متفرق خواهد کرد. و همین معنا، صحیح‌تر می‌باشد؛ زیرا در لفظ دیگری آمده است: «أَوْ لِيُخَالِقَنَّ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»؛ یعنی: «بیم آن می‌رود که الله، شما را دچار اختلاف نظر بگرداند».

به هر حال، راست کردن صف‌های نماز، واجب است و نمازگزاران باید هنگامی که به نماز می‌ایستند، صف‌هایشان را راست کنند؛ و گرنه، خود را در معرض عذاب الاهی قرار داده‌اند. دیدگاه صحیح، این است که راست کردن صف‌های نماز، واجب

می‌باشد و ائمه‌ی مساجد باید بدین نکته توجه کنند و اگر صف‌ها کج بود، تذکر دهند تا نمازگزاران، صف‌ها را راست کنند. پیامبر ﷺ گاه، در میان صف‌ها راه می‌رفت و با دست خویش، هر صفی را از ابتدا تا انتها راست می‌کرد. در زمان عمر بن خطاب ﷺ که جمعیت مسلمانان و نمازگزاران زیاد شد، عمر ﷺ شخصی را به انجام این کار گماشت و چون مأمور راست کردن صف‌ها خبر می‌داد که صف‌ها راست است، نماز برپا می‌شد. عثمان ﷺ نیز شخصی را به راست کردن صف‌ها گماشته بود. این، بیان‌گر توجه خاص پیامبر ﷺ و خلفای راشدین ﷺ به راست کردن صف‌هاست؛ اما متأسفانه امروزه بسیاری از مردم، اهمیتی به راست کردن صف‌ها نمی‌دهند و گاه مشاهده می‌شود که صف‌ها، کج و نابرابرند. و اگر ابتدا صف را راست می‌کنند، در اثنای نماز و همین‌که یک رکعت می‌خوانند، صف‌ها کج می‌شود و در رکعت دوم، صف‌ها را راست نمی‌کنند و بر همان حالتی که در اثر جابه‌جایی یا رکوع و سجده به‌وجود آمده، باقی می‌مانند. این، درست نیست؛ بلکه راست کردن صف‌ها، واجب است.

در روایت دیگری آمده است که نعمان ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ همواره صف‌های ما را مانند تیرها، راست و برابر می‌ساخت تا این‌که دریافت که ما، خود این کار را یاد گرفته‌ایم (و رعایت می‌کنیم). روزی برای اقامه‌ی نماز آمد و نزدیک بود تکبیر بگوید که چشمش به مردی افتاد که سینه‌اش جلوتر از صف بود. فرمود: «ای بندگان الله! صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ وگرنه، الله چهره‌هایتان را مسخ می‌کند (یا در میان شما اختلاف و کینه می‌اندازد)». در این روایت به سبب یا انگیزه‌ی رسول‌الله ﷺ اشاره شده است که فرمود: «صف‌هایتان را راست کنید»؛ زیرا پیامبر ﷺ در میان صف، مردی را دید که سینه‌اش جلوتر از دیگران قرار داشت؛ لذا درمی‌یابیم که پیامبر ﷺ عادت داشته که صف‌ها را بررسی کند و نسبت به راست کردن صف‌ها تذکر دهد.

بنابراین، ائمه‌ی مساجد و هم‌چنین نمازگزاران باید به این مسأله‌ی مهم، توجه ویژه‌ای داشته باشند.

۱۶۵- السَّادِسُ: عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: اخْتَرَقَ بَيْتٌ بِالْمَدِينَةِ عَلَى أَهْلِهِ مِنَ اللَّيْلِ فَلَمَّا حَدَّثَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِشَأْنِهِمْ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ النَّارَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می گوید: شبی، خانه‌ای در مدینه با ساکنانش آتش گرفت. وقتی این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: «آتش، دشمن شماست؛ لذا وقتی خواستید بخوابید، آن را خاموش کنید».

شرح

مؤلف رحمته الله، در باب پیروی از سنت و آداب آن به ماجرای اشاره کرده که در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. در این روایت آمده است که یکی از شب‌ها، خانه‌ای در مدینه با ساکنانش آتش گرفت. وقتی این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: «آتش، دشمن شماست؛ لذا وقتی خواستید بخوابید، آن را خاموش کنید».

الله صلی الله علیه و آله آتش را به عنوان نعمتی آفریده و بر ما منت نهاده و آن را در اختیار ما گذاشته است. چنان‌که می‌فرماید:

﴿أَفْرَعَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿۷۱﴾ ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ﴿۷۲﴾﴾

[الواقعة: ۷۱، ۷۲]

آیا به آتشی که روشن می‌کنید، توجه نموده‌اید؟ آیا شما آن را پدید آورده‌اید یا ما پدیدآورنده‌ایم؟ پاسخ، روشن است؛ بی‌گمان پروردگاران آن را پدید آورده است؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَنَمْتَعًا لِلْمُقْوِينَ ﴿۷۳﴾﴾

[الواقعة: ۷۳]

ما، آن را پند و بهره‌ای برای مسافران قرار داده‌ایم.

یعنی الله صلی الله علیه و آله آتش را در اختیار مسافران و دیگر کسانی قرار داده است که بدان نیاز دارند و می‌توانند از آن بهره‌گیرند و خود را در زمستان گرم کنند، غذا بپزند و آب داغ تهیه نمایند و استفاده‌های گوناگونی از آن ببرند؛ اما آتش با همه‌ی فوایدی که دارد، خطرناک است و اگر انسان نکات ایمنی را در استفاده از آن رعایت نکند،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۹۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۱۶.

چه بسا زیان بار خواهد بود. چنان‌که در این حدیث آمده است: «آتش، دشمن شماس است». لذا عدم استفاده‌ی درست از آتش یا روشن کردن آتش در نزدیکی مواد قابل اشتعال مانند بنزین و گاز، این نعمت را به دشمن انسان، تبدیل می‌کند.

از این حدیث به اهمیت رعایت نکات ایمنی به‌ویژه در رابطه با کارهای خطرناک، پی می‌بریم. یکی از نکات ایمنی، این است که پیش از خوابیدن، (یا هنگام خروج از منزل) هیچ آتشی را روشن نگذاریم و از یاد نبریم که هر لحظه امکان بروز خطر وجود دارد؛ لذا نسبت به رعایت چنین نکاتی سهل‌انگاری نکنیم و خود را از خطرهای احتمالی در امان ندانیم؛ زیرا گاه اتفاقاتی می‌افتد که انسان، فکرش را هم نمی‌کند.

یکی از مواردی که باید بدان توجه داشته باشیم، رعایت نکات ایمنی در رابطه با سیلندرهای گاز و نیز استفاده از گاز شهری است و باید دقت نماییم که سیلندر و لوله‌های گاز نقصی نداشته باشند تا از آتش‌سوزی، انفجار و خفگی و دیگر خطرهای احتمالی نشت گاز جلوگیری کنیم.

رعایت نکات ایمنی در استفاده از انرژی برق نیز حایز اهمیت است و انسان باید برای سیم‌کشی و نصب وسایل برقی از کارشناسان این رشته کمک بگیرد تا احتمال آتش‌سوزی به حداقل کاهش یابد.

به هر حال رعایت نکات ایمنی در هر کاری ضروری است. آتش دنیا و رعایت نکات ایمنی در رابطه با آن، این همه اهمیت دارد؛ لذا انسان باید توجه داشته باشد که خود را از آتش آخرت، نجات دهد و از اسباب و زمینه‌ها یا کارهایی که او را سزاوار دوزخ و عذاب آتش می‌گرداند، پرهیزد. علما رحمهم‌الله گفته‌اند: زمینه یا انگیزه‌ی هر کاری، حکم همان کار را دارد؛ لذا قاعده‌ی «سد ذرایع» از این جهت دارای اهمیت است که باید زمینه‌ها یا راه‌هایی را که به گناه منجر می‌شود، مسدود کرد.

۱۶۶- السَّابِعُ: عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مَثَلَ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَصَابَ أَرْضًا فَكَانَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ طَيِّبَةٌ، قَبِلَتِ الْمَاءَ فَأَنْبَتَتِ الْكَلَّا وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَ مِنْهَا أَجَادِبُ أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَنَفَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ فَشَرِبُوا مِنْهَا وَسَقَوْا وَرَزَعُوا.

وَأَصَابَ طَائِفَةً أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ كَلًّا فَذَلِكَ مَثَلٌ مَنْ فَقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ، وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلٌ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال هدایت و دانشی که الله مرا با آن مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که بر زمین می بارد؛ زمینی که حاصل خیز باشد، آب باران را در خود جذب می کند و در نتیجه در این زمین، علف و گیاهان فراوانی می روید. و زمینی که سخت است، آب را بر روی خود نگه می دارد و الله، مردم را از این آب بهره مند می سازد؛ لذا مردم از این آب می نوشند و با آن کشاورزی و آبیاری می کنند. اما شوره زار و زمین خشک، بارانی را که در آن می بارد، در خود نگه نمی دارد و هیچ گیاهی به بار نمی آورد. زمین حاصل خیز، مثال کسی است که از دانش و بینش دینی برخوردار می شود و الله، او را از هدایت و دانشی که مرا با آن برانگیخته، بهره مند می سازد؛ لذا این شخص، خود دانش می آموزد و به دیگران نیز آموزش می دهد. اما زمین شوره زار، مثال کسی است که به احکام و علوم دینی توجهی نمی کند و رهنمودهایی را که از سوی الله آورده ام، نمی پذیرد».

شرح

مؤلف رحمته الله علیه، حدیثی از ابوموسی اشعری رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله با ذکر مثال فرموده است: «مثال علم و دانشی که الله مرا با آن مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که بر زمین می بارد». این باران به سه نوع زمین می رسد: نخست: زمین حاصل خیز که آب باران را جذب می کند و در آن علف و گیاهان فراوانی می روید؛ دوم: زمین سخت که آب را بر روی خود نگه می دارد و مردم از این آب برای آشامیدن و کشاورزی و آبیاری، استفاده می کنند؛ اما زمین سوم، شوره زاری است که نه آب را در خود نگه می دارد و نه گیاهی در آن می روید. مردم نیز در رابطه با هدایت و دانشی که الله صلی الله علیه و آله پیامبر صلی الله علیه و آله را با آن، برانگیخته است، سه دسته اند: برخی از آن ها به فراگیری علوم دینی می پردازند و فقیه و عالم می شوند و این علم را به دیگران نیز آموزش می دهند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۸۲.

این‌ها، همانند زمین پاک و حاصل‌خیزی هستند که مردم و دام‌هایشان، از گیاهان و چراگاه‌های چنین زمینی بهره‌مند می‌شوند.

دسته‌ی دوم، حاملان هدایت الهی هستند؛ یعنی راویان علم و حدیث که فقیه نیستند. این‌ها، مانند زمینی هستند که آب را در خود نگه می‌دارد و مردم از این آب برای آشامیدن و کشاورزی و آبیاری استفاده می‌کنند؛ اما گیاهی در این زمین نمی‌روید؛ این زمین، مثال آن دسته از راویانیست که به روایت حدیث بسنده می‌کنند.

و دسته‌ی سوم، کسانی هستند که از هدایت و دانش دینی روی‌گردانند و از این رو نه خود، از رهنمودها و دانشی که پیامبر ﷺ آورده است، بهره می‌برند و نه به دیگران فایده می‌رسانند. این‌ها همانند زمین شوره‌زاری هستند که نه آب را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی می‌رویاند.^(۱)

این حدیث بیان‌گر این است که آن دسته از کسانی که در دین الله، فقیه شوند و سنت رسول الله ﷺ را فرا بگیرند، بهترین گروه به‌شمار می‌روند؛ زیرا به کسب علم و دانش پرداخته‌اند تا به دیگران نفع برسانند. پس از این‌ها، کسانی قرار می‌گیرند که به کسب علم و دانش می‌پردازند، اما به تفقه و پژوهش در معانی و مفاهیم روایت‌ها نمی‌پردازند؛ یعنی به روایت حدیث بسنده می‌کنند. این‌ها در رتبه‌ی دوم قرار دارند و سومین دسته، کسانی هستند که هیچ خیری در آن‌ها نیست؛ افرادی که دانش و هدایتی که پیامبر ﷺ آورده است، به آن‌ها می‌رسد، اما هیچ اهمیتی به آن نمی‌دهند و از آن روی می‌گردانند و مانند زمین شوره‌زاری هستند که آب را در خود فرو می‌برد و هیچ گیاهی برای مردم نمی‌رویاند و هیچ آبی هم روی خود نگه نمی‌دارد تا مردم از آن استفاده کنند.

این حدیث، بیان‌گر شیوه‌ی آموزشی بسیار خوب پیامبر ﷺ است که در آموزش مسایل، نمونه‌ها و مثال‌هایی ذکر می‌کرد؛ زیرا ذکر مثال‌های عینی، درک معانی و مفاهیم را برای انسان آسان‌تر می‌کند و تجربه نیز این را ثابت کرده است؛ زیرا

(۱) اهل بدعت نیز در این دسته می‌گنجند.

بسیاری از مردم، زمانی یک مسأله یا موضوع را درک می‌کنند که مثال‌هایی عینی برای آن‌ها بیان می‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿۴۳﴾﴾ [العنکبوت: ۴۳]

و این مثال‌ها را برای مردم بیان می‌کنیم و تنها عالمان و دانشمندان، آن را درمی‌یابند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾ [الروم: ۵۸]

و به‌راستی در این قرآن، برای مردم هرگونه مثالی بیان کرده‌ایم.

لذا ذکر مثال، یکی از شیوه‌های آموزشی بسیار خوب و مفید به‌شمار می‌رود.

۱۶۷- التَّامِنُ: عن جابرٍ رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَثِي وَمِثْلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَوْقَدَ نَارًا فَجَعَلَ الْجُنَادِبُ وَالْفَرَاشُ يَقَعْنَ فِيهَا وَهُوَ يُدْبُهِنَّ عَنْهَا وَأَنَا أَخَذُ بِحُجَزِكُمْ عَنِ النَّارِ، وَأَنْتُمْ تَقْلَتُونَ مِنْ يَدِي.»^(۱) [روایت مسلم]

ترجمه: جابر رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال من و شما، مانند مردی‌ست که آتشی برافروزد و ملخ‌ها و پروانه‌ها خود را در آن بیندازند و او، مانع آن‌ها شود؛ من نیز کمر بند هریک از شما را می‌گیرم تا شما را از آتش (دوزخ) بازدارم؛ ولی شما از دست من فرار می‌کنید.»

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون از جابر رضي الله عنه نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «مثال من و شما، مانند مردی‌ست که آتشی، روشن کند...». پیامبر ﷺ با ذکر این مثال، وضعیت امتش را بدین‌سان بیان نموده که شخصی در بیابان، آتشی روشن می‌کند و پروانه‌ها و ملخ‌ها خود را به آتش می‌زنند؛ همان‌گونه که برخی از ملخ‌ها، پروانه‌ها و حشرات کوچک، چنین عادت‌ی دارند. وقتی انسان، در بیابان، آتشی روشن می‌کند، حشرات کوچک به سمت روشنایی آتش می‌آیند. رسول الله ﷺ در ادامه فرموده است:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۲۸۵.

«من نیز کمربند هریک از شما را می‌گیرم تا شما را از آتش دوزخ بازدارم؛ اما شما از دست من فرار می‌کنید».

این حدیث، بیان‌گر حمایت و پشتیبانی فراوان پیامبر ﷺ از امتش می‌باشد؛ زیرا سعی زیادی نمود تا امت را از آتش بازدارد؛ ولی ما به رهنمودهای او بی‌توجهی می‌کنیم و مانند پروانگانی که به سوی آتش می‌روند، به سوی دوزخ حرکت می‌کنیم. از الله بخواهیم که ما را ببخشد. لذا انسان باید به سنت رسول الله ﷺ عمل کند و مشتاق عمل کردن به سنت پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا آن بزرگوار، راه نیک و بد را به ما نشان داده است؛ مانند شخصی که با تمام تاب و توانش، کمربند شخص دیگری را می‌گیرد و او را از ورود به آتش باز می‌دارد. الله متعال در توصیف پیامبرش فرموده است:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ

بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۱۰﴾

[التوبة: ۱۲۸]

به‌راستی پیامبری از خودتان به‌سویتان آمد که رنج‌های شما بر او دشوار است و به (هدایت) شما اشتیاق وافری دارد و نسبت به مؤمنان، دل‌سوز و مهربان است.

درود و سلام الله، بر او باد.

یکی از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌کنیم، این است که اتباع و پیروی از سنت رسول الله ﷺ در هر موردی که به انجام آن امر نموده و یا از آن، نهی کرده یا در هر موردی که خود انجام داده یا ترکش نموده است، واجب می‌باشد؛ او، پیشوایی است که باید از او پیروی کنیم. ناگفته پیداست که انجام برخی از کارها، در شریعت، واجب است و انسان با ترک آن‌ها گناه‌کار می‌شود؛ انجام برخی از کارها نیز حرام است و انسان با انجام آن‌ها، گناه‌کار می‌گردد. پاره‌ای از اعمال نیز مستحب می‌باشد و اگر انسان به انجام آن بپردازد، ثواب دارد؛ اما اگر ترکش کند، گناه‌کار نمی‌شود. برخی از کارها نیز مکروه تنزیهی است و بهتر است که انسان، ترکش کند؛ اما اگر انجامش دهد، گناهی بر او نیست. به هر حال، باید به سنت پیامبر ﷺ پای‌بند باشیم و از آن پیروی کنیم و بدانیم که پیشوا و امامی که پیروی از او بر ما واجب است، محمد مصطفی ﷺ می‌باشد و هیچ راه نجاتی جز پیروی از رسول الله ﷺ و تمسک به رهنمودهایش و نیز گام نهادن در مسیری که او، فراروی ما نهاده است، وجود ندارد.

این حدیث، نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ حق بزرگی بر امتش دارد؛ زیرا از هیچ سعی و تلاشی برای جلوگیری از آسیب‌های دینی و دنیوی به امتش، دریغ نمی‌کرد. از این رو اگر دیدیم که پیامبر ﷺ از انجام فلان کار منع کرده، بدانیم که انجام آن عمل، بد است و هیچ خیری در آن نیست و به قیل و قال نپردازیم و نگوییم که آیا این عمل، مکروه است یا حرام؛ بلکه از آن دوری کنیم. چه آن عمل، مکروه باشد و چه حرام؛ زیرا اصل بر این است که نهی پیامبر ﷺ برای تحریم است، مگر این که دلیلی بر کراهت تنزیهی آن، وجود داشته باشد.

هم‌چنین اگر پیامبر ﷺ به انجام کاری دستور داده، دیگر قیل و قال نکنیم که آیا این عمل، واجب است یا نه؟ بلکه فرمان پیامبر ﷺ را انجام دهیم و این، به نفع ماست؛ زیرا اگر واجب باشد، به وظیفه‌ی خود عمل کرده‌ایم و به اجر و ثواب دست یافته‌ایم؛ و اگر مستحب باشد، باز هم اجر و پاداش می‌یابیم و در هر دو حالت، از پیامبر ﷺ پیروی کرده‌ایم. از الله متعال درخواست می‌کنم که به همه‌ی ما توفیق دهد که در ظاهر و باطن از پیامبر ﷺ پیروی کنیم.

۱۶۸- التَّاسِعُ: عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِلَعْقِ الْأَصَابِعِ وَالصُّحُفَةِ وَقَالَ: «إِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ فِي أَيِّهَا الْبَرَكَةُ». (۱) [روایت مسلم]

وفي رواية له: «إِذَا وَقَعَتْ لُقْمَةٌ أَحَدِكُمْ، فَلْيَأْخُذْهَا فَلْيُمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَدَىٰ وَلْيَأْكُلْهَا، وَلَا يَدْعُهَا لِلشَّيْطَانِ، وَلَا يَمْسَحَ يَدَهُ بِالْمَنْدِيلِ حَتَّىٰ يَلْعَقَ أَصَابِعَهُ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ طَعَامِهِ الْبَرَكَةُ».

وفي رواية له: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْضُرُ أَحَدَكُمْ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ شَأْنِهِ حَتَّىٰ يَحْضُرَهُ عِنْدَ طَعَامِهِ، فَإِذَا سَقَطَتْ مِنْ أَحَدِكُمُ اللَّقْمَةُ فَلْيُمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَدَىٰ، فَلْيَأْكُلْهَا، وَلَا يَدْعُهَا لِلشَّيْطَانِ».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۳۳.

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به لیسیدن انگشتان، (پس از صرف غذا و نیز) پاک کردن ظرف غذا با انگشتان دستور داد و فرمود: «شما نمی دانید که برکت در کدام قسمت غذایتان است».

در روایت دیگری از مسلم، آمده است: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما افتاد، آن را بردارد و از خاک و خاشاک، پاکش نماید و سپس بخورد و آن را برای شیطان نگذارد؛ و پیش از لیسیدن انگشتانش، دست خود را با دستمال، پاک نکند؛ زیرا نمی داند که برکت در کدام قسمت غذای اوست».

و در روایت دیگری از مسلم آمده است: «شیطان در هر کاری که انجام می دهید، نزدتان حاضر می شود؛ حتی هنگام غذا خوردن. لذا هرگاه لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، آن را از خاک و خاشاک، پاک کند و سپس بخورد و آن را برای شیطان نگذارد».

شرح

مؤلف رحمته الله علیه حدیثی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه درباره‌ی آداب غذا خوردن نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به لیسیدن انگشتان پس از صرف غذا و نیز پاک کردن ظرف با انگشتان دستور داده و فرموده است: «شما نمی دانید که برکت در کدام قسمت غذاست». لذا به دو نکته درباره‌ی آداب غذا خوردن اشاره فرمود:

اول: پاک کردن ظرف غذا با انگشتان؛ و دوم: لیسیدن انگشتان. در هر دستوری که پیامبر صلی الله علیه و آله به امتش داده، برکت و حکمتی نهفته است. گفته می شود: لیسیدن انگشتان پس از صرف غذا، مفید است و به هضم غذا کمک می کند؛ البته ذکر این مسأله، برای شناختن حکمت دستوره‌ای شرعی است؛ و گرنه، چه از حکمت احکام شرعی آگاه باشیم و چه نباشیم، اصل بر این است که به دستورها و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنیم. بسیاری از مردم، از این سنت غافلند و از این رو پس از صرف غذا، اطرافشان پُر از غذاست و بدون این که به این سنت عمل نمایند، دستانشان را می شویند؛ حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله از پاک کردن دست‌ها با دستمال، پیش از لیسیدن آن‌ها منع نموده است. لذا پس از صرف غذا، ابتدا انگشتان خود را می لیسیم و سپس دست‌هایمان را با دستمال، پاک می کنیم و می شویم.

همچنین اگر در اثنای صرف غذا، لقمه‌ای به زمین افتاد، آن را برمی‌داریم و می‌خوریم؛ زیرا شیطان، در هر کاری که انجام می‌دهیم، نزدمان حاضر می‌شود؛ حتی هنگام خوردن و آشامیدن و نزدیکی با همسر. لذا اگر «بسم‌الله» نگوئیم، در غذا خوردن با ما شریک می‌شود و از این‌رو برکتی در غذا نخواهد بود. اگر هنگام غذا خوردن، «بسم‌الله» بگوئیم، ولی در اثنای صرف غذا، لقمه‌ای از دستمان بیفتد، شیطان آن را برمی‌دارد و می‌خورد؛ گرچه لقمه‌ای که به زمین افتاده، از نگاه ما ناپدید نمی‌شود؛ زیرا این، امری غیبی است و پیامبر ﷺ ما را از این مسأله، آگاه ساخته است. به‌یاد داشته باشیم که ایمان به مسایل غیبی واجب است.

رسول‌الله ﷺ راه درست را به ما نشان داده و فرموده است: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، آن را از خاک و خاشاک، پاک کند و سپس بخورد و آن را برای شیطان نگذارد». در عمل کردن به این رهنمود پیامبر ﷺ، سه فایده وجود دارد: فرمان‌برداری از رسول‌الله ﷺ، تواضع و فروتنی، و محروم شدن شیطان از خوردن آن لقمه؛ اما متأسفانه بسیاری از مردم نسبت به این سنت، بی‌توجهند و وقتی لقمه‌ای از دستشان روی سفره یا میز تمیز می‌افتد، آن را بر نمی‌دارند و نمی‌خورند؛ این، بر خلاف سنت است.

از این حدیث، چنین برداشت می‌کنیم که انسان باید از خوردن خوراکی‌های مضر پرهیزد؛ زیرا نفس انسان، امانتی الهی است. لذا از خوردن خوراکی یا غذایی که در آن، خاک و خاشاک یا امثال آن دیده شده، باید خودداری کنیم. هم‌چنین باید در خوردن غذاهایی مثل ماهی که استخوان‌های ریزی دارد، دقت نماییم تا مشکلی پیش نیاید؛ چون علاوه بر خطر خفه شدن، این امکان وجود دارد که استخوان‌های ریز، باعث زخمی شدن معده یا روده شود و در نتیجه بیماری‌ها و مشکلات گوارشی ایجاد کند.

۱۶۹- العائِش: عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قامَ فینا رسولُ اللهِ ﷺ بِمَوْعِظَةٍ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى حُفَاةَ عُرَاءَ غُرْلًا ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُمْ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴] أَلَا وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلْقِ يُكْسَى يَوْمَ

الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، أَلَا وَإِنَّهُ سَيَجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي، فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ﴾ [المائدة: ۱۱۷] إِلَى قَوْلِهِ: ﴿أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ص﴾ [المائدة: ۱۱۷، ۱۱۸] فَيُقَالُ لِي: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم! شما نزد الله، پابرهنه، لخت و ختنه نشده، برانگیخته می شوید. (همان گونه که الله عز و جل می فرماید): ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ تُعِيدُهُ وَوَعَدْنَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ص﴾ [الأنبياء: ۱۰۴] یعنی: «همان طور که نخستین آفرینش را آغاز نمودیم، دوباره آن را تکرار می کنیم. وعدهی راستینی که بر عهدهی ماست. به طور قطع ما این کار را انجام می دهیم». نخستین کسی که روز قیامت پوشیده می شود، ابراهیم علیه السلام است؛ مردانی از امتم را می آورند و آن ها را به سوی دوزخ می برند. می گویم: پروردگارا! این ها، یاران من هستند. گفته می شود: تو، نمی دانی که آن ها پس از تو چه کردند؟ من، همان سخنی را می گویم که بندهی نیک خدا (عیسی علیه السلام) می گوید: ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ص﴾ [المائدة: ۱۱۷، ۱۱۸] یعنی: «چیزی جز دستوری که به من دادی، به آنان نگفتم؛ این که الله را که پروردگار من و شماست، پرستش نمایم. و تا زمانی که در میانشان بودم، مراقب و گواشان بودم و چون مرا (از میانشان) برداشتی، خودت مراقبشان بودی و تو بر همه چیز گواهی. اگر عذابشان کنی، بندگان تو هستند؛ و اگر آن ها را ببخشی، به یقین تو، توانای حکیمی». سپس به من گفته می شود: آنان، پس از تو مرتد شدند و از دین برگشتند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۳۴۹ و چند جای دیگر؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۶۰.

شرح

مؤلف رحمته، روایتی بدین مضمون نقل کرده است که ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی کرد.

رسول الله صلی الله علیه و آله همواره برای یارانش سخنرانی می کرد؛ خطبه‌ها یا سخنرانی‌های رسول الله صلی الله علیه و آله بر دو گونه بود؛ سخنرانی‌های ثابت و مشخص، و سخنرانی‌های اتفاقی و غیرثابتی که بنا بر ضرورت خاصی ایراد می کرد.

سخنرانی‌های ثابت و مشخص، مانند: خطبه‌ی جمعه، خطبه‌ی عید، خطبه‌ی استسقاء (طلب باران)، خطبه‌ی کسوف (خورشید گرفتگی). هر یک از این خطبه‌ها در زمان و مناسبت خاص آن، ایراد می شد: دو خطبه در جمعه پیش از نماز، یک خطبه در عید پس از نماز، و همچنین خطبه‌ی استسقاء، و خطبه‌ای نیز پس از نماز کسوف.

خطبه‌های غیرثابت پیامبر صلی الله علیه و آله، به صورت اتفاقی و زمانی بود که مسأله‌ای پیش می آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله به حسب ضرورت در میان یارانش برمی خاست و درباره‌ی آن موضوع یا پیش آمد، سخنرانی می کرد. به عنوان مثال: باری پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را برای جمع‌آوری زکات فرستاد و چون به مدینه بازگشت، شتری با خود داشت که حامل اموال زکات بود؛ گفت: این‌ها، اموال زکات است و این را هم به من هدیه داده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله سخنرانی کرد و فرمود: «مَا بَالُ أَحَدِكُمْ نَسْتَعْمِلُهُ فَيَرْجِعُ وَيَقُولُ: هَذَا لَكُمْ وَهَذَا أُهْدِيَ لِي فَهَلَا جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَيَنْظُرَ أَيُّهُدَى لَهُ أَمْ لَا؟»^(۱) یعنی: «چرا وقتی یکی از شما را (به جمع‌آوری زکات) می‌گماریم، هنگامی که از مأموریتش بازمی‌گردد، می‌گوید: این، از آن شماست و این را به من هدیه داده‌اند؟ پس چرا در خانه‌ی پدر و مادرش نمی‌نشیند تا ببیند که آیا به او هدیه می‌دهند یا نه؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله راست فرموده است؛ به کارگزار یا کارمند دولت، فقط بدین سبب هدیه می‌دهند که کارمند دولت است و می‌خواهند از این طریق، کار خود را راه بیندازند؛ و گرنه، آیا واقعاً در خانه‌ی پدر و مادرش نیز به او هدیه می‌دادند؟

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۵۹۷، ۷۱۷۴، ۷۱۷۹) و صحیح مسلم، ش: ۷۱۷۴ به نقل از ابوحمید ساعدی رضی الله عنه.

لذا پی می‌بریم که رشوه دادن، بسیار زشت است؛ به‌گونه‌ای که پیامبر ﷺ در میان مردم برخاست و در این‌باره سخنرانی کرد و آنان را از این عمل بازداشت؛ زیرا اگر در میان ملتی، رشوه و رشوه‌خواری رواج یابد، آن ملت نابود می‌شوند و هیچ‌کس به وظایف خود عمل نمی‌کند و حق و حقیقت را نمی‌گویند و عدالت، پایمال می‌گردد. رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده، هر دو ملعون و نفرین شده‌اند. البته اگر کسی که رشوه می‌گیرد، فقط در قبال رشوه‌خواری کار مردم را راه بیندازد و حقشان را ادا کند، در این صورت فقط کسی که رشوه می‌گیرد، ملعون است، نه رشوه‌دهنده؛ زیرا برای رسیدن به حق خود، چاره‌ی دیگری ندارد و معذور است. متأسفانه اینک در بسیاری از کشورهای اسلامی، رشوه‌خواری رایج شده و برخی از مسؤولان بدون دریافت رشوه، کار مردم را انجام نمی‌دهند و بدین‌سان خود را در معرض هلاکت و عذاب الهی قرار می‌دهند. پناه بر الله؛ خودش، رحم کند.

هر مسؤولی وظیفه دارد در حد توانایی خود و بر پایه‌ی عدالت، حقوق هر یک از شهروندان را ادا کند.

از خطبه‌های غیرثابت یا عارضی پیامبر ﷺ می‌توان به خطبه‌ای اشاره کرد که درباره‌ی برای مالکان «بریره» ایراد نمود؛ بریره، کنیزی بود که عایشه رضی الله عنها او را خرید و در راه خدا آزاد کرد. ماجرا از این قرار بود که مالکان بریره، فقط در صورتی حاضر بودند بریره را به عایشه رضی الله عنها بفروشند که «ولاء»^(۱) او (یعنی اموالی که پس از مرگش می‌ماند)، از آن‌ها باشد. عایشه رضی الله عنها، این شرط را قبول نکرد و موضوع را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشت. رسول الله ﷺ به او فرمود: «خُذِيهَا وَاشْتَرِي لِهَمَّ الْوَلَاءِ»؛ یعنی: «او را خریداری و آزاد کن و شرطشان را درباره‌ی حق ولای او بپذیر». آن‌گاه رسول الله ﷺ برخاست و برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَشْتَرُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مَا كَانَ مِنْ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ وَإِنْ كَانَ مِائَةً»

(۱) ولاء، همان اموالی بود که پس از مرگ برده‌ی آزادشده از او برجای می‌ماند و عرب‌ها، پیش از فرمان رسول الله ﷺ عادت داشتند که آن را از آن خود یا وارثان خویش می‌دانستند. (مترجم)

مَرَّةً، قَضَاءُ اللَّهِ أَحَقُّ وَشَرَطُ اللَّهِ أَوْثَقُ وَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ»^(۱) یعنی: «چرا برخی از مردم، شرط‌هایی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست؟ هر شرطی که در کتاب الله وجود ندارد، باطل است؛ هرچند صد بار شرط بگذارند. حکم الله، سزاوارتر؛ و شرط او، محکم‌تر است و حق و لاء، از آن کسی است که (برده را) آزاد می‌کند».

از دیگر خطبه‌های اتفافی و غیرثابت پیامبر ﷺ می‌توان به خطبه‌ای اشاره کرد که درباره‌ی اجرای حدود و مجازات‌ها، ایراد فرمود؛ زنی از بنی‌مخزوم، کالاهایی مانند دیگ و مشک را به‌عاریت می‌گرفت و سپس انکارش می‌کرد؛ یعنی مرتکب سرقت می‌شد. رسول‌الله ﷺ دستور داد که دستش را قطع کنند. قریش از بابت آبروی خود، نگران شدند و از اسامه بن زید رضی الله عنه درخواست کردند که نزد پیامبر ﷺ سفارش کند تا این حکم را لغو نماید. رسول‌الله ﷺ به اسامه رضی الله عنه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنرانی نمود و فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فرد مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه فرد ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». سپس سوگند یاد کرد و فرمود: «لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»^(۲) یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». مگر این زن مخزومی، از فاطمه دختر محمد، بهتر است که به‌خاطر او، حکم الهی را اجرا نکنم؟

این هم یکی دیگر از خطبه‌های عارضی و اتفافی رسول‌الله ﷺ بود. پیش‌تر حدیثی بیان شد که عرباض بن ساریه رضی الله عنه گفته است: روزی پیامبر ﷺ برای ما سخنرانی شیوایی ایراد نمود که دل‌ها از آن ترسید و از چشم‌ها اشک سرازیر شد.

لذا درمی‌یابیم که هر عالم و دعوت‌گری، باید مطابق شرایط و پیش‌آمدها، برای بیان حقیقت و طرح مسایلی که مردم بدان نیازمندند، سخنرانی کند و در مناسبت‌هایی مانند جمعه، اعیاد شرعی، استسقاء، و خورشیدگرفتگی به بیان حقایق و مسایل

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۱۶۸، ۲۵۶۳، ۲۷۲۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۰۴ به نقل از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۴۵۳، ۳۹۶۵، ۶۲۹۰)؛ و مسلم، ش: (۳۱۹۶، ۳۱۹۷).

گوناگون پردازد؛ زیرا رسول الله ﷺ به همین شکل عمل می کرد و آن گاه که سخنرانی، به مناسبت یا به جا و در وقتش باشد، اثرگذاری آن بیش تر خواهد بود.

مؤلف رحمته، از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که باری پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی کرد؛ این هم یکی دیگر از سخنرانی های عارضی و اتفاقی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. رسول الله صلی الله علیه و آله در این سخنرانی فرمود: «ای مردم! شما نزد الله، پابرهنه، لخت و ختنه نشده، برانگیخته می شوید»؛ یعنی همگی در میدانی هموار که هیچ پستی و بلندی و هیچ درخت و ساختمانی در آن نیست، گرد هم می آید؛ میدان حشر، هموار است و اگر کسی جار بزند، همه می شنوند و می بینند.

در روایتی آمده است که تک و تنها و بدون مال و ثروت برانگیخته می شوید. سپس رسول الله این آیه را تلاوت نمود که الله صلی الله علیه و آله فرموده است:

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾﴾ [الأنبياء: ۱۰۴]

همان طور که نخستین آفرینش را آغاز نمودیم، دوباره آن را تکرار می کنیم. وعده ی راستینی که بر عهده ی ماست. به طور قطع ما این کار را انجام می دهیم.

الله صلی الله علیه و آله در این آیه، با تأکید فرموده است: ﴿وَعَدَّا عَلَيْهَا﴾ یعنی: «وعده ی راستینی که بر عهده ی ماست». این جا، جای تأکید است؛ زیرا برخی از مردم، حشر را انکار می کنند؛ همان گونه که الله صلی الله علیه و آله سخنشان را بدین سان بیان کرده که می گویند:

﴿إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾﴾ [المؤمنون: ۳۷]

تنها همین زندگی دنیاست که (برخی از ما) می میریم و (برخی نیز) زندگی می کنیم و پس از مرگ برانگیخته نخواهیم شد.

لذا الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿وَعَدَّا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾﴾ [الأنبياء: ۱۰۴]

وعده ی راستینی که بر عهده ی ماست. به طور قطع ما این کار را انجام می دهیم.

وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داد که مردم در روز قیامت لخت و برهنه حشر می شوند، عایشه رضی الله عنها گفت: چقدر بد! زیرا زنان و مردان به یکدیگر نگاه خواهند کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: «الْأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهَمَّهُمْ ذَلِكَ»^(۱)؛ یعنی: «مسأله، سخت‌تر از آن است که کسی در این فکر باشد و به یک‌دیگر نگاه کنند». همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ ﴿۳۳﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿۳۴﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿۳۵﴾

وَصَلْحَبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿۳۶﴾ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿۳۷﴾ [عبس: ۳۳، ۳۷]

پس هنگامی که آن بانگ مهیب و هولناک سر رسد؛ روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدر می‌گریزد. و نیز از همسر و فرزندان. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

حتی پیامبران نیز هنگام عبور از پل «صراط» دعا می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا! ما را به سلامت از این‌جا عبور بده. مسأله‌ی بسیار سخت و بزرگی‌ست! از این‌رو پیامبر ﷺ فرمود: «الْأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهَمَّهُمْ ذَلِكَ»؛ یعنی: «مسأله، سخت‌تر از آن است که کسی در این فکر باشد و به یک‌دیگر نگاه کنند».

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «نخستین کسی که پوشانده می‌شود، ابراهیم علیه السلام است». این ویژگی، به معنای برتری مطلق ابراهیم خلیل علیه السلام نیست؛ بلکه پیامبران محمد مصطفی صلی الله علیه و آله برترین و برگزیده‌ترین فرستاده‌ی الله متعال است و روز قیامت، سرور و آقای همه‌ی انسان‌ها خواهد بود و تنها اوست که روز قیامت، از والاترین مقام شفاعت برخوردار می‌شود. همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ﴿۷۹﴾﴾ [الاسراء: ۷۹]

...باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته برساند.

البته الله متعال به برخی از پیامبران، ویژگی‌ها و امتیازهایی داده که به سایر پیامبران نداده است؛ به عنوان مثال در قرآن می‌خوانیم که الله تعالی به موسی علیه السلام فرمود:

﴿قَالَ يَمُوسَىٰ إِنَّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلِمِي﴾ [الأعراف: ۱۴۴]

ای موسی! من، تو را با پیام‌ها و کلام خویش بر سایر مردم برگزیدم.

روشن است که بسیاری از انسان‌ها به عنوان فرستادگان الهی مأموریت یافتند که پیام‌های الله را ابلاغ کنند؛ اما موسی علیه السلام در دوران خود، پیامبر بنی‌اسرائیل بود. و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۵۲۷ و مسلم، ش: ۲۸۹۵ به نقل از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها.

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، الله متعال به برخی از پیامبران، ویژگی‌ها و امتیازهایی داده که به سایر پیامبران نداده است؛ اما این به معنای برتری مطلق آن‌ها نیست. چنان‌که ابراهیم خلیل علیه السلام نخستین کسی است که روز قیامت، پوشانیده می‌شود. و این، فضل الهی است؛ لذا بی‌معناست که کسی، درباره‌ی اختصاص لطف و فضل پروردگار به یکی از بندگانش، سؤال کند. همان‌طور که الله تعالی می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [الحديد: ۲۱]

این، فضل و لطف الله است که آن را به هر که بخواهد، می‌بخشد. و الله، دارای فضل بزرگ و بی‌کران است.

سؤال کردن درباره‌ی فضل و لطف الله، بی‌معناست؛ زیرا انسان، گاه در این‌باره به نتیجه می‌رسد و گاه نمی‌رسد. همان‌گونه که الله متعال برخی از انسان‌ها را در برخورداری از رزق و روزی یا اخلاق نیک و شایسته یا علم و دانش و یا قدرت فکری و بدنی و امثال آن، بر دیگران برتری داده است و انسان‌ها، ویژگی‌های متفاوتی دارند.

در این حدیث بدین نکته اشاره شده که مردم پس از این‌که پابره‌نه و لخت و ختنه‌نشده حشر می‌شوند، پوشانیده می‌گردند؛ ولی ما از نحوه‌ی پوشاندن آن‌ها بی‌اطلاعیم؛ زیرا آن‌جا هیچ خیاط و هیچ لباسی وجود ندارد و تنها الله متعال از نحوه‌ی پوشاندن انسان‌ها در روز قیامت، آگاه است.

در این حدیث به مسأله‌ی ختنه نیز اشاره شده است. علما درباره‌ی حکم ختنه، دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ برخی از آن‌ها، ختنه را هم برای مردان و هم برای زنان واجب دانسته‌اند و گفته‌اند: همان‌طور که ختنه کردن پسرها، واجب است، ختنه کردن دخترها نیز واجب می‌باشد.

برخی هم گفته‌اند: ختنه، نه بر مردان واجب است و نه بر زنان؛ بلکه جزو کارهای پسندیده‌ی فطری است و نه واجب.

عده‌ای هم ختنه را برای مردان، واجب و برای زنان، سنت دانسته‌اند. و همین دیدگاه، بهتر است. زیرا عدم ختنه، ممکن است باعث پیدایش التهابات و عفونت‌هایی در پسر بچه‌ها شود. لذا ختنه کردن پسرها، واجب است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه‌ی این حدیث فرموده است: «مردانی از امتم را می‌آورند و آن‌ها را به سوی دوزخ می‌برند. می‌گویم: پروردگارا! این‌ها، یاران من هستند. گفته می‌شود:

تو، نمی‌دانی که آن‌ها پس از تو چه کردند؟» در آن هنگام پیامبر ﷺ همان سخنی را می‌گوید که بنده‌ی صالح پروردگار، یعنی عیسی بن مریم علیها السلام می‌گوید؛ الله متعال، از عیسی علیها السلام می‌پرسد:

﴿أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَّ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [المائدة: ۱۱۶]

ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که جز الله، من و مادرم را معبود قرار دهی؟
نصرانی‌ها که مدعی پیروی از عیسی علیها السلام هستند، عیسی و مادرش را معبود قرار داده‌اند! الله متعال، پاسخ عیسی علیها السلام را چنین بیان فرموده است:

﴿قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ﴾ [المائدة: ۱۱۶]

عیسی می‌گوید: تو پاک و منزهی؛ من حق ندارم چیزی بگویم که شایسته‌ام نیست.

زیرا الوهیت، تنها شایسته‌ی الله، پروردگار جهانیان است. سپس می‌گوید:

﴿إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ، فَقَدْ عَلِمْتَهُ، تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۷﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾﴾ [المائدة: ۱۱۶، ۱۱۷]

اگر چنین سخنی گفته باشم، تو خود از آن آگاهی. تو از آن‌چه در درون من است، آگاهی و من از اسراری که نزد توست، آگاهی ندارم. به‌راستی تو، تمام اسرار و امور غیب را می‌دانی. چیزی جز دستوری که به من دادی، به آنان نگفتم؛ این که الله را که پروردگار من و شماست، پرستش نمایید. و تا زمانی که در میانشان بودم، مراقب و گواشان بودم و چون مرا (از میانشان) برداشتی، خودت مراقبشان بودی و تو بر همه چیز گواهی.

روز قیامت به پیامبر ﷺ گفته می‌شود: «تو نمی‌دانی که آن‌ها پس از تو چه

کردند؟» آن‌جاست که پیامبر ﷺ همانند عیسی بن مریم علیها السلام می‌گوید:

﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ

وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾﴾ [المائدة: ۱۱۷]

و تا زمانی که در میانشان بودم، مراقب و گواشان بودم و چون مرا (از میانشان) برداشتی، خودت مراقبشان بودی و تو بر همه چیز گواهی.

سپس به پیامبر ﷺ گفته می‌شود: «آن‌ها پس از تو مرتد شدند و از دین برگشتند». لذا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «(از حوض من) دور شوید! دور شوید».

اهل بدعت، از این حدیث چنین استدلال کرده‌اند که همه‌ی صحابه از جمله ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم پس از رسول الله ﷺ مرتد شدند و از دین برگشتند؛ اما علی و اهل بیت رضی الله عنهم مرتد نشدند!

ناگفته پیداست که این‌ها، دروغ می‌گویند و به اجماع مسلمانان، خلفای چهارگانه و عموم یاران رسول الله ﷺ مرتد نشدند و تنها عده‌ای از صحرائشینان، پس از وفات رسول الله ﷺ از دین برگشتند و از پرداختن زکات امتناع ورزیدند؛ چنان‌که خلیفه‌ی راشد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آنان پیکار نمود و بسیاری از آن‌ها، دوباره مسلمان شدند. اما اهل بدعت به سبب کینه‌ای که نسبت به یاران پیامبر ﷺ دارند، ظاهر این حدیث را دست‌آویزی برای اندیشه‌ی باطل خویش قرار داده‌اند؛ ولی اهل سنت و جماعت می‌گویند: این حدیث، عام است و مفهومی خاص و محدود دارد؛ و بسیاری از متون دینی، با آن‌که عام است، مفهومی خاص و محدود را می‌رساند. چنان‌که پیامبر ﷺ در این حدیث فرموده است: «می‌گویم: این‌ها یاران من هستند». یعنی همه‌ی یاران پیامبر ﷺ نیستند؛ بلکه کسانی هستند که از دین برگشتند؛ زیرا به پیامبر ﷺ گفته می‌شود: «آن‌ها، پس از تو مرتد شدند». هر منصفی می‌داند که به اجماع مسلمانان، خلفای راشدین و عموم یاران پیامبر ﷺ مرتد نشدند؛ و گرنه، بر چه اساسی می‌توانیم به این دین، اعتماد کنیم؟ زیرا بدگویی از صحابه و خرده‌گیری بر آن‌ها به معنای خرده‌گیری بر دین و سرزنش و نکوهش رسول الله ﷺ است و این، یعنی خرده‌گیری و اعتراض بر الله، پروردگار جهانیان. کسانی که بر اصحاب رضی الله عنهم خرده می‌گیرند، در حقیقت، دین و شریعت و رسول الله ﷺ را زیر سؤال می‌برند و بر الله ﷻ اعتراض می‌کنند؛ اما هیچ نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند.

[البقرة: ۱۸]

﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۱۸﴾﴾

(در حقیقت) کرها، گنگ‌ها و کورهایی (هستند که به راه حق) باز نمی‌گردند.

حال چرا بدگویی از صحابه رضی الله عنهم به معنای خرده‌گیری بر دین و بی‌اعتمادی به شریعت است؟

پاسخ: صحابه رضی الله عنهم همان کسانی هستند که دین و شریعت را به ما منتقل کرده‌اند و اگر به فرض محال، از دین برگشته و کافر شده باشند، بر چه اساسی می‌توان به دینی که از طریق آن‌ها به ما رسیده است، اعتماد کرد؟! زیرا سخن کافر و فاسق، قابل قبول نیست. همان‌طور که الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [الحجرات: ۶]

ای مؤمنان! اگر فاسقی برای شما خبری آورد، به‌خوبی بررسی کنید.

چنین پنداری، هم‌چنین به معنای بدگویی از رسول‌الله صلی الله علیه و آله است؛ لذا اگر صحابه، این‌همه فاسق و کفرپیشه بوده‌اند، پس در این میان نقش پیامبر صلی الله علیه و آله چه بوده است؟ آیا این، بدگویی از رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیست؟ زیرا در روابط اجتماعی و ارزیابی‌های شخصی و فردی، نگاه می‌کنند که انسان با چه کسی هم‌نشین است. وقتی هم‌نشین انسان بد باشد، لابد خود او نیز بد است. لذا بدگویی از صحابه رضی الله عنهم به معنای بدگویی از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و حتی به معنای بدگویی از الله، پروردگار جهانیان است؛ چون مهم‌ترین رسالت و مأموریت را به مردی واگذار کرده که یارانش، این‌گونه بوده‌اند! مگر امکان دارد یاران پیامبری که گفته می‌شود برترین پیامبر است، چنین انسان‌هایی باشند و بدین‌سادگی از دین برگردند؟! از این‌رو به اعتقاد ما، چنین پنداری، تاخت و تازی بزرگ و شدید بر اصحاب رضی الله عنهم است که در حقیقت، دشمنی با الله و رسول و شریعت اوست. لذا ما، همه‌ی یاران و خاندان مؤمن پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست داریم و معتقدیم که آن دسته از خاندان و خویشان‌ش که ایمان آوردند، دو حق دارند: یکی، حق ایمان و دیگری حق خویشاوندی با رسول‌الله صلی الله علیه و آله. الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری: ۲۳]

بگو: در برابر تبلیغ قرآن، هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم؛ فقط خویشاوندی (میان من و خودتان) را رعایت کنید.

این آیه، مفهوم دیگری هم دارد؛ یعنی: تنها چیزی که از شما می‌خواهم، این است که نزدیکان من را دوست بدانید. در هر حال، این حدیث طمع اهل بدعت را برای بدگویی از صحابه رضی الله عنهم برآورده نمی‌سازد؛ زیرا فقط درباره‌ی کسانی است که از دین برگشتند و کسانی که به اجماع مسلمانان بر اسلام پایداری کردند، در این حدیث

نمی‌گنجند و این حدیث، درباره‌ی آنها نیست؛ لذا اجماع مسلمانان بر عدم مرتد شدن صحابه رضی الله عنهم، این حدیث را خاص و محدود می‌گرداند؛ زیرا مسلمانان، اتفاق نظر دارند که صحابه رضی الله عنهم مرتد نشدند و فقط عده‌ای از قبایل و طوایف عرب از دین برگشتند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آنان جنگید و در نتیجه، بیش‌تر آنها دوباره به اسلام بازگشتند.

۱۷۰- الحَادِي عَشْر: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَقَّلٍ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْحَذْفِ وَقَالَ: «إِنَّهُ لَا يُقْتَلُ الصَّيْدُ، وَلَا يَنْكَأُ الْعَدُو، وَإِنَّهُ يَفْقَأُ الْعَيْنَ، وَيَكْسِرُ السِّنَّ». [متفق عليه] ^(۱)

وفي رواية: أَنَّ قَرِيْبًا لَابْنِ مُعَقَّلٍ حَذَفَ، فَنَهَاهُ وَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْحَذْفِ وَقَالَ: «إِنَّهَا لَا تَصِيدُ صَيْدًا» ثُمَّ عَادَ فَقَالَ: أُحَدِّثُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْهُ، ثُمَّ عُدْتَ تَحْذِفُ؟ لَا أَكَلِّمُكَ أَبَدًا.

ترجمه: ابوسعید، عبدالله بن معقل رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ از پرت کردن سنگ‌ریزه با انگشت نهی کرد و فرمود: «این کار، صید (= شکار) را نمی‌کشد و دشمن را از پا در نمی‌آورد؛ ولی چشم را کور می‌کند و دندان را می‌شکند». در روایتی آمده است: یکی از نزدیکان ابن معقل رضی الله عنه، سنگ‌ریزه‌ای پرتاب کرد. ابن معقل رضی الله عنه او را از این کار بازداشت و گفت: پیامبر ﷺ از پرتاب سنگ‌ریزه منع کرده و فرمود: «با این کار نمی‌توان شکار کرد»؛ اما آن شخص، دوباره این کار را انجام داد. عبدالله بن معقل رضی الله عنه به او گفت: من به تو گفتم که رسول‌الله ﷺ از این کار منع کرد، ولی تو باز هم سنگ‌ریزه پرتاب می‌کنی! هرگز با تو صحبت نمی‌کنم.

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی از عبدالله بن معقل رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر ﷺ از پرتاب سنگ‌ریزه با انگشت منع کرد و فرمود: «این کار، صید (= شکار) را نمی‌کشد». و در روایتی آمده است: «این کار، جانوری را شکار نمی‌کند و دشمن را از پا در نمی‌آورد؛ بلکه چشم را کور می‌نماید و دندان را می‌شکند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۲۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۵۴.

منظور از «خذف» یا پرتاب سنگریزه، این است که انسان، سنگریزه‌ای را در میان انگشت «اشاره» و «شست» قرار دهد و آن را پرتاب کند. پیامبر ﷺ از این کار منع کرده و دلیلش را چنین بیان فرموده است که این کار، چشم را کور می‌کند و دندان را می‌شکند؛ اما شکار را نمی‌گشود و دشمن را از پا در نمی‌آورد.

عبدالله بن مغفل رضی الله عنه یکی از نزدیکانش را دید که سنگریزه پرتاب می‌کند؛ او را از این کار بازداشت و به او خبر داد که پیامبر ﷺ از پرتاب سنگریزه، منع نموده است؛ ولی پس از مدتی دوباره او را دید که سنگریزه پرتاب می‌کند. به او گفت: من به تو خبر دادم که پیامبر ﷺ از این کار، منع نموده است؛ ولی تو باز هم سنگریزه پرتاب می‌کنی. هرگز با تو صحبت نخواهم کرد. لذا با او قهر کرد؛ زیرا از کاری که پیامبر ﷺ منع کرده بود، سرپیچی نمود.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نیز با یکی از فرزندان، قهر کرد؛ ماجرا از این قرار بود که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما حدیثی نقل نمود که رسول الله ﷺ فرموده است: «لَا تَمْنَعُوا إِمَاءَكُمْ الْمَسَاجِدَ»^(۱) یعنی: «زنانتان را از رفتن به مسجد منع نکنید». یکی از فرزندان عبدالله بن عمر به نام بلال، گفت: «به خدا سوگند که آن‌ها را از رفتن به مسجد منع می‌کنیم؛ زیرا زن‌ها، عوض شده بودند و مانند زنان دوران پیامبر ﷺ شرایط خروج از منزل را آن‌گونه که باید، رعایت نمی‌کردند. پدرش، یعنی عبدالله بن عمر رضی الله عنهما با شنیدن این سخن پسرش، بلال که مخالفت با حدیث پیامبر ﷺ بود، سخت برآشفته و به او دشنام گفت و فرمود: من برای تو حدیث پیامبر ﷺ را بیان می‌کنم و تو سوگند یاد می‌کنی که زنان را از رفتن به مسجد، باز می‌داری؟ سپس تا پایان عمرش با او صحبت نکرد. لذا درمی‌یابیم که سلف صالح، سنت را گرامی می‌داشتند و سخت از آن پیروی می‌کردند. شاید این پرسش مطرح شود که آیا قهر کردن در چنین مواردی، واجب و یا جایز است؟ مگر رسول الله ﷺ نفرموده است: «برای هیچ مؤمنی، جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز، با برادر مسلمانش، قهر باشد»؟

پاسخ: قهر کردن این دو صحابه و امثال آن‌ها با نزدیکانشان، تعزیری و برای تنبیه آن‌ها بوده است؛ و گرنه، در اصل، مؤمنی که گناهی انجام می‌دهد و سپس توبه

(۱) صحیح بخاری، ش: ۹۰۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۲۲ به نقل از ابن عمر رضی الله عنهما.

می‌کند، بخشیده می‌شود. حتی کفار، اگر توبه کنند و ایمان بیاورند، الله متعال، گذشته‌ی آنان را می‌بخشد. چنان‌که می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ﴾

[الأنفال: ۳۸]

به کافران بگو: اگر (از کفر) باز آیند، گذشته‌هایشان بخشیده می‌شود.

اما چنین به نظر می‌رسد که این دو صحابی (عبدالله بن مغفل و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما) به قصد تنبیه آن دو نفر که با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کردند، قهر نمودند؛ گرچه این اشتباه، از روی اجتهاد بود؛ زیرا بلال بن عبدالله بن عمر از روی اجتهاد چنین سخنی گفته بود؛ اما در هر حال، انسان نباید بدین روشنی و با چنین الفاظی با گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کند. بهتر بود بگوید: شاید پیامبر صلی الله علیه و آله بدان سبب چنین اجازه‌ای به زنان داد که در آن زمان نیت‌ها، خوب و سالم بود و مردم، عمل کرد خوبی داشتند؛ ولی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله اوضاع عوض شده است. اگر چنین سخنی می‌گفت، بهتر بود. چنان‌که ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها فرموده است: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دید که زنها پس از او چه می‌کنند، آنها را (از رفتن به مسجد) منع می‌کرد؛^(۱) همان‌طور که بنی اسرائیل، زنانشان را از رفتن به عبادت‌گاه بازداشتند. در هر حال، عمل کرد عبدالله بن مغفل و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نشان می‌دهد که باید سنت را گرامی بداریم و بی‌چون و چرا از حکم الله و رسولش اطاعت کنیم.

۱۷۱- وَعَنْ عَابِسِ بْنِ رَبِيعَةَ قَالَ: رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه يُقَبِّلُ الْحَجَرَ يَعْنِي الْأَسْوَدَ وَيَقُولُ: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ مَا تَنْفَعُ وَلَا تَضُرُّ، وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ. [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: عابس بن ربیعہ می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم که «حجرالاسود» را بوسید و گفت: «خوب می‌دانم که تو، سنگی بیش نیستی و نفع و ضرر نمی‌رسانی؛ و اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسید، هرگز تو را نمی‌بوسیدم».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۸۶۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۴۵ به نقل از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۵۹۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۲۷۰.

شرح

حدیثی که مؤلف رحمته از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل نموده، در باب اهمیت پیروی از سنت و آداب آن است. عمر رضی الله عنه خانه‌ی کعبه را طواف می‌کرد و «حجرالاسود» را می‌بوسید؛ همان‌طور که می‌دانید، حجرالاسود، سنگی است که در یکی از پایه‌های خانه‌های کعبه قرار گرفته و الله متعال، بوسیدن آن را برای بندگانش مشروع قرار داده است تا بدین‌سان در برابر او، اظهار بندگی و فروتنی کنند؛ از این‌رو عمر رضی الله عنه هنگام بوسیدن آن فرمود: «من خوب می‌دانم که تو، سنگی بیش نیستی و نفع و ضرر نمی‌رسانی». عمر رضی الله عنه راست فرمود؛ زیرا سنگ‌ها، هیچ نفع و ضرری نمی‌رسانند و نفع و ضرر فقط به دست الله تعالی می‌باشد؛ همان‌طور که فرموده است:

﴿قُلْ مَنْ يَبْدِيهِ مَلَكُوتٌ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾

[المؤمنون: ۸۸، ۸۹]

بگو: اگر می‌دانید، پادشاهی و فرمانروایی بر همه چیز، به دست کیست و کیست که امان می‌دهد و هیچ‌کس در برابرش امان نمی‌یابد؟ خواهند گفت: از آن الله است.

عمر رضی الله عنه بیان کرد که تنها به قصد پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله حجرالاسود را می‌بوسد؛ چنان‌که فرمود: «اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسید، هرگز تو را نمی‌بوسیدم»؛ یعنی تو را فقط برای پیروی از سنت می‌بوسم؛ نه بدین‌خاطر که به نفع و فایده‌ای از سوی تو امیدوار باشم یا از تو بترسم. این کار را فقط بدین دلیل انجام می‌دهم که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده است. تنها بخش کعبه که بوسیدن آن جایز است، حجر الاسود می‌باشد؛ البته دست کشیدن بر «رکن یمانی» جایز است؛ بدون این‌که آن را ببوسیم. در رابطه با حجرالاسود، بهتر است که با دست راست بر آن دست بکشیم و آن‌گاه آن را ببوسیم و اگر بوسیدن سنگ ممکن نبود، بر آن دست می‌کشیم و دست خود را می‌بوسیم؛ و گرنه، با دست خود به سوی آن اشاره می‌کنیم و در این حالت، دست خود را نمی‌بوسیم؛ اما آن‌چه درباره‌ی «رکن یمانی» مشروعیت دارد، این است که با دست راست خود، بر آن دست می‌کشیم و آن را نمی‌بوسیم. گاه دیده می‌شود که برخی از افراد ناآگاه با دست چپ خود بر رکن یمانی دست می‌کشند؛ حال آن‌که از دست چپ فقط برای کارهایی مانند پاک کردن نجاست و امثال آن استفاده می‌شود

و دست کشیدن بر رکن یمانی، تعظیم شعائر الهی است؛ لذا نباید با دست چپ خود آن را استلام کنیم.

دو رکن دیگر کعبه، یعنی رکن شامی و رکن عراقی یا رکن شمال شرقی و شمال غربی را نباید بوسید و نباید دست کشید؛ زیرا این دو رکن، همان ارکان و پایه‌هایی نیستند که ابراهیم خلیل علیه السلام کعبه را بر آن‌ها بنا نهاد؛ زیرا قریشیان، تصمیم گرفتند خانه‌ی کعبه را با اموال حلال خود بازسازی نمایند و بدین منظور، از اموال «ربا» استفاده نکنند. عظمت خانه‌ی الله را ببینید که حتی کافران نیز حرمتش را حفظ نمودند و برای بازسازی آن، اموال حلال و پاکیزه‌ای جمع‌آوری کردند. و چون از اموال حلال و پاکیزه‌ی خود برای بازسازی کعبه کسر آوردند و نتوانستند آن را بر روی پایه‌هایی بنا کنند که ابراهیم علیه السلام پایه‌گذاری کرده بود، [شش ذراع] از قسمت شمالی کعبه را کم کردند؛ زیرا حجرالاسود در رکن جنوبی قرار دارد و از این رو نمی‌توانستند از ضلع جنوبی خانه، کم کنند. لذا رکن شمال شرقی و شمال غربی، بر روی پایه‌هایی که ابراهیم علیه السلام بنا کرده بود، قرار نگرفت و به همین سبب نیز هیچ‌گاه رسول الله صلی الله علیه و آله رکن شمال شرقی و شمال غربی را نبوسید و بر آن‌ها دست نکشید.

در یکی از سال‌ها، معاویه رضی الله عنه با ابن عباس رضی الله عنهما مشغول طواف کعبه بود و ارکان چهارگانه یعنی حجرالاسود، رکن یمانی، شمالی و غربی را دست کشید. ابن عباس رضی الله عنهما به او فرمود: چرا دو رکن شمالی (رکن شمال غربی و شمال شرقی) را دست می‌کشی، حال آن‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فقط رکن یمانی و حجرالاسود را دست کشید؟ معاویه رضی الله عنه پاسخ داد: همه جای کعبه، محترم است و باید آن را گرمی داشت. ابن عباس رضی الله عنهما که از معاویه رضی الله عنه فقیه‌تر بود، این آیه را تلاوت کرد:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾

به‌راستی برای شما، در رسول‌الله، الگو و سرمشقی نیکوست.

و سپس افزود: پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیدم که جز دو رکن یمانی، یعنی رکن حجر و رکن یمانی، بر دیگر ارکان خانه دست بکشد. معاویه رضی الله عنه سخن ابن عباس رضی الله عنهما را تأیید کرد و از دیدگاه خود برگشت و بدین‌سان کار درست را پذیرفت و دیگر، هیچ‌گاه رکن شمال شرقی و شمال غربی را مسح نکرد.

این حدیث، ردی بر کسانی است که کنار رکن یمانی می ایستند و بچه‌ای را که در آغوش دارند، مجبور می‌کنند برای تبرک، رکن یمانی را مسح کند و اگر بتوانند بر حجرالاسود نیز برای تبرک دست می‌کشند. بدون شک، این کار، بدعت است و نوعی شرک به‌شمار می‌رود؛^(۱) زیرا مشروعیت دست کشیدن بر حجر و رکن یمانی، به سبب یا انگیزه‌ی این کار، بستگی دارد و دخیل کردن هر انگیزه‌ی دیگری، نامشروع و باطل است. تنها دلیل جواز دست کشیدن بر حجر و رکن یمانی، عمل رسول الله ﷺ است و باید بدین اصل یا قاعده‌ی مهم توجه کنیم که هرکس، بدون دلیل شرعی یا اذن شارع، برای یک کار، دلیل تراشی کند، یا به عبارت دیگر، سببی وضع نماید که شارع اجازه نداده است، بدعت‌گذار به‌شمار می‌رود؛ از این‌رو باید کسانی را که مرتکب چنین اعمالی می‌شوند، نصیحت کنیم و به آن‌ها تذکر دهیم که چنین کاری، غیرمشروع و نادرست و بدعت است تا هیچ‌کس گمان نکند که سنگ، نفع و ضرر می‌رساند؛ و گرنه، ممکن است نسبت به سنگ اعتقاد پیدا کند و به بلای شرک، دچار شود.

خلاصه این‌که عمر فاروق رضی الله عنه دلیل بوسیدن حجرالاسود را بیان کرد و فرمود: تنها برای پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، این کار را انجام می‌دهم و گرنه، خوب می‌دانم که سنگ، هیچ نفع و ضرری نمی‌رساند.

لذا درمی‌یابیم که کمال بندگی در این است که انسان، بی‌چون و چرا فرمان‌بردار الله تعالی باشد؛ چه سبب یا حکمت مشروعیت آن عمل را بداند و چه نداند. لذا مؤمن همین‌که فرمان الاهی را می‌شنود، می‌گوید: شنیدم و اطاعت کردم. حال اگر حکمتش را بداند، پس نور علی نور؛ و اگر حکمتش را نداند، به فرمان الله و رسولش عمل کرده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾
[الأحزاب: ۳۶]

سزاوار هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که چون الله و فرستاده‌اش به کاری حکم دهند، برای آن‌ها در کارشان اختیاری باشد.

(۱) وقتی دست کشیدن بر رکن یمانی به قصد تبرک، بدعت است، پس حکم دست کشیدن بر مزارها و قبرها چگونه می‌باشد؟ شکی نیست که به مراتب خیلی بدتر است.

از عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها پرسیدند: چرا زن، باید روزه‌هایی را که در عادت ماهیانه‌اش از دست داده، قضا یا جبران نماید، اما جبران نمازهای این دوران، بر او واجب نیست؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: ما دستور یافتیم که روزه‌های دوران قاعدگی را جبران کنیم، اما دستور جبران نمازهای این دوران، برای ما صادر نشد. گویا ام‌المؤمنین رضی الله عنها بدین نکته تصریح می‌کند که مؤمن وظیفه دارد به حکم شریعت، عمل نماید؛ چه حکمت دستور شرعی را بداند و چه نداند.

۱۷- باب: وجوب اطاعت از حکم الله و این که انسان در برابر این
فراخوان یا هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر می شود، چه
بگوید

الله متعال می فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ
حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن ها ایمان ندارند تا آن که تو را در اختلافاتشان به داوری
بخوانند و از داوری تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند.

و می فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا
سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۵۱]

گفتار مؤمنان در آن هنگام که به سوی الله و پیامبرش فراخوانده می شوند تا در میانشان
حکم کند، تنها این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. و آنان رستگارانند.

یکی از احادیثی که در این باب وجود دارد، حدیث ابوهریره رضی الله عنه است که در
ابتدای باب قبلی، ذکر شد.^(۱)

۱۷۲- عن أبي هريرة رضی الله عنه قال: لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۴] [اشْتَدَّ
ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ بَرَكُوا عَلَى الرَّكْبِ فَقَالُوا: أَيُّ رَسُولٍ
اللَّهُ كَلَّفَنَا مِنَ الْأَعْمَالِ مَا نَطِيقُ: الصَّلَاةَ وَالْجِهَادَ وَالصِّيَامَ وَالصَّدَقَةَ، وَقَدْ أَنْزَلْتَ عَلَيْكَ هَذِهِ
الآيَةَ وَلَا نَطِيقُهَا. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتْرِيدُونَ أَنْ تَقُولُوا كَمَا قَالَ أَهْلُ الْكِتَابِينَ مِنْ
قَبْلِكُمْ: سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا؟ بَلْ قُولُوا: ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾

(۱) نک: همین کتاب، حدیث شماره ۱۶۰.

[البقرة: ۲۸۵] « فَلَمَّا أَفْتَرَأَهَا الْقَوْمُ، وَذَلَقَتْ بِهَا أَلْسِنَتُهُمْ، أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي إِثْرِهَا: ﴿عَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَكَاتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ نَسَخَهَا اللَّهُ تَعَالَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ قَالَ: نَعَمْ ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا﴾ قَالَ: نَعَمْ ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ قَالَ: نَعَمْ ﴿وَأَعْفُ عَنَّا وَأَعْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ قَالَ: نَعَمْ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد:

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ

يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۴]

آن چه در آسمان ها و زمین است، از آن الله می باشد. و اگر آن چه را در درونتان دارید، آشکار کنید و یا پنهان نمایید، الله همه را به حسابتان می آورد.

[ابوهریره رضی الله عنه می افزاید: این مسأله، بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله سخت و دشوار بود. لذا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و به زانو افتادند و گفتند: ای رسول خدا! ما به اعمالی مانند نماز، جهاد، روزه و زکات مکلف شده ایم که طاقتش را داریم؛ اما اینک آیه ای بر شما نازل گردیده که تاب آن را نداریم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما هم می خواهید همان سخنی را بگویید که پیش از شما، اهل تورات و انجیل گفتند؟ (آیا می خواهید بگویید): شنیدیم و نافرمانی کردیم؟ بلکه شما بگویید: ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ یعنی: فرمان پروردگار را شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! ما خواهان آمرزش تو هستیم و بازگشت به سوی توست. وقتی صحابه رضی الله عنهم این دعا را خواندند و زبان هایشان به آن عادت کرد، الله متعال این آیه را در پی آن نازل فرمود:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۲۵.

﴿عَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿۲۸۵﴾﴾

[البقرة: ۲۸۵]

پیامبر به آن چه از سوی پروردگارش به او نازل شده است، ایمان دارد و نیز مؤمنان؛ همگی به الله و فرشتگانش، و به کتابها و پیامبرانش ایمان داشته، (می‌گویند:) میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم)؛ فرمان پروردگار را شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! ما خواهان آمرزش تو هستیم و بازگشت به سوی توست.

وقتی چنین کردند، الله متعال، آیه‌ی قبل [آیه‌ی ۲۸۴] را منسوخ کرد و این آیه را

نازل فرمود:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۸۶﴾﴾

[البقرة: ۲۸۶]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد. هر عمل نیکی که انسان انجام دهد، به نفع اوست و هر عمل بدی که مرتکب شود، به ضررش می‌باشد. پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا! بر ما آن چنان تکالیف دشواری قرار نده که بر امت‌های پیش از ما نهادی. پروردگارا! تکالیف و مصائبی که طاقتش را نداریم، بر دشمنان قرار مده و از ما در گذر و ما را ببخش و بر ما رحم بفرما. تو، یار و یاورمان هستی؛ پس ما را بر کافران پیروز بگردان.

(وقتی بنده، هر یک از این دعاها را می‌خواند) الله متعال می‌فرماید: بله؛ (یعنی

پذیرفتم و دیگر، او را به‌خاطر وسوسه‌هایی که در دلش خطور می‌کند، محاسبه نمی‌فرماید).

شرح

مؤلف رحمته بابی تحت عنوان «وجوب اطاعت از حکم الله» گشوده و سپس دو آیه در این باب ذکر کرده است که پیش‌تر درباره‌ی آن، سخن گفتیم. آن‌گاه حدیثی بدین مضمون از ابوهریره رضی نقل کرده که آیه‌ی ۲۸۴ سوره‌ی «بقره» نازل شد و در آن، آمده بود: «اگر آن‌چه را در درونتان دارید، آشکار و یا پنهان نمایید، الله، همه را به حسابتان

منظور می‌کند». این مسأله بر صحابه رضی الله عنهم سخت و دشوار تمام شد؛ زیرا وسوسه‌های درونی انسان، پایانی ندارد و چه بسا شیطان، وسوسه‌های عجیبی در دل انسان می‌اندازد که پاره‌ای از آن‌ها درباره‌ی مسایل دنیویست و برخی هم درباره‌ی مسایل اخروی و دینی؛ برخی از این وسوسه‌ها، جنبه‌ی شخصی و جسمی و روانی دارد و برخی هم در رابطه با مسایل مالیست. در هر حال، شیطان، وسوسه‌های فراوانی در دل انسان می‌اندازد. الله تعالی فرموده است:

﴿وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۴]

و اگر آن‌چه را در درونتان دارید، آشکار کنید و یا پنهان نمایید، الله همه را به حسابتان می‌آورد.

صحابه رضی الله عنهم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند و به زانو افتادند؛ زیرا این مسأله، برای آن‌ها خیلی دشوار بود و وقتی انسان، با مشکل سخت و دشواری روبه‌رو می‌شود، به زانو درمی‌آید. گفتند: ای رسول خدا! ما طاقت دستورهایی مانند نماز، روزه، زکات و جهاد را داریم، اما آن‌چه در این آیه ذکر شده، از توان ما خارج است و تابش را نداریم؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند خود را از وسوسه‌های درونی دور کند و اگر الله متعال، وسوسه‌های درونی انسان را محاسبه کند، شکی در هلاکت انسان نخواهد بود.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می‌خواهید شما نیز مانند اهل تورات و انجیل بگویید: فرمان پروردگار را شنیدیم و نافرمانی کردیم؟» اهل تورات، همان یهودیان و اهل انجیل، همان نصرانی‌ها هستند. تورات، بزرگ‌ترین و برترین کتاب آسمانی پس از قرآن کریم به‌شمار می‌رفت و انجیل، کامل‌کننده‌ی تورات بود. یهودی‌ها و نصرانی‌ها از پیامبران‌شان نافرمانی کردند و گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم؛ آیا شما هم می‌خواهید همانند آن‌ها باشید؟ شما همانند آنان عمل نکنید؛ بلکه بگویید: فرمان پروردگار را شنیدیم و اطاعت کردیم؛ پروردگارا! خواهان آمرزش تو هستیم و بازگشت، به سوی توست». لذا هر مسلمانی همین‌که فرمان الله را می‌شنود، باید بگوید: «شنیدم و اطاعت می‌کنم» و در حد توان خود، به فرمان الاهی عمل نماید؛ زیرا الله متعال، هیچ‌کس را بیش از حد توانش، تکلیف نمی‌دهد.

گاه برخی از مردم می‌پرسند: پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دستوری داده است؛ آیا این عمل، واجب است یا سنت؟ حال آن‌که اگر عملی که پیامبر صلی الله علیه و آله به انجام آن دستور داده،

واجب باشد و ما به انجام آن بپردازیم، تکلیف خود را ادا کرده‌ایم و اگر سنت یا مستحب باشد، به خیر فراوانی دست یافته‌ایم و مستحق اجر و پاداش هستیم. لذا نباید به‌خاطر ناآگاهی از این‌که این عمل، واجب است یا مستحب، در انجام آن کوتاهی یا درنگ کنیم. فقط آدم‌های تنبل یا کسانی، چنین رویه‌ای دارند که به خیر و نیکی، بی‌رغبتند؛ اما آدمی که مشتاق خیر و نیکی‌ست و می‌خواهد به نیکی‌های بیش‌تری دست یابد، همین‌که فرمان الله و پیامبرش را می‌شنود، دست به‌کار می‌شود و به فرمان الله و رسولش، عمل می‌نماید و فرصتش را صرف این پرسش نمی‌کند که این عمل، واجب است یا مستحب؟ از این‌رو سراغ نداریم که صحابه رضی الله عنهم دستوری از رسول الله صلی الله علیه و آله بشنوند و بگویند که آیا این عمل، واجب است یا مستحب؟ ما که چنین چیزی از صحابه رضی الله عنهم سراغ نداریم؛ بلکه آن‌ها می‌گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم. و بی‌درنگ به فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله عمل می‌کردند.

هیچ‌کس نمی‌تواند عملی را بدون دلیل، واجب یا مستحب بداند و همین‌که عالم معتبری بگوید: رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده است، حجت بر انسان تمام می‌شود. دیدیم که ابن عمر رضی الله عنهما به فرزندش بلال رضی الله عنه، یادآوری کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «زنان را از رفتن به مسجد منع نکنید؛ اما بلال، با توجه به عوض شدن اوضاع مردم پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ولی ما آن‌ها را از رفتن به مسجد باز می‌داریم». لذا ابن عمر رضی الله عنهما سخت برآشفته و به فرزندش دشنام گفت و فرمود: «من برای تو حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می‌کنم و تو سوگند یاد می‌کنی که زنان را از رفتن به مسجد، باز می‌داری؟» و سپس تا پایان عمرش با او صحبت نکرد.^(۱)

چنین مسایلی بیان‌گر این است که صحابه رضی الله عنهم دستورهای الله و رسولش را گرامی می‌داشتند؛ ولی ما خود را سرگرم این می‌کنیم که آیا این امر، واجب است یا مستحب و یا این نهی، برای تحریم است یا برای کراهت؟ البته اگر مسأله‌ای پیش بیاید و

(۱) چنین به‌نظر می‌رسد که قصد بلال بن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما رد کردن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است؛ زیرا او، این حدیث را مقید به نبودن فتنه می‌دانست. اما سخت‌گیری ابن عمر رضی الله عنهما و واکنش شدید وی در برابر فرزندش، برای این بود که راه خودرأیی را در برابر نصوص شرعی ببندد؛ زیرا خودرأیی در برابر نصوص، انسان را به تدریج از دین دور می‌گرداند.

مرتکب عمل ممنوعی شویم، باید بپرسیم که آن عمل، حرام بوده است یا مکروه تا در صورتی که ارتکاب آن، گناه نباشد، آرامش بیابیم و اگر گناه باشد، توبه و استغفار کنیم؛ اما در رابطه با کارهای توجیهی و رهنمودهای نبوی، نباید به پرس و جو درباره‌ی استحباب یا وجوب آن مشغول شویم و از عمل کردن به آن، بازمانیم. چنان‌که صحابه رضی الله عنهم در برابر رهنمودهای نبوی چنین روی‌کردی داشتند؛ آن‌ها به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کردند و از آن‌چه که منع می‌فرمود، دوری می‌نمودند. در هر حال، به شما مژده می‌دهم که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسُهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَتَكَلَّمْ»^(۱) یعنی: «الله، وسوسه‌هایی را که در دل امت من خطور می‌کند، معاف فرموده است؛ البته تا زمانی که این وسوسه‌ها را عملی نکنند یا سخنی درباره‌ی آن، به میان نیاورند». الحمدلله که الله، بر ما سخت نگرفته و وسوسه‌هایی را که در دل می‌آید و انسان، بدان عمل نمی‌کند یا درباره‌اش سخن نمی‌گوید، معاف فرموده است؛ هرچند این وسوسه‌ها به بزرگی کوه‌ها باشد. پروردگارا! تو را شکر.

باری تعدادی از صحابه رضی الله عنهم عرض کردند: گاه، چیزهایی در دل‌های ما می‌گذرد که اگر ذغال و خاکستر شویم، برای ما بهتر است که درباره‌اش سخن بگوییم؛ یعنی به زبان آوردن آن، برای ما بسیار سنگین و دشوار است. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ذَلِكَ صَرِيحُ الْإِيمَانِ»^(۲) یعنی: «این، ایمان ناب و خالص است». زیرا شیطان، چنین وسوسه‌هایی در دل‌های فاسد و خراب نمی‌اندازد؛ بلکه این وسوسه‌ها را در قلب پاک هر مؤمن مخلصی می‌اندازد تا آن را خراب کند. چنان‌که به ابن عباس یا ابن مسعود رضی الله عنهما گفتند: یهودیان وقتی نماز می‌خوانند، وسوسه نمی‌شوند! فرمود: شیطان، با قلب خراب چه کار دارد؟ یهودی‌ها، کافرنند و دل‌هایشان، خراب و فاسد است و از این‌رو شیطان، آن‌ها را در نمازشان وسوسه نمی‌کند؛ زیرا نمازشان، از اساس، باطل است. شیطان، مسلمانی را وسوسه می‌نماید که نمازش، درست و صحیح است تا آن را خراب کند؛ اما الحمدلله که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به عنوان طبیب دل‌ها، درمان این بیماری را برای ما بیان نموده و فرموده است که باید در چنین حالتی، به الله پناه ببریم و اصلاً به

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۵۲۸، ۵۲۶۹، ۶۶۶۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۲۷ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۳۲ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

وسوسه‌های درونی توجه نکنیم. لذا وقتی دچار وسوسه‌های شیطانی می‌شوید، بگویید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و به هیچ عنوان به وسوسه‌ها توجه نکنید؛ زیرا همین‌که شیطان ببیند هیچ راهی برای خراب کردن این قلب پاک و آکنده از ایمان ندارد، خوار و زبون عقب‌نشینی می‌کند و بازمی‌گردد.

صحابه رضی الله عنهم مطابق رهنمود رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ یعنی: «فرمان پروردگار را شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! ما خواهان آمرزش تو هستیم و بازگشت به سوی توست». وقتی صحابه رضی الله عنهم این دعا را خواندند و زبان‌هایشان به آن عادت کرد، الله متعال، این آیه را در پی آن نازل فرمود:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد. هر عمل نیکی که انسان انجام دهد، به نفع اوست و هر عمل بدی که مرتکب شود، به ضررش می‌باشد.

لذا الله متعال، به انسان تکلیفی نمی‌دهد که از تاب و توان او خارج باشد؛ مانند وسوسه‌هایی که در دل انسان، خطور می‌کند. وسوسه‌هایی که در دل انسان می‌آید، دست خودش نیست؛ از این‌رو اگر انسان، به آن توجه نکند و وسوسه‌های درونی خود را عملی نسازد، هیچ گناهی بر او نخواهد بود؛ زیرا جلوگیری از پیدایش این وسوسه‌ها، در توان انسان نیست و الله متعال فرموده است:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد.

گاه، شیطان وسوسه‌های عجیب و بزرگی در دل انسان می‌اندازد؛ اما اگر انسان به آن اهمیت ندهد و از شرّ شیطان، به الله پناه ببرد و بگوید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾^(۱) الله متعال، می‌فرماید: بله؛ اگر فراموش کنید یا به خطا بروید، شما را مؤاخذه نمی‌کنم. ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا﴾^(۲) الله متعال می‌فرماید: بله. و دعای بنده‌اش را می‌پذیرد.

(۱) پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن.

(۲) پروردگارا! بر ما آن‌چنان تکلیف دشواری قرار نده که بر امت‌های پیش از ما نهادی.

الله ﷻ در توصیف پیامبرش، محمد مصطفی ﷺ فرموده است:

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

و تکالیف سنگین و قید و بندهایی را که بر عهده‌ی آنان بود، از آنان رفع می‌کند.

﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾^(۱) از این رو الله ﷻ در شریعتش، دستورهایی نمی‌دهد که از تاب و توان انسان خارج است؛ بلکه اگر از انجام تکلیفی شرعی عاجز باشیم، باید به حکم جای‌گزین، یعنی حکمی که در عوض آن قرار دارد، عمل کنیم و اگر جای‌گزینی برای آن وجود نداشت، آن حکم از انسان ساقط می‌شود. این جاست که الله متعال می‌فرماید: بله؛ یعنی درخواست شما را قبول کردم و بر شما تکالیف دشواری قرار نمی‌دهم که طاقتش را ندارید. ﴿وَأَعْفُ عَنَّا وَأَعْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا﴾ أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ^(۲) در این دعا، سه درخواست وجود دارد: از ما درگذر، ما را ببخش، و بر ما رحم بفرما. و هر یک مفهوم خاص خودش را دارد؛ ﴿وَأَعْفُ عَنَّا﴾ یعنی: از کوتاهی‌های ما در انجام وظایف شرعی درگذر؛ ﴿وَأَعْفِرْ لَنَا﴾ گناهان ما را ببخش ﴿وَأَرْحَمْنَا﴾ و توفیقمان ده که کار شایسته انجام دهیم. انسان، گاه در انجام وظایف شرعی خویش کوتاهی می‌کند و گاه مرتکب اعمال حرام می‌شود؛ لذا اگر عمل واجب را ترک کند، باید بگوید: ﴿وَأَعْفُ عَنَّا﴾ یعنی: «از کوتاهی ما در انجام واجبات، درگذر». و اگر مرتکب عمل حرامی شود، می‌گوید: ﴿وَأَعْفِرْ لَنَا﴾ یعنی: «گناهان ما را ببخش». یا توفیق کار نیک و استقامت بر آن را از الله متعال درخواست می‌کند و می‌گوید: ﴿وَأَرْحَمْنَا﴾.

﴿أَنْتَ مَوْلَانَا﴾ یعنی: تو یاور، کارساز و متولی امور ما در دنیا و آخرت هستی. ﴿فَأَنْصُرْنَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾: پس ما را بر کافران، پیروز بگردان. در نگاه اول به این آیه، چنین برداشت می‌شود که منظور از کافران، فقط دشمنان مسلمانان

(۱) پروردگارا! تکالیف و مصایبی که طاقتش را نداریم، بر دشمنان قرار مده.

(۲) و از ما در گذر و ما را ببخش و بر ما رحم بفرما. تو، یار و یاورمان هستی؛ پس ما را بر کافران پیروز بگردان.

هستند؛ حال آنکه مفهوم این آیه، گسترده‌تر است و شیطان نیز در این مفهوم می‌گنجد. زیرا شیطان، رأس کفر و سرآمد کافران است.

از این آیه‌ها، چنین برداشت می‌کنیم که الله متعال، تکالیفی که طاقتش را نداریم، به ما نمی‌دهد؛ بلکه فقط تکالیفی به ما می‌دهد که توانش را داریم؛ از این رو وسوسه‌هایی که در دل ما ایجاد می‌شود، هیچ زیانی برای ما نخواهد داشت؛ البته به شرطی که به وسوسه‌های درونی خود، توجه نکنیم و آنها را عملی نسازیم.

۱۸- باب: نهی از بدعتها و امور نوپیدا (در دین)

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾
[یونس: ۳۲]
پس از حق، چیزی جز گمراهی و ضلالت وجود ندارد.

﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾
[الأنعام: ۳۸]
ما، در کتاب از هیچ چیز فروگذار نکرده‌ایم.

﴿إِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ﴾
[النساء: ۵۹]
و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و رسول (او) بازگردانید.

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن
سَبِيلِهِ﴾
[الأنعام: ۱۵۳]
و (به شما خبر داده) که این، راه راست من است؛ پس، از آن پیروی نمایید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید که در این صورت از راه راست منحرف می‌شوید.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾
[آل عمران: ۳۱]
بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

آیه‌های زیادی در این باره وجود دارد.

شرح

مؤلف رحمته، بابی به نام «نهی از بدعت‌ها و امور نوپدیدار» گشوده است. بدعت به هر چیز جدیدی گفته می‌شود که انسان، آن را پدید می‌آورد که از آن به عنوان نوآوری نیز یاد می‌شود. الله، نوآور است؛ زیرا مخلوقاتی پدید آورده که پیش‌تر هیچ نمونه‌ای از آن‌ها وجود نداشته است. چنان‌که خود می‌فرماید:

﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾
[البقرة: ۱۱۷]

(الله) پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است.

اما بدعت در اصطلاح شرعی به هر عملی گفته می‌شود که در قالب عقیده، گفتار و کردار، ریشه‌ی شرعی نداشته باشد و کسی بخواهد به وسیله‌ی این عقیده یا گفتار و یا کردار بی‌اساس، الله را عبادت کند؛ لذا هرکس با عقیده، یا سخن یا عملی که الله متعال، آن را مشروع قرار نداده است، به عبادت الله بپردازد، آن شخص بدعت‌گذار به‌شمار می‌رود و جزو اهل بدعت محسوب می‌شود.

اگر انسان، عقیده‌ای درباره‌ی اسماء و صفات الله سبحانه پدید بیاورد، یا سخنی بگوید که اصل و اساسی در شریعت الاهی ندارد یا عملی را که الله سبحانه مشروع نگردانیده، وسیله‌ی عبادت قرار دهد، آن شخص بدعت‌گذار است.

آدم بدعتی یا بدعت‌گذار، در معرض خطرهای فراوانی قرار دارد؛ اول این‌که نوآوری و بدعتش در دین، به نص قرآن و سنت، ضلالت و گمراهی محسوب می‌شود؛ زیرا حق و حقیقت، همان چیزی‌ست که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است و الله متعال می‌فرماید:

﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾
[یونس: ۳۲]

پس از حق، چیزی جز گمراهی و ضلالت وجود ندارد.

این، دلیل قرآن؛ و اما دلیل سنت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»؛^(۱) یعنی: «هر بدعتی، گمراهی‌ست». ناگفته پیداست که هیچ آدم عاقلی، راه و روش گمراهان را در پیش نمی‌گیرد؛ چنان‌که هر نمازگزاری در نمازش از راه گمراهان،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۶۷ به نقل از جابر رضی الله عنه.

دوری می‌جوید و می‌گویید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝﴾ [الفاتحة: ۶، ۸] یعنی: «ما را به راه راست، هدایت فرما؛ راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای، نه راه کسانی که بر آنان خشم گرفته‌ای و نه (راه) گم‌راهان».

و دوم، این‌که بدعت و نوآوری در دین، انسان را از راه پیامبر ﷺ دور می‌کند. به عبارت دیگر: بدعت و نوآوری، مخالفت عملی با پیامبر ﷺ و دوری از راه و روش اوست؛ حال آن‌که الله ﷻ به پیامبرش فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾

[آل عمران: ۳۱]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

لذا هرکس بدعتی پدید آورد تا به وسیله‌ی آن الله را عبادت کند، در حقیقت، از راه و روش رسول الله ﷺ دور شده است؛ زیرا رسول الله ﷺ آن بدعت یا عمل نوپدیدار را مشروع قرار نداده است و از این‌رو اهل بدعت با بدعت‌های خویش از راه و شریعتی که الله بیان کرده است، فاصله گرفته‌اند.

سوم: بدعت، مخالفت عملی با پیامبر ﷺ است و این، با حقیقتِ بخش دوم شهادتین (یعنی با حقیقتِ محمد رسول الله)، منافات دارد؛ زیرا تحقق این شهادت، در این است که انسان، تنها در چارچوبی که محمد مصطفی ﷺ آورده است، به عبادت الله ﷻ بپردازد و به شریعتش پای‌بند باشد و از حدودِ شریعت، پا فراتر نگذارد یا نسبت به آن کوتاهی نکند؛ به عبارت دیگر: کسی که چیزی بر شریعت می‌افزاید یا از آن می‌کاهد، در حقیقت، با رسول الله ﷺ مخالفت می‌کند و حقیقتِ گواهی دادن به رسالت محمد رسول الله ﷺ را محقق نمی‌سازد و حقیقتِ این شهادت، در رفتارش مشاهده نمی‌شود.

چهارم: بدعت، در واقع، نکوهش اسلام به‌شمار می‌رود؛ زیرا کسی که در دین نوآوری می‌کند یا مرتکب عمل بدعت می‌شود، در عمل چنین نشان می‌دهد که

اسلام، کامل نشده است و او می‌خواهد با بدعت خود، اسلام را کامل کند! حال آن‌که الله متعال فرموده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ
الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]

امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.

لذا به بدعت‌گذار گفته می‌شود که تو با بدعت خود، آیینی آورده‌ای که گویا اسلام، کامل نشده است و این، معنایی جز خرده‌گیری بر اسلام ندارد؛ گرچه این خرده‌گیری به زبان نیست، اما در عمل نوعی بدگویی از اسلام است. پیامبر ﷺ و یارانش در رابطه با این عبادت جدید، چه کرده‌اند؟ آیا آن‌ها از این عبادت، بی‌خبر بودند؟ یا به‌راستی درباره‌ی آن کوتاهی نموده‌اند؛ لذا بدعت و نوآوری در دین یا عمل کردن به عملی که ریشه‌ی دینی ندارد، در عمل، بدگویی از شریعت اسلامی به‌شمار می‌آید.

پنجم: بدعت، در حقیقت، طعنه زدن به پیامبر ﷺ است؛ زیرا بدعتی که در اعتقاد برخی از اهل بدعت، عبادت محسوب می‌شود، این را می‌رساند که گویا پیامبر ﷺ از چنین عبادتی بی‌خبر بوده است؛ و این، به معنای متهم کردن پیامبر ﷺ به جهالت است! پناه بر الله. و یا چنین برداشت می‌شود که پیامبر ﷺ از چنین عبادتی، آگاه بوده، اما آن را کتمان کرده است! و این، مفهوم خطرناکی دارد و نعوذ بالله به معنای متهم کردن رسول‌الله ﷺ به خیانت در تبلیغ دین است!

ششم: بدعت، باعث تفرقه در میان امت اسلامی می‌شود؛ زیرا گشوده شدن دروازه‌ی بدعت، باعث پیدایش بدعت‌های فراوانی می‌گردد و هرکس، از هر سو بدعتی به نام دین پدید می‌آورد؛ چنان‌که امروزه شاهدیم، و بدین‌سان هر گروهی به آن‌چه نزد آن‌هاست، خوش‌حالتند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿كُلُّ جَزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [الروم: ۳۲]

هر گروهی به آن‌چه نزدشان است، خشنودند.

هر گروهی می‌گوید: حق با ماست و دیگران، گم‌راهند! الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۱۵۹﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۶۰﴾﴾ [الأنعام: ۱۵۹، ۱۶۰]

بی‌گمان با کسانی که در دینشان تفرقه ورزیدند و دسته‌دسته شدند، هیچ پیوندی نداری. کار آنان با الله است و آن‌گاه آنان را از کردارشان آگاه می‌کند. هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می‌یابد و هر کس کار بدی انجام دهد، تنها به اندازه‌ی کارِ بدش مجازات خواهد شد. و هیچ ستمی به آن‌ها نخواهد شد.

لذا وقتی در دین نوآوری کنند، همه خواهند گفت که حق با ماست و دیگران، گم‌راهند و بدین‌سان دیگران را به دروغ‌گویی و سوء نیت و امثال آن متهم خواهند کرد. اجازه دهید کسانی را مثال بزنم که روز میلاد پیامبر ﷺ، یعنی دوازدهم ربیع‌الاول را جشن می‌گیرند. آیا می‌دانید این‌ها درباره‌ی کسانی که این روز را جشن نمی‌گیرند، چه می‌گویند؟ می‌گویند: این‌ها، پیامبر ﷺ را دوست ندارند و به همین خاطر روز میلادش را جشن نمی‌گیرند. و بدین ترتیب اهل حق را به صفتی متهم می‌کنند که در خودشان وجود دارد؛ زیرا بدعت، در حقیقت، طعنه زدن به رسول‌الله ﷺ است؛ گرچه بدعت‌گذار یا کسی که مرتکب بدعت می‌شود، مدعی محبت با پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا این شخص، از دو حال خارج نیست: یا پیامبر ﷺ را به بی‌علمی متهم می‌کند یا به کتمان حقیقت؛ و به عبارت دیگر به خیانت در امر تبلیغ! [پناه بر الله.]

هفتمین پی‌آمد بدعت و نوآوری در دین، این است که با گسترش بدعت، سنت از میان می‌رود؛ زیرا عمل‌کرد مردم، دو حالت دارد: یا خوب است یا بد. یکی از سلف صالح گفته است: هیچ گروهی بدعتی پدید نمی‌آورند، مگر این‌که سنتی را از میان می‌برند. لذا بدعت، باعث می‌شود که امت اسلامی سنت را فرموش کنند یا از بین ببرند. گاه، بدعت‌گذار با نیت درست و نیک، بدعتی ایجاد می‌کند؛ اما عمل او، عمل زشت و نادرستی‌ست؛ البته کسی که از نادرستی عمل خویش آگاه است، باید از ادامه‌ی آن بازآید و از همان سنتی پیروی نماید که رسول‌الله ﷺ آورده است.

یکی دیگر از تباهی‌ها و پی‌آمدهای زشت بدعت، این است که بدعت‌گذار، کتاب و سنت را داور و معیار قضاوت قرار نمی‌دهد؛ زیرا مطابق خواسته‌های نفسانی خویش عمل می‌کند و هرچه را که نفس او حکم نماید، عملی می‌سازد. در حالی که الله ﷻ فرموده است:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]

و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید.

﴿إِلَى اللَّهِ﴾ یعنی به کتاب خداوند ﷻ رجوع کنید؛ ﴿وَالرَّسُولِ﴾ یعنی در دوران حیات پیامبر ﷺ به شخص وی مراجعه کنید و پس از وفاتش، به سنت او.

احادیث فراوان و مشهوری درباره‌ی نهی از بدعت وجود دارد که به ذکر تعدادی از آن‌ها بسنده اکتفا می‌کنیم:

۱۷۳- عن عائشة رضی الله عنها قالت: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ». [متفقٌ عليه]^(۱)

و فی روایة لمسلم: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ».

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که در دینمان، چیزی ایجاد کند که از آن نیست، بدانند که عملش مردود است». و در روایتی از مسلم آمده است: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است».

شرح

حدیث عایشه رضی الله عنها نیمی از علم و دانش است؛ زیرا اعمال، دو دسته‌اند: ظاهری و باطنی. معیار درست بودن اعمال باطنی، همان حدیثی است که عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَىٰ»^(۲) یعنی: «اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و دست‌آورد هر کسی، همان

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۶۹۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۱۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۰۷.

چیزی است که نیت کرده است». اما میزان اعمال ظاهری، حدیث عایشه رضی الله عنها می‌باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»؛ یعنی: «کسی که در دینمان، چیزی ایجاد کند که از آن نیست، بدانند که عملش مردود است». یعنی آن عمل به خودش بازمی‌گردد و غیر قابل قبول است. واژه‌ی «أَمْرِنَا» که در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده، به معنای دین و شریعت الاهی است؛ چنان‌که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ [الشوری: ۵۲]

و همان‌گونه (که بر پیامبران گذشته وحی کردیم) شریعت حیات‌بخش خویش را بر تو نازل نمودیم.

لذا همان‌طور که در این حدیث آمده است، هرکس چیز جدیدی در دین و شریعت الاهی ایجاد کند، عملش باطل و غیر قابل قبول است. این، به روشنی نشان می‌دهد که هر عبادتی که جزو دین و شریعت الله تعالی نیست، باطل است. بنابراین، آگاهی از این‌که کدامین عبادت، اصل و ریشه‌ی شرعی دارد، بسیار ضروری است؛ زیرا هر عبادتی، شروط و ارکانی دارد و حداقل باید گمان غالب انسان درباره‌ی عبادتی که انجام می‌دهد، این باشد که آن عبادت، شرعی است. لذا علم یا ظن غالب درباره‌ی درستی هر عملی، ضروری است. به عنوان مثال: اگر نمازگزار درباره‌ی تعداد رکعت‌هایی که خوانده است، شک کند، باید به گمان غالب خود عمل نماید؛ یعنی باید تعداد رکعت‌هایش را بر همان مبنا یا تعدادی قرار دهد که گمان غالب اوست. همچنین اگر طواف‌کننده، درباره‌ی تعداد دورهایش دچار شک و تردید شود، گمان غالب او در این‌باره اعتبار دارد. وضو نیز همین حکم را دارد؛ یعنی اگر کسی، ظن غالبش این بود که وضویش را کامل کرده است، همین کافی است و وضو دارد. در هر حال، علم یا ظن غالب درباره‌ی هر عبادتی، ضروری است و باید نصوص کافی درباره‌ی هر عملی وجود داشته باشد؛ و گرنه، آن عبادت، باطل است و پرداختن به عبادت‌های باطل و بی‌اساس، حرام می‌باشد؛ زیرا انسان، عمل یا روشی را وسیله‌ی عبادت قرار داده که الله تعالی آن را نمی‌پسندد یا آن را برای بندگانش مشروع نگردانیده است؛ لذا چنین عبادتی، مسخره کردن الله متعال می‌باشد. (پناه بر الله). حتی برخی از علما گفته‌اند: اگر انسان به عمد و دانسته، در حالی نماز بخواند که وضو ندارد، از

دایره‌ی اسلام خارج می‌شود؛ اما اگر کسی، از روی فرمواشی، بی‌وضو نماز بخواند، گناهی بر او نیست و باید نمازش را اعاده کند.

در حدیث دوم، آمده است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»؛ یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است». این حدیث، شدیدتر از حدیث اول است؛ زیرا این حدیث، هم شامل عبادت‌ها و هم شامل معاملات می‌شود؛ از این‌رو باید بدانیم که صحت و درستی هر عملی، چه عبادت‌ها و چه معاملات، به این بستگی دارد که امر الله و رسولش بر آن باشد؛ در غیر این صورت، آن عمل مردود یا باطل است. بنابراین اگر انسان، معامله‌ی نادرستی انجام دهد یا در «رهن» و «وقف» و امثال آن، شرایط شرعی را رعایت نکند، معامله، رهن، وقف و دیگر کارهایی که بدون رعایت اصول و ضوابط شرعی انجام می‌دهد، باطل و بی‌اعتبار است.

۱۷۴- وَعَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا خَطَبَ اِحْمَرَّتْ عَيْنَاهُ، وَعَلَا صَوْتُهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ، حَتَّى كَأَنَّهُ مُنْذِرٌ جَيْشٍ يَقُولُ: «صَبَّحَكُمْ وَمَسَّاكُمْ» وَيَقُولُ: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ» وَيَقْرُنُ بَيْنَ أُصْبُعَيْهِ، السَّبَابَةَ وَالْوُسْطَى، وَيَقُولُ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ». ثُمَّ يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ. مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلْأَهْلِهِ، وَمَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِيَاعًا فَإِلَيَّ وَعَلَيَّ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که رسول‌الله ﷺ سخنرانی می‌کرد، چشمانش سرخ و صدایش، بلند می‌شد و خشمش شدید می‌گشت؛ مانند شخصی که درباره‌ی نزدیک شدن لشکر دشمن هشدار می‌دهد و می‌گوید: صبح و شام به شما حمله خواهند کرد. و ضمن این‌که انگشت «اشاره» و «میانی» را در کنار هم قرار می‌داد، می‌فرمود: «در حالی برانگیخته شدم که فاصله‌ی من تا قیامت، مانند فاصله‌ی این دو (انگشت) است». و می‌فرمود: «اما بعد، به یقین بهترین سخن، کتاب الله و بهترین

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۶۷.

روش، روش محمد است و بدترین کارها، بدعت‌ها و امور نوپیدا (در دین) می‌باشد و هر بدعتی، گم‌راهی‌ست». سپس می‌فرمود: «من نسبت به هر مؤمنی از خودش سزاوارترم؛ هرکس مالی از خود به‌جا بگذارد، آن مال، از آن خانواده‌ی اوست و هرکس بدهی و فرزندان و خانواده‌ای از خود به‌جا بگذارد که در معرض تباهی باشند، مسؤولیت ادای بدهی و سرپرستی فرزندان و خانواده‌ی نیازمندش به من واگذار می‌شود و ادای این مسؤولیت با من است».

۱۷۵- حدیثی از عرباض بن ساریه رضی الله عنه در این باره وجود دارد که پیش‌تر در باب «پای‌بندی بر سنت و آداب آن» گذشت.^(۱)

شرح

مؤلف رحمته الله، در باب نهی از بدعت‌ها و امور نوپیدا در دین، روایتی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنرانی می‌کرد، یعنی در روز جمعه، چشمانش سرخ و صدایش بلند می‌شد و خشم و غضبش شدید می‌گشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان سبب این کار را انجام می‌داد تا سخنرانی‌اش، تأثیر بیش‌تری در شنوندگان بگذارد. لذا سخنرانی خشمگینانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از روی مصلحت بود؛ و گرنه، ناگفته پیداست که آن بزرگوار، بسیار خوش‌اخلاق بوده است؛ اما «هر سخن، جایی و هر نکته، مقامی دارد» و سخنرانی باید، اثرگذار باشد و در جان و دل شنوندگان اثر کند و این، به موضوع سخنرانی و نحوه‌ی ایراد آن بستگی دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انگشت اشاره و میانی را در کنار هم قرار می‌داد و می‌فرمود: «در حالی برانگیخته شدم که فاصله‌ی من و قیامت، مانند فاصله‌ی این دو انگشت است. انگشت اشاره، همان انگشتی‌ست که در میان انگشت میانی و شست قرار دارد و بدان سبب انگشت «اشاره» نامیده شده که وقتی می‌خواهند به کسی اشاره کنند، این انگشت را به سوی او می‌گیرند. در هر حال انگشت اشاره و میانی در کنار هم قرار دارند؛ از این‌رو فرموده‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بدین معناست که پایان عمر دنیا، دور نیست. چنان‌که باری رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم در پایان روز برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ

(۱) نک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی ۱۶۱؛ و السلسلة الصحيحة از آلبنی رحمته الله، ش: ۹۳۷.

دُنْيَاكُمْ إِلَّا مَثَلٌ مَّا بَقِيَ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ»^(۱) یعنی: «از دنیا، چیزی باقی نمانده است، مگر همانند مقدار باقی مانده از امروز». به عبارت دیگر اگر دنیا را به اندازه‌ی یک روز حساب کنیم، تا حدود هزار و چهارصد سال قبل که پیامبر ﷺ این حدیث را بیان فرمود، بیش‌تر عمر دنیا سپری شده بود؛ زیرا پیامبر ﷺ زمانی این حدیث را بیان کرد که خورشید، بالای درختان خرما قرار داشت و چیزی به مغرب نمانده بود. نظریه‌ی زیست‌شناسان درباره‌ی عمر گذشته‌ی دنیا که آن را میلیون‌ها سال تخمین می‌زنند، فقط یک نظریه یا تخمین است که ما، نه آن را تأیید می‌کنیم و نه رد؛ و حکمش مانند روایت‌های بنی اسرائیل (اسرائیلیات) می‌باشد؛ زیرا ما، در کتاب و سنت سراغ نداریم که عمر دنیا یا آنچه که از آن باقی مانده است، به‌طور مشخص ذکر شده باشد و این، فقط مثالی بود که پیامبر ﷺ برای یارانش بیان نمود؛ لذا هیچ‌یک از موضوع‌ها یا اخبار گذشته که درباره‌اش دلیلی از کتاب و سنت وجود ندارد، به‌سادگی قابل قبول نیست؛ بلکه سه حالت دارد:

حالت اول: اگر شریعت آن را تأیید کرده باشد، به‌خاطر شهادت یا گواهی شرع، آن را می‌پذیریم.

(۱) حسن است و شواهدی برای حسن بودن آن وجود دارد؛ روایت احمد در مسندش (۱۳۳/۲)، حاکم در المستدرک (۴۸۱/۲) از طریق کثیر بن زید از مطلب بن عبدالله از ابن عمر به صورت مرفوع. و در کثیر، ضعف است. و نیز روایت: ابن ابی عاصم در الزهد (۱۸۸) از طریق کثیر؛ اما میان مطلب و ابن عمر، شخص دیگری وجود دارد و همین، صحیح به‌نظر می‌رسد؛ زیرا مطلب، معمولاً راوی میان خود و صحابه را ذکر نمی‌کند. ابوحاتم، بدین نکته تصریح کرده که روایت مطلب از ابن عمر، مرسل است. و چون در اسناد این روایت ابهام وجود دارد، پس ضعیف است؛ از سوی دیگر، زید نیز ضعیف می‌باشد. البته شاهی برای این روایت وجود دارد که از این قرار است: روایت: معمر در الجامع (۳۴۷/۱۱) و از همین طریق، روایت احمد در مسند (۶۱/۳) از علی بن زید از ابی نضره از ابوسعید خدری به صورت مرفوع در حدیثی که سیاقی طولانی دارد و علی، به‌خاطر ضعف حافظه‌اش، ضعیف است. حدیث ابن عمر، شاهد دیگری برای این روایت است که بخاری در التاریخ الکبیر (۳۹۷/۸) روایت کرده است؛ و اما سومین شاهدش: حدیث انس به روایت ابن عدی در الکامل (۳۴۵/۶) و مقدسی در المختار (۱۲۲/۷). موسی بن خلف، یکی از راویان این روایت است که ابن معین درباره‌اش گفته است: اشکالی در او نیست. مقدسی، می‌گوید: همه‌ی رجالش، ثقه هستند، جز او (موسی بن خلف) که معلول است.

حالت دوم: حالتی است که شریعت به دروغ بودن آن گواهی داده است؛ لذا آن را تأیید نمی‌کنیم.

حالت سوم: این است که شریعت، موضوعی را نه رد و نه تأیید کرده باشد. درباره‌ی چنین مسایلی سکوت می‌کنیم؛ زیرا معلوم نیست که درست است یا نادرست. تنها الله تعالی اخبار گذشتگان را می‌داند؛ چنان‌که فرموده است:

﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾
[ابراهیم: ۹]

آیا خبر گذشتگان اعم از قوم نوح، و عاد و ثمود به شما نرسیده است؟ و سرگذشت کسانی را که پس از آنان آمدند، تنها الله می‌داند.

از آن‌جا که الله متعال، آگاهی از چنین مسایلی را تنها به خود نسبت داده است، لذا هرکس نظریه‌ای درباره‌ی گذشته‌ی کره‌ی زمین و ستارگان مطرح نماید، ما، نه او را تأیید و نه رد می‌کنیم؛ بلکه برای ارزیابی چنین دیدگاه‌هایی، آن‌ها را در یکی از سه مورد ذکرشده قرار می‌دهیم.

اما اخباری که درباره‌ی آینده ذکر می‌شود، بر دو گونه است:

اول: اخباری که شریعت به وقوع آن‌ها در آینده تصریح کرده است؛ مانند اخبار «یاجوج» و «ماجوج»، «دجال» و نزول عیسی بن مریم علیه السلام و دیگر مسایلی که در کتاب و سنت، بیان شده است.

دوم: مسایلی که در کتاب و سنت، به وقوع آن‌ها در آینده تصریح نشده است؛ چنین مسایلی، برخاسته از حدس و گمان است و برای هیچ‌کس جایز نیست که چنین مسایلی را تصدیق کند؛ زیرا این امر، به علم غیب ربط دارد و هیچ‌کس جز الله تعالی، غیب نمی‌داند.

در هر حال، رسول الله صلی الله علیه و آله انگشت اشاره و میانی‌اش را در کنار هم قرار داد و فرمود: «در حالی برانگیخته شدم که فاصله‌ی من و قیامت، مانند این دو (انگشت) است». به انگشت اشاره، «سَبَّاحَه» نیز گفته می‌شود؛ زیرا انسان هنگام تسبیح و تعظیم الله تعالی، آن را بالا می‌برد و با آن، به سوی آسمان اشاره می‌کند. سپس می‌فرمود: «اما بعد، به یقین بهترین سخن، کتاب الله و بهترین روش، روش محمد است و بدترین

کارها، بدعت و نورآوری در دین می باشد و هر بدعتی، گمراهی است». پیش تر در این باره توضیحاتی داده شد.

و آن گاه می فرمود: «من، نسبت به هر مؤمنی از خودش سزاوارترم». همان طور که

الله فرموده است:

﴿الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾

[الأحزاب: ۶]

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

لذا پیامبر ﷺ از همه ی ما نسبت به خودمان سزاوارتر است؛ چنان که نسبت به مؤمنان، بسیار دل سوز و مهربان بود. سپس می فرمود: «هرکس مالی از خود به جا بگذارد، آن مال، از آن خانواده ی اوست»؛ یعنی ثروتی که از او به جا بماند، مطابق احکامی که در کتاب و سنت آمده است، در میان وارثان و بازماندگانش، تقسیم می شود. در ادامه می فرمود: «و هرکس، بدهی و فرزندان و خانواده ای از خود به جا بگذارد که در معرض تباهی باشند، مسؤلیت ادای بدهی و سرپرستی فرزندان و خانواده ی نیازمندش، به من واگذار می شود و ادای این مسؤلیت با من است». آری! پیامبر ﷺ پس از فتح و پیروزی، بدین منوال عمل می کرد؛ اما پیش از آن هنگامی که جنازه ای می آوردند تا بر آن نماز بخواند، ابتدا می پرسید: «آیا بدهکار است؟» و اگر پاسخ، منفی بود، جلو می رفت و بر او نماز می خواند؛ اما اگر می گفتند که بدهکار است، خود بر او نماز نمی خواند. چنان که یک بار جنازه ی یکی از انصار را آوردند تا بر او نماز بخواند. چند قدمی جلو رفت؛ آن گاه پرسید: «آیا بدهکار است؟» گفتند: آری؛ سه دینار بدهکار بوده و ادا نکرده است. لذا رسول خدا ﷺ به عقب برگشت و فرمود: «بر رفیقان نماز بخوانید». رنگ چهره ی حاضران عوض شد که چرا رسول الله ﷺ بر رفیقشان نماز نخواند؟ ابوقتاده ﷺ جلو رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! بدهی اش را من می پردازم. لذا رسول الله ﷺ جلو رفت و بر جنازه ی آن شخص، نماز خواند.^(۱)

لذا در می یابیم که مسأله ی دین یا بدهکاری، اهمیت فراوانی دارد و شایسته نیست که انسان از دیگران وام بخواهد مگر این که ناگزیر شود؛ لذا زیبنده نیست که

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۲۹۷، ۵۳۷۱)؛ و مسلم، ش: ۱۶۱۹، به نقل از ابوهیره ﷺ.

برای ازدواج، ساختن خانه یا برای تجملات و چیزهای غیر ضروری و امثال آن، خود را زیر بار قرض ببریم. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَيْسَتَعْفِيفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النور: ۳۳]

و آنان که امکان ازدواج نمی‌یابند، باید پاک‌دامنی پیشه کنند تا الله آنان را از فضل خویش توان‌گر نماید.

یکی از مفاهیم عفت، بی‌نیازی جستن از دیگران است؛ لذا وقتی الله ﷻ درباره‌ی مسأله‌ی مهمی چون ازدواج، چنین دستوری می‌دهد، پس درباره‌ی مسایلی که اهمیت کم‌تری دارد، چه فکری می‌توان کرد؟ برخی از افراد ناآگاه، برای خریدن فرش پله یا درب برقی و امثال آن، قرض می‌کنند یا چیزهای غیرضروری را به نسیه خریداری می‌نمایند! قرض گرفتن و خرید نسیه، هر دو، دین به‌شمار می‌آید؛ زیرا دین، شامل هرگونه بدهی‌ای می‌شود که بر گردن انسان است؛ مانند: وام یا قرض، کرایه‌ی منزل، کرایه‌ی ماشین و هر بدهی دیگری که بر عهده‌ی انسان می‌باشد. و باید بلافاصله برای پرداخت آن اقدام کرد؛ از این‌رو هیچ‌گاه خود را زیر بار قرض نبرید، مگر در شرایط اضطراری و گریزناپذیر؛ اما تا می‌توانید از قرض گرفتن دوری کنید؛ برخی از مردم، به عنوان مثال یک میلیون تومان قرض می‌گیرند و چون سررسید بدهی آن‌ها فرا می‌رسد یا بستان کار طلبش را مطالبه می‌کند، می‌گویند: ندارم! و باز برای پرداخت یک میلیون بدهی خود، یک و نیم میلیون قرض می‌گیرند و بدون این‌که احساس کنند، بدهی‌هایشان کم‌کم افزایش می‌یابد.

۱۹- باب: درباره‌ی کسی که روش نیک یا بدی، پایه‌گذاری می‌کند

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ

[الفرقان: ۷۴]

إِمَامًا ﴿۷۴﴾﴾

و آنان که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده.

و می‌فرماید:

[الأنبياء: ۷۳]

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما راه‌نمایی می‌کردند.

شرح

مؤلف رحمته، این باب را برای برحذر داشتن از بدعت و نوآوری در دین گشوده تا به بیان این نکته پردازد که اگر انسان، آغازکننده‌ی عملی باشد که دارای اصلی شرعی‌ست، مانند کسی خواهد بود که آن را پایه‌گذاری کرده و تا روز قیامت، اجر این عمل و نیز پاداش کسی که به آن عمل کند، به او می‌رسد. پیش‌تر به بیان این نکته پرداختیم که دین اسلام، دین کاملی‌ست و نیازی به تکمیل یا نوآوری ندارد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ

[المائدة: ۳]

الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.

سپس مؤلف به دو آیه از قرآن کریم استناد کرده است؛ نخستین آیه، این که الله

متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ

[الفرقان: ۷۴]

﴿إِمَامًا ۝۷۴﴾

و آنان که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده.

این، یکی از دعاهای بندگان پروردگار رحمان می‌باشد که الله متعال، ویژگی‌های آنان را در پایان سوره‌ی «فرقان» ذکر کرده است:

[الفرقان: ۶۳]

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾

و بندگان پروردگار رحمان، کسانی هستند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می‌روند.

تا آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ

[الفرقان: ۷۴]

﴿إِمَامًا ۝۷۴﴾

و آنان که می‌گویند: ای پروردگارمان! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده.

ازواج، جمع زوج و به معنای همسر است که هم به مرد، اطلاق می‌شود و هم به مرد. در زبان عربی فصیح، به زوجه (خانم)، زوج می‌گویند؛ چنان‌که در روایت‌ها می‌آید: «عَنْ عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ...». گفتنی‌ست: علما و کارشناسان علم میراث، برای مرد، واژه‌ی «زوج» را به‌کار برده‌اند و برای زن، واژه‌ی «زوجه» را تا تفاوت آن‌ها در تقسیم میراث، مشخص شود؛ ولی در زبان عربی، واژه‌ی «زوج» هم برای مرد، درست است و هم برای زن. لذا ازواج (همسران) که در دعای مذکور آمده، هم شامل زنان می‌شود و هم شامل مردان.

زن، در صورتی روشنی چشم شوهر خویش است که وقتی شوهرش به او نگاه می‌کند، شادمان شود و احساس خرسندی کند و در غیاب شوهرش، حافظ مال و فرزندان وی باشد و چون شوهرش در پی او برود، او را فرمان‌بردار الله ﷻ بباید؛ همان‌طور که الله متعال فرموده است:

﴿فَالصَّالِحَاتُ قَنِبْتُ حَفِظْتُ لَلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۳۴]

زنان شایسته، فرمان‌بردارند و به پاس حقوقی که الله برایشان حفظ کرده، در غیبت شوهرانشان خویشتن و اموال آنان را پاس می‌دارند.

فرزند انسان نیز زمانی که به خواست الله عز و جل، روشنی چشم وی قرار گیرد، از او اطاعت می‌کند و از آنچه که او را منع نماید، باز می‌آید و در شرایط مختلف، باعث خرسندی والدینش می‌شود. جمله‌ی پایانی ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾، با عنوان این باب مناسبت دارد و بدین معناست که ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان تا پرهیزگاران به کردار و گفتار ما اقتدا کنند و در انجام یا ترک اعمال، از ما سرمشق بگیرند. مؤمنان و به‌ویژه علما، از این ویژگی برخوردارند و مردم، از اقوال و افعال آن‌ها الگوبرداری می‌کنند؛ از این رو وقتی عموم مردم را به کاری فرا می‌خوانیم، می‌گویند: فلانی، بدین شکل عمل می‌کند؛ و کسی را نام می‌برند که او را الگوی خویش قرار داده‌اند.

واژه‌ی امام یا پیشوا، مفهومی عام و فراگیر دارد و همه‌ی الگوهای دینی، دعوتی، آموزشی، و نیز الگوهای فعال در بخش امر به معروف و نهی از منکر و دیگر زمینه‌ها و فعالیت‌های دینی را دربرمی‌گیرد. لذا از الله متعال درخواست می‌کنیم که ما را در هر زمینه‌ای، نمونه بگرداند.

دومین آیه‌ای که مؤلف رحمه الله در این باب ذکر کرده، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [السجدة: ۲۴]

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما راه‌نمایی می‌کردند.

یعنی مردم را به فرمان الله عز و جل به سوی دینش فرامی‌خواندند. اما ای کاش مؤلف رحمه الله، آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی «سجده» را ذکر می‌کرد؛ زیرا الله متعال در این آیه، بیان فرموده که چرا آن‌ها را امام و پیشوا قرار داده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ [السجدة: ۲۴]

[السجدة: ۲۴]

و برخی از بنی‌اسرائیل را که شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند، پیشوایان (و پیش‌گامان خیر) گردانیدیم.

یعنی کسانی که بر اطاعت و بندگی الله شکیبایی ورزیدند و از معصیت و نافرمانی او خودداری کردند و بر سختی‌های راه دعوت و امر به معروف و نهی از منکر صبر نمودند، پیشوایان و پیش‌گامان خیر بودند؛ کسی که مسیر دعوت و امر به معروف و نهی از منکر را انتخاب می‌کند، به‌طور قطع با سختی‌های فراوانی روبه‌رو می‌گردد؛ زیرا کسانی که حق و حقیقت برای آن‌ها ناگوار است، دشمن او می‌شوند و از این‌رو باید صبر و شکیبایی پیشه سازد. هم‌چنین در برابر سختی‌هایی که از سوی الله برای او رقم می‌خورد و ربطی به دعوتش ندارد، شکیبایی می‌ورزد.

﴿لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ [السجدة: ۲۴]

آن‌گاه که شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند.

به آن‌چه که الله خبر داده است، یقین داشتند؛ به پاداشی که برای عمل کردن به دستورها و دوری از گناهان، وعده داده شده بودند، یقین داشتند؛ به پاداش دعوت به سوی الله و امر به معروف و نهی از منکر یقین داشتند. یعنی در حالی که انجام کارهای نیک می‌پرداختند که به پاداش آن یقین داشتند. و این، نکته‌ای است که باید به آن توجه کنیم؛ یعنی هر عملی را با یقین به پاداش آن انجام دهیم. بسیاری از مردم، کارهای نیک انجام می‌دهند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، صدقه و زکات می‌دهند؛ چون هر یک از این‌ها، فرمان الله متعال می‌باشد. این، خیلی خوب است؛ اما باید همه‌ی این‌ها، به امید پاداش و ترس از مجازات باشد که بارزترین مصداق یقین به آخرت است.

علامه ابوالعباس حرانی رحمته الله از این آیه، عبارت زیبایی برگرفته و گفته است: با صبر و یقین، می‌توان به امامت و پیشوایی در دین دست یافت. از الله متعال، درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را پیشوایان و پیش‌گامان خیر و نیکی بگرداند و ما را هدایت‌یافتگانی قرار دهد که مایه‌ی هدایت بندگانش می‌شویم. به یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

۱۷۶- عَنْ أَبِي عَمْرٍو جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا فِي صَدْرِ النَّهَارِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَجَاءَهُ قَوْمٌ عَرَاءُ حُتَابِي التَّمَارِ أَوْ الْعَبَاءِ مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ عَامَّتُهُمْ، بَلَّ كُلُّهُمْ مِنْ مُضَرَ،

فَتَمَعَّرَ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِمَا رَأَى بِهِمْ مِنَ الْفَاقَةِ، فَدَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ، فَأَمَرَ بِلَالًا فَأَذَّنَ وَأَقَامَ، فَصَلَّى ثُمَّ حَظَبَ، فَقَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ وَالْآيَةُ الْأُخْرَى الَّتِي فِي آخِرِ الْحُشْرِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِإِعْدٍ﴾ تَصَدَّقَ رَجُلٌ مِنْ دِينَارِهِ مِنْ دِرْهَمِهِ مِنْ ثَوْبِهِ مِنْ صَاعِ بُرِّهِ مِنْ صَاعِ تَمْرِهِ حَتَّى قَالَ: «وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ» فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ بِصُرَّةٍ كَادَتْ كُفُّهُ تَعَجُّرُ عَنْهَا، بَلْ قَدْ عَجَزَتْ، ثُمَّ تَتَابَعَ النَّاسُ حَتَّى رَأَيْتُ كَوْمِينَ مِنْ طَعَامٍ وَثِيَابٍ، حَتَّى رَأَيْتُ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَتَهَلَّلُ كَأَنَّهُ مُذْهَبَةٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا، وَأَجْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابو عمرو، جریر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: ما، در اول روز نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم؛ گروهی پابره‌نه و نیمه‌عریان که پارچه‌های پشمین را از وسط سوراخ کرده و پوشیده بودند و شمشیرهایشان را به گردن، آویخته و بیش‌تر آنها، بلکه همگی از قبیله‌ی «مُضَر» بودند، نزد پیامبر ﷺ آمدند. و چون رسول الله ﷺ شدت فقر و تنگ‌دستی آنها را دید، چهره‌اش دگرگون شد؛ به منزل رفت و سپس بازگشت و به بلال (رضی الله عنه) دستور داد که اذان و اقامه بگوید. سپس نماز خواند و آن‌گاه سخنرانی کرد و این آیه را تا پایان آن خواند که (الله متعال فرموده است):

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ءَ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ۝﴾

[النساء: ۱]

ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه نمایید؛ آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید و همسرش را از او خلق نمود و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت. و تقوای الله را در پیش بگیرید که به نام او از یک‌دیگر درخواست می‌کنید و از گسستن رابطه‌ی خویشاوندی پروا نمایید. به‌یقین الله، مراقب و ناظر بر اعمال شماست.

سپس آیه‌ی دیگری را که در پایان سوره‌ی «حشر» است، قرائت نمود:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۷.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ [الحشر: ۱۸]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه کنید و هر کس بنگرد که برای فردا (ی خویش) چه پیش فرستاده است.

آن‌گاه فرمود: «هرکس از درهم، دینار، لباس، و از پیمان‌های گندم و خرمایش صدقه دهد». تا آن‌جا که فرمود: «(صدقه دهید؛) اگرچه نصف خرمایی باشد». صحابه رضی الله عنهم که اشتیاق وافری به انجام کارهای نیک داشتند، با شتاب به خانه‌هایشان رفتند و صدقات خود را به مسجد آوردند. مردی از انصار رضی الله عنه کیسه‌ای آورد که نزدیک بود دستش از حمل آن عاجز شود، بلکه عاجز شده بود و نمی‌توانست آن را بردارد؛ چون سنگین بود. سپس آن را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله گذاشت و مردم نیز پس از او همین کار را کردند. راوی (جریر رضی الله عنه) می‌گوید: دیدم دو خرمن غذا و لباس در مسجد جمع شد. هم‌چنین چهره‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که از فرط شادی، مانند طلا می‌درخشید. فرمود: «هرکس در اسلام، آغازکننده‌ی روش نیکویی باشد، پاداش آن و پاداش کسانی که پس از او به آن عمل کنند، به او می‌رسد؛ بی‌آن‌که چیزی از اجر و پاداش آن‌ها کم گردد. و هرکس روش بدی در اسلام پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه کسانی که پس از او به آن عمل نمایند، به او می‌رسد و ذره‌ای از گناهان آن‌ها کاسته نمی‌شود».

شرح

مؤلف رحمته الله در این باب، روایتی از جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه نقل کرده است؛ این حدیث، حدیث بزرگی است که از آن، به میزان خیرخواهی و دل‌سوزی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به امتش پی می‌بریم. تعدادی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در اول روز با ایشان نشسته بودند؛ گروهی دیگر که بیش‌تر و بلکه همه‌ی آن‌ها از قبیله‌ی «مضر» بودند، نزدشان آمدند. آن‌ها لباسی نداشتند که بپوشند؛ پارچه‌های پشمین را از وسط سوراخ کرده و در سر کشیده بودند تا بدین وسیله خود را بپوشانند. آن‌ها با خود شمشیر داشتند تا برای جهاد در راه الله آماده باشند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله شدت فقر و تنگ‌دستی آنان را مشاهده کرد، چهره‌اش دگرگون شد. آن‌ها از قبیله‌ی «مضر» بودند! قبیله‌ی مُضَر یکی از بزرگ‌ترین و برترین قبایل عرب بود؛ اما شدت فقر، آن‌ها را به این وضعیت

رسانده بود. رسول‌الله ﷺ به منزل رفت و سپس بیرون آمد و به بلال رضی الله عنه دستور داد که اذان و اقامه بگوید. آن‌گاه نماز خواند و پس از نماز برای مردم سخنرانی کرد. ابتدا مطابق عادتش، حمد و ثنای الله را گفت و سپس این آیه را خواند که الله متعال فرموده است:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾﴾

[النساء: ۱]

ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه نمایید؛ آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید و همسرش را از او خلق نمود و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت. و تقوای الله را در پیش بگیرید که به نام او از یک‌دیگر درخواست می‌کنید و از گسستن رابطه‌ی خوبشوندی پروا نمایید. به‌یقین الله، مراقب و ناظر بر اعمال شماست.

سپس آیه‌ی دیگری را که در پایان سوره‌ی «حشر» است، قرائت نمود:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ [الحشر: ۱۸]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه کنید و هر کس بنگرد که برای فردا (ی خویش) چه پیش فرستاده است.

آن‌گاه فرمود: «هرکس از درهم، دینار، لباس، و از پیمان‌های گندم و خرمایش صدقه دهد». تا آن‌جا که فرمود: «(صدقه دهید)؛ اگرچه نصف خرمایی باشد». آن‌گاه مردی از انصار رضی الله عنه کیسه‌ای آورد که نزدیک بود دستش از حمل آن عاجز شود، بلکه عاجز شده بود و نمی‌توانست آن را بردارد. مردم پس از او پیایی صدقات خود را آوردند تا این‌که دیدم دو خرمن غذا و لباس، جمع شد. چهره‌ی رسول‌الله ﷺ را دیدم که از فرط شادی، مانند طلا می‌درخشید. فرمود: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا، وَأَجْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوزُرُّ مَنْ عَمَلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ»؛ یعنی: «هرکس در اسلام آغازکننده‌ی روش نیکویی باشد، پاداش آن و پاداش کسانی که پس از او به آن عمل کنند، به او می‌رسد؛ بی‌آن‌که چیزی از اجر و پاداش آن‌ها کم گردد. و هرکس روش بدی در اسلام پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه

کسانی که پس از او به آن عمل نمایند، به او می‌رسد و ذره‌ای از گناهان آن‌ها کاسته نمی‌شود».

«مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً»، بدین معناست که هرکس در اسلام آغازکننده‌ی روش نیکویی باشد؛ نه این که روش نیکویی ایجاد کند یا روشی جدید احداث نماید؛ زیرا هرکس چیزی در اسلام ایجاد کند که جزو اسلام نیست، عملش باطل است و کار نیکی نیست. لذا معنای این عبارت، این است که نخستین کسی باشد که به آن، عمل می‌کند؛ مانند همین مرد انصاری رضی الله عنه که کیسه‌ی صدقه‌اش را آورد و باعث تشویق دیگران شد؛ از این رو این عبارت، دارای دو جنبه است: یکی همان مفهومی که ذکر شد؛ یعنی انسان، آغازکننده‌ی روشی نیکو باشد که اسلام، پایه‌گذاری کرده است و دوم این که، سنت مرده‌ای را زنده کند؛ زیرا سنت در اسلام بر سه گونه است: اول: سنت یا روش بد که همان بدعت است؛ اگرچه پایه‌گذارش، آن را نیک قلمداد کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ»^(۱) یعنی: «هر بدعتی، گمراهی‌ست».

دوم: سنت حسنه یا روش نیک که خود، بر دو نوع است:

نوع اول: این است که سنتی مشروع یا روشی که اصل و ریشه‌ای دینی دارد، ترک شود و سپس کسی، آن را احیا کند. مانند قیام رمضان یا تراویح به صورت جماعت؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله سه یا چهار شب رمضان، این نماز را با یارانش به صورت جماعت ادا کرد. سپس قیام رمضان به صورت جماعت را ترک نمود و فرمود: «ترسیدم که این نماز، بر شما فرض شود».^(۲) لذا ادای نماز تراویح یا قیام رمضان، پشت سر یک امام، سنتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بنا نهاد و فقط از ترس این که بر ما فرض شود، آن را ترک کرد؛ از این رو در پایان زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و در زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت عمر رضی الله عنه، هر دو یا سه نفر و عده‌ای نیز به تنهایی، نماز تراویح می‌خواندند؛ سپس عمر رضی الله عنه آن‌ها را پشت سر یک امام جمع کرد. عمر رضی الله عنه در واقع، سنتی را که ترک شده بود، زنده کرد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۶۷ به نقل از جابر رضی الله عنه.

(۲) نک: صحیح بخاری، ش: ۹۲۴، ۱۱۲۹ و مسلم، ش: ۷۶۱ به نقل از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها.

نوع دوم: این است که انسان، نخستین کسی باشد که به سنت حسنه‌ای عمل می‌کند؛ مانند همین مرد انصاری که پیش از همه، صدقه‌اش را آورد و مردم، از او الگو گرفتند و صدقات خود را آوردند.

برخی از بدعت‌گذارانی که در دین نوآوری می‌کنند، این حدیث را دست‌آویزی قرار داده، اذکار و درودها و حتی نمازهایی پدید می‌آورند که الله متعال هیچ دلیلی بر مشروعیت و درست بودن آن نازل نکرده است؛ تازه آن را «سنت حسنه» می‌نامند! ما، این را قبول نداریم و معتقدیم که هر بدعتی، گم‌راهی‌ست و هیچ بدعتی، حسنه نیست. لذا به مفاهیم دوگانه‌ی حدیث جریر رضی الله عنه خوب دقت کنید.

این حدیث، تشویقی بر این است که انسان، سنت‌های ترک‌شده را زنده کند و بیان‌گر این است که هرکس، سنت مرده‌ای را احیا نماید، پاداش آن و پاداش کسانی که به آن عمل کنند، به او می‌رسد. هم‌چنین از پایه‌گذاری و احیای سنت‌های بد، برحذر می‌دارد و این نکته را بیان می‌کند که هرکس روش بدی، پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه کسانی که پس از او به آن عمل نمایند، به او می‌رسد. حتی ممکن است این بدعت یا روش بد، در ابتدا خیلی ساده به‌نظر برسد، اما بعدها گسترش یابد. در این حالت نیز گناه همه‌ی کسانی که به این روش عمل کنند، به پایه‌گذار آن می‌رسد. به عنوان مثال: اگر کسی به جواز کار مباحی فتوا دهد که وسیله یا مقدمه‌ای برای انجام کارهای ناجایز و حرام می‌گردد، باید بدین نکته توجه کند که اگر فتوایش زمینه‌ای برای عملی حرام باشد، گناه آن و گناه همه‌ی کسانی که در نتیجه‌ی فتوایش مرتکب چنین عملی می‌شوند، به او می‌رسد. البته اگر عملی مباح باشد و بیم آن نرود که به گناه و معصیت بینجامد، اشکالی ندارد که انسان آن را برای مردم بیان کند؛ به‌ویژه زمانی که مردم چیزی را حرام می‌پندارند، حال آن‌که حرام نیست. در چنین مواردی باید، صورت درست مسأله را برای مردم بیان کنیم؛ اما اگر بیم آن وجود داشته باشد که چنین فتوایی، مردم را به گناه و معصیت می‌کشاند، باید از آن دوری کرد.

۱۷۷- وعن ابن مسعودٍ رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَيْسَ مِنْ نَفْسٍ تُقْتَلُ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دِمَهِهَا لِأَنَّهُ كَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ». ^(۱) [متفقٌ عليه]

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر انسانی که به ناحق و مظلومانه کشته شود، نخستین فرزند آدم، در گناه قتلش شریک است؛ زیرا او نخستین کسی بود که قتل و خونریزی را بنا نهاد».

(۱) صحیح بخاری در چندین مورد؛ از جمله: (۳۳۳۵، ۷۳۲۱)، و صحیح مسلم، ش: ۱۶۷۷.

۲۰- باب: راهنمایی به سوی خیر و نیکی و فراخواندن به سوی هدایت یا گمراهی

الله متعال می فرماید:

[القصص: ۸۷]

﴿وَأَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾

و به سوی پروردگارت فراخوان.

[النحل: ۱۲۵]

﴿ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فراخوان.

[المائدة: ۲]

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾

و با یکدیگر بر نیکی و پرهیزکاری هم‌کاری نمایید.

شرح

مؤلف رحمته، باب دیگری به نام «راهنمایی کردن به سوی خیر و نیکی و فراخواندن به سوی هدایت یا گمراهی» گشوده است. یعنی انسان، راه درست را که به نفع دنیا و آخرت مردم است، برایشان بیان نماید. کسی که به سوی خیر و نیکی راهنمایی می‌کند، پاداشی مانند انجام‌دهنده‌ی آن کار خواهد یافت. اما دعوت یا فراخواندن، مفهومی خاص‌تر دارد؛ زیرا گاه انسان، به سوی خیر و نیکی راهنمایی می‌کند، اما دعوت نمی‌دهد؛ اما بهتر است که راهنمایی و دعوت با هم باشد. انسان وظیفه دارد به سوی خیر و نیکی، یعنی به سوی الله عز وجل فرا بخواند؛ همان‌طور که الله متعال در سوره‌ی «حج» می‌فرماید:

[الحج: ۶۷]

﴿وَأَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ﴾

و به سوی پروردگارت فرا بخوان؛ بی‌گمان تو، بر راهی راست قرار داری.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْ لَهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾

[النحل: ۱۲۵]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فراخوان و به بهترین روش با آنان گفتگو کن.

و می فرماید:

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۲۵﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۲۶﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۴، ۱۰۵]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارند. و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و پس از آن که نشانه‌های آشکاری برای آن‌ها آمد، اختلاف ورزیدند. و چنین کسانی، عذاب بزرگی (در پیش) دارند.

از این آیات و امثال آن، چنین برداشت می‌شود که انسان باید دعوت‌گر باشد و به سوی الله فرا بخواند؛ البته دعوتی، درست و کامل به انجام می‌رسد که انسان نسبت به آن‌چه که به سوی آن فرامی‌خواند، علم داشته باشد؛ زیرا ممکن است آدم بی‌علم و ناآگاه به چیزی دعوت دهد که آن را درست می‌پندارد، اما باطل و نادرست باشد یا از کار درستی که آن را باطل می‌داند، بازدارد؛ از این‌رو باید ابتدا علم و دانش بیاموزیم و نسبت به آن‌چه که به سوی آن فرامی‌خوانیم، آگاهی و دانش کافی کسب کنیم. فرقی نمی‌کند که انسان به صورت تخصصی در تمام زمینه‌های علوم دینی به تحصیل علم و دانش بپردازد یا در رابطه با مسأله یا موضوع دعوتش، اطلاعات و دانش کافی کسب کند. فرض کنیم که می‌خواهید مردم را به سوی نماز دعوت دهید؛ باید ابتدا احکام و مسایل نماز را به‌خوبی فرا بگیرید و سپس به سوی نماز فرا بخوانید و چون دعوت شما بر روی نماز متمرکز شده است، لازم نیست که در رابطه با دعوت نماز، نسبت به سایر مسایل دینی، تبحر و اطلاعات تخصصی داشته باشید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً»؛ یعنی: «از طرف من تبلیغ کنید؛ گرچه یک آیه (یک مسأله) باشد». البته به هیچ عنوان جایز نیست که بدون علم و دانش، دعوت دهید؛ زیرا این کار، هم برای خود شما خطرناک و زیان‌بار است و هم برای دیگران. زیانش

برای شما این است که الله متعال، بر شما حرام کرده که بدون علم و دانش، سخن بگویید و فرموده است:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾
[الأعراف: ۳۲]

بگو: چه کسی زینت الاهی و پوشیدنی‌هایی را که برای بندگان پدید آورده و خوراکی‌های حلال و پاک را حرام نموده است؟ بگو: این‌ها در زندگی دنیا از آن مؤمنان است و روز قیامت ویژه‌ی آنان می‌باشد.

هم‌چنین فرموده است:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾
[الاسراء: ۳۶]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

انسان باید در دعوتش، حکمت داشته باشد و هر چیزی را سر جایش قرار دهد و بداند که «هر سخن، جایی و هر نکته، مقامی دارد». اگر مخاطبش، کسی است که به سوی الله روی آورده، به روشی که مناسب حال اوست، دعوتش دهد و اگر آدمی است که از خدا و پیغمبر روی گردان است، با روش و اسلوب دیگری او را دعوت دهد؛ یعنی برای دعوت دادن هر کسی روشی در پیش بگیرد که مناسب حال اوست؛ زیرا هنگامی که رسول‌الله ﷺ معاذ ﷺ را به یمن فرستاد، به او فرمود: «تو نزد کسانی می‌روی که اهل کتابند». بدین‌سان او را از وضعیت مخاطبانش آگاه ساخت تا با آمادگی کامل نزدشان برود و آنان را در جایگاه خودشان قرار دهد؛ چراکه آن‌ها اهل کتاب بودند و دانش و اطلاعاتی داشتند که آن‌ها را از مشرکان جاهل، متمایز می‌ساخت. از این‌رو کسی که می‌خواست آنان را دعوت دهد، باید آمادگی کامل می‌داشت تا سؤال‌هایشان را به نحو شایسته‌ای پاسخ دهد.

اجازه دهید مثالی بزنم: شخصی نمی‌داند که سخن گفتن در نماز، اشکال دارد؛ اگر چنین شخصی در نماز، حرف بزند، او را توبیخ و سرزنش نمی‌کنیم و بر او سخت نمی‌گیریم؛ بلکه وقتی نمازش تمام شد، به‌نرمی به او می‌گوییم که حرف زدن در نماز، درست نیست؛ زیرا نماز برای تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است؛ اما اگر

بدانیم که کسی آگاهانه در نماز حرف می‌زند و می‌داند که این کار درست نیست، اما آن را سبک می‌شمارد، طور دیگری به او تذکر می‌دهیم و او را سرزنش می‌کنیم که چرا مراعات نمی‌کند و نسبت به این مسأله‌ی مهم، بی‌پرواست. از این‌رو الله متعال فرموده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ﴾

[النحل: ۱۲۵]

با حکمت به راه پروردگارت فراخوان.

حکمت، این است که هر چیزی را سر جایش قرار دهیم و جایگاه هر کسی را بدانیم. نباید با همه، به یک شکل سخن بگوییم یا روش دعوت ما برای همه یکسان باشد؛ بلکه هرکسی را به نحوی دعوت دهیم که شایسته‌ی اوست. لذا دعوت‌گر باید وضعیت مخاطبش را درک کند؛ زیرا مخاطبش از سه حال، خارج نیست: یا آدم ناآگاه و بی‌علمی است و یا آدم لجوجی است. شاید هم آدم حقیقت‌جو و حق‌پذیری باشد که در مسیر خود، دچار اشتباه شده است. سپس مؤلف رحمته این فرموده‌ی الاهی را ذکر کرده است که:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾

[النحل: ۱۲۵]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فراخوان و به بهترین روش با آنان گفتگو کن.

راه پروردگار، همان دین و شریعت اوست که به دو سبب آن را به خود نسبت داده و از آن به عنوان «راه پروردگار» یاد کرده است:

سبب اول: شریعت، همان راهی است که الله تعالی فراروی بندگانش نهاده است. سبب دوم: شریعت، راهی است که به الله می‌رسد. به عبارت دیگر، شریعتی که الله متعال با پیامبرانشان فرستاده، تنها راهی است که انسان را به الله متعال می‌رساند. فرمود: ﴿بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ یعنی: «با حکمت و پند پسندیده». علما گفته‌اند: حکمت، هم‌خانواده‌ی «احکام» است و «احکام» یعنی «محکم‌کاری» و محکم‌کاری بدین معناست که انسان، کاری را درست و شایسته به انجام برساند و هر چیزی را سر جایش قرار دهد؛ اما موعظه یا پند نیک، عبارت است از یادآوری و تذکری که با تشویق و هشدار همراه باشد؛ لذا مخاطبی را که اندکی لجوج است، باید با پند نیک و

پسندیده که آمیخته‌ای از تشویق و هشدار است، دعوت دهیم. و اگر چنین روشی، نتیجه نداد و به قیل و قال و جدال پرداخت، به راه‌کاری عمل کنیم که الله متعال به ما نشان داده و فرموده است: ﴿وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ یعنی: باید به بهترین روش با او گفتگو کنیم. روش گفتگو و شدت و نرمی آن، و نیز دلایلی که برای مخاطب ذکر می‌کنیم، به وضعیت او بستگی دارد؛ زیرا برخی از مردم با دلایل شرعی و دینی، بیش‌تر و زودتر از دلایل عقلی، قانع می‌شوند؛ چون ایمان قوی‌تری دارند. و برخی هم بر عکس، با دلایل دینی، به‌سادگی قانع نمی‌شوند و باید دلایل شرعی را با دلایل عقلی برای آن‌ها ثابت کنیم؛ البته چنین کسانی، در معرض گم‌راهی قرار دارند؛ زیرا عقل ناقص و اندیشه‌ی فاسد خویش را ملاک پذیرش حق قرار می‌دهند و این، خطرناک است. لذا کسانی که بیش از دیگران تابع شریعت، یعنی تابع کتاب و سنتند، ایمان قوی‌تری دارند. لذا اگر به‌راستی تابع کتاب و سنت هستید، خوش‌حال باشید که در مسیر نیکی و سعادت گام نهاده‌اید و هرکه در رابطه با احکام شرعی دل‌گیر می‌شود، بداند که ایمان ضعیف و قلب بیماری دارد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا ﴿۳۶﴾ [الأحزاب: ۳۶]

سزاوار هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که چون الله و فرستاده‌اش به کاری حکم دهند، برای آن‌ها در کارشان اختیاری باشد. و هرکس از الله و فرستاده‌اش نافرمانی کند، دچار گم‌راهی آشکاری شده است.

لذا دعوت‌گر باید به بهترین روش با مخاطبانش گفتگو کند. الله ﷻ در سوره‌ی

«عنکبوت» فرموده است:

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾

[العنکبوت: ۴۶]

و با اهل کتاب جز به نیکوترین شیوه گفتگو و مجادله نکنید، و با آن دسته از آنان که ستم کردند، به گفتگو نپردازید.

یعنی: مسلمانان، با آن دسته از اهل کتاب که راه ظلم و ستم را در پیش می‌گیرند،

هیچ حرفی ندارد و باید با آنان پیکار کنیم تا با خفت و خواری، به دست خویش

جزیه دهند. لذا دعوت، چهار مرحله دارد: حکمت، پند نیکو، گفتگو به بهترین روش، و جهاد مسلحانه با ستم‌کاران.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند.

۱۷۸- وعن أبي مسعود عقبة بن عمرو الأنصاري رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ»^(۱). [روایت مسلم]

ترجمه: ابومسعود، عقبه بن عمرو انصاری رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که به کار نیکی راه‌نمایی کند، پاداشی مانند پاداش انجام‌دهنده‌ی آن کار خواهد داشت».

شرح

اینک به شرح یکی دیگر از آیه‌هایی می‌پردازیم که مؤلف رحمته الله علیه در باب «راه‌نمایی کردن به سوی خیر و نیکی» ذکر کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارند.

این، فرمانی از سوی الله ﷻ می‌باشد که باید همواره گروهی از امت، به دعوت و امر به معروف و نهی از منکر بپردازند. واژه‌ی «امت» در قرآن کریم در چهار معنا آمده است: گروه، ملت، زمان (سال‌ها)، و دین و ایمان. امت در این آیه، به معنای گروه است.

و امت به معنای دین، مانند این آیه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ [المؤمنون: ۵۲]

این، دین و آیین شماست که آیینی واحد و یک‌پارچه است.

(۱) صحیح مسلم، ۱۸۹۳.

و امت به معنای سال‌ها؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ﴾

[یوسف: ۴۴]

یکی از آن دو زندانی که نجات یافته بود، پس از سال‌ها یوسف را به یاد آورد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾

[آل عمران: ۱۰۴]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارانند.

حرف «لام» در ﴿وَلَتَكُنَّ﴾ برای «امر» است و درباره‌ی حرف «مِن» در ﴿مِنْكُمْ﴾، دو دیدگاه وجود دارد: برخی از علما، آن را «حرف تبعیض» دانسته‌اند؛ یعنی باید برخی از شما به سوی نیکی فرا بخوانند. در این صورت دعوت، واجب کفایی است و اگر عده‌ای به فعالیت‌های دعوتی بپردازند، این وظیفه از گردن دیگران ساقط می‌شود؛ اما برخی از علما گفته‌اند: حرف «مِن» در این‌جا برای بیان جنس است؛ یعنی باید همه‌ی شما مسلمانان به سوی نیکی دعوت دهید. بنا بر دیدگاه دوم، این امر، امر عینی یا واجب عینی است و هر مسلمانی باید در زمینه‌ی دعوت و فراخواندن به سوی کارهای نیک، و امر به معروف و نهی از منکر فعالیت کند. فراخواندن به سوی خیر و نیکی، شامل دعوت به سوی همه‌ی کارهایی می‌شود که برای دنیا و آخرت مسلمانان، مفید است؛ زیرا همان‌طور که خیر، منافع اخروی را دربرمی‌گیرد، شامل کارهای مفید دنیوی هم می‌شود. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ

النَّارِ ﴿۲۰۱﴾

[البقرة: ۲۰۱]

و برخی از آنان می‌گویند: پروردگارا! در دنیا به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی بده و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار.

هر امر دنیوی که مفید باشد، خیر است؛ از این‌رو الله متعال، مال و ثروت را

«خیر» نامیده و فرموده است:

[العادیات: ۸]

﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿۸﴾﴾

و انسان، به سبب مال دوستی و علاقه‌ی وافر به ثروت، سخت بخیل است.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ یعنی: «و امر به معروف و نهی از منکر کنند».

«معروف» به هر کار نیک و پسندیده‌ای گفته می‌شود که شریعت، آن را تأیید کرده است؛ لذا امر به معروف، یعنی فراخواندن یا دستور دادن به اطاعت و فرمان‌برداری از الله متعال و نهی از منکر، یعنی بازداشتن از معصیت و نافرمانی از الله ﷻ؛ البته امر به معروف و نهی از منکر، شرایطی دارد که باید رعایت نمود:

شرط اول: کسی که امر و نهی می‌کند، باید «معروف» و «منکر» را بشناسد؛ لذا اگر از حکم شرعی آن موضوع بی‌اطلاع باشد، برایش سخن گفتن روا نیست؛ زیرا کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، به کاری فرا می‌خواند که به‌پندار مردم، حکمی شرعی‌ست؛ لذا نباید درباره‌ی شریعت الاهی سخنی بگوید که هیچ دانشی در مورد آن ندارد. و این کار، به فرموده‌ی صریح پروردگار در قرآن کریم، حرام است:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ

[الإسراء: ۳۶]

عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿۳۶﴾﴾

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

بیان حلال و حرام، به احساس و عاطفه‌ی انسان بستگی ندارد؛ زیرا اگر چنین بود، می‌دیدیم که مردم درباره‌ی چیزی که دوست ندارند، بد می‌گویند و آن را «منکر» قلمداد می‌کنند. و بر عکس، برخی از آن‌ها بدون ضابطه، هر چیزی را نیک و پسندیده می‌پندارند؛ حال آن‌که معروف و منکر، در قالب آموزه‌ها و داده‌های شرعی، تعریف می‌شوند.

به من گفته‌اند: اول که ماشین آمده بود، برخی از مردم می‌گفتند: رفتن به حج با ماشین، یک‌چهارم حج است! مقتضای چنین سخنی این است که انسان برای ادای فریضه‌ی حج، باید چهار بار با خودرو به حج برود! به‌خاطر دارم که وقتی بچه بودم، برخی از مردم با قیاس بر چنین سخنی، حج رفتن با هواپیما را یک‌هشتم و بلکه

یک‌دهم حج کامل می‌پنداشتند! لذا وقتی که ضابطه‌ای وجود نداشته باشد، برخی از مردم، هر امر عجیبی را منکر قلمداد می‌کنند.

هم‌چنین اوایلی که بلندگوها رواج یافته بود، برخی از مردم استفاده از آن را زشت می‌دانستند و می‌گفتند: چگونه نماز یا خطبه را از طریق بوق‌هایی بشنویم که مانند شیپور یهودیان است؟! اما علمای محققى مانند استادم، شیخ عبدالرحمن السعدى رحمته الله می‌گفت: این، نعمت خداست که برای بندگانش این را فراهم کرده که صدای حق و حقیقت را به گوش بندگانش برسانند. استفاده از عینک نیز همین‌گونه است؛ زیرا کسی که چشمانش ضعیف شده، برای بهتر دیدن، به عینک نیاز دارد؛ اما آیا می‌توانیم به کسی بگوییم: از عینک استفاده نکن؛ زیرا قدرت دید انسان را تقویت می‌کند یا این امکان را برای او فراهم می‌سازد که پیرامونش را بهتر ببیند؟! هرگز چنین سخنی نمی‌گوییم. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که «معروف» و «منکر» در چارچوب شریعت، تعریف شده‌اند و به سلیقه و احساس هیچ‌کس بستگی ندارند که اگر کسی، از چیزی خوشش بیاید، آن را نیک بداند و اگر بدش بیاید، آن را بد قلمداد کند.

لذا انسان باید برای امر به معروف و نهی از منکر، معروف و منکر را بشناسد؛ اما راه شناختن معروف و منکر، چیست؟ راهش، این است که کتاب و سنت را بشناسیم یا از اجماع امت و قیاس صحیح آگاه باشیم. اجماع و قیاس صحیح، هر دو مستند به کتاب و سنت است و اگر کتاب و سنت نبود، ما اجماع و قیاس را حجت نمی‌دانستیم.

شرط دوم: این است که کاملاً مطمئن و آگاه باشد که مخاطبش، حکمی شرعی را ترک کرده یا مرتکب عمل نادرستی شده است؛ در غیر این صورت برایش روا نیست که به نام امر به معروف و نهی از منکر اقدامی بکند. به عنوان مثال: اگر شخصی وارد مسجد شود و «تَحِيَّةُ الْمَسْجِدِ» نخواند و بنشیند، حکمت چنین اقتضا می‌کند که از او پرسید: چرا نشستی و نماز نخواندی؟ و نباید پیش از پرسیدن دلیل، او را سرزنش کنید. توجه داشته باشید که رسول‌الله صلی الله علیه و آله در چنین مسأله‌ای چه برخوردی با مردم داشته است. پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه سخنرانی می‌کرد که شخصی، وارد مسجد شد و نشست. رسول‌الله صلی الله علیه و آله از او پرسید: «آیا نماز خوانده‌ای؟» پاسخ داد: خیر.

پیامبر ﷺ فرمود: «قُمْ فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَتَجَوَّزْ فِيهِمَا»^(۱) یعنی: «برخیز و دو رکعت، نماز کوتاه بخوان». می‌بینیم که رسول الله ﷺ ابتدا از او سؤال کرد که آیا نماز خوانده است یا نه و آن‌گاه به او دستور داد که دو رکعت بخواند. این، همان حکمت است. رسول الله ﷺ شتاب‌زده، او را سرزنش نکرد که چرا نماز نخوانده و نشسته است؟ زیرا احتمال می‌داد که شاید آن شخص نماز خوانده، ولی ایشان، او را ندیده‌اند که نماز خوانده است.

هم‌چنین اگر در ماه «رمضان» کسی را در حال خوردن و آشامیدن دیدید، او را توبیخ و سرزنش نکنید؛ بلکه ابتدا دلیلش را از او پرسید؛ زیرا ممکن است معذور بوده و به سبب عذر شرعی، روزه نگرفته باشد. به او بگویید: چرا روزه نگرفته‌ای؟ شاید مسافر یا بیمار باشد؛ مثلاً بیماری کلیوی داشته باشد که باید آب زیاد بنوشد. لذا باید با اطمینان به این‌که طرف مقابل، کار پسندیده یا وظیفه‌ای شرعی را ترک نموده، او را امر به معروف کنیم و نیز باید مطمئن باشیم که مرتکب عمل حرامی شده است و سپس او را از این عمل بازداریم. به عنوان مثال: شخصی را می‌بینید که در بازار با خانمی راه می‌رود و با او صحبت می‌کند و این فکر و خیال از سرتان می‌گذرد که چرا فلانی با زن نامحرمی حرف می‌زند؟! حال آن‌که نمی‌دانید که آن زن، خواهر یا همسر اوست! این، اشتباه بزرگی است. اگر شک و تردید دارید، پیش از این‌که چیزی بگویید، خیلی دوستانه و محترمانه سؤال کنید؛ اما اگر واقعاً دلیلی برای شک کردن به این مرد وجود ندارد، هیچ نگویید. چون بسیاری از مردم با همسرانشان به بازار می‌روند.

لذا دانستن این‌که فلان عمل، پسندیده و فلان کار، ناپسند است، یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و وقتی می‌خواهیم کسی را امر به معروف و نهی از منکر کنیم، باید مطمئن باشیم که واقعاً عمل پسندیده‌ای را ترک کرده یا مرتکب کار ناپسندی شده است.

شرط سوم: نباید پی‌آمدِ نهی از منکر، بدتر از آن عمل ناشایست باشد؛ لذا در صورتی که پی‌آمدِ نهی از منکر، بدتر و شدیدتر از آن عمل ناپسند باشد، نباید به نهی

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۴۴۹ به نقل از سُلَیْکِ غَطَفَانِی رَحِمَهُ اللهُ.

از منکر پرداخت؛ و این، یک قاعده است که از میان بد و بدتر، باید بد را انتخاب کرد. به عنوان مثال اگر کسی را می‌بینیم که سیگار می‌کشد و می‌دانیم یا احتمال می‌دهیم که اگر او را از این کار بازداریم، به سراغ شراب می‌رود، در این صورت او را از استعمال دخانیات نهی نمی‌کنیم؛ زیرا حکم مصرف سیگار از شراب‌خواری، سبک‌تر است. دلیل این شرط، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأَنْعَام: ۱۰۸]

به معبودان کسانی که غیر الله را عبادت می‌کنند، دشنام ندهید که آنان نیز از روی دشمنی و نادانی به الله ناسزا خواهند گفت.

بدگویی از معبودان باطل مشرکان، امر پسندیده‌ایست و بر ما واجب است که از معبودان باطل، بد بگوییم و ضمن پرهیز از جشن‌ها و اعیاد کافران، بدی‌های چنین اعیادی را بیان کنیم و به برادران ناآگاه خود تذکر دهیم که شرکت در جشن‌ها و اعیاد کافران، جایز نیست؛ زیرا رضایت دادن به اعمال و مراسم کافران، این خطر را دارد که انسان را در ورطه‌ی کفر بیندازد؛ آیا واقعاً به عنوان مسلمان، راضی می‌شوی که شعایر کفر برپا گردد و تو، در آن شرکت کنی؟! هیچ مسلمانی، این را نمی‌پذیرد. از این رو ابن‌القیم رحمته الله گفته است: کسی که در اعیاد کافران شرکت می‌کند و به آن‌ها تبریک می‌گوید، اگر مرتکب کفر نشده باشد، لااقل شکی نیست که عمل حرامی انجام داده است. آن بزرگوار درست فرموده است؛ لذا وظیفه داریم برادران مسلمان خود را از شرکت در اعیاد کافران بازداریم؛ زیرا حضور در چنین مراسمی و گفتن عبارتهایی مانند: «عیدتان مبارک» و امثال آن، پذیرش عملی شعایر کفر است. پناه بر الله.

می‌گوییم: هرچند دشنام دادن به معبودان باطل، امر پسندیده‌ایست، ولی از آن‌جا که ممکن است به دشنام‌گویی مشرکان به الله، یگانه معبود برحق منجر شود، از این کار نهی شده است؛ چراکه الله تعالی سزاوار ثنا و ستایش می‌باشد و فرموده است:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾

[الأَنْعَام: ۱۰۸]

به معبودان کسانی که غیر الله را عبادت می‌کنند، دشنام ندهید که آنان نیز از روی دشمنی و نادانی به الله ناسزا خواهند گفت.

لذا از این آیه، چنین برداشت می‌کنیم که اگر نتیجه‌ی نهی از منکر، عملی بدتر از آن باشد، باید سکوت کنیم تا در زمان مناسب، به نهی از منکر پردازیم. گفته می‌شود: علامه ابوالعباس حرانی رحمته الله در شام گروهی از قوم «تاتار» را دید که شراب می‌نوشند. قوم «تاتار» چندین سال بر مسلمانان چیره شدند و در زمین به فساد و تبه‌کاری پرداختند. یکی از دوستان شیخ با او بود؛ شیخ رحمته الله هیچ نگفت و از کنارشان عبور کرد. دوستش از او پرسید: چرا آن‌ها را از این کار زشت، منع نکردی؟ فرمود: اگر آن‌ها را از این کار بازمی‌داشتیم، به سراغ زنان مسلمان می‌رفتند و به مال و ناموس مسلمانان، تجاوز می‌کردند و حتی ممکن بود که آن‌ها را بکشند؛ در صورتی که شراب‌خواری در مقایسه با چنین گناہانی، کوچک‌تر و ساده‌تر است. این، از دانش و درک بالای آن بزرگوار بود.

یکی از آداب امر به معروف و نهی از منکر، این است که ابتدا خود انسان به انجام کارهای پسندیده پردازد و از کارهای زشت و ناپسند دوری کند؛ البته این، از آداب امر به معروف و نهی از منکر است، نه از شرایط آن؛ یعنی انسان نباید دیگران را به سوی کارهای نیک بخواند و خود در انجام آن، کوتاهی کند یا از کارهای ناپسند منعشان نماید و خود، کارهای زشت و ناپسند انجام دهد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢٠﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا

[الصف: ۲، ۳]

مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢١﴾﴾

ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد الله بسیار زشت و ناپسند است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.

در حدیث صحیح آمده است: «إِنَّهُ يُؤْتَى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ حَتَّى تَنْدَلِقَ أَفْتَابُ بَطْنِهِ، فَيَدُورُ عَلَيْهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ عَلَى رَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّارِ وَيَقُولُونَ لَهُ: يَا فُلَانُ، أَلَسْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَيَقُولُ: كُنْتُ أَمْرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ وَكُنْتُ أَنْهَأَكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ»^(۱) یعنی: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند؛ روده‌هایش پاره می‌شود و در آتش می‌ریزد. و او

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۲۶۷؛ و مسلم، ش: ۲۹۸۹ به نقل از اسامه بن زید رضی الله عنه.

پیرامون آن، مانند الاغی که به دور آسیاب می چرخد، دَوْر می زند. دوزخیان در اطراف او جمع می شوند و به او می گویند: چرا چنین وضعیتی داری؟ فلانی! مگر تو، ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی کردی؟! می گوید: من، شما را به کارهای نیک و پسندیده امر می کردم، ولی خودم آن را انجام نمی دادم و شما را از منکر و کارهای زشت باز می داشتم، اما خودم کارهای زشت انجام می دادم».

ابن الجوزی رحمته الله، یکی از سخنرانان مشهور و از پیروان امام احمد رحمته الله بود. روز جمعه، روی صندلی می نشست و برای مردم سخنرانی می کرد؛ گفته می شود: صدها هزار نفر در جلسه ی سخنرانی اش حاضر می شدند و سخنرانی اش به قدری بر دل ها اثر می کرد که گاه برخی از حاضران، بی هوش می شدند و حتی برخی هم می مُردند. روزی غلامی، نزدش آمد و به او گفت: آقای من، از من زیاد کار می کشد و بر من سخت می گیرد و مرا به انجام کارهایی دستور می دهد که از طاقتم خارج است. لطفاً درباره ی فضیلت آزاد کردن برده، سخنرانی کنید تا آقا، مرا آزاد کند. ابن الجوزی رحمته الله گفت: باشد؛ در این باره صحبت خواهم کرد؛ یک یا دو جمعه، شاید هم بیش تر گذشت و ابن الجوزی درباره ی آزاد کردن برده سخنرانی نکرد؛ اما پس از مدتی درباره ی این موضوع سخنرانی نمود. مردم تحت تأثیر این سخنرانی قرار گرفتند؛ در نتیجه آن مرد، غلامش را آزاد کرد. آن غلام نزد ابن الجوزی آمد و گفت: آقای من! شما مدت ها قبل گفتید که درباره ی آزاد کردن برده سخنرانی خواهید کرد؛ اما این همه تأخیر کردید! ابن جوزی پاسخ داد: آری؛ زیرا من در این مدت برده ای نداشتم که آزادش کنم و دوست نداشتم در حالی دیگران را به آزاد کردن برده تشویق نمایم که خودم نمی توانستم این کار را انجام دهم. - سبحان الله! - اما وقتی الله بر من منت نهاد و توفیقم داد که برده ای خریداری و آزاد کنم، در این باره سخنرانی کردم.

در هر حال، این، یکی از مهم ترین آداب امر به معروف و نهی از منکر است. از الله متعال درخواست می کنم که همه ی ما را جزو دعوت گران به سوی خود قرار دهد و توفیقمان دهد که امر به معروف و نهی از منکر کنیم. به یقین او، بخشنده و بزرگواری است.

۱۷۹- وعن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجُورٍ مَنْ تَبِعَهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ مِثْلُ آثَامٍ مَنْ تَبِعَهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْئًا». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «کسی که به سوی هدایت فرابخواند، از پاداشی هم چون پاداش کسانی که از او پیروی کنند، برخوردار می شود؛ و این، چیزی از پاداش آن ها نمی کاهد. و هر کس به سوی گمراهی و ضلالتی فرابخواند، گناهِش همانند گناه کسانی خواهد بود که از او پیروی نمایند؛ و این، چیزی از گناه آن ها کم نمی کند».

۱۸۰- وعن أبي العباس سهل بن سعد الساعدي رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يوم خيبر: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَاً رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا. فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ عَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم كُفُّهُمْ يَرْجُونَ أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟» فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هُوَ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ قَالَ: «فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ». فَأَتِي بِهِ، فَبَصَّقَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي عَيْنَيْهِ، وَدَعَا لَهُ، فَبَرَأَ حَتَّى كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ، فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ. فَقَالَ عَلِيٌّ رضي الله عنه: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: «انْفُذْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوالعباس، سهل بن سعد ساعدی رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم روز «خیبر» فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهیم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم خواهد زد؛ او، الله و پیامبرش را دوست دارد و الله و پیامبرش نیز او را دوست دارند». مردم، شب را در حالی سپری کردند که به یکدیگر می گفتند: کدامیک از آن ها پرچم را دریافت خواهد کرد. صبح که شد، مردم نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم رفتند و هر یک از آن ها آرزو داشت که پرچم به او واگذار شود. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» گفتند: ای رسول خدا! چشمش درد می کند. فرمود:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۷۴.

(۲) صحیح بخاری در چند مورد، از جمله: (۲۹۴۲، ۴۲۱۰) و صحیح مسلم، ش: ۲۴۰۶.

«دنبالش بفرستید». علی رضی الله عنه را آوردند. رسول الله صلی الله علیه و آله از آب دهان خویش به چشمان علی مالید و علی رضی الله عنه بلافاصله بهبود یافت؛ گویا هیچ دردی نداشته است. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به او داد. علی رضی الله عنه پرسید: آیا با آنان بجنگم تا آن‌که مانند ما مسلمان شوند؟ فرمود: «بدون عجله، به سوی آن‌ها برو تا به منطقه‌ی آن‌ها برسی؛ آن‌گاه آنان را به سوی اسلام فراخوان و آنان را از حقوق الله متعال که در دین بر آن‌ها واجب می‌شود، آگاه کن. به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ مو بهتر است».

شرح

مؤلف رحمته الله علیه حدیثی بدین مضمون از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «کسی که به سوی هدایت فراخواند، از پاداشی هم‌چون پاداش کسانی که از او پیروی کنند، برخوردار می‌شود؛ و این، چیزی از پاداش آن‌ها نمی‌کاهد». فراخواندن به سوی هدایت، بدین معناست که راه درست را برای مردم بیان کنیم و آن‌ها را به سوی آن دعوت دهیم. به عنوان مثال: برای مردم بیان کنیم که نماز «ضحی» سنت است؛ لذا اگر چنین کاری انجام دهیم و مردم به پیروی از ما نماز «ضحی» بخوانند، پاداشی همانند پاداش آن‌ها خواهیم یافت؛ بی‌آن‌که چیزی از پاداش آنان کم شود؛ زیرا فضل الله، بی‌کران است.

هم‌چنین اگر کسی به مردم بگوید: «آخرین نمازی که در شب می‌خوانید، «وتر» باشد و قبل از خوابیدن، نماز وتر را بخوانید؛ مگر این‌که بخواهید در پایان شب برخیزید و نماز وتر را در این وقت پُرفضیلت بخوانید». لذا اگر مردم از او پیروی کنند، از پاداشی هم‌چون پاداش کسانی که از او پیروی کرده‌اند، برخوردار می‌شود؛ یعنی هرکس، در نتیجه‌ی دعوت وی وتر بخواند، پاداش آن به دعوت‌گر نیز می‌رسد. سایر اعمال نیک و شایسته نیز همین‌گونه است.

رسول الله صلی الله علیه و آله در ادامه‌ی این حدیث، فرموده است: «و هر کس به سوی گم‌راهی و ضلالتی فراخواند، گناهِش همانند گناه کسانی خواهد بود که از او پیروی نمایند؛ و این، چیزی از گناه آن‌ها کم نمی‌کند». لذا اگر کسی به گناه و معصیت، دعوت کند؛ مثلاً مردم را به سوی کارهای بیهوده، موسیقی، ربا، و دیگر کارهای ناجایز فراخواند،

و عده‌ای حرف او را بپذیرند، این شخص، در گناه همه‌ی آنان شریک است؛ بی‌آن‌که چیزی از گناه آن‌ها کم شود؛ زیرا او، به گناه و معصیت فراخوانده است. ناگفته نماند که فراخواندن به سوی نیکی و هدایت و نیز دعوت کردن به گناه و معصیت، هم به زبان است و هم به عمل؛ به‌زبان، این است که به کسی بگویند: این کار را انجام بده. و به‌عمل، این است که انسان، جزو کسانی باشد که مردم، از او پیروی یا الگوبرداری می‌کنند. چنان‌که اگر از مردم بپرسند: چرا این کار را انجام می‌دهید، می‌گویند: فلانی، این کار را انجام می‌دهد؛ پس جایز است. یا فلانی، این کار را انجام نمی‌دهد؛ پس درست است. در هر حال، «کسی که به سوی هدایت فراخواند، از پاداشی هم‌چون پاداش کسانی که از او پیروی کنند، برخوردار می‌شود. و هر کس به سوی گمراهی و ضلالتی فراخواند، گناهِش همانند گناه کسانی خواهد بود که از او پیروی نمایند».

لذا درمی‌یابیم که هرکس سبب و انگیزه‌ی عملی را ایجاد می‌کند، مانند کسی است که آن عمل را انجام می‌دهد. کسی که به سوی هدایت و کارهای نیک فرامی‌خواند، مُسَبَّب کارهای نیک است و بر عکس، فراخواندن به سوی گمراهی و کارهای ناپسند، به معنای ایجاد انگیزه یا سبب برای انجام چنین کارهایی است.

لذا علما رحمهم‌الله، از این حدیث این قاعده را برگرفته‌اند که: زمینه‌سازی یا ایجاد سبب برای یک کار، مانند انجام دادن آن است؛ اما در مواردی که زمینه‌سازی یک عمل و انجام آن، به خسارت یا زیان بینجامد، مسؤولیت با کسی است که آن را انجام می‌دهد؛ یعنی با عامل، نه مُسَبَّب یا محرک.

و اما حدیث ابوالعباس، سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه؛ وی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله روز خیبر فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم خواهد زد؛ او، الله و پیامبرش را دوست دارد و الله و پیامبرش نیز او را دوست دارند». این، شامل یک مژده‌ی عمومی و یک مژده‌ی اختصاصی بود؛ مژده‌ی عمومی، این‌که مسلمانان، پیروز می‌شوند و «خیبر» را فتح می‌کنند؛ اما مژده‌ی اختصاصی، این‌که پرچم‌دار، دوست‌دار الله و پیامبر اوست و الله و پیامبرش نیز او را دوست دارند.

خیبر، قلعه‌ها و مزارعی از آن یهودیان بود که در فاصله‌ی یک‌صد میلی شمال غربی مدینه قرار داشت و یهودیان، در آن ساکن بودند؛ همان‌طور که تعدادی از آن‌ها

در مدینه ساکن شده بودند؛ زیرا در «تورات» خوانده بودند که پیامبری مبعوث می‌شود و به مدینه مهاجرت می‌کند. مدینه در «عهد قدیم»، «یثرب» نامیده می‌شد و بعد به نام مدینه، یعنی شهر پیامبر، تغییر نام یافت. آن‌ها در تورات خوانده بودند که این پیامبر به مدینه هجرت می‌کند و بر دشمنانش پیروز می‌شود. یهودیان هیچ شکی در این باره نداشتند؛ لذا به مدینه و خیبر رفتند و در آن‌جا سکونت نمودند. آنان گمان می‌کردند که این پیامبر، از میان بنی‌اسرائیل برانگیخته خواهد شد؛ ولی وقتی از نسل اسماعیل علیه السلام و از میان عرب‌ها مبعوث شد، به او حسادت ورزیدند و به او کافر شدند؛ اگرچه او را همانند فرزندان خود، می‌شناختند. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۸۹]

و هنگامی که از سوی پروردگار کتابی (به نام قرآن) به آنان رسید که تصدیق‌کننده‌ی تورات بود (و موافق نشانه‌هایی که با خود داشتند و نیز با آن‌که) پیش‌تر (با استناد به بعثت پیامبر خاتم) امید پیروزی بر کافران را مطرح می‌کردند، اما با این حال زمانی که پیامبر، مطابق نشانه‌هایی که او را با آن شناختند، نزدشان آمد، به او کفر ورزیدند.

آن‌ها اگرچه به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند، اما پیمانی میان آن‌ها و پیامبر صلی الله علیه و آله بسته شد که چندی بعد، خیانت و پیمان‌شکنی کردند. یهودیانی که در مدینه و اطراف آن سکونت داشتند، سه قبیله بودند: «بنی قینقاع»، «بنی نضیر» و «بنی قریظه». پیامبر صلی الله علیه و آله با همه‌ی این‌ها پیمان بست؛ ولی آن‌ها، پیمان‌شکنی کردند. در نتیجه الله متعال به دست پیامبرش، شکست سختی بر آنان وارد ساخت. آخرین گروه یهودی، «بنی قریظه» بودند که به حکم سعد بن معاذ رضی الله عنه، جنگ‌جویان آن‌ها را کشتند و سایر افراد این قبیله، به اسارت مسلمانان درآمدند و اموالشان به غنیمت گرفته شد. این‌ها، هفت صد نفر بودند. یهودیان، اهل خیانت و پیمان‌شکنی هستند و تاریخشان از زمان موسی علیه السلام تا کنون، این را نشان می‌دهد و تا قیامت نیز همین‌گونه خواهند بود. آن‌ها بیش از همه، پیمان‌شکن و خیانت‌کارند؛ از این‌رو به هیچ عنوان قابل اعتماد نیستند و تنها کسی به آن‌ها اطمینان می‌کند که آنان را به‌خوبی نمی‌شناسد.

در هر حال، خیبر مزارع و قلعه‌هایی بود که یهودیان در آن سکونت داشتند و توسط پیامبر ﷺ فتح شد. پیامبر ﷺ در آن روز فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم می‌زند؛ او، الله و پیامبرش را دوست دارد و الله و پیامبرش نیز او را دوست دارند». این، بیان‌گر دو فضیلت بزرگ است:

اول این‌که الله متعال، فتح و پیروزی را به دست پرچم‌دار این لشکر رقم زد و او به عنوان فاتح، به خیر و نیکی فراوانی دست یافت؛ چنان‌که پیامبر ﷺ فرموده است: «اگر الله متعال، یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت کند، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است». شتران سرخ‌مو، نفیس‌ترین و باارزش‌ترین اموال عرب‌ها به‌شمار می‌رفت.

دوم: او، دوست‌دار الله و پیامبر ﷺ بود و الله و پیامبرش نیز او را دوست داشتند. علی بن ابی‌طالب ﷺ به این دو فضیلت بزرگ دست یافت؛ زیرا مردم آن شب را در حالی سپری کردند که می‌گفتند: چه کسی از این فضیلت، برخوردار خواهد شد؟

صبح که شد، پیامبر ﷺ فرمود: «علی بن ابی‌طالب کجاست؟» گفتند: ای رسول‌خدا! چشمش درد می‌کند. فرمود: «دنبالش بفرستید». علی ﷺ را آوردند. رسول‌الله ﷺ از آب دهان خویش به چشمان علی مالید و علی ﷺ بلافاصله بهبود یافت؛ گویا هیچ دردی نداشته است. این، یکی از نشانه‌های الله ﷻ بود. در آن زمان، قطره یا پماد چشم وجود نداشت. ولی با آب دهان پیامبر ﷺ و دعای ایشان، چشم علی ﷺ خوب شد.

از این حدیث درمی‌یابیم که آرزوی کسب فضایل و سخن گفتن در این باره، اشکالی ندارد؛ زیرا صحابه ﷺ شب را در حالی سپری کردند که در این باره سخن می‌گفتند و هر یک از آن‌ها آرزو داشت که به این فضیلت بزرگ نایل شود.

و نیز چنین برداشت می‌شود که گاه، انسان از فضیلتی برخوردار می‌گردد که خود، گمانش را ندارد؛ چنان‌که علی ﷺ فکرش را هم نمی‌کرد که پیامبر ﷺ پرچم را به او بدهد؛ زیرا آن‌جا حضور نداشت و شاید از اصل ماجرا و نوید پیامبر ﷺ نیز بی‌خبر بوده است. با این حال، الله متعال این افتخار بزرگ را نصیبش فرمود. بنابراین، گاه انسان به چیزی که آرزویش را دارد، نمی‌رسد و گاه از نعمتی برخوردار می‌شود که حتی تصورش را هم نمی‌کند.

پیامبر ﷺ پرچم را به علی ﷺ داد. پرچم، همان درفشی بود که در جهاد برای دسته‌های مختلف لشکر بسته می‌شد تا محل هر قبیله یا دسته‌ای در لشکر، مشخص باشد. گروهی در سمت راست لشکر قرار می‌گرفتند و دسته‌ای در سمت چپ؛ عده‌ای پیش‌آهنگ بودند و عده‌ای در انتهای لشکر. و هر گروهی پرچمی داشتند.

علی ﷺ پرسید: آیا با آنان بجنگم تا آن‌که مانند ما مسلمان شوند؟ فرمود: «بدون عجله، به سوی آن‌ها برو تا به منطقه‌ی آن‌ها برسی». پیامبر ﷺ فرمود که با آنان بجنگد تا آن‌که اسلام بیاورند؛ زیرا جنگ با کفار، برای این نیست که آن‌ها را به پذیرش اسلام، مجبور کنیم؛ بلکه برای این است که به احکام اسلام تن دهند. لذا اگر مسلمان شوند، به نفع خودشان است و گرنه، به زیان آن‌هاست. به عبارت دیگر، یا باید مطابق احکام اسلام، با خفت و خواری و به دست خویش جزیه دهند و یا اسلام را بپذیرند. علما رحمهم الله اختلاف نظر دارند که آیا فقط از اهل کتاب، جزیه دریافت می‌شود یا از همه‌ی کافران؟ بیشتر علما گفته‌اند: تنها اهل کتاب (یهودیان و نصرانی‌ها) هستند که باید با آن‌ها جنگید تا جزیه دهند یا مسلمان شوند و باید سایر کافران که اهل کتاب نیستند، پیکار نمود تا آن‌که اسلام بیاورند و تنها چیزی که از آنان پذیرفته می‌شود، اسلام است و نمی‌توان از آن‌ها جزیه گرفت. دلیلشان، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾﴾

[التوبة: ۲۹]

با آن دسته از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آن‌چه را الله و پیامبرش حرام نموده‌اند، حرام نمی‌شمارند و دین حق را نمی‌پذیرند، پیکار نمایید تا به دست خویش و با خفت و خواری جزیه بپردازند.

البته، دیدگاه صحیح این است که این حکم، عام است و شامل همه‌ی کافران می‌شود؛ زیرا همان‌طور که در «صحیح بخاری» آمده است، رسول الله ﷺ از مجوسیان «هَجَرَ» جزیه گرفت. و دلیل دیگری هم در این‌باره وجود دارد؛ امام مسلم نیشابوری رحمته الله از بریده بن حصیب رضی الله عنه روایت کرده است که هرگاه پیامبر ﷺ شخصی را به فرماندهی لشکر یا دسته‌ای منصوب می‌کرد، او و سپاهیان‌ش را به رعایت چند

نکته، سفارش می‌فرمود؛ از جمله این‌که سه راه، فراروی دشمن بگذارند: پذیرش اسلام، یا پرداخت جزیه و یا انتخاب جنگ.

لذا حکم گرفتن جزیه از کافران، عام است؛ از این‌رو پیامبر ﷺ علی ﷺ را راه‌نمایی کرد تا بدون عجله و شتاب‌زدگی به میدان نبرد برود تا خود و سپاهیان‌ش را خسته نکند و سپس به او فرمود: «آن‌گاه آنان را به سوی اسلام فراخوان». آن‌جا بود که رسول‌الله ﷺ دو دستور مهم به علی ﷺ داد:

اول این‌که آنان را به سوی اسلام دعوت کند؛ یعنی به آن‌ها بگوید: اسلام بیاورید و اگر معنای اسلام آوردن را نمی‌دانستند، برایشان توضیح دهد که باید شهادتین را بگویند؛ یعنی گواهی دهند که هیچ معبود برحق‌ی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست. و نماز بخوانند، روزه بگیرند، زکات بدهند و حج بگذارند.

فرمان دوم: به آنان خبر دهد که باید از دستوره‌ای که الله ﷻ اطاعت کنند؛ لذا به علی ﷺ فرمود: «و آنان را از حقوق الله متعال که در دین بر آن‌ها واجب می‌شود، آگاه کن» تا اسلام را آگاهانه بپذیرند؛ زیرا برخی از مردم، اسلام را به‌صرف این‌که یک دین است، می‌پذیرند؛ اما از حقیقت آن، بی‌اطلاعند و چون با وظایف و شعایر دینی روبه‌رو می‌شوند، از دین برمی‌گردند و دوباره کفر می‌ورزند و این، بدتر از کفر اول آن‌هاست؛ زیرا دیگر، فقط یک راه دارند؛ یا باید اسلام بیاورند و یا به جرم ارتداد، کشته می‌شوند؛ از این‌رو در عصر حاضر که بسیاری از کافران مانند نصرانی‌ها، بودایی‌ها و مشرکان در میان ما هستند، باید ابتدا حقیقت اسلام را برای آن‌ها توضیح دهیم تا آگاهانه و با شناخت کامل از اسلام، مسلمان شوند و این، کافی نیست که به آن‌ها بگوییم: اسلام بیاورید؛ زیرا آن‌ها وظایف اسلامی را نمی‌دانند. ولی اگر آگاهانه و با شناخت کامل از احکام اسلامی مسلمان شوند، اگر زمانی از اسلام برگردند، دیگر عذری ندارند و از آن‌ها می‌خواهیم که دوباره به اسلام بازگردند، و گرنه، آنان را می‌کشیم؛ اما اگر ابتدا اسلام را برای آن‌ها شرح ندهیم، دعوت ما، دعوت ناقصی است؛ به دلیل همین حدیث سهل بن سعد ﷺ که به شرح آن پرداخته‌ایم.

در این حدیث آمده است: «به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است». شتران سرخ‌مو، اگر نفیس‌ترین و باارزش‌ترین اموال عرب‌ها نبود، حداقل یکی از نفیس‌ترین اموال آن‌ها محسوب

می‌شد. علی علیه السلام مطابق فرمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله به میدان نبرد رفت و پیش آغاز نبرد، آنان را به اسلام فراخواند؛ ولی آن‌ها اسلام نیاوردند. لذا جنگ آغاز شد و مسلمانان پیروز شدند و الله متعال، این پیروزی را به دست علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه رقم زد. این داستان مشهور، در کتاب‌های سیرت و کتاب‌هایی که درباره‌ی جنگ‌ها و غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته شده، آمده است؛ اما شاهد موضوع، این‌جاست که رسول‌الله صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه دستور داد که آن‌ها را به اسلام دعوت کند و حقوق الله تعالی را به آنان اعلام نماید.

در این حدیث، به یکی از معجزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح شده است؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهانش را به چشمان علی رضی الله عنه مالید و چشمانش به گونه‌ای خوب شد که گویا پیش‌تر درد نمی‌کرد. در این حدیث، به معجزه‌ی دیگری هم اشاره شده است؛ رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: الله متعال، پیروزی را به دست پرچم‌دار این لشکر رقم خواهد زد. این، خبری غیبی بود که رسول‌الله صلی الله علیه و آله از سوی الله تعالی بیان نمود و همین‌طور هم شد.

یکی از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود، برافراشتن پرچم جهاد در میدان نبرد است تا هر گروهی زیر پرچم دسته‌ی خود، انجام وظیفه کنند؛ همان‌طور که پیش‌تر به این موضوع اشاره کردیم.

هم‌چنین درمی‌یابیم که انسان باید مشتاق کارهای نیک و کسب فضایل باشد؛ زیرا صحابه رضی الله عنهم آن شب را در این اندیشه سپری کردند که چه کسی از این فضیلت برخوردار خواهد شد.

و نیز چنین برداشت می‌شود که گاه، انسان به چیزی دست می‌یابد یا از فضیلتی برخوردار می‌گردد که خود، گمانش را ندارد. چنان‌که علی رضی الله عنه فکرش را هم نمی‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به او بدهد؛ زیرا آن‌جا حضور نداشت و شاید از اصل ماجرا و نوید پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بی‌خبر بوده است. با این حال، الله متعال این افتخار بزرگ را نصیبش فرمود. بنابراین، گاه انسان به چیزی که آرزویش را دارد، نمی‌رسد و گاه از نعمتی برخوردار می‌شود که حتی تصورش را هم نمی‌کند. لذا این، فضل خداست و به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند.

۱۸۱- وعن أنس رضی اللہ عنہ أن فتى من أسلم قال: يا رسول الله إني أريد العزوة وليس معي ما أجهز به؟ قال: «أنت فلاناً فإنه قد كان تجهز فمرض». فأتاه فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم يُقرئك السلام ويقول: أعطني الذي تجهزت به، فقال: يا فلانة أعطيه الذي تجهزت به ولا تحبسي منه شيئاً، فوالله لا تحبسين منه شيئاً فببارك لك فيه. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: جوانی از قبیله ی «اسلم» به رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت: ای رسول خدا! می خواهم جهاد کنم؛ ولی چه کنم که چیزی ندارم تا ساز و برگ جنگی آماده نمایم؟ پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «نزد فلانی برو که او ساز و برگ جنگی آماده کرده، ولی بیمار شده است (و نمی تواند به جهاد برود)». این جوان، نزد آن شخص رفت و گفت: پیامبر صلى الله عليه وسلم به تو سلام رسانده و فرموده است: ساز و برگ جنگی خود را به من بدهی. آن مرد به همسرش گفت: وسایل رزمی مرا به او بده و چیزی از آن را نگه ندار؛ به الله سوگند اگر چیزی از آن را نگه نداری، الله برای تو در آن برکت می نهد».

شرح

حدیثی که مؤلف رحمته الله ذکر کرده، در باب راه‌نمایی به سوی خیر و نیکی است. جوانی نزد پیامبر صلى الله عليه وسلم آمد و از ایشان تقاضای ساز و برگ جنگی یا وسایل رزم نمود تا بتواند به جهاد برود. پیامبر صلى الله عليه وسلم او را راه‌نمایی کرد که نزد مردی برود که برای جهاد، ساز و برگ جنگی تدارک دیده بود؛ اما به علت بیماری نمی توانست به جهاد برود. جوان، نزد این مرد رفت و ماجرا و فرموده‌ی پیامبر صلى الله عليه وسلم را برایش بازگو کرد. آن مرد به همسرش گفت: وسایل رزمی مرا به او بده و چیزی از آن را نگه ندار؛ به الله سوگند اگر چیزی از آن را نگه نداری، الله برای ما در آن برکت می نهد.

این حدیث، بیان‌گر این است که هرکس به سوی کار نیکی راه‌نمایی کند، پاداشی همانند پاداش انجام‌دهنده‌ی آن خواهد یافت و این، مفهوم حدیثی است که پیش‌تر بیان شد: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ»^(۲) از این حدیث، این نکته نیز برداشت می‌شود که اگر کسی قصد انجام کار نیکی را داشت، اما به علت بیماری از انجام آن بازماند، چه خوب است آن‌چه را برای انجام این عمل آماده کرده، در اختیار شخص

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۹۴.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۸۹۳.

دیگری قرار دهد تا این کار را به انجام برساند و بدین سان اجر و پاداش کاملی به او می‌رسد؛ زیرا اگر انسان، بیمار شود و پیش از آن خود را برای کار نیکی آماده کرده باشد، اجر آن عمل به‌طور کامل به او می‌رسد؛ گرچه به سبب بیماری نتواند آن را انجام دهد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾

[النساء: ۱۰۰]

کسی که در راه الله مهاجرت نماید، در زمین پناه‌گاه‌های بسیار و گشایش در زندگی خواهد یافت. و کسی که از خانه‌اش به قصد هجرت به سوی الله و رسولش بیرون رود و آن‌گاه مرگش فرا رسد، پاداشش با الله است.

از این حدیث و سخن صحابه رضی الله عنهم چنین برداشت می‌شود که اگر کسی، چیزی را برای انجام کار خیر در نظر گرفت، چه خوبست که این کار را انجام دهد؛ مثلاً اگر تصمیم گرفت بخشی از ثروتش را صدقه دهد و آن را به صندوق مسجد یا انجمن خیریه‌ای تحویل دهد، تا زمانی که پول در دست اوست، اختیار با خودش می‌باشد؛ ولی بهتر است هرچه زودتر تصمیمش را عملی سازد تا در جرگه‌ی پیش‌گامان خیر و نیکی قرار گیرد.

۲۱- باب: همکاری و تعاون در زمینه‌ی نیکی و پرهیزگاری

الله متعال می‌فرماید:

[المائدة: ۲]

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾

و با یکدیگر بر نیکی و پرهیزکاری همکاری نمایید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾﴾

سوگند به روزگار که بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یکدیگر را به حق (توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

امام شافعی رحمته الله سخنی بدین مضمون گفته است که: همه‌ی مردم یا بیش‌تر آنها،

از تدبر و اندیشیدن در این سوره غافلند.

شرح

مؤلف رحمته الله می‌گوید: «باب تعاون در زمینه‌ی نیکی و پرهیزگاری». تعاون، یعنی

هم‌کاری با یکدیگر؛ و از نام این باب، چنین برداشت می‌شود که مردم باید در انجام

کارهای نیک و دوری از کارهای بد با یکدیگر همکاری کنند؛ زیرا اعمال مردم از دو

حالت خارج نیست: یا نیک است و یا بد. تعاون در کارهای نیک، بدین معناست که

به دوستان در زمینه‌ی کارهای نیک کمک کنی و زمینه یا شرایط لازم را برای آنها

فراهم سازی؛ اما تعاون و هم‌کاری در زمینه‌ی تقوا، بدین معناست که دوستان را از

کارهای زشت و ناپسند بازداري و بدکاران را به ترک کارهای زشت فراخوانی. به

عبارت دیگر، مفهوم هم‌کاری بر سر تقوا، این است که مردم را از انجام کارهای بد

بازداریم تا همه، امتی یک‌پارچه نیک و درست‌کار شوند.

﴿وَتَعَاوَنُوا﴾ یعنی: «با یکدیگر هم‌کاری کنید». این دستور، درباره‌ی واجبات، امر و جویبی‌ست و درباره‌ی اعمال مستحب، استحبابی. هم‌چنین درباره‌ی نهی از کارهای بد، و جویبی‌ست و درباره‌ی کارهای مکروه، استحبابی.

دومین دلیلی که مؤلف رحمته درباره‌ی تعاون و هم‌کاری بر سر تقوا و پرهیزکاری ذکر کرده، سوره‌ی «عصر» است که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ﴿۳﴾ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿۴﴾﴾

سوگند به روزگار که بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یکدیگر را به حق (توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

الله متعال در این سوره، به زمانه یا روزگار سوگند یاد کرده است؛ زیرا روزگار، ظرفِ اعمال انسان‌هاست. برخی از مردم، این ظرف را سرشار از خیر و نیکی می‌کنند و برخی هم آن را پُر از بدی می‌نمایند؛ لذا تناسب جالبی میان این سوگند و موضوع آن وجود دارد. می‌بینیم که الله متعال در این سوره، درباره‌ی اعمال بندگان به روزگار سوگند یاد کرده و فرموده است:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۱﴾﴾

بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند.

یعنی همه‌ی انسان‌ها، اعم از کافر و مسلمان، نیکوکار و بدکار، و زن و مرد، همه زیان‌کارند و کار و تلاش آن‌ها در دنیا و آخرت، بی‌فایده است؛ مگر کسانی که چهار ویژگی داشته باشند: دو ویژگی درباره‌ی خودشان و دو ویژگی درباره‌ی دیگران؛ خودشان را با ایمان و عمل نیک و شایسته اصلاح کنند، و دیگران را با سفارش به حقیقت و توحید، و نیز سفارش به صبر و شکیبایی. همان‌طور که الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿۴﴾﴾

مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یکدیگر را به حق (توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

ایمان بدین معناست که انسان به آنچه که باید، و بر او واجب است، باور داشته باشد و آنچه را که الله و رسولش بیان کرده‌اند، بپذیرد؛ رسول‌الله صلی الله علیه و آله شش رکن ایمان

را چنین برشمرده است: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»^(۱) یعنی: «ایمان، این است که به الله و فرشتگانش، و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به تقدیر خیر و شر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی». اما عمل صالح، به هر کار نیکی گفته می‌شود که انسان را به الله ﷻ نزدیک کند و دو شرط دارد: اخلاص برای الله ﷻ و پیروی از پیامبر ﷺ.

اخلاص، بدین معناست که قصد انسان از انجام کار نیک، خودنمایی نباشد و فقط رضایت الله و در نتیجه سعادت آخرت را در نظر بگیرد؛ اما پیروی از پیامبر ﷺ این است که به روش ایشان عمل کند و از بدعت و نوآوری بپرهیزد؛ زیرا انسان، حتی اگر در بدعتش اخلاص داشته باشد، باز هم عملش مردود و باطل است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^(۲) یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است». هم‌چنین عبادتی که مطابق سنت است، اما در آن اخلاص نیست، باطل می‌باشد؛ زیرا در حدیث قدسی آمده است که الله ﷻ می‌فرماید: «أَنَا أُغْنِي الشُّرَكَاءَ عَنِ الشَّرِكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكُهُ»^(۳) یعنی: «الله فرموده است: من، بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هرکس عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل شریکم سازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌گذارم».

الله متعال در سوره‌ی «عصر» می‌فرماید: ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾^(۴) یعنی: «یک‌دیگر را به حق و شکیبایی سفارش می‌کنند». حقیقت، شامل همه‌ی چیزهایی می‌شود که پیامبران الهی آورده‌اند که در رأس آن‌ها «توحید» قرار دارد. هم‌چنین یک‌دیگر را به صبر و شکیبایی سفارش می‌کنند؛ زیرا نفس انسان برای انجام واجبات و ترک کارهای ممنوع و حرام، به صبر و شکیبایی نیاز دارد. امام شافعی رحمته الله علیه گفته است: اگر الله متعال، همین یک سوره را بر بندگانش نازل می‌کرد، کافی بود؛ زیرا این سوره، سوره‌ی جامع‌ست که اساسی‌ترین رهنمودها را

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۵.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۵۳۰۰.

در خود دارد. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را جزو مؤمنان نیکوکاری بگرداند که یک‌دیگر را به حق و شکیبایی، سفارش می‌کنند.

۱۸۲- عن أبي عبد الرحمن زيد بن خالد الجهني رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا وَمَنْ خَلَفَ غَازِيًا فِي أَهْلِهِ بِحَيْرٍ فَقَدْ غَزَا». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابو عبد الرحمن، زيد بن خالد جهنی رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس ساز و برگ جنگی مجاهد راه الله را تأمین کند، (گویا) خود جهاد کرده است؛ و هرکس در غیاب مجاهد راه الله، خانواده‌اش را به نیکی سرپرستی نماید، گویا خود جهاد نموده است».

۱۸۳- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ بعث بعثاً إلى بني لحيان من هذيل فقال: «لِيَنْبِعُثَ مِنْ كُلِّ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا وَالْآخَرُ بَيْنَهُمَا». [روایت مسلم] ^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ عده‌ای را به جنگ با «بنی لحيان» از قبیله‌ی «هذیل» فرستاد و فرمود: «باید از هر دو مرد، یک نفر به جنگ آن‌ها برود و هر دو- یعنی رزمنده و کسی که در نبود او خانواده‌اش را سرپرستی می‌کند- در پاداش جهاد، سهیمند».

شرح

مؤلف رحمته الله در باب تعاون و هم‌کاری با یک‌دیگر در زمینه‌ی کارهای نیک و پرهیزگاری، حدیثی نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس ساز و برگ جنگی مجاهد راه الله را تأمین کند، (گویا) خود جهاد کرده است؛ و هرکس در غیاب مجاهد راه الله، خانواده‌اش را به نیکی سرپرستی نماید، گویا خود جهاد نموده است». این، نمونه‌ای از تعاون و هم‌کاری با یک‌دیگر در زمینه‌ی کارهای نیک است؛ یعنی اگر کسی بار سفر، مرکب و سلاح رزمنده‌ای را تدارک ببیند، پاداش جهاد به او می‌رسد؛ چون به رزمنده کمک کرده است. هم‌چنین از خانواده‌ی مجاهدی، به نیکی مواظبت

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۴۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۹۵.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۸۹۶.

کند، در پاداش آن مجاهد سهمیم خواهد بود. بنابراین، کمک کردن به مجاهد یا رزمنده، دو وجه دارد: اول: تأمین هزینه‌ها، سواری و سلاح مجاهد؛ و دوم مواظبت از خانواده‌اش در غیاب او. و این، کمک بزرگی به مجاهد راه الله، محسوب می‌شود؛ زیرا رفع مشکلات و نیازهای خانواده‌ی مجاهد راه الله، کار بسیار بزرگ و ارزشمندی‌ست و خانواده‌ی مجاهد نیز، نیازها و مشکلاتی دارند که این امر، خود مانعی بر سر راه مجاهد به‌شمار می‌رود. لذا اگر کسی این نیازها را برطرف کند، در پاداش جهاد، با مجاهد سهمیم خواهد بود؛ البته چیزی از اجر رزمنده کم نمی‌شود.

می‌توانیم در این باره به ماجرای اشاره کنیم که درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه السلام پیش آمد؛ زمانی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله رهسپار غزوه‌ی «تبوک» شد، علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت تا به نیازهای خانواده‌ی ایشان، رسیدگی کند. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول‌خدا! آیا مرا در میان بچه‌ها و زنها می‌گذاری؟! رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٍّ بَعْدِي»؛^(۱) یعنی: «آیا دوست نداری که برای من، به منزله‌ی هارون برای موسی باشی؟ البته پس از من، پیامبری نخواهد آمد». به عبارت دیگر: من، تو را به عنوان جانشین خود در میان خانواده‌ام می‌گمارم تا به کارهایشان رسیدگی نمایی؛ همان‌طور که موسی علیه السلام وقتی به میقات پروردگارش رفت، برادرش هارون علیه السلام را به عنوان جانشین خود در میان قومش تعیین کرد.

لذا چنین برداشت می‌شود که هرکس به شخصی دیگری در زمینه‌ی اطاعت از الله تعالی کمک کند، در پاداش آن شخص سهمیم خواهد بود؛ یعنی اگر به دانش‌جو یا طلبه‌ای برای تأمین کتاب‌های مورد نیازش یا برای تأمین مسکن و نیز هزینه‌های تحصیلش کمک کنید، در پاداش دانش‌اندوزی او سهمیم خواهید بود؛ بی‌آن‌که چیزی از پاداش دانش‌جو یا طالب علم کم شود. هم‌چنین اگر به نمازگزار برای وضو گرفتن یا پاک کردن لباس و جای نمازش کمک نمایید، در پاداش نماز، با او شریک هستید. و این، یک قاعده‌ی کلی‌ست که هرکس به دیگران در زمینه‌ی اطاعت و

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۷۰۶، ۴۴۱۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۴۰۴ به نقل از سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه.

فرمان برداری از الله کمک کند، پاداشی همانند پاداش آن‌ها خواهد یافت و چیزی از پاداش آن‌ها کاسته نمی‌شود.

۱۸۴- وعن ابن عباس رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَقِيَ رُكْبًا بِالرُّوحَاءِ فَقَالَ: «مَنِ الْقَوْمُ؟» قَالُوا: الْمُسْلِمُونَ، فَقَالُوا: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ». فَرَفَعَتْ إِلَيْهِ امْرَأَةٌ صَبِيًّا فَقَالَتْ: أَلْهَدَا حَجًّا؟ قَالَ: «نَعَمْ وَلَكِ أَجْرٌ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله ﷺ کاروانی در "روحاء" دید و پرسید: «کیستید؟» گفتند: مسلمانیم. و پرسیدند: تو، کیستی؟ فرمود: «رسول‌خدا هستم». آن‌گاه زنی، کودکی را بلند کرد و پرسید: آیا این بچه هم، حجی دارد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بله؛ و پاداش آن به تو نیز می‌رسد».

شرح

مؤلف رحمته، از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که پیامبر ﷺ کاروانی در «روحاء» دید؛ روحاء، نام مکانی در میان مکه و مدینه است. این ماجرا در «حج و داع» بود. رسول‌الله ﷺ از آن‌ها پرسید: «کیستید؟» گفتند: مسلمانیم و سپس پرسیدند: تو کیستی؟ فرمود: «من، رسول‌خدا هستم». آن‌گاه یک زن، پسر بچه‌ای را بالا گرفت و پرسید: آیا این بچه هم حجی دارد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بلی؛ و پاداش آن به تو نیز می‌رسد».

مؤلف رحمته از آن جهت، این حدیث را در این باب ذکر کرده که نشان می‌دهد هرکس، به دیگری در زمینه‌ی اطاعت از الله ﷻ کمک کند، اجر و پاداش آن عمل به او نیز می‌رسد؛ زیرا این زن، از کودکش که احرام بسته بود، نگهداری می‌کرد و هنگام طواف، و در سعی «صفا» و «مروه»، و در «وقوف» و دیگر اعمال حج مراقبش بود؛ از این رو رسول‌الله ﷺ به او فرمود: حج این بچه درست است و پاداش آن به مادرش نیز می‌رسد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که انسان باید به وقت ضرورت، چیزی را که نمی‌داند، سؤال کند. چنان‌که رسول‌الله ﷺ از گروهی که در میان مکه و مدینه دید،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۳۳۶.

پرسید: کیستید؟ زیرا بیم آن می‌رفت که از دشمنان مسلمانان باشند و خیانت کنند یا آسیبی به مسلمانان برسانند. البته اگر ضرورتی نباشد، نباید از طرف مقابل، پرسیم که کیستی؟ زیرا پرسش بی‌مورد، کار بی‌معنایی است و یکی از ویژگی‌های خوب یک مسلمان، این است که از کارهای بی‌فایده، دوری می‌کند.

از این حدیث چنین درمی‌یابیم که انسان می‌تواند برای معرفی خود، ویژگی‌های پسندیده‌اش را بیان کند؛ البته به شرطی که قصدش فخرفروشی و خودستایی نباشد؛ زیرا وقتی از این دسته از صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: کیستید، گفتند: مسلمانیم. روشن است که مسلمان بودن، صفت نیک و پسندیده‌ای است؛ لذا اگر کسی بگوید: من، مسلمان یا مؤمن هستم، اشکالی ندارد؛ به شرطی که هدفش، فخرفروشی نباشد. هم‌چنین اگر هدفش، بیان فضل و لطف پروردگار باشد، باز هم اشکالی ندارد؛ مثلاً اشکالی ندارد که بگوید: خدا را شکر که مرا جزو مسلمانان قرار داد؛ بلکه گفتن چنین عبارتهایی با رعایت شرایط مذکور، نیک و پسندیده است.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌کنیم، این است که اگر کسی ویژگی‌های نیک و پسندیده‌ی خود را بدون فخرفروشی و با رعایت شرایط یاد شده بیان کند، این کار، خودستایی نیست؛ زیرا خودستایی، عمل ناپسندی است که الله متعال از آن منع کرده و فرموده است:

﴿فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ [النجم: ۳۲]

پس خودستایی نکنید. او، به کسی که تقوا پیشه کرده، کاملاً آگاهی دارد.

این حدیث، بیان‌گر این است که انسان باید وجود هر عالمی را غنیمت بداند و همین‌که در خدمت عالمی قرار گرفت، از فرصت پیش‌آمده، بیش‌ترین استفاده را ببرد. همان‌طور که این قوم، همین‌که پیامبر صلی الله علیه و آله را شناختند، پرسش‌های خود را نزد او مطرح کردند.

این نکته نیز از حدیث مذکور، برداشت می‌شود که اگر ولی یا سرپرست بچه‌ای، او را با خود به حج ببرد، حج آن بچه برای خود او منظور خواهد شد، نه برای سرپرستش. نزد عوام چنین مشهور شده که حج بچه، از آن پدر و مادر اوست. این پندار، هیچ پایه‌ای ندارد؛ بلکه حج کودک، برای خود او منظور می‌شود. در این حدیث آمده است که آن زن، از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا این بچه هم حجی دارد؟

رسول الله ﷺ فرمود: «بله؛ و پاداش آن به تو نیز می‌رسد». لذا ناگفته نماند که بچه و هر کودکی که بالغ نشده است، پاداش اعمالش به او می‌رسد؛ اما هیچ گناهی برای او منظور نمی‌شود.

برخی از علما، از این حدیث چنین استنباط کرده‌اند که هرگاه کودکی برای حج، «احرام» ببندد، باید همه‌ی شرایط حج را رعایت کند؛ طواف، سعی، وقوف عرفه، گذراندن شب در مزدلفه و منا، و رمی حجرات و... هر عملی را که می‌توانست، خود انجام دهد و هر عملی که نمی‌توانست، از طرف او انجام دهند؛ جز طواف و سعی صفا و مروه که خود کودک باید انجام دهد.

اما عده‌ای از علما گفته‌اند: کودکی که احرام بسته است، می‌تواند بدون هیچ سببی، از احرام بیرون بیاید؛ زیرا کودک، مکلف نیست؛ از این رو نمی‌توان گفت که چون حج نفل، مانند حج فرض است و بیرون آمدن از آن، جایز نیست و از آنجا که حج کودک، نفل محسوب می‌شود، لذا خروج او از حج، درست نیست. دلیلش روشن است؛ چون کودک، مکلف نیست و این، دیدگاه امام ابوحنیفه رحمته می‌باشد. یعنی کودک ملزم به تمام کردن اعمال و انجام واجبات آن، یا دوری از کارهای ممنوع در زمان حج نیست. بنابراین، هر یک از اعمال حج را که انجام دهد، از او پذیرفته می‌شود و درباره‌ی اعمالی که ترک کند، بازخواست نخواهد شد. چنان‌که در حال حاضر، بیش‌تر مردم ابتدا کودکانشان را مجبور می‌کنند که احرام ببندند، اما کودک خسته می‌شود و ناگزیر از احرام بیرون می‌آید. دیدگاه جمهور علما در این باره این است که سرپرستش باید او را به کامل کردن اعمال حج مجبور سازد؛ ولی امام ابوحنیفه و نیز صاحب «الفروع»^(۱) که از پیروان امام احمد و از شاگردان امام ابوالعباس حرانی بوده است، بر این باورند که کودک، به کامل کردن اعمال حج، ملزم نمی‌شود؛ زیرا مکلف نیست.

(۱) صاحب کتاب «الفروع»، ابو عبدالله، محمد بن مفلح مقدسی است که در سال ۷۱۷ هجری زاده شد و در سال ۷۶۲ هجری قمری وفات یافت. دیدگاه‌های فقهی وی به عنوان یکی از شاگردان ابوالعباس حرانی رحمته، بیش‌تر با مذهب امام احمد رحمته، هم‌سو و موافق بود. و می‌توان «الفروع» را یکی از کتاب‌های مذهب حنبلی برشمرد... [مترجم]

خوبست حال که سخن از حج به میان آمد، به بیان این موضوع بپردازیم که آیا کسی که احرام می‌بندد و وارد حج می‌شود، باید برای طواف، سعی و نیز رمی، جداگانه نیت کند یا نه؟

علما رحمهم الله در این باره اختلاف نظر دارند؛ برخی از آنها گفته‌اند: وقتی انسان برای حج، احرام ببندد و طواف و سعی خود را با همان نیت اول انجام دهد، یعنی برای طواف و سعی، تجدید نیت نکند، حجتش درست است؛ زیرا طواف، سعی، وقوف، رمی و گذراندن شب در مزدلفه و منا، همه اعمال یا اجزای یک عبادت هستند و از این رو همان نیت اول، یعنی نیت حج کافی است. همان‌طور که نمازگزار نیت خواندن نماز می‌کند و چون نمازش را شروع کرد، بر او واجب نیست که برای رکوع، سجده، قیام و نشستن، جداگانه نیت نماید؛ زیرا هر یک از این اعمال، جزو نماز می‌باشد؛ حج نیز همین‌گونه است.

لذا در این باره باید موقعیت سؤال‌کننده را در نظر بگیریم. اگر کسی نزدت آمد و گفت: نیت حج کرده بودم و وقتی وارد مسجدالحرام شدم، بدون نیت طواف، طواف نمودم. به این شخص، بگویند: اشکالی ندارد و طواف تو، درست است؛ اما اگر هنوز طواف نکرده است یا می‌خواهد طوافش را آغاز کند، به او بگویند: بهتر است نیت طواف نماید؛ زیرا گاه از ذهن انسان می‌رود که طوافش، طواف رکن است یا طواف نفل.

۱۸۵- وَعَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَنَّهُ قَالَ: «الْحَازِنُ الْمُسْلِمُ الْأَمِينُ الَّذِي يُنْفِقُ مَا أُمِرَ بِهِ، فَيُعْطِيهِ كَامِلًا مَوْفَرًا، طَيِّبَةً بِهِ نَفْسُهُ فَيَدْفَعُهُ إِلَى الَّذِي أُمِرَ لَهُ بِهِ أَحَدُ الْمُتَصَدِّقِينَ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «انباردار مسلمان و امینی که مأموریت خود را به درستی انجام می‌دهد و صدقه را با رضایت خاطر و به‌طور کامل، به کسی می‌رساند که فرمان یافته است، خود، یکی از صدقه‌دهندگان به‌شمار می‌رود».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۳۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۲۳.

شرح

مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون از ابوموسی اشعری رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «انباردار امین و مسلمانی که مأموریت خود را به درستی انجام می‌دهد و صدقه را با رضایت خاطر و به‌طور کامل، به کسی می‌رساند که فرمان یافته است، خود، یکی از صدقه‌دهندگان به‌شمار می‌رود».

واژه‌ی «انباردار»، نهاد این جمله است و «یکی از صدقه‌دهندگان به‌شمار می‌رود»، گزاره‌ی آن؛ یعنی انبارداری که داراری این چهار ویژگی باشد، خود، یکی از صدقه‌دهندگان محسوب می‌شود: مسلمان و امانت‌دار باشد؛ مأموریتش را به درستی انجام دهد و صدقات را با خرسندی و طیب خاطر به مراجعه‌کنندگان یا نیازمندان، تحویل دهد. لذا اگر خزانه‌دار، صندوق‌دار و یا انبارداری، کارش را به درستی انجام دهد، اما مسلمان نباشد، هیچ اجر و ثوابی به او نمی‌رسد؛ زیرا کافران در آخرت، از اجر و پاداش اعمال نیک خود محروم و بی‌بهره‌اند؛ همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳]

و به (بررسی) اعمالشان می‌پردازیم، پس آن را غباری پراکنده می‌گردانیم.

و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: ۲۱۷]

و اعمال آن دسته از شما که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند، در دنیا و آخرت برباد می‌شود؛ و چنین افرادی، دوزخی‌اند و برای همیشه در دوزخ می‌مانند.

دومین ویژگی، امانت‌داری است؛ یعنی کسی که امانتی به او سپرده می‌شود، از آن به‌خوبی مراقبت می‌نماید و خرابش نمی‌کند.

ویژگی سوم، این است که وظیفه‌اش را به درستی انجام می‌دهد؛ زیرا برخی از مردم با این‌که امانت‌دارند، اما تنبلند. لذا در حدیث بدین نکته تصریح شده که امانت‌دار است و کارش را به‌خوبی انجام می‌دهد؛ یعنی هم تواناست و هم متعهد و امانت‌دار.

چهارمین ویژگی، این است که مأموریتش را با خرسندی و رضایت خاطر به انجام برساند؛ یعنی به خاطر صدقه‌ای که مطابق مأموریت یا وظیفه‌اش، به نیازمند یا مراجعه‌کننده‌ای تحویل می‌دهد، بر آن‌ها منت نمی‌گذارد؛ مثلاً اگر صاحب صندوق یا رییس بنگاه خیریه، به او می‌گوید: دو میلیون تومان به فلان فقیر بده، و او، این کار را با خرسندی و طیب خاطر انجام می‌دهد و این مبلغ را به آن فقیر می‌رساند، مثل این است که خود، دو میلیون تومان صدقه داده است؛ بی‌آن‌که از اجر و پاداش صدقه‌دهنده یا کسی که پول از آن او بوده است، کم شود. و این، لطف الله ﷻ می‌باشد.

این حدیث، بیان‌گر اهمیت امانت و امانت‌داری‌ست و این‌که انسان، باید وظیفه‌اش یا کاری را که به او سپرده شده، به درستی انجام دهد و در انجام آن، کوتاهی نکند. هم‌چنین نشان می‌دهد که هر کس در زمینه‌ی کار نیکی، هم‌کاری کند، پاداشی مانند پاداش عامل آن می‌یابد و این لطف و فضل الله متعال است و به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند.

۲۲- باب: نصیحت و خیرخواهی

الله متعال می فرماید:

[الحجرات: ۱۰] ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

الله متعال، از زبان نوح عليه السلام خبر می دهد که به قومش گفت:

[الأعراف: ۶۲] ﴿وَأَنْصَحْ لَكُمْ﴾

و خیرخواه شما هستم.

هم چنین از زبان هود عليه السلام می فرماید:

[الأعراف: ۶۸] ﴿وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾

و من برای شما خیرخواه امینی هستم.

شرح

مؤلف رحمته بابی به نام «نصیحت و خیرخواهی» گشوده است. نصیحت، بدین معناست که مسلمان، خیرخواه برادر مسلمانش باشد و او را به سوی خیر و نیکی فرا بخواند و به انجام کارهای نیک، تشویقش کند. پیامبر صلی الله علیه و آله دین را نصیحت و خیرخواهی قرار داد و سه بار فرمود: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ»؛ یعنی: «دین، نصیحت و خیرخواهی است». پرسیدند: برای چه کسی؟ فرمود: «لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ»^(۱)؛ یعنی: «برای الله، و برای کتابش، و برای پیامبرش، و برای پیشوایان مسلمانان و عموم آنها». نیرنگ، فریب، و حيله در برابر نصیحت و خیرخواهی قرار دارد. سپس مؤلف رحمته چند آیه در ابتدای این باب ذکر کرده است؛ از جمله این که الله تعالی می فرماید:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۵.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾

[الحجرات: ۱۰]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

ثبوت اخوت و برادری مسلمانان با یکدیگر، بدین معناست که خیرخواه هم‌دیگر باشند؛ از این‌رو اخوت یا برادری پستی یا نسبی منهای ایمان، بی‌معنا و هیچ است؛ در قرآن کریم می‌خوانیم که:

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ﴾ [هود: ۴۵]

نوح پروردگارش را ندا داد و گفت: ای پروردگار من! پسر من، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد.

اما الله متعال به نوح علیه السلام فرمود:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾

[هود: ۴۶]

او از خانواده‌ی تو نیست، او (دارای) عمل ناشایستی‌ست.

اما مؤمنان، اگرچه دور از هم و در کشورهای مختلف باشند و زبان‌ها و گویش‌های آن‌ها با هم فرق کند، ولی با یکدیگر برادرند. و هر برادری، باید خیرخواه برادر خویش باشد و خیر و نیکی را به برادرش نشان دهد و او را به انجام کارهای خوب تشویق نماید.

اما دومین آیه‌ای که مؤلف رحمته ذکر کرده، سخنی‌ست که نوح علیه السلام به عنوان نخستین فرستاده‌ی الله، به قومش فرمود:

﴿وَأَنْصَحْ لَكُمْ وَأَعْلَمْ مِنْ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۶۲]

و خیرخواهتان هستم و از سوی الله حقایقی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

یعنی فریب‌کار نیستم و نمی‌خواهم شما را فریب دهم؛ بلکه من، خیرخواه شما هستم.

و اما سومین آیه، سخن الله متعال از زبان هود علیه السلام است که:

﴿وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾ [الأعراف: ۶۸]

و من برای شما خیرخواه امینی هستم.

لذا بر هر کسی واجب است که خیرخواه برادران مسلمان خویش باشد و آنان را به سوی خیر و نیکی فرا بخواند تا اخوت و پیوند برادری در میان مسلمانان، تحقق یابد.

وَأَمَّا الْأَحَادِيثُ:

۱۸۶- فَأَلَّوْا: عَنْ أَبِي رُقَيْبَةَ تَمِيمِ بْنِ أَوْسِ الدَّارِيِّ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الَّذِينَ التَّصِيحَةَ» قُلْنَا: لِمَنْ؟ قَالَ «لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابورقیه، تميم بن اوس داری رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دین، نصیحت و خیرخواهی است». گفتیم: برای چه کسی؟ فرمود: «برای الله، و برای کتابش، و برای پیامبرش و برای پیشوایان مسلمانان و عموم آنها».

شرح

مؤلف رحمته الله، سه حدیث در باب «نصیحت و خیرخواهی» ذکر کرده که نخستین حدیث، از تميم بن اوس داری رضی الله عنه است؛ تميم رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دین، نصیحت و خیرخواهی است». و این را سه بار تکرار کرد تا مخاطبان یا شنوندگان، بیش تر به این موضوع توجه کنند. راوی می گوید: عرض کردیم: برای چه کسی؟ فرمود: «برای الله، و کتابش، و پیامبرش و برای پیشوایان مسلمانان و عموم آنها». و بدین سان نصیحت و خیرخواهی را برای پنج مورد، ذکر نمود.

نصیحت و خیرخواهی برای الله تعالی بدین معناست که برای او اخلاص داشته باشیم و از روی محبت و تعظیمش، او را عبادت کنیم؛ زیرا بنده، از روی علاقه و محبت، پروردگارش را عبادت می کند و به دستورهایش عمل می نماید تا به محبت او دست یابد و نیز برای تعظیم الله تعالی و از ترس او، از کارهای حرام دوری می کند.

یکی از مصادیق یا نشانه های نصیحت برای الله تعالی، این است که انسان با زبان، قلب و سایر اندام خویش ذکر پروردگارش را بگوید. ذکر قلب، حد و اندازه ای

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۵.

ندارد و انسان می‌تواند در همه حال و هر جا که بخواهد، الله را با قلب خویش یا در دلش یاد کند؛ زیرا در هر چیزی نشانه‌ای بر یگانگی، عظمت و قدرت پروردگار متعال وجود دارد و انسان می‌تواند در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و در شب و روز بیندیشد و به تدبر و تفکر در نشانه‌های الهی، مانند ماه و خورشید و ستارگان، و کوه‌ها، درختان، و جانوران و دیگر آفریده‌های الله بپردازد و این، یعنی ذکر و یاد قلبی.

یکی دیگر از مصادیق نصیحت برای الله ﷻ، این است که انسان نسبت به الله و دین او غیرت داشته باشد؛ یعنی نسبت به شکستن محارم الهی یا ترک دستورهایش بی‌تفاوت نباشد؛ چنان‌که پیامبر ﷺ هیچ‌گاه به‌خاطر خودش انتقام نمی‌گرفت، مگر این‌که حریم شریعت الهی پایمال می‌شد؛ از این‌رو انسان باید نسبت به پروردگارش غیرت داشته باشد و اگر کسی را دید که به الله ناسزا می‌گوید یا الله را مسخره می‌کند، غیرت بورزد و در صورت امکان، حسابش را برسد و او را بکشد.

این هم جزو نصیحت و خیرخواهی برای الله ﷻ می‌باشد که انسان از دینی که پروردگار متعال برای بندگانش نازل کرده است، دفاع کند و نیرنگ باطل‌گرایان و اهل باطل را از آن دور نماید و در برابر ملحدان بی‌بند و باری که دین را سدی در برابر آزادی و لاابالی‌گری خویش می‌پندارند، بایستد. حقیقت، این است که دین، انسان را مقید به اطاعت و بندگی الله ﷻ می‌گرداند و هرکس به دین الله مقید نباشد، اسیر و دربند شیطان می‌گردد و در مسیر او قرار می‌گیرد؛ زیرا نفس انسان به هر سو میل دارد و تا به خواسته‌های خود نرسد، آرام و قرار نخواهد داشت؛ و خواسته‌های نفسانی، پایان‌ناپذیر است. البته برخی از این امیال و خواسته‌های انسان، در جهت نیک و برخی هم در جهت نادرست قرار دارد و این، خود ما انسان‌ها هستیم که باید امیال و اهداف خویش را در راستای درست قرار دهیم. ابن‌القیم رحمه الله در «نونیه» چه خوب سروده است:

هَرَبُوا مِنَ الرَّقِّ الَّذِي خُلِقُوا لَهُ وَبَلُوا بِرِقِّ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ

«از بندی که برای آن آفریده شده‌اند، گریختند و در بندِ نفس و شیطان قرار گرفتند.»

قیدی که برای آن آفریده شده‌ایم، همان هدفی‌ست که الله متعال، ما را برای آن

خلق کرده است؛ یعنی عبادت و بندگی الله ﷻ. چنان‌که خود می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ ﴿٥٧﴾﴾

[الذاریات: ۵۶، ۵۷]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند. از آنان هیچ روزی و رزقی نمی‌خواهم و خواهان این نیستم که به من خوراک بدهند.

اما بندگان الله، از این قید که کمال سعادت و آزادی‌ست، گریختند و در بندِ نفس و شیطان قرار گرفتند.

نفس، انسان را در بند خویش قرار می‌دهد و خواسته‌ها و امیال خود را بر او تحمیل می‌کند تا آن‌که انسان، تابع نفس می‌گردد و چون نفس انسان بر او غالب شود، عقل و هوش از سرش می‌رود.

در هر حال، انسان عاقل به بندگی الله ﷻ تن می‌دهد، نه به بندگی نفس و شیطان؛ و بدین‌سان خود را از بندهایی که جز زیان، هیچ سودی برایش ندارد، می‌رهاند. یکی از نمونه‌های نصیحت و خیرخواهی برای الله ﷻ این است که انسان، به ترویج و گستراندن دین الله در میان بندگان‌ش پردازد؛ زیرا این، همان کار سترگی‌ست که پیامبران الهی انجام می‌دادند؛ یعنی دعوت به سوی الله. آن‌ها دعوت‌گرانی بودند که به سوی الله متعال فرا می‌خواندند. چنان‌که الله متعال درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ ﴿٣٦﴾﴾

[النحل: ۳۶]

در هر امتی پیامبری (با این پیام) فرستادیم که الله را عبادت و پرستش کنید و از معبودان باطل دوری نمایید. الله، گروهی از امت‌ها را هدایت نمود و برخی از آنان سزاوار ضلالت و گمراهی شدند.

سپس رسول الله ﷺ این نکته را بیان فرمود که نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله، یکی دیگر از مفاهیم یا مصادیق خیرخواهی در دین است. و این، شامل قرآن و کتاب‌های الهی پیش از آن می‌شود. خیرخواهی برای کتاب‌های الهی، بدین معناست که اخبارش را تصدیق کنیم. در این میان، وضعیت قرآن کاملاً روشن است؛ زیرا قرآن کریم، به‌تواتر به ما رسیده و جای هیچ شک و تردیدی در صحت و درستی آن وجود ندارد و الله متعال، آن را از زمان پیامبر ﷺ تا کنون از هرگونه تحریفی حفظ کرده است تا این‌که الله ﷻ آن را در آخر زمان، به سوی آسمان بالا می‌برد؛ اما کتاب‌های پیشین،

دچار تحریف و دگرگونی شده است و ما وظیفه داریم به اصل آن، به عنوان کتاب‌های الهی ایمان داشته باشیم و اخبار درست آن را که دلیلی بر صحتش در متون دینی ما وجود دارد، بپذیریم. البته تنها به آن دسته از احکام و دستورهای کتاب‌های پیشین عمل می‌کنیم که دلیل واضح و روشنی بر صحت آن‌ها در دین و آیین ما وجود دارد.

یکی از نمونه‌های خیرخواهی برای کتاب الله، این است که انسان، از قرآن در برابر کسانی که می‌خواهند آن را تحریف لفظی یا معنوی کنند، دفاع نماید یا به دفاع از قرآن در کسانی برخیزد که معتقدند قرآن، اضافه یا کم شده است؛ مانند اهل بدعت که ادعا می‌کنند قرآن، کم شده و قرآنی که بر محمد مصطفی ﷺ نازل شده، از قرآن موجود در میان مسلمانان، بیش‌تر بوده است! و بدین‌سان با اجماع مسلمانان مخالفت کرده‌اند. چون مسلمانان، اجماع دارند که هیچ چیزی از قرآن، کم نشده است و کسانی که چنین پنداری دارند، این فرموده‌ی الله متعال را تکذیب می‌کنند که فرموده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۹]

بی‌گمان ما، قرآن را نازل کرده‌ایم و به‌طور قطع ما، خود نگه‌بان آن هستیم.

پس، الله ﷻ حفظ و نگه‌داری آن را بر عهده گرفته است و هرکس، ادعا کند که حتی یک حرف از قرآن کریم، کم شده، در حقیقت الله ﷻ را تکذیب کرده است و باید از این پندار کفرآمیز توبه کند و به سوی الله متعال بازگردد.

یکی از مصادیق نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله، این است که انسان، معانی و مفاهیم درست آن را بر اساس الفاظ و مفاهیم ظاهری آن و به‌دور از تأویل‌های نادرست یا تحریف‌های معنوی، در میان مردم منتشر کند و چون در مجلسی می‌نشینند، به تبیین معانی و مفاهیم آیه‌ای از آیات کتاب الله، پردازد و معانی آن‌ها را برای مردم، توضیح دهد؛ به‌ویژه آیاتی که قرائت آن، رواج بیش‌تری در میان مسلمانان دارد؛ مانند سوره‌ی «فاتحه» که قرائت آن، یکی از ارکان نماز برای امام و مقتدی‌ست و هر مسلمانی در هر رکعت از نمازش، آن را می‌خواند و از این‌رو شناختن معانی و مفاهیم آن، دارای اهمیت فراوانی‌ست؛ لذا اگر کسی، معانی این

سوره را برای مردم توضیح دهد، این، خود از مصادیق نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله به‌شمار می‌رود.

این هم جزو مصادیق خیرخواهی برای کتاب الله است که معتقد باشیم الله متعال، به‌طور حقیقی به وسیله‌ی این قرآن، با بندگانش سخن گفته است و کلام الهی، هم شامل حروف می‌شود و هم شامل معانی؛ و کلامش، حروفی بی‌معنا یا مفاهیمی بدون حرف نیست. بلکه قرآن، کلامی لفظی و معنوی است که الله ﷻ با آن سخن گفته و جبرئیل علیہ السلام آن را از او دریافت کرده و سپس بر محمد ﷺ نازل نموده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ

الْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٩٥﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۲، ۱۹۵]

و بی‌تردید این قرآن، نازل‌شده‌ی پروردگار جهانیان است که روح‌الامین (جبرئیل) آن را به زبان عربی روشن و رسا بر قلبت نازل کرد تا از هشداردهندگان باشی.

الله متعال در این آیه بدین نکته تصریح کرده که جبرئیل علیہ السلام قرآن را بر «قلب» پیامبر ﷺ نازل نموده است؛ حال آن‌که پیامبر ﷺ آن را با گوش‌های خود می‌شنید؛ زیرا اگر سخنی که انسان می‌شنود، بر قلبش نشیند، در وجودش جای نمی‌گیرد و انسان، آن سخن را از یاد می‌برد؛ یعنی تنها چیزی در وجود انسان، ماندگار است که به قلبش برسد یا با چشم خود، آن را مشاهده کند و یا بر آن دست بکشد و احساسش نماید یا بوی آن را با بینی‌اش بشنود یا مزه‌اش را با دهان خویش بچشد؛ از این‌رو الله متعال فرموده است:

﴿عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۴]

(قرآن را) بر قلبت نازل کرد تا از هشداردهندگان باشی.

بنابراین، سخنان و تأویل‌های نابه‌جا درباره‌ی قرآن و این پندار که قرآن، کلام حقیقی در لفظ و معنا نیست یا مخلوق است، هیچ‌گونه هم‌خوانی و سنخیتی با نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله ندارد؛ بلکه نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله، چنین ایجاب می‌کند آن را کلام حقیقی پروردگار در لفظ و معنا بدانیم.

یکی از مواردی که باید در نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله رعایت کنیم، این است که احترام آن را نگه داریم؛ مثلاً در حالت بی‌وضوئی یا جنابت به آن دست نزنیم؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يَمَسُّ الْقُرْآنَ إِلَّا طَاهِرٌ»؛ یعنی: «کسی، جز در حال طهارت به قرآن دست نزند». یا از روی پوششی؛ زیرا کسی که از روی پوششی مانند پارچه، قرآن را برمی‌دارد، در واقع به آن دست زده است. هم‌چنین بهتر است، نه واجب که وقتی می‌خواهد از حفظ قرآن بخواند، وضو داشته باشد؛ زیرا این، احترام گذاشتن به قرآن است.

یکی دیگر از نمونه‌های خیرخواهی برای قرآن، این است که آن را در جایی نگذاریم که در معرض بی‌احترامی باشد؛ مانند مکان‌های آلوده یا در نزدیکی جاکفشی و امثال آن. لذا باید آن دسته از بچه‌ها و دانش‌آموزانی را که کتاب‌های دینی و قرآن را بی‌پروا روی زمین یا در زباله‌دان‌ها می‌اندازند، از این کار زشت منع کنیم.

البته گذاشتن مصحف (قرآن) بر روی زمین پاک، جایز است و اشکالی ندارد؛ زیرا بی‌احترامی به قرآن نیست. چنان‌که برخی از نمازگزاران که از روی قرآن قرائت می‌کنند، هنگام سجده کردن، قرآن را در مقابل خود، روی زمین می‌گذارند؛ این، بی‌احترامی به قرآن محسوب نمی‌شود و اشکالی ندارد. والله اعلم.

رسول الله ﷺ سومین نمونه‌ی خیرخواهی در دین را خیرخواهی برای پیامبر برشمرد. نصیحت و خیرخواهی برای رسول الله ﷺ شامل چند مورد می‌شود:

اول: ایمان کامل و همه‌جانبه به رسالتش و این‌که الله متعال، او را به سوی همه‌ی بندگانش، عرب و غیرعرب و همه‌ی انسان‌ها و جن‌ها فرستاده است. چنان‌که به پیامبرش فرموده است:

﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا﴾ [النساء: ۷۹]

و ما، تو را پیام‌آوری برای همه‌ی مردم فرستادیم.

و نیز فرموده است:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۱]

بس والا و بابرکت است ذاتی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده‌ی جهانیان باشد.

هم‌چنین فرموده است:

[الأنبياء: ۱۰۷]

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٧﴾﴾

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

آیه‌های فراوانی در این باره وجود دارد؛ لذا ایمان داریم که محمد ﷺ، فرستاده‌ی الله به سوی همه‌ی انسان‌ها و جن‌هاست.

دوم: باید اخباری را که رسول الله ﷺ آورده، تصدیق کنیم و بدانیم که او، صادق و مصدوق است؛ یعنی خبرهایی که آورده، راست و درست می‌باشد و مصدوق است، یعنی خبرهایی که بر او وحی شده، دروغ نیست؛ لذا نه خود، دروغ گفته و نه آن‌چه که بر او وحی شده، دروغ بوده است.

سوم: با صدق و اخلاص، از او پیروی کنیم؛ به‌گونه‌ای که پا از شریعتش فراتر نگذاریم و چیزی از آن نگاهیم و او را در همه‌ی عبادت‌ها، الگو و پیشوای خویش قرار دهیم؛ زیرا رسول الله ﷺ امام این امت است و باید از او پیروی کنیم و برای هیچ‌کس درست نیست که از کسی جز او پیروی نماید، مگر این‌که آن شخص، دانشی از سنت رسول الله ﷺ نزد خود داشته باشد که نزد کسی جز او یافت نشود؛ در این صورت با اعتقاد به این‌که او، واسطه‌ای میان ما و شریعت است، از او پیروی می‌کنیم؛ البته با در نظر گرفتن این نکته که آن شخص، در زمینه‌ی دین و آیین، مستقل نیست؛ زیرا هیچ‌کس جز رسول الله ﷺ در زمینه‌ی شریعت، مستقل و قابل پیروی نمی‌باشد و علما، فقط حکم مبلّغ را دارند؛ چنان‌که رسول الله ﷺ فرموده است: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً»^(۱) یعنی: «از طرف من تبلیغ کنید؛ گرچه یک آیه (یک مسأله) باشد».

چهارم: دفاع از شریعت او؛ یعنی یکی از نمونه‌های خیرخواهی برای رسول الله ﷺ این است که از شریعت او دفاع می‌کنیم تا کسی، از آن نکاهد یا چیزی به آن نیفزاید. لذا با کسانی که اقوال، افعال و عقاید جدیدی در دین پدید می‌آورند، مقابله می‌کنیم؛ زیرا بدعت‌ها، همه یک گونه‌اند و همان‌طور که رسول الله ﷺ فرموده است: «هر بدعتی، گمراهی‌ست»^(۲) فرقی نمی‌کند که آن بدعت، گفتاری یا کرداری و یا عقیدتی باشد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۶۱ به نقل از عبدالله بن عمرو ؓ.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۸۶۷.

هر سخن، یا عمل یا عقیده‌ای که بر خلاف رهنمودهای پیامبر ﷺ باشد، بدعت و گمراهی است؛ لذا همان‌گونه که اهل بدعت، با سنت مقابله می‌کنند، ما نیز به‌وسیله‌ی سنت، در برابر بدعت‌هایشان می‌ایستیم و بر اساس سنت و رهنمودهای رسول‌الله ﷺ با آنان، مقابله به مثل می‌کنیم و این، یکی از نمونه‌های بارز خیرخواهی برای رسول‌الله ﷺ است.

پنجم: یکی دیگر از نمونه‌های خیرخواهی برای پیامبر ﷺ این است که اصحاب و یارانش را دوست داشته باشیم و آن‌ها را گرامی بداریم؛ زیرا ناگفته پیداست که دوست هر کسی، از همه به او نزدیک‌تر است؛ از این‌رو اصحاب پیامبر ﷺ بهترین نسل بشر بودند و هرکس به صحابه ﷺ دشنام بگوید یا با آنان دشمنی کند و یا از آن‌ها بدگویی نماید، او، خیرخواه پیامبر ﷺ نیست؛ و اگر خود را دوست‌دار و خیرخواه پیامبر ﷺ بداند، فقط مدعی و دروغ‌گوست. مگر می‌شود کسی اصحاب رسول‌الله ﷺ را دشنام دهد و باز ادعا کند که من، پیامبر ﷺ را دوست دارم؟! حال آن‌که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُحَالِلُ»^(۱) یعنی: «هرکسی، بر دین و آیین دوست خویش است؛ پس هر یک از شما بنگرد که با چه کسی دوستی و هم‌نشینی دارد». لذا مدعی دروغینی که به اصحاب پیامبر ﷺ دشنام می‌دهد، در حقیقت به شخص پیامبر ﷺ ناسزا می‌گوید و بر دین و آیین او خرده می‌گیرد؛ زیرا این، صحابه ﷺ بودند که این دین و شریعت را به ما رسانده‌اند و اگر سزاوار بدگویی باشند، دیگر بر چه اساسی می‌توانیم به دین و شریعتی که به ما رسانده‌اند، اطمینان کنیم؟! از این‌رو دشنام دادن به صحابه ﷺ دشنام دادن به الله می‌باشد که برای پیامبرش و انتقال دین و آیین او به دیگران، کسانی را انتخاب کرد که سزاوار بدگویی و دشنام هستند! لذا یکی از نمونه‌های خیرخواهی برای پیامبر ﷺ این است که یارانش را دوست داشته باشیم و آنان را گرامی بداریم.

سپس رسول‌الله ﷺ این نکته را بیان فرمود که نصیحت و خیرخواهی برای پیشوایان مسلمانان، یکی دیگر از مفاهیم یا مصادیق خیرخواهی در دین است. پیشوا،

(۱) حسن است؛ روایت: ابوداود (۴۸۳۳)، ترمذی (۲۳۷۸)، احمد در مسندش (۳۰۳، ۳۳۴/۲)، طیالسی (۲۵۷۳) به نقل از ابوهریره رضی الله عنه، آلبانی رحمته الله علیه، این حدیث را در صحیح الجامع (۳۵۴۵) حسن دانسته است.

کسی است که مردم از او پیروی و فرمان برداری می‌کنند. امامان یا پیشوایان مسلمانان، دو دسته‌اند: پیشوایان دینی که همان علما هستند؛ و پیشوایان حکومتی، یعنی حکام و فرمانروایان.

پیشوایی در دین، به دست علماست؛ از این رو علما، امامان و پیشوایان دینی‌اند که مردم را به سوی کتاب الله و شریعتش رهبری می‌کنند. الله متعال، دعای بندگان نیک خود را این گونه بیان فرموده است که می‌گویند:

﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾﴾

[الفرقان: ۷۴]

پروردگارا! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده.

این‌ها، از الله متعال درخواست حکومت و ریاست نمی‌کنند؛ بلکه از او می‌خواهند که آن‌ها را پیشوای پرهیزگاران بگرداند؛ زیرا بندگان پروردگار رحمان، خواهان پست و مقام، و ریاست و حکومت نیستند. رسول الله ﷺ به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرمود: «لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِّلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا»^(۱) یعنی: «امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن واگذار می‌شوی (و در جریان امارت، تنها می‌مانی؛ و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، الله تو را در جریان امارت، یاری خواهد کرد».

ولی بندگان پروردگار رحمان، از او درخواست می‌کنند که پیشوای پرهیزگاران باشند؛ یعنی خواهان امامت و پیشوایی در دین هستند و این، امامت ارزشمندی است که الله متعال درباره‌اش می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾﴾

[السجدة: ۲۴]

و برخی از آنان را که شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند، پیشوایان (و پیش‌گامان خیر) گردانیدیم.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۶۲۲، ۶۷۲۲، ۷۱۴۶، ۷۱۴۷) و مسلم، ش: ۱۶۵۲ به نقل از عبدالرحمن بن

می بینیم که الله ﷻ در این آیه فرموده است: ﴿أَيُّمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ یعنی: «آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما راه‌نمایی می‌کردند».

خیرخواهی برای پیشوایان دینی و علما، این است که مشتاق کسب علم از محضر آن‌ها باشیم؛ زیرا آن‌ها واسطه‌ی پیامبر ﷺ و امتش هستند. الحمدلله که در دوران ما، وسایل کسب علم زیاد شده است و می‌توانیم با ابزار گوناگون مانند کتاب، نوار، (نرم‌افزار) و امثال آن، به علم و دانشی که نزد علماست، دست یابیم و در این زمینه، نباید با عجله و شتاب عمل کنیم؛ بلکه کسب علم و دانش، به صبر و حوصله نیاز دارد؛ زیرا شتاب‌زدگی در کسب دانش، انسان را در اشتباه می‌اندازد و ممکن است انسان، مطلبی را خوب درک نکند یا آن را اشتباه بفهمد. چنان‌که الله متعال، این ادب را به پیامبرش آموخته و فرموده است:

﴿لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ۚ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ۗ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ

[القیامة: ۱۶، ۱۸]

فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ۗ ﴿١٨﴾

(ای محمد! هنگام نزول قرآن) زبانت را برای تکرار آن، شتاب‌زده حرکت مده. بی‌گمان گردآوری و (آسان کردن) قرائتش با ماست. پس هنگامی که خواندش را (بر زبان جبرئیل) تمام کردیم، تو خواندش را دنبال کن.

و سپس می‌فرماید:

[القیامة: ۱۹]

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ۗ ﴿١٩﴾﴾

سپس توضیح و بیان آن با ماست.

بدین‌سان الله متعال، بیان و توضیح قرآن را بر عهده گرفته و به پیامبرش فرموده است که قرآن را فراموش نخواهد کرد؛ چون عدم تکرار، باعث می‌شود که انسان، برخی از جمله‌ها را فراموش کند؛ اما الله ﷻ به پیامبرش فرمود: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ۗ﴾ یعنی: «سپس توضیح و بیان آن، با ماست».

یکی از نشانه‌های خیرخواهی برای علما، این است که انسان به عیب‌جویی از آن‌ها نپردازد و در پی خطاها و لغزش‌هایشان نباشد؛ زیرا، علما، معصوم نیستند و گاه اشتباه می‌کنند. همه‌ی انسان‌ها، خطاکارند و بهترین خطاکاران، کسانی هستند که توبه می‌نمایند. طلاب و دانش‌جویان علوم دینی، باید بیش از دیگران اشتباه‌های استاد

خویش را تحمل کنند و با رعایت ادب و احترام، اشتباهشان را به آن‌ها تذکر دهند؛ زیرا چه بسیار استنادانی که از شاگردان خود، بهره برده‌اند و از طریق آن‌ها متوجه اشتباه‌های علمی و عملی خود شده‌اند و به بسیاری از خطاهای خویش پی برده‌اند؛ زیرا انسان و جنس بشر، دچار اشتباه می‌شود؛ اما مهم این است که در پی عیوب دیگران و عیب‌جویی از آن‌ها نباشد. در حدیثی آمده است: «يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَدْخُلِ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ، لَا تُؤْذُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ، فَضَحَهُ اللَّهُ وَوَلَّى فِي بَيْتِ أُمَّه»؛ یعنی: «ای کسانی که به زبان ایمان آورده‌اید و هنوز، ایمان در دل‌هایتان وارد نشده است! مسلمانان را میازارید و در پی عیب‌جویی و ریختن آبروی آن‌ها نباشید؛ به یقین هرکس در پی ریختن آبروی برادرش باشد، الله متعال او را رسوا می‌گرداند؛ اگرچه در خانه‌ی مادرش باشد». این، درباره‌ی عموم مسلمانان است؛ پس کسی که از علما، غیبت و بدگویی می‌کند، چگونه خواهد بود؟!

کسانی که با ریزبینی از علما عیب‌جویی می‌کنند تا آن‌را در میان مردم بیان نمایند، فقط نسبت به علما، بد نمی‌کنند؛ بلکه هم به شخصیت علما بد می‌کنند و هم به علم و دانشی که در سینه‌ی آن‌هاست و هم به آیین و شریعتی که تنها از سوی علما، قابل یادگیری است؛ زیرا اگر علما بدنام شوند، دیگر هیچ‌کس به آن‌ها اعتماد نمی‌کند و اگر از عیوب علما باخبر شوند، دیگر جایی برای اعتماد به علما باقی نمی‌ماند؛ حال آن‌که بسیاری از این عیوب، ساخته و پرداخته‌ی افراد مغرض است. وقتی مردم، به علما بدبین شوند، به علم و دانش آن‌ها نیز بدبین می‌گردند و این، جنایت و ستم بزرگی در حق شریعت و سنت پیامبر ﷺ است.

لذا یکی از مصادیق خیرخواهی برای علما و پیشوایان دینی، این است که از آبروی آن‌ها دفاع کنیم و تا آن‌جا که می‌توانیم عیوب آن‌ها را فاش نسازیم؛ بلکه اشتباهشان را به خودشان تذکر دهیم و اگر سخنی درباره‌ی آن‌ها می‌شنویم، به دور از سخن‌چینی، اصل قضیه را از آن‌ها پرسیم؛ زیرا ممکن است آن‌چه شنیده‌ایم، بی‌اساس باشد؛ چنان‌که درباره‌ی خود ما نیز زیاد پیش می‌آید که سخنان نادرستی از ما نقل می‌کنند؛ چون برخی از مردم برای تأیید خواسته‌ها و امیال درونی خود، آن‌چه را که دوست دارند، به عالمی نسبت می‌دهند که در میان مردم محبوبیت فراوانی دارد و مردم، حرفش را می‌پذیرند؛ حال آن‌که وقتی موضوع را از آن عالم می‌پرسیم، می‌گوید: من، هرگز چنین سخنی

نگفته‌ام. و گاه ممکن است برداشت برخی از مردم، از سخن یک عالم، نادرست باشد و همان برداشت نادرست را به نام آن عالم به دیگران منتقل کنند.

در هر حال، نصیحت و خیرخواهی برای علما چنین ایجاب می‌کند که در پی عیب‌جویی از هیچ عالمی و ریختن آبرویش نباشیم؛ بلکه همواره سعی کنیم عذری برایش بیابیم. اشکالی ندارد که با خودش تماس بگیریم و اصل موضوع را از او بپرسیم تا مطمئن شویم که آیا آنچه شنیده‌ایم، درست است یا خیر؟ وقتی با خودش تماس بگیریم، چه‌بسا اصل موضوع برای ما روشن می‌شود یا با توضیحات آن عالم، درمی‌یابیم که برداشت ما اشتباه بوده است یا برعکس، آن عالم، خود به اشتباهی که بر او پوشیده بوده، پی می‌برد و بدین‌سان کار درست و شایسته‌ای انجام داده‌ایم؛ چنان‌که نخستین پیشوای این امت پس از رسول خدا ﷺ، یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نخستین خطبه‌اش چنین فرمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، یاری‌ام دهید و اگر بد و نادرست رفتار نمودم، اصلاحم کنید».^(۱) آری! هر انسانی، اشتباه می‌کند؛ پس اشتباه برادر مسلمانان را به او تذکر بده و اصلاحش کن؛ به‌ویژه اگر اهل علم باشد؛ زیرا موقعیت عالم، بسیار خطیر و خطرناک است؛ یعنی اگر اشتباه کند، اشتباهش دامن خیلی‌ها را می‌گیرد و لغزش او، لغزش عده‌ی زیادی را به دنبال خواهد داشت؛ از این‌رو جایگاه خطرناکی دارد. و اگر درست و شایسته و مطابق رهنمود الهی رفتار نماید، بسیاری از مردم به‌پیروی از وی، درست رفتار خواهند کرد و این، بیان‌گر اهمیت و مقام والای عالم است.

لذا بر این نکته تأکید می‌کنم که ما باید آبروی علمی خود را حفظ کرده، از آنان دفاع نماییم و همواره سعی کنیم عذری برای اشتباه‌های آن‌ها بیابیم و این، نباید مانع از این شود که با خودشان تماس بگیریم و اصل موضوع را با آنان در میان بگذاریم و موضوع را به بحث و بررسی بگذاریم و بدین‌سان خیرخواه پیشوایان دینی و علمای خویش باشیم.

(۱) نک: «ابوبکر صدیق» (تحلیل وقایع زندگانی خلیفه‌ی اول)، نوشته‌ی دکتر علی‌محمد صلابی و ترجمه‌ی بنده (محمد ابراهیم کیانی)، ص: ۲۳۷ به‌تقل از «البدایة والنهایة» (۳۰۵/۶). [مترجم]

دومین نوع از پیشوایان مسلمانان، حکام و فرمانروایان آنها هستند و معمولاً اشتباه‌های آنها بیش از خطاهای علما و پیشوایان دینی‌ست؛ زیرا موقعیت و تکبر حکام، آنها را به گناه و معصیت وامی‌دارد و می‌خواهند با استفاده از قدرت خویش، درست و نادرست را بر دیگران تحمیل کنند و از این‌رو خطاهای پیشوایان حکومتی از خطاهای پیشوایان دینی، بیش‌تر است؛ الا ماشاءالله.

خیرخواهی برای حکام و فرمانروایان، این است که از بدی‌های آنها چشم‌پوشی نماییم و بدی‌ها یا اشتباه‌های آنها را در میان مردم فاش نکنیم؛ بلکه تا آن‌جا که می‌توانیم با روشی نیک و پسندیده، به آنها تذکر دهیم و بدین‌سان برای آنان خیرخواهی کنیم؛ اگر ممکن است با تماس مستقیم، وگرنه، یا از طریق نامه یا افرادی که با آنها ارتباط دارند، با آنان تماس بگیریم؛ زیرا گاه نامه‌ها و درخواست‌های مردم، به مسؤولان نمی‌رسد یا بررسی نمی‌شود. لذا بهتر است به‌طور مستقیم یا از طریق کسانی که با آنها ارتباط دارند، با آنان تماس بگیریم و مشکلات موجود را با آنها در میان بگذاریم؛ ولی ذکر بدی‌های آنها در میان مردم، فقط دشمنی شخصی نسبت به مسؤولان و حکام محسوب نمی‌شود؛ بلکه گذشته از بدی کردن به مسؤولان، ستمی در حق همه‌ی مردم به‌شمار می‌رود؛ زیرا وقتی کینه‌ی مسؤولان در دل مردم جای بگیرد، دیگر از آنها فرمان‌برداری نمی‌کنند و این، زمینه‌ساز هرج و مرج و نابسامانی در جامعه می‌باشد و امنیت و آسایش عمومی در معرض خطر قرار می‌گیرد. در صورتی که اگر مردم، از حکام خود حساب ببرند، از دستورهای آنان که مخالف شریعت نیست، پیروی خواهند کرد.

در هر حال، پیشوایان مسلمانان، دو دسته‌اند: علما و حکام که می‌توانیم از آنها به عنوان پیشوایان دینی و حکومتی یاد کنیم؛ علما، بیان‌کننده‌ی آموزه‌های دینی هستند و حکام، مجریان قوانین الهی. لذا ما وظیفه داریم که خیرخواه پیشوایان دینی و اجرایی خویش باشیم و بدی‌ها و اشتباه‌های آنان را بی‌پوشانیم و اگر دچار اشتباه شدند، اشتباهشان را به آنان یادآوری کنیم یا حداقل، آنچه را که به‌پندار ما اشتباه است، با آنها در میان و به بحث و بررسی بگذاریم؛ زیرا گاه سخن یا رفتار یک عالم یا مسؤول حکومتی را اشتباه یا نادرست می‌پنداریم، ولی پس از بحث و بررسی متوجه می‌شویم که برداشت ما، نادرست بوده است و چنین مواردی، زیاد روی می‌دهد. و گاه اصل موضوع، چیز دیگری‌ست و در

نقل و انتقال، به کلی عوض می‌شود؛ زیرا برخی‌ها، دوست دارند اشتباه‌های علما و مسؤولان، بر سر زبان‌ها بیفتد و گاه با سوء نیت، سخنان یا اعمالی به آن‌ها نسبت می‌دهند که نگفته‌اند و انجام نداده‌اند. لذا باید در چنین مواردی با عالم یا مسؤولی که سخنی درباره‌اش شنیده‌ایم، تماس بگیریم و موضوع را حل و فصل کنیم.

و اما آخرین نکته‌ای که پیامبر ﷺ به عنوان یکی از مصادیق خیرخواهی در دین ذکر فرموده، نصیحت و خیرخواهی برای عموم مسلمانان است. می‌بینیم که ابتدا پیشوایان مسلمانان را ذکر فرموده است و سپس عموم آن‌ها را؛ زیرا صلاح عموم مسلمانان، به صلاح و درستی علما و مسؤولان آن‌ها بستگی دارد. اگر علما و مسؤولان رده‌های مختلف، نیک و شایسته باشند، مردم نیز اصلاح می‌شوند. ناگفته نماند که پیشوایان مسلمانان، شامل همه‌ی مسؤولان در رده‌های گوناگون و پُست‌های مختلف می‌شود و هرکس مسؤولیتی دارد، در این مفهوم می‌گنجد؛ مانند مدیر یک مدرسه یا رییس یک دانشگاه که اگر اصلاح شوند و روی‌کرد درست و شایسته‌ای در اداره‌ی مدرسه و دانشگاه داشته باشند، دانش‌آموزان و دانش‌جویان آن‌ها نیز اصلاح خواهند شد.

نصیحت و خیرخواهی برای عموم مسلمانان، چنین ایجاب می‌کند که هرچه برای خویشتن می‌پسندیم، برای آن‌ها نیز بپسندیم و آنان را به سوی خیر و نیکی رهنمون شویم و هرگاه از راه درست منحرف شدند، آن‌ها را به سوی حقیقت و راه درست، راه‌نمایی کنیم و چون دچار فراموشی گردیدند، به آن‌ها تذکر دهیم و آنان را برادران خود قلمداد نماییم؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ»^(۱) یعنی: «مسلمان، برادر مسلمان است». و فرموده است: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا»^(۲) یعنی: «مؤمنان برای یک‌دیگر مانند اجزای یک ساختمان هستند که باعث تقویت و استحکام یک‌دیگر می‌شوند». هم‌چنین فرموده است: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحِيهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا اشْتَكَ مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۴۴۲، ۶۹۵۱) و مسلم، ش: ۲۵۸۰ به نقل از ابن عمر رضی الله عنهما؛ و نیز: صحیح مسلم،

ش: ۲۵۱۴ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۴۸۱، ۲۴۴۶، ۶۰۲۷).

وَالْحُمَّى»^(۱) یعنی: «مؤمنان در دوستی، مهربانی و شفقت با یکدیگر، مانند یک پیکرند که اگر یک عضو آن به درد آید، سایر اعضا نیز دچار بی‌خوابی (بی‌قراری) و تب می‌شوند.»^(۲) وقتی یکی از اعضای بدن انسان به درد می‌آید، این درد به همه‌ی بدن سرایت می‌کند و انسان، بی‌خواب و بی‌قرار می‌شود. مسلمان باید برای هم‌کیشان خود، همین‌گونه باشد؛ یعنی اگر مسلمانی با مشکلی روبه‌رو شد، سایر مسلمانان درد او را درد خود بدانند و با او هم‌دردی کنند.

نصیحت، این است که انسان، اشتباه کسی را در میان جمع به او نگوید؛ بلکه در تنهایی به او تذکر دهد تا در او اثر کند و بداند که این تذکر، از روی خیرخواهی است؛ اما اگر اشتباه کسی را در جمع به او تذکر دهیم، نه این که نصیحت نیست، بلکه فضیحت است و چه بسا او را به واکنش منفی و حتی گناه و معصیت وامی‌دارد؛ زیرا چنین برداشت می‌کند که نصیحت‌کننده، قصد سرزنش یا خراب کردن او را در میان جمع دارد و از این رو نصیحتش را نمی‌پذیرد.

۱۸۷- الثَّانِي: عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَلَى: إِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالتُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ. [متفقٌ عليه]^(۳)

ترجمه: جریر بن عبدالله رضي الله عنه می‌گوید: با پیامبر صلى الله عليه وسلم بر اقامه‌ی نماز، ادای زکات، و خیرخواهی برای هر مسلمان، بیعت کردم.

۱۸۸- الثَّالِث: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۶ به نقل از نعمان بن بشیر رضي الله عنه.

(۲) سعدی، در سروده‌ی مشهورش به همین حدیث اشاره دارد؛ وی، این فرموده‌ی نبوی را این‌گونه به‌نظم درآورده است که:

«بنی‌آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به‌درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار»

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۶.

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایمان هیچ یک از شما کامل نیست تا آن که هر چه برای خود می پسندد، برای برادر مسلمان خود نیز پسندد».

شرح

مؤلف رحمته الله، از جریر بن عبدالله رضی الله عنه نقل کرده که گفته است: «با پیامبر صلی الله علیه و آله بر اقامه‌ی نماز، ادای زکات، و خیرخواهی برای هر مسلمان، بیعت کردم». در این روایت به سه مورد تصریح شده است؛ یک مورد، حق خاص و ویژه‌ی الله تعالی می باشد و یک حق، ویژه‌ی هم‌نوعان انسان و حقی دیگر، میان الله و بندگانش مشترک است. نماز، حق ویژه‌ی پروردگار متعال می باشد. اقامه‌ی نماز، بدین معناست که انسان، آن را به بهترین شکل ادا کند و اوقات نماز را رعایت نماید و ارکان، واجبات، و شرایط نماز را به جای آورد و مستحبات آن را به طور کامل انجام دهد؛ البته درباره‌ی مردان، یک نکته‌ی دیگر نیز وجود دارد؛ این که نمازشان را با جماعت بخوانند. و هر کس بدون عذر، در نماز جماعت شرکت نکند، گناه کار می شود و برخی از علما، مانند امام ابوالعباس حرانی رحمته الله بر این باورند که اگر کسی بدون عذر شرعی، نمازش را به تنهایی و بدون جماعت بخواند، نمازش باطل است و از او پذیرفته نمی شود؛ ولی جمهور علما نمازش را درست و خودش را گناه کار می دانند. و همین دیدگاه، درست است؛ یعنی کسی که بدون عذر، نماز جماعت را ترک کند، نمازش درست است و خودش، گناه کار. قول راجح، و دیدگاه مشهور در مذهب امام احمد رحمته الله، همین است و جمهور علما، نماز جماعت را واجب دانسته‌اند.

از دیگر مصادیق و مفاهیم اقامه‌ی نماز، خشوع در نماز است؛ خشوع، یعنی حضور قلب و این که نمازگزار در آنچه که می خواند و انجام می دهد، بیندیشد. خشوع، اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا نماز بدون خشوع، مانند پیکر بدون روح است. نمازی که بدون حضور قلب خوانده می شود و قلب نمازگزار، در نماز به این سو و آن سو می رود، نماز بی روحی است که در حرکت‌های بدنی، خلاصه می شود؛ اما اگر نمازگزار، با حضور دل نماز بخواند، خود را در برابر الله تعالی احساس می نماید و با این احساس نماز می خواند

که با پروردگارش راز و نیاز می‌کند و با ذکر و دعا به او تقرب می‌جوید. این، مغز و روح نماز است.

دومین پیمانی که جریر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله بست، دادن زکات به مستحقان آن بود؛ زکات، حقی مشترک میان الله و بندگان اوست. از آن جهت، حق الله متعال می‌باشد که آن را بر بندگان فرض کرده و آن را جزو ارکان اسلام قرار داده است؛ حق مستحقان است، چون به وسیله‌ی آن نیازشان تأمین می‌شود یا اهدافی که در فریضه‌ی زکات، وجود دارد، برآورده می‌گردد.

و اما سومین موردی که در این روایت ذکر شده و شاهد مؤلف در این باب است، نصیحت و خیرخواهی برای همه‌ی مسلمانان است؛ یعنی جریر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد که خیرخواه هر مسلمانی باشد؛ چه آن مسلمان، نزدیک و خویشاوند باشد و چه دور و بیگانه؛ چه کوچک باشد و چه بزرگ؛ زن باشد یا مرد. کیفیت این خیرخواهی در حدیث بعدی، یعنی در حدیث انس رضی الله عنه آمده است. بدین صورت که انسان مسلمان هرچه برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمانش نیز پسندد؛ و آن‌چه برای خود نمی‌پسندد، برای سایر مسلمانان نیز نپسندد. هم‌چنین با آنان به گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش به همان شکل رفتار شود.

در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله از کسی که برای برادر مسلمانش چیزی را می‌پسندد که برای خویش نمی‌پسندد، نفی ایمان کرده است؛ منظور از نفی ایمان در این حدیث، نفی ایمان کامل است؛ نه این‌که آن شخص، به کلی ایمان ندارد. یعنی ایمان هیچ‌کس کامل نیست تا آن‌که هرچه برای خود می‌پسندد، برای برادر هم‌کیش خود نیز پسندد.

گفته می‌شود: پس از این‌که جریر بن عبدالله رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد که خیرخواه هر مسلمانی باشد، اسبی خرید و سپس دریافت که ارزش این اسب، بیش‌تر است؛ لذا نزد فروشنده بازگشت و به او گفت: قیمت اسبی که به من فروخته‌ای، بیش از این است و همان مبلغی را به او داد که به گمان او، قیمت آن اسب بود. و باز برای بار سوم بازگشت و به فروشنده گفت: اسب تو، بیش از این قیمت دارد و سرانجام، بابت اسبی که دوپست درهم خریداری کرده بود، هشت صد درهم به فروشنده‌اش داد؛ زیرا او با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد که خیرخواه همه‌ی مسلمانان باشد. در عربی به معامله یا داد و

ستد، «مبايعه» گفته می‌شود. البته به‌طور خاص به هر پیمانِ دوجانبه‌ای، «مبايعه» می‌گویند. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾

[الفتح: ۱۰]

بی‌گمان آنان که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با الله بیعت می‌نمایند

پس، بیعت، یعنی پیمان دوجانبه. و از آن جهت «بیعت» یا «مبايعه» نامیده شده است که دو طرف قرارداد، دستشان را برای بستن پیمان، دراز می‌کنند؛ گفتنی‌ست: در زبان عربی به دستِ باز یا گشوده، «باع»، گفته می‌شود.

۲۳- باب: امر به معروف و نهی از منکر

الله متعال، می فرماید:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۱۴﴾﴾

[آل عمران: ۱۰۴]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارانند.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

[آل عمران: ۱۱۰]

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿۱۹۹﴾﴾

[الأعراف: ۱۹۹]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

[التوبة: ۷۱]

و مردان و زنان باایمان، یار و یاور یک‌دیگرند؛ به کارهای نیک فرا می‌خوانند و از کارهای زشت باز می‌دارند.

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ

بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا

[المائدة: ۷۸، ۷۹]

يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾﴾

آن دسته از بنی‌اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی پسر مریم نفرین شدند. این،

بدان سبب بود که نافرمانی نمودند و از حد می‌گذشتند. یک‌دیگر را از کار زشتی که مرتکب شدند، باز نمی‌داشتند. چه زشت بود آن‌چه انجام می‌دادند!

شرح

مؤلف رحمته بابتی تحت عنوان «امر به معروف و نهی از منکر» گشوده است. «معروف» به هر کار پسندیده‌ای گفته می‌شود که مورد تأیید شریعت باشد؛ مانند عبادت‌های گفتاری و عملی که در دو نوع ظاهری و باطنی است. «منکر» به هر کار ناپسند و زشتی اطلاق می‌گردد که شریعت، از آن منع کرده است و شامل انواع معصیت‌ها و گناهان می‌شود؛ مانند: کفر، فسق، نافرمانی از الله تعالی، دروغ، غیبت، سخن‌چینی و امثال آن.

امر به معروف و نهی از منکر، یا فراخواندن به سوی کارهای نیک و بازداشتن از کارهای زشت و ناپسند، فرض کفایه است؛ یعنی اگر تعدادی از مسلمانان، به اندازه‌ی کافی، به انجام این فریضه بپردازند، حکمش از دیگران ساقط می‌شود و اگر تعداد کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، کافی نباشد، همه، مسؤول خواهند بود. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

[آل عمران: ۱۰۴]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند.

می‌بینیم که ابتدا به فراخواندن به سوی کارهای نیک، دستور داد و سپس به امر به معروف و نهی از منکر؛ زیرا دعوت دادن به سوی کارهای نیک، نسبت به امر و به معروف و نهی از منکر، اولویت دارد؛ دعوت دادن به سوی خیر و نیکی، به معنای بیان کردن نیکی‌هاست؛ مثلاً مردم را به نماز، زکات، حج، روزه‌ی رمضان، نیکی به پدر و مادر و رعایت حقوق و پیوند خویشاوندی و امثال آن فرا بخوانیم. سپس نوبت امر به معروف و نهی از منکر فرا می‌رسد؛ یعنی به کسی که در امر نماز، سستی یا تنبلی می‌کند، می‌گوییم: نماز بخوان.

البته مرحله‌ی دیگری هم در این زمینه وجود دارد که عبارت است از ایجاد تغییر یا دگرگونی؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ»؛ یعنی: «هرکس از شما کار زشت و ناپسندی دید، آن را به دست خویش تغییر دهد»؛ نفرمود: از

آن بازدارد؛ زیرا این مرحله فراتر از نهی از منکر است. در ادامه می‌فرماید: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِيلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ»؛ یعنی: «اگر نتوانست با دست خود آن را تغییر دهد، پس با زبان خود، از آن منع کند و اگر این را هم نتوانست، پس به قلب خویش آن را بد بداند». نهی با زبان، مرحله‌ی نهی از منکر است. و اگر انسان توانایی سخن گفتن نداشت، باید آن را در قلب خویش زشت بشمارد و آن عمل زشت را در دل خود، بد بداند.

امر به معروف و نهی از منکر، شرایطی دارد که باید رعایت نمود:

شرط اول: کسی که امر و نهی می‌کند، باید «معروف» و «منکر» را بشناسد؛ لذا اگر از حکم شرعی آن موضوع، بی‌اطلاع باشد، برایش سخن گفتن، روا نیست؛ زیرا ممکن است کاری را «معروف» یا نیک بپندارد و به سوی آن فرا بخواند؛ حال آن‌که زشت یا حرام است! هم‌چنین امکان دارد از کار نیک و پسندیده‌ای که به گمان او ناجایز یا زشت است، باز دارد یا از کاری که در شریعت، «مباح» است، نهی کند و بدین‌سان مردم را در تنگنا قرار دهد. لذا انسان باید برای امر به معروف و نهی از منکر، معروف و منکر را بشناسد.

شرط دوم: این است که کاملاً مطمئن و آگاه باشد که مخاطبش، حکمی شرعی را ترک کرده یا مرتکب عمل نادرستی شده است؛ یعنی نباید صرفاً بر اساس حدس و گمان یا حرف و تهمت دیگران، مردم را مؤاخذه کنیم. الله عَزَّوَجَلَّ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا

تَجَسَّسُوا﴾

[الحجرات: ۱۲]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌های بد بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است. و به کنجکاوی و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید.

بنابراین، شخصی که با شما در مسجد نماز نمی‌خواند، الزاماً بدین معنا نیست که در مسجد دیگری هم نماز نمی‌خواند؛ بلکه ممکن است در مسجد دیگری نماز خوانده و یا معذور باشد. لذا شتاب‌زده، قضاوت نکنید؛ مگر این‌که مطمئن شوید، او بدون عذر شرعی در نماز جماعت شرکت نمی‌کند. ایرادی ندارد که نزدش بروید و به او بگویید: فلانی! شما را در مسجد نمی‌بینم؛ اما خیلی زشت است که پیش‌داوری

کنید یا در هر مجلسی درباره‌ی آن شخص، سخن بگویید. این کار، جایز نیست؛ زیرا شما نمی‌دانید؛ شاید واقعاً برای نماز جماعت به مسجد دیگری می‌رود یا معذور است.

توجه داشته باشید که رسول‌الله ﷺ در چنین مواردی چه برخوردی با مردم داشته است. پیامبر ﷺ روز جمعه سخنرانی می‌کرد که شخصی، وارد مسجد شد و نشست. رسول‌الله ﷺ از او پرسید: «آیا نماز خوانده‌ای؟» پاسخ داد: خیر. پیامبر ﷺ فرمود: «قُمْ فَصَلِّ رُكْعَتَيْنِ»^(۱) یعنی: «برخیز و دو رکعت، نماز بخوان». می‌بینیم که رسول‌الله ﷺ ابتدا از او سؤال کرد که آیا نماز خوانده است یا نه و آن‌گاه به او دستور داد که دو رکعت نماز بخواند. گرچه این‌طور به نظر می‌رسید که آن شخص، به محض ورود به مسجد، نشسته و «تحیة المسجد» نخوانده است؛ با این حال، رسول‌الله ﷺ احتمال می‌داد که شاید آن شخص نماز خوانده، ولی ایشان، او را ندیده‌اند که نماز خوانده است.

لذا باید مطمئن باشیم که طرف مقابل، مرتکب عمل حرامی شده است و سپس او را از این عمل بازداریم. به عنوان مثال: شخصی را می‌بینید که خانمی، داخل ماشین اوست؛ جایز نیست که درباره‌ی آن مرد یا زن سخنی بگویید یا به آن‌ها بدبین شوید؛ زیرا شاید آن زن، خواهر یا همسر باشد! از این‌رو دانستن این‌که فلان عمل، پسندیده و فلان کار، ناپسند است، یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و وقتی می‌خواهیم کسی را امر به معروف و نهی از منکر کنیم، باید مطمئن باشیم که آیا واقعاً عمل پسندیده‌ای را ترک کرده یا مرتکب کار ناپسندی شده است.

کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید با دیگران، محترمانه و به‌نرمی برخورد کند؛ زیرا برخورد نرم و محترمانه، مفید و سودمند خواهد بود. همان‌طور که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَنِ الْعُنْفِ»^(۲) یعنی: «اللَّهُ در برابر نرمی و خوش‌رفتاری، پاداش یا نتایجی می‌دهد که در برابر سختی و خشونت نمی‌دهد». لذا خشوت و سخت‌گیری، باعث می‌شود که طرف مقابل، واکنش

(۱) صحیح بخاری، ش: ۹۳۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۷۵ به نقل از جابر بن عبدالله ﷺ.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۳ به نقل از عایشه ﷺ.

منفی از خود نشان دهد یا غرورش اجازه ندهد که حق را بپذیرد؛ ولی اگر با نرم‌خویی و مهربانی با او رفتار کنید، چه بسا حق را قبول کند.

در گذشته «محتسب» یا بازرس عمومی، مأمور امر به معروف و نهی از منکر بود؛ گفته می‌شود: باری یکی از بازرسان عمومی، هنگام نماز مغرب نزد شخصی رفت که در حال بیرون کشیدن آب از چاه، به وسیله شتر بود. در آن زمان، هنگامی که با شتر، آب می‌کشیدند، اشعاری هم می‌خواندند تا شتر راحت‌تر، آب بکشد. محتسب یا بازرس، با لحنی تند، با شخصی که مشغول کشیدن آب از چاه بود، سخن گفت. کارگر بی‌چاره که حسابی خسته بود، طاقت نیاورد و با عصایش او را زد. محتسب، نزد امام مسجد رفت که از نوه‌های علامه محمد تمیمی رحمته‌الله بود و ماجرا را برایش بازگو کرد.

روز بعد، آن عالم، خود به همان مکانی رفت که محتسب رفته بود؛ عبايش را روی چوبی در کنار لبه‌ی چاه گذاشت و وضو گرفت. آن‌گاه اذان مغرب را دادند. شیخ، طوری ایستاد که می‌خواهد عبايش را بردارد و سپس رو به کارگر کرد و گفت: فلانی! برادرم! جزاک‌الله خیراً، تو آدم زحمت‌کشی هستی؛ اگر به مسجد بروی و نمازت را بخوانی، چیزی از دست نخواهی داد؛ می‌توانی بازگردی و کار خود را انجام دهی. در هر حال، با احترام و به‌نرمی با او سخن گفت. کارگر، رو به عالم کرد و گفت: جزاک‌الله خیراً؛ دیروز مردی بی‌ادب نزد آمد و با من، خیلی بد رفتار کرد؛ من هم طاقت نیاوردم و با عصایم او را زدم. شیخ گفت: نیازی به زدن نبود؛ شما که آدم فهمیده و زیرکی هستید. خلاصه این‌که با او به‌نرمی سخن گفت. آن مرد، عصای ساربان‌ی را کناری گذاشت و با شیخ، به مسجد رفت. تفاوت را ببینید؛ محتسب، با خشونت رفتار کرد و عالم، با نرم‌خویی و محترمانه. علاوه بر این، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَنِ الْعُنْفِ»^(۱) یعنی: «الله در برابر نرمی و خوش‌رفتاری، پاداش یا نتایج می‌دهد که در برابر سختی و خشونت نمی‌دهد». هم‌چنین فرموده است: «إِنَّ الرَّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، وَلَا

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۳ به نقل از عایشه رضی‌الله‌عنها.

يُنزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ»^(۱) یعنی: «نرمی و لطافت در هر چیزی که باشد، آن را زیبا و آراسته می‌سازد و از هر چیزی که جدا شود، آن را زشت و معیوب می‌گرداند». لذا کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید دقت نماید که رفتار نرم و نیکی با دیگران داشته باشد.

شرط سوم: نباید پی‌آمدِ نهی از منکر، بدتر از آن عملِ ناشایست باشد؛ لذا در صورتی که پی‌آمدِ نهی از منکر، بدتر و شدیدتر از آن عمل ناپسند باشد، نباید به نهی از منکر پرداخت؛ و این، یک قاعده است که از میان بد و بدتر، باید بد را انتخاب کرد. به عنوان مثال: اگر کسی را می‌بینیم که سیگار می‌کشد و می‌دانیم یا احتمال می‌دهیم که اگر او را از این کار بازداریم، به سراغ شراب می‌رود، در این صورت، او را از استعمال دخانیات نهی نمی‌کنیم؛ زیرا حکم مصرف سیگار از شراب‌خواری، سبک‌تر است.

گفته می‌شود: امام ابوالعباس حرانی رحمته الله در شام گروهی از قوم «تاتار» را دید که شراب می‌نوشند. شیخ رحمته الله هیچ نگفت و از کنارشان عبور کرد. دوستش از او پرسید: چرا آن‌ها را از این کار زشت، منع نکردی؟ فرمود: اگر آن‌ها را از این کار بازمی‌داشتیم، به سراغ زنان مسلمان می‌رفتند و به مال و ناموس مسلمانان، تجاوز می‌کردند و حتی ممکن بود آن‌ها را بکشند؛ در صورتی که شراب‌خواری، در مقایسه با چنین گناهایی، کوچک‌تر و ساده‌تر است. این، از دانش و درک بالای آن بزرگوار بود.

شرط چهارم برای امر به معروف و نهی از منکر، یا بهتر است بگوییم: یکی از آداب امر به معروف و نهی از منکر، این است که ابتدا خودِ انسان به انجام کارهای پسندیده پردازد و از کارهای زشت و ناپسند دوری کند؛ یعنی انسان نباید دیگران را به سوی کارهای نیک بخواند و خود در انجام آن، کوتاهی نماید یا آن‌ها را از کارهای ناپسند منع کند و خود، کارهای زشت و ناپسند انجام دهد. البته این، بدان معنا نیست که نسبت به امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی کند؛ زیرا این، گناه دیگری است که بر گناهانش افزوده می‌شود؛ ولی نهاد و سرشتِ انسان به گونه‌ای است که معمولاً مردم

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۴ به نقل از عایشه رضی الله عنها.

را به کاری فرا نمی‌خواند که خود، انجام نمی‌دهد؛ زیرا این امر، او را شرمنده می‌کند؛ هم‌چنین انسان به مقتضای طبیعت خویش، شرمنده می‌شود که دیگران را از کاری بازدارد و خود، آن را انجام دهد. در هر حال باید امر به معروف و نهی از منکر نماییم؛ اگرچه خود، کار نیک یا پسندیده انجام ندهیم یا از کارهای زشت دوری نکنیم؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای مستقل از انجام نیکی و پرهیز از بدیست و این دو، لازم و ملزوم یک‌دیگر نیستند.

کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید به قصد اصلاح مردم به چنین کاری پردازد، نه این‌که هدفش انتقام‌جویی از دیگران باشد. اگر کسی به نیت انتقام‌جویی از دیگران، امر به معروف و نهی از منکر کند، الله متعال در امر و نهی او، هیچ خیر و برکتی نمی‌گذارد؛ بلکه باید مانند پزشک باشد و به نیت درمان و اصلاح مردم، امر به معروف و نهی از منکر نماید؛ به عبارت دیگر تنها به قصد اجرای دستور شریعت و اصلاح دیگران، امر به معروف و نهی از منکر نماید تا بدین‌سان، هم خود صالح و نیکوکار باشد و هم دیگران را اصلاح کند. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را جزو دعوت‌گران هدایت‌یافته، صالح و مصلح بگرداند؛ به یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

الله ﷻ در پایان آیه، می‌فرماید: ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ «و چنین کسانی رستگارند». یعنی کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، رستگارند. رستگار به کسی می‌گویند که به خواسته‌ی خویش برسد و از آن چه که بیم دارد، رهایی یابد. الله متعال در این آیه می‌فرماید: ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. کارشناسان زبان عربی، می‌گویند: این ساختار کلامی، افاده‌ی «حصر» می‌کند؛ بنابراین مفهوم دقیق این آیه، این شود که: «رستگاری، تنها از آن کسانیست که به سوی نیکی فرا می‌خوانند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». سپس الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾

[آل عمران: ۱۰۵]

و همانند کسانی نباشید که تفرقه ورزیدند و پس از آن‌که نشانه‌های آشکاری برایشان آمد، اختلاف کردند.

نهی از تفرقه و اختلاف، پس از ذکر «امر به معروف و نهی از منکر»، بیان‌گر این است که ترک امر به معروف و نهی از منکر، به تفرقه و اختلاف می‌انجامد؛ زیرا وقتی مردم روش‌های گوناگونی در پیش بگیرند، دچار اختلاف و چنددستگی می‌شوند؛ اگر یک نفر در مسیر اطاعت و بندگی الله حرکت می‌نماید، دیگری، معصیت و نافرمانی می‌کند؛ یکی، نماز می‌خواند و دیگری، شراب می‌نوشد؛ و بدین‌سان امت، دچار اختلاف و تفرقه می‌شود و هر گروهی، روش و روی‌کرد مختلفی خواهد داشت. از این‌رو الله متعال فرمود:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا﴾

[آل عمران: ۱۰۵]

و همانند کسانی نباشید که تفرقه ورزیدند.

لذا یک‌پارچگی و وحدت امت اسلامی، در گرو امر به معروف و نهی از منکر است؛ به عبارت دیگر، اگر امت اسلامی به امر به معروف و نهی از منکر اهمیت دهند و کتاب و سنت را به داوری بطلبند یا این دو اصل مهم دینی را معیار قضاوت‌ها و داوری‌های خویش قرار دهند، هیچ‌گاه دچار تفرقه نخواهند شد و (از آسیب‌های فکری، فرهنگی، عقیدتی، اجتماعی و سیاسی درامان خواهند بود) و به بالاترین حدّ امنیت دست خواهند یافت. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾

[الأنعام: ۸۲]

امنیت، از آن کسانی‌ست که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند؛ آنان، هدایت‌یافته‌اند.

اینک کشورهای بزرگ و کوچک، تلاش زیادی برای حفظ امنیت می‌کنند و بخش زیادی از بودجه‌ی خود را به برقراری امنیت اختصاص می‌دهند؛ این، در حالی‌ست که بسیاری از مسلمانان، از این رهنمود قرآنی غافلند. امنیت کامل در دو کلمه، بیان شده است: «ایمان» و «دوری از شرک»؛ ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ یعنی: «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند». وقتی ملتی ایمان بیاورند و ایمانشان را به شرک آلوده نکنند، به امنیت کامل دست می‌یابند.

مثالی می‌زنم که اگرچه به سال‌ها و قرن‌ها قبل برمی‌گردد، اما به ذهن‌ها نزدیک و قابل فهم است؛ در صدر اسلام، بزرگ‌ترین مسئول یا بالاترین مقام سیاسی، به‌تنهایی و بدون محافظ و نگهبان، در مسجد می‌خوابید و به‌تنهایی در بازار و در میان مردم رفت و آمد می‌کرد و از هیچ‌کس جز الله نمی‌ترسید. عمر بن خطاب رضی الله عنه در مسجد، سر بر خشت می‌گذاشت و می‌خوابید و هیچ محافظ و نگهبانی نداشت؛ نه در بازار، نه در خانه و نه در مسجد؛ زیرا ایمان مردم، به ظلم و شرک، آلوده نشده و ایمان ناب و خالصی بود و مردم، در امنیت زندگی می‌کردند. دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم پایان یافت و دوران بنی‌امیه فرارسید؛ برخی از حکام بنی‌امیه از راه و روش خلفای راشدین فاصله گرفتند و در نتیجه، ناامنی و آشوب پدید آمد و خوارج، ظهور کردند. سپس دوران عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه فرارسید و امنیت و آرامش به امت اسلامی بازگشت؛ به‌گونه‌ای که با خیال آسوده و در کمال امنیت به مسافرت می‌رفتند و در سفرهایشان، امنیت داشتند؛ اما بنا به حکمت الله عز وجل، دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه چندان طول نکشید؛ خلافتش، دو سال و چند ماه بود. در هر حال، امنیت به فراوانی سپاهیان یا به قدرت نظامی و توان دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی نیست؛ بلکه امنیت در این دو مسأله‌ی مهم، خلاصه می‌شود که الله عز وجل بیان فرموده است:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿۸۲﴾﴾

[الأنعام: ۸۲]

امنیت، از آن کسانی‌ست که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند؛ آنان، هدایت یافته‌اند.

سپس مؤلف رضی الله عنه در ادامه‌ی آیه‌هایی که در این باب، ذکر کرده، این آیه را آورده که الله عز وجل فرموده است:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ﴾ [التوبة: ۷۱]

و مردان و زنان باایمان، یار و یاور یک‌دیگرند؛ به کارهای نیک فرا می‌خوانند و از کارهای زشت باز می‌دارند.

آری! مردان و زنان مؤمن، یار و یاور یکدیگرند و به هم دیگر کمک می‌کنند. الله متعال درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۶۷]

مردان و زنان منافق از جنس یکدیگرند.

بنابراین، منافقان، یار و یاور یکدیگر نیستند؛ گرچه همه، از یک جنسند. ولی مؤمنان، یار و یاور برادران باایمان خویش هستند و یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

این آیه، بیان‌گر این است که امر به معروف و نهی از منکر، فقط وظیفه‌ی مردان نیست؛ بلکه زنان نیز وظیفه دارند یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ البته در محیط‌های زنانه‌ای مانند مجالس عروسی یا محیط‌های آموزشی (مدرسه و دانشگاه) و امثال آن. لذا هر زنی، وظیفه دارد هم‌جنسان خود را از کارهای زشت و ناپسند بازدارد و اگر شاهد کوتاهی آنان در انجام واجبات است، باید آن‌ها را به سوی نیکی و انجام واجبات، فرا بخواند؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ی هر مرد و زن مسلمان است:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۷۱]

و مردان و زنان باایمان، یار و یاور یکدیگرند؛ به کارهای نیک فرا می‌خوانند و از کارهای زشت باز می‌دارند و نماز برپا می‌کنند و زکات می‌دهند و از الله و پیامبرش اطاعت می‌نمایند. الله ایشان را مشمول رحمت می‌گرداند. همانا الله توانای چیره و حکیم است.

از الله متعال درخواست می‌کنم که رحمت و آمرزش خویش را شامل حال ما بگرداند. مؤلف رحمه الله این آیه را نیز ذکر کرده که الله متعال فرموده است:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ [المائدة: ۷۸]

آن دسته از بنی‌اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی پسر مریم نفرین شدند. این، بدان سبب بود که نافرمانی نمودند و از حد می‌گذشتند.

لعن، یعنی طرد یا راندن و دور کردن از رحمت الله ﷻ؛ و تنها کسانی سزاوار لعن و نفرین هستند که مرتکب گناهان کبیره (بزرگ) می‌شوند.

«بنی اسرائیل»، فرزندان یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم هستند؛ یعنی «اسرائیل»، لقب یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بوده است. ابراهیم علیه السلام دو پسر داشت: اسماعیل و اسحاق؛ اسماعیل علیه السلام فرزند بزرگ ابراهیم علیه السلام بود که الله متعال، به ابراهیم خلیل علیه السلام دستور داد که او را ذبح کند و سپس بر همه‌ی آنها منت نهاد و این حکم را لغو کرد و قربانی بزرگی، بلاگردان اسماعیل گردانید. اسماعیل علیه السلام از هاجر زاده شد و اسحاق علیه السلام از همسر نخست ابراهیم علیه السلام. بنی اسرائیل از نسل یعقوب بن اسحاق هستند و الله متعال، پیامبران فراوانی در میان آنها برانگیخت؛ اما بنی اسرائیل، قوم سرکشی بودند که بسیاری از پیامبران را کشتند. آنها هم‌چنین یک‌دیگر را از کارهای زشتی که مرتکب می‌شدند، باز نمی‌داشتند؛ بلکه برخی از آنها با آن‌که شاهد انجام کارهای زشت بودند، از آن نهی نمی‌کردند. داستان آن شهری که در ساحل دریا قرار داشت، مشهور است و در قرآن کریم آمده است؛ اهالی آن، یهودیانی بودند که الله متعال، صید ماهی را در روز شنبه بر آنان حرام گردانید. ماهی‌ها، روز شنبه به سطح آب می‌آمدند و روی آب آشکار می‌شدند و روزهای دیگر نمی‌آمدند. زمانی طولانی به همین منوال گذشت؛ اهالی آن شهر گفتند: باید فکری بکنیم. و حيله‌ای سر هم کردند؛ بدین‌سان که تورهایی را در ساحل، نصب نمودند و در روزهای شنبه که آب بالا می‌آمد، ماهی‌ها در تورها گرفتار می‌شدند و اهالی آن شهر روز یک‌شنبه ماهی‌ها را می‌گرفتند. برخی از آنها، هم‌شهریان خود را از این کار زشت نهی می‌کردند؛ گروهی هم ساکت بودند و هیچ نمی‌گفتند. عده‌ای نیز حکم الهی را درباره‌ی ممنوعیت شکار ماهی در روز شنبه نادیده گرفتند و برای شکار ماهی، حيله‌ای سر هم کردند. لذا الله ﷻ این‌ها را مجازات کرد و آنان را به صورت بوزینگانی زبون و مطرود درآورد:

[البقرة: ۶۵]

﴿فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾

آنان را به صورت بوزینگانی زبون و مطرود درآوردیم.

شاهدِ موضوع، این جاست که در میان آن‌ها، کسانی بودند که سکوت نمودند و به وظیفه‌ی خود در قبال نهی از منکر عمل نکردند؛ لذا در این نفرین، داخل شدند؛ چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ

بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾

[المائدة: ۷۸]
آن دسته از بنی‌اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی پسر مریم نفرین شدند. این، بدان سبب بود که نافرمانی نمودند و از حد می‌گذشتند.

داوود عليه السلام سالیان زیادی پس از موسی عليه السلام بوده است؛ و همین‌طور عیسی عليه السلام. این دو پیامبر، کسانی را که نهی از منکر نمی‌کردند، نفرین نمودند و الله متعال، این داستان را در تأیید آن‌ها بیان فرموده است؛ لذا کسانی که از منکر، باز نمی‌داشتند، نفرین شدند و از رحمت‌الاهی دور گشتند.

و این، دلیلی بر واجب بودن نهی از منکر است و نشان می‌دهد که ترک این وظیفه، انسان را از رحمت‌الله، دور می‌گرداند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکهف: ۲۹]

و بگو: این سخن راست، از سوی پروردگار شماس؛ پس هر که می‌خواهد، ایمان بیاورد و هر که می‌خواهد، کفر بورزد.

و می‌فرماید:

﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ [الحجر: ۹۴]

مأموریت خویش را آشکار نما.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوْءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَدَابِ بَيْبِيسٍ بِمَا كَانُوا

يَفْسُقُونَ ﴿۱۶۵﴾

[الأعراف: ۱۶۵]
کسانی را که از بدی‌ها باز می‌داشتند، نجات دادیم و ستم‌کاران را به سبب نافرمانی و فسقی که مرتکب می‌شدند، به عذاب سختی گرفتار کردیم.

آیه‌های فراوانی در این باره وجود دارد.

شرح

مؤلف رحمته، در ادامه‌ی آیاتی که ذکر کرده، به این آیه اشاره نموده که اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ فرموده است:

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکھف: ۲۹]

و بگو: این سخن راست، از سوی پروردگار شماسست؛ پس هر که می‌خواهد، ایمان بیاورد و هر که می‌خواهد، کفر بورزد.

آری! حقیقت و سخن راستین، از سوی اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ می‌باشد؛ از سوی پروردگاری که همه‌ی آفریده‌ها را خلق کرده است؛ ذاتی که هر حکمی که بخواهد، بر بندگانش واجب می‌گرداند و حق، از سوی اوست و ما باید دستورهای او را که سراسر حق است، بپذیریم. اللّٰهُ متعال فرمود:

﴿فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکھف: ۲۹]

پس هر که می‌خواهد، ایمان بیاورد و هر که می‌خواهد، کفر بورزد.

این جمله، برای انتخاب یا بدین معنا نیست که به انسان، حق انتخاب یکی از این دو گزینه را بدهد؛ بلکه برای تهدید است؛ زیرا در پایان این آیه می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ

كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا﴾ [الکھف: ۲۹]

به‌راستی ما برای ستم‌کاران آتشی فراهم نموده‌ایم که دیواره‌هایش آنان را (از هر سو) محاصره می‌کند. و اگر در خواست آب کنند، آبی چون مس گداخته به آنان داده می‌شود که چهره‌ها را می‌سوزاند. چه آشامیدنی بدی! و دوزخ جایگاه بسیار بدی‌ست.

آری! اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ خبر می‌دهد که هرکس ایمان بیاورد، پاداش فراوانی خواهد یافت و هرکس کفر بورزد، گرفتار عذاب دردناکی می‌شود و در جرگه‌ی ستم‌کاران قرار می‌گیرد. همان‌طور که اللّٰهُ متعال می‌فرماید:

﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۴]

و کافران، همان ستم‌کارانند.

این، تهدیدی برای کسانیست که به الله ﷻ ایمان نمی‌آورند. حق و حقیقت، کاملاً واضح و روشن می‌باشد و محمد مصطفی ﷺ آن را از سوی پروردگار جهانیان آورده است؛ لذا کسی که هدایت یابد، موفق و سربلند خواهد شد و هرکس گمراه شود، خوار و سرافکنده می‌گردد.

سپس مؤلف ﷺ در ادامه‌ی آیاتی که درباره‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده، به این آیه اشاره نموده که الله ﷻ به پیامبرش ﷺ فرموده است:

﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الحجر: ۹۴]

مأموریت خویش را آشکار نما و از مشرکان روی بگردان.

خطاب این آیه، متوجه رسول الله ﷺ است؛ ناگفته نماند که خطاب‌های قرآنی به پیامبر ﷺ بر دو گونه است:

برخی از این خطاب‌ها، ویژه‌ی رسول الله ﷺ است و برخی دیگر، متوجه او و امتش می‌باشد.

اصل بر این است که خطاب‌های قرآنی به پیامبر ﷺ، متوجه او و امت اوست؛ زیرا پیامبر ﷺ الگویی نیکو برای امت خویش می‌باشد. لذا این خطاب‌ها، تنها زمانی ویژه‌ی پیامبر ﷺ است که قراین و شواهد، بیان‌گر این موضوع باشد؛ مانند این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ [الشرح: ۱]

آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟

و مانند این آیات که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَالضُّحَىٰ ﴿١﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ﴿٢﴾ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ﴿٣﴾﴾ [الضحی: ۱، ۳]

سوگند به روز (هنگام برآمدن آفتاب)، و سوگند به شب، هنگامی که آرام گیرد (و همه جا را بپوشاند) که پروردگارت، تو را رها نکرده و مورد خشم قرار نداده است.

فقط در مواردی، خطاب، ویژه‌ی پیامبر ﷺ است که دلیلی برای اختصاص آن به ایشان وجود داشته باشد و گرنه، خطاب، متوجه پیامبر ﷺ و امتش می‌گردد؛ اما نمونه‌هایی از خطاب‌های قرآنی که متوجه پیامبر ﷺ و امت اوست: الله متعال می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱]

ای پیامبر! چرا آن چه را که الله برای تو حلال کرده است، بر خود حرام می کنی؟

الله ﷻ می فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ﴾ [الطلاق: ۱]

ای پیامبر! (بگو): زمانی که خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده‌ی آنان (آن گاه که از عادت ماهانه پاک شده‌اند و با آنان آمیزش نکرده‌اید)، طلاقشان دهید.

لذا این حکم یا این خطاب، متوجه پیامبر ﷺ و امت اوست. هم چنین الله ﷻ

می فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷]

ای پیامبر! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، تبلیغ کن.

این، خطابی است به پیامبر ﷺ و امت او؛ زیرا آن بزرگوار، خود فرموده است:

«بَلِّغُوا عَنِّي». یعنی: «از طرف من تبلیغ کنید».

الله ﷻ به پیامبرش فرموده است: ﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾؛ یعنی: مأموریت خویش را

آشکار نما و در راه الله، از هیچ سرزنشی ترس. این خطاب، متوجه پیامبر ﷺ و امت اوست. بر همه‌ی امت واجب است که اوامر الهی را آشکار سازند و مردم را به سوی آن فراخوانند؛ هم چنین باید آن چه را که الله ﷻ از آن نهی کرده است، بیان کنند و مردم را از آن بازدارند؛ زیرا نهی از یک کار، در واقع دستور یا فرمانی برای ترک آن است.

﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ یعنی از مشرکان روی بگردان

و به آن‌ها یا اذیت و آزاری که از آن‌ها به تو می رسد، توجه نکن و از این که ایمان نمی آورند، ناراحت نباش. همان طور که الله متعال می فرماید:

﴿فَلَعَلَّكَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ عَلَيْكَ إِعْرَاضٌ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾

[الكهف: ۶]

اگر به این قرآن ایمان نیاورند، چه بسا تو خودت را در پی ایشان از شدت اندوه و ناراحتی در آستانه‌ی نابودی قرار می دهی.

یا می فرماید:

﴿لَعَلَّكَ بَنِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۳]

چه بسا بدان سبب که آنان ایمان نمی‌آورند، خودت را در آستانه‌ی نابودی قرار می‌دهی.

لذا به آن‌ها فکر نکن؛ بلکه از آنان و از اذیت و آزاری که به تو می‌رسانند، روی بگردان و بدان که سرانجام، موفق و پیروز خواهی شد؛ و همین‌طور هم شد و پیامبر ﷺ در نتیجه‌ی صبر و شکیبایی، پیروز گردید. روزی، مخفیانه و در حالی مکه را ترک کرد که نگران بود و بیم آن می‌رفت که هر لحظه او را دست‌گیر کنند و بکشند. قریش برای دست‌گیری او و دوست و یارِ هم‌راهش، ابوبکر صدیق دوستان شتر، جایزه تعیین کرده بودند؛ یعنی صد شتر برای دست‌گیری هر یک از آن‌ها؛ اما الله متعال، آن دو را نجات داد و پیامبر ﷺ پس از گذشت چند سال، پیروزمندانه وارد مکه شد و بر قریش منت گذاشت؛ چنان‌که چارچوبِ دربِ کعبه را گرفت و خطاب به قریشیان فرمود: «ای قریشیان! فکر می‌کنید که با شما چگونه رفتار می‌کنم؟» حال، قریشیان تسلیم شده بودند؛ گفتند: انتظار ما، این است که با ما به نیکی رفتار کنی؛ زیرا تو، برادرِ بزرگوار و برادرزاده‌ی بزرگوار ما هستی. پیامبر ﷺ فرمود: «من، همان جمله‌ای را به شما می‌گویم که یوسف (علیه السلام) به برادرانش گفت: ﴿قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ﴾^(۱) [یعنی: «امروز هیچ سرزنش و انتقامی، متوجه شما نخواهد بود؛ الله، شما را ببخشد. بروید که شما، آزاد هستید». بدین‌سان پیامبر ﷺ با آن‌که بر آنان دست یافته بود و می‌توانست از آنان انتقام بگیرد، آن‌ها را بخشید.

الله متعال به پیامبرش فرموده است: ﴿وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ روی‌گردانی از مشرکان، دو معنا دارد: اول این‌که به آن‌ها اهمیت نده و ناراحت نباش که ایمان نمی‌آورند. و دوم این‌که: از اذیت و آزارشان، ناراحت نباش؛ زیرا پیروزی، از آن تو خواهد بود. و همین‌طور نیز شد. از این‌رو الله ﷻ در آیه‌ی بعد، می‌فرماید:

﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ۝۹۵ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ

يَعْلَمُونَ ۝۹۶﴾ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿۹۷﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ﴿۹۸﴾ [الحجر: ۹۵، ۹۸]

(۱) یوسف: ۹۲.

بهراستی ما، تو را از شر مسخره‌کنندگان محافظت می‌کنیم؛ آنان که معبود دیگری را با الله شریک قرار می‌دهند. پس به‌زودی خواهند دانست. ما می‌دانیم که از سخن مشرکان دل‌تنگ می‌شوی. پس پروردگارت را به پاکی، حمد و ستایش نما و از سجده‌گزاران باش.

دقت کنید؛ الله ﷻ پس از این که به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: «ما می‌دانیم که تو، از سخن مشرکان دل‌تنگ می‌شوی»، به او دستور می‌دهد که پروردگار را به پاکی ستایش کند؛ چراکه همه‌ی سختی‌ها، به حکمت الله متعال است و باید او را به پاکی، حمد و ستایش نمود؛ از این رو پیامبر ﷺ دستور می‌یابد که وقتی از ناحیه‌ی قریش در تنگنا قرار گرفت، الله را از هرچه که شایسته‌ی او نیست، پاک و منزّه بداند؛ زیرا سختی‌هایی که به پیامبر ﷺ رسید، سراسر حکمت و رحمت بود و باید الله متعال را در برابر حکمت و رحمتش می‌ستود.

و اما آیه‌ی دیگری که مؤلف رحمه الله در این باب ذکر کرده است؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا دَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِۦٓ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوٓءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا

بِعَذَابٍۭ بَئِيسٍۭ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾ [الأعراف: ١٦٥]

و چون پندی را که به آنان داده شد، از یاد بردند، کسانی را که از بدی‌ها باز می‌داشتند، نجات دادیم و ستم‌کاران را به سبب نافرمانی و فسقی که مرتکب می‌شدند، به عذاب سختی گرفتار نمودیم.

این آیه، به همان داستانی اشاره دارد که پیش‌تر ذکر کردیم؛ یعنی به داستان اهالی آن شهر ساحلی که الله متعال صید ماهی را در روز شنبه بر آنان حرام گردانید و آنان را با ماهی‌های فراوانی که در روز شنبه بر روی سطح آب می‌آمدند، آزمود. هم‌چنان که در سایر ایام هفته، این همه ماهی نمی‌دیدند. مدتی طولانی بر آنان گذشت تا این که حیل‌های درست کردند که هیچ سودی برای آن‌ها نداشت. آن‌ها، روز جمعه تورهایی را در کنار ساحل نصب می‌کردند و روز شنبه هنگامی که آب دریا بالا می‌آمد، ماهی‌های زیادی در این تورها به دام می‌افتادند؛ آن‌گاه آن‌ها روز یک‌شنبه این ماهی‌ها را می‌گرفتند. در نتیجه، الله متعال آنان را بوزینگانی زبون و مطرود گردانید و به آن‌ها فرمود: ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾؛ یعنی: به صورت بوزینگانی پست و زبون درآیید. و اگر می‌خواست آن‌ها را به صورت درازگوش (الاع) می‌گرداند؛ ولی آن‌ها را به صورت بوزینه درآورد؛ زیرا بوزینه، شباهت زیادی به انسان دارد؛ همان‌گونه که این

کردار زشت آن‌ها یا حيله‌ای که سر هم کردند، درست و حلال به نظر می‌رسید؛ زیرا به‌ظاهر در روز شنبه، ماهی صید نمی‌کردند و شکل و ظاهر عملشان، حلال بود. لذا مجازاتی که گرفتارش شدند، متناسب با عملی بود که انجام دادند. این جاست که پی می‌بریم: هر عملی، نتیجه‌ی درخور خود را دارد یا هر کنشی را واکنشی متناسب با آنست. همان‌طور که الله ﷻ در کتابش می‌فرماید:

﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ﴾
[العنكبوت: ۴۰]

ما هر کدام را به گناهش گرفتیم.

لذا هر انسانی مطابق جرمش، مجازات می‌شود. و این دسته از بنی‌اسرائیل که با حيله، حکم الله ﷻ را نادیده گرفتند، به بوزینگانی زبون و مطرود تبدیل شدند که در کوچه و بازار، صدای میمون سر می‌دادند. پناه بر الله.

از سوی دیگر الله ﷻ می‌فرماید:

﴿أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ﴾
[الأعراف: ۱۶۵]

کسانی را که از بدی‌ها باز می‌داشتند، نجات دادیم.

زیرا اهالی آن شهر ساحلی، سه دسته بودند: گروهی، آن حيله را سر هم کردند؛ عده‌ای سکوت نمودند و برخی نیز، آن‌ها را از این کار زشت بازداشتند. کسانی که در برابر این عمل زشت سکوت کردند، به آنان که از این عمل بازمی‌داشتند، گفتند:

﴿لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا﴾
[الأعراف: ۱۶۴]

چرا کسانی را پند می‌دهید که الله نابودشان خواهد کرد یا به عذاب سختی گرفتارش خواهد ساخت؟

یعنی: رهایشان کنید و کاری به کارشان نداشته باشید؛ پند و اندرز، در این‌ها اثری ندارد و به‌طور قطع، هلاک خواهند شد؛ اما کسانی که نهی از منکر می‌کردند، در پاسخ گفتند:

﴿مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾
[الأعراف: ۱۶۴]

...تا عذری نزد پروردگارتان باشد (که ما انجام وظیفه نمودیم)؛ و شاید آن‌ها نیز تقوا پیشه کنند.

یعنی ما را بگذارید تا به دو فایده دست یابیم: یکی این که نزد پروردگاران عذر و بهانه‌ای خواهیم داشت که وظیفه‌ی خود را انجام دادیم و آنان را از این کار حرام بازداشتیم. و دیگر، این که: شاید آن‌ها نیز از خدا بترسند و دست از این کار بردارند. همان‌طور که الله متعال به موسی و هارون علیهما السلام دستور داد:

﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَىٰ﴾ [طه: ۴۴]

به نرمی با فرعون سخن بگویند تا پند بگیرد یا بترسد.

البته الله متعال درباره‌ی کسانی که سکوت کردند، هیچ نگفته است؛ از این‌رو علما، اختلاف نظر دارند که آیا این‌ها که سکوت کردند، از عذاب الهی نجات یافتند یا گرفتار عذاب شدند؟ بهتر، این است که ما نیز در این باره سکوت کنیم. چون الله متعال، درباره‌ی سرنوشت آن‌ها هیچ نگفته است؛ از این‌رو می‌گوییم: آن‌ها که نهی از منکر کردند، نجات یافتند و آن‌ها که مرتکب این عمل حرام شدند، هلاک گشتند و گرفتار عذاب گردیدند و الله متعال از سرنوشت کسانی که در برابر این عمل منکر سکوت کردند، هیچ نگفته است.

وَأَمَّا الْأَحَادِيثُ:

۱۸۹- فالأول: عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: سمعتُ رسولَ الله صلى الله عليه وسلم يقول: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيَغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»، [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمود: «هرکس از شما کار زشت و ناپسندی دید، آن را به دست خویش تغییر دهد و اگر نتوانست، پس با زبان خود از آن منع کند و اگر این را هم نتوانست، پس به قلب خویش آن را بد بداند. و این، ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است».

۱۹۰- الثاني: عن ابن مسعود رضي الله عنه أن رسولَ الله صلى الله عليه وسلم قال: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُونٌ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۹.

بَعْدَهُمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ يَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بَقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وليس وراء ذلك من الإيمان حبة خردل^(۱). [روایت مسلم]

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر پیامبری که الله در امت های پیش از من مبعوث می کرد، یاران مخلص و اصحابی داشت که راه و روش او را در پیش می گرفتند و از دستورهای او پیروی می کردند و سپس نسل هایی جانشین آنها شدند که به آنچه می گفتند، عمل نمی کردند و کارهایی انجام می دادند که به آن، امر نشده بودند. (در این امت نیز همین گونه است.) پس هرکس، با دست خود به جهاد و مبارزه با آنها برخیزد، مؤمن است؛ و هرکس، با زبان خویش با آنان مبارزه و جهاد کند، مؤمن است و هرکس با زبان خویش با آنها مقابله نماید، مؤمن است و پس از این، به اندازه ی دانه ی «سپندی» هم ایمان وجود ندارد».

۱۹۱- الثالث: عن أبي الوليد عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال: «بأيعنا رسول الله صلی الله علیه و آله على السمع والطاعة في العسر واليسر والمنشط والمكره، وعلى أثرة علينا، وعلى أن لا ننازع الأمر أهله إلا أن تروا كفراً بواحاً عندكم من الله تعالى فيه برهاناً، وعلى أن نقول بالحق أينما كنا لا نخاف في الله لومة لائم». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوالولید، عباده بن صامت رضی الله عنه می گوید: با رسول الله صلی الله علیه و آله پیمان بستیم که در سختی و گشایش، و در خوشی و ناخوشی، و آن گاه که دیگران بر ما ترجیح داده شدند، حرف شنوی و اطاعت نماییم و از ما پیمان گرفت که با حاکمان و فرمانروایان خود، بر سر قدرت درگیر نشویم، مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن دلیل و برهانی از سوی الله داشتید و نیز پیمان بستیم که هر جا (و در هر موقعیتی) که بودیم، حق را بگوییم و از سرزنش هیچ سرزنش گری در راه الله نترسیم».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۷۰۵۵، ۷۰۶۷) و...؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۰۹.

شرح

مؤلف رحمته روایتی بدین مضمون نقل کرده که عبادہ بن صامت رضی گفته است: با رسول الله صلی پیمان بستیم که در سختی و راحتی، و در خوشی و ناخوشی، و آن‌گاه که دیگران در امر مشترکی بر ما ترجیح داده شدند، از حاکمان و فرمانروایان، حرف‌شنوی و اطاعت کنیم.

یعنی صحابه رضی با رسول الله صلی بر سر اطاعت و حرف‌شنوی از حاکمان و والیان خویش، بیعت کردند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از رسول (او) فرمان ببرید و نیز از پیشوایان صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

پیش‌تر به بیان این موضوع پرداختیم که منظور از پیشوایان، علما و حکام (مسئولان حکومتی) هستند؛ البته علما، اولیای امور دینی یا پیشوایان دینی هستند و حکام، پیشوایان یا مسئولان اجرایی دستورهای شرعی.

عباده رضی می‌گوید: پیمان بستیم که حرف‌شنوی و اطاعت کنیم؛ البته معصیت و نافرمانی از الله صلی از این پیمان، مستثناست؛ زیرا نمی‌توان و نباید بر سر نافرمانی از الله متعال با هیچ‌کس پیمان بست و در برابر نافرمانی از الله، جای هیچ اطاعتی از مخلوق وجود ندارد؛ از این‌رو ابوبکر صدیق رضی پس از آن‌که به خلافت رسید، در سخنرانی یا خطبه‌ای که برای مردم ایراد کرد، چنین فرمود: «از من تا زمانی که از الله و رسولش اطاعت کردم، فرمان پذیرید و هرگاه از اطاعت الله و رسول سرتافتیم، نباید از من اطاعت کنید». بنابراین، هرگاه حاکم یا فرمانروایی به نافرمانی از الله متعال دستور دهد، اطاعت و فرمان‌برداری از او در چنین مواردی جایز نیست؛ زیرا شاهنشاه یا شاه شاهان، الله صلی، پروردگار جهانیان است و نباید به‌خاطر فرمان‌برداری از حاکمی که مخلوق و پرورده‌ی پروردگار جهانیان است، از الله، پروردگار جهانیان نافرمانی کنیم. به‌یقین همه، مملوک الله متعال و تحت سلطه‌ی او هستند؛ پس چگونه انسان به خود جرأت می‌دهد که اطاعت از آن‌ها را بر اطاعت از الله متعال ترجیح دهد؟ بنا بر

متون و آموزه‌های دینی، فرمان‌برداری از حکام و پیشوایان، منوط به این است که معصیت و نافرمانی از الله ﷻ نباشد.

عباده می‌گوید: پیمان بستیم که در سختی و گشایش، حرف‌شنوی و اطاعت نماییم؛ یعنی چه ثروتمند بودیم و چه فقیر و تنگ‌دست، وظیفه داریم از حکام و صاحبان امر خویش پیروی کنیم؛ همین‌طور در خوشی و ناخوشی. یعنی چه به حکومت آن‌ها راضی باشیم و چه نباشیم، وظیفه‌ی ما، فرمان‌برداری است و تنها در مواردی باید از آن‌ها نافرمانی کنیم که به معصیت و نافرمانی از الله ﷻ دستور می‌دهند. در این روایت آمده است: «و نیز آن‌گاه که دیگران، بر ما ترجیح داده شدند؛ یعنی اگر حاکمان در تقسیم ثروت و بیت‌المال، با تبعیض عمل کردند و در حقوق شهروندی، برخی از مردم را بر دیگران ترجیح دادند، باز هم باید از آن‌ها اطاعت و فرمان‌برداری نماییم و برای ما درست نیست که با چنین بهانه‌ای از آن‌ها نافرمانی کنیم یا به آن‌ها بگوییم که چون حق ما را خورده‌اید، دیگر حاضر به فرمان‌برداری از شما نیستیم؛ بلکه می‌گوییم: به‌خاطر الله و در راستای فرمان‌برداری از او، از شما اطاعت می‌کنیم؛ گرچه شما، کاخ‌نشین و ما، کوخ‌نشین باشیم. اصلاً برای ما مهم نیست؛ زیرا این، زندگی فانی دنیاست که روزی از شما گرفته می‌شود یا می‌میرید و آن را ترک می‌کنید. در هر حال، با وجود تمام خودکامگی‌ها و تبعیض‌ها، از حکام خود اطاعت می‌کنیم؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «اسْمَعُ وَأَطِعْ وَإِنْ صَرَبَ ظَهْرُكَ وَأَخَذَ مَالَكَ»^(۱) یعنی: «حرف‌شنوی و فرمان‌برداری نما؛ هرچند تو را بزند و اموالت را غصب کند». ولی روز قیامت، تلافی خواهی کرد؛ یعنی اگر چیزی از نیکی‌هایش باقی بماند، از نیکی‌های او برای خود برمی‌داری؛ و گرنه، از بدی‌های تو کاسته و به بدی‌های او افزوده می‌شود و آن‌گاه او را در آتش دوزخ می‌اندازند. پناه بر الله. جای هیچ نگرانی نیست؛ زیرا هیچ چیزی نزد پروردگار متعال گم نمی‌شود.

در ادامه‌ی این روایت آمده است: «و از ما پیمان گرفت که با حاکمان و فرمانروایان خود، بر سرِ قدرت درگیر نشویم»؛ زیرا درگیری بر سرِ قدرت، پی‌آمدهای منفی و خرابی‌های زیادی در پی دارد و باعث تفرقه و پراکندگی در میان مسلمانان

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۷ به نقل از حدیثه ﷺ.

می‌گردد؛ چنان‌که از زمان عثمان رضی الله عنه تا عصر ما، همواره امت اسلامی بر سر قدرت و حکومت، کشمکش داشته‌اند و پی‌آمدهای ناگوارش بر هیچ‌کس پوشیده نیست. در ادامه‌ی این روایت آمده است: «مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن، دلیل و برهانی از سوی الله داشتید»؛ یعنی همین‌که کفر آشکاری از حاکمان خود دیدید، قیام برای عزل آن‌ها، جایز است؛ البته به سه شرط:

اول: این‌که کفر آشکارش را به‌وضوح و به چشم خود ببینید؛ از این‌رو با گمان یا تصور محض، خروج بر حاکمان، جایز نیست و آگاهی کامل در این زمینه، ضروری‌ست.

دوم: این‌که آن عمل، واقعاً کفر باشد، نه فسق؛ زیرا حاکمان هرچه‌قدر که فاسق باشند، باز هم قیام در برابر آن‌ها جایز نیست. لذا اگر حاکمی شراب بنوشد، زنا کند و بر مردم ستم نماید، شوریدن یا خروج بر او جایز نیست.

سوم: عملی که انجام می‌دهد، کفر آشکاری باشد که از سوی الله، دلیلی بر آن وجود دارد؛ از این‌رو هر عملی که امکان تأویل در آن یافت شود، کفر آشکار محسوب نمی‌شود و در چنین مواردی، خروج بر حاکمان جایز نیست؛ اما اگر حاکمی به شهروندان خود بگوید که نوشیدن شراب، جایز است، یا هم‌جنس‌بازی را حلال اعلام کند یا بگوید: زنا، حلال است و می‌توانید زنا کنید، این، کفر آشکاری‌ست که خروج بر او را جایز می‌گرداند و بر مردم، واجب است که برای خلع او از مقامش، به‌پا خیزند؛ گرچه با پیکار و جهاد مسلحانه باشد؛ زیرا مرتکب کفر آشکار شده است.

البته شرط چهارمی هم وجود دارد و آن، این‌که: دلیل قاطعی از سوی الله وجود داشته باشد که عملش، کفر است؛ زیرا قیام بر ضد حاکمان یا خروج بر آن‌ها، مسأله‌ای‌ست که پی‌آمدها و خرابی‌های زیادی در پی خواهد داشت و از این‌رو دقت نظر در این مورد، بسیار ضروری‌ست و باید این شروط سه‌گانه یا چهارگانه را رعایت کنیم؛ همان‌طور که در این روایت آمده است: «مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن، دلیل و برهانی از سوی الله داشتید». آن عمل، کفرآمیز باشد؛ کفری آشکار و غیرقابل تأویل؛ خود، آن را ببینیم و مبنای آن، حدس و گمان نباشد؛ و دلیلی از سوی الله، بر کفرآمیز بودن آن وجود داشته باشد.

البته در صورتی قیام یا خیزش بر ضد حاکمی جایز است که با وجود این شرایط، قدرت مقابله با او را داشته باشیم و اگر چنین قدرتی نداشتیم، خیزش یا قیام و درگیری با حاکم، جایز نیست؛ زیرا این امر، به گسترش سیطره و غلبه‌ی وی می‌انجامد و این امر، حاکم را بر آن می‌دارد تا همه‌ی شعایر دینی موجود در جامعه را ریشه‌کن کند. بنابراین، در چنین شرایطی، قیام در برابر حاکمان جایز نیست و به هلاکت و نابودی مسلمانان می‌انجامد. لذا چه معنا دارد که با وجود این شرایط، با چاقوی آشپزخانه به جنگ حاکم کافری برخیزیم که از توپ و تانک و قدرت نظامی بالایی برخوردار است؟ آیا جز این است که خود را در معرض نابودی قرار داده‌ایم؟ البته شکی نیست که باید در فکر چاره باشیم و تمام توانمندی‌ها و امکانات خود را برای برکنار کردن او به کار بندیم؛ اما با رعایت شرایط چهارگانه‌ای که پیامبر ﷺ ذکر فرموده است. اینک به بیان حقوق شهروندان یا وظایف حاکمان در قبال آن‌ها می‌پردازیم. هر حاکمی وظیفه دارد، در میان مردم به عدل و داد، رفتار کند و درباره‌ی آن‌ها از الله بترسد و بر آنان سخت نگیرد؛ در واقع، حاکم باید شایسته‌ترین شخصی باشد که بر مردم، حکم می‌راند. پیامبر ﷺ دعا کرده است: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْفُقْ عَلَيْهِ»^(۱) یعنی: «یا الله! هرکس، مسؤولیتی در امتم بر عهده گرفت و بر آن‌ها سخت‌گیری نمود، بر او سخت بگیر». فرقی نمی‌کند که مسؤولیتش، بزرگ باشد یا کوچک؛ لذا هر مسؤولی که بر مردم سخت بگیرد، الله متعال بر او سخت خواهد گرفت و کسی که الله ﷻ بر او سخت‌گیری نماید، بی‌گمان زیان خواهد کرد و راه به جایی نخواهد برد. به فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «مَا مِنْ أَمِيرٍ يَلِي أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ لَا يَجْهَدُ لَهُمْ وَيُنْصَحُ لَهُمْ إِلَّا لَمْ يَدْخُلْ مَعَهُمُ الْجَنَّةَ»^(۲) یعنی: «هر امیر و فرمانروایی که امور مسلمانان را به دست گیرد، ولی برای خیر و صلاح آن‌ها نکوشد و برای آن‌ها خیرخواهی نکند، با آنان وارد بهشت نخواهد شد»؛ زیرا هر حاکم و فرمانروایی وظیفه دارد، خیرخواه شهروندانش باشد و برای خیر و صلاح آن‌ها بکوشد و افراد شایسته‌ای را بر مسؤولیت‌ها یا پُست‌ها بگمارد و مسؤولیت‌هایی که به

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۲۸.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۴۲ به نقل از معقل بن یسار رضی الله عنه.

افراد واگذار می‌شود، بر اساس شایستگی‌های آنان باشد، نه بر اساس روابط یا امثال آن؛ مثلاً امام مسجد باید عالم‌ترین شخص به کتاب الله و سنت پیامبر ﷺ باشد؛ فرماندهی نظامی یا امیر جهاد، باید در فنون نظامی، از همه آگاه‌تر باشد. خلاصه این‌که حاکم وظیفه دارد پست‌ها و مسؤولیت‌ها را بر اساس شایستگی افراد، توزیع کند و عدم رعایت «شایسته‌سالاری» نوعی خیانت محسوب می‌شود که باید در پیش‌گاه الهی پاسخ‌گو باشد. پیامبر ﷺ فرموده است: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللَّهُ رَعِيَّةً، يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لِرَعِيَّتِهِ، إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ!»^(۱) یعنی: «هر بنده‌ای که الله، گروهی را تحت سرپرستی او قرار داده، اگر در حالی بمیرد که به زیردستانش خیانت کرده است، الله متعال بهشت را بر او حرام می‌گرداند». پناه بر الله.

لذا مسؤولان رده‌های مختلف، وظایف و مسؤولیت‌های سنگینی در قبال زیردستان خود دارند؛ همان‌طور که وظایف شهروندان یک جامعه نیز در قبال حکام و مسؤولان‌شان، سنگین است و نباید از آن‌ها نافرمانی کنند؛ هرچند شاهد تبعیض‌ها و حق‌کشی‌هایی از سوی مسؤولان خود باشند؛ از این‌رو در سختی و گشایش، و در خوشی و ناخوشی، از آن‌ها اطاعت می‌کنند؛ مگر زمانی که به معصیت و نافرمانی از الله ﷻ دستور دهند که در این صورت، فرمان‌برداری از آن‌ها، جایز نیست.

برخی گمان می‌برند که اطاعت از حکام و صاحبان امر، فقط زمانی واجب است که به‌طور کامل و در تمام جنبه‌ها، درست‌کار باشند. این، پندار نادرستی است و تنها «خوارج» بر این باور بوده‌اند که اطاعت از حکام، منوط به این است که در همه‌ی مسایل ریز و درشت، مطابق حکم الله، عمل کنند؛ ولی دیدگاه درست، این است که حاکمان باید مجری احکام الهی باشند، اما در مورد یا مواردی که مطابق شریعت عمل نمی‌کنند، باید از آن‌ها نافرمانی کرد و در سایر موارد، اطاعت از آن‌ها واجب است. گفته می‌شود: به یکی از شاهان اموی، خبر رسید که پشت سرش سخنانی می‌گویند؛ از این‌رو مردم و بزرگان‌شان را جمع کرد و گفت: ای مردم! گویا شما می‌خواهید که ما برای شما، مثل ابوبکر و عمر باشیم؟ گفتند: آری. گفت: اگر می‌خواهید که ما برای

(۱) نک: صحیح مسلم، ش: ۱۴۲؛ مکرر است.

شما، همانند ابوبکر و عمر باشیم، شما برای ما مثل مردم و شهروندان ابوبکر و عمر باشید!

آری! الله ﷻ کسی را بر مردم مسلط می‌کند که مطابق اعمالشان با آنها رفتار می‌نماید. اگر مردم، خود از روش خلفای راشدین ﷺ دور بودند و در عین حال انتظار داشتند که حکامشان مانند خلفای راشدین باشند، انتظار نابه‌جایی است. همان‌طور که الله حکیم و بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۹]

این چنین برخی از ستم‌کاران را بر برخی دیگر به سبب کردارشان مسلط می‌کنیم.

هم‌چنین گفته می‌شود: یکی از خوارج نزد علی بن ابی‌طالب ﷺ رفت و پرسید: ای علی! چرا مردم از ابوبکر و عمر اطاعت می‌کردند، ولی از تو اطاعت نمی‌کنند؟ علی ﷺ پاسخ داد: «برای این که شهروندان ابوبکر و عمر، من و امثال من بودیم؛ اما شهروندان من، تو و امثال تو هستند». یعنی در تو و امثال تو، خیری نیست؛ و همین امر نیز باعث شد که در برابر ما سر برآورند و آشوب به پا کنند؛ ولی شهروندان ابوبکر و عمر ﷺ بزرگ‌مردانی مانند عثمان و علی و دیگر اصحاب بزرگوار ﷺ بودند.

نتیجه این که اطاعت و فرمان‌برداری از حاکمان و پیشوایان در هر امری بر ما، واجب است؛ مگر در معصیت و نافرمانی از الله متعال؛ زیرا آنها حق ندارند به معصیت و نافرمانی از الله متعال دستور دهند و از این‌رو مردم نیز نباید در چنین مواردی از آنها اطاعت کنند.

مردم وظیفه دارند خیرخواه ولی امر خویش باشند، به او دروغ نگویند، فریض ندهند و به او خیانت نکنند. متأسفانه برخی از مردم، با دروغ و حیل و حتی با توسل به رشوه، مقررات و قوانین حکومتی را زیر پا می‌گذارند؛ حال آن‌که چنین اعمالی سزاوار هیچ آدم عاقلی نیست، چه رسد به مسلمان. امروزه در کشورهای توسعه‌یافته هرکس رشوه بگیرد، تحت پی‌گرد قانونی قرار می‌گیرد و مجازات می‌شود؛ اگر چه جزو بالاترین مقام‌های آن کشور باشد. ما به عنوان مسلمان بر این باوریم که الله ﷻ کسی را که رشوه می‌گیرد، مجازات خواهد کرد؛ زیرا رسول الله ﷺ رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده را نفرین کرده است و از این‌رو مجازات الهی برای چنین کسانی، به مراتب شدیدتر خواهد بود.

گذشته از رشوه‌خواری، گاه مشاهده می‌شود که برخی از مردم برای جلب کمک‌ها و حمایت‌های دولتی، به دروغ متوسل می‌شوند و با جعل سند و شهادت‌نامه‌ی دروغین، مأموران و بازرسان را می‌فریبند و بی‌پروا مرتکب اعمالی می‌شوند که گناه و معصیت است؛ با این حال دوست دارند که حکام و مسؤولانشان، مانند ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه باشند!

یکی از مسایلی که بسیاری از مردم نسبت به آن سهل‌انگاری می‌کنند، این است که به آبروی مسؤولان، هیچ اهمیتی نمی‌دهند؛ به‌گونه‌ای که غیبت از علما و مسؤولان، نُقلِ مجلس آن‌هاست؛ اگر سخنانی که پشت سر علما و مسؤولان و حکام می‌گویند، سخنان مفید و اثرگذاری بود و وضعیت موجود را بهبود می‌بخشید، می‌گفتیم که گفتن چنین سخنانی ایرادی ندارد؛ ولی تنها نتیجه‌ی چنین سخنانی، این است که مردم را نسبت به علما و مسؤولان آن‌ها، بدبین و خشمگین می‌گرداند.

امروزه دیده می‌شود که برخی از مردم، همین‌که دور هم جمع می‌شوند، انگار دادگاهی تشکیل می‌دهند و آرام و قرار ندارند، مگر این‌که یکی از وزرا یا علما را بگیرند و او را به میز محاکمه بکشانند و درباره‌ی آبرو و حیثیت او سخن بگویند! اگر چنین کاری، مفید و اثرگذار بود، ما نخستین کسانی بودیم که به چنین کارهایی تشویق می‌کردیم؛ زیرا هر خطایی باید برطرف شود و هر کار زشت و ناپسندی از میان برود؛ اما تنها نتیجه‌ای که چنین مجالسی دارد، این است که مردم را نسبت به علما و مسؤولانشان، خشمگین و بدبین می‌گرداند. به‌یاد داشته باشیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ!»^(۱) یعنی: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید و گرنه سکوت کند.» شگفت‌انگیز است که برخی از دین‌داران، همین‌که می‌خواهی درباره‌ی شخصی عادی سخنی بگویی، می‌گویند: «غیبت نکن؛ حرام است»، اما اگر درباره‌ی یکی از مسؤولان غیبت کنی، کیف می‌کنند! گویا غیبت کردن از مسؤولان و علما، هیچ ایرادی ندارد!

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۰۱۸، ۶۱۳۶، ۶۱۳۸، ۶۴۷۵)؛ و مسلم، ش: ۴۷ به نقل از ابوه‌یره رضی الله عنه؛ و نیز

روایت: بخاری، ش: (۶۰۱۹، ۶۴۷۶، ۶۱۳۵)؛ و مسلم، ش: ۴۸ به نقل از ابوشریح خزاعی رضی الله عنه.

به نظر من، این، بیمار و مرضی است که متأسفانه بسیاری از مردم به آن مبتلا شده‌اند. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را از این بیماری، محفوظ بدارد.

چه خوبست که مردم، خیرخواه مسؤولان خویش باشند و از آن‌ها بدگویی نکنند. نمی‌گویم: در برابر اشتباه‌ها و مشکلات موجود، سکوت کنید؛ بلکه از طریق نامه‌نگاری، مسؤولان را در جریان مسایل قرار دهید. اگر به مسایل و مشکلاتی که برای آن‌ها می‌نویسید، رسیدگی کنند، به سود خود آن‌هاست و گرنه، گنه‌کار می‌شوند؛ البته در صورتی که واقعاً خطایی وجود داشته باشد و آن‌ها به آن رسیدگی نکنند. و اگر نامه‌ی شما به مسؤول ذی‌ربط نرسد، کسی، گنه‌کار است که مانع رسیدن نامه‌ی شما به او می‌شود.

در ادامه‌ی این روایت آمده است که عباد بن صامت رضی الله عنه می‌گوید: «و نیز پیمان بستیم که هر جا (و در هر موقعیتی) که بودیم، حق را بگوییم و از سرزنش هیچ سرزنش‌گری در راه الله نترسیم»؛ یعنی رسول‌الله صلی الله علیه و آله از ما بیعت گرفت که در همه جا - در خشکی و دریا، و در کشورهای اسلامی و غیراسلامی - به اسلام عمل کنیم و شعائر دینی را برپا داریم و وقتی به دین و رهنمودهای اسلامی عمل کردیم، به سرزنش دیگران و حرف مردم اهمیت ندهیم؛ چون به حق عمل کرده‌ایم. به عنوان مثال: اگر می‌خواهیم به سنتی عمل کنیم، نگران واکنش مردن نباشیم. مثلاً راست کردن صفاها در نماز جماعت سنت است؛ ولی برخی از مردم، خوششان نمی‌آید که امام (پیش‌نماز) به آن‌ها تذکر دهد که صفا را راست کنند و حتی ناراحت می‌شوند! یک بار، امام مسجد به یکی از نمازگزاران گفت: فلانی! کمی عقب‌تر برو تا صفا، راست شود؛ ولی آن شخص، سخت برآشفته و گفت: اگر می‌خواهی از مسجد بیرون بروم و همه‌اش را برای تو بگذارم! در چنین مواردی، انسان باید تحمل کند و به خاطر الله، از چنین سرزنش‌هایی نترسد؛ بلکه صبر نماید و دیگران را به رعایت سنت تذکر دهد. بدین‌سان مردم، عادت می‌کنند و سنت را رعایت خواهند کرد. لذا اگر برخی از مردم، تندخو هستند، ابتدا باید به‌نرمی و با روشی نیک و پسندیده، سنت را به آن‌ها آموزش دهیم تا به آن، عادت کنند و چون با سنت انس بگیرند، به آن عمل خواهند کرد.

مثال دیگری ذکر می‌کنم: برخی از مردم، «سجود سهو» را پس از «سلام» رد می‌کنند؛ حال آن‌که سنت پیامبر ﷺ بیان‌گر این است که اگر نمازگزار، عمل اضافه‌ای در نمازش انجام دهد یا شکِ غالبش این باشد که عملی اضافی انجام داده است، پس از «سلام»، سجده می‌کند، نه پیش از آن. و سنت، همین است؛ حتی علامه ابوالعباس حرانی رحمته می‌گوید: اگر عمل اضافه‌ای در نماز انجام دهد، واجب است که پس از سلام، سجده‌ی سهو به‌جای بیاورد و برعکس، واجب است که پیش از «سلام» سجده کند. به عبارت دیگر شیخ الاسلام رحمته این نکته را بیان کرده که بحث، در افضل بودن این نیست که سجده‌ی سهو، پس از سلام باشد یا قبل از آن؛ بلکه با توجه به نوع سهوی که در نماز صورت گرفته، واجب است که سجود سهو، قبل یا بعد از سلام باشد.

پیش‌نماز مسجدی، در نمازش عملی اضافی انجام داد یا شکِ غالبش، این بود که دچار چنین سهوی شده است؛ لذا پس از سلام، سجده کرد؛ یعنی سجده‌ی سهو به‌جا آورد. نمازگزاران ناراحت شدند که چرا بعد از سلام سجده‌ی سهو کرده است، نه قبل از آن؟ می‌گفتند: دین جدیدی آورده است! این، درست نیست؛ شخصی می‌گوید: به آن‌ها گفتم: روایتی ست که پیامبر ﷺ سر دو رکعت، سلام داد؛ به ایشان گفتند: که نماز، تمام نشده است. لذا رسول الله ﷺ برخاست و نمازش را کامل کرد و آن‌گاه سلام داد و پس از سلام، سجده نمود. این شخص می‌گوید: مردم قبول نکردند. به آن‌ها گفتم: حرفِ کدام عالم را قبول دارید؟ گفتند: فلانی و فلانی. لذا نزد همان عالمی رفتیم که آن‌ها قبولشان داشتند. او، به آن‌ها گفت: بله، درست و سنت، همین است که محلّ سجده‌ی سهو (پس از سلام یا قبل از آن) به نوع سهو بستگی دارد. برخی از ائمه‌ی مساجد، از حرفِ مردم می‌ترسند و در چنین مواردی بر خلافِ سنت عمل می‌کنند! حال آن‌که این، مخالفت با پیمانی ست که رسول الله ﷺ از یارانش گرفت؛ همان‌طور که عباده رحمته می‌گوید: «و پیمان بستیم که هرجا (و در هر موقعیتی) که بودیم، حق را بگوییم و از سرزنش هیچ سرزنش‌گری در راه الله نترسیم».

برخی از مردم در معاملات خود نیز چنین روی‌کردی دارند و از صدق و راستی در معامله یا گفتن واقعیت و عیب‌های کالا، به‌عنوان وسوسه تعبیر می‌کنند و می‌گویند: لازم نیست که مردم را از هر عیبی که در کالا است، باخبر کنیم؛ این، عیب

کوچکی ست و خریدار، خود راضی خواهد بود! حال آن که باید تقوای الاهی پیشه نماییم و به خاطر الله از هیچ سرزنی نترسیم و حقیقت را بگوییم؛ اما اگر مخاطبان ما تندخو هستند، بهتر است که ابتدا حکم شریعت را به نرمی برای آن‌ها بیان کنیم تا نسبت به آن، آگاه و علاقه‌مند شوند و خود، آن را بپذیرند.

۱۹۲- الرَّابِعُ: عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَثَلُ الْقَائِمِ فِي حُدُودِ اللَّهِ، وَالْوَأَقِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَصَارَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا وَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا: لَوْ أَنَّا خَرَفْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْفًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا، فَإِنْ تَرَكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَّوْا وَنَجَّوْا جَمِيعًا». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال کسانی که حقوق و حدود الاهی را رعایت می‌کنند و آنان که رعایت نمی‌کنند، مانند گروهی ست که سوار کشتی می‌شوند و با قرعه‌کشی، برخی از آن‌ها در طبقه‌ی بالا و عده‌ای در طبقه‌ی پایین قرار می‌گیرند. آنان که در طبقه‌ی پایین قرار می‌گیرند، برای دسترسی به آب به طبقه‌ی بالا رفت و آمد می‌کنند؛ لذا می‌گویند: بهتر است برای این که مزاحم هم‌سفران خود در طبقه‌ی بالا نشویم، سوراخی در طبقه‌ی پایین ایجاد کنیم (و از دریا، آب برداریم). اگر مسافران طبقه‌ی بالا مانع آن‌ها نشوند و آن‌ها را با تصمیمی که گرفته‌اند، آزاد بگذارند، همگی هلاک (غرق) می‌گردند و اگر مانع آن‌ها شوند، همه‌ی آنان نجات می‌یابند.»

شرح

مؤلف رحمته الله روایتی از نعمان بن بشیر رضی الله عنه در باب امر به معروف و نهی از منکر، نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله مثالی درباره‌ی کسانی ذکر فرموده که حدود الاهی را رعایت می‌کنند یا آنان که رعایت نمی‌کنند. منظور از کسانی که حدود الاهی را رعایت می‌نمایند، کسانی هستند که بر دین الاهی استقامت می‌ورزند و وظایف شرعی و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۴۹۳.

واجبات خویش را انجام می‌دهند و از کارهای حرام و ممنوع می‌پرهیزند. و آنان که حدود الهی را رعایت نمی‌کنند، همان کسانی هستند که وظایف شرعی خویش را انجام نمی‌دهند یا مرتکب کارهای حرام می‌شوند. این دو گروه، همانند کسانی هستند که سوار کشتی می‌شوند و قرعه کشی می‌کنند تا مشخص شود که چه کسانی در طبقه‌ی بالای کشتی قرار بگیرند و چه کسانی در طبقه‌ی پایین. در نتیجه، گروهی در طبقه‌ی بالا مستقر می‌شوند و عده‌ای در طبقه‌ی پایین. مسافران طبقه‌ی پایین، ناگزیرند برای تأمین آب مورد نیاز خود، به طبقه‌ی بالا رفت و آمد کنند؛ لذا می‌گویند: اگر در قسمت خود، یعنی در طبقه‌ی پایین، کشتی را سوراخ کنیم، می‌توانیم از آب دریا استفاده نماییم و دیگر، مزاحم هم‌سفران خود در طبقه‌ی بالا نخواهیم شد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اگر مسافران طبقه‌ی بالا مانع آن‌ها نشوند و آن‌ها را با تصمیمی که گرفته‌اند، آزاد بگذارند، همگی هلاک می‌شوند؛ زیرا همین‌که کشتی را سوراخ کنند، آب وارد کشتی می‌شود و همه، غرق می‌گردند. اما «اگر مسافران طبقه‌ی بالا مسافران طبقه‌ی پایین را از تصمیمی که گرفته‌اند، بازدارند، همه‌ی آنان نجات می‌یابند».

این، مثال پُر معنا و پرمحتوایی است که پیامبر ﷺ بیان نموده است؛ مردم در رابطه با دین الهی، همانند مسافران یک کشتی هستند که امواج دریا، آن‌ها را به این سو و آن سو می‌برد. و وقتی تعدادشان زیاد باشد، چاره‌ای جز این ندارند که گروهی از آن‌ها در طبقه‌ی بالای کشتی مستقر شوند و عده‌ای نیز در طبقه‌ی پایین آن، تا هم بار کشتی، تراز باشد و هم مسافران، تنگ‌جا و اذیت نشوند. حال که همه در این کشتی سهمی دارند، باید در نگره‌داری آن بکوشند و اگر کسی قصد خراب کردن آن را داشت، مانعش شوند تا همه‌ی آنان نجات یابند و اگر مانعش نشوند، همگی غرق خواهند شد. دین الله ﷻ نیز همین‌گونه است؛ یعنی اگر اندیشمندان و اهل علم و دین، مانع بی‌خردی‌های افراد ناآگاه شوند، همگی نجات می‌یابند و به رستگاری می‌رسند؛ ولی اگر افراد سبک‌سر و بی‌خرد را به حال خود رها کنند، همه هلاک می‌گردند. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾﴾ [الأنفال: ۲۵]

و از فتنه‌ای بترسید که تنها دامن‌گیر ستم‌کاران شما نمی‌شود و بدانید که مجازات‌الله سخت و شدید است.

این مثال، نشان می‌دهد که چه خوبست هر معلم یا آموزگاری، مسایل گوناگون را با ذکر مثال توضیح دهد تا مفاهیم و موضوع‌های مطرح‌شده، به درک و ذهن مخاطبان نزدیک‌تر شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾﴾ [العنکبوت: ۴۳]

و این مثال‌ها را برای مردم بیان می‌کنیم و تنها عالمان و دانشمندان، آن را درمی‌یابند.

لذا ذکر مثال، یکی از شیوه‌های آموزشی بسیار خوب است؛ چه بسا برای شخصی، یک موضوع را بارها توضیح می‌دهید، اما نمی‌فهمد و آن را درک نمی‌کند؛ ولی همین‌که مثالی برایش ذکر می‌کنید، موضوع یا مسأله‌ی مورد بحث شما را به‌خوبی می‌فهمد. به مثال جالبی توجه کنید که پیامبر ﷺ برای صحرانشینانی شترچران، بیان فرمود: صحرانشینانی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! من و همسرم، هردو سفیدپوست هستیم؛ اما نمی‌دانم بچه‌ی سیاهی که همسرم به دنیا آورده، از کجا آمده است؟ پیامبر ﷺ به او فرمود: «آیا شتر داری؟» گفت: بله. رسول‌الله ﷺ پرسید: «چه رنگی دارند؟» پاسخ داد: قرمز هستند؛ یعنی شترانم، سرخ‌مو هستند. رسول‌الله ﷺ سؤال کرد: «آیا شتری داری که سیاه و سفید (خاکستری) باشد؟» پاسخ داد: بله. رسول‌الله ﷺ فرمود: «این شتر، از کجا آمده است؟» جواب داد: شاید به یکی از اجدادش شباهت یافته که چنین رنگی داشته است. رسول‌الله ﷺ فرمود: «فَابْنِكَ هَذَا لَعَلَّهُ نَزَعَهُ عِرْقٌ»؛^(۱) یعنی: «شاید فرزند تو نیز به یکی از اجداد خود شباهت پیدا کرده است» یا شبیه مادر بزرگ یا دایی یا خاله و نزدیکان خود شده که سیاه‌رنگ بوده است. بدین‌سان رسول‌الله ﷺ این صحرانشینان را قانع کرد که بچه، بچه‌ی خود اوست و اگر با شرح و تفصیل سخن می‌گفت و به‌طور مفصل در این‌باره برای او توضیح می‌داد، چه بسا آن مرد هیچ نمی‌فهمید و قانع نمی‌شد؛ ولی رسول‌الله ﷺ نمونه یا مثالی عینی از زندگی

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۳۰۵، ۶۸۴۷)، و مسلم، ش: ۱۵۰۰ به نقل از ابوه‌ریره رضی الله عنه.

وی ذکر کرد و آن مرد نیز قانع شد؛ از این رو چه خوبست که هر استاد و معلمی نیز این شیوه را برای شاگردان و دانش‌جویان خود، به‌کار گیرد؛ زیرا ذکر مثال، درک مطلب را آسان‌تر می‌گرداند.

این حدیث، هم‌چنین بیان‌گر جایز بودن قرعه‌کشی‌ست؛ چنان‌که آیات و احادیثی در این‌باره وجود دارد. بحث قرعه‌کشی در دو آیه از آیات قرآن، و شش حدیث از احادیث پیامبر ﷺ ذکر شده است؛ اما دو آیه‌ای که موضوع قرعه‌کشی در آن‌ها ذکر شده است:

﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرِيْمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾^(۴۴)

[آل عمران: ۴۴]

و آن هنگام که تیرهایشان را می‌انداختند تا قرعه‌کشی کنند که چه کسی سرپرستی مریم را برعهده بگیرد، حضور نداشتی و هنگامی که با هم کشمکش می‌کردند، نزدشان نبودی.

و نیز این آیه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^(۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿۱۴۰﴾ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿۱۴۱﴾ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿۱۴۲﴾ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۴۳﴾ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۴۴﴾

[الصافات: ۱۳۹، ۱۴۴]

و بی‌گمان یونس از پیامبران بود. زمانی (را یاد کن) که به سوی کشتی پر از (بار و سرنشین) گریخت. و (با سرنشینان) قرعه انداخت و از بازندگان بود. پس در حالی که سزاوار سزانش بود، ماهی او را بلعید. و اگر از تسبیح‌کنندگان نبود، به‌طور قطع تا روزی که (همه) برانگیخته می‌شوند، در شکم ماهی می‌ماند.

یونس، یکی از پیامبران الهی بود که با گروهی، سوار کشتی شد؛ در دریا دچار مشکل شدند. گفتند: اگر همه‌ی ما در کشتی بمانیم، همگی با کشتی غرق می‌شویم؛ لذا باید عده‌ای از ما کشتی را ترک کنند؛ حال، چه کسی کشتی را ترک کند؟ کسی که بزرگ‌تر است یا بار بیش‌تری دارد؟ و بدین‌سان موافقت کردند که قرعه‌کشی کنند. یکی از کسانی که قرعه به نامشان افتاد، یونس علیه السلام بود؛ زیرا در قرآن آمده است که «یونس، از بازندگان بود». و این، نشان می‌دهد که چندین نفر، کشتی را ترک کردند و تنها الله، از سرنوشت آن‌ها آگاه است. ماهی بزرگی، یونس را بلعید. الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾﴾

[الأنبياء: ۸۷]

(یونس) پس در تاریکی‌ها نداد داد: هیچ معبود برحقى جز تو وجود ندارد؛ پاک و منزهی؛ بی‌گمان من ستم‌کار بوده‌ام.

الله متعال، داستان یونس علیه السلام را در سوره‌ی «صافات» چنین بیان فرموده است که:

﴿فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ ﴿١٤٦﴾﴾

[الصافات: ۱۴۵، ۱۴۶]

پس او را در حالی که بیمار بود، به سرزمین خشکی انداختیم. و بالای سرش بوته‌ی کدویی رویاندیم.

در هر حال، قرعه‌کشی بر اساس داده‌های کتاب و سنت، مشروع و جایز است. ابن‌رجب رحمته الله، در کتاب «القواعد الفقهية» مواردی را که قرعه‌کشی در آن‌ها جایز می‌باشد، ذکر کرده است.

۱۹۳- الخَامِسُ: عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أُمِّ سَلَمَةَ هِنْدِ بِنْتِ أَبِي أُمَيَّةَ حُذِيفَةَ رضي الله عنها، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّهُ يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أُمْرَاءُ فَتَعْرِفُونَ وَتُنَكِّرُونَ فَمِنْ كَرِهٍ فَقَدْ بَرِيءٌ وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا نُنْقَاتِلُهُمْ؟ قَالَ: «لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: مادر مؤمنان، ام‌سلمه، هند دختر ابوامیه حذیفه رضي الله عنها روایت کرده که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرموده است: «فرمانروایانی بر شما گماشته خواهند شد که برخی از اعمالشان را نیک (و موافق شرع) می‌بینید و برخی از اعمالشان را ناپسند (و مخالف شرع). پس هرکس آن را بد بداند، از گناهش پاک و بری‌ست و هرکس، (به‌اندازه‌ی توانایی‌اش) با آن مخالفت کند، از آن سالم مانده است؛ ولی کسی که از عمل ناپسندشان راضی باشد و از آن‌ها پیروی کند (مانند آنان، گناه‌کار می‌شود). صحابه رضي الله عنهم

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۵۴.

گفتند: آیا با آنها نجنگیم؟ فرمود: «خیر؛ تا زمانی که در میان شما نماز را برپا می‌دارند».

شرح

پیش از این، حدیثی را مرور کردیم که در آن، پیامبر ﷺ کسانی را که حدود الهی را رعایت می‌کنند و نیز گروهی را که رعایت نمی‌کنند، به هم سفرانی تشبیه کرده بود که با هم سوار یک کشتی می‌شوند و به قید قرعه، برخی از آنها در طبقه‌ی بالای کشتی قرار می‌گیرند و برخی نیز در طبقه‌ی پایین آن. مسافران طبقه‌ی پایین برای تأمین آب مورد نیاز خود ناگزیرند به سطح کشتی یا طبقه‌ی بالا رفت و آمد کنند و از این‌رو تصمیم می‌گیرند در طبقه‌ی پایین سوراخی ایجاد نمایند و از دریا آب بردارند تا مزاحم هم‌سفران خود در طبقه‌ی بالا نشوند! پیامبر ﷺ فرمود: «اگر مسافران طبقه‌ی بالا مانع آنها نشوند و آنها را با تصمیمی که گرفته‌اند، آزاد بگذارند، همگی هلاک (غرق) می‌گردند و اگر مانع آنها شوند، همه‌ی آنان نجات می‌یابند». لذا این نکته را دریافتیم که ذکر مثال یکی از بهترین شیوه‌های آموزشی است و چه خوبست که معلمان، مطالب را با ذکر مثال آموزش دهند؛ زیرا این امر به درک مطلب کمک می‌کند.

در این حدیث که اینک به شرح آن می‌پردازیم، پیامبر ﷺ از روی کار آمدن مسؤلان و فرمانروایانی خبر داده است که از سوی والاترین مقام سیاسی مسلمانان، به کار گماشته می‌شوند و برخی از اعمالشان، نیک و پسندیده یا موافق شرع است و برخی هم ناپسند و مخالف شرع. به عبارت دیگر، افرادی روی کار می‌آیند که حدود و شریعت الهی را آن‌گونه که باید و شاید، رعایت نمی‌کنند. این‌ها، همان کارگزاران انتصابی از سوی حاکمی هستند که مسلمانان با او بیعت کرده‌اند و به حکومتش تن داده‌اند؛ لذا هرکس اعمالشان را ناپسند بداند یا در حد توانایی خود با اعمال زشتشان مخالفت کند، از گناه و معصیت، پاک و سالم می‌ماند. و هرکس به اعمال ناپسند آنها راضی شود یا از آنان پیروی کند، همانند آنها گناه کار می‌گردد. صحابه رضی الله عنهم از پیامبر ﷺ پرسیدند: آیا با آنها نجنگیم؟ فرمود: «خیر؛ تا زمانی که نماز را در میان شما برپا می‌دارند». لذا درمی‌یابیم که هرگاه عمل زشت و ناپسندی از مسؤلان و کارگزاران حکومت دیدیم، باید آن را بد بدانیم یا در صورت امکان و در حد توانایی خود، در

رفع آن بکوشیم و به آنها تذکر دهیم. اگر پذیرفتند و به راه آمدند، به نفع آنها و ماست؛ ولی اگر قبول نکردند، ما به وظیفه‌ی خود عمل کرده‌ایم و آنها، گنه‌کارند. لذا جنگیدن با مسؤولان و فرمانروایانی که مرتکب کارهای ناپسند می‌شوند، جایز نیست؛ زیرا جنگیدن با آنها، خسارت‌ها و پی‌آمدهای جبران‌ناپذیری در پی دارد و این امر، بر جسارت و شرارت آنها می‌افزاید؛ زیرا خود را در موقعیت و جایگاهی می‌بینند که بر مردم تسلط دارند. لذا رسول‌الله ﷺ از جنگیدن با آنها منع نمود و فرمود: «تا زمانی که نماز را در میان شما برپا می‌دارند، با آنان نجنگید»؛ از این رو درمی‌یابیم که اگر نماز را برپا ندارند، می‌توانیم با آنها بجنگیم. البته با رعایت شرایطی که پیش‌تر ذکر شد. هم‌چنین درمی‌یابیم که ترک نماز، کفر است؛ زیرا تنها در صورتی جنگیدن با حکام، جایز است که کفر آشکاری از آنها ببینیم که دلیلی از سوی الله بر کفر آن وجود داشته باشد. لذا رسول‌الله ﷺ ترک نماز را با کفر آشکار، برابر دانسته است؛ و دیدگاه درست، همین است که ترک نماز، کفر می‌باشد و هرکس نماز نخواند، به‌طور مطلق کافر است. لذا کسی که نه در خانه‌اش نماز می‌خواند و نه در نماز جماعت شرکت می‌کند، از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشد و هیچ دلیل یا روایتی از پیامبر ﷺ ثابت نیست که نشان دهد آدم بی‌نماز، مؤمن است یا به بهشت خواهد رفت یا از دوزخ، نجات خواهد یافت. لذا باید مفاهیم عمومی نصوص یا متون و داده‌های دینی را درباره‌ی کافر بودن بی‌نماز، در محلش نگه داریم و از تأویل‌های نابه‌جا در این زمینه بپرهیزیم. هیچ‌کس دلیل قانع‌کننده‌ای نیاورده است که بیان‌گر مسلمان بودن بی‌نماز یا تارک نماز باشد و دلایلی که برخی‌ها در این باره ذکر می‌کنند، بر پنج گونه است یا از پنج حال، خارج نیست:

۱- پاره‌ای از این نصوص، هیچ ربطی به ادعایشان مبنی بر عدم کافر بودن بی‌نماز، ندارد.

۲- هم‌چنین به احادیث مقیدی استناد کرده‌اند که امکان ندارد در توصیف کسانی باشد که نماز نمی‌خوانند.

۳- برخی از احادیث مورد استناد آقایان، مقید به حالت عذر برای ترک نماز است؛ یعنی گاه به احادیثی استناد می‌کنند که در آنها ترک نماز، بنا بر عذری مانند عدم شناخت اسلام بوده است.

۴- هم‌چنین به احادیثی استناد کرده‌اند که «عام» است؛ بنا بر قواعد موجود در اصول فقه، «عام» به وسیله‌ی «خاص» تخصیص می‌یابد. لذا احادیث عام درباره‌ی بهشتی بودن گوینده‌ی لا إله إلا الله و دیگر احادیث عام، با احادیث دیگری هم‌چون کافر بودن بی‌نماز، تخصیص می‌یابند.

۵- و نیز به احادیث ضعیفی استناد نموده‌اند که در برابر احادیث صحیح مبنی بر کافر بودن بی‌نماز، هیچ اعتباری ندارند.

در نتیجه، دلایل شرعی، حاکی از آن است که تارک نماز، کافر می‌باشد و دلیلی برای ردّ این دیدگاه وجود ندارد. لذا آدم بی‌نماز، از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشد و از یهود و نصارا نیز بدتر است؛ زیرا یهود و نصارا در رابطه با دین خود آزادند، ولی کسی که نماز نمی‌خواند، مرتد می‌باشد؛ ابتدا از او می‌خواهند که توبه کند و نماز بخواند و اگر قبول نکرد، اعدامش می‌کنند.

۱۹۴- السّادس: عن أمّ المؤمنین أمّ الحکم زینب بنت جحش رضی الله عنها أنّ التّیّ صلی الله علیه و آله دَخَلَ عَلَیْهَا فَرَعًا یَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَیَلُّ لِّلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ، فَتَحَ الْیَوْمَ مِنْ رَدْمٍ یَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلَ هَذِهِ» وَحَلَّقَ بِأَصْبَعِهِ الْإِبْهَامَ وَالتّی تَلِیْهَا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنهَلِكُ وَفِینَا الصّٰلِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْحَبْثُ». [متفقٌ علیه] ^(۱)

ترجمه: ام‌المؤمنین، زینب دختر جحش رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هراسان و وحشت‌زده وارد خانه شد و می‌فرمود: «لا اله الا الله؛ وای بر عرب از بلایی که به آنها نزدیک شده است». و در حالی که انگشت شست و سبابه‌اش را به صورت حلقه درآورده بود، افزود: «امروز، این اندازه از سد یاجوج و مأجوج باز شد. گفتم: ای رسول‌خدا! آیا در حالی که افراد نیکوکار در میان ما هستند، نابود می‌شویم؟ فرمود: «آری؛ زمانی که فسق و فجور (گناهان و بدی‌ها) زیاد شود».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۳۴۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۸۰.

شرح

مؤلف رحمته روایتی از ام‌المؤمنین، زینب بنت جحش رضی الله عنها روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله با چهره‌ای برافروخته و نگران، وارد خانه شد و می‌فرمود: «لا اله الا الله؛ وای بر عرب از بلایی که به آن‌ها نزدیک شده است». رسول‌الله صلی الله علیه و آله از آن جهت کلمه‌ی توحید را تکرار می‌کرد که توحید، پایه و اساس شریعت است. همان‌طور که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾﴾ [الأنبياء: ۲۵]

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که هیچ معبود برحقى جز من وجود ندارد؛ پس مرا عبادت و پرستش کنید.

توحید، در عین حال که اساس اسلام است، ابعاد گوناگونی دارد؛ توحید در عبادت، محبت، تعظیم، انابت و رجوع، توکل، کمک خواستن، و خوف و خشیت و امثال آن؛ از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که چهره‌اش برافروخته و نگران بود، کلمه‌ی توحید را تکرار می‌کرد تا توحید را اثبات کند و دل‌ها را آرام سازد؛ سپس به عرب‌ها هشدار داد و فرمود: «وای بر عرب از بلایی که به آن‌ها نزدیک شده است». از آن جهت عرب‌ها را به‌طور خاص ذکر کرد که پرچم‌داران اسلام و حاملان آخرین آیین الاهی هستند و الله متعال، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را در میان آن‌ها برانگیخت؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾ وَعَآخِرِينَ

مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾﴾ [الجمعة: ۲، ۳]

او، ذاتی‌ست که در میان مردم درس‌نخوانده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و پاکشان می‌سازد و به آن‌ها کتاب و حکمت می‌آموزد؛ اگرچه پیش‌تر در گمراهی آشکاری بودند. و آن پیامبر را بر مردمان دیگری (نیز برانگیخت) که هنوز به آنان نپیوسته‌اند. و او، توانای حکیم است.

لذا پیامبر ﷺ به حاملان پرچم اسلام هشدار داد که شر یا بلایی بزرگ به آن‌ها نزدیک شده است. و پیامبر ﷺ خود بیان فرمود که این بلای بزرگ، باز شدن مقداری از سد «یأجوج» و «مأجوج» است؛ رسول الله ﷺ در حالی که انگشت شست و سبابه‌اش را به صورت حلقه درآورده بود، فرمود: «امروز این اندازه از سد یأجوج و مأجوج، باز شد».

حاملان اسلام، از زمان پیامبر ﷺ تا کنون در معرض تهدیدی جدی از سوی «یأجوج» و «مأجوج» بوده‌اند. الله متعال برای ما بیان فرموده که عده‌ای به «ذوالقرنین» گفتند:

﴿إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ [الكهف: ۹۴]

یأجوج و مأجوج در زمین به فساد و تبه‌کاری می‌پردازند.

لذا یأجوج و مأجوج، تبه‌کارانی هستند که زمین را به فساد و تباهی می‌کشانند. زینب رضی الله عنها از رسول الله ﷺ پرسید: ای رسول‌خدا! آیا در حالی که افراد نیکوکار در میان ما هستند، نابود می‌شویم؟ فرمود: «آری؛ زمانی که فسق و فجور (گناهان و بدی‌ها) زیاد شود». آری! آدم نیکوکاری که از گناهان دوری می‌کند، نجات می‌یابد و به هلاکت نمی‌رسد؛ ولی هرگاه فسق و فجور، زیاد شود، نیکوکاران نیز به هلاکت می‌رسند. زیرا الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَأْتَقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

[الأنفال: ۲۵]

الْعِقَابِ ﴿۲۵﴾

و از فتنه‌ای بترسید که تنها دامن‌گیر ستم‌کاران شما نمی‌شود و بدانید که مجازات الله، سخت و شدید است.

لذا چه فسق و فجور، زیاد شود و چه تعداد بدکاران افزایش یابد، نیکوکاران نیز هلاک می‌گردند و هرگاه اعمال زشت در جامعه‌ای زیاد شود، آن جامعه، هرچند جامعه‌ای اسلامی باشد، در آستانه‌ی نابودی قرار می‌گیرد و اگر تعداد کافران در جامعه‌ی اسلامی افزایش یابد، آن جامعه تباه و نابود خواهد شد؛ از این‌رو پیامبر ﷺ فرموده است: «أَخْرِجُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنَ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»^(۱)؛ یعنی: «یهود و نصارا را

(۱) ابن‌ابی‌عاصم در الآحاد والمثانی (۲۳۴) به روایت ابوعبیده؛ فاکهی در أخبار مکه (۱۷۴۹)، و بزار در مسندش (۲۳۰) و خطیب در الفصل للوصل المدرج (۸۱۰/۲) به روایت عمر و مسلم رضی الله عنهما به شماره‌ی

از شبه‌جزیره‌ی عرب بیرون کنید». هم‌چنین فرموده است: «لأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ حَتَّى لَا أَدْعَ إِلَّا مُسْلِمًا»^(۱) یعنی: «حتماً یهود و نصارا را از شبه‌جزیره‌ی عرب بیرون خواهیم کرد و فقط کسی را که مسلمان باشد، در آن می‌گذارم». و در واپسین روزهای حیاتش که می‌خواست با امت وداع کند، فرمود: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»^(۲) یعنی: «مشرکان را از شبه‌جزیره‌ی عرب، بیرون کنید». متأسفانه برخی از مردم، کارگر کافر را بر کارگر مسلمان ترجیح می‌دهند. پناه بر خدا! دل‌ها، دچار کجی و انحراف شده و تمایلی به حق ندارد. شیطان چنین کسانی را فریب داده و از این‌رو می‌گویند: کارگر کافر، بهتر است! حال آن‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۗ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۗ﴾
[البقرة: ۲۲۱]

برده‌ی مؤمن از مرد (آزاد و) مشرک بهتر است؛ اگر چه (موقعیتش) شما را به شگفت وادارد. مشرکان به سوی جهنم دعوت می‌دهند و الله با شریعتش به سوی بهشت و مغفرت فرا می‌خواند.

لذا جلب نیروی کار از میان کافران اعم از یهودی‌ها، نصرانی‌ها، بت‌پرستان، بودایی‌ها و سایر مشرکان، و آوردن آن‌ها به کشورهای اسلامی، به‌ویژه سرزمین وحی، کار نادرستی است که باید به‌شدت از آن پرهیز کنیم. چگونه به خود اجازه می‌دهیم که کافران را به سرزمینی بیاوریم که سرآغاز رشد اسلام بود و در نهایت نیز اسلام به آن‌جا بازمی‌گردد؟ یا چگونه مشرکان پلید را در میان خود، جا می‌دهیم و قبول می‌کنیم که در میان ما و خانواده و فرزندانمان باشند؟ فراموش نکنیم که وقتی آدم‌های پلید در جامعه‌ای زیاد شوند، آن جامعه در معرض نابودی قرار می‌گیرد. اگر نگاهی به گذشته بیندازیم، تفاوت زیادی مشاهده می‌کنیم و اگر نسل پاک و سالمی

۱۷۶۷ بدین الفاظ روایت کرده است: «لأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ حَتَّى لَا أَدْعَ إِلَّا مُسْلِمًا».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۷۶۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۰۵۳، ۳۱۶۸، ۴۴۳۱) و مسلم، ش: ۱۶۳۷.

که به توفیق الله استقامت نموده‌اند، وجود نداشتند، شاهدِ آسیب‌ها و پی‌آمدهایی بدتر از این هم بودیم. امید است که الله متعال ما را ببخشد و به‌خاطر وجود جوانان باایمان و باغیرت، بر ما رحم بفرماید و جامعه‌ی ما را از شیطان، و از شر مشرکان و بدخواهان در پناه خویش قرار دهد.

۱۹۵- السَّابِعُ: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ فِي الطَّرِيقَاتِ». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَنَا مِنْ مَجَالِسِنَا بُدْ، نَتَحَدَّثُ فِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلَّا الْمَجْلِسَ فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهُ». قَالُوا: وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكَفُّ الْأَذَى، وَرَدُّ السَّلَامِ، وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از نشستن بر سر راه‌ها (و معابر عمومی) بپرهیزید». اصحاب رضی الله عنهم عرض کردند: ای رسول‌خدا! چاره‌ای جز این نداریم؛ زیرا می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «حال که چنین است، پس حق راه را رعایت کنید». پرسیدند: ای رسول‌خدا! حق راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشم‌ها (خودداری از نگاه کردن به عابران)، اجتناب از اذیت و آزار ره‌گذران، جواب سلام، و امر به معروف و نهی از منکر».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون از ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «از نشستن در معابر عمومی بپرهیزید»؛ زیرا نشستن بر سر راه‌ها، باعث می‌شود که عابران در معرض دید انسان باشند و اسباب اذیت و آزارشان فراهم شود؛ چه بسا ممکن است وسایلی جابه‌جا کنند که دوست نداشته باشند کسی ببیند؛ هم‌چنین گاه سخنی از عابران و غیبت از آن‌ها به میان می‌آید. در هر حال نشستن در معابر عمومی، پی‌آمدهای بدی دارد؛ از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از نشستن در معابر عمومی بپرهیزید». صحابه رضی الله عنهم عرض کردند: ای رسول‌خدا! چاره‌ای جز این نداریم؛

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۴۶۵، ۶۲۲۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۲۱.

زیرا می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم و با یک‌دیگر انس می‌گیریم و از حال یک‌دیگر آگاه می‌شویم؛ لذا مجالس ما، فواید و خوبی‌هایی دارد. وقتی رسول‌الله ﷺ دید که به چنین کاری خو گرفته‌اند، فرمود: «حال که چنین است و می‌خواهید در معابر عمومی بنشینید، حقّ راه را رعایت کنید». لذا بر آنان سخت‌گیری نکرد و چون فوایدی در نشستن آن‌ها وجود داشت، آنان را به‌کلی از این کار منع نفرمود؛ زیرا رسول‌الله ﷺ نسبت به مؤمنان، مهربان و دلسوز بود؛ از این‌رو به آن‌ها فرمود: «حال که قصد نشستن دارید، حقّ راه را رعایت کنید». پرسیدند: حقّ راه چیست؟ فرمود: «پرهیز از نگاه کردن به عابران، خودداری از اذیت و آزار ره‌گذران، دادن جواب سلام، و امر به معروف و نهی از منکر». بدین‌سان رسول‌الله ﷺ حقّ راه را در پنج مورد برشمرد:

اول: حفاظت چشم‌ها یا خودداری از نگاه کردن به عابران. فرقی نمی‌کند که ره‌گذر، مرد باشد یا زن. حکم نگاه کردن به زن نامحرم که روشن است؛ ولی اگر ره‌گذر مرد باشد، نباید برای این که بدانیم چه با خود دارد، نگاهمان را به سوی او تیز کنیم. مردم در گذشته نیازهای خانگی خود را روزانه تهیه می‌کردند و آن را به دست می‌گرفتند و به خانه می‌بردند؛ لذا کسانی که در سرِ راه‌ها می‌نشستند، می‌دیدند که ره‌گذر چه در دست دارد و گاه به یک‌دیگر می‌گفتند: نگاه کنید؛ فلانی گوشت خریده است و فلانی، فلان چیز را؛ یعنی در کارِ دیگران فضولی می‌کردند؛ از این‌رو رسول‌الله ﷺ از نشستن در معابر عمومی منع فرمود.

دوم: خودداری از اذیت و آزار دیگران، چه به زبان باشد و چه با دست. آزار رساندن به دیگران با زبان، این است که درباره‌ی ره‌گذری که عبور می‌کند، سخنی بگویند یا درباره‌اش غیبت و سخن‌چینی کنند. و اذیت و آزار عملی، این است که راه را بر عابران تنگ نمایند و یا با سدّ معبر، در رفت و آمد مردم وقفه یا مشکل ایجاد کنند.

سوم: جواب سلام؛ یعنی وقتی کسی سلام کرد، جواب سلامش را بدهند؛ زیرا سنت، این است که ره‌گذر باید بر کسی که نشسته است، سلام کند. روشن است که باید جواب سلامش را داد.

چهارم: امر به معروف؛ معروف، به هر کاری اطلاق می‌شود که الله متعال یا رسول‌الله ﷺ به انجام آن دستور داده است. لذا اگر ره‌گذری را دیدید که در انجام

فرمان الله یا رسولش کوتاهی می‌کند، او را به انجام آن فرا بخوانید و تشویقش کنید که آن کار نیک را انجام دهد.

پنجم: نهی از منکر؛ یعنی اگر کسی را دیدید که کار ناشایستی انجام می‌دهد، او را از آن بازدارید. مثلاً اگر عابری را دیدید که سیگار می‌کشد یا کار زشت دیگری انجام می‌دهد، او را از آن نهی کنید.

پیامبر ﷺ در این حدیث، مسلمانان را از نشستن در معابر عمومی منع کرده و بیان نموده که اگر قصد نشستن در گذرگاهی را داشتند، حق راه را رعایت کنند؛ سپس حقوق راه را در پنج مورد برشمرد و فرمود: «پرهیز از نگاه کردن به ره‌گذران، خودداری از اذیت و آزار دیگران، دادن جواب سلام، امر به معروف، و نهی از منکر». این‌ها مسایلی است که باید هنگام نشستن در معابر عمومی رعایت کنیم.

۱۹۶- الثَّامِنُ: عن ابن عباس رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى خَاتِمًا مِنْ ذَهَبٍ فِي يَدِ رَجُلٍ، فَزَعَهُ فَطَرَحَهُ وَقَالَ: «يَعْمَدُ أَحَدَكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ مِنْ نَارٍ فَيَجْعَلُهَا فِي يَدِهِ». فَقِيلَ لِلرَّجُلِ بَعْدَ مَا ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خُذْ خَاتِمَكَ، انْتَفِعْ بِهِ. قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا أَخْذُهُ أَبَدًا وَقَدْ طَرَحَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گویند: پیامبر ﷺ در دست مردی، انگشتری از جنس طلا دید؛ آن را از انگشتش بیرون کشید و دور انداخت و فرمود: «یکی از شما، قصد اخگری از آتش می‌کند و آن را در دست خود قرار می‌دهد». پس از این‌که رسول الله ﷺ رفت، به آن مرد گفتند: انگشتر خویش را بردار و (به نحوی دیگر و به صورتی شرعی) از آن، استفاده کن. گفت: خیر؛ به الله سوگند، انگشتری را که رسول الله ﷺ دور انداخته است، بر نمی‌دارم.

شرح

مؤلف رحمته الله، روایتی بدین مضمون نقل کرده است که ابن عباس رضی الله عنهما می‌گویند: پیامبر ﷺ در دست مردی، انگشتری از جنس طلا دید؛ آن را از انگشتش بیرون کشید

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۹۰.

و دور انداخت و فرمود: «یکی از شما، قصد اخگری از آتش می‌کند و آن را در دست خود قرار می‌دهد». پس از این که رسول الله ﷺ رفت، به آن مرد گفتند: انگشتر خویش را بردار و (به نحوی دیگر، و به صورتی شرعی) از آن استفاده کن. گفت: خیر؛ به الله سوگند، انگشتری را که رسول الله ﷺ دور انداخته است، بر نمی‌دارم.

مؤلف رحمته، این حدیث را از آن جهت در باب «امر به معروف و نهی از منکر» ذکر کرده که بیان‌گر تغییر دادن منکر با دست است؛ زیرا استفاده از زیورآلات طلا و به‌طور عام پوشیدن طلا برای مردان، حرام می‌باشد؛ همان‌طور که پیامبر ﷺ درباره‌ی طلا و ابریشم فرموده است که این دو، برای زنان امتم، حلال و برای مردان این امت، حرام است. لذا برای هیچ مردی پوشیدن لباس‌های زربافت (لباس‌هایی که در بافت آن‌ها از جنس طلا استفاده شده است) و نیز انگشتر و گردن‌بند طلا جایز نیست؛ زیرا فقط زنان می‌توانند خود را با طلا، برای همسران خویش بیارایند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿أَوْ مَنْ يُنشِئُ فِي الْحَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾ [الزخرف: ۱۸]

آیا کسی (را فرزند پروردگار می‌خوانند) که در ناز و نعمت پرورش می‌یابد و بیانش در بحث و مجادله، روشن و رسا نیست؟

مشرکان، خود همین که مزده‌ی تولد دختر به آن‌ها داده می‌شد، چهره‌ی آن‌ها سیاه می‌گردید و سرشار از خشم می‌گشتند؛ ولی معتقد بودند که خداوند عز وجله، دخترانی دارد و فرشتگان الهی را دختر می‌انگاشتند. بدین‌سان الله متعال منطق آن‌ها را در این آیه، به چالش می‌کشد.

در هر حال، طلا نعمتی است که زنان به آن علاقه دارند و خود را با آن برای همسران خویش می‌آرایند؛ البته مرد نیز خودش را با رعایت موازین شرعی، برای همسر خویش می‌آراید و این، الفت و علاقه‌ی آنان به یک‌دیگر را افزایش می‌دهد؛ ولی همان‌طور که بیان شد، استفاده از طلا برای مرد جایز نیست. گفتنی است: ایرادی ندارد که مرد، انگشتر نقره در دستش قرار دهد؛ البته به شرطی که این کار، مبتنی بر عقیده یا باور خاصی نباشد. چنان‌که امروزه برخی از مردم به پیروی از آداب و رسوم نصرانی‌ها، «حلقه‌ی ازدواج» به دست می‌کنند. وقتی یک نصرانی می‌خواهد ازدواج کند، کشیش که برای آن‌ها حکم عالم را در نزد مسلمانان دارد، انگشتری را به نوبت در یکایک انگشتان داماد قرار می‌دهد و در پایان، به او می‌گوید: این، پیوند میان تو و همسر توست!

بنابراین، اگر کسی با چنین اعتقادی حلقه به دست کند که باعث استحکام پیوند زناشویی او می‌شود، همانند نصارا عمل کرده است و این، عقیده‌ای باطل و نارواست و در چنین حالتی در دست کردن حلقه (ی نقره نیز) جایز نمی‌باشد؛^(۱) اما اگر به دست کردن انگشتر نقره، مبتنی بر باور یا عقیده‌ی خاصی نباشد، هیچ ایرادی ندارد؛ البته ناگفته نماند که پوشیدن انگشتر نقره، مستحب نیست و اگر ضرورتی وجود داشت، ایرادی ندارد که انگشتر در دست خود قرار دهید؛ زیرا پیامبر ﷺ انگشتری می‌پوشید و چون به ایشان گفتند که پادشاهان، تنها نامه‌هایی را می‌پذیرند که مهر داشته باشند، انگشتری برای خود انتخاب کرد که روی آن، عبارت «محمد رسول الله» نقش بسته بود و از آن برای مهر کردن نامه‌های خود استفاده می‌فرمود.

این حدیث، نشان می‌دهد که هنگام ضرورت باید برای برخورد با کاری ناشایست، شدت عمل به خرج داد؛ زیرا پیامبر ﷺ به آن مرد نگفت که طلا، برای تو حرام است تا این انگشتر طلا را از انگشت خود بیرون بیاورد؛ بلکه خود، آن را بیرون کشید و دور انداخت. ناگفته پیداست که امر به معروف و نهی از منکر با تغییر دادن منکر، فرق می‌کند؛ زیرا کسی به تغییر منکر می‌پردازد که توانایی و موقعیتی دارد؛ مانند فرمانروا، یا مرد در رابطه با خانواده‌اش، و یا زن در محیط خانه‌اش. لذا کسی که

(۱) یعنی اگر مردی اعتقاد داشته باشد که در دست کردن «حلقه» یا «انگشتر»، جزو مراسم و شرایط ازدواج است، و با چنین اعتقادی، حلقه یا انگشتر در دستش قرار دهد، مرتکب عمل حرامی شده است؛ فرقی نمی‌کند که حلقه‌اش، از جنس طلا باشد یا نقره. از سوی دیگر باورهای نادرست دیگری نیز در این زمینه، به‌ویژه نزد خانم‌ها وجود دارد. چنانچه اگر مردی، حلقه‌ی ازدواج را از دستش بیرون بیاورد، همسرش آن را به فال بد می‌گیرد و چنین می‌پندارد که با یک‌دیگر دچار مشکل خواهند شد و این را مقدمه‌ای برای جدایی از هم قلمداد می‌کند! این در حالی‌ست که این اعتقاد یا باور، خود زمینه‌ساز بروز مشکلات زناشویی‌ست. متأسفانه ایراد دیگری که وجود دارد، این است که برخی‌ها، «حلقه‌ی نامزدی» را عقدی شرعی می‌پندارند و از این‌رو دختر یا خانم، حجاب شرعی را نزد خواستگارش رعایت نمی‌کند و گاه این امر، آن‌ها را به عمل زنا می‌کشاند؛ چون همین حلقه را اصل قرار می‌دهند و ازدواج با یک‌دیگر را قطعی می‌پندارند. آسیب‌شناسی این موضوع، نشان می‌دهد که این امر، باعث بروز مشکلات فراوانی در جامعه شده است. شرح بیش‌تر این موضوع را بنگرید در کتاب «آداب الزفاف» نوشته‌ی علامه آل‌بانی رحمته، صص: ۱۴۰-۱۴۲.

توانایی دارد، ابتدا با دست خویش به برطرف کردن منکر می‌پردازد، وگرنه با زبان خویش از آن منع می‌کند و در غیر این صورت، آن را در دل خویش بد می‌داند؛ ولی در هر حال امر به معروف و نهی از منکر، واجب است؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر، با تغییر دادن منکر یا برطرف کردن آن، تفاوت دارد؛ امر به معروف و نهی از منکر، فراخواندن به سوی کار نیک و برحذر داشتن از کار ناشایست است. به عبارت دیگر، سه مرحله وجود دارد: دعوت کردن یا فراخواندن، امر و نهی، و تغییر دادن. دعوت، این است که مثلاً شخصی در میان مردم برخیزد و سخنرانی کند و با پند و موعظه، آنان را راه درست فرا بخواند.

امر، این است که انسان، شخص یا گروه معینی را مخاطب قرار دهد؛ مثلاً بگوید: فلانی، نمازت را مرتب بخوان؛ دروغ نگو؛ غیبت نکن و....

اما تغییر دادن، این است که کار ناشایستی را به کار نیک و شایسته‌ای تغییر دهیم؛ چنان‌که پیامبر ﷺ انگشتر را از دست آن مرد بیرون کشید و آن را روی زمین انداخت. از این حدیث، چنین برداشت می‌کنیم که از میان بردن چیزی که با آن عمل نادرستی انجام شده، جایز است؛ زیرا پیامبر ﷺ انگشتر را از دست آن مرد بیرون کشید و روی زمین انداخت و به او فرمود که آن را بگیر و به خانواده‌ات بده. لذا این، درک و فهم والای آن مرد را می‌رساند که چون به او گفتند: «انگشتر خویش را بردار و (به نحوی دیگر، و به صورتی شرعی) از آن، استفاده کن»، پاسخ داد: «خیر؛ به الله سوگند، انگشتری را که رسول الله ﷺ دور انداخته است، بر نمی‌دارم»؛ زیرا او دریافت که پیامبر ﷺ این کار را برای سرزنش و ادب کردن وی انجام داده است. از این رو هر چیزی که زمینه‌ساز معصیت باشد، ایرادی ندارد که انسان، آن را برای انتقام از خود نابود کند؛ مثل اتفاقی که برای سلیمان بن داوود علیهما السلام افتاد. چنان‌که در پایان روز و هنگام عصر به تماشای اسب‌هایش رفت و آن‌قدر به اسب‌ها مشغول شد که از یاد پروردگارش غافل گشت تا این‌که خورشید، غروب نمود و او نماز عصرش را نخوانده بود. دستور داد اسب‌ها را دوباره بیاورند و آن‌گاه از خود انتقام گرفت و به قطع کردن ساق‌ها و گردن‌هایشان پرداخت و بدین‌سان از خود انتقام گرفت؛ زیرا تماشای اسب‌های تیزرو، او را از یاد الله غافل کرد. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَطَفِقَ مَسْحًا بِالْسُوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ [ص: ۳۳]

و آن‌گاه به دست کشیدن (و قطع کردن) ساق‌ها و گردن‌هایشان پرداخت.

بنابراین هرگاه انسان دریابد که چیزی از اموال و دارایی‌هایش، او را از اطاعت الله ﷻ غافل می‌کند، اشکالی ندارد آن را از خود دور سازد یا به نحوی آن را از میان ببرد.

این حدیث، بیان‌گر این است که استفاده از طلا (انگشتر و گردن‌بند طلا و امثال آن، برای مرد) عذاب الهی را در پی خواهد داشت؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «یکی از شما، قصد اخگری از آتش می‌کند و آن را در دست خود قرار می‌دهد». می‌بینیم که رسول الله ﷺ از انگشتر طلا، به‌عنوان تکه‌ای از آتش یاد نموده و این، بدین معناست که روز قیامت با آن عذاب می‌شود. این، عذابی جزئی‌ست که به بخشی از بدن می‌رسد؛ یعنی همان عضوی عذاب می‌گردد که مرتکب گناه و معصیت شده است. همان‌طور که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ فِي النَّارِ»^(۱) یعنی: «پایین‌تر از دو قوزک پای مردانی (که اسب‌ال‌آزار می‌کنند)^(۲) در آتش است». و یا نظیر این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ»^(۳) یعنی: «پشت پای کسانی که هنگام وضو گرفتن عجله می‌کنند و آن را خوب نمی‌شویند، در معرض عذاب دوزخ است. لذا سه حدیث ذکر شد که نشان می‌دهد عذاب دوزخ به همان عضوی می‌رسد که مرتکب معصیت می‌شود. در قرآن کریم نیز نمونه‌اش ذکر شده است؛ چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ﴾

[التوبة: ۳۵]

روزی که اندوخته‌هایشان را در آتش دوزخ بگدازند و با آن پیشانی، و پهلو و پشتشان را داغ کنند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۸۷ به نقل از ابوهریره ﷺ.

(۲) اسب‌ال‌آزار، یعنی بلند بودن شلوار به‌گونه‌ای که دو قوزک پا را بیوشاند.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۶۰، ۹۶، ۱۶۳)؛ و مسلم، ش: ۲۴۱ به نقل از عبدالله بن عمرو ﷺ. این حدیث شواهد دیگری نیز در «صحیحین» دارد.

پس همان‌طور که عذاب دوزخ، به همه‌ی بدن دوزخیان می‌رسد، هر عضو، متناسب با گناہانی که مرتکب شده است، عذاب می‌گردد.

این حدیث، بیان‌گر صداقت و راستی صحابه رضی الله عنہم و کمال ایمان آن‌هاست؛ زیرا وقتی به آن مرد گفتند: «انگشتر خویش را بردار و (به نحوی دیگر، و به صورتی شرعی) از آن، استفاده کن»، پاسخ داد: «خیر؛ به الله سوگند، انگشتری را که رسول‌الله صلی الله علیہ و آله و سلم دور انداخته است، برنمی‌دارم». و این، از کمال ایمان وی بود؛ زیرا اگر آدم سست‌ایمانی بود، انگشتر طلای خود را برمی‌داشت و آن را به خانواده یا نزدیکانش می‌داد یا آن را می‌فروخت و به‌نحوی از آن استفاده می‌کرد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که در تغییر دادن یک منکر و رفع آن، باید حکمت داشته باشیم؛ پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم برای رفع منکر، در برخورد با این مرد شدت به خرج داد؛ ولی پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم با صحرانشینی که در مسجد ادرار کرد، برخورد شدیدی نفرمود. شاید پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم می‌دانست که آن مرد، با وجود آگاهی از حرام بودن طلا برای مردان سهل‌انگاری کرده و انگشتر طلا در دست خود قرار داده است؛ از این‌رو با او به شدت برخورد کردند. بر خلاف این صحرانشین که از رفتار و سلوک درست و شهری، بی‌اطلاع بود و نمی‌دانست که چنین کاری، درست نیست؛ از این‌رو هنگامی که مردم بر سرش فریاد زدند تا او را از این کار باز دارند، رسول‌الله صلی الله علیہ و آله و سلم فرمود: «رهاش کنید»؛ یعنی کاری به او نداشته باشید. [وقتی کارش را تمام کرد،] پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم صدایش زد و به او فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْمَسَاجِدَ لَا تَصْلُحُ لِشَيْءٍ مِنْ هَذَا الْبَوْلِ وَلَا الْقَدْرِ إِنَّمَا هِيَ لِذِكْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام وَالصَّلَاةِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ»؛^(۱) یعنی: «چیزهایی مانند ادرار و نجاست شایسته‌ی این مساجد نیست؛ بلکه این مساجد برای ذکر الله، نماز و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند».

پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم هم‌چنین با معاویه بن حَکَم سلمی رضی الله عنہ که در نماز سخن گفت، به‌نرمی برخورد کرد؛ زیرا او از ممنوعیت سخن گفتن در نماز، بی‌اطلاع بود. و نیز با مردی که در روز رمضان با همسرش نزدیکی کرد، رفتار نرمی داشت؛ زیرا «هر سخن، جایی و هر نکته، مقامی دارد». بنابراین از شما می‌خواهم که حکمت را در همه‌ی اقوال و افعال خویش رعایت کنید. الله متعال، می‌فرماید:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۰.

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدْرِكُهُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (البقرة: ۲۶۹)

الله به هر کس که بخواهد، حکمت و دانش می‌بخشد و هرکس، از حکمت و دانش برخوردار شود، به‌راستی از خیر فراوانی برخوردار شده است. و تنها خردمندان، پند می‌گیرند.

از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را در جرگه‌ی بندگان حکیم و فرزانه‌اش قرار دهد و ما را از این خیر فراوان بهره‌مند بگرداند.

۱۹۷- التَّاسِعُ: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْحُسَيْنِ الْبَصْرِيِّ أَنَّ عَائِدَ بْنَ عَمْرٍو دَخَلَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَقَالَ: أَيُّ بُنَيِّ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ شَرَّ الرَّعَاءِ الْخُطْمَةُ» فَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ. فَقَالَ لَهُ: اجْلِسْ فَإِنَّمَا أَنْتَ مِنْ نُحَالَةِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَالَ: وَهَلْ كَانَتْ لَهُمْ نُحَالَةٌ إِنَّمَا كَانَتْ النُّحَالَةُ بَعْدَهُمْ وَفِي غَيْرِهِمْ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوسعید، حسن بصری رضی الله عنه می‌گوید: عاید بن عمرو رضی الله عنه نزد عبیدالله بن زیاد رفت و گفت: ای پسر! من، از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «بدترین سرپرست‌ها، کسانی هستند که به زیردستان خود ستم می‌کنند». پس مراقب باش که از آن‌ها نباشی. ابن‌زیاد به عائد رضی الله عنه گفت: بنشین؛ به‌راستی که تو، از اصحاب دون‌پایه‌ی محمد صلی الله علیه و آله هستی. (نه از اصحاب برجسته‌اش). عائد رضی الله عنه فرمود: هیچ فرومایه‌ای در میان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله وجود نداشت؛ بلکه فرومایگانی در نسل‌های پس از ایشان و در میان کسانی جز صحابه، ظهور کردند.

۱۹۸- العاشر: عَنْ حذيفة بن اليمان قال: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عِقَابًا مِنْهُ، ثُمَّ تَدْعُوهُ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۲)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۳۰.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۷۰۷۰، و صحیح الترمذی، از البانی رضی الله عنه، ش: ۱۷۶۲.

ترجمه: حدیفه رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه، بیم آن می رود که الله به زودی عذابی از سوی خود بر شما فرود آورد و آن گاه شما او را به فریاد بخوانید و دعای شما، قبول نشود».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون نقل کرده که حدیفه بن یمان رضی الله عنه گفته است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه، بیم آن می رود که الله، به زودی عذابی از سوی خود بر شما فرود آورد و آن گاه شما او را به فریاد بخوانید و دعای شما، قبول نشود».

پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث به الله تعالی سوگند یاد کرده است؛ زیرا الله، ذاتی است که جان همه ی بندگانش در دست اوست و اگر بخواید، آن ها را هدایت می بخشد و اگر خواست و مشیت او باشد، گمراهشان می گرداند و هرگاه اراده کند، آن ها را می میراند یا زنده نگه می دارد؛ یعنی هدایت، گمراهی، زندگانی و مرگ بندگان، همه در دست الله تعالی می باشد؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد و فرمود: «قسم به ذاتی که جانم در دست او است». و گاه می فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست»؛ زیرا جان محمد، پاک ترین و بهترین جان هاست. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله به ما دستور داد که حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنیم؛ در غیر این صورت الله، همه ی ما را به عذاب خویش گرفتار می گرداند و آن گاه دست به دعا برمی داریم و دعای ما قبول نمی شود. پیش تر چندین حدیث ذکر شد که همگی بیان گر وجوب امر به معروف و نهی از منکر بود و از ترک این وظیفه ی همگانی منع می کرد؛ لذا بر همه ی ما واجب است که امر به معروف کنیم و اگر هم کیش خود را دیدیم که در انجام وظیفه ای شرعی، کوتاهی می کند، او را به انجام آن امر کنیم و او را از سرپیچی و نافرمانی از الله متعال، بازداریم تا امتی واحد و یک پارچه شویم؛ زیرا اگر هرکس به میل خود رفتار کند و مرام و مسلک خاصی داشته باشد، دچار اختلاف و تفرقه خواهیم شد؛ حال آن که خیر و برکت و سعادت و رستگاری، در یک پارچگی است.

این حدیث نشان می‌دهد که حتی اگر انسان را سوگند ندهند یا از او نخواهند که قسم بخورد، جایز است که سوگند یاد کند؛ البته باید دقت کند که به خاطر مسایل پراهمیت، سوگند بخورد و شایسته نیست که برای مسایل کم‌اهمیت و پیش‌پاافتاده نیز سوگند یاد کند. امر به معروف و نهی از منکر، یکی از مهم‌ترین واجبات و وظایف دینی‌ست؛ حتی برخی از علما، آن را ششمین رکن اسلام برشمرده‌اند. گرچه دیدگاه صحیح، این است که ششمین رکن اسلام نیست، ولی شکی نیست که یکی از مهم‌ترین واجبات دینی به‌شمار می‌رود. و اگر امت اسلامی این وظیفه‌ی مهم را ترک کنند، دچار تفرقه و پراکندگی می‌شوند و هرکس، راه خود را در پیش می‌گیرد و به مسیری می‌رود که مطابق میل اوست. در صورتی که اگر همگی به امر به معروف و نهی از منکر بپردازند، راه و شیوه‌ی همه، هم‌سو و یک‌سو خواهد شد؛ همان‌طور که الله متعال دستور داده است:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۱۰﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱۱﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۴، ۱۰۵]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارند. و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و پس از آن که نشانه‌های آشکاری برای آن‌ها آمد، اختلاف ورزیدند. و چنین کسانی، عذاب بزرگی (در پیش) دارند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به الله ایمان دارید.

کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید به این مسأله‌ی مهم توجه نماید که به قصد اصلاح برادر مسلمانش به چنین کاری پردازد، نه این‌که هدفش انتقام‌جویی از او باشد. اگر کسی به نیت انتقام‌جویی از برادرش امر به معروف و نهی از منکر کند، چه‌بسا به خود و عمل خویش فریفته می‌شود و برادر مسلمانش را

تحقیر می‌کند یا او را کوچک می‌شمارد و او را از رحمت الهی دور می‌پندارد و می‌گوید: فلانی، از رحمت الله، دور است؛ و بدین‌سان عمل خویش را تباه و بی‌خیر می‌گرداند. چنان‌که در حدیثی صحیح از پیامبر ﷺ آمده است که شخصی درباره‌ی انسان گنه‌کاری می‌گوید: «قسم به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد». و الله ﷻ می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ إِلَّا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ وَقَدْ عَفَرْتُ لِفُلَانٍ، وَأَبْطَلْتُ عَمَلَكَ»^(۱) یعنی: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». دقت کنید؛ این مرد سخنی گفت که با آن، دنیا و آخرت خود را نابود کرد و همه‌ی سعی و تلاش خویش را از میان برد؛ زیرا به خود و عمل خویش فریفته شد و برادر مسلمانش را تحقیر کرد و او را از رحمت الهی دور دانست.

در هر حال کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید بدین نکته توجه نماید و به قصد اصلاح مردم، به چنین کاری پردازد؛ نه این‌که هدفش انتقام‌جویی از دیگران باشد؛ بلکه باید مانند پزشک عمل کند و قصدش درمان این بیمار باشد که با میکروب گناه، بیمار شده است. فرقی نمی‌کند که بیماری‌اش، کوتاهی در انجام واجبات یا ارتکاب کارهای حرام است. لذا اگر کسی، حُسن نیت و اخلاص داشته باشد، الله متعال در فعالیت و تلاش و دعوت او، خیر و برکت می‌گذارد و به‌وسیله‌ی او هرکه از بندگانش را بخواهد، هدایت می‌بخشد. بدین‌سان انسان، ضمن این‌که خودش به خیر فراوانی دست می‌یابد، منشأ خیر نیز می‌گردد.

۱۹۹- الحَادِي عَشْرَ: عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ». [ابوداود و ترمذی، این حدیث را روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «برترین جهاد، سخن حقیقی است که نزد پادشاهی ستم‌کار گفته می‌شود».

(۱) صحیح است؛ علامه آل‌بانی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، این حدیث را در السلسلة الصحيحة، ش: ۱۶۸۵ صحیح دانسته است.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۱۱۰۰؛ صحیح ابن ماجه، ش: ۳۲۴۰؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۴۹۱ از آل‌بانی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

شرح

مؤلف رحمته، از ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «برترین جهاد، سخن حقیقی است که نزد پادشاهی ستم‌کار گفته شود».

مشاوران و هم‌نشینان شاهان، دو دسته‌اند: نیک و بد.

مشاوران بد، به میل و خواسته‌ی شاه نگاه می‌کند و آن را در نظرش نیک و زیبا جلوه می‌دهند؛ هرچه شاه بگوید، می‌گویند: درست است؛ چه خوب فرمودید! حال آن‌که ممکن است سخن شاه، ظالمانه و نادرست باشد. خلاصه این‌که با اهداف دنیوی و از روی دنیاطلبی نزد شاه، تملق و چاپلوسی می‌کنند.

اما مشاوران نیک شاه، کسانی هستند که رضایت الله و رسولش را در نظر می‌گیرند و حاکم را به سوی آن رهنمون می‌شوند. سخن باطل یا نادرستی که نزد پادشاهی ستم‌کار گفته می‌شود، ضد جهاد است؛ بدین‌سان که گوینده‌ی چنین سخنی، میل و رضایت شاه را مد نظر قرار می‌دهد و همان سخنی را می‌گوید که شاه، دوست دارد؛ ولی سخن حقیقی که نزد پادشاهی ستم‌کار گفته شود، برترین جهاد به‌شمار می‌رود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نزد پادشاهی ستم‌کار». زیرا گفتن سخن حق نزد پادشاه یا فرمانروای عادل، نه دشوار است و نه هزینه‌ای دارد؛ اما پادشاه ستم‌کار، ممکن است گوینده‌ی سخن حق را بیازارد و حتی شکنجه‌اش کند! لذا این مسأله، چهار حالت دارد:

۱- گفتن سخن حق نزد پادشاه یا فرمانروای عادل؛ و این، آسان است.

۲- گفتن سخن نادرست یا باطل نزد پادشاه و فرمانروای عادل؛ این، کار بسیار زشتی است و شاید فرمانروای عادل را بفریبد.

۳- گفتن سخن حق نزد پادشاه ستم‌کار؛ و این، برترین جهاد است.

۴- گفتن سخن باطل در نزد پادشاه ستم‌کار؛ این، بدترین حالت ممکن است.

از الله متعال درخواست می‌کنم که ما را جزو بندگان حق‌گویی بگرداند که به خود و دیگران، راست می‌گویند.

۲۰۰- الثَّانِي عَشْرَ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَارِقِ بْنِ شَهَابِ الْبَجَلِيِّ الْأَحْمَسِيِّ رضي الله عنه أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله، وَقَدْ وَضَعَ رِجْلَهُ فِي الْعَرَزِ: أَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ». [نسائی، این حدیث را با سند صحیح روایت کرده است.]^(۱)

ترجمه: ابوعبدالله، طاریق بن شهاب بجلی احمسی رضي الله عنه می گوید: شخصی از پیامبر صلى الله عليه وآله در حالی که پایش را در رکاب نهاده بود، پرسید: کدامین جهاد برتر است؟ فرمود: «سخن حقی که نزد پادشاهی ستم کار گفته شود».

۲۰۱- الثَّلَاثَ عَشْرَ: عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «إِنَّ أَوَّلَ مَا دَخَلَ التَّنْقُصُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ كَانَ الرَّجُلُ يَلْقَى الرَّجُلَ فَيَقُولُ: يَا هَذَا اتَّقِ اللَّهَ وَدَعْ مَا تَصْنَعُ فَإِنَّهُ لَا يَجِلُّ لَكَ، ثُمَّ يَلْقَاهُ مِنَ الْعَدُوِّ وَهُوَ عَلَى حَالِهِ، فَلَا يَمْنَعُهُ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَكْبَلَهُ وَشَرِيبَهُ وَقَعِيدَهُ، فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ ضَرَبَ اللَّهُ قُلُوبَ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ» ثُمَّ قَالَ: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» ص «كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» ص تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ» إِلَى قَوْلِهِ: «فَدَسِقُونَ» [المائدة: ۸۱، ۷۸] ثُمَّ قَالَ: «كَلَّا، وَاللَّهِ لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَتَأْخُذَنَّ عَلَى يَدِ الظَّالِمِ، وَلَتَأْطِرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ أَطْرًا، وَلَتَقْضِرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ قَصْرًا، أَوْ لَيَضْرِبَنَّ اللَّهُ بِقُلُوبِ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ، ثُمَّ لَيَلْعَنَنَّكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ»، [ابوداود و ترمذی، این حدیث را روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]^(۲)

هَذَا لَفْظَ أَبِي دَاوُدَ، وَلَفْظَ التِّرْمِذِيِّ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «لَمَّا وَقَعَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْمَعَاصِي نَهَتْهُمْ عُلَمَاؤُهُمْ فَلَمْ يَنْتَهُوْا، فَجَالَسُوهُمْ فِي مَجَالِسِهِمْ، وَوَاكَلُوهُمْ وَشَارَبُوهُمْ، فَضَرَبَ اللَّهُ قُلُوبَ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ، وَلَعَنَهُمْ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ». فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَكَانَ مُتَكِنًا، فَقَالَ: «لَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَأْطِرُوهُمْ عَلَى الْحَقِّ أَطْرًا».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۱۱۰۰؛ و السلسله الصحیحة از آلبانی رحمته الله، ش: ۴۹۱.

(۲) ضعیف است؛ نک: ضعیف الجامع، ش: ۱۸۲۲؛ ضعیف ابن ماجه، ش: ۸۶۷؛ و السلسله الضعیفة، ش: ۱۱۰۵ از آلبانی رحمته الله.

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نخستین نقصی که در بنی اسرائیل پدید آمد، این بود که مردی از آنان، دیگری را ملاقات می کرد و به او می گفت: فلانی! از الله بترس و این عمل زشت خود را ترک کن؛ زیرا این عمل، برای تو حلال نیست. سپس فردای آن روز، او را در همان گناه ملاقات می کرد و این کار حرام، مانع از این نمی شد که با او هم نشین و هم سفره نشود و چون چنین روی کردی داشتند، دل هایشان در هم آمیخت (و از آن ها متأثر شدند) و سیه دل گردیدند». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه ها را تلاوت کرد:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿۸۰﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿۸۱﴾﴾

آن دسته از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داود و عیسی پسر مریم نفرین شدند. این بدان سبب بود که نافرمانی نمودند و از حد می گذشتند. یک دیگر را از کار زشتی که مرتکب شدند، باز نمی داشتند. چه زشت بود آن چه انجام می دادند! بسیاری از آنان را می بینی که کافران را به دوستی می گیرند. چه بد چیزی است آن چه نفس هایشان از پیش برای آنان فرستاده است! (بدین سان) که الله بر آنان خشم گرفت و آنان برای همیشه در عذاب به سر می برند. و اگر به الله و پیامبر و آن چه بر او نازل شده، ایمان می آوردند، کافران را به دوستی نمی گرفتند؛ ولی بیش ترشان منحرف و بدکارند.

آن گاه فرمود: «هرگز (چنین روی کردی نداشته باشید)؛ سوگند به الله که حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید و دست ظالم را بگیرید و او را از ظلم و ستم بازدارید و به سوی حق سوق دهید؛ در غیر این صورت الله متعال، شما را تحت تأثیر بدکاران قرار می دهد و سیه دل می شوید و آن گاه شما را همانند بنی اسرائیل، از رحمتش دور می گرداند». آن چه گذشت، الفاظی است که ابوداود روایت کرده و در روایت ترمذی، آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی بنی اسرائیل در گناه و معصیت غوطه ور شدند، علمایشان آنان را نهی کردند؛ ولی آنان از گناه و معصیت باز نیامدند؛ با این حال، علما با آن ها نشست و برخاست نمودند و در مجالس آن ها نشستند و با آنان هم سفره شدند! در نتیجه الله، دل هایشان را در هم آمیخت و آن ها را به زبان داوود و عیسی

پسر مریم، لعنت و نفرین نمود؛ زیرا نافرمانی نمودند و از حد گذشتند». پیامبر ﷺ که پیش‌تر تکیه زده بود، نشست و فرمود: «نه؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، (در صورتی از خشم پروردگار درامان هستی) که بدکاران و ستم‌کاران را آن‌گونه که باید و شاید، به سوی حق بکشانید».

۴۰۴- الرَّابِعَ عَشَرَ: عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضی الله عنه قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ تَقْرءُونَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۵] وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَى يَدَيْهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْهُ». [روایت ابو داود، و ترمذی و نسائی با سندهای صحیح]^(۱)

ترجمه: ابوبکر صدیق رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾

[المائدة: ۱۰۵]

ای مؤمنان! مراقب (باورهای) خود باشید که اگر بر هدایت بودید، کسی که گمراه شده باشد، زبانی به شما نمی‌رساند.

و سپس فرمود: ای مردم! شما این آیه را می‌خوانید (و برداشت نادرستی از آن دارید)؛ حال آن‌که من، از رسول‌الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمود: «هرگاه مردم، ظالمی را ببینند و دستش را نگیرند (و او را از ظلم و ستم بازدارند)، انتظار می‌رود که الله، همه‌ی آنها را به عذاب خویش گرفتار کند».

شرح

مؤلف رحمته الله روایتی بدین مضمون نقل کرده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آیه‌ی ۱۰۵ سوره‌ی «مائدة» را تلاوت کرد تا برداشت نادرست مردم را از این آیه، اصلاح کند؛ الله عز وجل در این آیه می‌فرماید:

(۱) صحیح است؛ روایت احمد در مسند (۲/۱، ۷)؛ ترمذی، ش: (۲۱۶۸، ۳۰۵۷)؛ ابن ماجه، ش: ۴۰۰۵؛ و ابوداود، ش: ۴۳۳۸ و برخی دیگر از محدثان به نقل از ابوبکر رضی الله عنه.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أِهْتَدَيْتُمْ﴾

[المائدة: ۱۰۵]

ای مؤمنان! مراقبِ (باورهای) خود باشید که اگر بر هدایت بودید، کسی که گمراه شده باشد، زبانی به شما نمی‌رساند.

برخی از مردم، چنین می‌پندارند که اگر خودشان بر هدایت باشند، گمراهی دیگران، زبانی به آن‌ها نمی‌رساند. به یقین همین‌طور است؛ ولی به شرطی که خود، به وظایف دینی خویش از جمله امر به معروف و نهی از منکر عمل کنند. چنان‌که الله عز و جل این شرط را در این آیه بیان نموده و فرموده است: ﴿إِذَا أِهْتَدَيْتُمْ﴾ یعنی: «اگر خود، بر هدایت باشید». لازمه‌ی هدایت، این است که به وظایف دینی خود، از جمله «امر به معروف و نهی از منکر» عمل کنیم؛ از این‌رو ابوبکر صدیق رضی الله عنه این برداشت نادرست را اصلاح کرد و گفت: من از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هرگاه مردم، ظالمی را ببینند و دستش را نگیرند (و او را از ظلم و ستم باز ندارند)، انتظار می‌رود که الله، همه‌ی آن‌ها را به عذاب خویش گرفتار کند».

مفهوم این حدیث، این است که اگر مردم، شخص گمراهی را ببینند و او را به سوی نیکی فرا نخوانند یا او را از کارهای زشت باز ندارند، انتظار نداشته باشند که زبانی به آن‌ها نرسد؛ بلکه منتظر باشند که الله متعال، همه‌ی آن‌ها را به عقاب خویش گرفتار می‌کند؛ هم کسانی را که مرتکب کارهای زشت می‌شوند و هم کسانی را که غافل و بی‌خیالند و از کارهای زشت باز نمی‌دارند.

از این حدیث به‌خوبی پیداست که باید توجه ویژه‌ای به فهم کتاب الله و آموزه‌های قرآنی داشته باشیم تا در برداشت از رهنمودهای الهی، دچار اشتباه نشویم؛ زیرا گاه، برخی از مردم، مطالبی از قرآن برداشت می‌کنند که از مفاهیم قرآنی، به‌کلی فاصله دارد و در برداشت از آموزه‌های قرآن دچار اشتباه می‌شوند در نتیجه، گمراه می‌گردند؛ از این‌رو در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وعید یا هشدار بسیار سختی درباره‌ی کسانی می‌بینیم که قرآن را بر اساس دیدگاه‌های شخصی خود، یا بر اساس هوا و هوس تفسیر می‌نمایند و اصول تفسیر از جمله دستور زبان عربی و ضوابط دینی را در این امر رعایت نمی‌کنند و مفاهیم خودساخته را به نام مفاهیم قرآنی، مطرح می‌نمایند! کسانی که قرآن را مطابق هوا و خواسته‌های نفسانی خویش تفسیر می‌کنند، در

حقیقت جایگاه خود را در دوزخ آماده می‌سازند؛ البته برای کسی که با زبان عربی به خوبی آشناست، ایرادی ندارد که قرآن را تفسیر کند؛ زیرا قرآن، به زبان عربی نازل شده است. از این رو برای درک مفاهیم آن، به تفسیر روی می‌آوریم. البته بدین صورت که معانی و مفاهیم واژه‌های قرآنی را در قالب مفاهیم شرعی، بیان می‌کنیم. در هر حال، انسان باید مفاهیم قرآنی را مطابق رهنمودهای الهی دریابد و برداشت یا تفسیر او از قرآن، برگرفته از رهنمودهای نبوی یا مطابق سنت پیامبر ﷺ باشد تا از مفاهیم الهی و نبوی فاصله نگیرد.

۲۴- باب: سختی مجازات کسی که امر به معروف و نهی از منکر نماید، ولی گفتارش، مخالف رفتارش باشد

الله متعال، می فرماید:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۴۴]

آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می دهید و خودتان را از یاد می برید؛ حال آن که کتاب آسمانی را می خوانید؟! آیا نمی اندیشید؟

و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۗ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ [الصف: ۲، ۳]

ای مؤمنان! چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید؟ نزد الله بسیار زشت و ناپسند است که سخنی بگوئید که عمل نمی کنید.

هم چنین از زبان شعیب رضی الله عنه خبر داده است که به قومش فرمود:

﴿وَمَا أَرِيدُ أَنْ أَخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَلَكُمُ عَنْهُ﴾ [هود: ۸۸]
و من نمی خواهم مرتکب کاری شوم که شما را از آن باز می دارم.

شرح

مؤلف رحمته الله بابی بدین عنوان گشوده است: «سنگین بودن مجازات کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند، ولی سخنش، مخالف عمل اوست». از آن جا که باب پیشین درباره ی امر به معروف و نهی از منکر بود، طرح این موضوع در این باب، بسیار جالب و به جاست تا دقت داشته باشیم که اگر سخن و عمل کسی، یکی نباشد، به شدت مجازات خواهد شد؛ زیرا کسی که چنین روی کردی دارد، در امر و نهی خویش صادق نیست. اگر صادق بود و به راستی به کارش باور داشت، خود، نخستین کسی بود که به آن عمل می کرد. هم چنین اگر واقعاً کار زشتی را که از آن باز می دارد،

زیان‌بار می‌دانست، به عنوان یک آدم عاقل، نخستین کسی بود که از آن دوری می‌کرد؛ لذا کسی که به سوی کار نیکی امر می‌کند و خود، آن را انجام نمی‌دهد یا از کار زشت باز می‌دارد، ولی خود مرتکب کار زشت می‌شود، این، بیان‌گر این است که خود، به سخن خویش باور و اعتقاد ندارد. پناه بر الله. از این‌رو الله متعال، در رد کسانی که چنین روی‌کردی دارند، فرموده است:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَثْلَوْنَ الْكِتَابَ أَفَلَا

تَعْقِلُونَ ﴿۴۴﴾

[البقرة: ۴۴]

ایا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خودتان را از یاد می‌برید؛ حال آن‌که کتاب آسمانی را می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟

یعنی چرا و چگونه چنین روی‌کردی دارید؟ شما، خود نیک و بد را می‌شناسید و با این‌که دیگران را به سوی نیکی فرامی‌خوانید، ولی خودتان کارهای نیک انجام نمی‌دهید! آیا فکر نمی‌کنید. این پرسش، برای توبیخ و سرزنش چنین کسانی است؛ در واقع به آن‌ها می‌گوید: عقلتان کجاست و اگر واقعاً راست می‌گویید، چرا عقل خود را به کار نمی‌اندازید؟

به عنوان مثال: شخصی، مردم را به ترک «ربا» دستور می‌دهد؛ ولی خود، ربا می‌خورد یا با مکر و حيله به داد و ستد ربوی روی می‌آورد که به مراتب از رباخواری، بدتر است. به مردم می‌گوید: از معاملات ربوی بانک‌ها دوری کنید؛ اما خود، با مکر و حيله ربا می‌خورد! حال آن‌که نمی‌داند گناه حيله‌ای که به کار بسته، بدتر و شدیدتر است؛ از این‌رو ایوب سختیانی رضی الله عنه درباره‌ی چنین کسانی گفته است: «این‌ها به گمان خود می‌خواهند (نعوذ بالله) الله را مثل بچه‌ها بفریبند؛ حال آن‌که اگر بدون حيله، مرتکب گناه می‌شدند، جرّمش کم‌تر بود». الله، رحمتش کند که درست فرموده است.

یا به عنوان مثال: شخصی، مردم را به نماز فرا می‌خواند؛ ولی خود، نماز نمی‌خواند! واقعاً تعجب‌آور است؛ چگونه مردم را به نماز امر می‌کنی و آن را کار نیک و پسندیده‌ای می‌دانی، اما خود، نماز نمی‌خوانی؟! آیا این، خردمندانه است؟ نه این‌که عاقلانه نیست، بلکه در دین و شریعت نیز هیچ جایگاهی ندارد و نوعی بی‌خردی است.

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا

مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ [الصف: ۲، ۳]

ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد الله بسیار زشت و ناپسند است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.

الله متعال، آن‌ها را به عنوان اهل ایمان، خطاب قرار داد؛ زیرا انسان به مقتضای ایمانش، نباید چنین روی‌کردی داشته باشد؛ یعنی سخنی بگوید که خود عمل نمی‌کند؛ بلکه به مقتضای ایمان، حرف و عملش باید یکی باشد. سپس آنان را توبیخ کرده، می‌فرماید: ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ یعنی: «چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟» آن‌گاه بیان می‌فرماید که چنین عملی، نزد الله، بسیار زشت و ناپسند است. علما گفته‌اند: «مقت» به کاری گفته می‌شود که به شدت زشت و ناپسند باشد؛ از این‌رو الله متعال، از کسی که حرف و عملش یکی نیست، بیزار است. لذا الله متعال این نکته را بیان فرمود تا مؤمنان، از این عمل بسیار زشت و ناپسند که خشم و نارضایتی الله را در پی دارد، بپرهیزند. زیرا مؤمن راستین، از آن‌چه که الله متعال نهی کرده است، دوری می‌کند.

الله ﷻ از زبان شعیب رضی الله عنه خبر داده است که به قومش فرمود:

﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهٰكُمْ عَنْهٗ﴾ [هود: ۸۸]

و من نمی‌خواهم مرتکب کاری شوم که شما را از آن باز می‌دارم.

یعنی امکان ندارد که شما را از شرک و کم‌فروشی نهی کنم و خود، مرتکب شرک و کم‌فروشی شوم؛ هرگز! زیرا همه‌ی پیامبران علیهم‌السلام خیرخواه مردم بودند و بیش از همه، الله را تعظیم می‌کردند و از دستورهای او اطاعت، و از آن‌چه که نهی کرده است، دوری می‌نمودند. لذا شعیب رضی الله عنه نیز مانند سایر پیامبران الهی، هیچ‌گاه مرتکب کاری نشد که مردم را از آن باز می‌داشت.

این، بدین معناست که هرکس سخنش بر خلاف کردارش باشد، با روش پیامبران علیهم‌السلام مخالفت کرده است؛ زیرا پیامبران، حرف و عملشان یکی بود؛ اگر از کاری نهی می‌کردند، خود از آن دوری می‌نمودند و اگر به کاری دستور می‌دادند،

خودشان به آن عمل می‌کردند. احادیثی در این باره آمده است که ان‌شاءالله به شرح و توضیح آن‌ها می‌پردازیم.

۲۰۳- وعن أبي زيد أسامة بن حارثة رضي الله عنه قال: سمعتُ رسولَ الله صلى الله عليه وآله يقول: «يُؤْتَى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَفْتَابُ بَطْنِهِ، فَيَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ فِي الرَّحَا، فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّارِ فَيَقُولُونَ: يَا فُلَانُ مَا لَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، كُنْتُ أَمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ، وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتَيْتِهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوزید، اسامه بن زید رضي الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلى الله عليه وآله شنیدم که فرمود: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند؛ روده‌هایش پاره می‌شود و در آتش می‌ریزد. و او، پیرامون آن مانند الاغی که به دَوْر آسیاب می‌چرخد، دَوْر می‌زند. دوزخیان در اطراف او جمع می‌شوند و به او می‌گویند: فلانی! چرا چنین وضعیتی داری؟ مگر تو، ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟! می‌گوید: من، شما را به کارهای نیک و پسندیده امر می‌کردم، ولی خودم، آن را انجام نمی‌دادم و شما را از منکر و کارهای زشت باز می‌داشتم، اما خودم کارهای زشت انجام می‌دادم».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون از اسامه بن زید رضي الله عنه نقل کرده که پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده است: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند؛ روده‌هایش پاره می‌شود و در آتش می‌ریزد. و او، پیرامون آن، مانند الاغی که به دَوْر آسیاب می‌چرخد، دَوْر می‌زند. دوزخیان در اطراف او جمع می‌شوند و به او می‌گویند: فلانی! چرا چنین وضعیتی داری؟ مگر تو، ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟! می‌گوید: من، شما را به کارهای نیک و پسندیده، امر می‌کردم؛ ولی خودم، آن را انجام نمی‌دادم و شما را از منکر و کارهای زشت باز می‌داشتم؛ اما خودم کارهای زشت انجام می‌دادم».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۲۶۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۹.

این حدیث، بیان‌گر وعید و هشدار شدیدی نسبت به کسانی است که گفتار و کردارشان، یکی نیست؛ کسانی که دیگران را به کارهای نیک و پسندیده فرا می‌خوانند و خود، آن را انجام نمی‌دهد یا دیگران را از کارهای زشت بازمی‌دارند و خودشان، مرتکب کارهای زشت می‌شوند.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند؛ یعنی این کار را فرشتگان انجام می‌دهند؛ تازه آن شخص، به‌نرمی و با ملاحظت وارد دوزخ نمی‌شود؛ بلکه او را به‌شدت و با رفتاری خشن، همانند سنگی که در دریا می‌افتد، در دوزخ می‌اندازند. لذا روده‌هایش پاره می‌شود و در آتش می‌ریزد. و او، پیرامون آن، مانند الاغی که به دُور آسیاب می‌چرخد، دُور می‌زند. دوزخیان، در اطراف او جمع می‌شوند.

در گذشته که آسیاب‌های پیشرفته‌ی امروزی وجود نداشت، دو سنگ بزرگ را پس از تراشیدن و کنده‌کاری، روی هم قرار می‌دادند؛ سنگِ رویی، سوراخی داشت که غلات را از طریق آن داخل آسیاب‌سنگ می‌ریختند. این سنگ را از طریق چوبی رابط، به الاغی می‌بستند و الاغ به دُور آسیاب می‌چرخید و بدین‌سان، غلات به آرد تبدیل می‌شد.

شخصی که در دوزخ می‌افتد، به همین شکل، پیرامون روده‌هایش می‌چرخد. سایر دوزخیان نزدش می‌آیند و به او می‌گویند: فلانی! چرا چنین وضعیتی داری؟ چه چیزی تو را بدین وضعیت درآورده است؟ مگر تو، ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟! لذا اعتراف می‌کند و می‌گوید: «من، شما را به کارهای نیک و پسندیده امر می‌کردم؛ ولی خودم، آن را انجام نمی‌دادم». به مردم می‌گوید: نماز بخوانید؛ اما خودش، نماز نمی‌خواند. به آن‌ها می‌گوید: زکات امواتان را بدهید؛ ولی خودش زکات نمی‌دهد. می‌گوید: به پدر و مادرتان نیکی کنید؛ ولی خودش به پدر و مادر خویش نیکی نمی‌کند.

«و شما را از منکر و کارهای زشت باز می‌داشتیم؛ اما خودم کارهای زشت انجام می‌دادم». به مردم می‌گوید: غیبت نکنید؛ در معامله خیانت نکنید؛ به خویشاوندان و همسایگان خود، بدی نکنید؛ و مردم را از کارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد، ولی خودش غیبت می‌کند؛ در معامله خیانت می‌نماید؛ به خویشان و همسایگان خویش،

بدی می‌کند و مرتکب کارهای زشت و ناپسندی می‌شود که دیگران را از آن باز می‌دارد! لذا به این عذاب خفت‌بار گرفتار می‌گردد.

از این رو انسان باید امر به معروف را از خویشتن آغاز نماید و ابتدا خودش را به انجام کارهای نیک و پرهیز از کارهای زشت، وادار سازد؛ زیرا نفس ما، پس از رسول الله ﷺ بیش‌ترین حق را بر ما دارد:

ابدأ بنفسك فانها عن عيها فإذا انتهت عنه فأنت حكيم

«از خودت آغاز کن و نفس خویش را از انحراف و کج‌روی باز دار؛ و اگر نفس تو از کج‌روی باز آید، بدان که تو حکیم و فرزانه‌ای».

۲۵- باب: امر به ادای امانت (بازپس دادن آن)

الله متعال، می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾
[النساء: ۵۸]

الله به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بازپس دهید.

شرح

مؤلف رحمته، بابی تحت عنوان «امر به ادای امانت» گشوده است. امانت، معانی گوناگونی دارد که از آن جمله عبادت های است که الله تعالی بندگان را به انجام آن، مکلف ساخته است؛ یعنی هر یک از عبادت ها، امانتی است که الله متعال به بندگان سپرده است.

و نیز امانت های مالی؛ مانند آنچه که به عنوان «ودیعه» نزد انسان می گذارند تا آن را برای صاحبش نگه دارد. و نیز مانند سایر اموالی که در دست انسان است تا هم از آن استفاده کند و هم آن را برای مالکش نگه دارد.

به اولی، «ودیعه» و به دومی، «عاریه» می گویند. ودیعه، این است که به عنوان مثال ساعت خود را به شخصی می دهی و به او می گویی: این را برای من نگه دار یا مبلغی پول دستش می گذاری و از او می خواهی که آن را برای تو نگه دارد. لذا ودیعه، امانتی است که صرفاً به منظور نگه داری برای مالک، به کسی سپرده می شود؛ ولی عاریه، به امانتی می گویند که گذشته از نگه داری برای صاحب آن، شخصی که آن را در دست دارد، از آن استفاده می کند. بنابراین، ماشین کرایه، یا مغازه و خانه ای که اجاره کرده اید، و هر چیزی که اجاره می کنید، امانتی در دست شماست.

ولایت یا پُست و مقام هر کسی، امانتی است که باید آن را به خوبی ادا کند؛ بزرگ ترین نوع این امانت، مسؤولیتی است که والاترین مقام سیاسی یا حاکم، بر عهده دارد و نسبت به مسایل دینی و دنیوی مردم بازخواست خواهد شد؛ او امانت دار اموال عمومی است و نباید بیت المال را حیف و میل کند یا از آن سوءاستفاده نماید.

وزیران، استان‌داران، فرمان‌داران، قاضیان و مسؤولان منطقه‌ای نیز در برابر امانتی که به آن‌ها سپرده شده است، مسؤولند. هر کسی درباره‌ی خانواده و زیردستان خود مسؤول است. در هر حال، دامنه‌ی امانت، بسیار گسترده می‌باشد؛ امانت، به‌طور کلی دو بخش اساسی دارد:

بخش اول در رابطه با حقوق الهی‌ست؛ یعنی همان امانتی که درباره‌ی عبادت الله ﷻ به انسان سپرده شده است.

بخش دوم با حقوق بشر مرتبط می‌باشد و دامنه‌ی بسیار گسترده‌ای دارد که پیش‌تر بدان اشاره کردیم. انسان درباره‌ی هر دو بخش امانت، مسؤول است باید امانتی را که بر عهده‌ی اوست، ادا کند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید.

دقت کنید که الله ﷻ با ساختاری قوی و با ذکر نام و الوهیت بزرگ خود، به ادای امانت دستور داده است و این، برای تعظیم این مقام و این فرمان می‌باشد. اجازه دهید سخن علمای «علم بلاغت» را با ذکر مثالی توضیح دهیم؛ وقتی یک پادشاه، صیغه‌ی غائب به‌کار می‌برد و می‌گوید: «پادشاه به شما دستور می‌دهد که چنین کاری انجام دهید»، این، بلیغ‌تر و شدیدتر از این است که بگوید: «من به شما دستور می‌دهم». لذا در آیه الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ﴾ یعنی: «الله به شما فرمان می‌دهد». و صفات برتر، از آن الله متعال است.

ادای امانت و بازپس دادن آن به صاحبانش، فرمان الهی‌ست؛ لازم‌ه‌اش، این است که انسان، از امانتی که به او سپرده شده، به‌خوبی نگه‌داری نماید و در حفظ و نگه‌داری آن، کوتاهی نکند. ادای امانت، یکی از نشانه‌های ایمان است. لذا افراد امانت‌داری که امانت را به‌طور کامل به صاحب آن تحویل می‌دهند، قابل اعتمادند و ایمانی قوی دارند؛ ولی کسی که در امانت، خیانت می‌کند، به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و سست‌ایمان است.

اسراری که در میان دوستان وجود دارد، امانتی‌ست که باید در حفظ آن کوشا باشیم و فاش کردن اسرار دوستان، جایز نیست؛ لذا اگر یکی از دوستان، رازی را

با تو در میان نهاد و به تو تذکر داد که این، یک راز یا یک امانت است، دیگر برای تو جایز نیست که کسی را از آن باخبر سازی؛ حتی نزدیکترین شخصی که به او اعتماد کامل داری. فرقی نمی‌کند که دوست تو، یادآوری کند که این راز را به کسی نگوئی و چه بدون تذکر وی، از شواهد و قراین معلوم باشد که این سخنش، یک راز است و دوست ندارد که کسی از آن، آگاهی یابد.. از این رو علما گفته‌اند: اگر هنگامی که شخصی، سخنی با تو در میان می‌گذارد، در هنگام سخن گفتن اطرافش را بپاید که کسی، مطلع نشود یا سخنش را نشنود، این، نشانه‌ی اینست که او دوست ندارد کسی از سخنش آگاه شود. از این رو سخنش، رازیست که فاش کردن آن، جایز نیست.

مسایل خاص یا اسراری که میان هر زن و مردی پیش می‌آید، امانت است؛ از این رو بدترین مردم، کسانی هستند که اسرار زناشویی خود را نزد دیگران بازگو می‌کنند! هیچ انسان عاقلی دوست ندارد که کسی از اسرار او و همسرش، اطلاع یابد. خلاصه این که حفظ امانت بر ما واجب می‌باشد. مهم‌ترین امانتی که باید در حفظ آن بکوشیم، امانتیست که الله متعال، به ما سپرده است؛ زیرا الله، بیش از همه بر ما حق دارد. و سپس ادای حقوق دیگران بر ما واجب است. در این میان، هرکس به ما نزدیک‌تر باشد، اولویت دارد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ

مِنَهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾ [الأحزاب: ۷۲]

همانا ما، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمودیم؛ ولی از پذیرش آن خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان، آن را پذیرفت. بی‌گمان انسان، ستم‌کار و نادان است.

شرح

پیش‌تر این نکته بیان شد که دامنه‌ی امانت، حقوق الهی و حقوق بندگان را دربرمی‌گیرد و انواع گوناگونی دارد که شماری از آن‌ها را ذکر کردیم و به اختصار درباره‌ی این آیه، توضیح دادیم که الله ﷻ فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید.

الله متعال، در همین آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ﴾ یعنی: «چه پند نیکی‌ست، پندی که الله به شما می‌دهد». بدین سان الله ﷻ اوامر و نواهی خویش را ستوده و این آیه را با این سخن، به پایان برده است که: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ یعنی: «به‌یقین الله، شنوای بیناست». این‌جا دو نام گرامی را ذکر کرده که بیان‌گر شنوایی و بینایی اوست و در حقیقت، تهدیدی برای کسانی‌ست که در امانت خیانت می‌کنند یا آن را آن‌گونه که باید و شاید، به صاحبش پس نمی‌دهند.

سپس مؤلف رحمته این آیه را ذکر کرده که الله متعال فرموده است:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ

مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾ [الأحزاب: ۷۲]

همانا ما، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمودیم؛ ولی از پذیرش آن خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان، آن را پذیرفت. بی‌گمان انسان، ستم‌کار و نادان است.

الله متعال، امانت را که همان تکلیف و الزام به انجام واجبات بود، به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه فرمود؛ ولی آن‌ها زیر بار این امانت نرفتند و از ترس این‌که مبادا نتوانند این امانت را ادا کنند، از پذیرش آن خودداری کردند. شاید این پرسش مطرح شود که چگونه الله متعال، این امانت را بر موجودات بی‌جانی چون آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه کرد، حال آن‌که این‌ها، عقل و شعور ندارند؟ پاسخ، روشن است؛ هر موجود بی‌جانی در برابر الله ﷻ عقل و فهم دارد. چنان‌که به فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله، الله متعال، قلم را که مخلوق بی‌جانی‌ست، خطاب قرار داد و به او فرمود: «بنویس». قلم، پرسید: «چه بنویسم؟» زیرا این فرمان، برای قلم، مبهم و پوشیده بود و به توضیح و بیان نیاز داشت. الله متعال فرمود: «أَكْتُبْ مَا هُوَ كَاتِبٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۱) یعنی: «هرچه را تا روز قیامت پدید می‌آید، بنویس». و این، امر و تکلیف و الزام بود.

(۱) صحیح است؛ روایت: طیالسی (۵۷۷)، و از طریق او ترمذی (۲۱۵۵، ۳۳۱۹) از عبدالواحد بن سلیم

از عطاء بن ابی‌ریباح از ولید بن عباده بن صامت از پدرش رضی الله عنه به صورت مرفوع.

این‌جا الله ﷻ بیان فرموده که امانت را به آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه نمود؛ ولی آن‌ها از پذیرش آن خودداری کردند. الله متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾﴾

[فصلت: ۱۱]

سپس به آفرینش آسمان که به صورت دود بود، پرداخت؛ به آسمان و زمین فرمود: «خواسته یا ناخواسته (برای اجرای فرمانم، پیش) آیید. گفتند: به دل‌خواه آمدیم و فرمان برداریم.

الله متعال، آسمان و زمین را با فرمان خویش خطاب قرار داد و فرمود: «خواسته یا ناخواسته (برای اجرای فرمانم، پیش) آیید». آسمان و زمین گفتند: «به دل‌خواه آمدیم و فرمان برداریم»؛ یعنی آسمان و زمین فرمان الهی را فهمیدند و اطاعت کردند؛ ولی انسان‌های نافرمان می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم!

انسان، این امانت را پذیرفت؛ اما چگونه؟ الله متعال به انسان، عقل و خرد بخشیده و بدین‌سان او را بر بسیاری از آفریده‌های خویش برتری داده است. هم‌چنین پیامبرانی به سوی انسان‌ها فرستاده که راه درست و نادرست، و هدایت و ضلالت را به آن‌ها نشان داده‌اند. بنابراین الله ﷻ هیچ عذر و بهانه‌ای برای انسان نگذاشته است؛ ولی از انسان، به عنوان موجودی نادان و ستم‌کار یاد می‌فرماید. علما، اختلاف نظر دارند که آیا این ویژگی‌ها، مخصوص کافران است یا به همه‌ی انسان‌ها تعلق می‌گیرد؟ برخی از علما، ظلم و جهل را که در این آیه ذکر شده، ویژگی کافران دانسته‌اند؛ اما برخی دیگر از علما، این را عام و فراگیر دانسته و گفته‌اند: انسان، به مقتضای طبیعت و سرشت خویش، دارای این دو ویژگی است. اما الله متعال، بر انسان مؤمن، منت نهاده و او را از نعمت هدایت برخوردار کرده است؛ لذا مؤمنان از این ویژگی‌ها، مستثنا هستند. لذا کسی که امانت الهی را ادا می‌کند، نادان و ستم‌کار نیست.

۲۰۴- عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ». [متفق عليه] ^(۱)

وفي رواية: «وَأِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ».

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «نشانه‌ی منافق، سه چیز است: هنگام سخن گفتن، دروغ می گوید؛ و چون وعده می دهد، خُلف می کند؛ و هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می نماید».

در روایت دیگری آمده است: «هرچند روزه بگیرد، و نماز بخواند و خود را مسلمان بپندارند».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون از ابوهریره رضي الله عنه نقل کرده که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است: «نشانه‌ی منافق، سه چیز است: هنگام سخن گفتن، دروغ می گوید؛ و چون وعده می دهد، خُلف می کند؛ و هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می نماید. هرچند روزه بگیرد، و نماز بخواند و گمان کند که مسلمان است».

در حدیث، واژه‌ی «آیه» آمده که به معنای نشانه است؛ همان طور که الله عز وجل می فرماید:

﴿أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُوْ عُلَمَتُؤُا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: ۱۹۷]

آیا برای ایشان (همین) نشانه (کافی) نیست که دانشمندان بنی اسرائیل از درستی قرآن آگاهند؟

یعنی وصف قرآن در کتاب‌های پیشین آمده و این، بیان‌گر حقایق قرآن و صداقت محمد صلى الله عليه وسلم است و نشان می دهد که او، همان پیامبری است که عیسی عليه السلام به آمدن وی مژده داده است. همان طور که گفتیم، «آیه» به معنای نشانه است؛ همان گونه که الله عز وجل می فرماید:

﴿وَأَيُّهُ لَّهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ﴾ [يس: ۴۱]

و این که ما، فرزندانمان (انسان‌ها) را بر کشتی‌های پر از کالا و سرنشین، سوار کردیم، برایشان نشانه‌ای (از قدرت پروردگار) است.

لذا آیه، یعنی نشانه و «آیَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ»، یعنی: نشانه‌ی منافق، سه چیز است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۹.

منافق به کسی اطلاق می‌شود که هرچند اظهار نیکی می‌کند، اما باطنِ بدی دارد؛ مانند کسی که به‌ظاهر ادعای مسلمانی می‌کند، ولی در باطنش کافر است. واژه‌ی «نفاق» یا «منافق» در اصل برگرفته از کلمه‌ی «نافقاء الیربوع» می‌باشد که به معنای «موش صحرائی» است. موش صحرائی، سوراخی در زمین حفر می‌کند و علاوه بر سوراخ یا درب اصلی که برای لانه‌اش می‌کند، سوراخ دیگری هم برای خروج اضطراری حفر می‌کند که دیده نمی‌شود و هنگامی که احساس خطر می‌نماید، با سرش به این درب مخفی می‌زند و فرار می‌کند. منافق نیز همین‌گونه است؛ از این‌رو اظهار نیکی می‌نماید، ولی باطنِ بدی دارد یا به‌ظاهر، مسلمان است و در باطن، کافر. سرآغاز پیدایش نفاق در دوران پیامبر ﷺ، پس از غزوه‌ی «بدر» بود. تعدادی از سران قریش در «بدر» کشته شدند و مسلمانان پیروز گشتند؛ بازتاب این پیروزی، این بود که برخی از کافران، از غلبه و پیروزی مسلمانان در هراس افتادند؛ از این‌رو به‌ظاهر اسلام آوردند و ادعا کردند که مسلمان شده‌اند. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿١٤﴾﴾

[البقرة: ۱۴]

و هنگامی که با مؤمنان، روبرو می‌شوند، می‌گویند: (ما نیز همانند شما) ایمان آورده‌ایم؛ و چون با شیاطین و دوستان گمراهشان، تنها می‌شوند، می‌گویند: ما با شما هستیم و تنها (مؤمنان را) به استهزا و ریشخند می‌گیریم.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾﴾

[البقرة: ۱۵]

الله، آن‌ها را به استهزا می‌گیرد و رهایشان می‌کند تا کورکورانه، به گمراهی و سرکشی خویش ادامه دهند.

و نیز درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾﴾

[المنافقون: ۱]

هنگامی که منافقان نزدت می‌آیند، می‌گویند: «گواهی می‌دهیم که تو، فرستاده‌ی الله هستی». و الله، می‌داند که به‌راستی، تو، فرستاده‌ی اوایی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ‌گویند.

لذا الله ﷻ گواهی منافقان را که از سر ایمان نبود، رد کرد و گواهی داد که آن‌ها در ادعایشان که چنین شهادتی می‌دهند، دروغ‌گویند.

منافق، نشانه‌هایی دارد که مؤمنان زیرک و باهوشی که از نور ایمان برخوردارند، منافقان را از نشانه‌ها و ویژگی‌هایشان می‌شناسند. البته گاه نشانه‌های آشکاری وجود دارد که نیازی به فراست و زیرکی نیست؛ از جمله همین سه نشانه که پیامبر ﷺ برشمرده و فرموده است: «هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گویند». مثلاً می‌گویند: فلانی، چنین و چنان کرده است؛ ولی وقتی بررسی می‌کنید، متوجه می‌شوید که دروغ گفته‌اند. لذا شخصی که معمولاً دروغ می‌گوید، در قلبش، شعبه یا بخشی از نفاق وجود دارد.

ویژگی یا نشانه‌ی دوم نفاق: «و چون وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند»؛ یعنی آدمی نیست که به قول و قرارش پای‌بند باشد؛ اگر قرار می‌گذارد که به عنوان مثال ساعت هفت صبح در فلان‌جا نزدت بیاید، سر قرارش حاضر نمی‌شود یا مثلاً می‌گوید: فلان چیز را به تو خواهم داد، ولی به قول خود وفا نمی‌کند؛ از این‌رو پیامبر ﷺ فرمود: «و چون وعده‌ای می‌دهد، خُلف وعده می‌کند». اما مؤمن، به وعده و پیمان خویش، پای‌بند است و به آن وفا می‌نماید. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

[البقرة: ۱۷۷]

﴿وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا﴾

و چون پیمانی ببندند، به آن وفا می‌کنند.

بر خلاف منافق که به پیمان خویش، وفا نمی‌کند. لذا اگر کسی به قول و قرار خویش، متعهد و پای‌بند نباشد، در دل او، بخشی از نفاق وجود دارد.

و سومین نشانه‌ی منافق، این است که «در امانت، خیانت می‌کند». همین بخش حدیث، شاهد موضوع می‌باشد که مؤلف، آن را در این باب ذکر کرده است. یکی از نشانه‌های منافق، این است که اگر مالی به او بسپاری، در آن خیانت می‌کند و اگر رازی را به او بگویی، آن را فاش می‌گرداند و چنان‌که درباره‌ی نزدیکان و خانواده‌ی خویش به او اعتماد کنی، به تو خیانت می‌کند؛ در معامله و داد و ستدی که به او اعتماد کرده‌ای، خیانت می‌ورزد. خلاصه این‌که درباره‌ی هیچ امانتی قابل اعتماد نیست؛ و این، نشان می‌دهد که در قلبش، نفاق وجود دارد.

پیامبر ﷺ با بیان ویژگی‌ها و نشانه‌های منافق، دو نکته‌ی مهم را بیان فرموده است:

نکته‌ی اول: این‌که باید از چنین ویژگی‌هایی دوری کنیم؛ زیرا این‌ها، نشانه‌های منافق است و بیم آن می‌رود که این نفاق عملی، به نفاق اعتقادی بینجامد. انسانی که در اعتقاد، منافق است، از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشد.

نکته‌ی دوم: باید از کسانی که چنین ویژگی‌هایی دارند، دوری نماییم و بدانیم که منافق و غیرقابل اعتمادند و هر آن، امکان دارد که به ما خیانت کنند یا ما را به‌بازی بگیرند و با چرب‌زبانی و تملق و چاپلوسی فریبمان دهند. وقتی، این‌ها، نشانه‌های نفاق است، عکس آن، نشانه‌های ایمان می‌باشد؛ پس مؤمن، کسی است که دروغ نمی‌گوید، خُلف وعده نمی‌کند و امانت‌دار است.

گاه مشاهده می‌شود که وقتی با کسی قول و قراری می‌گذاریم، می‌گوید: «وعده‌ی انگلیسی‌ست یا وعده‌ی مسلمانی؟» یعنی انگلیسی‌ها، به قول و قرار خویش متعهد و پای‌بند هستند. روشن است که چنین سخنی برآمده از بی‌خردی و فریفته شدن به کافران است. اگرچه برخی از انگلیسی‌ها مسلمان هستند، ولی بیش‌تر آن‌ها کافرند و به فرض این‌که به وعده‌های خویش پای‌بند باشند، این، به‌خاطر الله و اجرای حکم او نیست؛ بلکه به دنبال منافع خویش هستند و می‌خواهند سیمای خوبی از خود در برابر دیگران به تصویر بکشند. در هر حال، مسلمان وظیفه دارد به عهد و پیمان خویش وفادار باشد و خُلف وعده نکند. لذا هرگاه می‌خواستید از پای‌بندی طرف مقابل خود به قول و قرارش مطمئن شوید، به جای این‌که چنین سخنی بگویید، از او بپرسید: قول و قرار، قول و قرار مسلمان است یا منافق؟ درستش، این است؛ زیرا هیچ‌کس همانند مؤمن به عهد و پیمان خویش، وفادار نیست و اگر کسی، خُلف وعده می‌کند، این، یکی از ویژگی‌های نفاق است.

۲۰۵- وعن حذيفة بن اليمان قال: حدثنا رسول الله ﷺ حديثين قد رأيت أحدهما، وأنا أنتظر الآخر: حدثنا أن الأمانة نزلت في جذر قلوب الرجال، ثم نزل القرآن فعلموا من القرآن، وعلموا من السنة، ثم حدثنا عن رفع الأمانة فقال: «ينام الرجل التومة فتقبض الأمانة من قلبه، فيظل أثرها مثل الوكت، ثم ينام التومة فتقبض الأمانة من قلبه، فيظل أثرها مثل أثر المجل، كجمرٍ دحرجته على رجلك، فنفظ فتراه منتبراً وليس فيه شيء» ثم

أَخَذَ حَصَاةً فَدَخَرَجَهَا عَلَى رِجْلِهِ، فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ، فَلَا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ حَتَّى يُقَالَ: إِنَّ فِي بَنِي فَلَانٍ رَجُلًا أَمِينًا، حَتَّى يُقَالَ لِلرَّجُلِ: مَا أَجْدُهُ مَا أَظْرَفُهُ، مَا أَعْقَلَهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ. وَلَقَدْ أَتَى عَلِيَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِي أَيُّكُمْ بَايَعَتْ، لَيْتَنِي كَانَ مُسْلِمًا لِيرُدَّنَّهُ عَلَيَّ دِينَهُ، وَلَيْتَنِي كَانَ نَصْرَانِيًّا أَوْ يَهُودِيًّا لِيرُدَّنَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ، وَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ أَبَايُعُ مِنْكُمْ إِلَّا فُلَانًا وَفُلَانًا». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: حذیفه بن یمان رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم دو حدیث برای ما بیان فرمود که یکی از آن‌ها را مشاهده کرده‌ام و منتظر دیگری هستم. فرمود: «امانت‌داری، در اعماق دل‌های مردم، جای گرفت (و ریشه در فطرت آن‌ها دارد)؛ سپس قرآن نازل شد و مردم، این اصل را از قرآن و سنت آموختند». آن‌گاه درباره‌ی از میان رفتن امانت‌داری سخن گفت و فرمود: «زمانی فرا می‌رسد که شخص، می‌خواهد و امانت‌داری از قلب او برداشته می‌شود؛ به‌گونه‌ای که تنها اثر اندکی از امانت‌داری در قلبش می‌ماند و چون دوباره می‌خواهد، امانت‌داری، به‌کلی از قلب او برداشته می‌شود و اثر آن، تنها همانند یک تاول باقی می‌ماند؛ مانند این‌که اخگری را بر روی پای خود بغلتانید و در نتیجه، پایتان ورم کند و تاول بزند؛ گرچه برآمده و متورم به‌نظر می‌رسد، ولی چیزی در آن نیست». سپس پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم سنگ‌ریزه‌ای برداشت و روی پای خویش غلتانید و افزود: «(در آن زمان) مردم، با یک‌دیگر داد و ستد می‌کنند، ولی کم‌تر کسی پیدا می‌شود که امانت را رعایت کند؛ تا حدی که گفته می‌شود: در فلان طایفه، یک شخص امانت‌دار وجود دارد. و نیز درباره‌ی شخصی می‌گویند: چقدر زرنگ و چالاک و عاقل است! در صورتی که در قلب وی، ذره‌ای ایمان حتی به‌اندازه‌ی یک دانه "سپند" نیز وجود ندارد». حذیفه رضی اللہ عنہ می‌گوید: «زمانی از داد و ستد با هر یک از شما، پروایی نداشتم؛ زیرا اگر طرف معامله مسلمان بود، اسلامش باعث می‌شد که در معامله با من، امانت را رعایت کند و اگر نصرانی یا یهودی بود، حاکمش امانت را به من بازمی‌گرداند؛ ولی امروز تنها با فلانی و فلانی، داد و ستد می‌کنم».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۹۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۴۳.

شرح

مؤلف رحمته از حذیفه بن یمان رضی الله عنه نقل کرده که گفته است: «رسول الله صلی الله علیه و آله دو حدیث برای ما بیان فرمود که یکی از آن‌ها را مشاهده کرده‌ام و منتظر دیگری هستم».

پیامبر صلی الله علیه و آله گاه به صلاح دید خود، برای برخی از اصحابش مسایلی را به‌طور خصوصی بیان می‌کرد. گفتنی‌ست چنین احادیثی، جنبه‌ی عمومی دارد و همه‌ی افراد امت تا روز قیامت می‌توانند از این احادیث بهره ببرند. حذیفه بن یمان رضی الله عنه رازدار رسول الله صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله نام تعدادی از منافقان را بری وی برشمرد که تقریباً سیزده نفر بودند.

عمر بن خطاب رضی الله عنه از شدت خداترسی، نزد حذیفه رضی الله عنه رفت و به او گفت: تو را به الله سوگند که آیا نام من، در میان منافقانی که پیامبر صلی الله علیه و آله نام برد، وجود داشت یا خیر؟ سبحان الله! این عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌باشد که به عنوان برترین فرد این امت، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و با وجود مقام ولایت که بر هیچ‌کس پوشیده نیست، این همه خداترس است و از این می‌ترسد که مبدا نام او در فهرست نام منافقان وجود داشته باشد! حال آن‌که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرموده است: «اگر در میان شما کسی وجود داشت که به او الهام می‌شد، آن شخص، عمر بود».^(۱) با آن‌که پیامبر صلی الله علیه و آله حق‌گویی و هم‌سویی عمر رضی الله عنه با حق و حقیقت را ستوده است و با آن‌که قوت ایمان عمر رضی الله عنه بر هیچ‌کس پوشیده نیست، اما این بزرگوار از حذیفه رضی الله عنه می‌پرسد: تو را به الله سوگند که آیا رسول الله صلی الله علیه و آله مرا در زمره‌ی منافقان نام برد یا نه؟ حذیفه رضی الله عنه پاسخ داد: «خیر؛ و پس از تو هیچ‌کس را تبرئه نخواهم کرد»؛ یعنی درباره‌ی هیچ‌کس گواهی نخواهم داد که پیامبر صلی الله علیه و آله او را در زمره‌ی منافقان، نام نبرد.

حذیفه رضی الله عنه حدیثی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن، درباره‌ی از میان رفتن امانت‌داری سخن گفته و فرموده است: «امانت‌داری، در اعماق دل‌های مردم جای گرفت (و ریشه در فطرت آن‌ها دارد)؛ سپس قرآن نازل شد و مردم، این اصل را از قرآن و

(۱) نک: صحیح بخاری، ش: (۳۴۶۹، ۳۶۸۹) به نقل از ابوه‌ریره رضی الله عنه و نیز: صحیح مسلم، ش: ۲۳۹۸ به نقل از ام‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها.

سنت آموختند». یعنی قرآن و سنت نیز این اصل فطری را تأیید کردند و بدین سان با نزول قرآن، بر دین و ایمان و امانت‌داری مردم افزوده شد.

سپس حدیثی ع در بیان می‌کند که درباره‌ی از میان رفتن امانت‌داری است؛ به فرموده‌ی پیامبر ص زمانی فرا می‌رسد که امانت‌داری از قلب مردم برداشته می‌شود؛ تا حدی که مردم به یک‌دیگر می‌گویند: در فلان طایفه، یک شخص امانت‌دار وجود دارد. یعنی یافتن یک نفر امانت‌دار نیز در میان یک طایفه به راحتی ممکن نیست و سایر افراد طایفه، امانت را رعایت نمی‌کنند!

امروزه مردم، به چشم خود می‌بینند که این حدیث پیامبر ص واقعیت پیدا کرده است؛ چنان‌که گاه صدها نفر را بررسی می‌کنیم تا یک نفر امانت‌دار بیابیم که حقوق الهی و حقوق مردم را به نیکی رعایت کند؛ اما باز هم یک جای کارش می‌لنگد؛ اگر حقوق الهی را رعایت می‌کند، نسبت به حقوق مردم بی‌پرواست؛ نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، زکات می‌دهد، حج می‌گزارد، ذکر خدا می‌گوید، ولی نسبت به اموال عمومی خیانت می‌کند! اگر شغلی دولتی داشته باشد، کارش را به خوبی انجام نمی‌دهد و یا به موقع سر کارش حاضر نمی‌شود یا پیش از پایان ساعت کار، دست از کار می‌کشد و محل کار خود را ترک می‌کند یا در وقت اداری، به انجام کارهای شخصی می‌پردازد؛ با این حال، در صف اول مسجد دیده می‌شود، اهل صدقه دادن است، روزه می‌گیرد و به حج می‌رود و با این‌که به اصطلاح، حاج آقا است، انضباط و وجدان کاری ندارد و در بیت‌المال، خیانت می‌کند و از یاد می‌برد که حرام‌خواری، مانع اجابت دعا است. پیامبر ص فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا، وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۲] وَقَالَ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ [المؤمنون: ۵۱] ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلُ يُطِيلُ السَّفَرَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ يَا رَبَّ يَا رَبَّ وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ وَغُذِيَ بِالْحَرَامِ فَأَنَّى يُسْتَجَابَ لِذَلِكَ؟»^(۱) یعنی: «الله، پاک

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۵ به نقل از ابوهریره ع.

است و فقط پاکیزه را می‌پذیرد. الله به مؤمنان همان دستوری را داده که به پیامبران داده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ (۱۷۲)

[البقرة: ۱۷۲]

ای مؤمنان! از نعمت‌های پاکیزه‌ای که نصیبتان کرده‌ایم، بخورید و شکر الله را به جای آورید، اگر تنها او را عبادت می‌کنید.

و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (۵۱)

(دستور دادیم: ای پیامبران! از نعمت‌های پاکی که نصیبتان کرده‌ایم، بخورید و کارهای شایسته انجام دهید؛ همانا من به کردارتان دانا هستم.

سپس درباره‌ی شخصی سخن گفت که سفری طولانی کرده و ژولیده‌موی و غبارآلود است؛ دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! پروردگارا! در حالی که آب و غذا و لباسش، حرام می‌باشد و با حرام، تغذیه شده است؛ دعای چنین شخصی چگونه پذیرفته می‌شود؟»

لذا به کارمندانی که انضباط و وجدان کاری ندارند، می‌گوییم: اگر می‌خواهید دعاهای شما پذیرفته شود، امانت و مسؤولیتی را که بر عهده دارید، رعایت نمایید و از اموال عمومی، سوءاستفاده نکنید. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ (۱)

[المائدة: ۱]

ای مؤمنان! به پیمان‌ها وفا کنید.

و می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ (۳۴)

[الاسراء: ۳۴]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

برخی از مردم بهانه‌تراشی می‌کنند و می‌گویند: برخی از مسؤولان، از موقعیت شغلی خود سوءاستفاده می‌نمایند و مال و ثروتی به هم می‌زنند! به این‌ها می‌گوییم: این‌که دلیل نمی‌شود که چون دیگران خیانت می‌کنند، ما هم خیانت کنیم یا چون دیگران گم‌راه‌اند، ما نیز راه هدایت را رها نماییم. حساب آن‌ها با خداست و ما،

پاسخ‌گوی اعمال خود خواهیم بود؛ چنین کسانی روز قیامت حاضر می‌شوند که هرچه دارند، برای نجات خود بدهند؛ ولی آن روز هیچ درهم و دیناری وجود ندارد و هیچ دوست و رفیقی نمی‌تواند برای نجات آن‌ها کاری انجام دهد یا سفارشی بکند. لذا قانون‌شکنی‌ها و اشتباه‌های دیگران را نردبان و بهانه‌ای برای نافرمانی از الله ﷻ قرار ندهید و به یاد داشته باشید که شما، باید به مسؤولیت خویش متعهد باشید؛ هرچند دیگران، به وظیفه‌ی خود عمل نکنند. اگر قرار باشد که تخلف‌های برخی از مردم، دلیلی بر تخلف کردن دیگران باشد، آن‌وقت سنگ روی سنگ بند نمی‌آید و جامعه دچار هرج و مرج و نابسامانی می‌گردد.

۲۰۶- وعن حَدِيثَةٍ، وَأَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَجْمَعُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى النَّاسَ فَيَقُومُ الْمُؤْمِنُونَ حَتَّى تُزْلَفَ لَهُمُ الْجَنَّةُ، فَيَأْتُونَ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَيَقُولُونَ: يَا أَبَانَا اسْتَفْتَحْ لَنَا الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ: وَهَلْ أَخْرَجْتُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا خَطِيئَةَ أَبِيكُمْ، لَسْتُ بِصَاحِبِ ذَلِكَ، أَذْهَبُوا إِلَى ابْنِي إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، قَالَ: فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ، فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: لَسْتُ بِصَاحِبِ ذَلِكَ إِنَّمَا كُنْتُ خَلِيلًا مِنْ وَرَاءَ وَرَاءَ، اعْمَدُوا إِلَى مُوسَى الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ تَكْلِيمًا، فَيَأْتُونَ مُوسَى، فَيَقُولُ: لَسْتُ بِصَاحِبِ ذَلِكَ، أَذْهَبُوا إِلَى عِيسَى كَلِمَةَ اللَّهِ وَرُوحِهِ، فَيَقُولُ عِيسَى: لَسْتُ بِصَاحِبِ ذَلِكَ. فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا ﷺ، فَيَقُومُ فَيُؤَدِّنُ لَهُ، وَتُرْسَلُ الْأَمَانَةُ وَالرَّحْمُ فَيَقُومَانِ جَنْبَيْ الصَّرَاطِ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَيَمُرُّ أَوْلَاكُمْ كَالْبَرْقِ». قُلْتُ: بِأَبِي وَأُمِّي، أَيُّ شَيْءٍ كَمَرَّ الْبَرْقِ؟ قَالَ: «أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ يَمُرُّ وَيَرْجِعُ فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ؟ ثُمَّ كَمَرَّ الرِّيحُ ثُمَّ كَمَرَّ الطَّيْرُ وَأَشَدُّ الرِّجَالِ تَجْرِي بِهِمْ أَعْمَالُهُمْ، وَنَبِيِّكُمْ قَائِمٌ عَلَى الصَّرَاطِ يَقُولُ: رَبِّ سَلِّمْ، حَتَّى تَعَجِرَ أَعْمَالُ الْعِبَادِ، حَتَّى يَجِيَّ الرَّجُلُ لَا يَسْتَطِيعُ السَّيْرَ إِلَّا زَحْفًا، وَفِي حَافَتِي الصَّرَاطِ كَلَالِيْبُ مُعَلَّقَةٌ مَأْمُورَةٌ بِأَخْذِ مَنْ أَمِرَتْ بِهِ، فَمَخْدُوشٌ نَاجٍ وَمُكَرَّدَسٌ فِي النَّارِ». وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ إِنَّ قَعَرَ جَهَنَّمَ لَسَبْعُونَ خَرِيفًا. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: حدیفه و ابوهریره رضي الله عنه می‌گویند: رسول‌الله ﷺ فرمود: «الله تبارک و تعالی، (روز قیامت) مردم را جمع می‌کند و مؤمنان تا این‌که بهشت به آنان نزدیک

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۹۵.

می‌شود؛ سپس نزد آدم صلوات الله علیه می‌روند و می‌گویند: ای پدر! از الله بخواه که بهشت را برای ما بگشاید. آدم (علیه السلام) می‌گوید: آیا چیزی جز اشتباه پدرتان، شما را از بهشت اخراج کرد؟ من، دارای چنین مقامی نیستم. نزد فرزندم ابراهیم خلیل الله بروید». فرمود: «پس نزد ابراهیم می‌روند؛ ابراهیم، متواضعانه می‌گوید: این کار از من ساخته نیست و چنین مقامی ندارم. من، فقط دوست و خلیل پروردگار هستم (و این مقام به واسطه‌ی جبرئیل به من ابلاغ شده است)؛ پس نزد موسی بروید که الله، بی‌واسطه با او سخن گفته است. لذا نزد موسی می‌روند؛ می‌گوید: من، دارای چنین مقامی نیستم. نزد عیسی بروید که حاصل فرمان اوست و به‌طور مستقیم از سوی او جان گرفت. عیسی می‌گوید: من، چنین مقامی ندارم؛ پس، نزد محمد ﷺ می‌روند. و او برمی‌خیزد و اجازه (ی شفاعت) می‌یابد. و «امانت» و «صله‌ی رحم» فرستاده می‌شوند و در دو سوی «صراط» یعنی در چپ و راست آن قرار می‌گیرند. نخستین نفر شما، همانند برق عبور می‌کند». گفتیم: پدر و مادرم فدایت؛ چه چیزی مانند عبور برق است؟ فرمود: «آیا ندیده‌اید که چگونه برق، (آسمان را) طی می‌کند و باز می‌گردد؟ (سرعت عبور برخی از شما از «صراط»، مانند برق است) سپس برخی همانند باد عبور می‌کنند و بعضی، مانند پرنده و عده‌ای مانند مردانی قوی که به‌سرعت راه می‌روند. و بدین‌سان اعمالشان، آنها را از صراط عبور می‌دهد و پیامبران آنجا ایستاده است و می‌گویند: پروردگارا! (امتم را) سلامت بدار تا این‌که اعمال مردم، از عبور دادن آنها ناتوان می‌شود؛ چنان‌که مردی پیش می‌آید و خزان‌خزان، بر روی «صراط» می‌خزد و توان راه رفتن ندارد. قلاب‌هایی، در دو طرف «صراط» آویزان است و مأمور گرفتن کسانی است که به گرفتن آنها، مأمور شده است؛ لذا بدن برخی از این‌ها، خراشیده و مجروح می‌شود؛ اما نجات می‌یابند و برخی هم در این قلاب‌ها گیر می‌کنند و در دوزخ می‌افتند».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست، عمق دوزخ به اندازه‌ی مسافتی است که در هفتاد سال، طی می‌شود».

شرح

مؤلف رحمته، حدیث «شفاعت» را از حذیفه و ابوهریره رضی الله عنهما روایت کرده است؛ زیرا الله متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله وعده داده که او را به جایگاه والا و شایسته‌ای خواهد رساند؛ چنان که می‌فرماید:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ ۗ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٩﴾﴾

[الاسراء: ۷۹]

و پاسی از شب را برای نماز و تلاوت قرآن بیدار باش که عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست؛ باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته برساند.

واژه‌ی ﴿عَسَىٰ﴾ به معنای «شاید» است؛ ولی وقتی این واژه، از سوی الله تعالی باشد، خبر از وقوع امری قطعی است؛ و اگر بندگان خدا این کلمه را بگویند، افاده‌ی امید می‌کند؛ لذا وقتی می‌گوییم: شاید الله ما را هدایت کند، یعنی: امید است که الله ما را هدایت کند. یا عرب‌زبانی که می‌گوید: «عسی الله أن یغفر لی»، یعنی: «امید است که الله مرا بیامرزد». ولی وقتی الله تعالی می‌گوید: ﴿عَسَىٰ﴾، به معنای نویدی است که حتماً تحقق می‌یابد. چنان که الله متعال فرموده است:

﴿فَأُولَٰئِكَ عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ﴾

[النساء: ۹۹]

امید است که الله آنان را ببخشد.

لذا این، نوید بخشش و آمرزشی از سوی الله متعال است که حتماً تحقق می‌یابد. هم‌چنین فرموده است:

﴿فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ ۖ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِيهِ

[المائدة: ۵۲]

أَنفُسِهِمْ نَدِيمِينَ ﴿٥٢﴾﴾

چه بسا الله (برای مسلمانان) پیروزی و فتحی پیش آورد یا از نزد خویش فرمانی (همچون جزیه به نفع مسلمانان) بفرستد و بدین‌سان بیماردلان از آن چه در دل‌هایشان پنهان می‌داشتند، پشیمان شوند و افسوس بخورند.

آیات دیگری هم وجود دارد که می‌توانیم درباره‌ی مفهوم واژه‌ی ﴿عَسَىٰ﴾، به آن‌ها استناد کنیم.

در هر حال، الله متعال به پیامبرش نوید مقامی والا و شایسته را داده است؛ مقامی که همه، او را در آن می‌ستایند و البته، این امر، دلایل مختلفی دارد؛ از جمله آنچه که در حدیث «شفاعت» آمده است. مردم در روز قیامت پابرهنه، عریان و ختنه نشده برانگیخته می‌شوند؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُمْ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴]

همان‌طور که نخستین آفرینش را آغاز نمودیم، دوباره آن را تکرار می‌کنیم.

الله، بندگانش را جمع می‌کند و خورشید، بالای سر مردم قرار می‌گیرد و به‌اندازه‌ی یک «میل» از آنان فاصله دارد؛ یک میل می‌تواند به‌اندازه‌ی «چوب سرمه‌کش» باشد یا به‌اندازه‌ی یک‌سوم فرسنگ. صحنه‌های وحشتناکی در روز قیامت، پدیدار می‌شود؛ مردم، می‌بینند که کوه‌ها مانند ابرها حرکت می‌کنند و به صورت گرد و غبار پراکنده‌ای درمی‌آیند؛ از این‌رو مردم به‌اندازه‌ای وحشت‌زده می‌شوند که طاقت دیدن صحنه‌های وحشتناک قیامت را ندارند و به یکدیگر می‌گویند: آیا کسی هست که برای ما نزد الله، شفاعت کند؟ آن‌گاه نزد آدم عليه السلام می‌روند و از او درخواست شفاعت می‌کنند. آدم عليه السلام خطایی را به‌یاد می‌آورد که باعث اخراج او از بهشت گردید. اشتباهش، این بود که از میوه‌ی ممنوعه خورد؛ زمانی که الله متعال، آدم و همسرش را در بهشت سکونت داد، به آن‌ها فرمود:

﴿وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ

الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۳۵]

...و از نعمت‌هایش هر چه می‌خواهید، بخورید؛ اما به این درخت نزدیک نشوید که (اگر از میوه‌اش بخورید) جزو ستم‌گران خواهید شد.

مهم نیست که این میوه‌ی ممنوعه چه بوده است؛ از این‌رو ما نمی‌دانیم که زیتون بوده یا گندم، یا انگور و یا خرما؛ زیرا اگر دانستن این مسأله مهم بود، الله ﷻ برای ما بیان می‌کرد که میوه‌ی ممنوعه چه بوده است. الله ﷻ به آدم و حوا دستور داد که از میوه‌ی ممنوعه نخورند؛ ولی شیطان، آن‌ها را وسوسه کرد و آنان را فریب داد و بدین منظور سوگند یاد کرد که من، خیرخواه شما هستم. این، عادتِ شیطان است که برای

فریب دادن انسان‌ها، آن‌ها را وسوسه می‌کند و به‌دروغ سوگند می‌خورد که من، خیرخواه شما هستم.

موضوع مورد بحث ما در این حدیث، این است که آدم علیه السلام اشتباه خود و همسرش را به‌یاد می‌آورد؛ البته ناگفته نماند که آن دو، توبه کردند و الله تعالی توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت و به آن‌ها دستور داد که بهشت را به قصد زمین ترک کنند. آن دو به زمین آمدند و صاحب فرزندان زیادی شدند؛ در نتیجه، مردان و زنان بسیاری در زمین پراکنده گردیدند؛ برخی از انسان‌ها، به درجه‌ی نبوت و شهادت رسیدند و نیکوکار و شایسته گشتند و برخی هم، راه کفر و ضلالت و فسق و فجور و نفاق را در پیش گرفتند.

روز قیامت که مردم، نزد آدم علیه السلام می‌روند تا از او درخواست شفاعت کنند، آدم علیه السلام اشتباه خود را به یاد می‌آورد و از آنان پوزش می‌خواهد که نمی‌تواند کاری برای آن‌ها انجام دهد.

گفتنی‌ست: روایت بی‌اساسی از ابن عباس رضی الله عنهما درباره‌ی سبب خروج آدم و حواء از بهشت روایت شده که در آن، آمده است: حواء باردار شد؛ شیطان نزد آدم و حواء رفت و به آن‌ها گفت: نام فرزندتان را عبدالحارث بگذارید؛ وگرنه، کاری می‌کنم که شاخ‌دار باشد و هنگام تولد به مادرش آسیب برساند؛ اما آدم و حواء، حرفش را نپذیرفتند و از او اطاعت نکردند؛ دوباره نزدشان رفت و آن‌ها را تهدید کرد. باز هم از او اطاعت نکردند. و چون بار سوم نزدشان رفت، به‌خاطر محبت فرزندشان کوتاه آمدند و نام او را عبدالحارث گذاشتند. این روایت بی‌اساس، در تفسیر آیات ذیل ذکر شده که الله متعال فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّيْهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَتُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾﴾

او ذاتی‌ست که شما را از یک تن آفرید و همسرش را از او پدید آورد تا در کنارش آرامش یابد. (و از میان آدمیان) مردی با همسرش آمیزش نمود و بدین‌سان همسرش در ابتدای بارداری به‌سر می‌برد و مدتی با آن سر کرد و چون (مدتی از دوران بارداری گذشت و) زن

احساس سنگینی کرد، زن و شوهر به درگاه پروردگارشان دعا کردند که اگر فرزند درست کاری به ما بدهی، از سپاس گزاران خواهیم بود. و چون فرزند شایسته‌ای به آن دو بخشید، آنان در آنچه بدیشان عطا نمود، برای پروردگار، شریکانی قرار دادند. الله از آنچه شریکش قرار می‌دهند، برتر و والاتر است.

این داستان که در تفسیر این آیات ذکر شده، کاملاً بی‌اساس است و اگر ابن عباس رضی الله عنهما واقعاً چنین چیزی گفته باشد، شکی نیست که آن را از روایت‌ها و داستان‌های بنی‌اسرائیل (اسرائیلیات) برگرفته است؛ لذا از حدیث شفاعت و نیز با توجه به این که پیامبران معصوم بوده‌اند، درمی‌یابیم که آدم علیه السلام به هیچ عنوان مرتکب چنین عمل شرک‌آمیزی نشده است؛ زیرا وقوع شرک از پیامبران، غیرممکن می‌باشد. آدم علیه السلام عذرخواهی می‌کند و مردم را برای درخواست شفاعت، به نوح علیه السلام ارجاع می‌دهد. نوح علیه السلام نخستین پیامبر مرسل است که الله متعال، او را به سوی مردم فرستاده است؛ لذا مردم، با ذکر این امتیاز به او می‌گویند: تو، نخستین فرستاده‌ی الهی هستی؛ پس برای ما نزد پروردگارت، شفاعت کن؛ اما نوح علیه السلام نیز عذرخواهی می‌کند؛ زیرا در دنیا از پروردگارش چیزی خواسته که هیچ دانشی نسبت به آن نداشته است: نوح علیه السلام فرزندی داشت که به پدرش ایمان نیاورد. پناه بر خدا! فرزند پیامبر خدا کفر ورزید؛ زیرا نَسَب انسان، هیچ سودی به او نمی‌رساند و چه بسا فرزند یک عالم، مسیر علم و دانش را در پیش نمی‌گیرد و در جهل و جهالت غوطه می‌زند؛ همین‌طور فرزند عابد، راه فسق و فجور را در پیش می‌گیرد. همان‌طور که فرزند نوح پیامبر، کفر ورزید. وقتی عذاب الهی نازل شد، نوح علیه السلام از فرزندش خواست که ایمان بیاورد و با مؤمنان سوار کشتی شود. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَنَادَى نُوحٌ أَبْنَاهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنِي أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ

الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾

[هود: ۴۲]

و نوح، فرزندش را که در کناری قرار داشت، صدا زد (و گفت): پسر من! با ما سوار شو و با کافران مباش.

اما ببینیم پسرش چه پاسخی می‌دهد؟ الله تعالی می‌فرماید:

﴿قَالَ سَأُوۡبَىٰٓ اِلَىٰ جَبَلٍ يَّعۡصِمُنِي مِنَ الْمَآءِ ۚ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا

مَنْ رَحِمَ ۗ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾

[هود: ۴۳]

(پسر نوح) گفت: به کوهی پناه خواهم برد تا مرا از آب حفظ کند. (نوح) گفت: امروز در برابر عذاب الله هیچ نگه‌دارنده‌ای نیست مگر کسی که الله بر او رحم نماید. و موج در میانشان جدایی انداخت و بدین ترتیب (فرزند نوح) از غرق شدگان گردید.

نوح علیه السلام که نمی‌خواست فرزندش غرق شود، پروردگارش را ندا داد و گفت:

﴿رَبِّ إِنِّي أَبْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ [هود: ۴۵]

ای پروردگار من! پسر من، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد؛ و تو بهترین حکمرانی.

بدین‌سان نوح علیه السلام چیزی از الله متعال درخواست کرد که نسبت به آن، علم و دانش نداشت. از این‌رو روز قیامت می‌گوید: من، مقام شفاعت ندارم؛ زیرا نباید میان شفاعت‌گر و کسی که نزدش شفاعت می‌کنند، مسأله‌ای در میان باشد؛ بلکه لازمه‌ی شفاعت، این است که پیوندی قوی و ارتباطی استوار، میان شفاعت‌گر و کسی که نزدش شفاعت می‌کنند، وجود داشته باشد که هیچ چیزی، آن را مخدوش نکند. البته الله متعال، نوح علیه السلام و نیز آدم علیه السلام را بخشید؛ ولی آن‌ها با مقام والایی که داشتند، گناه خود را مانع شفاعت کردن می‌دانند و این، به‌خاطر تعظیم الله تعالی و شرم و آزر می‌ست که از او خواهند داشت.

سپس نزد ابراهیم خلیل الله می‌روند. ابراهیم علیه السلام نیز که به‌خاطر الله تعالی سه دروغ گفته است، از درخواست شفاعت سر باز می‌زند. ناگفته نماند که او، در حقیقت، دروغ نگفت؛ بلکه توریه کرد. و توریه، دروغ نیست؛ ولی به‌خاطر آن‌که بسیار خداترس بود، این را مانع از شفاعت دانست و برای شفاعت کردن، پیش‌قدم نشد. آن‌گاه مردم، نزد موسی علیه السلام می‌روند و به او می‌گویند: الله، با تو سخن گفته و تورات را به دست خویش برای تو نوشته است؛ اما موسی علیه السلام عذرخواهی می‌کند؛ زیرا مرتکب قتل شده است. موسی علیه السلام مردی قوی بود؛ روزی مشاهده کرد که دو نفر با هم درگیر شده‌اند. یکی از آن‌ها، از بنی‌اسرائیل بود و دیگری، قبطی و از خاندان فرعون. الله تعالی در این باره می‌فرماید:

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاذَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾

فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ [القصص: ١٥]

و (موسی) هنگامی وارد شهر شد که مردم شهر، (در حال استراحت و) غافل و بی‌خبر بودند؛ آن‌جا دو مرد را دید که با هم نزاع و ستیز می‌کردند؛ یکی از آن‌ها از پیروانش بود و دیگری از دشمنانش. مردی که از پیروانش بود، در برابر دشمنش از موسی یاری خواست؛ پس موسی مشتبی به او زد و او را از پا درآورد. (آن‌گاه پشیمان شد و) گفت: این، از کارهای شیطان بود؛ به‌راستی او، دشمن گم‌راه‌کننده و آشکاری‌ست.

موسی عليه السلام صبح روز بعد، دید شخصی که دیروز از او یاری خواسته بود، با یک نفر دیگر درگیر شده است. لذا دوباره تصمیم گرفت به او کمک کند:

﴿فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اُسْتَنْصَرُهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ﴾
قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٨﴾ [القصص: ١٨]

(شب را) با ترس و نگرانی در شهر به صبح رساند و ناگهان دید شخصی که دیروز از او یاری خواسته بود، او را به فریاد می‌خواند. موسی به او گفت: به‌راستی تو آشکارا گم‌راهی.

همین‌که خواست با شخصی که دشمن هر دوی آن‌ها بود، گلاویز شود، آن شخص به موسی عليه السلام گفت:

﴿يُمُوسَى أَتْرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ﴾

ای موسی! آیا می‌خواهی مرا نیز بکشی؛ همان‌طور که دیروز شخصی را کشتی؟

لذا مردم که در جستجوی قاتل دیروز بودند، به راز قتل پی بردند و بدین‌سان آن قبطی، زیرکانه راز قتل را برملا ساخت. در هر حال، موسی عليه السلام مرتکب قتلی شد که نباید می‌شد.

مردم، روز قیامت نزد عیسی عليه السلام می‌روند و به او می‌گویند: تو، حاصل فرمان پروردگار هستی و به‌طور مستقیم از سوی او، جان گرفته‌ای. عیسی عليه السلام نیز از شفاعت کردن خودداری می‌کند و آن‌ها را به محمد مصطفی صلى الله عليه وسلم ارجاع می‌دهد و بی‌آن‌که گناهی از خود ذکر کند، می‌گوید: نزد محمد صلى الله عليه وسلم بروید که الله، همه‌ی گناهان او را بخشیده است. آن‌گاه مردم، نزد رسول‌الله صلى الله عليه وسلم می‌روند و ایشان برمی‌خیزد و اجازه‌ی شفاعت می‌یابد و با شفاعت او، حساب و کتاب آغاز می‌شود.

در این حدیث که مؤلف رحمه الله ذکر کرده، آمده است: امانت و صله‌ی رحم، در دو سوی «صراط» قرار می‌گیرند. صراط، پلی‌ست که بر روی دوزخ کشیده شده است؛ علما درباره‌اش اختلاف نظر دارند که پُلِ عریض و پهناوری‌ست یا پُلِ تنگ و باریکی؛ زیرا در برخی از روایت‌ها آمده که این پل، از مو باریک‌تر و از شمشیر، تیزتر و بُرنده‌تر است؛ ولی مردم از روی آن عبور می‌کنند. و الله، بر هر کاری تواناست.

قلاب‌هایی بر روی این پل قرار دارد که برخی از مردم به سزای اعمالشان در این قلاب‌ها گرفتار می‌شوند و در دوزخ می‌افتند. برخی هم همانند برق، به سرعت از روی آن عبور می‌کنند و عده‌ای مانند شتر، از روی آن می‌گذرند. و بعضی، ماند باد؛ خلاصه این‌که هرکس مطابق جایگاه و اعمال خویش، از روی پل عبور می‌کند؛ یعنی اعمال هرکسی، او را از روی پل عبور می‌دهد. کسی که در دنیا به سوی رهنمودهای الهی شتافته و بیش از دیگران به راه و روشی که الله تعالی بیان کرده، اهمیت داده و از شریعتش پیروی کرده است، سریع‌تر از همه، از روی پُلِ صراط عبور می‌کند و هرکس آهسته و آرام یا با تأخیر و درنگ به سوی دین و شریعت الهی، حرکت نموده، عبورش از روی پل صراط، آرام و آهسته خواهد بود. پیامبران نیز در آن روز برای خویش دعای سلامت می‌کنند و از الله می‌خواهند که به سلامت از روی پل عبور نمایند؛ زیرا در آن روز، همه برای خود نگران و بیمناکند. و چرا چنین نباشند که روز بسیار سخت و دشواری‌ست؟ مردم در آن هنگام، به شدت می‌ترسند تا این‌که مسلمانان از این پل می‌گذرند و به بهشت می‌رسند؛ ولی برخی از مردم در دوزخ می‌افتند و مطابق اعمال خویش، عذاب می‌شوند.

ناگفته نماند که کافران، از روی این پل عبور نمی‌کنند؛ بلکه آن‌ها را مستقیماً به دوزخ می‌برند. بنابراین، پُلِ صراط مخصوص مؤمنان است و مسلمانانی که آمرزیده نشده باشند، در دوزخ می‌افتند تا مطابق اعمال خویش عذاب شوند. والله اعلم.

۲۰۷- وعن أَبِي حُبَيْبٍ بضم الحاءِ المعجمة عبد الله بن الزبير رضي الله عنه قال: لَمَّا وَقَفَ الزُّبَيْرُ يَوْمَ الْجَمَلِ دَعَانِي فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا يُقْتَلُ الْيَوْمَ إِلَّا ظَالِمٌ أَوْ مَظْلُومٌ، وَإِنِّي

لَأُرَانِي إِلَّا سَأَقْتُلُ الْيَوْمَ مَظْلُومًا، وَإِنَّ مِنْ أَكْبَرِ هَمِّي لَدِينِي أَفْتَرِي دَيْنَنَا يُبْقَى مِنْ مَالِنَا شَيْئًا؟ ثُمَّ قَالَ: بَعِ مَالَنَا وَأَقِضْ دَيْنِي، وَأَوْصِ بِالثَّلْثِ، وَتُلْثِهِ لَبْنِيهِ، يَعْنِي لَبْنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزَّبِيرِ ثُلْثُ الثَّلْثِ. قَالَ: فَإِنْ فَضِلَ مِنْ مَالِنَا بَعْدَ قَضَاءِ الدَّيْنِ شَيْءٌ فَتُلْثُهُ لِبْنِيكَ، قَالَ هِشَامُ: وَكَانَ بَعْضُ وَلَدِ عَبْدِ اللَّهِ قَدْ وَازَى بَعْضَ بَنِي الزَّبِيرِ حُبِيبٍ وَعَبَّادَ، وَلَهُ يَوْمَئِذٍ تَسْعَةُ بَنِينَ وَتِسْعُ بَنَاتٍ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَجَعَلَ يُوصِي بِنِيهِ وَيَقُولُ: يَا بُنَيَّ إِنْ عَجَزْتَ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسْتَعِنْ عَلَيْهِ بِمَوْلَايَ. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا دَرَيْتُ مَا أَرَادَ حَتَّى قُلْتُ يَا أَبَتِ مَنْ مَوْلَاكَ؟ قَالَ: اللَّهُ. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا وَقَعْتُ فِي كُرْبَةٍ مِنْ دَيْنِي إِلَّا قُلْتُ: يَا مَوْلَى الزَّبِيرِ اقْضِ عَنْهُ دَيْنَهُ، فَيَقْضِيهِ. قَالَ: فَقَتَلَ الزَّبِيرَ وَلَمْ يَدَعْ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِلَّا أَرْضِيْنَ، مِنْهَا الْعَابَةُ وَإِحْدَى عَشْرَةَ دَارًا بِالْمَدِينَةِ وَدَارَيْنِ بِالْبَصْرَةِ، وَدَارًا بِالْكُوفَةِ وَدَارًا بِمِصْرَ. قَالَ: وَإِنَّمَا كَانَ دَيْنُهُ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ أَنَّ الرَّجُلَ يَأْتِيهِ بِالْمَالِ، فَيَسْتَوْدِعُهُ إِيَّاهُ، فَيَقُولُ الزَّبِيرُ: لَا وَلَكِنْ هُوَ سَلَفٌ إِيَّيْ أَخْشَى عَلَيْهِ الضَّيْعَةَ. وَمَا وَلِي إِمَارَةً قَطُّ وَلَا جَبَايَةَ وَلَا خَرَاجًا وَلَا شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِي غَزْوٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ ﷺ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَحَسَبْتُ مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ فَوَجَدْتُهُ أَلْفِي وَمِائَتِي أَلْفٍ، فَلَقِي حَكِيمُ بْنُ حِرَامٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزَّبِيرِ فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي كَمْ عَلَى أَخِي مِنَ الدَّيْنِ؟ فَكَتَمْتُهُ وَقُلْتُ: مِائَةٌ أَلْفٍ. فَقَالَ: حَكِيمُ: وَاللَّهِ مَا أَرَى أَمْوَالَكُمْ تَسْعُ هَذِهِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَرَأَيْتَكَ إِنْ كَانَتْ أَلْفِي وَمِائَتِي أَلْفٍ؟ قَالَ: مَا أَرَاكُمْ تُطِيقُونَ هَذَا، فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسْتَعِينُوا بِي. قَالَ: وَكَانَ الزَّبِيرُ قَدْ اشْتَرَى الْعَابَةَ بِسَبْعِينَ وَمِائَةً أَلْفٍ، فَبَاعَهَا عَبْدُ اللَّهِ بِالْأَلْفِ وَسِتِّمِائَةِ أَلْفٍ، ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الزَّبِيرِ شَيْءٌ فَلْيُؤَاغِبْنَا بِالْعَابَةِ، فَأَتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، وَكَانَ لَهُ عَلَى الزَّبِيرِ أَرْبَعِمِائَةِ أَلْفٍ، فَقَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ: إِنْ شِئْتُمْ تَرَكْتُهَا لَكُمْ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَا، قَالَ: فَإِنْ شِئْتُمْ جَعَلْتُمُوهَا فِيمَا تُؤَخَّرُونَ إِنْ أَخَّرْتُمْ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَا، قَالَ: فَافْطَعُوا لِي قِطْعَةً، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَكَ مِنْ هَاهُنَا إِلَى هَاهُنَا. فَبَاعَ عَبْدُ اللَّهِ مِنْهَا فَقَضَى عَنْهُ دَيْنَهُ، وَوَقَّاهُ وَبَقِيَ مِنْهَا أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَنِصْفٌ، فَقَدَّمَ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَعِنْدَهُ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ، وَالْمُنْدَرُ بْنُ الزَّبِيرِ، وَابْنُ زَمْعَةَ. فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: كَمْ قَوْمَتِ الْعَابَةُ؟ قَالَ: كُلُّ سَهْمٍ بِمِائَةِ أَلْفٍ قَالَ: كَمْ بَقِيَ مِنْهَا؟ قَالَ: أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَنِصْفٌ، فَقَالَ الْمُنْدَرُ بْنُ الزَّبِيرِ: قَدْ أَخَذْتُ مِنْهَا سَهْمًا بِمِائَةِ أَلْفٍ، وَقَالَ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ: قَدْ أَخَذْتُ مِنْهَا سَهْمًا بِمِائَةِ أَلْفٍ. وَقَالَ ابْنُ زَمْعَةَ: قَدْ أَخَذْتُ مِنْهَا سَهْمًا بِمِائَةِ أَلْفٍ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: كَمْ بَقِيَ مِنْهَا؟ قَالَ: سَهْمٌ وَنِصْفُ سَهْمٍ، قَالَ: قَدْ أَخَذْتُهُ

بِحَمْسِينَ وَمِائَةِ أَلْفٍ. قَالَ: وَبَاعَ عَبْدُ اللَّهِ بِنُ جَعْفَرٍ نَصِيبَهُ مِنْ مُعَاوِيَةَ بِسِتِّمِائَةِ أَلْفٍ. فَلَمَّا فَرَغَ ابْنُ الزُّبَيْرِ مِنْ قَضَاءِ دَيْنِهِ قَالَ بَنُو الزُّبَيْرِ: أَقْسِمُ بَيْنَنَا مِيرَاتَنَا. قَالَ: وَاللَّهِ لَا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ حَتَّى أَنْادِيَ بِالْمَوْسِمِ أَرْبَعِ سِنِينَ: أَلَا مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْرِ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَلَنْقُضَهُ. فَجَعَلَ كُلُّ سَنَةٍ يُنَادِي فِي الْمَوْسِمِ، فَلَمَّا مَضَى أَرْبَعِ سِنِينَ قَسَمَ بَيْنَهُمْ وَدَفَعَ الثَّلْثَ وَكَانَ لِلزُّبَيْرِ أَرْبَعِ نِسْوَةٍ، فَأَصَابَ كُلَّ امْرَأَةٍ أَلْفٌ أَلْفٌ وَمِائَتَا أَلْفٍ، فَجَمِعَ مَالَهُ خَمْسُونَ أَلْفَ أَلْفٍ وَمِائَتَا أَلْفٍ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوحنیب، عبدالله بن زبیر رضی اللہ عنہ می گوید: (پدرم،) زبیر، روز «جمل» مرا به حضور خواست؛ (نزدش رفتم و) کنارش ایستادم. گفت: پسر! هرکس که امروز کشته شود، یا ظالم است و یا مظلوم؛ من احساس می‌کنم که امروز، مظلومانه کشته خواهم شد. بزرگ‌ترین نگرانی من، بدهی‌های من است؛ آیا به گمان تو، قرض ما چیزی از ثروتمان را باقی بگذارد؟ سپس افزود: ای فرزندم! اموالمان را بفروش و قرض مرا ادا کن. به ثلث اموالش وصیت کرد و این که یک‌سوم این ثلث، برای فرزندان عبدالله بن زبیر باشد. و گفت: اگر چیزی از مال ما، پس از پرداخت بدهی باقی ماند، ثلث آن به فرزندان تو تعلق دارد. هشام می‌گوید: برخی از فرزندان عبدالله، مانند «خبیب» و «عباد»، هم‌سن و سال برخی از فرزندان زبیر بودند که در آن زمان، نه پسر و نه دختر داشت. عبدالله می‌گوید: زبیر، هم‌چنان به من در مورد بدهی‌اش وصیت می‌کرد و فرمود: اگر در پرداخت بدهی‌ام دچار مشکل شدی و از پرداخت قسمتی از آن بازماندی، از مولایم کمک بخواه. عبدالله می‌گوید: به الله سوگند نمی‌دانستم که منظورش کیست تا این که پرسیدم: پدر جان! مولای شما کیست؟ گفت: الله. عبدالله می‌گوید: به الله سوگند، هر بار که در پرداخت بدهی پدرم دچار مشکل شدم، می‌گفتم: ای مولای زبیر! بدهی زبیر را ادا کن؛ و الله، آن را فراهم می‌کرد. عبدالله در ادامه می‌گوید: زبیر کشته شد و هیچ درهم و دیناری به جا نگذاشت؛ آنچه از او ماند، چند قطعه زمین از جمله زمین «غابه» بود؛ و نیز یازده خانه در مدینه، دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه، و یک خانه در مصر. همه‌ی بدهی‌های زبیر بدین سبب بود که گاه شخصی، پولی نزد وی می‌آورد و از او

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۱۲۹.

می‌خواست که آن را به امانت نزد خویش نگه دارد؛ ولی زبیر می‌گفت: من، آن را به عنوان امانت قبول نمی‌کنم؛ زیرا می‌ترسم از بین برود؛ اما به عنوان قرض می‌پذیرم. هیچ فرماندهی و امارتی به زبیر واگذار نشد و او هیچ‌گاه مأمور دریافت مالیات و خراج و چیزهایی از این قبیل نبود؛ وی، فقط در جنگ‌ها و غزواتی دیده شد که با پیامبر ﷺ یا با ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم حضور داشت (و غنایمی نصیبت شد؛ ولی هیچ مسئولیتی در دوران حیاتش قبول نکرد). عبدالله می‌گوید: بدهی‌هایش را حساب کردم؛ دریافتم که دو میلیون و دویست هزار درهم بدهی دارد. حکیم حزام رضی الله عنه با من ملاقات کرد و پرسید: ای برادرزاده! بدهی برادرم چه قدر است؟ من، آن را کتمان کردم و گفتم: صد هزار. حکیم رضی الله عنه گفت: فکر نکنم اموال شما، گنجایش این همه بدهی را داشته باشد. عبدالله گفت: پس اگر دو میلیون و دویست هزار باشد، چه می‌گویید؟ حکیم گفت: فکر نکنم توانایی پرداخت این بدهی را داشته باشید؛ اگر کمک خواستید، من در خدمتم. راوی می‌گوید: زبیر، زمین «غابه» را به یک‌صد و هفتاد هزار درهم خریده بود و عبدالله، آن را یک میلیون و ششصد هزار قیمت‌گذاری کرد و سپس در میان مردم برخاست و اعلام کرد: هرکس طلبی از زبیر دارد، قسمتی از زمین «غابه» را از ما قبول کند. عبدالله بن جعفر رضی الله عنه که چهارصد هزار درهم از زبیر، بستان‌کار بود، نزد عبدالله بن زبیر آمد و به او گفت: اگر بخواهید از طلب خود می‌گذرم. عبدالله (بن زبیر) قبول نکرد. عبدالله بن جعفر رضی الله عنه گفت: بنابراین، اگر دوست دارید قرض مرا به تأخیر بیندازید. عبدالله بن زبیر گفت: خیر. ابن جعفر رضی الله عنه گفت: پس قطعه‌ای از این زمین را به من بدهید. عبدالله بن زبیر گفت: از این جا تا آن جا مال تو باشد. بدین‌سان عبدالله بن زبیر با فروش آن، همه‌ی بدهی‌های زبیر را پرداخت کرد و چهار و نیم دانگ از زمین غابه باقی ماند. سپس عبدالله بن زبیر رضی الله عنه نزد معاویه رفت. در آن هنگام، عمرو بن عثمان، منذر بن زبیر و ابن‌زعمه، نزد معاویه بودند. معاویه پرسید: غابه، چه قدر قیمت‌گذاری شد؟ عبدالله بن زبیر پاسخ داد: هر دانگی، صد هزار درهم. دوباره پرسید: چقدر از آن، باقی مانده است؟ پاسخ داد: چهار و نیم دانگ. منذر بن زبیر گفت: من، یک دانگ آن را به صد هزار می‌خواهم. عمرو بن عثمان گفت: من نیز یک دانگ آن را به صد هزار برداشتم. ابن‌زعمه گفت: من هم یک دانگ را به همین قیمت برداشتم. معاویه پرسید: چه قدر باقی مانده است؟ عبدالله

بن زبیر پاسخ داد: یک و نیم دانگ. معاویه فرمود: من، آن را به صد و پنجاه هزار درهم خریدم. راوی می‌گوید: عبدالله بن جعفر، سهم خود را به شش صد هزار درهم به معاویه فروخت. وقتی عبدالله بن زبیر، همه‌ی بدهی‌های پدرش را پرداخت کرد، فرزندان زبیر به او گفتند: ارث ما را در میان ما تقسیم کن. عبدالله بن زبیر رضی الله عنه گفت: به الله سوگند این کار را نمی‌کنم تا این‌که چهار سال در زمان حج، در میان مردم اعلام نمایم که هرکس از زبیر بستان‌کار است، نزد ما بیاید تا طلبش را بدهیم. و عبدالله هر سال در موسم حج اعلام نمود و چون چهار سال گذشت، میراث را میان بازماندگان زبیر تقسیم کرد و به وصیت زبیر درباره‌ی یک‌سوم نیز عمل نمود. زبیر، چهار زن داشت و به هریک از آنها، یک میلیون و صد هزار درهم رسید. پس، همه‌ی دارایی او، پنجاه میلیون و دویست هزار درهم بوده است.

۲۶- باب: حرام بودن ظلم، و امر به ادا کردن حقوق ستمدیدگان

الله متعال، می فرماید:

﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ (۷۸) [غافر: ۱۸]

ستم کاران نه دوست و یآوری دارند و نه شفاعت گری که سخنش پذیرفته شود.

و می فرماید:

﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ (۷۱) [الحج: ۷۱]

و ستم کاران هیچ یار و یآوری نخواهند داشت.

از جمله‌ی احادیثی که درباره‌ی این موضوع است، حدیث ابوذر رضی الله عنه می باشد که

پیش تر در باب «مجاهده» ذکر شد.

۲۰۸- وَعَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَاتَّقُوا الشُّحَّ فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، حَمَلَهُمْ عَلَى أَنْ سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَاسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُمْ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از ظلم و ستم بپرهیزید؛ زیرا ظلم و ستم، تاریکی‌های فراوانی در روز قیامت، در پی خواهد داشت. و از بُخل و آز دوری کنید؛ زیرا امت‌های پیش از شما را به هلاکت و نابودی رساند و آنان را بر آن داشت که خونِ یکدیگر را بریزند و حرمتِ ناموس و اموال و آبروی یکدیگر را بشکنند».

شرح

مؤلف رحمته الله، بابی به نام «حرام بودن ظلم و امر به اداى حقوق ستم‌دیدگان» گشوده است. لذا این باب، دو بخش دارد: بخش اول: حرام بودن ظلم؛ و بخش دوم: وجوب

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۷۸.

ادای حقوق مظلومان. گفتنی است که ظلم، همان نقص یا کمی و کاستی است؛ چنان که الله ﷻ می فرماید:

﴿كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أَكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا﴾ [الكهف: ۳۳]

هر دو باغ (به ثمر نشسته بودند) و بدون هیچ کم و کاستی میوه می دادند.

نقص، دو جنبه دارد: یا برخاسته از گستاخی انسان و پرداختن او به اعمال حرام است؛ و یا به سبب کوتاهی در انجام واجبات. بنابراین ظلم، از دو حالت خارج نیست: یا ترک واجب و یا ارتکاب عمل حرام.

ظلم و ستم، بر دو گونه است: ظلم و ستم در رابطه با حقوق الله ﷻ؛ و ظلم و ستم به حقوق بندگان خدا. بزرگ‌ترین ظلم، در رابطه با حقوق الهی، و شرک ورزیدن به پروردگار یکتاست. از پیامبر ﷺ پرسیدند: بزرگ‌ترین گناه چیست؟ فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلْقَكَ»^(۱) یعنی: «شریک قرار دادن برای الله؛ در حالی که الله، آفریننده‌ی توست».

پس از شرک، گناهان بزرگ (کبیره) و سپس گناهان صغیره، در ردیف ظلم و ستم قرار دارند.

پیامبر ﷺ در خطبه‌ی «حج وداع» محورهای سه‌گانه‌ی ظلم و ستم در رابطه با حقوق الهی را بیان نموده و فرموده است: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا»^(۲) یعنی: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، محترم هستند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است». ظلم و ستم در رابطه با جان دیگران، این است که انسان به دیگری تعرض کند و او را بکشد یا مجروحش

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۴۷۷، ۴۷۶۱، ۶۰۰۱، ۶۸۱۱، ۷۵۲۰)؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۶ به نقل از عبدالله بن مسعود ﷺ.

(۲) صحیح است؛ روایت: بخاری در صحیحش، ش: (۶۷، ۱۰۵، ۱۷۴۱، ۴۴۰۶، ۵۵۵۰، ۷۰۷۸، ۷۴۴۷)؛ و مسلم، ش: ۱۶۷۹ به نقل از ابی بکره ﷺ. نیز روایت بخاری در صحیحش، به شماره‌ی ۱۷۳۹ به نقل از ابن عباس ﷺ و به شماره‌ی: (۱۷۴۲، ۴۴۰۳، ۶۰۴۳، ۶۷۸۵) به نقل از ابن عمر ﷺ. و روایت مسلم، ش: ۱۲۱۸ در حدیثی طولانی از جابر ﷺ در وصف حج پیامبر ﷺ.

بگرداند. ستم در رابطه با اموال دیگران، این است که اموال آن‌ها را به ناحق بخورد یا تصاحب کند و یا حقوق مالی آن‌ها را ضایع نماید؛ چه با عدم ادای حقوق آن‌ها و چه با تصاحب حقوقشان؛ یعنی در رابطه با حقوق مالی دیگران، مرتکب عمل حرامی شود. ظلم و ستم در رابطه با آبروی دیگران، این است که با آبروی آن‌ها بازی کند یا با اعمالی از طریق زنا، لواط، تهمت ناروا و امثال آن، آبروی کسی را بریزد.

ظلم و ستم با انواع گوناگونی که دارد، حرام است و ستم‌گر، هیچ و یاوری در برابر الله متعال نخواهد داشت. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ﴾ (۱۸) [غافر: ۱۸]

ستم‌کاران نه دوست و یاوری دارند و نه شفاعت‌گری که سخنش پذیرفته شود.

یعنی روز قیامت، ستم‌گران هیچ دوست و پشتیبانی نخواهند داشت که آن‌ها را از عذاب الهی نجات دهد و هیچ‌کس را نمی‌یابند که برای آن‌ها شفاعت کند و شفاعتش پذیرفته شود. آن‌جاست که هر ظالمی، گرفتار ظلم و ستم خویش خواهد بود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ (۲۷۰) [البقرة: ۲۷۰]

و ستم‌گران، هیچ یاوری ندارند.

یعنی روز قیامت، کسی نمی‌یابند که به آن‌ها کمک کند و آنان را از عذاب الهی نجات دهد.

سپس مؤلف رحمته حدیث جابر بن عبدالله رضی الله عنه را ذکر کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «از ظلم و ستم پرهیزید»؛ یعنی: به هیچ‌کس ستم روا مدارید؛ نه به خود و نه به دیگران؛ «زیرا ظلم و ستم، باعث تاریکی‌های فراوانی در روز قیامت می‌گردد».^(۱)

روز قیامت، تاریک خواهد بود و روشنایی و نوری در آن‌جا یافت نمی‌شود؛ مگر برای کسی که الله بخواند. لذا کسی که الله روشنایی و نوری برای او فراهم نسازد، هیچ نوری نخواهد داشت؛ البته کسی که مسلمان است، متناسب با درجه‌ی اسلامش، نور و روشنایی خواهد داشت؛ ولی اگر ستم‌کار باشد، به‌اندازه‌ی ظلم و ستمی که

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۴۴۷؛ و مسلم، ش: ۲۵۷۹ به‌نقل از عبدالله بن عمر؛ و نیز روایت مسلم، ش:

۲۵۷۸ به‌نقل از جابر بن عبدالله رضی الله عنه.

مرتکب شده، از روشنایی و نور او کاسته می‌شود؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: از ظلم بپرهیزید؛ زیرا ظلم و ستم، تاریکی‌های روز قیامت است.»

تأخیر در پرداخت بدهی برای کسانی که توانایی ادای قرض خود را دارند، ظلم و ستم به‌شمار می‌رود؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «مَطْلُ الْعَيِّ ظُلْمٌ»^(۱) «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است». متأسفانه امروزه خیلی از افراد بدهکار، با وجودی که توانایی پرداخت بدهی خود را دارند، اما در پرداخت آن تأخیر می‌کنند و چون بستان‌کار طلب خود را مطالبه می‌نمایند، می‌گویند: فردا. چون فردای آن روز برای دریافت طلب خویش می‌آید، می‌گویند: برو، فردا بیا. و بدین‌سان پرداخت بدهی خود را به تأخیر می‌اندازند. لذا باید بدانند که این کار، ستم است و آنان را روز قیامت، به تاریکی‌های متعددی گرفتار خواهد کرد.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «و از حرص و آز ثروت‌اندوزی دوری کنید؛ زیرا بخل و آز، گذشتگان شما را به نابودی و هلاکت کشاند». حرص و آز، انسان را بر آن می‌دارد که از هر طریقی که شده، حلال باشد یا حرام، به ثروت‌اندوزی بپردازد. پیامبر ﷺ فرموده است: «حرص و آز، امت‌های پیش از شما را بر آن داشت که خون یک‌دیگر را بریزند و حرمت ناموس و اموال و آبروی یک‌دیگر را بشکنند». آدم بخیل و آزمند، اگر به طمع خویش نرسد، به هر کاری، حتی قتل و آدم‌کشی دست می‌زند؛ از دیوار خانه‌ی مردم بالا می‌رود، راه‌زنی می‌کند و سرگردنه را می‌گیرد تا اموال مردم را تاراج نماید؛ از این‌رو پیامبر ﷺ از ظلم و آز، برحذر داشته است؛ ظلم، یعنی تجاوز به حقوق دیگران؛ و آز، یعنی حرص و طمع به اموال دیگران؛ و هر دو، حرام است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]

و کسانی رستگارند که از بخل و آز نفس خویش مصون بمانند.

این آیه، بیان‌گر این است که اگر کسی در دام طمع و حرص و آز گرفتار شود، نجات نمی‌یابد؛ و کسی رستگار می‌شود که الله، او را از حرص و آز مصون بدارد. از

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۲۸۷، ۲۲۸۸، ۲۴۰۰)؛ و مسلم، ش: ۱۵۶۴ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

الله متعال بخواهیم که ما را در پناه خویش قرار دهد و ما را از ظلم و ستم، و از حرص و آز مصون بگرداند.

۲۰۹- وعن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «لَتُؤَدَّنَ الْحُقُوقُ إِلَى أَهْلِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُقَادَ لِلشَّاةِ الْجُلْحَاءِ مِنَ الشَّاةِ الْقُرْنَاءِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: «به یقین، روز قیامت، هر حقی به حقدار می‌رسد؛ حتی برای گوسفند بی‌شاخ، از گوسفند شاخ‌دار قصاص می‌گیرند».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون از ابوهریره رضي الله عنه نقل کرده که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرموده است: «به یقین، روز قیامت هر حقی به حقدار می‌رسد؛ حتی برای گوسفند بی‌شاخ، از گوسفند شاخ‌دار قصاص می‌گیرند».

پیامبر صلى الله عليه وسلم در این حدیث بر وقوع این امر تأکید کرده است و اگر تأکید نمی‌کرد، باز هم سخنش، قابل قبول بود؛ زیرا در صداقت آن بزرگوار هیچ شکی نیست. هر کسی، روز قیامت به حقدار می‌رسد؛ اگر در دنیا به حق خویش نرسی، شک نکن که روز قیامت به حق خود خواهی رسید. در آن روز، حتی از گوسفند شاخ‌داری که به گوسفند بی‌شاخی، شاخ زده است، قصاص می‌گیرند. این، در حالی است که حیوانات، عقل و درک ندارند؛ ولی الله عز وجل قاضی عادل است و به عدالت، حکم می‌کند و بدین‌سان کمال عدل خویش را حتی درباره‌ی حیوانات زبان‌بسته، به بندگانش نشان می‌دهد؛ پس، با انسان‌ها چگونه رفتار خواهد کرد؟

۲۱۰- وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ عَنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، وَالتَّيِّبِيِّ رضي الله عنه بَيْنَ أَظْهُرِنَا، وَلَا نَدْرِي مَا حَجَّةُ الْوَدَاعِ، حَتَّى حَمِدَ اللَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، وَأُنْتِنِي عَلَيْهِ ثُمَّ ذَكَرَ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ فَأَطْنَبَ فِي ذِكْرِهِ، وَقَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْدَرَهُ أُمَّتُهُ: أَنْدَرَهُ نُوحٌ وَالتَّيِّبِيُّونَ مِنْ بَعْدِهِ، وَإِنَّهُ إِنْ يَخْرُجَ فِيكُمْ فَمَا خِفِي عَلَيْكُمْ مِنْ شَأْنِهِ فَلَيْسَ يَخْفِي عَلَيْكُمْ، إِنْ رَبَّكُمْ لَيْسَ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۲.

بَأَعُورٍ، وَإِنَّهُ أَعُورٌ عَيْنَ الْيَمْنَى، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ. أَلَا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بِلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟» قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثَلَاثًا وَيْلَكُمْ أَوْ: وَيْحَكُمْ، أَنْظَرُوا: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [این حدیث را بخاری، روایت کرده و مسلم نیز بخشی از آن را نقل نموده است.]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: ما، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ما بود، درباره‌ی «حج وداع» با یکدیگر صحبت می‌کردیم و نمی‌دانستیم که حج وداع چیست. تا این که رسول الله صلی الله علیه و آله، الله تعالی را حمد و ثنا گفت و سپس درباره‌ی «مسیح دجال» سخنانی طولانی ایراد نمود و فرمود: «هر پیامبری که الله متعال برانگیخت، به قومش درباره‌ی دجال هشدار داد؛ نوح و پیامبران پس از او، درباره‌ی دجال هشدار داده‌اند. و اگر دجال در میان شما ظهور کند، وضع او بر شما پوشیده نمی‌ماند؛ (چون می‌دانید که الله متعال از هر عیبی پاک و منزّه است.) زیرا پروردگار شما، کور نیست؛ ولی چشم راست دجال، کور است و مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد. آگاه باشید که الله متعال، جان‌ها و مال‌های شما را بر یکدیگر حرام کرده است؛ همانند حرمت این روز در این ماه حرام در این سرزمین محترم. هان! آیا تبلیغ کردم؟» حاضران گفتند: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه گفت: «یا الله! شاهد باش.» و فرمود: «وای بر شما! مواظب باشید که پس از من، کافر نشوید؛ بدین سان که برخی از شما (همانند کافران)، گردن برخی دیگر را بزنند.»

شرح

مؤلف رحمته الله از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نقل کرده که فرموده است: «ما، در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی «حج وداع» صحبت می‌کردیم». حج وداع، همان حجی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در سال دهم هجری به‌جا آورد و در آن با مردم، وداع کرد و فرمود: «شاید دیگر شما را ملاقات نکنم». پیامبر صلی الله علیه و آله پس از هجرت تنها یک بار حج گزارد که همین حج وداع بود. گفته می‌شود: رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از هجرت، دو بار حج گزارده است؛

(۱) صحیح بخاری در چندین مورد؛ از جمله: (۴۴۰۲، ۴۴۰۳)؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۶ به صورت مختصر و نیز ش: ۱۶۹.

ولی چنین به نظر می‌رسد که فقط یک بار حج گزارده است؛ زیرا پیامبر ﷺ در مکه بود و هر سال، در موسم حج برای دعوت قبایلی که از اطراف و اکناف، برای حج به مکه می‌آمدند، نزدشان می‌رفت و آن‌ها را به اسلام فرامی‌خواند. لذا بعید است که نزد قبایل رفته و حج به‌جا نیاورده باشد. در هر حال، پیامبر ﷺ در واپسین سال حیاتش، یعنی در سال دهم هجری، برای ادای حج به مکه رفت و این، اولین و آخرین حجی بود که پس از هجرت انجام داد؛ زیرا مکه تا سال هشتم هجری (سال فتح) در دست مشرکان بود و رسول‌الله ﷺ در رمضان سال هشتم هجری، مکه را فتح کرد و سپس رهسپار طائف شد و با قبیله‌ی ثقیف جنگید؛ این جنگ، به غزوه‌ی طائف مشهور گردید [و در حقیقت، ادامه‌ی جنگ «حنین» بود]. پیامبر ﷺ پس از بازگشت از طائف، در «جعرانه» توقف نمود و از همان‌جا بدون این‌که پیش‌تر مردم اطلاع یابند، برای عمره احرام بست و به مکه رفت؛ و آن‌گاه به مدینه بازگشت و در ۲۴ ذی‌قعدة سال هشتم هجری به مدینه بازگشت.

در سال نهم هجری نمایندگان قبایل از هر سو نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند؛ از این‌رو پیامبر ﷺ برای ملاقات با نمایندگان قبایل، ناگزیر شد در مدینه بماند تا نمایندگان طوایف و قبایل، برای دست‌رسی به ایشان در زحمت نیفتند؛ از این‌رو پیامبر ﷺ نتوانست در سال نهم هجری برای ادای حج به مکه برود. از سوی دیگر، در سال نهم هجری، مشرکان نیز در کنار مسلمانان حج گزاردند؛ زیرا تا آن زمان، از ورود به مکه منع نشده بودند. الله ﷻ این آیه را نازل فرمود:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ

عَامِهِمْ هَذَا﴾

[التوبة: ۲۸]

ای مؤمنان! مشرکان پلیدند و از امسال به بعد نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.

لذا شخصی، به دستور رسول‌الله ﷺ در سال نهم هجری اعلام کرد که از سال بعد، دیگر، هیچ مشرکی اجازه‌ی حج گزاردن ندارد و هیچ‌کس نباید برهنه و عریان، خانه‌ی کعبه را طواف کند. امیر یا سرپرست حج در آن سال، یعنی در سال نهم هجری، ابوبکر صدیق ﷺ بود؛ رسول‌الله ﷺ پس از ابوبکر صدیق ﷺ، در سال دهم هجری به علی بن ابی‌طالب ﷺ مأموریت داد که به مکه برود و اعلان کند که امسال،

پیامبر ﷺ برای حج، به مکه می‌آید. جمعیت فراوانی که تقریباً یک صد هزار نفر تخمین زده می‌شوند، به مدینه آمدند. جمعیت کل مسلمانان، صد و بیست و چهار هزار نفر بود. بیش‌تر آن‌ها جز عده‌ی اندکی، رهسپار مکه شدند تا به هم‌راه پیامبر ﷺ حج بگذارند. این حج، «حج وداع» نامیده شد؛ زیرا پیامبر ﷺ در این حج، با مسلمانان وداع کرد و فرمود: «شاید سال دیگر، در این جا شما را ملاقات نکنم». و همین‌طور هم شد؛ رسول‌الله ﷺ پس از بازگشت به مدینه در ماه «ربیع‌الاول» درگذشت؛ یعنی پس از این‌که از حج بازگشت، ماه‌های «محرم» و «صفر» و نیز دوازده روز از «ربیع‌الاول» را در مدینه سپری کرد و سپس دار فانی را وداع گفت. درود الله بر او باد.

پیامبر ﷺ در حج وداع، برای مردم سخنرانی می‌کرد؛ ایشان، در «عرفه» و نیز در «منا» خطابه‌ای ایراد فرمود و درباره‌ی دجال، هشدار داد. چنان‌که در مدینه نیز درباره‌ی دجال سخن گفت و به‌اندازه‌ای در این‌باره هشدار داد که صحابه ﷺ می‌گویند: گمان کردیم که دجال ظهور کرده و در نخلستان‌های اطراف مدینه است؛ زیرا رسول‌الله ﷺ به‌شدت درباره‌ی دجال هشدار داد و سپس فرمود: هر پیامبری که مبعوث می‌شد، به امتش درباره‌ی دجال هشدار می‌داد.

البته دجال، در آخر زمان و زمانی که دنیا رو به پایان است، ظهور خواهد کرد؛ ولی با این حال، هر پیامبری نسبت به آن هشدار می‌داد تا مردم، همواره به‌هوش باشند و از این خطر بزرگ غافل نشوند؛ زیرا دجال، مردم را به اطاعت و عبادت خویش دستور می‌دهد و به آن‌ها می‌گوید: من، پروردگار شما هستم و اگر بخواهید این را برای شما ثابت می‌کنم. آن‌گاه به آسمان دستور می‌دهد که ببارد و به فرمانش از آسمان، باران می‌بارد و دستور می‌دهد که زمین، بروید؛ ولی اگر از او اطاعت نکنند، دستور می‌دهد که زمین بخشکد و بارانی از آسمان نازل نشود. لذا مردم، در تنگنا قرار می‌گیرند. شکی نیست که ظهور دجال، بزرگ‌ترین فتنه‌ی تاریخ بشریت به‌شمار می‌رود و بسیاری از مردم، از او پیروی می‌کنند؛ مگر کسانی که الله، آن‌ها را در حفظ و پناه خویش قرار دهد. ناگفته نماند که دجال، نشانه‌هایی دارد که بیان‌گر کذب اوست:

یکی از این نشانه‌ها، این است که میان دو چشمش، نوشته شده است: «کافر»؛ (ک، ف، ر) و هر مؤمنی می‌تواند آن را بخواند؛ چه باسواد باشد و چه بی‌سواد؛ زیرا

این نوشته، یک نوشته‌ی عادی نیست؛ بلکه الله ﷻ آن را بر پیشانی دجال قرار داده است تا مؤمنان او را بشناسند و از او دوری کنند.

اما نشانه‌ی دیگر دجال این است که او، لوح و نایبناست؛ حال آن‌که پروردگار متعال، نایبنا نیست. پروردگار متعال، از هر عیب و نقصی، پاک است و هیچ نقصی در صفات او وجود ندارد. ولی چشم راست دجال، کور است و مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد. این، علامت واضح و روشنی‌ست که هر کس، آن را می‌بیند. شاید این پرسش مطرح شود که پس چرا برخی از مردم دچار فتنه می‌شوند و به او ایمان می‌آورند؟ می‌گوییم: الله ﷻ در کتابش فرموده است:

﴿وَمَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [یونس: ۱۰۱]

و نشانه‌ها و هشدارها به کسانی که ایمان نمی‌آورند، فایده‌ای نمی‌رساند.

کسانی که ایمان نمی‌آورند، هیچ بهره‌ای از نشانه‌های هشداردهنده نمی‌برند و از نشانه‌های مژده‌دهنده‌ی هدایت، استفاده نمی‌کنند؛ از این‌رو از نشانه‌های وحدانیت الله ﷻ متأثر نمی‌شوند و در ضلالت و گمراهی خویش، غوطه‌ورند؛ گرچه این نشانه‌ها، آشکار و نمایان باشند!

سپس رسول الله ﷺ بیان فرمود که این نشانه‌ها، بر هیچ‌کس پوشیده نمی‌ماند. در حدیثی بدین مضمون آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: اگر دجال در زمان من ظهور کند، تک و تنها در برابر او می‌ایستم و گمراهی و ضلالت او را برملا می‌سازم. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «وَإِنْ يَخْرُجُ وَلَسْتُ فِيكُمْ، فَكُلُّ امْرِئٍ حَاجِبٌ نَفْسِهِ، وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^(۱) یعنی: «اگر دجال زمانی ظهور کند که من در میان شما نیستم، هر کس، خود مدافع خویش خواهد بود؛ و الله به جای من، از هر مسلمانی دفاع خواهد کرد». بدین‌سان رسول الله ﷺ دفاع از امت در برابر دجال را به الله ﷻ واگذار نمود.

رسول الله ﷺ ضمن این‌که نسبت به فتنه‌ی دجال هشدار داد، بدین نکته نیز اشاره فرمود که: دجال با آن فتنه‌ی بزرگش، تنها چهل روز در زمین می‌ماند. روز اول، برابر با یک سال است؛ خورشید، شش ماه در وسط آسمان می‌ماند و در این مدت طولانی،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۲۲۸ به نقل از نواس بن سمعان رضی الله عنه.

غروب نمی‌کند و شش ماه نیز شب خواهد بود؛ این، همان روز اول است که به اندازه‌ی یک سال، طول می‌کشد. روز دوم، با یک ماه؛ و روز سوم، با یک هفته برابری می‌کند و سایر روزهایش، همانند روزهای عادی است.

وقتی صحابه رضی الله عنهم این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند، این پرسش را مطرح نکردند که چگونه خورشید در نخستین روز ظهور دجال که برابر یا یک سال است، ثابت می‌ماند، حال آن‌که گردش شب و روز، بیست و چهار ساعت است؟ آن‌ها، چنین پرسشی مطرح نکردند؛ زیرا الله تعالی بر هرکاری تواناست. صحابه رضی الله عنهم معمولاً درباره‌ی مسایل تکوینی یا مسایل مربوط به هستی، سؤال نمی‌کردند؛ زیرا به قدرت الله تعالی ایمان داشتند؛ بلکه همواره جوای مسایلی بودند که برای آن‌ها اهمیت داشت. لذا در این مورد از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کردند که آیا در این یک روز که با یک سال برابر است، باید یک نوبت نماز بخوانیم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لا، لکن اقدروا له قدره»؛^(۱) یعنی: «فاصله‌ی بین هر دو نماز را بسنجید و بر همین اساس نماز بخوانید». به عنوان مثال: پس از طلوع صبح، به اندازه‌ی فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر در روزهای عادی صبر کنید و با گذشت این مدت از طلوع صبح، نماز ظهر را بخوانید؛ اگرچه خورشید، هنوز در کرانه‌ی شرقی باشد. درباره‌ی روزه و زکات نیز به همین منوال عمل می‌کنیم؛ از این رو گاه به عنوان معما، این پرسش مطرح می‌شود که: «آن کیست که فقط با گذشت یک روز، سررسید پرداخت زکات اوست؟»

در رابطه با روز دوم که با یک ماه برابری می‌کند، نمازهای یک ماه را می‌سنجیم و روز سوم، نمازهای یک هفته. الله متعال، این سؤال را در دل صحابه رضی الله عنهم انداخت؛ زیرا وضعیت قطب شمال و جنوب، همین‌گونه است؛ یعنی شش ماه از سال، روز و شش ماه، شب است. و اگر این حدیث وجود نداشت، مسلمانی که در چنین موقعیتی قرار می‌گیرد، با مشکل روبه‌رو می‌شد. لذا با وجود این حدیث، سنجش اوقات نماز برای مناطقی که شش ماه، شب است و شش ماه، روز، کار مشکلی نیست.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۳۷.

۲۱۱- وعن عائشة رضی الله عنها أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ ظَلَمَ قَيْدَ شَيْءٍ مِنَ الْأَرْضِ طَوْفَهُ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ»، [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که یک وجب از زمین را به ناحق تصاحب کند، روز قیامت، همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردش پیچیده می‌شود».

۲۱۲- وعن أبي موسى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لَيَمْلِكُ لِلظَّالِمِ فَإِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ»، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرْآنَ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «الله به ظالم مهلت می‌دهد و چون او را بگیرد، رهاش نمی‌کند». سپس این آیه را قرائت فرمود:

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرْآنَ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾

[هود: ۱۰۲]

مؤاخذی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستم‌کاران، این چنین است. به راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید است.

شرح

مؤلف از عائشه رضی الله عنها نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «کسی که یک وجب از زمین را به ناحق تصاحب کند، روز قیامت، همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردش پیچیده می‌شود». این حدیث، بیان‌گر یکی از انواع ظلم و ستم، یعنی غصب زمین است و یکی از بزرگ‌ترین گناهان به‌شمار می‌رود؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ عَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ»^(۳) یعنی: «لعنت الله بر کسی باد که نشانه‌های زمین را تغییر می‌دهد». منظور از نشانه‌های زمین، علامت‌هایی است که برای تعیین حدود اراضی نصب می‌کنند. اگر کسی، این علامت‌ها را تغییر دهد تا زمینی را که خارج از

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۴۵۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۱۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۶۸۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۳.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۱۹۷۸ به نقل از علی رضی الله عنه.

محدوده‌ی زمین‌های اوست، تصاحب کند، از رحمت الله، دور می‌باشد؛ زیرا رسول الله ﷺ چنین کسی را نفرین کرده است.

البته این کار حرام، مجازات دیگری نیز دارد؛ چنان‌که در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است: «کسی که یک وجب از زمین را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت، همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردش پیچیده می‌شود». بنابراین درمی‌یابیم که زمین، هفت طبقه دارد؛ همان‌طور که الله ﷻ در قرآن کریم بدین نکته اشاره فرموده است:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ [الطلاق: ۱۲]

الله، ذاتی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها را خلق کرد.

منظور از همانند بودن آسمان‌ها و زمین، این نیست که آفرینش و بزرگی زمین، همانند آفرینش و بزرگی آسمان‌هاست؛ زیرا آسمان‌ها از زمین، خیلی بزرگ‌ترند. لذا منظور، همانند بودن زمین و آسمان‌ها، در تعداد است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ﴾ [الذاریات: ۴۷]

و آسمان را با توان و نیرو بنا نهادیم.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا﴾ [النبا: ۱۲]

و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا کردیم.

بنابراین، «کسی که یک وجب از زمین را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت، همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردش پیچیده می‌شود» و بدین‌سان در انظار عمومی رسوا می‌گردد. این‌که رسول الله ﷺ، «یک وجب» را قید فرمود، بدین معان نیست که حتماً زمین غصبی باید یک وجب باشد تا روز قیامت به همین اندازه از هفت زمین به دور گردش پیچیده شود؛ خیر، بلکه این قید، برای مبالغه است و این مفهوم را می‌رساند که اگر کسی، مقدار اندکی از زمینی را به‌ناحق تصاحب کند، به چنین عذابی گرفتار خواهد شد.

از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که هفت طبقه‌ی یک قطعه از زمین، به مالک آن تعلق دارد؛ یعنی کسی، حق ندارد زیر زمین دیگران، تونلی حفر کند. به عنوان مثال: شما زمینی به مساحت ۱ متر مربع دارید که در میان زمین همسایه‌ی شما

قرار گرفته است؛ همسایه‌ی شما حق ندارد برای متصل کردن زمین‌های خود به یک‌دیگر، از مسیری که از زیر زمین شما می‌گذرد، تونل حفر کند. فضای بالای زمین نیز به مالک آن، تعلق دارد؛ از این‌رو بنای سقف یا سایه‌بان و امثال آن در زمین دیگران، به معنای غصب زمین آن‌ها، و نارواست.

علما گفته‌اند: اگر همسایه‌ی شما درختی داشته باشد و شاخه‌هایش بلند گردد و وارد زمین شما شود، صاحب درخت، باید شاخه‌ها را به سمت زمین خود ببرد؛ و اگر امکان چنین کاری وجود نداشت، شما می‌توانید شاخه‌هایی را که وارد زمین شما شده، قطع کنید و این به شما بستگی دارد که این شاخه‌ها را قطع کنید یا شاخه‌ها را به همان حال، بگذارید؛ زیرا فضای بالای هر زمینی، به مالک آن تعلق دارد.

در حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «الله به ظالم مهلت می‌دهد و چون او را بگیرد، رهایش نمی‌کند»؛ یعنی الله متعال به ستم‌کار مهلت می‌دهد تا هم‌چنان به ظلم و ستم خود ادامه دهد و در مجازاتش تعجیل نمی‌کند. این، خود مقدمه‌ای برای افزایش عذاب یا مجازات چنین بنده‌ای است که به آن «استدراج» می‌گویند. یعنی الله متعال، به تدریج و به گونه‌ای که درک نمی‌کنند، آنان را به عذاب خویش گرفتار می‌سازد و چون آن‌ها را به عذاب خود گرفتار نماید، دیگر، رهایشان نمی‌کند؛ و به‌راستی عذاب الهی، سخت و شدید است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت فرمود:

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾

[هود: ۱۰۲]

مؤاخذه‌ی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستم‌کاران، این چنین است. به‌راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید است.

لذا هیچ ستم‌کاری نباید به خود و به فرصتی که الله به او می‌دهد، مغرور و فریفته شود؛ زیرا این مهلت، مصیبتی است که بر مصایب وی افزوده می‌شود؛ چراکه اگر ستم‌کار، خیلی زود به نتیجه‌ی ظلم خود برسد و پی‌آمد ستمش را ببیند، چه‌بسا دست از ظلم و ستم می‌کشد؛ ولی وقتی مهلت می‌یابد، جسورتر و گستاخ‌تر می‌شود و بیش‌تر، ستم می‌کند و کارنامه‌ی بدی‌هایش را سنگین‌تر می‌سازد و از این‌رو مجازاتش، سنگین‌تر خواهد بود. دعا کنید که الله متعال به ما توفیق دهد تا از

نشانه‌هایش پند بگیریم و همه‌ی ما را از ستم کردن به خویشتن و دیگران، در حفظ و پناه خویش قرار دهد؛ به یقین، الله، بخشنده‌ی بزرگوار است.

۲۱۳- وعن مُعَاذٍ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِدَلِّكَ، فَأَعْلِمَهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِدَلِّكَ، فَأَعْلِمَهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَعْيَانِهِمْ فَتَرُدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِدَلِّكَ، فَأَيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ. وَآتَقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: معاذ رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ مرا (برای دعوت، به یمن) فرستاد و فرمود: «تو نزد کسانی می‌روی که اهل کتابند؛ آنان را به گفتن شهادتین (اقرار به وحدانیت الله، و رسالت من) دعوت کن و چون شهادتین را گفتند، به آن‌ها خبر بده که الله در شبانه‌روز، پنج نماز بر آنان فرض کرده است؛ اگر پذیرفتند، به آن‌ها اعلام کن که الله زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود. اگر این فرمان را پذیرفتند، از گرفتن اموال قیمتی آن‌ها (به عنوان زکات) بپرهیز و از دعای مظلوم بترس؛ زیرا هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد».

شرح

مؤلف رحمته الله ماجرای مأموریت معاذ رضی الله عنه به سوی یمن را از زبان خودش نقل کرده است؛ رسول‌الله ﷺ معاذ رضی الله عنه را در سال دهم هجری به یمن فرستاد و به او فرمود: «تو، نزد کسانی می‌روی که اهل کتاب هستند». و بدین‌سان او را از وضعیت مخاطبانش آگاه ساخت تا با آمادگی کامل نزدشان برود؛ زیرا آن‌ها اهل کتاب بودند و دانش و اطلاعاتی داشتند که آن‌ها را از مشرکان جاهل، متمایز می‌ساخت. از این‌رو کسی که می‌خواست آنان را دعوت دهد، باید آمادگی کامل می‌داشت تا سؤال‌هایشان را به

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۱۳۹۵، ۱۴۵۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹.

نحو شایسته‌ای پاسخ دهد و موقعیت و وضعیت آن‌ها را درک کند و به بهترین شکل، با آنان به گفتگو بنشیند. سپس رسول‌الله ﷺ به معاذ ﷺ آموزش داد که در نخستین گام دعوت، آن‌ها را به توحید و رسالت فرا بخواند؛ چنان‌که به معاذ ﷺ فرمود: «آنان را به گفتن شهادتین (اقرار به وحدانیت الله، و رسالت من) دعوت کن» تا اذعان کنند که تنها الله، شایسته‌ی عبادت است و هیچ چیز و هیچ کس جز او، شایسته‌ی عبادت و بندگی نیست و عبادت و پرستش غیرالله، باطل و مردود است. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ

الْكَبِيرُ ﴿۳۰﴾

[لقمان: ۳۰]

این، دلیل آنست که تنها الله، حق است و آنچه جز او می‌پرستند، باطل می‌باشد و الله ذات بلندمرتبه و بزرگ است.

و نیز گواهی دهند که محمد ﷺ، فرستاده‌ی الله متعال است؛ یعنی پیامبری است که الله متعال، او را به سوی انسان‌ها و جن‌ها فرستاده و او را واپسین سفیر و فرستاده‌ی خویش قرار داده است و هرکس به او ایمان نیاورد، بدون شک دوزخی خواهد بود. آن‌گاه فرمود: «اگر این را پذیرفتند...». یعنی اگر شهادتین را گفتند، «به آن‌ها خبر بده که الله در شبانه‌روز، پنج نماز بر آنان فرض کرده است»؛ نمازهای پنج‌گانه، عبارتند از: ظهر، عصر، مغرب، عشا، و فجر (صبح). ناگفته نماند که نمازهای سنت یومیه، نماز وتر، و نیز نماز ضحی، واجب نیستند؛ ولی نمازهای عید و نماز کسوف که سببی عارضی دارند، واجبند.

سپس فرمود: «اگر پذیرفتند، به آن‌ها اعلام کن که الله، زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود». زکات، صدقه‌ی واجبی است که از ثروتمند گرفته شده، به فقیر داده می‌شود. منظور از ثروتمند، در این‌جا، کسی است که صاحب نصاب زکات است؛ اگرچه فقط دارای یک نصاب باشد. این‌که فرمود: «به فقیرانشان داده می‌شود»، دلیلی است بر این‌که اموال زکات، باید در میان فقیران هر منطقه‌ای توزیع شود؛ زیرا در رابطه با اموال زکات منطقه‌ی خود، در اولویت قرار دارند. از این‌رو کسانی که زکات خود را به فقیران منطقه‌ی خود نمی‌دهند و آن را به مناطق و حتی کشورهای دور می‌فرستند، اشتباه

می‌کنند و مرتکب عملِ ناروایی می‌شوند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «زکات، از ثروتمندان آن‌ها گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود». روشن است که نزدیکان، بیش از دیگران، سزاوار خیر و نیکی هستند و مستحق‌ترند؛ چراکه آن‌ها از مال و ثروت شما، آگاهند و می‌دانند که شما، ثروتمند هستید و اگر از ثروت شما بهره‌ای نبرند، چه بسا نسبت به شما کینه پیدا می‌کنند. لذا شما، خود سبب پیدایش کینه بوده‌اید. اگر نزدیکان شما نیازمند باشند و ببینند که شما به جای کمک به آن‌ها، زکات خویش را به مناطق دور می‌فرستید، بیم آن می‌رود که به شما یا امواتان آسیبی برسانند؛ از این رو حکمت، چنین ایجاب می‌کند که فقیران نزدیک به خود را در اولویت قرار دهید.

سپس فرمود: «اگر این پذیرفتند»، یعنی اگر موافقت کردند که زکات دهند، «از گرفتن اموال قیمتی آن‌ها (به عنوان زکات) حذر کن»؛ بلکه اموال متوسط آنان را به عنوان زکات بپذیر. به عبارت دیگر: در گرفتن زکات، نه کوتاهی کن و نه ستم؛ بلکه عادلانه، زکات بگیر؛ زیرا اگر بهترین اموال آنان را به عنوان زکات تصرف کنی، در حقشان ستم نموده‌ای و این، باعث خواهد شد که در حق تو بددعایی کنند. لذا «از دعای مظلوم بترس که هیچ مانعی میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد»؛ بلکه دعای مظلوم مستقیماً بالا می‌رود و الله متعال، آن را اجابت می‌کند. همین، شاهد موضوع است که مؤلف را بر آن داشته تا این حدیث را در این باب، ذکر کند؛ چراکه انسان باید از دعای مظلوم بترسد.

از این حدیث نکاتی برداشت می‌کنیم که پاره‌ای از آن‌ها با موضوع این باب، مرتبط است و پاره‌ای هم به موضوع‌های دیگری، اشاره دارد. پیش از همه لازم است بدانیم که کتاب و سنت نازل شده‌اند تا معیار قضاوت درباره‌ی اختلافات مردم باشند. داده‌های شرعی و الفاظی که در متن کتاب و سنت آمده، با اشاره یا در لفظ و ظاهر و نیز در معنا و مفهوم، حاوی نکاتی هستند که الله متعال به برخی از مردم، فهم دقیقی درباره‌ی آن‌ها عنایت می‌کند و بدین‌سان نسبت به عم‌نوعان خود از این فضیلت و امتیاز برخوردار می‌شوند که فهم دقیقی از کتاب و سنت داشته باشند؛ از این‌رو ابوجحیفه رضی الله عنه، از علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه پرسید: آیا پیامبر ﷺ چیز خاصی به شما داد که به دیگران نداده باشد؟ علی رضی الله عنه پاسخ داد: خیر؛ جز فهمی که الله متعال، به برخی از

بندگان در شناخت قرآن عنایت می‌کند و آنچه در این صحیفه است. ابوجحیفه رضی الله عنه پرسید: در این صحیفه، چیست؟ علی رضی الله عنه فرمود: «الْعُقْلُ وَفَكَأُكَ الْأَسِيرِ وَأَنْ لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ»^(۱) یعنی: «احکام دیه (خون‌بها)، آزاد کردن اسیر، و این که مسلمان، در قبال کافر کشته نمی‌شود».

می‌خواهم بدین سخنش استناد کنم که فرمود: جز فهمی که الله متعال درباره‌ی قرآن کریم به برخی از بندگان عنایت می‌فرماید. لذا مردم در زمینه‌ی فهم قرآن، با هم فرق می‌کنند؛ از این رو هر دانش‌جو، پژوهش‌گر و طالب علمی، باید برای فهم دقیق کتاب و سنت و استنباط احکام و مسایلی که در آن‌ها وجود دارد، همه‌ی سعی خویش را به کار گیرد؛ زیرا کتاب و سنت، همانند چشمه‌ی ناب و گوارایی‌ست و استنباط مسایل از آن‌ها، به این می‌ماند که انسان، از این منبع ناب، آب بردارد؛ برخی، از این چشمه‌ی ناب، آب فراوان برمی‌دارند و برخی هم، آب کمی در ظرف خود می‌ریزند.

از این حدیث که حاوی رهنمودهای رسول‌الله صلی الله علیه و آله به معاذ رضی الله عنه می‌باشد، نکاتی برداشت می‌کنیم که پاره‌ای از آن‌ها عبارتند از:

یکم: وجوب ارسال دعوت‌گران به مناطق مختلف؛ این، وظیفه‌ی ولی امر است که دعوت‌گرانی به مناطق مختلف بفرستد؛ لذا زمام‌دار مسلمانان، وظیفه دارد دعوت‌گران را به مناطقی بفرستد که در آن‌جا نیاز بیش‌تری به دعوت احساس می‌شود تا مردم را به سوی دین الله صلی الله علیه و آله فراخوانند؛ زیرا این، روشی‌ست که پیامبر اسلام، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران الهی فراروی ما قرار داده‌اند.

دوم: کسی که برای دعوت اعزام می‌شود، باید از وضعیت کسانی که نزدشان می‌رود، اطلاعات کافی داشته باشد تا با آمادگی کامل نزدشان برود و آنان را در همان جایگاهی قرار دهد که دارند؛ نه این‌که آن‌ها را بدون آمادگی قبلی، دعوت دهد؛ زیرا ممکن است مخاطبانش پرسش‌ها یا شبهاتی مطرح کنند که او آمادگی پاسخ‌گویی به آن‌ها را نداشته باشد و در نتیجه، دعوتش دچار مشکل شود و این، برای دعوت زیان‌بار است.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۱۱، ۳۰۴۷، ۶۹۰۳، ۶۹۱۵) به نقل از علی رضی الله عنه.

سوم: نخستین امری که باید مردم را به آن دعوت داد، این است که گواهی دهند معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست. لذا همان ابتدای دعوت، به کافران نمی‌گوییم: شراب‌خواری را ترک کنید یا دست از عمل زنا بکشید، یا ربا نخورید. این، اشتباه است. ابتدا اصول و زیرساخت‌های اسلام را مطرح کنید و سپس به فروع پردازید؛ یعنی ابتدا به توحید و پذیرش رسالت رسول الله ﷺ دعوت دهید و قبل از همه چیز از آن‌ها بخواهید که شهادتین را بگویند و سپس به توضیح ارکان اسلام پردازید.

چهارم: اگر مخاطب شما، حرف شما را می‌فهمد، نیازی به شرح و توضیح نیست و همین کافی است که از او بخواهید که شهادتین را بر زبان بیاورد؛ زیرا معنایش را می‌داند؛ اما اگر معنای شهادتین را نمی‌داند، باید برایش معنای شهادتین را توضیح دهیم تا با شناخت و آگاهی از حقیقت توحید و رسالت، مسلمان شود؛ زیرا الفاظ، زمانی سودمند است که با فهم و شناخت باشد. از این‌رو الله متعال، هر پیامبری را به زبان قومش فرستاد تا بفهمند که چه می‌گوید. بنابراین اگر کسی که دعوتش می‌دهیم، مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را نمی‌داند، برایش توضیح می‌دهیم که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، یعنی هیچ معبود برحق‌تری جز الله وجود ندارد و هر چیز و هر کسی که جز الله پرستش شود، باطل است. بدین‌سان درمی‌یابد که عبادت، فقط مخصوص الله، یگانه معبود راستین است. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ

[لقمان: ۳۰]

الْكَبِيرُ ﴿۳۰﴾

این، دلیل آنست که تنها الله، حق است و آنچه جز او می‌پرستند، باطل می‌باشد و الله ذات بلندمرتبه و بزرگ است.

هم‌چنین فقط اقرار زبانی به این‌که محمد، فرستاده الله است، کافی نیست. لذا حقیقت و مفهوم عبارت «محمد رسول الله» را برایش توضیح می‌دهیم. به عنوان مثال: می‌گوییم: محمد همان شخصی است که الله متعال، او را از میان طایفه‌ی «بنی‌هاشم» برانگیخت تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور، رهنمون شود؛ الله ﷻ او را با برنامه‌ی هدایت و دین حق فرستاد. رسول الله ﷺ نیز به وظیفه‌ی خود عمل کرد و راه نیک و بد

را به مردم نشان داد و آن‌ها را به سوی رستگاری فراخواند. او، پیامبری است که باید از او اطاعت کنیم و راه و شیوه‌ی او را در پیش بگیریم و از آنچه که منع کرده است، پرهیز نماییم.

این نکته را هم توضیح می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله، فرستاده‌ی خداست، نه خدا. او دروغ‌گو نبود؛ بلکه بنده‌ای بود که خود، الله را عبادت می‌کرد؛ از این‌رو نباید او را عبادت و پرستش نماییم؛ و نیز پیامبری بود که نباید انکارش کنیم.

پنجم: مهم‌ترین رکن اسلام پس از شهادتین، نماز است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و چون شهادتین را گفتند، به آن‌ها خبر بده که الله، در شبانه‌روز پنج نماز بر آنان فرض کرده است». لذا درمی‌یابیم که نماز «وتر» واجب نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این نماز را ذکر نکرد. قول راجح، همین است؛ اگرچه برخی از علما، نماز وتر را واجب دانسته‌اند و برخی هم گفته‌اند: اگر کسی به قیام یا نماز شب عادت داشته باشد، نماز وتر، بر او واجب است و در غیر این صورت، نماز وتر بر او واجب نیست. البته همان‌طور که گفتم: قول راجح، این است که نماز وتر، واجب نیست؛ زیرا اگر واجب بود، رسول‌الله صلی الله علیه و آله این نکته را بیان می‌کرد.

ششم: زکات، واجب است و پس از شهادتین و نماز، سومین رکن اسلام به‌شمار می‌رود؛ از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر پذیرفتند، به آن‌ها اعلام کن که الله، زکات را بر آنان فرض نموده که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود».

هفتم: زکات، در مال انسان واجب است، نه در ذمه‌ی شخص؛ اگرچه با خودِ شخص نیز بی‌ارتباط نیست.^(۱) از این مسأله، مسایل دیگری نیز منشعب می‌شود؛ از جمله این‌که اگر مبنای وجوب زکات، وضعیتِ شخص باشد، زکات، بر کسی که

(۱) یعنی زکات، یک حکم مالی مستقل از معاهدات شخصی است که به مالِ ثروتمند (صاحب نصاب) تعلق می‌گیرد و مانند نماز نیست که انسان، باید خودش، آن را انجام دهد و مسؤولیت نماز، به‌طور مستقیم، متوجه هر مسلمانی است؛ در زکات، وضعیت مالی شخص، مبنای قرار می‌گیرد و مبنای وجوبِ زکات، این است که شخصی، دارای نصاب زکات باشد. اگر چه وضعیت شخصی او نیز لحاظ می‌شود. به عنوان مثال: اگر شخصی، از پرداخت زکات خود سر باز زند، و ولی امر یا نماینده‌ی او یا یکی از نزدیکان این شخص، به‌اجبار، زکات اموالش را جدا کند، زکات اموالش ادا نشده است. و این، لحاظ کردن وضعیت شخص یا مسؤولیت وی در قبال زکات است؛ گرچه مبنای وجوب زکات نیست. [مترجم]

بدهکار است، واجب نخواهد بود؛ زیرا بدهی، یک مسؤولیت شخصیست و وقتی ذمه یا مسؤولیت شخص را محل زکات بدانیم، بر کسی که بدهی و دارایی او برابر است، زکات واجب نیست. البته دیدگاه صحیح، این است که زکات، به مال شخص تعلق می‌گیرد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ﴾ [التوبة: ۱۰۳]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر.

و در این حدیث، پیامبر ﷺ به معاذ رضی الله عنه فرمود: «به آن‌ها اعلام کن که الله، زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده است».

هشتم: زکات، بر فقیر واجب نیست؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «(زکات) از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود». البته منظور از ثروتمند در این جا، این نیست که حتماً میلیونر باشد؛ بلکه همین‌که دارای نصاب زکات باشد، ثروتمند محسوب می‌شود و زکات بر او واجب است.

نهم: زکات هر منطقه‌ای در میان فقیران همان منطقه، توزیع می‌شود؛ زیرا در این حدیث آمده است: «و به فقیرانشان داده می‌شود». لذا فقیران هر منطقه‌ای، در رابطه با اموال زکات آن منطقه، در اولویت قرار دارند. حتی برخی از علما گفته‌اند: در صورتی که در منطقه‌ای مستحقان زکات وجود داشته باشند، انتقال اموال زکات از آن منطقه به مناطق دیگر، حرام است؛ زیرا فقیران آن منطقه، به ثروت ثروتمندان آن جا یا به کمک‌های آنان چشم دوخته‌اند و اگر به خواسته‌ی خود نرسند، چه بسا به چپاول اموال ایشان روی بیاورند. لذا از آن جا که این‌ها مستحق‌ترند و در اولویت قرار دارند، باید این نکته را رعایت کنیم و زکات اموالمان را به مناطق دیگر نفرستیم. در حدیث، واژه‌ی «صَدَقَةٌ» آمده که منظور، همان زکات است؛ یعنی پرداختن سهمی که الله متعال در اموال زکات، واجب نموده است. علت نام‌گذاری صدقه به این نام، این است که بیان‌گر صداقت بخشنده‌ی آن است؛ زیرا انسان، به مال و ثروت، میل و رغبت دارد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾ [الفجر: ۲۰]

و به مال و ثروت، محبت و دل‌بستگی زیادی دارید.

انسان، فقط به خاطر چیزی که بیش‌تر دوست دارد، از علایق و دل‌بستگی‌های خود می‌گذرد. لذا وقتی انسان، از مال خود به خاطر الله ﷻ صدقه می‌دهد، این، دلیلی بر صداقت ایمان اوست.

در این حدیث، آمده است: «(زکات) از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود». لذا چنین برداشت می‌کنیم که ولی امر، زکات را از ثروتمندان (صاحبان نصاب زکات) دریافت می‌کند و در مواردی که در قرآن، بیان شده است، مصرف می‌نماید. و چون زمام‌دار مسلمانان یا نماینده‌ی او یا ارگان جمع‌آوری زکات، این کار را انجام داد، زکات شخص ادا شده است؛ یعنی همین‌که زکاتش را به ولی امر یا نماینده‌ی او یا نهاد جمع‌آوری زکات، پرداخت نمود، دیگر، مسؤول نیست و وظیفه‌ی شرعی خود در قبال زکات را انجام داده است. بنابراین، اگر کسی بگوید: من، به این‌ها اطمینان ندارم و از این می‌ترسم که زکات اموال را بگیرند و در جای آن، مصرف نکنند؛ به او می‌گوییم: وقتی زکات اموال خویش را بدهی، دیگر، مسؤول نخواهی بود؛ چه آن‌ها مطابق مواردی که در قرآن ذکر شده است، این اموال را هزینه نمایند و چه در این امر، کوتاهی یا خیانت کنند. ناگفته نماند که امام احمد رحمته گفته است: اگر زکات‌دهنده، دریابد که ولی امر، زکات را درست و مطابق مواردی که در قرآن ذکر شده، مصرف نمی‌کند، نباید زکات مالش را به چنین کسی بدهد؛ مگر این‌که ولی امر (یا نماینده‌اش) او را مجبور سازد. لذا در چنین حالتی، یعنی در حالت اجبار، زکات اموال این شخص، ادا شده است. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که در چنین حالتی اشکالی ندارد که انسان بخشی از اموالش را مخفی نماید و خود، نسبت به پرداخت زکاتش اقدام کند.

فرض کنیم ولی امر بیش از حد زکات، در اموال مردم تصرف می‌کند؛ یعنی بیش از مقداری که بر آن‌ها واجب است، زکات می‌گیرد؛ این، ظلم و نارواست. ولی صاحب مال، هم‌چنان از ولی امر اطاعت کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «اسْمَعُ وَأَطِعْ وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَأَخَذَ مَالَكَ»^(۱) یعنی: «حرف شنوی و اطاعت نما؛ هرچند تو را بزند و اموالت را غصب کند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۷ به نقل از حدیثه رضی الله عنه.

همچنین اگر ولی امر، کم‌تر از حدّ واجب زکات بگیرد، بر صاحب مال، واجب است که باقی‌مانده‌ی زکاتش را بپردازد و نگوید: ولی امر، همین مقدار را از من گرفت؛ پس، ذمه از من برداشته شده است. یعنی اگر زکات مالش، دویست و پنجاه هزار تومان باشد و ولی امر، فقط دویست هزار تومان بگیرد، باید پنجاه هزار تومان باقی‌مانده را بپردازد.

دهم: مصرف زکات، در یکی از موارد مصرف آن، جایز است. الله متعال، موارد مصرف زکات را چنین بیان فرموده است:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَيْنَ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۰]

زکات، ویژه‌ی نیازمندان، و مستمندان، و کارگزاران زکات و کسانی‌ست که باید از آنان دل‌جویی شود و نیز در راه آزاد کردن بردگان، و کمک به بدهکاران و مجاهدان راه الله و در راه ماندگان می‌باشد که به عنوان فریضه‌ای از سوی الله (صادر شده) است. و الله، دانای حکیم است.

لذا اشکالی ندارد که زکات‌دهنده، زکاتش را به بخشی از این موارد بدهد و حتی می‌تواند زکاتش را به یکی از این‌ها بپردازد؛ یعنی اگر کسی، همه‌ی زکاتش را به فقیری بدهد، درست است. به عنوان مثال: شخصی، ده میلیون تومان بدهی دارد و زکات مال شما نیز ده میلیون تومان می‌شود؛ می‌توانید زکات مال خود را به او بدهید. این آیه، موارد مصرف زکات را منحصرأ ذکر کرده و این، بدین معناست که هزینه کردن اموال زکات، در سایر موارد، جایز نیست. البته واجب نیست که زکات مال خود را بخش بر همه‌ی این موارد کنید یا در میان سه مورد از هر یک از این گزینه‌ها تقسیم نمایید. همان‌طور که در حدیث مذکور آمده است، اگر همه‌ی زکات اموالتان را به یک مورد از هر یک از این گزینه‌ها اختصاص دهید، درست است.

پیش‌تر این نکته را بیان کردیم که زکات هر منطقه‌ای باید در همان منطقه مصرف شود؛ مگر این‌که مصلحت یا نیاز شدیدتر، در سایر مناطق باشد. در هر حال نباید زکات منطقه‌ای را که در آن افراد مستحق وجود دارند، به مناطق دیگر منتقل نماییم.

یازدهم: این حدیث، بیان‌گر حرام بودن ظلم و ستم است و نشان می‌دهد که والی یا کارگزار زکات، حق ندارد بیش از مقدار زکاتی که بر مردم واجب است، زکات

بگیرد و اموالشان را مصادره نماید؛ از این رو پیامبر ﷺ به معاذ ﷺ فرمود: «از گرفتن اموال قیمتی آن‌ها (به عنوان زکات) بپرهیز».

دوازدهم: دعای مظلوم، پذیرفته می‌شود؛ «زیرا هیچ مانع و حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد».

سیزدهم: هر کسی باید به شدت از ظلم و ستم بپرهیزد و از دعای مظلوم بترسد؛ چراکه رسول الله ﷺ فرموده است: «و از دعای مظلوم بترس که هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد».

۲۱۴- وعن أبي حميد عبد الرحمن بن سعد الساعدي قال: استعمل النبي ﷺ رجلاً من الأزد يقال له: ابن اللُتبية على الصدقة، فلما قدم قال: هذا لكم، وهذا أهدي إلي. فقام رسول الله ﷺ على المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: «أما بعد فإني أستعمل الرجل منكم على العمل مما ولاني الله، فيأتي فيقول: هذا لكم، وهذا هدية أهديت إلي، أفلا جلس في بيت أبيه أو أمه حتى تأتيه إن كان صادقاً، والله لا يأخذ أحد منكم شيئاً بغير حقه إلا لقي الله تعالى، يحمله يوم القيامة، فلا أعرفن أحداً منكم لقي الله يحمله بغيراً له رغاء، أو بقرة لها خوار، أو شاة تيعر ثم رفع يديه حتى روي بياض إبطيه فقال: «اللهم هل بلغت». ثلاثاً. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوحمید، عبدالرحمن بن سعد ساعدی ﷺ می‌گوید: پیامبر ﷺ شخصی از طایفه «آزد»، به نام «ابن لُتبیة» را برای جمع‌آوری زکات فرستاد و چون به مدینه بازگشت، گفت: این‌ها، (اموال زکات و) مال شماس و این را هم به من هدیه داده‌اند. پیامبر ﷺ بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الله فرمود: «اما بعد؛ من، یکی از شما را بر کاری می‌گمارم که الله به من سپرده است؛ او (پس از انجام مأموریش) می‌آید و می‌گوید: این، از آن شماس و این را به من هدیه داده‌اند. پس اگر واقعاً راست می‌گوید، چرا در خانه‌ی پدر و مادرش نمی‌نشیند تا هدیه‌اش به او برسد؟ به الله سوگند که هرکس، چیزی را به‌ناحق بخورد، روز قیامت الله را در حالی ملاقات

(۱) صحیح بخاری، در چمدین مورد، از جمله: (۲۵۹۷، ۷۱۹۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۳۲.

می‌کند که آن را بر دوشِ خویش حمل می‌کند؛ مبادا هیچ‌یک از شما را ببینم که الله را در حالی ملاقات کند که شتر یا گاو یا گوسفندی که بانگ می‌زند، بر روی دوش او باشد». سپس دستانش را به اندازه‌ای بالا گرفت که سفیدی زیر بغلش دیده شد و سه بار فرمود: «یا الله! آیا تبلیغ کردم؟»

۲۱۵- وعن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ، مِنْ عَرَضِهِ أَوْ مِنْ شَيْءٍ، فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ». [روایت البخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرکس ظلمی به برادرش نموده، خواه به آبروی او لطمه زده یا هر حق دیگری از او پایمال کرده است، همین امروز و پیش از فرارسیدن روزی که درهم و دیناری وجود ندارد، از او حلالیت بخواهد. اگر اعمال نیکی داشته باشد، (روز قیامت) به اندازه‌ی ظلمی که نموده است، از نیکی‌هایش کسر می‌شود (و به حساب کسی که به او ظلم کرده است، منظور می‌گردد) و اگر اعمال نیکی نداشته باشد، از گناهان مظلوم، کم می‌کنند و بر دوش ظالم می‌گذارند».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون از ابوهریره رضي الله عنه نقل کرده که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرموده است: «هرکس، ظلمی به برادرش نموده، چه به آبروی او لطمه زده و چه حق دیگری از او پایمال کرده است، همین امروز و پیش از فرارسیدن روزی که درهم و دیناری وجود ندارد، از او حلالیت بخواهد». انسان، در دنیا این فرصت را دارد که از بابت ستمی که به دیگران کرده است، از آنان حلالیت بخواهد؛ ولی روز قیامت و در آخرت، چیزی جز اعمال نیک، مفید نخواهد بود. روز قیامت، از ظالم قصاص می‌گیرند و از نیکی‌های او که تنها سرمایه‌ی او در آخرت است، برمی‌دارند و به

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۲۴۴۹، ۶۵۳۴).

مظلوم می‌دهند و پس از این که سرمایه‌ی نیکی‌هایش تمام شد، از بدی‌های مظلوم کم می‌کنند و بر دوش ظالم می‌گذارند و بدین سان بدی‌های ظالم افزایش می‌یابد.

از این حدیث چنین به نظر می‌رسد که انسان باید هرچه سریع‌تر، از کسانی که به آن‌ها ستم کرده است، حلالیت بخواهد؛ فرقی نمی‌کند که آن‌ها، از این ستم‌باخبر باشند یا نباشند؛ زیرا رسول‌الله ﷺ محورهای سه‌گانه‌ی ظلم و ستم را بیان نموده و فرموده است: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا»^(۱) یعنی: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، محترم هستند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است».

ستم کردن به جان دیگران، این است که انسان، کسی را کتک بزند و او را زخمی بگرداند یا او را به قتل برساند. لذا برای این که حلالیت بخواهد، خودش را در اختیارِ حق‌دار می‌گذارد تا او را قصاص کند. و اگر صاحبِ حق، قصاص نخواست یا درخواستِ «دیه» کرد، باید تمام تلاش خود را برای جلب رضایت وی، به کار گیرد. اما اگر مال کسی را به ناحق خورده یا تصاحب کرده است، باید آن را به صاحبش بازگرداند و اگر به صاحب مال دست‌رسی ندارد، مثلاً نمی‌داند که کجاست، این مال را از طرف او صدقه دهد. امید است که الله متعال، حق‌دار را به حقش برساند و گناه ظلم از دوش این شخص نیز برداشته شود. و اگر صاحب مال، فوت کرده است، آن را به وارثانش بدهد؛ زیرا مال و دارایی هرکسی، پس از وفاتش به وارثانش تعلق می‌گیرد. و اگر آن‌ها را نمی‌شناسد یا از جا و مکانشان بی‌خبر است، این مال را از طرف آن‌ها صدقه دهد.

ولی اگر آقا یا خانمی به آبروی کسی لطمه زده، مثلاً غیبتش را کرده یا در غیابش از او بدگویی نموده است، و می‌داند که آن شخص، ماجرا را می‌داند و خبر دارد که

(۱) صحیح است؛ روایت: بخاری در صحیحش، ش: (۶۷، ۱۰۵، ۱۷۴۱، ۴۴۰۶، ۵۵۵۰، ۷۰۷۸، ۷۴۴۷)؛ و مسلم، ش: ۱۶۷۹ به نقل از ابی‌بکره رضی الله عنه. نیز روایت بخاری در صحیحش، به شماره‌ی ۱۷۳۹ به نقل از ابن عباس رضی الله عنه و به شماره‌ی: (۱۷۴۲، ۴۴۰۳، ۶۰۴۳، ۶۷۸۵) به نقل از ابن عمر رضی الله عنه. و روایت مسلم، ش: ۱۲۱۸ در حدیثی طولانی از جابر رضی الله عنه در وصف حج پیامبر صلی الله علیه و آله.

از او غیبت کرده‌اند، این آقا یا خانم باید نزدش برود و از او حلالیت بخواهد و بگوید که من، مرتکب چنین کاری شده‌ام و حالا آمده‌ام تا عذرخواهی کنم. اگر آن شخص، عذرش را پذیرفت، پس این، لطف الهی برای همه خواهد بود؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ [الشوری: ۴۰]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است. بی‌گمان او ستم‌کاران را دوست ندارد.

ولی اگر او را نبخشید، باید سعی کند هرطور که شده، حتی با دادن پول، او را راضی کند و اگر باز هم راضی نشد، امید است که اگر توبه‌ی ظالم، توبه‌ی واقعی و راستینی باشد، الله متعال، روز قیامت مظلومی را که حاضر به بخشیدن ظالم نیست، راضی بگرداند.

علما درباره‌ی مسأله‌ی آبرو، اختلاف نظر دارند؛ برخی از علما گفته‌اند: اگر شخصی به آبروی برادرش لطمه زده است، مثلاً غیبتش را کرده، ولی او، از این ماجرا خبر ندارد، نیازی نیست که ظالم یا غیبت‌کننده نزدش برود و ماجرا را برایش بازگو کند؛ بلکه کافی است برایش استغفار و درخواست آمرزش نماید و در مجالسی که غیبتش را کرده، از او به‌خوبی یاد نماید. زیرا نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند. در هر حال، ادای حقوق دیگران، مسأله‌ی بسیار مهمی است و اگر در دنیا، حق به حقدار نرسد، به‌یقین در آخرت خواهد رسید.

۲۱۶- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «المُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «مسلمان کسی است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر، کسی است که از آنچه که الله منع کرده است، دوری نماید».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۰.

شرح

مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مسلمان کسی است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر، کسی است که از آنچه که الله منع کرده است، دوری نماید». واژه‌ی «مُسْلِم» که در این حدیث آمده، معانی فراوانی دارد؛ از جمله این که به معنای «مُسْتَسْلِم» می‌باشد؛ یعنی کسی که تسلیم می‌شود. الله تعالی می‌فرماید:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمِنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ [الحجرات: ۱۴]

بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم». بگو: ایمان نیاورده‌اید؛ بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم.

برخی از مفسران گفته‌اند که ﴿قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ یعنی: بگویید: تسلیم شده‌ایم و با شما نمی‌جنگیم. البته دیدگاه درست یا مفهوم صحیح، همان است که در ترجمه‌ی آیه ذکر شده است.

یکی دیگر از مفاهیم اسلام، همان اصول یا ارکان پنج‌گانه‌ای است که در حدیث جبرئیل رضی الله عنه بیان شده است. جبرئیل رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: به من بگو که اسلام چیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^(۱)؛ یعنی: «اسلام، این است که گواهی دهی معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست و نماز را برپا داری و زکات دهی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی و استطاعت داشتی، به حج خانه‌ی خدا بروی».

یکی دیگر از مفاهیمی که از واژه‌ی «اسلام» برداشت می‌شود، سلامتی و سازش است؛ بدین معنا که با دیگران، رفتار مسالمت‌آمیزی داشته باشد و مردم از شر او در امان باشند. در حدیثی آمده است: «مسلمان کسی است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند». لذا به دیگران دشنام نمی‌دهد، لعنت یا نفرینشان نمی‌کند، از آن‌ها غیبت نمی‌کند و در میانشان سخن‌چینی نمی‌کند. خلاصه این که مردم، از شر زبان او در امان هستند. کنترل زبان، کار چندان آسانی نیست؛ از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله به

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸.

معاذ بن جبل رضی الله عنه فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِمِلاِكِ ذَلِكِ كَلِّهِ؟» یعنی: «آیا تو را از اساس و زیرساختِ همه‌ی این امور، آگاه سازم؟» معاذ رضی الله عنه عرض کرد: بله، ای رسول خدا! رسول الله صلی الله علیه و آله زبانش را گرفت و فرمود: «كُفَّ عَلَیْكَ هَذَا!» یعنی: «مواظبِ این باش». معاذ رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا! مگر ما به خاطر سخنانی که می‌گوییم، بازخواست می‌شویم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تَكَلَّمْتَ أُمَّكَ، وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِمْ أَوْ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟»^(۱) یعنی: «مادرت به سوگت بنشیند! مگر جز محصولاتِ زبان (یا سخنانی که مردم می‌گویند)، چیزِ دیگری آن‌ها را بر چهره‌هایشان در دوزخ، واژگون می‌کند؟»

لذا خطرِ زبان از سایر اندام بدن، بیش‌تر است؛ از این‌رو هر روز صبح، اعضا و جوارح انسان، از جمله دست و پا و چشمانش با خواهش و التماس از زبان می‌خواهند که به خاطر آن‌ها از الله بترسد و می‌گویند: اگر تو خطا کنی، ما هم مرتکب خطا می‌شویم و اگر تو درست‌کار باشی، ما هم درست‌کار خواهیم بود. شرمگاه انسان نیز همین‌گونه است؛ رعایت عفت و پاک‌دامنی، به مجاهده‌ی نفس و کنترل‌گری نیز جنسی بستگی دارد و کم‌تر کسی از آفت‌های زبان و غرایز جنسی خود سالم می‌ماند، مگر کسی که الله بر او رحم کند.

«مسلمان، کسی است که سایر مسلمانان، از زبان او در امان باشند». یعنی مسلمان واقعی، از از سایر مسلمانان به خیر و نیکی یاد می‌کند، به آن‌ها دشنام نمی‌دهد، غیبتشان را نمی‌کند، از سخن‌چینی در میان آن‌ها اجتناب می‌نماید و آدمی است که رفتار مسالمت‌آمیزی دارد؛ اگر کسی سخن بد و ناشایستی به او بگوید، زبانش را حفظ می‌کند و مانند برخی از مردم نیست که وقتی بدگویی برادرِ مسلمان خود را می‌شنوند، خوش‌حال و حتی هم‌زبان می‌شوند و شروع به بدگویی از برادرِ مسلمان خویش می‌کنند!

دوم: «مسلمان، کسی است که سایر مسلمانان از دست او در امان باشند»؛ یعنی به سوی مردم، دست‌درازی و تجاوز نمی‌کند و هم‌کیش خود را کتک نمی‌زند، او مجروح و زخمی نمی‌گرداند و مالش را به‌ناحق نمی‌گیرد. لذا مسلمان، کسی است که

(۱) صحیح است؛ نک: صحیح الجامع، ش: ۵۱۳۶.

مردم از دست و زبان او، اذیت و آزار نبینند. از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که هرکس، با دست و زبان خویش به مردم آزار برساند، مسلمان نیست؛ هرکس، همه‌ی حرف و تلاش و تکاپوی او، قیل و قال درباره‌ی بندگان خدا باشد، مسلمان نیست؛ هرکس به آبروی دیگران لطمه بزند و غیبتشان را بکند و گوشت آن‌ها را بخورد، مسلمان نیست؛ هم‌چنین اگر کسی با قلدری و شاخ و شانه کشیدن، اموال دیگران را تصاحب کند، مسلمان کاملی نیست و باید در رفتار خود، تجدید نظر نماید. این را پیامبر ﷺ فرموده است؛ نه بدین خاطر که ما با شنیدن این سخن، بر معلومات خویش بیفزاییم؛ بلکه باید ضمن کسب آگاهی، به آن عمل کنیم. چون «علم بی عمل، مانند درخت بی‌ثمر است». بنابراین اگر می‌خواهیم مسلمانان راستینی باشیم، مردم باید از طرف ما احساس امنیت کنند و از دست و زبانمان، در امان باشند. از الله متعال عاجزانه درخواست می‌کنم که خود، ما را کفایت کند و ما را در پناه خویش قرار دهد و ما را ببخشد؛ به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

۲۱۷- وعنه رضی الله عنه قال: كَانَ عَلَى ثَقَلِ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ كِرْكِرَةٌ، فَمَاتَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ فِي النَّارِ». فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فَوَجَدُوا عَبَاءَةً قَدْ غَلَّهَا. [روایت البخاری]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: شخصی به نام «کرکره» که از سوی پیامبر ﷺ مسؤول نگه‌داری و حمل غنایم بود، فوت کرد. رسول‌الله ﷺ فرمود: «او، دوزخی‌ست». مردم برای تحقیق و بررسی وضعیت او رفتند و دیدند که عبایی^(۲) را دزدیده است.

۲۱۸- وعن أبي بكرَةَ نُفَيْعِ بْنِ الْحَارِثِ رضی الله عنه عن النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ: السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ: ثَلَاثٌ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۰۷۴.

(۲) عباء، یعنی کیسه‌ی مخصوص بسته‌بندی و حمل بار. [مترجم]

مُتَوَالِيَاتٍ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ، وَالْمُحَرَّمِ، وَرَجَبِ الَّذِي بَيْنَ جُمَادِي وَشَعْبَانَ، أَيُّ شَهْرٍ هَذَا؟» قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: أَلَيْسَ ذَا الْحِجَّةِ؟ قُلْنَا: بَلَى. قَالَ: «فَأَيُّ بَلَدٍ هَذَا؟» قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ. قَالَ: «أَلَيْسَ الْبَلَدُ؟» قُلْنَا: بَلَى. قَالَ: «فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا؟» قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ. قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ؟» قُلْنَا: بَلَى. قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، وَسَتَلْفُونَ رَبَّكُمْ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلَا فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلَا لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعْضٌ مِنْ يَبْلُغُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضٍ مَنْ سَمِعَهُ». ثُمَّ قَالَ: «أَلَا هَلْ بَلَّغْتَ، أَلَا هَلْ بَلَّغْتَ؟» قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوبکره، نفع بن حارث رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زمان، به صورت اصلی اش، مانند روزی درآمده است که الله متعال، آسمانها و زمین را آفرید؛ هر سال، دوازده ماه می باشد و چهار ماه آن، حرام است: ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم که پشت سر هم قرار دارند و رجب «مُضَرَّ» که بین جمادی (الثانی) و شعبان است. این، چه ماهی است؟» گفتیم: الله و رسولش داناترند. آن گاه سکوت فرمود، به حدی که گمان کردیم نام دیگری برایش بیان می کند. فرمود: «مگر ماه ذی الحجه نیست؟» گفتیم: بله. فرمود: «این، چه شهری است؟» گفتیم: الله و رسولش بهتر می دانند. سپس سکوت نمود تا جایی که گمان کردیم نام دیگری برای آن بیان می کند. فرمود: «مگر این جا مکه نیست؟» گفتیم: بله. فرمود: «امروز، چه روزی است؟» گفتیم: الله و رسولش داناترند. آن گاه سکوت فرمود، تا حدی که گمان کردیم نام دیگری برایش بیان می کند. فرمود: «آیا روز قربانی نیست؟» گفتیم: بله. فرمود: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یکدیگر، بر شما حرام است؛ شما به زودی پروردگارتان را ملاقات می کنید و شما را درباره ای اعمالتان بازخواست می نماید. مواظب باشید که پس از من، کافر نشوید؛ بدین سان که برخی از شما (همانند کافران)، گردن برخی دیگر را بزنند. هان! هرکس

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۳۱۹۷، ۴۴۶۲) و صحیح مسلم، ش: ۱۶۷۹.

حضور دارد، باید (این سخنان را) به کسی که غایب است، برساند؛ چه بسا برخی از کسانی که این سخنان به آن‌ها می‌رسد، از برخی از شنوندگان حاضر، (این مسایل را) بهتر دریابند. سپس فرمود: «گواه باشید که آیا تبلیغ کردم؟ آیا تبلیغ کردم؟» گفتیم: بله. گفت: «یا الله! شاهد باش».

شرح

مؤلف رحمته، روایتی از ابوبکره، رضی الله عنه، نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عید قربان خطابه‌ای ایراد فرمود. این سخنرانی، در «حجّ وداع» بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در این سخنرانی، اعلام کرد که تعداد ماه‌های سال نزد الله، از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه است که چهار ماه آن، حرام می‌باشد. مشرکان در دوران جاهلیت، ماه‌های حرام را جابه‌جا می‌کردند یا به تأخیر می‌انداختند و بدین‌سان، ماه‌های حلال را حرام و ماه‌های حرام را حلال می‌نمودند! از قضا در آن سال، با وجود جابه‌جایی‌هایی که مشرکان در ماه‌های حرام ایجاد می‌کردند، ماه‌های حرام، مصادف با ماه‌هایی شد که الله تعالی حرام قرار داده است.^(۱)

دوازده ماه سال، عبارتند از: محرم، صفر، ربیع‌الاول، ربیع‌الثانی، جمادی‌الاول، جمادی‌الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذوالقعدة، و ذوالحجه. الله تعالی از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، هر سال را دوازده ماه قرار داد. مشرکان، در دوران جاهلیت، محرم را حلال و صفر را حرام قرار می‌دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله ماه‌های حرام را برشمرد و فرمود: «ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم که پشت سر هم قرار دارند و رجب «مُضَر» که بین جمادی (الثانی) و شعبان است». جنگیدن و تجاوز و تعدی به دیگران در این چهار ماه، حرام است و حرمت بیش‌تری دارد؛ زیرا چهار ماه، ماه‌هایی است که مردم، رهسپار حج می‌شوند و به سوی خانه‌ی خدا حرکت می‌کنند؛ از این‌رو الله متعالی، به حکمت خویش این ماه‌ها را حرام قرار داد تا کسانی که قصد حج دارند، با اطمینان خاطر و در امنیت کامل، رهسپار حرم امن الهی شوند. لذا بنا بر قول راجح، آغاز کردن جنگ و پیکار در این ماه‌ها، حرام است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و رجبِ مُضَر»

(۱) در قرآن کریم به موضوع جابه‌جا کردن ماه‌های حرام توسط مشرکان، تصریح شده است. نگاه:

سوره‌ی «توبه»، آیه‌ی ۳۷. [مترجم]

که بین جمادی (الثانی) و شعبان است؛ یعنی ماه رجب، چهارمین ماه حرام می‌باشد. در دوران جاهلیت، ماه «رجب» را مخصوص عمره قرار داده بودند و سه ماه دیگر را برای حج؛ از این رو جنگیدن در ماه رجب نیز حرام شد. بنابراین همان‌طور که در قرآن کریم آمده است: تعداد ماه‌هایی که الله ﷻ برای بندگانش در هر سال قرار داده، دوازده ماه است که چهار ماه آن، حرام می‌باشد: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم، و رجب.

سپس رسول الله ﷺ پرسید: «این، چه ماهی است؟ این، چه سرزمینی است؟ امروز، چه روزی است؟» بدان سبب از آن‌ها سؤال کرد که توجه آنان را بیش از پیش به سخنانش جلب کند؛ زیرا درباره‌ی مسأله‌ی مهمی سخن می‌گفت. از آن‌ها پرسید: «این، چه ماهی است؟» پاسخ دادند: الله و رسولش داناترند. پاسخ صحابه ﷺ برخاسته از ادبشان بود. چون با این که می‌دانستند ماه ذوالحجه است، اما گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. سپس رسول الله ﷺ مقداری سکوت فرمود تا مردم، به سخنانش بیش‌تر توجه کنند و این سؤال برای آن‌ها مطرح شود که چرا سکوت کرده است؟ این، یک تکنیک آموزشی بسیار خوب و اثرگذار است که در سخنرانی‌ها کاربرد دارد و باعث می‌شود که شنوندگان، با توجه و دقت بیش‌تری به سخنرانی گوش دهند. در هر حال پیامبر ﷺ سکوت فرمود؛ ابوبکره ﷺ می‌گوید: ما گمان کردیم که پیامبر ﷺ نام دیگری برای این ماه، بیان می‌کند. فرمود: «مگر ذی‌الحجه نیست؟» گفتند: بله. آن‌گاه پرسید: «این، چه شهری است؟» همه می‌دانستند که مکه است؛ ولی به احترام رسول الله ﷺ نگفتند: «حُب، معلوم است؛ شهر مکه». بلکه با رعایت ادب و احترام، گفتند: الله و رسولش داناترند. سپس رسول الله ﷺ سکوت فرمود، تا جایی که صحابه ﷺ گمان کردند، پیامبر ﷺ نام دیگری برای مکه بیان می‌کند. پیامبر ﷺ فرمود: «أَلَيْسَ الْبَلَدَةَ؟». یعنی: «مگر این‌جا، مکه نیست؟» ناگفته نماند که «بلده»، یکی از نام‌های مکه‌ی مکرمه است. سپس پرسید: «امروز، چه روزی است؟» صحابه، باز هم با رعایت ادب و احترام گفتند: الله و رسولش داناترند. فرمود: «آیا روزِ قربان نیست؟» گفتند: بله، ای رسول‌خدا! آن‌ها، از حرمت مکه، و ماهِ ذی‌الحجه و روزِ قربانی، آگاه بودند. لذا رسول الله ﷺ فرمود: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است». بدین‌سان رسول الله ﷺ حرمت خون و مال و آبروی مسلمانان را بیان کرد.

حرمتِ خون، شامل جان و کم‌تر از آن، یعنی جسم و پیکر انسان می‌شود و در رابطه با حرمت مال، فرقی نمی‌کند که زیاد باشد یا اندک. و حرمت آبرو نیز مسایلی چون زنا، لواط، تهمتِ زنا و نیز غیبت، کتک‌کاری و ناسزاگویی و امثال آن را دربرمی‌گیرد. بنابراین، خون و مال و آبروی مسلمان، حرمت دارد و برای هیچ مسلمانی، شکستن حرمت برادرش، جایز نیست. خون مسلمان یا کشتن او، فقط در سه مورد، جایز است: قصاصِ قتل، مرتد شدن و نیز شخصِ متأهلی که مرتکب زنا می‌شود.

خوردن مال دیگران نیز تنها زمانی جایز است که صاحب مال، با طیبِ خاطر و به میل خود، آن را در اختیار انسان قرار دهد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ

تِجْرَةً عَنِ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ﴾ [النساء: ۲۹]

ای مؤمنان! اموالِ یک‌دیگر را به ناحق نخورید مگر این‌که داد و ستدی با رضایت شما در کار باشد.

آبروی مسلمان نیز حرمت دارد و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که از هم‌کیش خود غیبت کند یا به او تهمت بزند. ناگفته نماند که اگر شخصی، مسلمان بی‌گناه و پاک‌دامنی را به زنا متهم کند یا خطاب به او بگوید: ای زناکار! یا به او بگوید که تو هم‌جنس باز و لواط‌کار هستی، دو راه پیش روی اوست: یا باید برای اثبات ادعایش چهار شاهد بیاورد که شهادت دهند این فرد را به‌وضوح دیده‌اند که مرتکب چنین عملی شده است یا به سه صورت، مجازات خواهد شد:

مجازات اول: هشتاد تازیانه، به او می‌زنند.

مجازات دوم: پس از آن، هیچ گواهی و شهادتی از او پذیرفته نمی‌شود و اگر در دادگاه یا نزد قاضیِ شرع، گواهی دهد که هلال ماه را دیده، یا درباره‌ی اموال و یا قتلی شهادت دهد، شهادتش قابل قبول نخواهد بود و اعتبار ندارد.

مجازات سوم: این است که به عنوان سوء‌پیشینه از دایره‌ی عدالت خارج می‌شود و فاسق به‌شمار می‌رود؛ یعنی از پاره‌ای از حقوق شرعی خود محروم می‌گردد و دیگر، اجازه‌ی تزویج دختر یا خواهرش را ندارد و نمی‌تواند در هیچ کاری، در مقام یک سرپرست باشد. این، دیدگاهِ بسیاری از علما درباره‌ی کسی‌ست که مسلمانی را

به زنا یا لواط، متهم می‌کند. مگر این‌که چهار شاهد برای اثبات ادعایش، در محضر دادگاه یا قاضی شرع، حاضر نماید. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لَوْلَا جَاءَ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ

الْكٰذِبُونَ ﴿۱۳﴾ [النور: ۱۳]

چرا چهار گواه بر ادعایشان نیاوردند؟ و چون گواهی نیاوردند، به‌راستی که آنان نزد الله دروغگو هستند.

لذا اگر این شخص، به‌ظاهر جزو بهترین و راست‌گوترین مردم باشد، ولی چهار شاهد برای اثبات ادعایش نیاورد، حکمش این است که هشتاد تازیانه به او بزنند. در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه چهار نفر گواهی دادند که فلان شخص، مرتکب زنا شده است. عمر رضی الله عنه آن‌ها را به حضور خواست و از هر یک از آنان پرسید: آیا گواهی می‌دهی که فلانی، زنا کرده است؟ اولی، پاسخ داد: آری. عمر رضی الله عنه سؤال کرد: آیا تو دیدی که این مرد، با فلان زن زنا کرد؛ همان‌گونه که چوب سرمه‌کش در سرمه‌دان، پنهان می‌شود؟ پاسخ داد: بله. دومی و سومی نیز به همین شکل گواهی دادند. اما چهارمین شاهد گفت: من به زنا، گواهی نمی‌دهم؛ البته عمل ناشایستی دیدم. حرکات این زن و مرد، همانند حرکات کسانی بود که مرتکب این عمل می‌شوند. عمر رضی الله عنه حکم «قذف»، یعنی هشتاد تازیانه را بر سه نفر اول اجرا کرد و چهارمین شاهد را رها نمود. لذا حرمت آبروی مسلمان، زیاد است و همان‌طور که خوانده و شنیده‌اید، الله متعال، فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً

وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿۴﴾ [النور: ۴]

و به آنان که به زنان پاک‌دامن نسبت زنا می‌دهند و آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه بزنید و هرگز گواهی آنان را نپذیرید. و چنین کسانی فاسق‌اند.

در این آیه، به دو مجازات اول از سه مجازاتی که پیش‌تر ذکر گردید، تصریح شده است ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ﴾، اشاره‌ای به مجازات سوم می‌باشد. البته مجازات سوم، معلق یا تعلیقی است. زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۵]

مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح و نیکوکاری در پیش بگیرند؛ پس به یقین الله، آمرزنده‌ی مهرورز است.

البته ادعای توبه و پشیمانی، کافی نیست و باید با گذشت زمان، ثابت شود که این شخص، واقعاً توبه‌کار شده و اصلاح و نیکوکاری در پیش گرفته است. فکرش را بکنید؛ این موضوع به قدری اهمیت دارد که رسول‌الله ﷺ روز قربانی، در «منا»، و در حضور صحابه ﷺ فرمود: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است». و سپس افزود: «مواظب باشید که پس از من، گمراه نشوید؛ بدین‌سان که برخی از شما (همانند کافران)، گردن برخی دیگر را بزنند». لذا اگر مسلمانان، به کشتن یک‌دیگر بپردازند، کافر می‌شوند؛ زیرا هیچ‌کس جز کافر، ریختن خون مسلمان را جایز نمی‌داند؛ از این‌رو امکان ندارد که مسلمان روی برادر مسلمانش، اسلحه بکشد و اسلحه کشیدن به روی مسلمانان، کار کافران است. بنابراین پیامبر ﷺ جنگیدن مسلمانان با یک‌دیگر را موازی با کفر دانست و فرمود: «مواظب باشید که پس از من، گمراه نشوید؛ بدین‌سان که برخی از شما (همانند کافران)، گردن برخی دیگر را بزنند».

البته این مسأله، به شرح و تفصیل بیش‌تری نیاز دارد؛ باید دانست که کشتن مسلمان، زمانی کفر است که قاتل، ریختن خون او را بدون هیچ دلیل شرعی جایز بداند؛ در این صورت قاتل، کافر می‌شود و از دایره‌ی اسلام خارج می‌گردد؛ اما اگر کشتن مسلمان، از روی تأویل نادرست یا به قصد ریاست‌طلبی و رسیدن به قدرت و حکومت باشد، کفر اصغر محسوب می‌شود و قاتل، با این‌که عمل کفرآمیزی مرتکب شده است، مرتد نیست و از دایره‌ی اسلام، خارج نمی‌گردد؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿وَإِنْ طَافَتَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتَلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا

بِالْعَدْلِ وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا
بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ﴿١٠﴾

[الحجرات: ۹، ۱۰]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید و عدالت و دادگری پیشه نمایید. بی گمان الله، دادگران را دوست دارد. جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

لذا این دو آیه و حدیث مذکور را بدین صورت جمع بندی می کنیم که جنگیدن مسلمانان با یکدیگر، زمانی کفر است و آنان را از دایره ی اسلام، خارج می کند که ریختن خون یکدیگر را بدون هیچ تأویلی، درست بدانند؛ ولی اگر مسلمانی، به خاطر ریاست یا از روی تعصب قومی و امثال آن، برادر مسلمانش را به قتل برساند، کافر نیست؛ بلکه مرتکب گناه کبیره ای شده است و باید توبه کند.

سپس رسول الله ﷺ فرمود: «آیا تبلیغ کردم؟ آیا تبلیغ کردم؟» صحابه رضی الله عنهم گفتند: بله. دقت کنید که رسول الله ﷺ چگونه یارانش را در چنین موقعیت هایی گواه قرار می دهد که وظیفه اش را در قبال تبلیغ دین، ادا کرده است. در «عرفه» نیز سخنرانی کرد و فرمود: «آیا تبلیغ کردم؟» یاران، گفتند: بله. آن گاه انگشتش را به سوی آسمان بلند کرد و در حالی که آن را به سوی مردم حرکت می داد، فرمود: یا الله! تو خود، گواه این ها باش که من، تبلیغ کردم و بدین سان پروردگارش را شاهد گرفت که به امتش تبلیغ کرده است. و روز عید قربان نیز از آن ها اقرار گرفت که وظیفه اش را در قبال دعوت و تبلیغ، انجام داده است. ما هم گواهی می دهیم و الله و فرشتگانش را شاهد می گیریم که پیامبر ﷺ به بهترین شکل، وظیفه اش را در قبال دعوت و تبلیغ انجام داده و رسالت و مأموریتش را به انجام رسانده است و امت را به سوی همه ی نیکی ها رهنمون شده و آن ها را از هرگونه بدی و شرارتی برحذر داشته و امتش را بر راه پُرفروغ و همواری رها کرده که شبش، همانند روز آن روشن است. هم چنین تمام امور دینی و دنیوی مورد نیاز امت را بیان فرموده است؛ گرچه امکان دارد که حاملان و ناقلان خبرها و رهنمودهایش، دچار اشتباه شده باشند که در این صورت، قرائت یا برداشت آن ها از رهنمودهایش، نادرست بوده است؛ یا ممکن است سوء

نیت داشته‌اند و یا به دلایلی دیگری، اشتباهاتی در نقل سنت و فهم آن صورت گرفته باشد. با این حال، پیامبر ﷺ ذره‌ای در وظیفه‌اش کوتاهی نکرده است.

صحابه ﷺ نیز همه‌ی رهنمودهایی را که از پیامبر ﷺ شنیده‌اند، و همین‌طور وحی الهی را کتمان نکرده و آن را به نسل‌های پس از خویش، منتقل نموده‌اند و آن‌گاه تابعین، این وظیفه‌ی خطیر را به انجام رسانده‌اند و این رویه، در طول تاریخ اسلام، ادامه داشته است و بدین‌سان سنت‌ها و رهنمودهای پیامبر ﷺ به ما رسیده است.

سپس پیامبر ﷺ دستور داد که حاضران، سخنانش را به کسانی که حضور ندارند، برسانند؛ زیرا امکان دارد کسی که حدیث به او می‌رسد، فهم دقیق‌تر از شنونده‌ی حاضر داشته باشد. این، رهنمود رسول‌الله ﷺ برای کسانی بود که آن روز در سخنرانی‌اش حضور داشتند و نیز رهنمودی برای کسانی است که تا روز قیامت، حدیثش را می‌شنوند. لذا وظیفه داریم همین‌که حدیثی از رسول‌الله ﷺ به ما رسید، آن را به دیگران نیز برسانیم. ما، این بار امانت را از آن جهت به دوش می‌کشیم که آن را به دیگران برسانیم؛ نه این‌که مانند یهودیان باشیم که به عمل کردن به تورات و تبلیغ آن، مکلف شدند، ولی به آن عمل نکردند و در تبلیغ آن کوتاهی نمودند؛ از این‌رو الله ﷻ آنان را به بدترین شکل، توصیف کرده و فرموده است:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾ [الجمعة: ۵]

مثال کسانی که به عمل کردن به تورات مکلف شدند و به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب‌هایی حمل می‌کند.

الاغ یا درازگوش، چه می‌داند که آنچه بارش کرده‌اند، کتاب است یا چیز دیگری؟ تازه، چه فایده‌ای برایش دارد؟ همین‌طور کسی که حامل قرآن و سنت است، ولی از آن بهره نمی‌گیرد، همانند درازگوشی است که کتاب‌هایی حمل می‌کند و هیچ فایده‌ای از آن‌ها نصیبش نمی‌شود. از الله متعال، درخواست می‌کنم که به همه‌ی ما، علم مفید و سودمند با عمل نیک و شایسته عنایت بفرماید.

از این حدیث، چنین برداشت می‌کنیم که پیامبر ﷺ امتش را از جنگیدن با یک‌دیگر و نیز کشتن هم‌دیگر برحذر داشته است؛ ولی متأسفانه مسلمانان در طول تاریخ، به روی هم شمشیر کشیده‌اند و این فتنه از زمان قتل عثمان بن عفان ﷺ تا

دوران ما ادامه داشته است؛ گرچه گاهی آتش این فتنه، شعله‌ور شده و مناطق زیادی را دربرگرفته است و گاه، فروکش کرده و در مناطق مشخصی زبانه کشیده است.

در هر حال بر هر مسلمانی واجب است که در حدّ توان خویش، از ریختن خون برادرش دوری کند. البته بحثی نیست که انسان باید از جان و مال و ناموس خود دفاع کند؛ ولی باید دقت نماید که آسان‌ترین روش را انتخاب نماید و زمانی گزینه‌ی قتل را برگزیند که برای دور کردن متجاوز یا دفاع از جان و مال و ناموس خویش، چاره‌ای جز پیکار با متجاوز نداشته باشد. اگر تجاوزگر کشته شود، دوزخی خواهد بود و اگر مدافع کشته شود، شهید است؛ چنان‌که در حدیث پیامبر ﷺ آمده است.

این حدیث نسبت به آبروی مسلمانان هشدار می‌دهد و بیان‌گر این نکته است که هیچ مسلمانی نباید آبروی برادرِ مسلمانش را به‌دروغ یا راست، هدف قرار دهد؛ زیرا اگر راست بگویند، در حقیقت غیبتش را کرده و اگر دروغ بگویند، به او تهمت زده است. اگر نقد و انتقادی به عبادت، اخلاق و یا رفتار فردی و اجتماعی برادرِ مسلمان خود داری، باید خیرخواهش باشی و موضوع را با خودش در میان بگذاری؛ چه شفاهی و چه به صورت کتبی. البته اگر او را از طریق نامه یا به صورت کتبی، نصیحت کردی، حتماً خودت را معرفی کن؛ ترسو نباش؛ ترسو نباش. خیلی محترمانه برایش بنویس که من، در این موارد به شما نقد دارم و خودت را معرفی کن تا باب گفتگو در میان شما باز شود و چه بسا نزدت بیاید و همه‌ی این موضوع‌ها را با تو به بحث و بررسی بگذارد.

ولی شایسته‌ی مسلمان نیست که ترسو باشد و از پُشتِ دیوار، چیزی پرت کند. این، خیرخواهی نیست؛ زیرا نقدهایی که به او داری، هم‌چنان به قوت خود باقی می‌ماند و در دل خود، او را بر خطا می‌پنداری. او نیز تغییری در رویه‌ی خود ایجاد نمی‌کند؛ زیرا کسی که نصیحتش را در کاغذی نوشته و برای او فرستاده، با او روبه‌رو نشده که دیدگاه خود را توضیح دهد و از دیدگاه مخالف، باخبر شود. و بدین‌سان مشکل، حل نخواهد شد؛ بلکه امکان دارد پیچیده‌تر شود؛ ولی اگر خیرخواهی توام با جرأت و احترام باشد، قابل‌قدردانی‌ست و شرایطی فراهم می‌شود که یکی از دو طرف، از نظرات طرف مقابلش استفاده کند.

۲۱۹- وعن أبي أمامة إياس بن ثعلبة الحارثي رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «مَنْ اقْتَطَعَ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِيَمِينِهِ فَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ التَّارَ، وَحَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». فقال رجل: وإن كان شيئاً يسيراً يا رسول الله؟ فقال: «وإن قضيماً من أراك». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوامامه، ایاس بن ثعلبه‌ی حارثی رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «کسی که حق مسلمانی را با سوگند دروغ تصاحب کند، الله دوزخ را بر او واجب، و بهشت را بر او حرام می‌گرداند». مردی پرسید: ای رسول‌خدا! حتی اگر چیز اندکی باشد؟ فرمود: «اگرچه چوبِ مسواکی باشد».

۲۲۰- وعن عدي بن عميرة رضي الله عنه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «مَنْ اسْتَعْمَلَنَاهُ مِنْكُمْ عَلَى عَمَلٍ، فَكَتَمْنَا مَخِيطًا فَمَا فَوْقَهُ، كَانَ غُلُولًا يَأْتِي بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فقام إليه رجل أسود من الأنصار، كأني أنظر إليه، فقال: يا رسول الله أقبل عني عملك. قال: «وَمَا لَكَ؟» قال: سمعتك تقول كذا وكذا، قال: «وَأَنَا أَقُولُهُ الْآنَ: مَنْ اسْتَعْمَلَنَاهُ عَلَى عَمَلٍ فَلِيَجِيءَ بِقَلِيلِهِ وَكَثِيرِهِ، فَمَا أُوتِيَ مِنْهُ أَخَذَ وَمَا نُهِى عَنْهُ انْتَهَى». [رواه مسلم]^(۲)

ترجمه: عدی بن عمیره رضي الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمود: «کسی که او را بر کاری (مانند جمع‌آوری زکات) بگماریم و او، سوزنی یا کم‌تر از آن را از ما پنهان کند، خیانت به‌شمار می‌رود و روز قیامت، آن را با خود می‌آورد». مرد سیاهی از انصار برخاست، گویا اینک به او نگاه می‌کنم؛ گفت: ای رسول‌خدا! مأموریتی را که به من داده‌اید، پس بگیرید. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «تو را چه شده؟» پاسخ داد: از شما شنیدم که چنین و چنان فرمودید. فرمود: «الآن هم همین را می‌گویم: هر که او را بر کاری گماشتیم، باید کم و زیاد آن را تحویل دهد؛ لذا هر مأموریتی که به او داده شود، بپذیرد و از هرچه که منع گردد، دوری نماید».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۳۷.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۸۳۳.

۲۲۱- وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال: لَمَّا كَانَ يَوْمُ خَيْبَرَ أَقْبَلَ نَفْرًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: فَلَانٌ شَهِيدٌ، وَفَلَانٌ شَهِيدٌ، حَتَّى مَرُّوا عَلَى رَجُلٍ فَقَالُوا: فَلَانٌ شَهِيدٌ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَلَّا إِنِّي رَأَيْتُهُ فِي النَّارِ فِي بُرْدَةٍ غَلَّهَا أَوْ عَبَاءَةٌ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ می گوید: روز «خیبر» تعدادی از اصحاب پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و گفتند: فلانی، شهید است؛ فلانی هم شهید است. تا این که به یکی از کشته شدگان خیبر رسیدند. گفتند: او، شهید است. پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «خیر؛ من او را در دوزخ، در لباس راه‌راهی دیدم که از مال غنیمت دزدیده بود».

[بُردَه، لباس یا چادر کوتاهی ست که به دور خود می‌پیچند؛ و عبا، لباسی بلند

است.]

۲۲۲- وعن أبي قتادة الحارث بن ربعي رضی اللہ عنہ عن رسول الله صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَامَ فِيهِمْ، فَذَكَرَ لَهُمْ أَنَّ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالْإِيمَانَ بِاللَّهِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، تُكْفَّرُ عَنِّي خَطَايَايَ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَعَمْ إِنْ قُتِلْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ غَيْرٌ مُدْبِرٌ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَيْفَ قُلْتَ؟» قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَتُكْفَّرُ عَنِّي خَطَايَايَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَعَمْ وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ غَيْرٌ مُدْبِرٌ، إِلَّا الدَّيْنَ فَإِنَّ جِبْرِيْلَ قَالَ لِي ذَلِكَ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوقتاده، حارث بن ربعی رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان یارانش ایستاد و این نکته را برای آن‌ها بیان کرد که جهاد در راه الله و ایمان به او، برترین اعمال به‌شمار می‌روند. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! به من بگوئید: اگر در راه الله کشته شوم، گناهانم بخشیده می‌شوند؟ رسول الله صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: «آری؛ اگر با صبر و پایداری و به امید پاداش، هنگام رویارویی با دشمن فرار نکنی و کشته شوی، گناهانت بخشیده می‌شود». سپس رسول الله صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «چه گفتی؟» عرض کرد: به من بگوئید: اگر در راه الله کشته شوم، گناهانم بخشیده می‌شود؟ فرمود: «آری؛ اگر با صبر و پایداری و به امید پاداش، هنگام رویارویی با دشمن، فرار نکنی و کشته شوی،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۱۴.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۸۸۵.

گناهانت بخشیده می‌شود، جز بدهی یا قرضی که بر عهده‌ی توست. این را جبرئیل به من گفت».

شرح

مؤلف رحمته، حدیثی درباره‌ی فضیلت جهاد و شهادت در راه الله ذکر کرده است؛ همان‌طور که رسول‌الله صلی الله علیه و آله خبر داده، جهاد در راه الله، بلندترین و رفیع‌ترین قسمت اسلام است و شهادت در راه الله، باعث آموزش همه‌ی گناهان، جز قرض (بدهی) است. هم‌چنین اگر کسی در اموال غنیمت کوچک‌ترین خیانتی کند و کشته شود، شهید به‌شمار نمی‌آید.

بُرده و عبا، هر دو نوعی لباسند. آن شخص، لباسی را که در جنگ، از کفار به غنیمت گرفته بود، مخفی کرد تا در وقت مناسب، آن را تصاحب کند. و همین، عذابِ جانس در دوزخ گردید و با این‌که در جنگ کشته شد، از دست‌یابی به مقام شهادت و نیل به این افتخار بزرگ، محروم گردید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگز»؛ یعنی شهید نیست. زیرا در غنیمت، خیانت کرد و جهادش را تباہ نمود و دوزخی شد. الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [آل عمران: ۱۶۱]

از هیچ پیامبری خیانت سر نمی‌زند؛ و هر کس خیانت کند، روز قیامت آن را با خود می‌آورد.

از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که نباید کسی را قاطعانه شهید بنامیم یا بگوییم: فلانی، شهید است؛ گرچه در نبرد با کفار کشته شود؛ زیرا اگر کوچک‌ترین خیانتی در اموال غنیمت کرده باشد، از مقام شهادت محروم می‌گردد. هم‌چنین احتمال دارد نیتش، درست نبوده و از روی تعصب قومی، نژادی یا ملی جنگیده باشد؛ زیرا از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی کسانی پرسیدند که از روی تعصب و حس قومی و قبیله‌ای یا برای نشان دادن شجاعت خود یا برای نام و نشان و خودنمایی می‌جنگند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱) یعنی: «کسی که برای اعلا‌ی کلمه‌الله بجنگد، او، مجاهد است و در راه الله جنگیده است».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۲۳، ۲۸۱۰)؛ و مسلم، ش: ۱۹۰۴.

نیت، امری باطنی است که تنها الله، آن را می‌داند؛ از این رو رسول الله ﷺ فرموده است: «مَا مِنْ مَكْلُومٍ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِهِ - إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجْرُحُهُ يَتَعَبُ دَمًا لَلْوُنُ لَوْنُ الدَّمِ وَالرَّيْحُ رِيحُ الْمِسْكِ»^(۱) یعنی: «کسی که در راه الله زخمی شود - و الله بهتر می‌داند که چه کسی در راه او زخمی می‌گردد - روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که از زخمش خون می‌ریزد؛ رنگش، به رنگ خون و بویش، بوی مشک خواهد بود».

لذا بخاری رحمته در «صحیح» خود، در شرح این موضوع، بابی بدین عنوان گشوده است که: «باب لا يُقال: فلان شهيد» یعنی: به‌طور مشخص نباید گفته شود که فلانی، شهید است؛ مگر این که رسول الله ﷺ از فردی به‌طور مشخص به عنوان شهید یاد کرده باشد یا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله گفته باشند که فلانی، شهید است و ایشان نیز تأیید کرده باشد. البته امروزه به‌سادگی این نشان را به هر کسی می‌دهند و می‌گویند: فلانی، شهید است! اگرچه روشن باشد که با اهداف قومی یا ملی کشته شده است و حتی امکان دارد مسلمان هم نباشد! با این حال می‌گویند: فلانی شهید است؛ یا فلانی، به شهادت رسید.

عمر رضی الله عنه نیز از این امر منع نمود و فرمود: شما می‌گویید: فلانی، شهید است یا در راه الله کشته شده؛ حال آن‌که شاید چنین و چنان باشد؛ یعنی امکان دارد در غنایم خیانت کرده باشد. بگویید: هر کس در راه الله کشته شود یا بمیرد، شهید است. و شخص معینی را نام نبرید؛ زیرا به‌طور مشخص، نمی‌توان گفت که فلان‌کس، شهید است؛ اگرچه در میدان نبرد با کفار کشته شود. معلوم نیست که چه نیتی داشته و چه در قلبش بوده است؛ تنها الله می‌داند. علاوه بر این، ما چه گواهی بدهیم که فلان‌کس شهید است و چه ندهیم، اگر به‌راستی شهید باشد، هیچ از مقامش کاسته نمی‌شود و نزد الله، شهید محسوب می‌شود. و بر عکس، اگر شهید نباشد و از او به عنوان شهید یاد کنیم، به مقام شهادت نایل نمی‌گردد و نزد الله صلی الله علیه و آله شهید، محسوب نمی‌شود. لذا باید بگوییم: امیدواریم که جزو شهدا باشد یا از عبارت‌های عام استفاده کنیم و بگوییم: هر کس در راه الله کشته شود، شهید است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۵۳۳.

و اما حدیث دوم؛ این حدیث، بیان‌گر این است که هر کس در الله پیکار کند و پایداری نماید و به اجر و ثواب الهی امیدوار باشد و هنگام رویارویی با دشمن، فرار نکند و کشته شود، همه‌ی گناهانش پاک می‌گردد، جز دین با بدهی؛ یعنی دین یا بدهی هیچ‌کس، با شهادت از ذمه‌ی او برداشته نمی‌شود؛ زیرا حق مردم است و حق مردم باید به تمام و کمال ادا گردد. لذا به اهمیت بدهی یا پرداخت آن، پی می‌بریم و درمی‌یابیم که انسان نباید نسبت به پرداخت بدی‌هایش سهل‌انگاری کند. با این حال متأسفانه مشاهده می‌شود که بسیاری از مردم، به این مسأله اهمیت نمی‌دهند و حتی به‌خاطر تجملات و خریدن چیزهای غیرضروری، خود را زیر یارِ قرض می‌برند یا وسایل تزئینی و غیرضروری را به صورت قسطی خریداری می‌کنند. گاه مشاهده می‌شود که شخصی، توانایی خرید خودرویی به قیمت پنج میلیون تومان را دارد، اما به قرض و وام تن می‌دهد و خودرویی به قیمت بیست میلیون تومان خریداری می‌کند. همه‌ی این‌ها از کم‌علمی و بی‌توجهی به رهنمودهای دینی‌ست. همیشه سعی کنید تا آن‌جا که ممکن است از خرید نسیه یا معاملات قسطی دوری نمایید. الله متعال، به‌لطف خویش همه‌ی ما را از آنچه که مایه‌ی خشم اوست، در پناه خویش قرار دهد و بارِ قرض و بدهی را از دوش همه‌ی بدهکاران بردارد.

۲۲۳- وعن أبي هريرة رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَتَدْرُونَ مِنَ الْمُفْلِسِ؟» قَالُوا: الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ. فَقَالَ: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ وَصِيَامٍ وَزَكَاةٍ، وَيَأْتِي وَقَدْ شَتَمَ هَذَا، وَقَذَفَ هَذَا وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، وَسَفَكَ دَمَ هَذَا، وَضَرَبَ هَذَا، فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ، أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «آیا می‌دانید مفلس کیست؟» گفتند: از نظر ما، کسی مفلس است که ثروت نقدی و غیرنقدی ندارد. فرمود: «مفلس در امت من، کسی است که روز قیامت، با انبوهی از (اعمال نیک، مانند) نماز و روزه و

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۱.

زکات حاضر می‌شود؛ ولی این را هم با خود دارد که فلانی را دشنام داده و به آن یکی، تهمت زده است؛ مال این را خورده و خون آن یکی را ریخته و فلانی را زده است. لذا از نیکی‌هایش به هر یک از این‌ها داده می‌شود؛ و اگر نیکی‌هایش پیش از ادای حقوقِ حق‌داران تمام شد، از بدی‌های آنان کسر می‌گردد و به حساب او منظور می‌شود و سپس او را در آتش دوزخ می‌اندازند».

شرح

مؤلف رحمته از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از یارانش پرسید: «آیا می‌دانید مفلس کیست؟» پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ صحابه را می‌دانست، اما قصدش، آموزش یک مسأله‌ی مهم بود؛ زیرا گاه، پرسش از ناآگاهی و ندانستن است و گاه، برای جلب توجه مخاطب به موضوعی که مطرح می‌شود و گاه برای اثبات و بیان یک قضیه. به عنوان مثال: باری از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا معامله‌ی خرماي تازه با خرماي خشک، درست است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کرد: «آیا خرماي تازه پس از خشک شدن، کم می‌شود؟» گفتند: بله. لذا از معامله‌ی خرماي تازه با خرماي خشک، منع کرد.^(۱)

ولی در این حدیث، پرسش پیامبر صلی الله علیه و آله برای این بود که مسأله‌ای را به آنان بگویند که نمی‌دانستند یا لااقل، منظور پیامبر صلی الله علیه و آله را متوجه نشدند. پرسید: «آیا می‌دانید چه کسی، مفلس است؟» گفتند: ای رسول خدا! ما، کسی را فقیر و مفلس می‌دانیم که نه ثروت نقدی دارد و نه ثروت غیرنقدی. معمولاً از نظر مردم، کسی مفلس است که چنین وضعیتی دارد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مفلس در امت من، کسی است که روز قیامت، با انبوهی از (اعمال نیک، مانند) نماز و روزه و زکات حاضر می‌شود». در روایت دیگری آمده است: «با نیکی‌هایی به اندازه‌ی کوه‌ها حاضر می‌شود»؛ یعنی ثروت هنگفت و کلانی از نیکی‌ها با خود دارد؛ ولی این را هم با خود دارد که فلانی را دشنام داده و به آن یکی، تهمت زده است؛ مال این را خورده و خون آن یکی را ریخته و فلانی را زده است؛ یعنی حقوق مردم را پایمال کرده است. اینک، مردم، حق خود را می‌خواهند؛ چون در دنیا به حقوقشان تجاوز شده و به حق خود نرسیده‌اند.

(۱) صحیح است؛ این رویت را علامه آل‌بانی رحمته در صحیح ابن‌ماجه (۱۸۳۵)، و الإرواء (۱۳۵۲) صحیح دانسته است.

لذا حال، این آقا یا خانم باید تاوانش را پس دهد. از این رو هر یک از این‌ها به ازای حق خود، از نیکی‌هایش برمی‌دارد؛ اگر نیکی‌هایش پیش از تسویه حساب کامل تمام شود، از بدی‌های آنان کسر می‌گردد و به حساب او منظور می‌شود و سپس او را در آتش دوزخ، می‌اندازند. پناه بر الله.

نیکی‌هایش تمام می‌شود. ثواب نمازی که خوانده، پای حقوقی که پایمال کرده است، می‌رود؛ ثواب زکاتش تمام می‌شود و چیزی از ثواب روزه‌اش نمی‌ماند؛ همه می‌رود؛ اما هنوز بدهی‌هایش تمام نشده و بستان‌کارانش منتظر دریافت حق و حقوق خود هستند. لذا از بدی‌های آنان کسر می‌شود و به حساب این مفلس بینوا منظور می‌گردد. در نتیجه با دستی خالی از نیکی‌ها و کوله‌باری از گناه، در دوزخ می‌افتد.

پیامبر ﷺ راست فرموده است؛ به راستی، چنین شخصی، مفلس و بینواست. دنیا هرطور که باشد، بر فقیر و غنی، می‌گذرد. چه بسیار فقیرانی که ثروتمند شده‌اند و چه همه ثروتمندانی که ثروت خود را از دست داده‌اند و ورشکسته شده‌اند! ولی بدترین نوع ورشکستگی، ورشکستگی در آخرت است؛ بدین‌سان که انسان، کوهی از نیکی‌ها داشته باشد، ولی همه را از دست بدهد؛ آن هم در شرایط سخت و دشوار قیامت!

این، هشداری جدی به کسانی است که حقوق دیگران را پایمال می‌کنند. لذا تا فرصت باقی‌ست، پیش از آن‌که از دنیا کوچ کنیم، حق هر کسی را به او بدهیم و هر حق‌داری را به حقتش برسانیم و برای جبران حقوقی که ضایع کرده‌ایم، تلاش نماییم؛ چون در آخرت، یک «قران» هم یافت نمی‌شود. تنها سرمایه‌ی ما در آخرت، نیکی‌های ما خواهد بود؛ اما اگر بدهکار باشیم، باید از سرمایه‌ی نیکی‌های خود، هزینه و جبران کنیم. رسول الله ﷺ فرموده است: «از نیکی‌هایش به هر یک از این‌ها داده می‌شود؛ و اگر نیکی‌هایش پیش از ادای حقوق حق‌داران تمام شد، از بدی‌های آنان کسر می‌گردد و به حساب او منظور می‌شود و سپس او را در آتش دوزخ، می‌اندازند».

ناگفته نماند که این حدیث، بدین معنا نیست که آن شخص برای همیشه در دوزخ خواهد ماند؛ بلکه به اندازه‌ی بدی‌هایی که متحمل گردیده است، مجازات می‌شود و سپس از دوزخ رهایی می‌یابد و به بهشت می‌رود؛ زیرا هیچ مؤمنی برای همیشه در دوزخ نمی‌ماند؛ اما فراموش نکنیم که آتش دوزخ، داغ و سوزان است. انسان، یک

لحظه هم نمی‌تواند آتش را تحمل کند، چه رسد به این‌که تاب تحمل آتش دوزخ را داشته باش. الله متعال همه‌ی ما را از آتش دوزخ، در پناه خویش قرار دهد.

۲۲۴- وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَحْسَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَأَقْضِي لَهُ بِنَحْوِ مَا أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ أَخِيهِ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ام‌سلمه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من نیز انسان هستم؛ شما برای قضاوت، نزد من می‌آیید و ممکن است یکی از طرفین خصومت، در استدلال یا سخن گفتن، ماهرتر باشد و من، مطابق چیزی که می‌شنوم، به نفع او قضاوت نمایم. پس، هر کسی که حق برادرش را بدین‌سان به او بدهم، در حقیقت، پاره‌ای از آتش را به او داده‌ام».

شرح

مؤلف رحمته الله در باب «حرام بودن ظلم، و ادای حق به حق‌داران»، از ام‌سلمه رضی الله عنها نقل کرده که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «من نیز انسان هستم؛ شما، برای قضاوت، نزد من می‌آیید و ممکن است یکی از طرفین خصومت، در استدلال یا سخن گفتن، ماهرتر باشد و من، مطابق چیزی که می‌شنوم، به نفع او قضاوت نمایم. پس، هر کسی که حق برادرش را بدین‌سان به او بدهم، در حقیقت، پاره‌ای از آتش را به او داده‌ام».

این حدیث، نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز انسانی همانند ما بوده است، نه فرشته؛ و همان نیازهایی را داشته است که هر انسانی دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همانند همه‌ی انسان‌ها گرسنه و تشنه می‌شد، احساس سرما و گرما می‌کرد، و به خوردن و آشامیدن و خوابیدن نیاز داشت؛ مثل هر انسانی، دچار فراموشی می‌شد، برخی چیزها را می‌دانست و از برخی مسایل نیز بی‌اطلاع بود؛ از این‌رو فرمود: من نیز انسان هستم».

همان‌طور که الله تعالی به او دستور داد که به همه اعلان کند که بشری همانند سایر انسان‌هاست؛ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ [الکهف: ۱۱۰]

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۴۵۸ و چندین مورد دیگر؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۱۳.

بگو: جز این نیست که من نیز بشری همانند شما هستم و به من وحی می‌شود که پروردگارتان یگانه معبود برحق است.

یعنی در مقام معبود نیستم که پرستش شوم یا پروردگاری نیستم که نفع و ضرری در دست من باشد؛ رسول الله ﷺ برای خود نیز مالک هیچ نفع و ضرری نبود. بدین سان همه‌ی شبهات کسانی که رسول الله ﷺ را به فریاد می‌خوانند یا او را پرستش می‌کنند یا برای دفع ضرر یا جلب منفعت، به او امید می‌بندند، برطرف می‌شود و هیچ جای شبهه‌ای برای این‌ها باقی نمی‌ماند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿٢٣﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٤﴾ إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَةً﴾ [الجن: ۲۱، ۲۳]

بگو: من، مالک هیچ زیان و یا هدایتی برای شما نیستم. بگو: هیچ‌کس نمی‌تواند مرا از عذاب الله پناه دهد و هرگز پناه‌گاهی جز او نمی‌یابم. وظیفه‌ام تنها ابلاغ (پیام) از سوی الله و رساندن پیام‌های اوست.

یعنی اگر الله متعال بخواهد به من عذاب یا زبانی برساند، هیچ‌کس نمی‌تواند مرا از عذاب الاهی نجات دهد و پناه‌گاهی جز الله ندارم.

در هر حال، رسول الله ﷺ فرمود: «من هم انسان هستم». و این مقدمه‌ای برای این بود که بگوید: «شما برای قضاوت، نزد من می‌آیید»؛ یعنی من نیز همانند هر انسان دیگری نمی‌دانم که در دعوای و خصومت‌ها، حق با کیست؛ «ممکن است یکی از طرفین خصومت، در استدلال یا سخن گفتن، ماهرتر باشد و من، مطابق چیزی که می‌شنوم، به نفع او قضاوت نمایم»؛ زیرا من، مطابق دلایلی که به من ارائه می‌شود، حکم می‌کنم.

این مسأله، در متن زندگی ما به وضوح دیده می‌شود. دو نفر نزد قاضی می‌روند؛ یکی از آن‌ها، به اصطلاح آدم زبان‌داری است که خوب حرف می‌زند و دلایل محکمه‌پسندی تقدیم دادگاه می‌کند؛ و دیگری، با این‌که حق با اوست، زبان حرف زدن ندارد. لذا قاضی مطابق دلایلی که به او ارائه شده، به نفع اولی حکم می‌کند؛ از این رو رسول الله ﷺ فرمود: «من، مطابق چیزی که می‌شنوم، قضاوت می‌نمایم». این، کار قاضی‌ها را ساده‌تر می‌کند؛ زیرا هیچ قاضی‌ای غیب نمی‌داند و مکلف به دانستن غیب نیست؛ بلکه وظیفه دارد دلایل طرفین دعوا (خواهان و خوانده) را بشنود و مطابق

شواهد و دلایل وجود حکم کند؛ زیرا اگر قرار باشد هر قاضی‌ای، بر خلاف مستندات موجود یا بر خلاف شواهد و دلایل ظاهری حکم کند، هرج و مرج و حق‌گشتی پدید می‌آید. و این، برای هیچ قاضی‌ای، روا نیست. در هر حال، اگر قاضی اصل را بر رعایت عدالت بگذارد و بر اساس دلایلی که در اختیارش قرار می‌گیرد، حکم کند، حتی اگر در صدور حکم، اشتباه نماید، باز هم یک اجر یا ثواب به او می‌رسد و اگر در صدور حکم دچار اشتباه نشود، یعنی حکم درستی صادر نماید، سزاوار دو پاداش می‌شود؛ چون کمال تلاش خود را برای درک حقیقت و صدور رأی منصفانه، به کار بسته است. بنابراین، بر قاضی واجب است که مطابق شواهد و دلایل موجود و نمایان، رأی خود را صادر کند و باطن را به الله عَلَيْهِ السَّلَام واگذار نماید؛ یعنی اگر شخصی ادعا کرد که صد هزار تومان از فلانی، بستان‌کار است و برای اثبات ادعایش دو شاهد آورد، قاضی باید به نفع خواهان (مدعی)، رأی صادر کند و خواننده (مدعی علیه) را به پرداخت این مبلغ ملزم سازد؛ مگر این‌که ایرادی اساسی در شهود وجود داشته باشد؛ یعنی دو شاهد، جزو کسانی باشند که شهادتشان اعتبار ندارد؛ اما اگر دو شاهد، معتبر باشند، قاضی باید مطابق شهادتشان حکم کند و برایش جایز نیست که بر خلاف شهادتشان، رأی صادر نماید؛ زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «من، مطابق چیزی که می‌شنوم، قضاوت می‌کنم».

این حدیث، وعید و هشدار شدیدی برای کسانی است که قاضی به نفع آن‌ها رأی می‌دهد، ولی حق با آن‌ها نیست؛ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «پس، هر کسی که حق برادرش را بدین‌سان به او بدهم، در حقیقت، پاره‌ای از آتش را به او داده‌ام»؛ یعنی حکم قاضی، حرام را حلال نمی‌کند. اگر قاضی بر اساس دلایل و نشانه‌های موجود و اظهارات خواننده و خواهان، به نفع کسی قضاوت کند که حق با او نیست، این رأی، آنچه را که برای این شخص حرام است، حلال نمی‌گرداند؛ زیرا او، از طریق باطل به چیزی دست یافته که برایش نارواست. از این‌رو جرم پایمال کردن حق دیگران از این طریق اظهارات بی‌اساس و دعاوی باطل، به مراتب سنگین‌تر و شدیدتر است.

این حدیث، هم‌چنین هشدار جدی به قاضیانی است که بدون در نظر گرفتن مستندات پرونده و اظهارات طرفین دعوا، قضاوت می‌کنند؛ از این‌رو علما، اختلاف نظر دارند که آیا قاضی باید بر اساس مستندات پرونده و اظهارات طرفین دعوا، قضاوت

کند یا بر اساس اطلاعات خود؟ برخی گفته‌اند: صدور حکم برای قاضی بر اساس اطلاعات شخصی، جایز نیست؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «مطابق چیزی که می‌شنوم، قضاوت می‌کنم»؛ یعنی اظهارات دو طرف دعوا، ملاک قضاوت است و اگر قاضی بر پایه‌ی اطلاعات شخصی خود قضاوت نماید، این، خود زمینه‌ساز ادعاهای بی‌اساس و نیز پیدایش بدبینی نسبت به قاضی یا رأی صادرشده خواهد بود؛ زیرا اطلاعات و دانش شخص قاضی، نمایان یا هویدا نیست که مردم آن را ببینند. بر عکس، برخی از علما گفته‌اند: قاضی، بر اساس اطلاعات و برداشت‌های شخصی قضاوت می‌کند. دیدگاه سومی هم وجود دارد؛ این که اگر برای قاضی محرز شد که حق، بر خلاف اظهارات و مستندات موجود است، از صدور حکم خودداری کند و آن را به مرجع قضایی دیگری ارجاع دهد. در این میان، دیدگاه صحیح، این است که اساس قضاوت، اطلاعات و برداشت‌های شخصی قاضی نیست و قاضی، فقط در موارد یا مسایل خاصی می‌تواند با تکیه بر اطلاعات خویش، رأی خود را صادر نماید؛ به عنوان مثال: اگر در یک قضیه یکی از طرفین دعوا حقیقت را بگوید، یعنی به حق اقرار کند، ولی در جریان دادرسی اقرار خود را پس بگیرد، قاضی می‌تواند بر اساس اطلاعاتی که از اقرار آن شخص به دست آورده است، نسبت به صدور رأی اقدام نماید؛ زیرا این اطلاعات، در جریان دادرسی و در مجلس قضاوت، به دست آمده است.

مثالی دیگر: اگر قضیه، از شهرت عمومی برخوردار باشد، قاضی می‌تواند با تکیه بر اطلاعاتی که نسبت به این قضیه دارد، رأی خود را صادر کند. مثلاً همه می‌دانند که فلان زمین، وقف عام است یا به شهادت عموم مردم، فلان زمین، از آن فلان شخص می‌باشد. در چنین مواردی قاضی بر اساس دانش و اطلاعات خود (که مبتنی بر شهرت اصل قضیه است)، قضاوت می‌کند؛ زیرا در چنین مواردی، مسأله‌ی تهمت یا بدبینی به قاضی، منتفی است و با توجه به شهرت قضیه، جایی برای بدبینی به قاضی یا رأی او، وجود ندارد.

البته دیدگاه صحیح در این باره، شرح و تفصیل بیشتری دارد؛ وگرنه، اساس قضاوت، مستندات پرونده‌ی قضایی و اظهارات طرفین دعواست. این مسأله را با ذکر یک مثال توضیح می‌دهم: اگر شخصی ادعا کند که صد هزار تومان از فلانی بستان‌کار است و قاضی، خود یکی از شاهدان اوست، و در عین حال، مدعی علیه (خواننده)

منکر این بدهی است؛ در این صورت، قاضی نه مطابق علم خود، قضاوت می‌کند و نه بر خلاف آن. یعنی رسیدگی به این قضیه را به قاضی دیگری ارجاع داده، و به عنوان شاهد، در این قضیه به نفع مدعی (خواهان) شهادت می‌دهد و بدین‌سان قاضی دیگری، مسؤول رسیدگی به این دعوا می‌شود و بر اساس سوگند خواهان (مدعی) و نیز شهادت شهود (از جمله شهادت قاضی اول) رأی خود را صادر می‌کند.

۲۲۵- وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله ﷺ: «لَنْ يَزَالَ الْمُؤْمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ مَا لَمْ يُصِبْ دَمًا حَرَامًا». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن، همواره از وسعت دینش برخوردار است تا زمانی که خونی را به ناحق نریزد».

شرح

مؤلف رحمته الله در باب «حرام بودن ظلم، و وجوب حلالیت خواستن از حق‌داران» حدیثی بدین مضمون از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نقل کرده که رسول الله ﷺ فرموده است: «مؤمن، همواره از وسعت دینش برخوردار است تا زمانی که خونی را به ناحق نریزد»؛ یعنی تا زمانی که مسلمان یا کافر ذمی یا کافر هم‌پیمان یا کافر پناه‌جویی^(۲) را به قتل نرساند، نسبت به دینش فراخ‌بال خواهد بود. بنابراین، کشتن هر یک از این چهار دسته، حرام است؛ در این میان، گناه قتل مسلمان، از همه بیش‌تر و شدیدتر می‌باشد. ناگفته نماند که کشتن کافر حربی (کافران ستیزه‌جو) حرام نیست. در هر حال اگر مسلمان، مرتکب قتل حرام شود، نسبت به دینش، دل‌گیر می‌شود و به حدی در تنگنا قرار می‌گیرد که چه بسا از دین، خارج می‌شود و کافر می‌گردد. پناه بر الله.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۸۶۲.

(۲) ذمی، به کافری گفته می‌شود که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کند و در قبال وظایفی که دارد، از حقوق شهروندی برخوردار است. هم‌پیمان، کافری است که خارج از قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کند و با مسلمانان، هم‌پیمان است، و در جنگ نیست. کافر پناه‌جو به کافری گفته می‌شود که به مسلمانان پناهنده شده و مسلمان، او را در پناه خویش قرار داده است. [مترجم]

لذا به راز این فرموده‌ی الهی پی می‌بریم که فرموده است:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ لَهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ
وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳]

و هر کس، مؤمنی را به عمد بکشد، جزایش دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند؛ و الله بر او خشم گرفته، و او را از رحمتش دور نموده و عذاب بزرگی برایش آماده ساخته است.

نتیجه‌ی قتل نفس، پنج عذاب است: دوزخ، جاودانگی در دوزخ، خشم الهی، رانده شدن از رحمت الهی، و عذاب بزرگی که الله برای او آماده کرده است. این، عذاب کسی است که مسلمانی را به عمد و به ناحق بکشد؛ زیرا کسی که مرتکب چنین جنایتی می‌شود، در تنگنای دینی قرار می‌گیرد و نسبت به دینش دل‌گیر می‌گردد و در نهایت، دین را به کلی ترک می‌کند و جزو دوزخیانی می‌شود که برای همیشه در دوزخ می‌مانند.

لذا درمی‌یابیم که قتل نفس و ریختن خون حرام، یکی از گناهان کبیره است؛ ولی اگر قاتل توبه کند، آیا توبه‌اش پذیرفته می‌شود یا خیر؟

دیدگاه جمهور علما، این است که توبه‌اش قبول می‌شود؛ زیرا الله ﷻ فرموده

است:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضْعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ﴿٧٠﴾﴾ [الفرقان: ۶۸، ۷۰]

و آنان که معبودی جز الله را نمی‌پرستند، و کسی را که الله، خودش را حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند؛ و کسی که مرتکب این (اعمال) شود، مجازات سختی خواهد دید. روز قیامت عذابش دو چندان می‌شود، و با ذلت و خواری برای همیشه در آن می‌ماند؛ مگر آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند که الله، بدی‌هایشان را به نیکی تبدیل می‌کند.

در این آیه، بدین نکته تصریح شده که اگر کسی از قتلی که به ناحق انجام داده است، توبه نماید و ایمان بیاورد و عمل نیک و شایسته انجام دهد، توبه‌اش پذیرفته می‌شود. الله متعال، فرموده است:

﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۵۳]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

زیرا در گناه قتل، سه حق وجود دارد: حق اول، از آن الله متعال است؛ حق دوم، از آن مقتول و حق سوم به اولیای مقتول، تعلق دارد.

بدون شک الله متعال، حقش را با توبه می‌بخشد؛ اما قاتل از ادای حق مقتول، عاجز است؛ زیرا با مرگ مقتول، به او دسترسی ندارد تا از او بخشش بخواند. به هر حال خداوند عز و جل روز قیامت در میانشان داوری خواهد کرد؛ ولی آیا توبه‌ی قاتل، بدین معناست که روز قیامت الله متعال، مقتول را راضی خواهد کرد یا قاتل، قصاص خواهد شد؟ علما اختلاف نظر دارند؛ برخی از علما گفته‌اند: حق مقتول، با توبه‌ی قاتل به قوت خود باقی‌ست. و اگر قاتل توبه کند، باز هم این حق بر گردنش می‌ماند؛ زیرا یکی از شرایط توبه، ادای حقوق حق‌داران یا بازپس دادن حق کسانی‌ست که حقشان پایمال شده است؛ از این‌رو مقتول می‌تواند روز قیامت حقش را درخواست نماید؛ حتی اگر قاتل توبه کند؛ ولی از ظاهر آیاتی که ذکر شد، چنین به نظر می‌رسد که اگر توبه‌ی قاتل صادقانه باشد، الله متعال، مقتول را راضی خواهد کرد.

درباره‌ی حق اولیای مقتول باید بدین نکته اشاره کنم که توبه‌ی قاتل، درست نیست، مگر آن‌که خودش را به اولیای دم معرفی و تسلیم نماید و به قتل اعتراف کند و بگوید: من، در اختیار شما هستم؛ هر کاری که می‌خواهید انجام دهید. اولیای دم چهار گزینه پیش رو دارند: گذشت، یا قصاص، یا گرفتن همه‌ی دیه، و یا سازش با قاتل با چیزی کم‌تر از دیه. این، به اتفاق علما جایز است؛ اما آیا می‌توانند چیزی بیش‌تر از دیه، مطالبه کنند؟ برخی از علما گفته‌اند: ایرادی ندارد و چون حق، با اولیای دم است، می‌توانند بگویند: اگر ده خون‌بها ندهید، قاتل را قصاص می‌کنیم. این، دیدگاه مشهور امام احمد رحمته می‌باشد؛ یعنی بنا بر قول مشهور احمد حنبل رحمته، سازش بر سر مبلغی بیش از دیه، جایز است.

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که توبه‌ی قاتل، بنا بر آیه‌ای که از سوره‌ی فرقان ذکر کردیم، صحیح است؛ زیرا این آیه، درباره‌ی قتل می‌باشد. آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی «زمر» نیز که آیه‌ای عام است، بیان‌گر همین نکته می‌باشد:

[الزمر: ۵۳]

﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾

بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

حدیث ابن عمر رضی الله عنهما نشان می‌دهد که گناه قتل نفس، گناه بسیار بزرگی است و درباره‌ی قاتل، بیم آن می‌رود که از دین، خارج شود. پناه بر الله.

۲۲۶- وعن خَوْلَةَ بِنْتِ عَامِرِ الْأَنْصَارِيِّ، وَهِيَ امْرَأَةٌ حَمْرَةٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَعَنْهَا، قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلًا يَتَخَوَّضُونَ فِي مَالِ اللَّهِ بِغَيْرِ حَقٍّ فَلَهُمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: خوله بنت عامر انصاری رضی الله عنهما که همسر حمزه رضی الله عنه بود، می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «برخی از مردم، در اموال الهی به ناحق دخل و تصرف می‌کنند؛ لذا روز قیامت، آتش (دوزخ) نصیبشان می‌شود».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون از خوله، همسر حمزه رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «برخی از مردم، در اموال الهی به ناحق دخل و تصرف می‌کنند؛ لذا روز قیامت، آتش (دوزخ) نصیبشان می‌شود»؛ یعنی از اموالی که الله تعالی در اختیارشان گذاشته است، درست استفاده نمی‌کنند؛ بلکه از اموالشان استفاده‌ی غیرشرعی می‌نمایند و اموالشان را در راه‌های زیان‌بار مثل سیگار، مخدرات، شراب و امثال آن هزینه می‌کنند! یا از راه‌های نامشروع، مانند غصب، سرقت، کلاه‌برداری و طرح دعاوی دروغین برای غصب اموال دیگران و امثال آن، اموالی به دست می‌آورند. در هر حال تصرف نامشروع در اموال، چه از طریق کسب نامشروع باشد و چه از طریق هزینه کردن اموال در راه‌های نامشروع، نتیجه‌ای جز عذاب دوزخ نخواهد

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۱۱۸.

داشت؛ مگر این که انسان، از چنین عملی توبه نماید و حقوق پایمال شده‌ی دیگران را جبران کند و از هزینه کردن اموال خود در راه‌های نامشروع دست بردارد؛ زیرا الله، توبه‌ی هر توبه‌کاری را می‌پذیرد؛ چنان که می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾ وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿٥٤﴾ وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٥٥﴾ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يٰحَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ﴿٥٦﴾ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٥٧﴾ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ ﴿٥٩﴾﴾

[الزمر: ۵۳، ۵۹]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد. به‌راستی که او، همان ذات آمرزنده و مهرورز است. و به سوی پروردگارتان روی بیاورید و فرمان بردارش شوید، پیش از آن که عذاب الهی به سراغتان بیاید و آن‌گاه یاری نشوید. و از بهترین دستورهایی که از سوی پروردگارتان به سوی شما نازل شده، پیروی کنید؛ پیش از آن که عذاب الهی به صورت ناگهانی و در حالی که غافلید، به شما برسد تا مبادا کسی بگوید: ای وای و افسوس بر کوتاهی‌هایی که در حق الله کردم و بی‌گمان از مسخره‌کنندگان بودم. یا بگوید: اگر الله هدایتم می‌کرد، به‌طور قطع از پرهیزکاران می‌شدم. یا هنگامی که عذاب را مشاهده می‌کند، بگوید: ای کاش برایم بازگشتی (به دنیا) وجود داشت تا از نیکوکاران می‌شدم. آری؛ آیاتم به تو رسید و تو تکذیبش کردی و سرکشی نمودی و از کافران گشتی.

این حدیث، هشدار جدی درباره‌ی دخل و تصرف سوء یا به عبارت دیگر نسبت به سوء استفاده از اموال شخصی‌ست؛ یعنی انسان نباید مالش را در راه‌هایی هزینه کند که نفع دنیوی و اخروی ندارد؛ زیرا مال و ثروت، امانتی الهی‌ست که باید از آن در کارها یا زمینه‌هایی استفاده کرد که برای دنیا و آخرت انسان، مفید است و اگر کسی، از اموالش به‌درستی و در راه درست استفاده نکند، جزو کسانی خواهد بود

که در این امانت الهی خیانت می‌کنند و روز قیامت، نصیبی جز آتش دوزخ نخواهند داشت.

۲۷- باب: گرامی‌داشت حرمت مسلمانان و بیان حقوق آنان و مهرورزی به آنها

الله متعال، می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُوَ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [الحج: ۳۰]

(حُکَم) این است و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ بدارد، بی‌گمان این عمل، برایش نزد پروردگارش نیک است.

و می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲]

(حکَم) این است و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ و گرامی بدارد، بی‌گمان این امر از تقوای دل‌هاست.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۸]

بال (مهر) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

شرح

مؤلف رحمته می‌گوید: «باب: گرامی‌داشت حرمت مسلمانان و بیان حقوق آنان و مهر و شفقت نسبت به آنها». هر مسلمانی بر برادرِ مسلمانش، حقوقی دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را در مواردِ فراوانی برشمرده و بیان فرموده است؛ از جمله این‌که: وقتی برادرِ مسلمانش را می‌بیند، به او سلام کرده، بگوید: السلام علیک، یا السلام علیکم؛ و برای هیچ مسلمانی، جایز نیست که بیش از سه روز با برادرش قهر کند. بدین‌سان که وقتی یک‌دیگر را می‌بینند، از هم روی بگردانند. در این میان، کسی، بهتر است که ابتدا سلام نماید. البته ایرادی ندارد که اگر مصلحتی شرعی در کار باشد، سه روز با برادرِ مسلمان خویش قهر کنی و بیش از سه روز نیز در شرایطی که او بر گناهی پافشاری می‌کند، جایز است؛ بدین شرط که این امر، او را به خود وادارد و

زمینه‌ی توبه را در او فراهم سازد. بنابراین دیدگاه صحیح و راجح درباره‌ی قهر کردن، این است که تا سه روز جایز است و بیش از سه روز، به این بستگی دارد که آیا مصلحتی شرعی در آن هست یا نه؟ اگر مؤثر بود و باعث می‌شد که آن شخص به خود آید و دست از گناه و معصیت بردارد، با او هرچه‌قدر که مصلحت است، قهر کنید؛ ولی اگر مصلحتی در قهر کردن با او وجود نداشت، و لو این‌که به گناه و معصیتش ادامه دهد، نباید با او قهر یا به کلی ترک ارتباط کنید. سپس مؤلف چند آیه، در این باب، ذکر کرده است؛ از جمله این‌که الله متعال، می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [الحج: ۳۰]

(حُکْم) این است و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ بدارد، بی‌گمان این عمل، برایش نزد پروردگارش نیک است.

منظور از گرامی‌داشت شعایر الهی، حفظ حرمت مکان‌ها، زمان‌ها و افرادی است که الله متعال گرامی‌داشت آن‌ها یا رعایت حرمتشان را واجب قرار داده است و هرکس چنین روی‌کردی داشته باشد، برای او نزد پروردگارش بهتر است و کسی که رعایت حرمت «حرمین» و مساجد یا رعایت حرمت ماه‌های حرام (ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم، و رجب) و امثال آن برای او دشوار است، باید خود را به رعایت حرمت این‌ها، ملزم سازد و شعایر الهی را گرامی بدارد.

یکی از شعایر یا حرمت‌های الهی، این است که حرمت برادران مسلمان خود را حفظ کنیم و منزلت و جایگاه آن‌ها را پاس بداریم؛ زیرا برای هیچ مسلمانی جایز نیست که برادر مسلمانش را تحقیر کند. پیامبر ﷺ فرموده است: «بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ»^(۱) یعنی: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی است که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد». فرقی نمی‌کند که او را در قلبش کوچک بشمارد یا به زبان و اشاره و کنایه، تحقیرش نماید. این، به جای خود؛ حتی معاهدات و پیمان‌هایی که میان مسلمانان و کفار بسته می‌شود، حرمت دارد و برای هیچ‌کس جایز نیست که با کفار، پیمان‌شکنی کند. ناگفته نماند که هم‌پیمانان اهل اسلام، بر سه دسته‌اند:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۴ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

گروهی که به عهد و پیمان خویش وفادارند؛ ما نیز وظیفه داریم که به عهد و پیمان خود با این‌ها وفادار باشیم. الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَمَا اسْتَقْتُمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۷]

پس تا زمانی که برای شما بر پیمانشان استوار بمانند، شما نیز استوار بمانید.

گروهی دیگر، کسانی هستند که خیانت یا پیمان‌شکنی می‌کنند؛ مانند مشرکانِ قریش که پیمان صلحی را که میان آن‌ها و پیامبر ﷺ در «حدیبه» بسته شد، نقض کردند. مشرکان و مسلمانان، با توافق یک‌دیگر در حدیبیه به مدت ده سال، اعلام آتس‌بس نمودند؛ ولی مشرکانِ قریش، پیمان‌شکنی کردند. در هر حال وقتی هم‌پیمانان مسلمانان، پیمان‌شکنی کنند، دیگر، هیچ عهدی و پیمانی میان ما و آن‌ها نخواهد بود. الله ﷻ درباره‌ی این‌ها می‌فرماید:

﴿أَلَا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَكَتُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّوْكُمْ أَوَّلَ

مَرَّةٍ﴾ [التوبة: ۱۳]

آیا با کسانی که سوگندهایشان را شکستند و قصدِ اخراجِ پیامبر را نمودند و خود، آغازگر جنگ با شما بودند، پیکار نمی‌کنید؟

دسته‌ی سوم، کسانی هستند که گرچه پیمان خود را نقض نکرده‌اند، اما بیم آن می‌رود که هر لحظه پیمان‌شکنی کنند؛ لذا به این‌ها خبر می‌دهیم که هیچ پیمانی، میان ما و شما نیست. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

الْخَائِنِينَ﴾ [الأنفال: ۵۸]

و اگر از خیانت قومی نگران بودی، پس متقابلاً پیمانشان را به سویشان بیفکن تا در وضعیت برابر قرار بگیری. همانا الله، خیانت‌کاران را دوست ندارد.

لذا این‌ها، مسایلی است که الله ﷻ به حفظ حرمت آن‌ها دستور داده است؛ یعنی هر مکان، زمان، و هر چیزی که الله ﷻ آن را محترم قرار داده است، جزو شعایر الهی محسوب می‌شود و بر مسلمان، واجب است که حرمت آن را حفظ کند. از این‌رو الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [الحج: ۳۰]

و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ بدارد، بی‌گمان این عمل، برایش نزد پروردگارش نیک است.

و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲]

و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ و گرامی بدارد، بی‌گمان این امر از تقوای دل‌هاست.

شعایر الهی، شامل همه‌ی عبادت‌های کوچک و بزرگ می‌شود؛ مانند طواف خانه‌ی خدا، سعی میان صفا و مروه، اذان، اقامه و دیگر شعایر و اعمال عبادی اسلام. گرامی داشتن شعایر الهی، نشانه‌ی تقواست؛ زیرا تقوا، همان انگیزه‌ای است که مسلمان را به رعایت شعایر الهی وامی‌دارد.

و اما سومین آیه‌ای که مؤلف رحمته، ذکر کرده است: اللهم صل علی می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحج: ۸۸]

بال (مهر) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵]

و بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بگستران.

یعنی در گفتار و رفتار با آن‌ها، مهربان و فروتن باش؛ زیرا مؤمن با برادر مسلمان، مهربان است و نسبت به او مهر و شفقت دارد؛ همان‌طور که الله متعال در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش فرموده است:

﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]

در برابر کافران سرسختند و با یک‌دیگر مهربان.

همان‌طور که گفتیم، اللهم صل علی در آیه‌ی ۲۱۵ سوره‌ی «شعراء» می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵]

و بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بگستران.

این آیه، بیان‌گر این است که انسان باید در برابر برادران مسلمانش، تواضع و فروتنی نماید؛ گرچه پست و مقام والایی داشته باشد؛ مانند پرنده که با بال‌های خود اوج می‌گیرد؛ ولی باید بال مهر و تواضع خویش را برای برادرانش پایین بگیرد و بداند که هرکس به‌خاطر الله، متواضع و فروتن باشد، الله متعال، او را گرامی و ارجمند می‌گرداند. گاه، انسان، تواضع و فروتنی در برابر فقیران یا خردسالان را برای خود، کسر شأن می‌پندارد. بدون شک، این، وسوسه‌ی شیطان است. همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦٦﴾ ثُمَّ لَا تَيِّبُهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿٦٧﴾﴾

(ابلیس) گفت: بدان سبب که گم‌راهم نمودی، برای (فریقتن) آنان، در راه راست تو (به) کمینشان) می‌نشینم و آن‌گاه از جلو و پشت سرشان و از راست و چپشان به سراغشان می‌روم و بیش‌ترشان را سپاس‌گزار نخواهی یافت.

شیطان به سراغ انسان می‌آید و به او می‌گوید: چرا با این فقیر، این همه متواضعانه برخورد می‌کنی؟ چرا در برابر این شخص، متواضع و فروتن هستی؟ او که جایگاه و منزلت اجتماعی ندارد! چرا با فلانی حرف می‌زنی؟ چگونه با فلانی رفت و آمد داری یا با او راه می‌روی؟ این، در حالی است که اگر کسی، به‌خاطر الله ﷻ متواضع و فروتن باشد، الله متعال، او را گرامی و ارجمند می‌گرداند؛ از این‌رو زینده‌ی هر عالم، ثروتمند و مسؤول و صاحب‌مقامی است که در برابر مسلمانان، فروتن باشد. البته برای مسلمان، جایز نیست که در برابر هیچ کافری، تواضع و فروتنی نماید؛ مگر این‌که به قصد دعوت دادن او به سوی اسلام، بال مهر و رحمتش را برایش بگستراند؛ یعنی او را با عزت و کرامت، به سوی اسلام فرا بخواند. این، معنای رهنمود الاهی است که می‌فرماید:

[الحجر: ۸۸]

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾﴾

بال (مهر) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

یعنی اگر دعوت حق را پذیرفت، باید او را گرامی داشت؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵]

و بال (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بگستران.

بنابراین، هر مسلمانی باید با برادرانش خوش رفتار و نیک گفتار باشد؛ زیرا رفتار و گفتار نیکو، در میان مردم دوستی و محبت ایجاد می‌کند و به گفته‌ی شاعر: «از محبت، خارها گل می‌شود». در مقابل، پیامبر ﷺ از هر کاری که باعث کینه و دشمنی می‌گردد، منع فرموده است؛ مانند این که کسی، روی معامله‌ی برادر مسلمانش دست بگذارد یا به نحوی در معامله‌ای که دو طرف توافق کرده‌اند، مشکل یا اختلالی ایجاد کند و آن معامله را به سود خود، رقم بزند. در هر حال، هر کاری که زمینه‌ساز کینه و دشمنی است، ناجایز می‌باشد.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ

أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [المائدة: ۳۲]

هر کس، انسانی را جز به قصاص یا جز به کیفر فساد و تبه‌کاری در زمین بکشد، گویا همه‌ی مردم را کشته و هر کس سبب زنده ماندن کسی گردد، گویا همه‌ی مردم را نجات داده است.

۲۲۷- وعن أبي موسى رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه

بعضاً». وشبك بين أصابعه. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ در حالی که انگشتانش را در هم فرو

برد، فرمود: «مؤمنان برای یک‌دیگر مانند اجزای یک ساختمان هستند که باعث تقویت و استحکام یک‌دیگر می‌شوند».

(۱) صحیح بخاری در چندین مورد، از جمله: (۴۸۱، ۲۴۴۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۵

شرح

پیش‌تر به شرح چند آیه درباره‌ی حفظ حرمت مسلمانان و مهرورزی و نیکی کردن به آنان، پرداختیم. یکی از آیاتی که در این باب ذکر شده، این است که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾
[المائدة: ۳۲]

هرکس، انسانی را جز به قصاص یا جز به کیفر فساد و تبه‌کاری در زمین بکشد، گویا همه‌ی مردم را کشته و هر کس سبب زنده ماندن کسی گردد، گویا همه‌ی مردم را نجات داده است.

آری! الله متعال در این آیه بیان نموده که اگر کسی یک نفر را به‌ناحق بکشد، و این قتل از روی قصاص یا به‌خاطر مجازات تبه‌کاری‌های مقتول نباشد، مثل این است که همه‌ی مسلمانان را کشته است؛ زیرا همه‌ی مسلمانان، حرمت یکسانی دارند و همه محترمند و هرکس، حرمت یک مسلمان را بشکند، گویا نسبت به همه حرمت شکنی کرده است؛ همان‌طور که تکذیب یک پیامبر، به معنای تکذیب همه‌ی پیامبران الهی است؛ از این رو الله ﷻ درباره‌ی قوم نوح عليهم السلام فرموده است:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾﴾
[الشعراء: ۱۰۵]

قوم نوح، فرستادگان (الهی) را تکذیب کردند.

در حالی که آنان فقط یک پیامبر، یعنی نوح عليه السلام را تکذیب کردند؛ زیرا هیچ پیامبر مرسلی، پیش از نوح عليه السلام برانگیخته نشد و تنها پیامبری که این قوم دیده بودند، نوح عليه السلام بود. بنابراین، هرکس، یک پیامبر را تکذیب کند، گویا همه‌ی پیامبران را تکذیب کرده است. همین‌طور هرکس، یک نفر را به‌ناحق بکشد، گویا همه‌ی مسلمانان را کشته است. و هرکس یک نفر را نجات دهد، انگار همه‌ی مسلمانان را از هلاکت و نابودی نجات داده است.

نجات دیگران، دو حالت دارد: یکی این‌که انسان در برابر حوادث پیش‌بینی نشده و خطرناک، هم‌نوعش را از مرگ نجات دهد؛ مثلاً در جایی آتش‌سوزی می‌شود و سعی می‌کنید کسانی را که در حریق گرفتار شده‌اند، نجات دهید. اما نوع دوم این

است که انسان، اطلاعاتی از قبل دارد که مثلاً فلان شخص می‌خواهد فلانی را به قتل برساند. از این رو مانع از این اتفاق می‌شود. این هم جزو احیای نفس یا نجات دیگران است. و کسی که جان برادرِ مسلمانش را نجات دهد، گویا همه‌ی مردم را نجات داده است؛ زیرا امتِ مسلمان، همانند یک پیکرند. الله ﷻ در این آیه فرموده است: ﴿يَغْيِرُ نَفْسٍ﴾. لذا چنین برداشت می‌شود که اگر مسأله‌ی قصاص در کار باشد، بر کسی که خواهان قصاص است، هیچ ایراد و گناهی وارد نیست. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾ [المائدة: ۴۵]

و در تورات برای بنی‌اسرائیل چنین مقرر نمودیم که (حکم قصاص) بدین ترتیب است که جان در برابر جان، قصاص می‌شود.

یعنی اگر کسی، قاتلی را به قصاص قتلی که مرتکب شده است، به قتل برساند، معذور می‌باشد و گنه‌کار نمی‌شود؛ چون او را به‌جا و به‌حق کشته است؛ حتی اگر از وارثانش باشد، از او ارث می‌برد. قاتل، زمانی از میراث مقتول، محروم می‌شود که او را به‌ناحق بکشد. به عنوان مثال سه برادر را ذکر می‌کنم که برادرِ بزرگ‌تر، برادرِ کوچکش را به قتل می‌رساند. حال، فقط برادرِ وسط، از برادرِ کوچک که به قتل رسیده، ارث می‌برد و چون برادرِ بزرگ، قاتل است، از ارث، محروم می‌شود. سپس اگر برادرِ وسط، خواهان قصاص برادرِ کوچکش شود و برادرِ بزرگش را به قصاص برادرِ کوچکش، بکشد، آیا از برادرِ بزرگ خود که او را در قصاص برادرِ کوچک کشته است، ارث می‌برد؟ آری؛ زیرا او را به‌حق و به‌خاطر قصاص شرعی کشته شده است؛ ولی برادرِ بزرگ، از آن جهت از ارث برادرِ کوچک محروم شد که او را به‌ناحق به قتل رساند.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که اگر قتل، به‌حق باشد، جای هیچ سرزنشی در آن نیست؛ زیرا به‌قصد قصاص انجام شده است و الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۹]

ای خردمندان! برای شما در قصاص، حیات و زندگی وجود دارد؛ باشد که تقوا پیشه کنید.

الله ﷻ هم چنین فرموده است: ﴿فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ﴾ یعنی: کشتن تبه‌کاران به کیفر فساد و تبه‌کاری آن‌ها، قتل ناحق نیست. معنای فساد و تبه‌کاری در زمین، این نیست که شخصی، بولدوزی بیاورد و خانه‌ی کسی را به ناحق خراب کند. این کار، گرچه خراب‌کاری و تبه‌کاری است، ولی کسی با انجام چنین کاری، مستحق قتل نیست. منظور از فساد و تبه‌کاری در زمین، نشر و پخش اندیشه‌ها و باورهای پلید، راه‌زنی، قاچاق مواد مخدر و امثال آن است. این‌ها، مصادیق فساد و تبه‌کاری در زمین هستند و سزای کسانی که مرتکب چنین اعمالی می‌شوند، این است که اعدام شوند و اعدام چنین افرادی، جایز است. الله متعال در همین سوره فرموده است:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [المائدة: ۳۳]

سزای کسانی که با الله و رسولش می‌جنگند و در زمین برای فساد و تبه‌کاری می‌کوشند، تنها این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان بر خلاف یک‌دیگر بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند.

یعنی: باید مطابق جنایتی که مرتکب شده‌اند، مجازات شوند. اگر جرمشان سنگین باشد، اعدام می‌شوند و به همین نسبت اگر جرمشان سبک‌تر باشد، به حبس ابد یا تبعید، محکوم می‌شوند. بنابراین اگر کسی را بدین خاطر اعدام کنند که در زمین به فساد و تبه‌کاری پرداخته است، هیچ سرزنشی بر آنان نیست. ناگفته نماند که اعدام چنین کسانی، واجب است. بر خلاف قصاص قتل که مباح می‌باشد. البته بنا بر رأی امام مالک و ابوالعباس حرانی رحمهما الله، اگر کسی، شخصی را غافل‌گیر کند و سپس او را به قتل برساند، واجب است که قصاص شود و اولیای دم نمی‌توانند در این زمینه تصمیم‌گیری نمایند؛ زیرا این، یکی از مصادیق فساد و تبه‌کاری در زمین است. به عنوان مثال: شخصی، خوابیده است و قاتل، او را در حالی که خوابیده و از همه چیز بی‌خبر است، به قتل می‌رساند. چنین قاتلی باید قصاص شود؛ اگرچه اولیای دم بگویند: قاتل را بخشیدیم و هیچ نمی‌خواهیم. این، دیدگاه امام مالک و امام ابوالعباس حرانی است و قول راجح نیز همین است.

الله متعال در این آیه بیان فرموده که قتل ناحق، یعنی قتلی که به خاطر قصاص یا مجازات تبه‌کاران نیست، به منزله‌ی کشتن همه‌ی مردم می‌باشد و نجات یک نفر از

مرگ، همانند نجات همه‌ی مردم است. لذا درمی‌یابیم که جرم قتل، بسیار سنگین است. با این حال، هیچ‌کس تعدادِ انسان‌هایی را که به‌ناحق کشته شده‌اند، نمی‌داند. ناگفته نماند که نخستین فرزندِ آدم علیه السلام، در گناه همه‌ی این قتل‌ها، شریک است؛ زیرا او، نخستین کسی بود که مرتکب قتلِ برادرش شد و این روش بد را پایه‌گذاری کرد. ماجرا از این قرار بود که وقتی این دو برادر به عنوان نخستین فرزندانِ آدم علیه السلام به دنیا آمدند و بزرگ شدند، برای تقرب به الله قربانی کردند. قربانی یکی از آن‌ها پذیرفته شد و قربانی دیگری، قبول نشد. لذا به برادرش حسادت ورزید و به برادرش گفت: چرا خداوند، قربانی تو را قبول کرد، اما قربانی من قبول نشد؟ تو را می‌کشم. برادرش، پاسخ داد:

[المائدة: ۲۷]

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۲۷﴾﴾

الله، تنها از پرهیزگاران، می‌پذیرد.

یعنی تو نیز تقوا پیشه کن تا الله، قربانی تو را بپذیرد؛ زیرا کسی که به قتل تهدید کند، متقی و پرهیزگار نیست. با این حال، وی، برادرِ خود را به قتل رساند؛ الله تعالی در این باره می‌فرماید:

﴿فَطَوَّعَتْ لَهُ و نَفْسُهُ و قَتَلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ و فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۳۰﴾﴾ [المائدة: ۳۰]

نفس سرکش وی، به تدریج او را به کشتن برادرش واداشت و بدین ترتیب او را کشت و از زیان‌کاران گردید.

گفته می‌شود: او، پیکر برادرِ مقتولش را چهل روز بر پُشت خویش حمل می‌کرد و نمی‌دانست با جنازه‌ی برادرش چه کند؟ زیرا تا آن زمان، قبرها شناخته نشده بودند. الله متعال، زاغی فرستاد که زمین را می‌کند تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان نماید. گفته‌اند: دو زاغ، با هم جنگیدند و یکی از آن‌ها کشته شد؛ زاغی که زنده مانده بود، با چنگال‌هایش زمین را حفر کرد و زاغِ مرده را زیر خاک دفن نمود. بدین سان آدم‌زاده‌ی قاتل، از زاغ یاد گرفت که جنازه‌ی برادرش را زیر خاک دفن کند. آری! هر قتلی که در زمین انجام شود، نخستین قاتل، یعنی فرزندِ آدم، در گناهش شریک است. هم‌چنین اگر در جامعه‌ای امنیت برقرار شود و آن‌گاه کسی، این جرم و جنایت بزرگ را ایجاد کند و پایه‌گذار دوباره‌ی قتل و خون‌ریزی در آن سرزمین

باشد، در گناه هر قتلی که آنجا انجام شود، شریک می‌باشد؛ زیرا او، دوباره به مردم، جسارتِ قتل و خونریزی داده است و مسبب پیدایش دوباره‌ی ناامنی و قتل و خونریزی‌ست. روشن است که اگر کسی، پایه‌گذارِ روش بدی باشد، گناه آن عمل و گناه کسانی که تا قیامت، مرتکب آن عمل می‌شوند، به او می‌رسد. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را جزو بانیان و دعوت‌گران خیر و نیکی بگرداند و به ما توفیق کارهای نیک عنایت بفرماید؛ به یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

۲۲۸- وعنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ مَرَّ فِي شَيْءٍ مِنْ مَسَاجِدِنَا، أَوْ أَسْوَاقِنَا، وَمَعَهُ نَبَلٌ فَلْيُمْسِكْ، أَوْ لِيَقْبِضْ عَلَى نِصَالِهَا بِكَفِّهِ أَنْ يُصِيبَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْهَا بِشَيْءٍ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، با نیزه از مساجد یا بازارهای ما می‌گذرد، باید نوک آن را با دست خویش بگیرد تا مبادا به یکی از مسلمانان برخورد کند و آسیبی به او برساند».

۲۲۹- وعن الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ، مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَ مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمنان در دوستی، مهربانی و شفقت با یکدیگر، مانند یک پیکرند که اگر یک عضو آن به درد آید، سایر اعضا نیز دچار بی‌خوابی (بی‌قراری) و تب می‌شوند».

۲۳۰- وعن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قال: قَالَ قَبْلَ التَّيِّبِيِّ رضی الله عنه الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، وَعِنْدَهُ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ، فَقَالَ الْأَقْرَعُ: إِنَّ لِي عَشْرَةَ مِنَ الْوَلَدِ مَا قَبَّلْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا فَنَظَرُ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ». [متفق عليه]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد؛ از جمله: (۴۵۲، ۷۰۷۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۱۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۶.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله حسن بن علی رضی الله عنهما را بوسید. اقرع بن حابس که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، گفت: من، ده فرزند دارم و هیچ یک از آنها را نبوسیده‌ام. رسول الله صلی الله علیه و آله به او نگاه کرد و فرمود: «کسی که رحم نکند، مورد رحمت قرار نمی گیرد».

شرح

مؤلف رحمته تعدادی حدیث درباره‌ی مدارا با مسلمانان ذکر کرده است؛ از جمله حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکس، با نیزه از مساجد یا بازارهای ما می گذرد، باید نوک آن را با دست خویش بگیرد تا مبادا به یکی از مسلمانان برخورد کند و آسیبی به او برساند». نوک نیزه یا پیکان، بُرنده است و اگر به بدن کسی اصابت کند، باعث خونریزی و جراحت می گردد؛ اما اگر انسان مراقب باشد، دیگر خطری ندارد و به ره‌گذران آسیبی نمی رسد. برخی از افراد، با خود نیزه داشتند و بی پروا در کوچه و بازار راه می رفتند و چه بسا باعث زخمی شدن ره‌گذران می شدند. عصا نیز همین گونه است؛ اگر با خود عصا دارید، آن را عمودی بگیرید، نه افقی؛ زیرا ممکن است به کسانی که پشت سر یا جلوی شما در حرکتند، برخورد کند و آسیبی به آنان برساند. یا کسانی که از چتر استفاده می کنند؛ باید دقت نمایند که باعث اذیت و آزار سایر ره‌گذران نشوند. رعایت این نکته در کوچه و بازار، بسیار ضروری است؛ زیرا اذیت و آزار دیگران، مسأله‌ی کوچک و کم‌اهمیتی نیست. الله تعالی می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا

وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿۵۸﴾ [الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی آنکه مرتکب گناهی شده باشند، می آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

یکی از احادیثی که مؤلف ذکر کرده، حدیث ابوهریره رضی الله عنه است که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله حسن بن علی رضی الله عنهما را بوسید و اقرع بن حابس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. حسن بن علی رضی الله عنهما نوه‌ی دختری پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی فرزند فاطمه رضی الله عنها بود. پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین رضی الله عنهما را خیلی دوست داشت و چنین به نظر می رسد که حسن را بیش از حسین دوست داشته است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی حسن رضی الله عنه فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ

بِهَ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^(۱) یعنی: «این فرزند من، آقاست؛ امید است که الله، او را سبب صلح و سازش دو گروه از مسلمانان، قرار دهد». همین طور هم شد و زمانی که حسن رضی الله عنه پس از پدرش، علی بن ابی طالب رضی الله عنه به خلافت رسید، پس از آن که مسایل و فتنه‌هایی پدید آمد، به خاطر جلوگیری از قتل و خون‌ریزی در میان مسلمانان، از خلافت چشم‌پوشی کرد و آن را به معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه واگذار نمود؛ زیرا خوب می‌دانست که در میان مردم، افراد شروری هستند که خیرخواه او و سایر مسلمانان نیستند و نزدش می‌آیند و او را می‌فریبند و به جنگ و قتال با سایر مسلمانان تشویق می‌کنند؛ همان‌گونه که چندی بعد، برادرش حسین رضی الله عنه را فریفتند و در نهایت، به او خیانت کردند که نتیجه‌اش حادثه‌ی کربلا و کشته شدن حسین و تعدادی از یارانش رضی الله عنهم بود؛ اما حسن رضی الله عنه خلافت را به معاویه بن ابی سفیان واگذار کرد و بدین سان فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله به حقیقت پیوست که: وَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^(۲) یعنی: «الله، حسن را سبب صلح و سازش دو گروه از مسلمانان، قرار خواهد داد».

آن‌گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله نوه‌اش، حسن رضی الله عنه را بوسید، اقرع بن حابس - یکی از سرداران قبیله‌ی «بنی تمیم» - آن‌جا بود؛ روشن است که صحرانشینان، مقداری سرسخت و سنگ‌دل بوده‌اند. اقرع گفت: من، ده فرزند دارم و هیچ‌یک از آنها را نبوسیده‌ام. رسول الله صلی الله علیه و آله به او نگاه کرد و فرمود: «کسی که رحم نکند، مورد رحمت قرار نمی‌گیرد»؛ یعنی کسی که نسبت به بندگان الله صلی الله علیه و آله مهربان نیست، از رحمت الهی محروم می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله هم چنین فرموده است: «الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ»^(۳) یعنی: «پروردگار رحمان به بندگان مهربانش، رحم می‌کند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۰۴، ۳۶۲۹، ۳۷۴۶، ۷۱۰۹ به نقل از ابی بکره رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۷۰۴، ۳۶۲۹، ۳۷۴۶، ۷۱۰۹ به نقل از ابی بکره رضی الله عنه.

(۳) صحیح لغیره؛ روایت: ترمذی در الجامع (۱۹۴۲)؛ ابوداود (۴۹۴۱)؛ احمد در مسندش (۱۶۰/۲)؛ ابن‌ابی‌شبیبه در المصنف (۲۱۴/۴)؛ و حمیدی در سندش (۵۹۱). بخاری نیز این روایت را در الکافی (۵۷۴) از حمیدی نقل کرده است. و نیز عثمان بن سعید دارمی در الرد علی الجهمیه (۶۹)، و حاکم در

این، بیان‌گر آن است که انسان باید با کودکان، مهربان باشد؛ از این رو به اهمیت بوسیدن فرزندان و نوه‌ها پی می‌بریم و درمی‌یابیم که بوسیدن کودکان، نوعی محبت به آن‌ها و پیروی از رسول‌الله ﷺ است؛ اما آدم‌های سنگ‌دل به جای محبت به کودکان، کودک‌آزاری می‌کنند و حتی به فرزندِ خردسال خود اجازه نمی‌دهند که در کنارشان بنشیند یا حتی به او اجازه‌ی حرف زدن نمی‌دهند و نمی‌گذارند حرفش را بگوید؛ بلکه بر سرش فریاد می‌زنند! این، بر خلاف سنت نبوی و نیز بر خلاف رحمتی‌ست که الله متعال در قلب بندگان مهربانش گذاشته است.

رسول‌الله ﷺ یکی از روزها، با مردم نماز ظهر یا عصر را می‌خواند که نوه‌ی دختریش، امامه نزدش آمد؛ رسول‌الله ﷺ در حالتِ قیام، او را برمی‌داشت و چون به سجده می‌رفت، او را می‌گذاشت. اخلاق پیامبر ﷺ کجا و اخلاق ما، کجا؟! الان اگر کسی، بچه‌ای را در مسجد ببیند، او را از مسجد بیرون می‌کند، چه رسد به این‌که او را در حالتِ قیام در آغوش بگیرد!

پیامبر ﷺ در حالِ سجده بود که حسن یا حسین روی پشت ایشان رفت. پیامبر ﷺ سجده‌اش را طولانی نمود و وقتی سلام داد، فرمود: «إِنَّ ابْنِي ارْتَحَلَنِي فَكِرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ نَهْمَتَهُ»^(۱) یعنی: «فرزندم، روی پشتم رفته بود و چون دوست

المستدرک (۱۷۵/۴). همگی از طریق سفیان بن عمرو بن دینار از ابوقابوس، غلام آزادشده‌ی عبدالله بن عمرو، از عبدالله بن عمرو به صورت مرفوع.

می‌گویم: ابن ابی حاتم، در الجرح والتعديل (۴۲۹/۹) از «ابوقابوس» نام برده و هیچ جرح یا تعدیلی برای وی ذکر نکرده است؛ و این، بدین معناست که او را ثقه دانسته است؛ زیرا در مقدمه (۹/۱) بدین نکته تصریح کرده که وقتی یکی از راویان طبقه‌ی تابعین بدون تجریح، ذکر شود و هیچ‌یک از ائمه، او را جرح نکرده باشد، این بیان‌گر ثقه بودن اوست. ابن حبان، ابوقابوس را در الثقات (۶۴۲۸) نام برده است. و حافظ در اللسان (۵۶۲۷) می‌گوید: ترمذی، حدیثش را صحیح دانسته است. ذهب در المغنی فی الضعفاء، او را نام برده و گفته است: شناخته نمی‌شود. این، اشتباه است؛ زیرا ابن ابی حاتم و ترمذی، درباره‌اش سخن گفته‌اند. این حدیث، جزو احادیث «مسلسل» است و تسلسل آن در اول، می‌باشد. ر.ک: تدریب الراوی از سیوطی (۱۸۹/۲)، و المحدث الفاصل از رامهرمی (۵۶۶/۱).

(۱) صحیح است؛ روایت: احمد در مسندش (۴۹۳/۳)، و روایت نسائی، آن‌گونه که در المجتبی (۱۱۴۱) آمده است؛ ابن ابی شیبیه (۳۷۹/۶) و از طریق او، ابن ابی عاصم در الآحاد والمثانی (۹۳۴) از یزید بن

نداشتم او را به تعجیل بیندازم، (سجده را طولانی کردم) تا کارش را انجام دهد». روزی رسول الله ﷺ بالای منبر بود و سخنرانی می کرد. در این میان حسن و حسین رضی الله عنهما که لباس نو پوشیده بودند، آمدند و به سر می افتادند و نمی توانستند، راحت راه بروند. پیامبر ﷺ از منبر پایین آمد و آن دو را در آغوش گرفت و فرمود: «الله متعال، راست فرموده است: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾». یعنی: «اموال و فرزندان، فقط مایه‌ی آزمایش شما هستند». و سپس افزود: «به این دو بچه نگاه کردم که نمی توانستند خوب راه بروند و به سر می افتادند؛ لذا نتوانستم صبر کنم». ^(۱) از این رو پایین آمدم و آنها را با خود، بالای منبر آوردم.

همه‌ی این روایت‌ها، بیان‌گر این است که باید با کودکان، مهربان باشیم و با آنها مدارا کنیم. و این، سبب برخورداری از رحمت الله ﷻ خواهد بود. امید است که الله متعال، همه‌ی ما را مشمول لطف و رحمت و احسان خویش قرار دهد.

۲۳۱- وعن عائشة رضی الله عنها قالت: قَدِمَ نَاسٌ مِنَ الْأَعْرَابِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: أَتَقْبَلُونَ صِبْيَانَكُمْ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ». قَالُوا: لَكِنَّا وَاللَّهِ مَا نُقْبَلُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوْ أَمْلِكُ إِنْ كَانَ اللَّهُ نَزَعَ مِنْ قُلُوبِكُمُ الرَّحْمَةَ». [متفقٌ عليه] ^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: عده‌ای بادیه‌نشین، نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: آیا شما، کودکان خود را می بوسید؟ فرمود: «بله». گفتند: ولی به الله سوگند که ما، کودکانمان را نمی بوسیم. پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی الله، رحم و مهربانی را از دل‌های شما برداشته است، من نمی توانم برای شما کاری انجام دهم».

هارون از جریر بن حازم از محمد بن عبدالله بن ابی یعقوب از عبدالله بن ابی شداد به صورت مرفوع. و محمد بن عبدالله، تفه است.

(۱) حَسَن است؛ روایت: ابن خزیمه (۱۴۵۶)، ابن حبان (۶۰۳۸، ۶۰۳۹)، ترمذی (۳۷۷۴)، احمد در مسندش (۳۵۴/۵) و... به نقل از بریده.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۹۹۸؛ صحیح مسلم، ش: ۲۳۱۷.

۲۳۲- وعن جریر بن عبد الله رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ لَا يَرْحَمُهُ اللَّهُ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: جریر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس به مردم رحم نکند، الله به او رحم نخواهد کرد».

۲۳۳- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِلنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ وَالسَّقِيمَ وَالْكَبِيرَ. وَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِنَفْسِهِ فَلْيَطْوِلْ مَا شَاءَ». [متفقٌ عليه]^(۲)

وفي رواية: «وَذَا الْحَاجَّةِ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما برای مردم پیش نماز شد، نماز را کوتاه بخواند؛ زیرا در میان نمازگزاران، (افراد) ضعیف، بیمار و سالخورده هستند. و اگر برای خود (یعنی به تنهایی) نماز خواند، هر اندازه که خواست، نمازش را طولانی بگرداند».

و در روایتی آمده است: «در میان نمازگزاران، افرادی هستند که کار دارند».

شرح

مؤلف رحمه الله روایتی بدین مضمون از عایشه رضی الله عنها نقل کرده است که: عده ای بادیه نشین، نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: آیا شما، کودکان خود را می بوسید؟ فرمود: «بله». صحرانشینان، مقداری سرسخت و سنگ دل هستند؛ به ویژه آن دسته از آن ها که به پرورش و نگه داری شتر، مشغول اند. آن ها به قدری تندرftar و تندخو هستند که دل هایشان مانند سنگ، سخت می شود. گفتند: ولی ما، کودکانمان را نمی بوسیم. پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی الله، رحم و مهربانی را از دل های شما برداشته است، من نمی توانم برای شما کاری انجام دهم».

این، بیان گر اهمیت بوسیدن کودکان از روی محبت و مهر و شفقت به آن هاست.

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۶۰۱۳، ۷۳۷۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۳۱۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۷۰۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۶۷.

این حدیث، هم‌چنین نشان می‌دهد که الله متعال در قلب انسان، مهر و رحمت قرار داده است و هر انسانی که قلبی مهربان داشته باشد، به دیگران رحم می‌کند و به آنها مهر می‌ورزد و چون نسبت به دیگران مهربان باشد، الله ﷻ رحمتش را شامل حالش می‌گرداند. همان‌طور که در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است: «کسی که به مردم رحم نکند، الله به او رحم نخواهد کرد».

منظور از مردم در این حدیث، اهل رحمتند؛ یعنی کسانی چون مؤمنان، اهل ذمه و امثال آنان که سزاوار مهر و رحمت هستند؛ ولی کافران «حربی» یا کافران ستیزه‌جو، سزاوار مهر و رحمت مؤمنان نیستند؛ بلکه کشته می‌شوند؛ زیرا الله ﷻ در وصف پیامبر ﷺ و یارانش رضی الله عنهم فرموده است:

﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]

در برابر کافران سرسختند و با یک‌دیگر مهربان.

هم‌چنین به پیامبرش دستور داده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ [التحریم: ۹]

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. و جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد جایگاهی‌ست!

الله متعال، در سوره‌ی تحریم نیز دقیقاً با همین الفاظ به پیامبرش دستور داده است که با کافران و منافقان، جهاد کند و بر آنان سخت بگیرد.^(۱)

الله متعال، هم‌چنین فرموده است:

﴿وَلَا يَطُوعُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾ [التوبة: ۱۲۰]

و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد.

(۱) رک: سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۹.

مهربانی با حیوانات و چارپایان نیز یکی از نشانه‌های رحمت الهی نسبت به انسان است؛ زیرا کسی که قلب مهربانی دارد، به هر موجود جان‌داری رحم می‌کند و بدین‌سان از رحمت الله برخوردار می‌شود. صحابه رضی الله عنهم از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا به خاطر نیکی کردن به حیوانات نیز اجر و پاداش می‌یابیم؟ فرمود: «نَعَمْ، فِي كُلِّ ذَاتِ كَبِدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ»^(۱) یعنی: «بله؛ نیکی کردن به هر موجود زنده و جان‌داری ثواب دارد». لذا برای مهرورزی و شفقت به مؤمنان، باید هنگامی که پیش‌نماز می‌شویم، نماز را طولانی نکنیم؛ از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرگاه یکی از شما برای مردم، پیش‌نماز شد، نماز را کوتاه بخواند؛ زیرا در میان نمازگزاران، (افراد) ضعیف، بیمار و سال‌خورده و کسانی هستند که کار دارند». منظور از کوتاه خواندن نماز، این است که مطابق سنت باشد، نه مطابق میل مردم. بدین‌سان که امام یا پیش‌نماز جماعت، با عجله و به سرعت نماز بخواند، هرگز! زیرا انس رضی الله عنه می‌گوید: پُشتِ سرِ هیچ امام و پیش‌نمازی، نماز نخوانده‌ام که نمازش مانند نماز رسول‌الله صلی الله علیه و آله، کوتاه و کامل باشد. با این حال، رسول‌الله صلی الله علیه و آله در رکعت اول نماز صبح، تمام سوره‌ی «سجده» را می‌خواند و در رکعت دوم، همه‌ی سوره‌ی «انسان» را. در نماز مغرب، گاه سوره‌ی «دخان» و گاه سوره‌ی «مرسلات» و برخی از اوقات، سوره‌ی «طور» و حتی سوره‌ی «اعراف» را می‌خواند؛ با این حال، نمازش کوتاه بود و انس رضی الله عنه نماز رسول‌الله صلی الله علیه و آله را کوتاه‌ترین و کامل‌ترین نماز برشمرده است. این روایت، نمی‌تواند دست‌آویز آن دسته از ائمه‌ی مساجد باشد که به نام کوتاه کردن نماز و رعایت حال مردم، به قدری نماز را کوتاه می‌خوانند که بر خلاف سنت است. ضمن این‌که این امر، امری عارضی بود؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله دوست داشت نماز را طولانی بخواند، اما مسأله‌ای پیش می‌آمد که او را از طولانی کردن نماز باز می‌داشت؛ مثلاً صدای گریه‌ی بچه‌ای را می‌شنید و چون دوست نداشت که مادرش در زحمت بیفتد، نماز را کوتاه می‌کرد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که هرگاه مسأله‌ای ناگهانی مثل همین موردی که ذکر شد، پیش آید، امام جماعت باید نماز را کوتاه بخواند؛ البته به گونه‌ای که در اصل نماز، خللی وارد نشود. کوتاه خواندن نماز، بر دو نوع است: دائمی یا همیشگی که مطابق سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است. و در شرایط

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۳۶۳، ۲۴۶۶، ۶۰۰۹)؛ و مسلم، ش: ۲۲۴۴ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

اضطراری یا هنگامی که مسأله‌ای پیش می‌آید؛ در چنین حالتی، نماز باید از سایر اوقات، کوتاه‌تر باشد. این هم سنت است؛ چنان‌که پیامبر ﷺ صدای گریه‌ی کودکی را شنید و برای این‌که مادرش در زحمت نیفتد، نماز را کوتاه‌تر از گذشته ادا کرد. نتیجه این‌که پیش‌نماز یا امام جماعت، باید در چارچوب رهنمودهای نبوی برای رعایت حال نمازگزاران، نماز جماعت را طولانی نکند.

۲۳۴- وعن عائشة رضی الله عنها قَالَتْ: إِنَّ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَدْعُ الْعَمَلَ، وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ، خَشْيَةَ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فَيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ. [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: چه بسا رسول‌الله ﷺ دوست داشت که عملی را انجام دهد، ولی از ترس این‌که مردم نیز به آن عمل کنند و بر آنان فرض شود، آن را ترک می‌کرد.

۲۳۵- وَعَنْهَا رضی الله عنها قَالَتْ: نَهَاهُمْ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ رَحْمَةً لَهُمْ، فَقَالُوا: إِنَّكَ تُوَاصِلُ؟ قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِي». [متفقٌ عليه] ^(۲)
معناه: يَجْعَلُ فِي قُوَّةٍ مَنْ أَكَلَ وَشَرَبَ.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ به‌خاطر مهر و شفقتی که به یارانش داشت، آن‌ها را از روزه‌ی «وصال» (یعنی روزه گرفتن دو روز پیاپی یا بیش‌تر، بدون افطار یا خوردن چیزی) منع فرمود. اصحاب رضی الله عنهم عرض کردند: شما، خود روزه‌ی «وصال» می‌گیرید؟ فرمود: «من با شما فرق دارم؛ من، شب را در حالی سپری می‌کنم که پروردگارم به من آب و غذا می‌دهد».

[نووی: معنایش این است که به من قدرت شخصی را می‌دهد که می‌خورد و می‌آشامد.]

شرح

مؤلف رحمته الله روایتی از عایشه رضی الله عنها نقل کرده که فرموده است: «إِنَّ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَدْعُ الْعَمَلَ، وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ، خَشْيَةَ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فَيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۱۲۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۱۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۹۶۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۰۵.

حرف «إِنْ» که در ابتدای این روایت آمده است، مخفّف حرف «إِنَّ» می‌باشد. علمای علم نحو یا کارشناسان زبان عربی، می‌گویند: اسم این حرف محذوف است و آن را «ضمیر شأن» می‌نامند و جمله‌ی «كَانَ لَيْدُعٌ»، خبر آن است. پس، جمله، مثبت است، نه منفی و بدین معناست که: چه‌بسا رسول‌الله ﷺ دوست داشت که عملی را انجام دهد، ولی از ترس این‌که مردم نیز به آن عمل کنند و بر آنان فرض شود، و بدین‌سان در رنج و زحمت بیفتند، آن را ترک می‌کرد. چنان‌که در ماه رمضان، به نماز ایستاد. تعدادی از صحابه نیز جمع شدند و با او نماز خواندند. شب دوم تعدادی بیش‌تری از صحابه، در این جماعت شرکت کردند و شب سوم، جمعیت خیلی بیش‌تر شد. لذا رسول‌الله ﷺ در مسجد نماز نخواند و برای قیام شب به خانه رفت؛ دلیلش را برای یارانش چنین بیان فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَمْ يَخَفْ عَلَيَّ مَكَانَكُمْ وَلَكِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَتَعَجِزُوا عَنْهَا»^(۱) یعنی: «دیشب متوجه شدم که اجتماع کرده‌اید؛ ولی ترسیدم که نماز شب بر شما فرض گردد و شما از ادای آن، عاجز شوید». از این‌رو رسول‌الله ﷺ قیام رمضان را به‌صورت جماعت، ترک کرد تا مبدا نماز شب بر امتش فرس شود. و این، از مهر و شفقت وی نسبت به امتش بود. پیامبر ﷺ بارها می‌فرمود: اگر اتم در رنج و زحمت نمی‌افتادند، چنین و چنان می‌کردم یا به این کار دستور می‌دادم. چنان‌که فرموده است: «لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَيَّ أُمَّتِي، لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ»^(۲) یعنی: «اگر بر اتم دشوار نمی‌شد، به آن‌ها دستور می‌دادم که برای هر نماز، مسواک بزنند». این، از مهربانی رسول‌الله ﷺ نسبت به امتش بود؛ چنان‌که باری نماز عشاء را به تأخیر انداخت و آن را در پایان وقت، ادا کرد و فرمود: «إِنَّهُ لَوْ قُتِلَ لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَيَّ أُمَّتِي»؛ یعنی: «این، وقت نماز عشاءست؛ اگر برای اتم دشوار نبود». ولی چه‌بسا رسول‌الله ﷺ عملی را ترک می‌کرد یا به انجام آن دستور نمی‌داد تا امتش در رنج و زحمت نیفتند.

روایتی که عایشه رضی الله عنها درباره‌ی روزی «وصال» نقل کرده، بیان‌گر این موضوع است. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ به‌خاطر مهر و شفقتی که به یارانش داشت، آن‌ها را

(۱) صحیح بخاری، ش: (۹۲۴، ۱۱۲۹)، و مسلم، ش: ۷۶۱ به‌نقل از عایشه رضی الله عنها.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۸۸۷، ۷۲۴۰)؛ و مسلم، ش: ۲۵۲ به‌نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

از روزهی «وصال» منع فرمود. روزهی وصال، این است که انسان دو روز پیاپی یا بیشتر، بدون این که چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه بگیرد؛ یعنی دو سه شبانه‌روز یا بیشتر، چیزی نخورد و روزه بگیرد! پیامبر ﷺ از این کار منع فرموده است؛ اما صحابه رضی الله عنهم چنین برداشت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر مهر و شفقتی که به آنها دارد، آنان را از این عمل، منع فرموده است، نه به خاطر کراهت این عمل. از این رو دو سه شبانه‌روز پیاپی، بدون این که چیزی بخوردند و بیاشامند، روزه گرفتند تا این که هلال ماه شوال دیده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ تَأَخَّرَ الْهَلَالُ لَزِدْتُكُمْ»؛ یعنی: «اگر هلال ماه دیده نمی‌شد، باز هم اجازه می‌دادم که روزهی وصال بگیرید» تا رنج گرسنگی و تشنگی را دریابید و بفهمید که چرا از روزهی وصال منع شده‌اید. در هر حال، پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر مهر و شفقتی که به یارانش داشت، آنها را از روزهی «وصال» منع فرمود. اصحاب رضی الله عنهم عرض کردند: شما، خود روزهی «وصال» می‌گیرید؟ فرمود: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِي»^(۱) «من با شما فرق دارم؛ من، شب را در حالی سپری می‌کنم که پروردگارم به من آب و غذا می‌دهد». به عبارت دیگر، شب را در عبادت و یاد پروردگارم می‌گذرانم و این، مرا از خوردن و آشامیدن، بی‌نیاز می‌گرداند و تشنگی و تشنگی را احساس نمی‌کنم. تجربه نیز همین را ثابت کرده که وقتی شخصی به کار مهمی مشغول می‌شود، خوردن و آشامیدن را فراموش می‌کند. چنان که شاعری درباره‌ی معشوقه‌ی خویش می‌گوید:

لها أحاديث من ذكراك تشغلها عن الشراب وتلهيها عن الزاد

وقتی از تو سخن می‌گویم، آن قدر به یاد تو مشغول می‌شود که خوردن و آشامیدن را

از یاد می‌برد.

آری! گاه، انسان به کاری مشغول می‌شود و خوردن و آشامیدن را فراموش می‌کند؛ مانند برخی از طلاب علم و دانش‌جویان که وقتی به درس و مطالعه می‌پردازند، ممکن است از صبح تا شب در کتابخانه بمانند و بدون این که احساس گرسنگی یا تشنگی کنند، مشغول مطالعه شوند و خواب و خوراک نداشته باشند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۲۹۹؛ و مسلم، ش: ۱۱۰۳ به نقل از ابوهیره رضی الله عنه؛ و نیز روایت: مسلم، ش:

۱۱۰۵ به نقل از عایشه رضی الله عنها، و ش: ۱۱۰۴ به نقل از انس رضی الله عنه.

طالب دنیا نیز همین‌گونه است؛ چه بسیار کسانی که در دفتر کار خویش می‌مانند و آن‌قدر مشغول حساب و کتاب می‌شوند که ساعت‌ها می‌گذرد و هیچ نمی‌خورند. گفته می‌شود: ثروتمندی، آن‌قدر به کار و حساب و کتاب خویش مشغول شده بود که زن و فرزند خویش را فراموش کرده بود؛ انگار زن و بچه نداشت. بر عکس، همسایه‌ی فقیرش، به خانواده‌ی خود رسیدگی می‌کرد و چنین به‌نظر می‌رسید که خانواده‌ی خوش‌بختی هستند. آخرش همسر مرد ثروتمند، ناراحت شد و به شوهرش گفت: از همسایه یاد بگیر که چه‌طور به خانواده‌اش توجه دارد. ثروتمند، همین‌که به این موضوع پی برد، همسایه‌ی فقیرش را نزد خویش خواند و به او گفت: چون نیازمند هستی، سرمایه‌ای در اختیارت می‌گذارم تا به کسب و کار و تجارت، پردازی. مدتی نگذشت که این فقیر نیز از خانواده‌اش غافل شد؛ به‌گونه‌ای که همانند گذشته با آن‌ها نمی‌نشست و به آنان، توجه نمی‌کرد. و بدین ترتیب همانند تاجر ثروتمند گردید.

نتیجه این‌که وقتی انسان، به کاری مشغول شود که به آن علاقه دارد، همه چیز را از یاد می‌برد؛ از این‌رو پیامبر ﷺ فرمود: «من با شما فرق دارم؛ من، شب را در حالی سپری می‌کنم که پروردگارم به من آب و غذا می‌دهد». برخی از علما، از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که پیامبر ﷺ شب‌ها، از نعمت‌های بهشتی استفاده می‌کرد؛ یعنی خوراکی‌ها و آشامیدنی‌هایی از بهشت برایش می‌آوردند. این، برداشت نادرستی است؛ زیرا در این صورت، دیگر، روزه‌ی پیامبر ﷺ روزه‌ی وصال نبود. لذا مفهوم حدیث، این است که شب را در عبادت و یاد پروردگارم می‌گذرانم و این، مرا از خوردن و آشامیدن، بی‌نیاز می‌گرداند و گرسنگی و تشنگی را احساس نمی‌کنم.

۲۳۶- وعن أبي قتادة الحارث بن ربعي رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إني لأقوم إلى الصلاة، وأريد أن أطول فيها، فأسمع بكاء الصبي، فأجوز في صلاتي كراهية أن أشق على أمه». [روایت بخاری]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۰۷.

ترجمه: ابوقتاده، حارث بن ربیع رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برخی از اوقات که به نماز می ایستم، می خواهم آن را طولانی بخوانم؛ ولی در اثنای نماز، صدای گریه ی کودکی به گوشم می رسد. لذا نماز را کوتاه می کنم تا مبادا مادرش، دچار زحمت شود».

۲۳۷- وعن جُنْدِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ صَلَّى صَلَاةَ الصُّبْحِ فَهُوَ فِي ذِمَّةِ اللَّهِ فَلَا يَطْلُبَنَّكَ اللَّهُ مِنْ ذِمَّتِهِ بِشَيْءٍ، فَإِنَّهُ مَنْ يَطْلُبُهُ مِنْ ذِمَّتِهِ بِشَيْءٍ يُدْرِكُهُ، ثُمَّ يَكْبُهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» [روایت مسلم^(۱)]

ترجمه: جندب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس نماز صبح را بخواند، در پناه و حمایت الله است؛ پس مواظب باشید که الله، درباره ی عهد و پیمان خویش با چنین بنده ای، چیزی از شما مطالبه نکند؛ زیرا هرکس در این باره از سوی الله مؤاخذه شود، راه فرار ندارد و سپس الله متعال، او را بر چهره اش در آتش دوزخ می اندازد».

شرح

مؤلف رحمه الله روایتی بدین مضمون از ابوقتاده، حارث بن ربیع رضی الله عنه نقل کرده که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «برخی از اوقات که به نماز می ایستم، می خواهم آن را طولانی بخوانم؛ ولی در اثنای نماز، صدای گریه ی کودکی به گوشم می رسد. لذا نماز را کوتاه می کنم تا مبادا مادرش، دچار زحمت شود».

این حدیث، یکی از نمونه های بی شماری است که بیان گر مهر و شفقت پیامبر صلی الله علیه و آله به امتش می باشد. چنان که الله متعال، در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸]

به راستی پیامبری از خودتان به سویتان آمد که رنج های شما بر او دشوار است و به (هدایت) شما اشتیاق وافری دارد و نسبت به مؤمنان، دل سوز و مهربان است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۵۷.

گاه، پیامبر ﷺ نماز جماعت را در حالی آغاز می‌کرد که قصد داشت نماز را طولانی بخواند. منظور، این نیست که پیامبر ﷺ از همان ابتدا قصد داشت که نماز را بیش از حد طولانی بخواند؛ بلکه با شنیدن صدای گریه‌ی کودک، در مقایسه با تصمیمش، مقداری نماز را کوتاه‌تر می‌خواند تا مادر کودک، در رنج و زحمت نیفتد؛ زیرا وقتی مادری، صدای گریه‌ی فرزندش را بشنود، آشفته و نگران می‌شود و از نمازش غافل می‌گردد. از این رو پیامبر ﷺ در چنین مواردی، نماز را کوتاه می‌کرد تا مادر کودک، بتواند به فرزندش رسیدگی کند.

چند نکته از این حدیث برداشت می‌کنیم؛ از جمله:

یکم: دل‌سوزی و مهر و شفقت رسول‌الله ﷺ نسبت به امتش.

دوم: جایز بودن حضور زنان در مساجد برای شرکت در نماز جماعت؛ البته به شرطی که خانم‌ها، موازین شرعی را هنگام خروج از خانه رعایت کنند؛ از این رو اگر از عطر و ادکلن استفاده نمایند یا حجاب شرعی را رعایت نکنند، حضور در مسجد برای آن‌ها جایز نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ أَصَابَتْ بَحُورًا فَلَا تَشْهَد مَعَنَا صَلَاةَ الْعِشَاءِ»^(۱) یعنی: «هر زنی، هنگامی که از خوشبوکننده استفاده می‌کند، با ما در نماز عشاء شرکت نکند».

سوم: بردن اطفال و کودکان با خود به مسجد، جایز است؛ یعنی هر خانمی می‌تواند کودک خردسالش را با خود به مسجد ببرد. ناگفته پیداست که منظور، ورود خردسالان به مسجد است و در این روایت، هیچ اشاره‌ای بدین نکته نشده است که زن‌ها به مسجد می‌رفتند و کودکانشان را در نزدیکی مسجد می‌گذاشتند و با خود به درون مسجد نمی‌بردند؛ گرچه اگر مادر در مسجد باشد و فرزندش در خانه یا در صحن مسجد و نزدیکی آن، باز هم شنیدن صدای گریه‌ی بچه، باعث نگرانی و تشویش خاطر مادر می‌شود. در هر حال، از این روایت چنین به نظر می‌رسد که مادران، فرزندان خردسال خویش را با خود به درون مسجد می‌بردند و همین، دلیلی بر جواز این عمل است؛ البته به شرطی که کودکان خردسال، مسجد را آلوده نکنند یا با سر و صدا و امثال آن، باعث اذیت و آزار نمازگزاران نشوند. یعنی نباید کودکی را

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۴۴ به نقل از ابوه‌ریره رضی الله عنه.

که کنترل بر ادرار خود ندارد یا با داد و فریاد و دویدن، مردم را آشفته می‌کند و حواسشان را پرت می‌گرداند، با خود به مسجد ببریم. ضمناً ناگفته نماند که برخی به حدیثی استناد می‌کنند که ضعیف است. حال آن‌که حدیث ضعیف در چنین مواردی، قابل استناد نیست؛ در این حدیث ضعیف آمده است: «جَنَّبُوا مَسَاجِدَكُمْ صَبِيَانَكُمْ وَمَجَانِبَكُمْ»^(۱) یعنی: «کودکان و دیوانگان را از مساجد، دور کنید».

شنیدن صدای اطراف برای نمازگزار، جایز است و لازم نیست که نمازگزار، گوش‌هایش را ببندد تا صدای اطراف خود را نشنود؛ ولی اگر این امر، حواسش را پرت می‌کند، دورتر از محلی که سر و صداست، نماز بخواند. مثلاً کسی که می‌خواهد در مسجد نماز بخواند و اطرافش حلقه‌ی تلاوت قرآن یا تعلیم و تعلم، وجود دارد و می‌داند که حواسش پرت می‌شود، مقداری از این حلقه‌ها فاصله بگیرد تا بتواند در آرامش و بدون حواس‌پرتی، نمازش را بخواند. اما اگر حواسش پرت نمی‌شود، اشکالی ندارد که در نزدیکی چنین جلسه‌هایی، نماز بخواند و شنیدن صداها، هیچ ایرادی در نمازش وارد نمی‌کند. این جاست که باید به تفاوت شنیدن و گوش دادن توجه کنیم. یعنی شنیدن صدای اطراف، برای نمازگزار، ایرادی ندارد؛ ولی نمازگزار نباید به صدایی جز قرائت امام (پیش‌نماز) گوش دهد. لذا اگر به تنهایی نماز می‌خواندید و در مسجد سخنرانی بود، گوش خود را برای شنیدن سخنرانی، تیز نکنید و روی سخنانی که سخنران می‌گوید، متمرکز نشوید؛ البته شنیدن سخنانی که به گوش شما می‌رسد یا می‌شنوید و هیچ توجهی به آن نمی‌کنید، ایرادی ندارد.

پنجم: از این حدیث چنین برداشت می‌شود که نمازگزار می‌تواند به حسب ضرورت، نیتش را از طولانی کردن نماز به کوتاه نمودن آن، و یا بر عکس، تغییر دهد. چنان‌که پیامبر ﷺ به قصد طولانی کردن نماز، به نماز می‌ایستاد؛ ولی به همان سبب که در این روایت آمده است، نمازش را کوتاه می‌خواند.

سپس مؤلف رحمته، حدیث جندب بن عبدالله رضی الله عنه را نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس، نماز صبح را بخواند، در پناه و ضمانت الله است». برخی از علما، نماز صبح را نخستین نماز در میان نمازهای پنج‌گانه دانسته‌اند و برخی نیز نماز ظهر

(۱) ضعیف است: ضعیف الجامع، ش: ۲۶۳۶.

را. دیدگاه صحیح، این است که نخستین نماز، نماز صبح می‌باشد و دومین نماز، نماز ظهر و به همین ترتیب، نماز عصر، مغرب و عشاء.

بسیاری از مردم، هنگام نماز صبح خوابیده‌اند؛ یعنی وقت نماز صبح، زمانی فرا می‌رسد که بیش‌تر مردم، در خواب به سر می‌برند و از این‌رو منافقان برای خواندن این نماز، تنبلی می‌کنند. پیامبر ﷺ فرموده است: «أثْقَلُ الصَّلَاةِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ صَلَاةُ الْعِشَاءِ وَصَلَاةُ الْفَجْرِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبَوًّا»^(۱) یعنی: «دشووارترین نمازها برای منافقان، نماز عشاء و نماز صبح است؛ و اگر می‌دانستند که چه پاداش بزرگی در این دو نماز نهفته است، بر روی زمین می‌خزیدند و در این دو نماز شرکت می‌کردند». نماز صبح و نماز عصر، برترین و پرفضیلت‌ترین نمازهای پنج‌گانه هستند؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «مَنْ صَلَّى الْبُرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ»^(۲) یعنی: «هرکس نماز صبح و عصر را بخواند، وارد بهشت می‌شود». در حدیث، واژه‌ی «بُرْدَيْنِ» آمده که به معنای دو نمازِ سرماست؛ یعنی دو نمازی که وقتشان، در سردترین زمان شبانه‌روز است؛ زیرا نماز صبح در سردترین وقت شب می‌باشد و نماز عصر نیز در سردترین زمان روز. لذا پای‌بندی به نماز صبح و عصر، سبب ورود به بهشت است.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که نماز صبح را بخواند». از این حدیث چنین به‌نظر می‌رسد که نماز صبح را با جماعت یا بدون جماعت بخواند، «در پناه و حمایت الله متعال است»؛ یعنی در عهد و پیمان الله متعال قرار می‌گیرد و گویا با الله ﷻ هم‌پیمان می‌باشد و الله، او را در پناه و حمایت خویش قرار داده است تا هیچ‌کس، آسیبی به او نرساند. از این‌رو پیامبر ﷺ در ادامه‌ی این حدیث، فرموده است: «پس مواظب باشید که الله، درباره‌ی عهد و پیمان خویش با چنین بنده‌ای، چیزی از شما مطالبه نکند». لذا چنین برداشت می‌کنیم که الله متعال، حمایت خود را از بنده‌ای که نماز صبح را بخواند، بر نمی‌دارد. پس هوشیار باشید که کوچک‌ترین تعرضی به هم‌پیمان الله متعال

(۱) صحیح است؛ صحیح الجامع، ش: ۶۳۴۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۷۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۳۵ به نقل از ابوموسی اشعری رضی الله عنه. [ر.ک: حدیث

شماره‌ی ۱۳۴ همین کتاب.]

نکنید؛ «زیرا هرکس در این باره از سوی الله مؤاخذه شود، راه فرار ندارد و سپس الله متعال، او را بر چهره‌اش در آتش دوزخ می‌اندازد».

این حدیث، بیان‌گر این است که رعایت احترام آن دسته از مسلمانان که با ادای نماز صبح، صداقت ایمان و اسلام خویش را به اثبات می‌رسانند، یکی از مهم‌ترین واجبات است؛ زیرا تنها مؤمنان راستین، نماز صبح را می‌خوانند و منافقان، در جماعت صبح حاضر نمی‌شوند و اصلاً نماز صبح را نمی‌خوانند؛ زیرا قصدشان از نماز خواندن، ریا و خودنمایی است و وقتی مردم، آنها را نبینند یا در دید مردم نباشند، نماز نمی‌خوانند.

صبح‌ها در زمان پیامبر ﷺ مانند صبح‌های امروزی نبود؛ در آن زمان که برق و امکانات امروزی وجود نداشت، شب‌ها، بسیار تاریک بود و مردم دیده نمی‌شدند؛ یعنی به اندازه‌ای تاریک بود که یک‌دیگر را در تاریکی شب نمی‌شناختند. بر خلاف امروز که با برق و این همه امکانات، شب‌ها، مثل روز روشن است. در هر حال، منافقان از تاریکی شب سوءاستفاده می‌کردند و در جماعت صبح و عشاء، حاضر نمی‌شدند. از حدیث جنذب بن عبدالله رضی الله عنه چنین برداشت می‌کنیم که رعایت احترام آن دسته از مسلمانان که صداقت ایمان و اسلام خویش را با نماز صبح، اثبات کرده‌اند، یکی از مهم‌ترین واجبات است و برای هیچ‌کس جایز نیست که به این‌ها بی‌حرمتی، توهین و یا تعرض کند.

۲۳۸- وعن ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ، مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ بِهَا كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گویند: رسول الله ﷺ فرمود: مسلمان، برادر مسلمان است؛ به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم (ظالم) نمی‌گرداند. کسی که در جهت برطرف کردن نیاز برادرش بکوشد، الله نیاز او را برآورده می‌سازد؛ و هرکس مشکلی از مسلمانی را

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۴۴۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۰.

حل کند، الله در برابر آن، مشکلی از مشکلات قیامت او را رفع می‌کند. و هرکس، (عیب) مسلمانی را بپوشاند، الله در قیامت، (عیوب و گناهان) او را می‌پوشاند.

شرح

مؤلف رحمته حدیثی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نقل کرده که در آن، آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مسلمان، برادرِ مسلمان است»؛ یعنی برادر دینی اوست. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

[آل عمران: ۱۰۳]

﴿فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾

و به لطف الله، با هم برادر شدید.

هم‌چنین می‌فرماید:

[الأحزاب: ۵]

﴿فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ﴾

و اگر پدرانشان را نمی‌شناختید، برادران دینی شما هستند.

برادری ایمانی و دینی، مستحکم‌ترین پیوند برادری‌ست و از برادری نسبی نیز استوارتر است؛ زیرا گاه دو برادر، از هم بدشان می‌آید و حتی نسبت به یک‌دیگر کینه و دشمنی دارند. چنان‌که تجربه، ثابت کرده است؛ و در آخرت نیز چنین حالتی پیش می‌آید. الله متعال می‌فرماید:

[الزخرف: ۶۷]

﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾

دوستان، در آن روز دشمن یک‌دیگرند، جز پرهیزکاران.

ولی برادری دینی، در دنیا و آخرت، استوار است و برای زندگانی انسان و آخرت او، مفید می‌باشد. البته در این نوع از برادری، مسایلی چون ارث بردن از یک‌دیگر و وجوب نفقه و امثال آن، وجود ندارد.

سپس فرمود: «به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم (ظالم و دشمن) نمی‌گرداند»؛ یعنی هیچ ظلمی به برادر مسلمانش در جان و مال و آبرو و ناموس و خانواده‌ی او روا نمی‌دارد و او را تسلیم ظالم نمی‌گرداند؛ بلکه از او دفاع می‌کند. لذا نسبت به برادرش، دو نکته‌ی مهم را رعایت می‌نماید:

اول این‌که خودش به او ستم نمی‌کند.

و دوم این‌که در برابر ظلم و ستم دیگران، از او دفاع می‌نماید و او را تسلیم ظالم نمی‌گرداند.

از این‌رو علما رحمهم‌الله گفته‌اند: بر هر مسلمانی واجب است که از آبرو، جان و مال برادر مسلمانش دفاع کند؛ یعنی وقتی شنید که کسی به او دشنام می‌گوید یا غیبتش را می‌کند، واجب است که در برابر این ناسزاگویی و غیبت، از او دفاع نماید. هم‌چنین اگر کسی می‌خواست به برادر مسلمان شما تعدی کند و توانایی دفاع از او را داشتید، بر شما واجب است که از او دفاع کنید. یا اگر کسی، قصد داشت که مال او را تصاحب نماید، واجب است که به دفاع و پشتیبانی از برادر مسلمان خویش برخیزید.

سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «وَاللَّهِ فِي حَاجَةِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ»^(۱) یعنی: وقتی برای رفع نیاز برادر مسلمان خود تلاش کنید و به او کمک نمایید، الله متعال نیز به شما در رفع نیازهایتان کمک خواهد کرد و به پاس این عمل نیک، به شما در مشکلات و رفع نیازهایتان یاری می‌رساند.

از این حدیث، چنین برداشت می‌کنیم که اگر انسان به برادر مسلمان خود ستم کند یا او را تسلیم ظالم بگرداند و در برابر ستمگر به دفاع از او برنخیزد یا به فکر رفع نیازهای وی نباشد، پیوند برادری او، ضعیف و ناقص است و از خیر و نیکی فراوانی که همان نصرت و یاری الله ﷻ می‌باشد، محروم می‌گردد.

سپس فرمود: «وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ بِهَا كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ یعنی: «هرکس، مشکلی از مسلمانی را حل کند، الله، در برابر آن، مشکلی از مشکلات قیامت او را رفع می‌نماید». «کُرْبَةً» به هر مشکل و تنگنایی گفته می‌شود که بر انسان دشوار است و او را نگران و غمگین می‌گرداند. لذا اگر مشکلی از برادر مسلمان خویش را حل کنید، الله متعال نیز مشکلی از مشکلات قیامت شما را رفع می‌کند. دامنه‌ی رفع مشکلات، گسترده است که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنم: اگر کسی مشکل مالی داشته باشد، می‌توانید با کمک مالی به او مشکلش را رفع کنید. یا کسی مشکل روحی دارد و با تلاش و کوشش

(۱) روایت مسلم (۲۶۹۹) و دیگران به نقل از ابوهریره رضی الله عنه با این الفاظ: «اللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ». و نیز با لفظ: «حاجة» به روایت: نسائی در الکبری (۳۰۹/۴) و ابن ابی شیبیه (۱۶۴/۷).

فراوان، اعتماد به نفس را به او برمی‌گردانید و بدین‌سان مشکل او را حل می‌نمایید. شخصی، نگران و غمگین است؛ می‌توانید با مهر و محبت، به او روحیه‌ی دوباره بدهید تا باور کند و دریابد که هیچ غم و اندوهی، ماندگار نیست و امکان ندارد که وضعیت انسان، همیشه یک‌گونه باشد و تغییری در آن ایجاد نشود. ضمن این‌که می‌توانید برایش توضیح دهید که در چنین شرایطی می‌تواند به اجر و پاداش فراوانی دست یابد.

رسول‌الله ﷺ فرموده است: «وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ یعنی: «و هرکس، (عیب) مسلمانی را بپوشاند، الله در دنیا و آخرت، (عیوب و گناهان) او را می‌پوشاند». البته این، مطلق و بدون قید نیست؛ زیرا اگرچه پوشاندن عیوب و گناهان دیگران، کار پسندیده و نیکی‌ست، اما گاه، حرام و ناجایز است؛ لذا اگر آدم شرور و بدکاری را دیدیم که مرتکب گناه و معصیت می‌شود و پوشاندن این عیب او، باعث می‌شود که نسبت به گناه کردن جسورتر و گستاخ‌تر گردد، نباید از گناه او چشم‌پوشی نماییم؛ بلکه برای جلوگیری از افزایش جرم و جنایت او، مطابق رهنمودهای دینی عمل می‌کنیم و او را تحویل مجریان احکام و قوانین شریعت می‌دهیم؛ اما اگر این شخص، آدمی‌ست که به شرارت و بدکاری شهرت ندارد و اتفاقی یا به صورت موردی، چنین خطایی از او سر زده است، از گناهش چشم‌پوشی نموده، آن را برای مسئولان و مجریان و سایر مردم بازگو نمی‌کنیم. اگر عیبش را بپوشانیم، الله متعال در دنیا و آخرت، عیوب و گناهان ما را می‌پوشاند.

پوشاندن عیوب طبیعی و خدادادی افراد نیز، در این مفهوم می‌گنجد؛ به عنوان مثال: اگر کسی به بیماری‌های پوستی مانند «پسی»، «زردزخم» و امثال آن، مبتلاست و خود، این را از دیگران پنهان می‌کند، نباید بر او خرده بگیریم یا رازش را پیش این و آن، برملا کنیم تا الله متعال نیز در دنیا و آخرت، عیوب ما را بپوشاند. هم‌چنین اگر کسی، خوش‌اخلاق نیست و شما از بدخوبی او آگاهید، ولی خودش سعی می‌کند در برابر مردم خود را خود را خوش خلق نشان دهد، عیبش را بپوشانید تا الله متعال در دنیا و آخرت، عیوب شما را بپوشاند. همان‌طور که چشم‌پوشی از گناهان دیگران و پوشاندن گناهانی که مرتکب می‌شوند، بر دو گونه است: اگر شخصی که مرتکب بدی می‌شود، آدم شروری‌ست که چشم‌پوشی از گناهانش، جسارت و گستاخی او را

بیش تر می گرداند، نباید گناهانش را بپوشانیم؛ اما اگر کسی، در مجموع آدم بد و شروری نیست، ولی لغزشی از او سر می زند، گناهش را می پوشانیم. ناگفته نماند که پوشاندن عیوب دیگران، به مراتب از پوشاندن گناهانشان، برتر و بهتر است.

۲۳۹- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: «المُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يُحُونُهُ وَلَا يَكْذِبُهُ وَلَا يَخْدُلُهُ، كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ عِرْضُهُ وَمَالُهُ وَدَمُهُ. التَّقْوَى هَاهُنَا، بِحَسْبِ أَمْرِي مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْفَرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است؛ به او خیانت نمی کند، به او دروغ نمی گوید، و او را خوار نمی گرداند. آبرو، مال و خون (جان) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است. تقوا، این جا (در دل) است. همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی است که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد».

شرح

مؤلف رحمته اللہ علیہ حدیثی بدین مضمون نقل کرده که ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است». پیش تر در این باره سخن گفتیم و این نکته را بیان کردیم که منظور از این این اخوت، اخوت ایمانی است که از برادری نسبی یا پُشتی، قوی تر و استوارتر می باشد. در این حدیث، این نکته نیز بیان شده است که: «مسلمان به برادر مسلمان خود، ظلم و خیانت نمی کند و به او دروغ نمی گوید». منظور از عدم خیانت، این است که امانت دار برادر مسلمان خویش است و اگر برادر مسلمانش، امانتی به او بسپارد، یا رازی را با او در میان بگذارد، به وی خیانت نمی کند؛ یعنی از امانتش به خوبی نگه داری می نماید و رازش را فاش نمی گرداند. برای هیچ کس جایز نیست که به برادر مسلمانش خیانت کند؛ اگرچه او، خیانت کرده باشد. به عبارت دیگر، اگر برادر مسلمانان به تو خیانت کرد، تو خیانت مکن؛ زیرا

(۱) صحیح الجامع، ش: ۲۷۰۶؛ إرواء الغلیل، ش: ۲۴۵۰؛ و صحیح الترمذی از آلبنی رحمته اللہ علیہ، ش: ۱۵۷۲.

پیامبر ﷺ فرموده است: «أَدَّ الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ ائْتَمَّكَ وَلَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ»^(۱) یعنی: «امانت را به کسی که آن را به تو می‌سپارد، بازگردان و به کسی که به تو خیانت کرده است،

(۱) این حدیث، طرق و شواهد زیادی دارد؛ از جمله:

- ۱- طریق ابوهریره: روایت ترمذی (۱۲۶۴) حدیثنا ابوکریب حدیثنا طلق بن غنم عن شریک و قیس عن ابی حفص عن ابی صالح عن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله. دارمی (۲۵۹۷)، حاکم (۵۳/۲)، ابوداود (۳۵۳۵)، مسند الشهاب (۷۴۲)، بیهقی (۲۷۱/۱۰)، و بخاری در الأدب المفرد (۳۶۰/۴) شماره‌ی: ۳۱۴۲، همگی از طریق طلق بن غنم که به ابوهریره رضی الله عنه می‌رسد؛ جز بخاری در التاریخ الکبیر که گفته است: عن شریک و قیس و عن رجل آخر. ذهبی در میزان العتدال در شرح حال طلق (۴۰۳۱) گفته است: ابوحاتم گوید: حدیث منکری از شریک و قیس از ابوحصین... روایت کرده و آن را ذکر نموده است. در التلخیص الحبیر (۹۷/۳) آمده است: «ابن الجوزی گوید: هیچ‌یک از طرق این روایت، صحیح نیست. و از امام احمد حنبل نقل شده که گفته است: این، حدیث باطلی است که هیچ وجه صحیحی برای آن سراغ ندارم». و در نصب الرایه (۱۱۹/۴) آمده است: «ابن القطان گوید: آنچه مانع از تصحیح این روایت می‌باشد، این است که درباره‌ی شریک و قیس بن ربیع، اختلاف است». نام ابوحصین، عثمان بن عاصم است که ثقه می‌باشد. قیس بن ربیع نیز صدوق است و چون پا به سن گذاشت، تغییر کرد و پسرش، احادیثی در روایاتش گنجانده که از او نبود و آن را روایت کرد. شریک هم پس از این که متولی قضاوت شد، حفظش تغییر کرد؛ البته سماع کوفی‌های متقدم از او، نیکوست.
- از ابوامامه: بیهقی (۲۷۱/۱۰) آن را به صورت معلق ذکر کرده و گفته است: روی عن ابی حفص الدمشقی عن مکحول عن ابی امامه عن النبی صلی الله علیه و آله. این هم، ضعیف است؛ زیرا مکحول، چیزی از ابوامامه نشنیده است. ابوحفص دمشقی نیز مجهول می‌باشد. طبرانی در الکبیر (۱۲۷/۸) آن را به صورت متصل ذکر کرده است. بیهقی (۲۱۰۹۴) با سندش از شافعی نقل کرده است که: این حدیث، نزد اهل حدیث، ثابت نیست.
- از انس رضی الله عنه: روایت دارقطنی (۳۵/۳) از طریق ایوب بن سوید: أخبرنا ابن شوذب عن ابی التبیاح عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و بیهقی (۲۷۱/۱۰)، و مسند الشامیین (۱۲۸۴)، و طبرانی در الصغیر (۱۴۷۵) و در الکبیر (۲۶۱/۱)، ابن الجوزی در العلل المتناهیه (۹۷۴) می‌گوید: ابن مبارک درباره‌ی ایوب بن سوید گفته است: او را رها کن؛ و یحیی گفته است: چیزی نیست. و نسائی هم گفته است: ثقه نمی‌باشد». ابن عدی (۳۶۲/۱) نیز او را با این اسناد، منکر دانسته است.

خیانت مکن». فرض کنید شخصی از شما، وام گرفته و سپس انکارش کرده و گفته است: تو هیچ قرضی به من نداده‌ای. حال برای شما جایز نیست که از او قرض بگیرید و سپس انکارش نمایید؛ بلکه امانتش را به او برگردانید و از الله عز و جل بخواهید که شما را به حقتان برساند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «به کسی که به تو خیانت کرده است، خیانت نکن».

مسلمان، به برادر مسلمانش دروغ نمی گوید. دروغ، حرام است و هرچه پی آمده‌هایش بدتر باشد، گناهش بیش تر است. هیچ دروغی، حلال یا جایز نیست و این که برخی از توده‌ی مردم، دروغ را بر دو نوع سیاه و سفید یا حرام و حلال، تقسیم‌بندی کرده‌اند، نادرست است. ناگفته پیداست که هر حرامی، سیاه و ظلمت‌بار است و هیچ سفیدی و نوری در حرام نیست. البته گناهش متناسب با پی آمده‌های آن، افزایش می‌یابد؛ اگر دروغ گفتن به خاطر خوردن مال دیگران یا فریفتن آنها باشد، گناهش به مراتب بیش تر است و اگر دروغ گفتن، زیانی به دیگران نرساند، گناهش کم تر خواهد بود. البته این روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که «آن بزرگوار، در سه مورد دروغ گفتن را درست دانسته است: برای برقراری صلح و آشتی در میان مردم، در جنگ، و نیز در رابطه با سخنانی که زن و شوهر به یکدیگر می‌گویند»^(۱).

ناگفته نماند که بسیاری از علما گفته‌اند: منظور از کذب و دروغ در این روایت، «توریه» است. چنان‌که گاه، توریه را دروغ می‌نامند. همانند ابراهیم علیه السلام که روز قیامت، مردم برای درخواست شفاعت نزدش می‌روند؛ ولی او عذر می‌آورد که سه دروغ گفته است. البته ابراهیم علیه السلام دروغ نگفته، بلکه توریه کرده است؛ توریه، بدین معناست که انسان، سخنی بگوید که منظور یا نیتش، چیزی غیر از مفهوم قابل برداشت از ظاهر سخنش می‌باشد. به عبارت دیگر، چیزی که ابتدا به ذهن مخاطب (شنونده) می‌رسد، غیر از نیت یا منظور گوینده‌ی آن است. بنابراین علما، منظور از

• از طریق راوی مجهول: روایت احمد (۴۱۴/۳)؛ ابن الجوزی در العلل المتناهیة (۹۷۵) گوید:

یوسف بن یعقوب، مجهول است و در این سند، محمد بن میمون وجود دارد که ابن حبان، گفته

است: احادیث به شدت منکری دارد و استناد به او درست نیست».

(۱) صحیح است؛ ر.ک: صحیح الجامع، ش: ۷۱۷۰ از آل‌بانی رحمته الله علیه.

جواز دروغ را در سه مورد مذکور، توریه دانسته و گفته‌اند: هیچ دروغی، جایز نیست. دروغ، دروغ می‌آورد و انسان را به گونه‌ای عاجز و درمانده می‌کند که نمی‌تواند دروغش را جبران نماید؛ به گفته‌ی شاعر:

لي حيلةً في مَنْ يَنْـمُ
مَنْ كان يَخْلُق ما يَقول
وليس في الكذاب حيلة
فحيلتي فيه قليلة

من، می‌توانم برای رهایی از کسی که سخن‌چینی می‌کند، چاره‌ای بیندیشم؛ ولی در برابر دروغ‌گو، هیچ تدبیری وجود ندارد؛ زیرا تدبیر من در برابر کسی که دروغ می‌گوید، اندک و ناکارآمد است.

واقعاً رهایی از شرّ دروغ‌گو بسیار مشکل است؛ زیرا ادعا می‌کند که چنین و چنان کرده‌ام، ولی دروغ می‌گوید و هر دروغی که بخواهد، سر هم می‌نماید. از این رو رسول‌الله ﷺ فرموده است: (مسلمان، به برادر مسلمانش) دروغ نمی‌گویند. و در روایتی آمده است: «و او را تحقیر نمی‌کند». اگرچه سن و سالش از او بیش‌تر باشد یا ثروتمند و یا دارای علم و دانش فراوانی باشد؛ با این حال، برادر مسلمانش را کوچک نمی‌شمارد. تحقیر مردم یا کوچک شمردن آنها، یکی از نشانه‌های کبر و خودبزرگ‌بینی است؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَعَمَطُ اللَّائِسِ»^(۱) یعنی: «کبر، سرکشی از حق و تحقیر مردم است». لذا مسلمان، با دیده‌ی تکریم و احترام به برادر مسلمانش نگاه می‌کند. اگر می‌خواهی که مردم به تو احترام بگذارند، به آنها احترام بگذار؛ ولی اگر مردم را تحقیر کنی، تو را کوچک می‌شمارند. تجربه نیز این را ثابت کرده است. از این رو می‌بینیم که مردم، آدم‌های متواضع و فروتن را دوست دارند و کم‌تر کسی، پیدا می‌شود که از آدم متواضع و فروتن، بدش بیاید یا به او دشنام بگوید. کسی که بینی‌اش را بالا می‌گیرد و به دیگران فخر و تکبر می‌فروشد، همه از او بیزارند و هیچ‌کس حاضر نیست که با او صحبت کند، مگر این‌که نیازی به او داشته باشد.

سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «تقوا، این‌جاست» و سه بار به سینه‌اش اشاره کرد؛ یعنی تقوا، در دل است. وقتی دل باتقوا و پرهیزگار باشد، همه‌ی اندام و جوارح

(۱) صحیح بخاری، ش: ۹۱.

انسان، تقوا پیشه می‌کنند و اگر دل خداترس نباشد، سایر اندام و جوارح نیز بی‌تقوا خواهند بود. همان‌طور که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْعَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ: أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ!»^(۱) یعنی: «بدانید که در بدن، پاره‌گوشتی است که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است». بنابراین اگر در دل انسان، تقوا و خوف و خشیت الهی باشد، همه‌ی اعمال انسان نیک و شایسته خواهد بود؛ زیرا اعمال انسان، تابع قلب اوست. برخی از علما از جمله ابوهریره رضی الله عنه قلب را هم‌چون فرمانروایی دانسته‌اند که سربازانش از او اطاعت می‌کنند. از سوی دیگر، برخی از علما، این مثال را در مقایسه با فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ، ناقص دانسته‌اند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در کلامی جامع فرموده است: «إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ»؛ یعنی: «صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به قلب است». ولی اگر پادشاه یا فرمانروایی، نیک و شایسته باشد، لازمه‌اش این نیست که حتماً سربازانش نیز نیک و شایسته‌اند.

برخی از مردم، این حدیث را دست‌آویز قرار داده‌اند و همین‌که آن‌ها را به انجام کار نیکی فرامی‌خوانیم، می‌گویند: اصل، نیت است؛ قلب انسان باید پاک باشد؛ یا می‌گویند: تقوا در دل است. وقتی به شخصی تذکر می‌دهید که تراشیدن ریش، حرام و تقلید از مشرکان و مجوسیان است یا همین‌که می‌گویید: گذاشتن ریش، روش پیامبران و بندگان نیک خداست، در پاسخ می‌گویند: تقوا در دل است. در پاسخ چنین شخصی باید بگوییم: آری؛ تقوا در دل است؛ اما تو، دروغ می‌گویی؛ زیرا اگر راست می‌گفتی و بانقوا بودی، از خدا می‌ترسیدی و این عمل حرام را ترک می‌کردی؛ چون محال است که در قلب کسی تقوا باشد، ولی اندام و جوارح او، از الله متعال نافرمانی کنند.

این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، اشاره‌ای است به این که محل خردورزی و تعقل در قلب می‌باشد؛ یعنی همان پاره‌گوشتی که در سینه‌ی انسان قرار دارد. چنان‌که از آیات قرآن نیز همین نکته برداشت می‌شود. الله متعال، می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۲؛ و مسلم، ش: ۱۵۹۹ به نقل از نعمان بن بشیر رضی الله عنه.

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا ۗ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾﴾ [الحج: ٤٦]
 آیا در زمین به گردش نمی‌پردازند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن دریابند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؛ به‌راستی چشم‌ها، نابینا نمی‌شود؛ بلکه دل‌های درون سینه‌هاست که کور می‌گردد.

بر خلاف پندار کسانی که مغز را جایگاه عقل دانسته‌اند، قلبی که در سینه است، محل عقل می‌باشد. مغز، جای تصورها و خیال‌هایی است که به ذهن ما می‌رسد و مغز، آن‌ها را به سوی قلب می‌فرستد و آن‌گاه، قلب، امر و نهی می‌کند. مغز، حکم منشی را برای قلب دارد و دل، جای عقل و تدبیر است و با مغز یا ذهن نیز بی‌ارتباط نیست؛ زیرا اگر مغز، مختل شود، عقل و قدرت تفکر نیز تباه می‌گردد. با این حال، توجه داشته باشیم که عقل یا قدرت تدبیر، در دل می‌باشد؛ یعنی همان قلبی که در سینه است.

سپس فرمود: «مِحْسَبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ»؛ یعنی: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی است که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد». به عبارت دیگر، اگر تنها همین یک بدی برای مسلمان وجود داشت که برادر مسلمانش را تحقیر کند، برای گناه کار شدنش کافی بود. لذا بدین نکته پی می‌بریم که تحقیر دیگران، گناه بزرگی است و هر مسلمانی وظیفه دارد، بلکه بر او واجب است که سایر مسلمانان را به‌خاطر دین و ایمانشان گرامی بدارد و احترام آن‌ها را حفظ کند.

آن‌گاه فرمود: «أَبْرُو، مَالٌ وَ خُونٌ (جان) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است». لذا هیچ مسلمانی نباید برادر مسلمانش را به‌قتل برساند یا او را زخمی و مجروح بگرداند یا مالش را غصب کند و از طریق سرقت و دزدی یا خیانت در اموال، دخل و تصرف نماید و یا با ادعای دروغین، اموال او را تصاحب کند. آبروی مسلمان نیز حرمت دارد؛ از این‌رو باید از ریختن آبروی برادر خود بپرهیزیم و در میان مردم، چه به‌راستی و چه به‌دروغ، درباره‌اش حرف نزنیم؛ زیرا از پیامبر ﷺ پرسیدند که غیبت چیست؟ فرمود: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ»؛ یعنی: «درباره‌ی برادرت سخنانی بگویی که خوشش نمی‌آید». سؤال‌کننده، پرسید: اگر آن‌چه می‌گویم، در او وجود داشته باشد، چه؟ فرمود: «إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ بَهْتَهُ»؛ یعنی: «اگر آن‌چه می‌گویی در او وجود دارد، غیبتش را کرده‌ای؛ و

اگر آن صفت در او نباشد، بر او بهتان بسته‌ای». لذا بر هر مسلمانی واجب است که حرمت جان، مال و آبروی برادر مسلمانش را حفظ کند.

۲۴۰- وعنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لا تَحَاسِدُوا وَلَا تَنَاجِشُوا وَلَا تَبَاغِضُوا وَلَا تَدَابِرُوا وَلَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا. الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَحْقِرُهُ وَلَا يَحْذُلُهُ. التَّقْوَى هَاهُنَا وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ. كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرَضُهُ» [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به یکدیگر حسادت نورزید؛ قیمت کالاها را بدون این که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید؛ با یکدیگر دشمنی و قهر (و قطع رابطه) نکنید؛ و هیچ کس، به خاطر خود معامله‌ی شخص دیگری را به هم نزند و برادروار، بندگان (نیک و عبادت گزار) الله باشید. مسلمان، برادر مسلمان است؛ به او ستم نمی‌کند، او را خوار و زبون نمی‌گرداند و دست از یاری‌اش نمی‌کشد. تقوا این جاست». - و سه بار به سینه‌اش اشاره کرد. - «همین قدر برای بد بودن شخص، کافیست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد. آبرو، مال و خون (جان) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به یکدیگر حسد نورزید». حسادت، این است که انسان، از بابت نعمتی که الله به کسی بخشیده است، ناراحت باشد. مثلاً الله متعال، به کسی مال و ثروت یا همسر و فرزندان نیکی عنایت کرده یا او را از علم و دانش، برخوردار نموده است؛ حال، اگر کسی ناراحت باشد که خداوند عز و جل به این بنده، چنین نعمتهایی را ارزانی داشته، در حقیقت به او حسد ورزیده است؛ فرقی نمی‌کند که آرزوی زوال نعمت از این شخص را داشته باشد یا خیر. گرچه برخی از علما، حسادت را به معنای آرزوی زوال نعمت از دیگران دانسته‌اند؛ البته این، بدترین و زشت ترین نوع

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۴.

حسادت است و گرنه، حسادت همین است که انسان، از بابت نعمت‌هایی که دیگران از آن برخوردار شده‌اند، ناراحت باشد. حسد، یکی از ویژگی‌های یهودیان است؛ از این رو آدم‌های حسود به یهودیان، شباهت دارند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ

عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ﴾ [البقرة: ۱۰۹]

بسیاری از اهل کتاب، به سبب حسادتی که در وجودشان ریشه کرده، دوست دارند شما را که ایمان آورده‌اید، به کفر بازگردانند.

الله متعال درباره‌ی یهودیان می‌فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَآئِينَهِمْ مَثَلًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۵۴]

یا به آنان که الله از فضل و کرمش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟! به‌راستی ما، به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم و به آنان حکومت بزرگی دادیم.

در هر حال، حسادت همین است که انسان، از بابت نعمت‌هایی که دیگران از آن برخوردار شده‌اند، ناراحت باشد؛ فرقی نمی‌کند که آرزو کند این نعمت‌ها به او برسد یا نه، فقط آرزو نماید که برادرش از این نعمت‌ها محروم شود؛ گرچه به خودش نرسد!

حسد، ویژگی بسیار بدیست که به پاره‌ای از بدی‌های آن اشاره می‌کنم:

یکی از بدی‌های حسادت، این است که نوعی شباهت و همانندی به بدترین و پلیدترین انسان‌ها، یعنی یهودیان است؛ همان کسانی که الله متعال، تعدادی از آن‌ها را به صورت بوزینگانی خوار و مطرود درآورد و برخی از آنان نیز، عبادت معبودان باطل را در پیش گرفتند.

حسادت، بیان‌گر بدذاتی و خباثت درونی فرد حسود است و نشان می‌دهد که او، آنچه را برای خود می‌پسندد، برای برادرانش نمی‌پسندد؛ زیرا کسی که خیرخواه برادران خود می‌باشد و هرچه برای خود می‌پسندد، برای آن‌ها نیز می‌پسندد، هرگز به آنان حسادت نمی‌ورزد؛ بلکه اگر نعمتی به آن‌ها برسد، خوش‌حال می‌شود و

می‌گوید: یا الله! مرا نیز از این نعمت برخوردار بگردان. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا

أَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۳۲]

چیزی را آرزو نکنید که الله با آن، برخی از شما را بر برخی دیگر برتری داده است. مردان از آن چه به دست آورده‌اند، بهره‌ای دارند و زنان نیز از آن چه به دست آورده‌اند، بهره‌ای دارند. و از الله بخشش و فضلش را درخواست کنید.

حسد، نوعی اعتراض بر تقدیر الهی است؛ زیرا مگر چه کسی، این نعمت را به این بنده ارزانی داشته است؟ آری؛ الله تعالی. لذا کسی که از خوشی برادر مسلمانش ناراحت است، در حقیقت از تقدیر الله متعال، ناراحت می‌باشد. ناگفته پیداست که هرکس بر تقدیر الهی اعتراض کند، در خطر بزرگی قرار دارد و هر لحظه، ممکن است دین و ایمانش را از دست بدهد. - پناه بر الله - گویا به مقابله و رقابت با تدبیر و تقدیر رب الارباب تعالی برخاسته است!

یکی دیگر از بدی‌های حسادت، این است که وقتی الله متعال نعمتی به بندگانش ارزانی می‌دارد، آتش حسد در قلب حسود، شعله‌ور می‌شود و او را در آه و افسوس، و غم و اندوه فرو می‌برد و او را ناآرام و بی‌قرار می‌گرداند؛ زیرا نعمت‌هایی که الله به بندگانش می‌بخشد، بی‌شمار است و از آن‌جا که آدم حسود، چشم دیدن این همه نعمت را ندارد، حسادت در قلبش به جوش می‌آید و تمام وجودش را می‌سوزاند.

حسادت، نیکی‌های انسان را از میان می‌برد؛ همان‌طور که آتش، هیزم را نابود می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ، فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^(۱) یعنی: «از حسد پرهیزید؛ زیرا حسد، نیکی‌ها را از میان می‌برد؛ همان‌گونه که آتش، هیزم را نابود می‌کند».

حسد، انسان را از سعی و تلاش و پرداختن به کارهای مفید باز می‌دارد؛ زیرا آدم حسود، همواره در این فکر و خیال است که فلانی، چگونه پول‌دار شد و این همه ثروت را از کجا آورد؟ یا فلان شخص، چگونه علم و دانش کسب کرد؟ فلانی هم

(۱) ضعیف است؛ ضعیف الجامع (۲۱۹۷، ۲۷۸۱، ۳۹۳۵) از آلبانی رحمته.

صاحب زن و فرزند شد؛ چطور؟! آدم حسود، همواره در غم و اندوه به سر می‌برد و به خود می‌پیچد و کاری جز این ندارد که با خود، نعمت‌های الله ﷻ بر بندگانش را حساب و کتاب کند و در غم و حسرت این نعمت‌ها باشد!

حسادت، نشانی از بدذاتی حسود است و از این خبر می‌دهد که او، نهادی شرور و تنگ‌نظر دارد که به خیر و نیکی علاقه‌مند نیست؛ بلکه نفسِ خودخواهی دارد که همه چیز را برای خود می‌خواهد.

حسد، هیچ تغییری در تقدیر الهی ایجاد نمی‌کند؛ آدم حسود، هرچه کند و به هر اندازه که ناراحت و ناخوش باشد، و هر چه برای زوال نعمت از دوستان و اطرافیانش سعی و تلاش نماید، هیچ کاری از پیش نمی‌برد.

گاه حسادت، انسان را به آن‌جا می‌کشاند که دیگران را چشم‌بزند. چنین آدمی بدذات، حسود و کینه‌توز است و همین‌که نعمتی ببیند یا چیز شگفت‌آوری مشاهده کند، تیر حسادت از او جدا می‌شود و به دیگران اصابت می‌کند. لذا جزو افرادی می‌گردد که با چشم زخم، به مردم اذیت و آزار می‌رسانند. بی‌شک آدم چشم‌شور متناسب با آسیب یا زیان مالی، جسمی و اجتماعی که به دیگران می‌رساند، گنه‌کار، و در نتیجه مجازات می‌شود؛ از این‌رو بسیاری از علما، چنین افرادی را ضامن و مسؤول آسیب‌ها یا زیان‌هایی دانسته‌اند که این‌ها به دیگران می‌رسانند. یعنی اگر فردی، شخصی را چشم‌بزند و بدین‌سان به مال و فرزندان وی آسیبی برساند، ضامن است. هم‌چنین گفته‌اند: کسی که به چشم‌شوری یا چشم‌زخم شهرت دارد، واجب است که او را زندانی کنند تا توبه نماید. او را زندانی می‌کنند تا دیگران از شر او در امان باشند.

حسادت، باعث تفرقه می‌شود؛ زیرا هیچ‌کس، آدم حسود را دوست ندارد. برعکس، همه، آدم پاک‌طینت و خیرخواه را دوست دارند.

آن‌چه بر شمردیم، بدی‌های حسد بود؛ لذا به حکمت پیامبر ﷺ پی می‌بریم که فرموده است: «به یک‌دیگر حسد نوزید». حال، این پرسش می‌شود که گاه، انسان دوست دارد که در خیر و نیکی، جلوتر از دیگران باشد؛ آیا این، حسد است؟ پاسخ: خیر؛ این، حسادت نیست؛ بلکه رقابتی سالم یا شتافتن به سوی نیکی‌هاست. الله متعال، می‌فرماید:

[الصفات: ۶۱]

﴿لِيَمِثِلَ هَذَا فَلَيعْمَلِ الْعَمِلُونَ﴾

پس عمل کنندگان باید برای چنین پاداشی عمل کنند.

هم چنین می فرماید:

[المطففين: ۲۶]

﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَفَّسْ الْمُتَنَفِّسُونَ﴾

مشتاقان چنین نعمت‌هایی باید در طلبش بر یکدیگر پیشی بگیرند.

لذا اگر کسی دوست داشته باشد که در خیر و نیکی، بر دیگران پیشی بگیرد، حسد نورزیده است؛ بلکه حسد، این است که برخورداری دیگران از خیر و نیکی، برای انسان، ناگوار باشد.

حسد، نشانه‌های فراوانی دارد؛ از جمله این که آدم حسود، همواره سعی می‌کند فضایل دیگران را مخفی و پوشیده نگه دارد. ثروتمندی، مال و ثروتش را در راه‌های نیکی مانند ساختن مساجد، به‌سازی جاده‌ها، خرید کتاب برای دانش‌جویان و امثال آن، خرج می‌کند؛ وقتی مردم، درباره‌ی نیکوکاری این ثروتمند سخن می‌گویند، آدم حسود را می‌بینیم که خودش را به کوچهای بی‌خبری می‌زند؛ انگار چیزی نشنیده است. در حسادت این شخص، شکی نیست؛ زیرا هر آدم خیرخواهی که به خیر و نیکی علاقه‌مند است، نشر و گسترش خیر و نیکی برای دیگران را دوست دارد. شخصی که از دیگران به نیکی و انصاف یاد می‌کند و آنها را به‌خاطر خوبی‌ها و نیکی‌هایشان می‌ستاید، این، بیان‌گر سلامت او از حسد و پاک بودن دل اوست. مثلاً می‌گوید: فلانی، آدم خوبی‌ست، فلان‌کس، نیکوکار است، فلانی هم آدم بخشنده‌ای‌ست.

الله متعال، همه‌ی ما را از حسادت و سایر رذایل اخلاقی و کارهای ناپسند، در پناه خویش قرار دهد.

در ادامه‌ی این حدیث، آمده است: «وَلَا تَنَاجَشُوا»؛ یعنی: «قیمت کالاها را بدون این که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید». «لَا تَنَاجَشُوا»، یعنی «نَجَشْ» نکنید. نَجَشْ، بدین معناست که شخصی، بی‌آن که قصد خرید کالایی را داشته باشد، برای فریب دادن خریدار یا به‌قصد بالا بردن سود فروشنده یا به هر دو نیت، چنین وانمود می‌کند که می‌خواهد این کالا را به فلان قیمت خریداری نماید. به عنوان مثال: کالایی را در

بازار در معرض فروش می‌گذارید و هرکس، قیمتی می‌گوید و بدین‌سان کالای شما، عملاً به مزایده گذاشته می‌شود. آخرین قیمتی که برای این کالا گفته‌اند، صد هزار تومان است؛ در این میان شخصی برمی‌خیزد و قصد خرید ندارد؛ ولی می‌گوید: صد و ده هزار تومان. قصدش، فقط این است که مشتری را به خرید آن جنس، تحریک نماید و به اصطلاح بازارگرمی کند و قیمت کالا را به نفع فروشنده بالا ببرد. این، حرام است. اما اگر کسی، واقعاً از ابتدا قصد خرید داشته باشد، ولی در جریان قیمت‌های پیشنهادی، قیمت آن جنس به اندازه‌ای بالا برود که از خرید آن منصرف شود، اشکالی ندارد؛ زیرا بسیاری از مردم، هنگام مزایده، قیمت پیشنهادی خود را مناسب می‌دانند، ولی وقتی قیمت، بالا می‌رود، از خرید آن جنس منصرف می‌شوند. هیچ ایرادی بر این کار وارد نیست و اشکالی ندارد.

مزایده، سه حالت دارد: نوع اول، «مَجَّش» یا برای بازارگرمی است که حرام می‌باشد. نوع دوم را نیز در سطور گذشته توضیح دادیم. و نوع سوم، این است که به قصد خرید کالا، قیمتی پیشنهاد می‌دهد و آن را بالا می‌برد و سرانجام، خود، آن را خریداری می‌کند؛ یعنی با قیمتی که پیشنهاد داده است، به آن کالا دست می‌یابد. این هم اشکالی ندارد.

پیامبر ﷺ فرمود: «وَلَا تَبَاغَضُوا». یعنی: «با یک‌دیگر دشمنی نکنید». به عبارتی، نسبت به هم بغض و کینه نداشته باشید. لذا برای هیچ مسلمانی جایز نیست که نسبت به برادر مسلمانش، بغض و کینه داشته باشد؛ یعنی در قلب خویش از او بدش بیاید. اگرچه آن شخص، جزو فاسقان و بدکاران باشد؛ البته جایز است که متناسب با نوع گناهی که مرتکب می‌شود، از او بدتان بیاید. ناگفته نماند که این بغض و کینه، نباید مطلق باشد؛ بلکه از آن‌جا که مسلمان و اهل ایمان است، او را دوست بدارید؛ از این‌رو ناراحتی ما از مسلمان شراب‌خوار یا سیگاری و یا مسلمانی که اسباب ازار می‌کند، با بغض و کینه‌ای که از کافران در دل داریم، متفاوت است. کسی که مسلمانان فاسق و کافران را یک‌سان می‌داند، در حقیقت، سبک‌سر و بی‌خرد است. این، اشتباه بزرگی است که ناراحتی ما از مسلمانان بدکار بیش از بغض و کینه نسبت به کافران باشد؛ زیرا مؤمن هرطور که باشد، باز هم از کافر بهتر است. شاید پرسید: چگونه محبت به یک شخص و ناراحتی از او، در یک دل، جمع می‌شود؟ برای پاسخ

مثالی ذکر می‌کنم. هیچ دقت کرده‌اید که وقتی یک پزشک، داروی تلخ و بدبویی برای شما تجویز می‌کند و می‌گوید: این دارو را بخور؛ به خواست خداوند ﷺ بهبود می‌یابی، آیا شما این داروی تلخ و بدبو را دوست دارید؛ خیر؛ اما از جهتی دیگر، دوستش دارید. چون به سلامتی خویش، علاقه‌مندید. مؤمن معصیت‌کار نیز همین‌گونه است. اگرچه به سبب معصیتی که مرتکب می‌شود، از او ناراحت هستید، اما به کلی و به یکباره، از او بد نبرید؛ بلکه متناسب با ایمانش، او را دوست بدارید و از آن‌جا که اهل گناه و معصیت است، از او ناراحت باشید. ولی فراموش نکنید که ناراحتی شما از او، نباید باعث شود که او را نصیحت نکنید یا بگویید: من، نمی‌توانم این مرد را ببینم؛ بلکه خویشتن‌دار باشید و با او رابطه برقرار کنید و نصیحتش نمایید. امید است که الله به وسیله‌ی شما، به او نفعی برساند و نصیحت شما در او اثر بگذارد. پس، ناامید نباشید. چه بسیار انسان‌هایی که ما، هدایت آن‌ها را بعید می‌دانستیم، ولی الله ﷻ آنان را هدایت نمود. نمونه‌های زیادی از این دست دیده‌ایم؛ هم در گذشته و هم در حال حاضر. الله متعال برای برخی از فاسقان و بدکاران، دعوت‌گرانی فراهم فرمود که آنان را به سوی حقیقت و راه درست فراخواندند و حتی از دعوت‌گران نیز بهتر شدند. مثالی از گذشته‌ی این امت ذکر می‌کنم؛ خالد بن ولید رضی الله عنه پیش از آن‌که مسلمان شود، حکم شمشیری آخته و برهنه در برابر مسلمانان را داشت. همه، از عمل‌کرد او در جنگ احد به عنوان فرماندهی سواره نظام قریش، آگاهیم. او بود که از قسمت بالای کوه، به مسلمانان، حمله‌ور شد و مسلمانان را تا آستانه‌ی شکست پیش برد؛ اما الله متعال، او را هدایت بخشید و [«سیف‌الله» نامیده شد]. هم‌چنین عمر بن خطاب رضی الله عنه که از سرسخت‌ترین کسانی بود که در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله جبهه گرفتند؛ ولی الله ﷻ او را هدایت نمود و بدین‌سان از دوستان و بندگان خاص رضی الله عنه گردید؛ چنان‌که دومین فرد این امت شد.

لذا ناامید نباشید و نگویید: من، توانایی دیدن فلانی را ندارم و نمی‌توانم پای صحبت‌هایش بنشینم و امکان ندارد که نزدش بروم. بلکه نزدش بروید و ناامید نباشید؛ دل‌ها به دست خداست. شاید کسی بگوید: بغض و کینه، یک امر انفعالی است که در درون انسان شکل می‌گیرد و از اراده‌ی انسان، خارج است؛ درست، مانند محبت. یعنی انسان نمی‌تواند به اراده‌ی خود، کسی را دوست بدارد یا محبتش را

نسبت به کسی، کم یا زیاد کند؛ بلکه پاره‌ای از اسباب در پیدایش محبت و کم یا زیاد شدن آن، مؤثر است. از این رو پیامبر ﷺ درباره‌ی تقسیم‌بندی نوبت همسرانش، چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ، فَلَا تَلْمُنِي فِيمَا لَا أَمْلِكُ»؛ یعنی: «یا الله! این، تقسیم‌بندی من در نوبتی است که می‌توانم؛ ولی مرا به خاطر محبتی که از اراده و توان من خارج است، سرزنش و مؤاخذه نفرما». ناگفته پیداست که پیامبر ﷺ همسرش عایشه را از سایر همسرانش بیش‌تر دوست داشت و این، از اراده‌ی او، خارج بود.

در پاسخ کسی که خشم و غضب را انفعالی و غیرارادی می‌داند، باید بگوییم: هر واکنشی، نتیجه‌ی یک کُنش است. به عنوان مثال: محبتی که به یک شخص دارید، برآمده از اسباب و زمینه‌هایی مانند تدبیر و ایمان او، خوش اخلاقی و نیز خدمات‌ها و خوبی‌هایی است که در حق شما انجام داده است و شما با یادآوری این ویژگی‌ها و خوبی‌ها، او را دوست می‌دارید. اگر از کسی خوشتان نمی‌آید، این هم اسباب و خاستگاه‌های خودش را دارد؛ ولی انسان باید از اسباب و انگیزه‌هایی که بغض و کینه را در پی دارد، دوری نماید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «نسبت به هم بغض و کینه نداشته باشید».

در هر حال محبت و دوستی، و نیز کینه و دشمنی، برخاسته از اسباب و انگیزه‌های خاص خود می‌باشد. اگر از اسباب کینه و دشمنی، دوری کنید و آن‌ها را فراموش نمایید، انشاءالله کینه و دشمنی از میان می‌رود. این، همان چیزی است که رسول‌الله ﷺ به ما دستور داده و فرموده است: «نسبت به هم بغض و کینه نداشته باشید». شخصی، به پیامبر ﷺ گفت: مرا نصیحت کن. فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت کرد و پیامبر ﷺ فرمود: «خشمگین مشو». در حدیثی، از خشم و غضب به عنوان پاره‌ای از آتش یاد شده که شیطان در قلب انسان می‌اندازد؛ از این رو گاه انسان می‌گوید: راهی برای خاموش کردن این آتش وجود ندارد. می‌گوییم: آتش خشم نیز خاموش می‌شود. باید همان کارهایی را انجام دهیم که خشم انسان را کاهش می‌دهد تا سرانجام، خشم و غضب برطرف شود.

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «وَلَا تَدَابُرُوا»؛ یعنی: «به یک‌دیگر پشت نکنید»؛ اما آیا منظور از پشت کردن به یک‌دیگر، این است که وقتی در مجلسی حاضر می‌شویم، پشت به یک‌دیگر بنشینیم؟ آری؛ این، یکی از نمونه‌های پشت کردن به

یک‌دیگر است. قطع کردن حرفِ دیگران، یکی دیگر از نمونه‌های پشت کردن به یک‌دیگر است؛ بدین‌سان که دوستان با ما سخن می‌گویند، ولی ما، او را رها کنیم و با بی‌توجهی آن محل را ترک نماییم! پشت کردن به یک‌دیگر، مفاهیم و مصادیق معنوی نیز دارد؛ از جمله: اختلاف رأی. بدین شکل که هر یک از ما، دیدگاهی مخالف با دیدگاه دیگری داشته باشد. پیامبر ﷺ از این نوع اختلاف نیز منع فرموده است.

به گمان بنده، آن دسته از برادرانی که پس از پایان نماز جماعت، یکی دو وجب جلوتر می‌روند، در حقیقت، به سایر نمازگزاران، پشت می‌کنند و این، نوعی بی‌احترامی به آنهاست. چنان‌که برخی از مردم در این‌باره گلایه کرده و گفته‌اند: همین‌که سلام می‌دهیم، برخی از دوستان، کمی جلوتر می‌روند و وقتی جلسه‌ی درس یا تعلیم برپاست، میان ما و مدرس قرار می‌گیرند و مانع از این می‌شوند که مدرس را ببینیم. روشن است که دیدن مدرس، تأثیر به‌سزایی در یادگیری مطالب دارد. لذا اگر می‌خواهید، راحت‌تر بنشینید، کاملاً برخیزید و آن‌قدر جلو بروید که مزاحمتی برای کسی، ایجاد نکنید و اگر در صف‌های آخر هستید، عقب‌تر بروید تا هم خودتان راحت باشید و هم اسباب زحمت دیگران نشوید. ولی اگر یکی دو وجب جلو بروید و به دیگران، پشت کنید، نوعی بی‌ادبی است. بنابراین هم خودمان این نکته را رعایت نماییم و هم به دیگران تذکر دهیم که این مسأله را رعایت کنند.

و اما پنجمین عبارتی که در این حدیث آمده است: «وَلَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَيْعِ بَعْضٍ»؛ یعنی: «هیچ‌کس، به‌خاطر خود معامله‌ی شخص دیگری را به‌هم نزند»؛ زیرا این مسأله، به کینه و دشمنی می‌انجامد. به عنوان مثال: شخصی، کالایی را به صد هزار تومان خریده است؛ حال شخص سومی نزد خریدار می‌رود و به او می‌گوید: من، عین این کالا را به هشتاد هزار تومان به تو می‌دهم؛ یا می‌گوید: من، جنسی بهتر از این را به صد هزار تومان به تو می‌فروشم. بنابراین، مشتری، نزد فروشنده می‌رود و معامله‌اش را با او فسخ می‌کند و با این شخص، وارد معامله می‌شود. پایمال کردن حق فروشنده‌ی اول در این کار، کاملاً نمایان است و باعث پیدایش کینه و دشمنی در میان مسلمانان می‌گردد.

در رابطه با خرید یک کالا نیز همین‌گونه است؛ به عنوان مثال: شخصی نزد فروشنده‌ای می‌رود که کالایی را به صد هزار تومان فروخته است و به او می‌گوید:

من، این کالا را به صد و بیست هزار تومان از تو می‌خرم. لذا فروشنده نزد خریدار اول می‌رود و کالایش را پس می‌گیرد و آن را به این شخص می‌فروشد. این هم حرام است؛ زیرا دست گذاشتن روی معامله‌ی دیگران یا به هم زدن معامله‌ی آن‌ها به‌شمار می‌رود.

این پرسش وجود دارد که آیا این حکم، مخصوص دوران اختیار در فسخ معامله^(۱) می‌باشد یا عام است؟

برخی از علما، آن را مخصوص دوران اختیار دانسته‌اند؛ زیرا پس از پایان زمان فسخ، هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند معامله را فسخ کند. به عنوان مثال: شخصی خودرویی را به سه میلیون تومان می‌فروشد و برای فسخ معامله، سه روز به او فرصت یا اختیار می‌دهد. شخصِ سومی نزد خریدار می‌رود و به او می‌گوید: من، ماشینی بهتر از این را به دو میلیون و پانصد هزار تومان به تو می‌دهم؛ و بدین‌سان خریدار را بر آن می‌دارد که نزد فروشنده بازگردد و معامله را فسخ کند. یا شخصی، نزد فروشنده می‌رود و می‌گوید: شنیده‌ام ماشینت را به سه میلیون تومان فروخته‌ای؛ من، آن را به سه میلیون و پانصد هزار تومان می‌خرم. لذا فروشنده، معامله‌ی او را فسخ می‌کند و ماشینش را به این شخص می‌فروشد. این، به‌اتفاق حرام است.

ولی برخی از علما گفته‌اند: پس از پایان دوران اختیار، اشکالی ندارد؛ یعنی پس از این‌که سه روز مورد توافق طرفین پایان یافت، اشکالی ندارد که شخصی، نزد خریدار برود و بگوید: من، ماشینی بهتر از این را با قیمتی کم‌تر به تو می‌دهم. دلیل این دسته از علما، این است که دیگر، امکان فسخ معامله وجود ندارد؛ زیرا مهلت فسخ، تمام شده است.

ولی از ظاهر حدیث چنین برداشت می‌شود که این حکم، عام است؛ یعنی ربطی به مهلت فسخ ندارد؛ زیرا ممکن است که با وجود پایان یافتن اختیار یا مهلت فسخ، خریدار در پی بهانه‌تراشی برآید تا هرطور که شده، معامله را فسخ کند؛ یا حداقل از معامله‌اش پشیمان می‌شود و گمان می‌کند که فروشنده، او را فریب داده و سرکش، کلاه گذاشته است و این، به کینه و دشمنی نسبت به یک‌دیگر، منجر می‌گردد. این،

(۱) موضوع دوران اختیار در فسخ معامله، در شرح حدیث شماره‌ی ۶۰، به تفصیل آمده است. [مترجم]

در صورتی‌ست که زمان زیادی از معامله نگذشته باشد. ولی اگر مدت زیادی سپری شود، ایرادی نخواهد داشت؛ زیرا گذشت زمان، فسخ معامله را بعید می‌گرداند. لذا این مسأله، سه حالت دارد:

حالت اول: دست گذاشتن روی معامله‌ی دیگران، در زمان اختیار یا در مهلت فسخ معامله باشد؛ این حالت، به‌اتفاق علما، حرام است.

حالت دوم: این است که مهلت فسخ، پایان یابد؛ ولی زمان زیادی از آن، نگذشته باشد. علما در این‌باره، اختلاف نظر دارند. البته بنا بر قول صحیح، این حالت نیز حرام است.

حالت سوم: این است که زمان زیادی از معامله و مهلت فسخ آن، سپری شود؛ مثلاً یک یا دو ماه و یا بیش‌تر، بگذرد. این حالت، اشکالی ندارد.

این اصل، شامل همه‌ی معاملات، از جمله اجاره نیز می‌شود. به عنوان مثال: فردی، خانه‌ای به صد هزار تومان در ماه، با قرار یک‌ساله، اجاره می‌کند؛ شخصی، نزد وی می‌رود و به او می‌گوید: من، حاضرم خانه‌ای بهتر از این، با کرایه‌ی هشتاد هزار تومان در ماه به تو بدهم. این کار، حرام است؛ زیرا حکم به هم زدن معامله‌ی دو نفر را دارد. مانند این‌که دو نفر بر سر قیمت کالایی به توافق می‌رسند، اما هنوز معامله‌ی آن‌ها تمام نشده است که شخص سوم، مبلغی بیش از قرار آن دو نفر، برای خرید آن کالا پیشنهاد می‌کند و بدین‌سان این معامله را به‌خاطر خود به هم می‌زند. این، جایز نیست. زیرا رسول‌الله ﷺ به‌صراحت از این کار، منع فرموده است.

خواستگاری و ازدواج نیز همین‌گونه است؛ یعنی برای کسی جایز نیست که به خواستگاری کسی برود که خواستگار دارد؛ باید صبر کند تا تکلیف خواستگار اول، روشن شود؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «لَا يَحْتَبُ عَلَى خِطْبَةِ أُخِيهِ».

همه‌ی این‌ها به‌خاطر حرمت حقوقی‌ست که مسلمانان نسبت به یک‌دیگر دارند و برای هیچ‌کس جایز نیست که حق برادر مسلمانش را پایمال کند و معامله‌ی آن‌ها اعم از خرید و فروش، اجاره، ازدواج و یا معامله‌ای را که بر آن توافق کرده‌اند، به هم بزند.

حال به شرح این نکته می‌پردازیم که رسول‌الله ﷺ فرمود: «تقوا این جاست». و سه بار به سینه‌اش اشاره کرد. پیش‌تر در این‌باره سخن گفتیم و به بیان این نکته پرداختیم که اگر در دل انسان، تقوا باشد، همه‌ی اندام و جوارح انسان، در جهت اطاعت از الله

عمل می کنند و اگر قلب انسان دچار انحراف شود، انسان، با تمام وجود و اعضای خویش، منحرف می گردد. الله متعال، می فرماید:

﴿ذَلِكَ أَذَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهَهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَنٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۗ وَأَسْمِعُوا ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٧٨﴾﴾ [المائدة: ۱۰۸]

این روش، به این که (گواهان) گواهی را به صورت حقیقی آن بیان کنند، نزدیک تر است یا برای این که از رد سوگندهایشان و ارجاع آن به دیگران بترسند. و تقوای الله پیشه نمایید و گوش به فرمان الله باشید. الله، فاسقان را هدایت نمی کند.

انسان، خود باعث انحراف قلب خویش می شود و این، زمانی اتفاق می افتد که انسان، خواهان خیر و نیکی نیست و به بدی متمایل و علاقه مند می گردد. بدین دلیل که الله متعال، فرموده است:

﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ [الصف: ۵]

و چون منحرف شدند، الله، دل هایشان را منحرف کرد.

هم چنین فرموده است:

﴿يَأْتِيهَا النَّيُّ قُل لِّمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾﴾ [الأنفال: ۷۰]

ای پیامبر! به اسیرانی که در دستان شما هستند، بگو: اگر الله در دل هایتان خیری بباید، بهتر از مالی که از شما گرفته شده است، به شما می دهد و شما را می آمرزد. و الله آمرزندهی مهربور است.

وقتی بنده ای قصد نیکی داشته باشد، الله متعال، او را به انجام آن نیکی توفیق می دهد و همه ی شرایط را برای وی فراهم می سازد تا بتواند اراده و قصد خویش را به انجام برساند؛ چنان که می فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ﴿٥﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٦﴾ فَسَنِّيَرُهُۥ وَلِيُسْرَىٰ ﴿٧﴾﴾

[اللیل: ۵، ۷]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعدهی) نیک الاهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد.

پیامبر ﷺ فرموده است: «يَحْسَبُ امْرِيءٌ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ»؛ یعنی: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی است که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد». به عبارت دیگر، اگر تنها همین یک بدی برای مسلمان وجود داشت که برادر مسلمانش را تحقیر کند، برای گناه کار شدنش کافی بود. لذا بدین نکته پی می‌بریم که تحقیر دیگران، گناه بزرگی است و هر مسلمانی وظیفه دارد، بلکه بر او واجب است که سایر مسلمانان را به خاطر دین و ایمانشان گرامی بدارد و احترام آنها را حفظ کند.

و فرموده است: «آبرو، مال و خون (جان) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است». آبرو، خون و مال مسلمان، شامل همه چیز می‌شود؛ لذا هیچ مسلمانی نباید برادر مسلمانش را به قتل برساند یا او را زخمی و مجروح بگرداند و یا مالش را غصب کند و از طریق سرقت و دزدی یا خیانت در اموال، دخل و تصرف نماید و یا با ادعای دروغین، اموال او را تصاحب کند. آبروی مسلمان نیز حرمت دارد. از این رو باید از ریختن آبروی برادر خود بپرهیزیم و در میان مردم، چه به‌راست و چه به‌دروغ، درباره‌اش حرف نزیم و به عبارت دیگر، غیبتش را نکنیم. نتیجه این که بر هر مسلمانی واجب است که حرمت جان، مال و آبروی برادر مسلمانش را حفظ کند.

۲۴۱- وعن أنسٍ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: انس رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست تا آن‌که هرچه برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خود نیز پسندد».

۲۴۲- وعنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «انصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْصُرُهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ ظَالِمًا كَيْفَ أَنْصُرُهُ؟ قَالَ: «تَحْجُزْهُ أَوْ تَمْنَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ فَإِنَّ ذَلِكَ نَصْرُهُ». [روایت بخاری] ^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۵. پیش‌تر به شماره‌ی ۱۸۸ در همین کتاب، ذکر شد.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۹۵۲.

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برادرت را یاری کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». شخصی، پرسید: ای رسول خدا! اگر مظلوم باشد، او را یاری می کنم؛ ولی اگر ظالم باشد، چگونه یاری اش نمایم؟ فرمود: «بدین سان که او را از ظلم و ستم باز داری؛ این، یاری دادن به اوست».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون نقل کرده که انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایمان هیچ یک از شما کامل نیست تا آن که هر چه برای خود می پسندد، برای برادر مسلمان خود نیز بپسندد»؛ یعنی با وجود این شرط و با داشتن چنین صفتی، مؤمنی راستین خواهد بود که ایمانش کامل است. آری؛ بدین شرط که هر امر پسندیده ای را که برای خود می پسندد، برای برادر خویش هم بپسندد و هر چه برای خود نمی پسندد، برای برادر خویش هم نپسندد. چنین شخصی، به راستی مؤمن است و دیگر، امکان ندارد که به برادران خود خیانت کند یا به آنان دروغ بگوید و یا حقوقشان را پایمال نماید؛ زیرا هیچ یک از این ها را برای خود نمی پسندد.

از این حدیث چنین برداشت می کنیم که هر کس آن چه را برای خود می پسندد، برای برادرش نپسندد و یا آن چه را برای خود نمی پسندد، برای برادر خویش بپسندد، مؤمن نیست؛ یعنی ایمان کاملی ندارد. این حدیث، هم چنین بیان گر این است که چنین منشی، جزو گناهان کبیره است.

بنابراین بر هر یک از ما واجب است که نفس خود را بر این ویژگی نیکو، پرورش دهیم و هر چه برای خود می پسندیم، برای برادران خویش هم بپسندیم تا ایمانی کامل و راستین داشته باشیم. در حدیثی صحیح آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُزْحَرَ عَنِ النَّارِ، وَيُدْخَلَ الْجَنَّةَ، فَلَتَأْتِيَهُ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَلِيَأْتِيَ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ»^(۱) یعنی: «هر کس دوست دارد که از دوزخ دور، و وارد بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می رسد، به الله و آخرت ایمان داشته باشد و باید با مردم به گونه ای رفتار کند که دوست دارد با خودش همان طور

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۴ به نقل از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه.

رفتار شود». این حدیث، دو بخش دارد: بخش اول، به حقوق الله تصریح می‌کند و بخش دوم، به حقوق مردم.

اما دومین حدیثی که مؤلف از انس رضی الله عنه ذکر کرده، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برادرت را یاری کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». نصرت و یاری، به معنای دفاع از شخصی، در برابر دیگران است؛ به عبارت دیگر آنچه را که برایش ضرر دارد، از او دور کن؛ فرقی نمی‌کند که ظالم باشد یا مظلوم. شخصی، پرسید: ای رسول خدا! اگر مظلوم باشد، او را یاری می‌کنم؛ ولی اگر ظالم باشد، چگونه یاری‌اش نمایم؟ نگفت: به ظالم کمک نمی‌کنم؛ بلکه پرسید: چگونه به او کمک نمایم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بدین‌سان که او را از ظلم و ستم، باز داری؛ این، یاری دادن به اوست». این حدیث، بیان‌گر وجوب کمک کردن به مظلوم، و نیز وجوب کمک کردن به ظالم، به همان صورتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده است.

۲۴۳- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ خَمْسٌ: رَدُّ السَّلَامِ، وَعِيَادَةُ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ، وَإِجَابَةُ الدَّعْوَةِ، وَتَشْيِيتُ الْعَاطِسِ». [متفق عليه]^(۱)

وفي روايةٍ لمسلمٍ: «حَقُّ الْمُسْلِمِ سِتٌّ: إِذَا لَقِيْتَهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، وَإِذَا دَعَاكَ فَأَجِبْهُ، وَإِذَا اسْتَنْصَحَكَ فَأَنْصَحْ لَهُ، وَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدِ اللَّهَ فَشَمِّتْهُ. وَإِذَا مَرِضَ فَعُدْهُ، وَإِذَا مَاتَ فَاتَّبِعْهُ». ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «حق مسلمان بر مسلمان، پنج مورد است: جواب سلام، عیادت بیمار، تشییع جنازه، قبول کردن دعوت، و دعای خیر (مانند گفتن یرحمک الله) برای کسی که عطسه می‌زند».

در روایتی از مسلم آمده است: حق مسلمان، شش مورد است: وقتی او را دیدی، سلام کن؛ و چون تو را دعوت کرد، دعوتش را بپذیر؛ و آن‌گاه که از تو نصیحت خواست، نصیحتش نما؛ و هنگامی که پس از عطسه زدن، «الحمد لله» گفت، (با گفتن

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۴۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۲.

«يَرْحَمُكَ اللَّهُ») برای او دعای خیر کن؛ و هرگاه بیمار شد، به عیادتش برو؛ و هنگامی که فوت کرد، جنازه‌اش را تشییع کن».

شرح

مؤلف رحمته، حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه درباره‌ی حقوق مسلمان بر سایر مسلمانان، نقل کرده است. حقوق مسلمان، فراوان است؛ ولی گاه پیامبر صلی الله علیه و آله در چنین مواردی، چند مورد را به‌طور مشخص ذکر می‌کرد تا اهمیت موارد ذکرشده، بیش از پیش نمایان شود. چنان‌که در این حدیث از میان انبوهی از حقوق مسلمانان، پنج مورد را ذکر نموده و فرموده است: «حق مسلمان بر مسلمان، پنج مورد است: جواب سلام؛ یعنی: وقتی به تو سلام کرد، جواب سلامش را بده. در حدیث دوم، آمده است: «حق مسلمان، شش مورد است: وقتی او را دیدی، سلام کن». لذا دو مسأله شد: اول این‌که انسان در سلام کردن، پیش‌دستی نماید. و این، برگرفته از این حدیث است که فرمود: «وقتی او را دیدی، سلام کن». و مسأله‌ی دوم، جواب سلام است که برگرفته از حدیث اول می‌باشد. پیش‌دستی در سلام، سنت مؤکد است. ناگفته نماند که قهر کردن با برادر مسلمان، بیش از سه روز حرام می‌باشد؛ ولی اشکالی ندارد که بنا بر دلیلی، سه روز یا کم‌تر از آن، با برادر مسلمان خود قطع رابطه کنید؛ زیرا انسان، به‌حکم بشر بودن خود، گاه از برادر خویش ناراحت می‌شود و به او سلام نمی‌کند یا جواب سلامش را نمی‌دهد.

یکی از آداب سلام، این است که کوچک‌تر به بزرگ‌تر، سواره به پیاده و کسی که راه می‌رود یا در حال حرکت است به کسی که نشسته، سلام کند. روش شرعی سلام کردن، این است که بگوید: «السلام علیک» یا «السلام علیکم». و هر دو روش، درست است. در جواب سلام باید گفت: «علیک السلام»، یا «وعلیکم السلام».

لذا برای ما روشن شد که یکی از حقوق مسلمان بر برادر مسلمان، سلام کردن است؛ چه اول، به او سلام کند و چه جواب سلامش را بدهد.

سلام کردن، سنت است و جواب سلام، فرض؛ یعنی بر کسی که به او سلام کرده‌اند، فرض عین است که جواب سلام را بدهد. و اگر کسی، به یک گروه یا چند نفر که با هم هستند، سلام کند، در این صورت جواب سلام، فرض کفایه است؛ یعنی

اگر یکی از آنها، جواب سلام آن شخص را بدهد، از طرف همه‌ی آنها کافی است. هر سلامی، یک نیکی است و هرکس، کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می‌یابد؛ یعنی وقتی به برادر مسلمان خود، سلام کنید و بگویید: «السلام علیک»، زمانی که به‌شدت به اعمال نیک نیاز پیدا می‌کنید، این پاداش مضاعف را می‌بینید و آن‌جاست که به ارزش این کار نیک و پسندیده پی می‌برید.

اگر به شخصی پیشنهاد دهیم که در ازای هر سلامی به دیگران، پانصد تومان به تو می‌دهیم، خواهیم دید که خود، به سراغ دیگران می‌رود تا به آنها سلام کند و چنین مژدی دریافت نماید! این، در حالی است که این مژد، سرانجام پایان می‌یابد، اما اجر آخرت، ماندگار است؛ ولی متأسفانه ما، در این باره کوتاهی و سهل‌انگاری می‌کنیم. الله متعال، به عفو و رحمت خویش، بر ما ببخشاید.

لذا شایسته است که هرگاه برادر مسلمان خود را ملاقات می‌کنید، به او سلام بگویید. اما به غیرمسلمانان، سلام نکنید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى بِالسَّلَامِ، وَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاصْطَرُّوهُمْ إِلَىٰ أُضْيَقِهِ»^(۱) یعنی: «شما، ابتدا به یهود و نصارا سلام نکنید و اگر در راهی با آنها روبه‌رو شدید، آنان را ناگزیر کنید که به تنگ‌ترین قسمت راه بروند». پیش‌دستی در سلام کردن به یهودی، نصرانی، مشرک، ملحد، و مرتدی چون بی‌نماز، و نیز بدعت‌گذاری که مرتکب بدعت‌های کفرآمیز می‌شود، جایز نیست؛ اگرچه پیوند خویشاوندی نزدیکی با انسان داشته باشند؛ ولی وقتی سلام کردند، به همان شکل که سلام می‌کنند، جواب سلام آنها را بدهید؛ یعنی اگر گفتند: «السلام علیکم»، شما هم بگویید: «وعلیکم السلام». و اگر شک کردید که «السلام علیکم» گفتند یا «السام علیکم»، در پاسخ بگویید: «وعلیکم»؛ زیرا یهودیان هنگامی که پیامبر ﷺ و یارانش را می‌دیدند، می‌گفتند: «السام علیکم». و بدین‌سان حرف «لام» را در واژه‌ی «السلام» حذف می‌کردند و به‌جای واژه‌ی «سلام»، کلمه‌ی «سام» را بر زبان می‌آوردند که به معنای مرگ است؛ یعنی مرگ بر شما. پیامبر ﷺ فرمود: «یهودیان، وقتی شما را می‌بینند، می‌گویند: «السام

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۷ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

علیکم)؛ شما بگویید: وعلیکم»^(۱) و این، عینِ عدل و عدالت است که اگر به ما سلام گفتند، جواب سلامشان را بدهیم؛ و اگر دعای مرگ و نابودی نمودند، ما نیز مقابله به مثل کنیم و مطابق رهنمود نبوی، پاسخشان را بدهیم. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾

[النساء: ۸۶]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

ابن‌القیم رحمته در کتابش «أحكام أهل الذمة» گفته است: وقتی به‌طور واضح و روشن «السلام علیکم» گفتند، به همین شکل جواب سلامشان را بده و بگو: «علیکم السلام».

در رابطه با افراد معصیت‌کار؛ اگر ترک ارتباط با آنها مفید است و باعث می‌شود که دست از گناه و معصیت بردارند، با آنها قطع رابطه کنید؛ ولی اگر مطمئنید که قطع رابطه با آنها، مؤثر نیست، قهر کردن با آنان، جایز نمی‌باشد؛ زیرا اگرچه گناه‌کارند، ولی باز هم مسلمان به‌شمار می‌روند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا يَجِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ»^(۲) «برای هیچ مؤمنی، جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز، با برادر مسلمانش، قهر باشد؛ به‌طوری که وقتی یک‌دیگر را می‌بینند، از هم روی می‌گردانند. و بهترینشان، کسی است که سلام را آغاز می‌کند».

ولی اگر ترک ارتباط با چنین کسانی باعث می‌شود که دست از گناه و معصیت بردارند، واجب و یا مستحب است که با آنان به‌خاطر این مصلحت، قطع رابطه کنید. مانند قطع رابطه‌ی صحابه رضی الله عنهم با کعب بن مالک رضی الله عنه و دو دوستش که از غزوه‌ی «تبوک» تخلف کردند و در این غزوه حاضر نشدند. ابتدا قبول توبه‌ی آنها، به تأخیر افتاد؛ و چون صبر و شکیبایی پیشه نمودند و قوت ایمانی بالایی داشتند و به گشایشی از سوی الله صلی الله علیه و آله امیدوار بودند، از این فضیلت و امتیاز بزرگ برخوردار شدند که الله متعال، در قرآن کریم درباره‌ی آنها سخن گفت و آیاتی درباره‌ی آنها نازل فرمود که شب و روز، و حتی در نماز مسلمانان، تلاوت می‌شود. چه کسی از این

(۱) روایت صحیحی است که به الفاظ مختلف در کتاب‌های حدیث از جمله صحیحین آمده است.

(۲) صحیح بخاری، ش ۶۰۷۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۰.

امتیاز و فضیلت والا برخوردار شده است که در نمازهای فرض و نفل، از او تعریف و تمجید کنند؟! و

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾﴾

[التوبة: ۱۱۸]

و به آن سه نفری که پذیرش توبه‌ی آنان به تأخیر افتاد، لطف و احسان نمود؛ آن‌گاه که زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله هیچ پناه‌گاهی جز او نیست. سپس رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه نمایند. همانا الله توبه‌پذیر مهربان است.

این آیه، نص و گفتاری صریح درباره‌ی کعب بن مالک رضی الله عنه و دو دوست اوست؛ گرچه نام این سه نفر، ذکر نشده، اما وصفی که در این آیه آمده است، تنها بر این سه نفر مطابقت می‌یابد.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا أَتْبَغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿٢١﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢٢﴾﴾

[اللیل: ۱۹، ۲۱]

و هیچ‌کس نزد او نعمتی ندارد که (به پاس این حق) به وی پاداش دهد. و تنها به رضای پروردگار بلندمرتبه‌اش (انفاق می‌کند). و به زودی (با کسب رضایت پروردگار و ورود به بهشت) راضی خواهد شد.

برخی از مفسران، این آیات را درباره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه دانسته‌اند؛ ولی باز هم، هیچ‌یک از صحابه رضی الله عنهم را سراغ نداریم که مانند این سه نفر، در قرآن کریم به‌طور خاص ستوده شده باشند.^(۱)

(۱) عموم صحابه رضی الله عنهم به‌ویژه مهاجران و انصار، و نیز اصحاب بیعت رضوان در قرآن کریم ستوده شده‌اند. در آیات سوره‌ی توبه، اوصاف خاصی برای این سه نفر بیان شده که برای کسی دیگر، ذکر نشده است؛ البته نباید آیات سوره‌ی «نور» را که درباره‌ی پاک‌ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها نازل شده است، از یاد برد. [مترجم]

پیامبر ﷺ، چهل شبانه‌روز با این سه نفر قطع رابطه کرد و به مردم دستور داد که با این‌ها سخن نگویند. پس از گذشت چهل روز، به کعب بن مالک ﷺ و دو دوستش دستور داد که از زنانشان کناره‌گیری کنند. وقتی پیک پیامبر ﷺ برای ابلاغ این دستور، نزد ابی بن کعب ﷺ آمد، ابی بن کعب ﷺ از او پرسید: آیا باید طلاقش دهم؟ یعنی اگر دستور پیامبر ﷺ باشد، طلاقش می‌دهم. فرستاده‌ی پیامبر ﷺ گفت: نمی‌دانم. این، بیان‌گر کمال فرمان‌برداری آنان از رسول‌الله ﷺ است که در آن شرایط دشوار، باز هم به اطاعت از پیامبر ﷺ اندیشید. کم‌تر کسی در چنین شرایطی، از بار امتحان، سربلند بیرون می‌آید، مگر کسی که الله ﷻ به او توفیق دهد.

نتیجه این‌که اگر قطع رابطه با آدم گنه‌کار، به ترک معصیت یا کاهش آن بینجامد، گاه، واجب و گاه، مستحب است؛ ولی اگر مفید نباشد و باعث شود که آن شخص، از آدم‌های نیکوکار متنفر و بیزار شود، نباید با او قطع رابطه نمایید؛ زیرا مسلمان، هرچه‌قدر گنه‌کار باشد، باز هم مسلمان است؛ اگرچه ایمانش، ناقص می‌باشد.

دومین حق مسلمان، عیادت بیمار است؛ یعنی وقتی مسلمانی، بیمار و خانه‌نشین یا بستری شود، سایر مسلمانان وظیفه دارند به عیادتش بروند و نکاتی چون توبه، وصیت، ذکر، استغفار و تلاوت قرآن و امثال آن را به او یادآوری کنند و برایش دعای شفا و بهبودی نمایند. به عنوان مثال: به او بگویند: «لا بأس طهوراً إن شاء الله». و سخنانی بدین مضمون به او بگویند که ان‌شاءالله بیماری‌اش، کفاره‌ی گناهانش باشد. عیادت بیمار، فرض کفایه است و اگر یک نفر، این فریضه را انجام دهد، از عهده‌ی دیگران ساقط می‌شود. گاه عیادت بیمار، فرض عین است؛ یعنی هنگامی که بیمار، از خویشاوندان انسان است.

علما رحمهم‌الله آدابی برای عیادت بیمار ذکر کرده‌اند که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره

می‌کنم:

عیادت‌کننده نباید زیاد درباره‌ی حال و احوال بیمار یا درباره‌ی خواب و خوراکش، پرس و جو کند؛ مگر این‌که مطمئن باشد که این سؤال‌ها، باعث خوش‌حالی بیمار می‌شود؛ ولی معمولاً آدم بیمار، زیاد، حال و حوصله‌ی حرف زدن و شنیدن ندارد؛ از این‌رو عیادت‌کننده باید مراعات حالش را بکند و مدت زیادی نزدش نماند؛ زیرا بیمار خسته می‌شود و به زحمت می‌افتد و شاید بخواهد با خانواده‌اش باشد. لذا عیادت‌کننده

به عیادتی کوتاه در حد احوال‌پرسی بسنده کند؛ مگر این‌که بیمار، خود دوست داشته باشد که عیادت‌کننده، مدت زیادی نزدش بماند.

عیادت‌کننده، باید در ساعاتی به عیادت بیمار برود که وقت خواب و استراحت نیست؛ مانند نیم‌روز یا هنگام شب. زیرا اگر ساعت ملاقات را رعایت نکند، بیمار را در رنج و زحمت می‌اندازد. بنابراین، رعایت وقت ملاقات، با توجه به وضعیتی که بیمار دارد، بسیار ضروری‌ست. این‌طور هم نباشد که هر دم و ساعت به عیادتش برود و هر صبح و شام، مزاحمش شود؛ مگر این‌که ضرورت یا خواسته‌ی خود بیمار باشد.

در هر حال، عیادت‌کننده باید رعایت حال بیمار را بکند و بداند که هنگام عیادتش، چه کاری انجام دهد و چه کاری انجام ندهد. هم‌چنین اگر پزشک خوبی می‌شناسد و یا اطلاعاتی درباره‌ی دارو و درمان آن بیماری دارد، او را راهنمایی کند؛ زیرا استفاده از دارو، در شرایطی که امیدی به تأثیر آن هست، مباح و بلکه سنت می‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «تَدَاوُوا، وَلَا تَدَاوُوا بِحَرَامٍ»^(۱) یعنی: «برای درمان، از دارو استفاده کنید؛ ولی نه از داروهای حرام».

عیادت‌کننده هم‌چنین از بیمار بپرسد که نمازش را چگونه می‌خواند؟ زیرا بسیاری از بیماران نمی‌دانند که باید وضو بگیرند یا تیمم؟ و آیا هر نمازی را باید در وقت آن بخوانند، یا می‌توانند جمع کنند؟ چراکه بسیاری از بیماران، از این مسأله‌ی مهم، بی‌خبرند. حتی برخی از آنها گمان می‌کنند که چون برای آن‌ها جمع کردن نمازها، جایز است، پس باید نمازهایشان را کوتاه بخوانند؛ حال آن‌که مسافر نیستند که قصر نماز برایشان جایز باشد. لذا یادآوری این نکته، بسیار ضروری‌ست. البته اگر برای بیمار مشکل بود که هر نمازی را در وقت آن بخواند، ایرادی ندارد که نماز ظهر و عصر، و نیز نماز مغرب و عشاء را با هم بخواند؛ ولی قصر نماز، برای او جایز نیست؛ زیرا لازم نیست که قصر و جمع نماز، با هم باشد؛ گاه، قصر، جایز است و جمع، جایز نیست؛ و گاه، جمع نمازها، مشروع است و قصر نماز، مشروعیت ندارد. و گاهی از اوقات نیز قصر و جمع، هر دو مشروع‌اند. مسافری که نمی‌تواند هر نمازی را در وقت آن بخواند،

(۱) صحیح است؛ صحیح الجامع، ش: ۱۷۶۲ از آل‌بانی رحمته.

می‌تواند قصر و جمع کند؛ ولی مسافری که در جایی اتراق کرده است، می‌تواند نمازش را بدون جمع، قصر کند؛ گرچه جمع نماز نیز برای او مشروع است.

سومین حق مسلمان بر مسلمان که در این حدیث بدان تصریح شده، این است که وقتی فوت کرد، جنازه‌اش را از خانه تا محلی که بر او نماز می‌خوانند و از آن‌جا تا قبرستان، تشییع کند. پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ شَهِدَ الْجِنَازَةَ حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيْهَا فَلَهُ قِيرَاطٌ وَمَنْ شَهِدَ حَتَّى تُدْفَنَ كَانَ لَهُ قِيرَاطَانِ». قیل: وَمَا الْقِيرَاطَانِ؟ قَالَ: «مِثْلُ الْجَبَلَيْنِ الْعَظِيمَيْنِ»^(۱) یعنی: «هرکس تا هنگام نماز خواندن بر جنازه، حضور داشته باشد، به اندازه‌ی یک قیراط پاداش می‌یابد. و اگر تا پایان خاک‌سپاری حضور داشته باشد، به اندازه‌ی دو قیراط پاداش می‌یابد». پرسیدند: دو قیراط چه قدر است؟ فرمود: «به اندازه‌ی دو کوه بزرگ». در روایتی آمده است: «کوچک‌ترین کوه، به اندازه‌ی اُحُد است». این، فضلِ عظیم و پاداش بزرگی است؛ وقتی عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از این حدیث اطلاع یافت، فرمود: «قیراط‌های زیادی از دست داده‌ایم» و از آن پس، در هر تشییع جنازه‌ای شرکت می‌کرد و آن را غنیمت می‌دانست؛ زیرا انسان می‌تواند بدون هیچ مشکلی به این همه اجر و ثواب دست یابد؛ ولی چه زمانی به این همه اجر و پاداش دست می‌یابد؟ آری؛ زمانی که بیش از همیشه به آن نیاز دارد؛ آن روز که هیچ درهم و دیناری وجود ندارد و زن و فرزند و نزدیکان انسان، سودی به او نمی‌بخشند؛ بله، روز قیامت که تنها اعمال نیک انسان، به دردش می‌خورد.

کسی که در تشییع جنازه حضور می‌یابد، باید خشوع داشته باشد و به خود و فرجام خویش بیندیشد که چنین روزی را در پیش دارد و به خود بگوید: دیر یا زود، تو را بر شانه‌هایشان حمل می‌کنند و باید از این دنیا کوچ کنی؛ به یاد داشته باش که عزیزترین و نزدیک‌ترین افراد خانواده‌ات، تو را در این گور تنگ و تاریک دفن می‌کنند و روی تو خاک می‌ریزند و تو را تک و تنها می‌گذارند. آن‌گاه با اعمال خویش، تنها می‌شوی؛ اگر اعمال نیکی داشته باشی، وضعیت خوبی خواهی داشت و اگر کردارت بد باشد، توقع خوبی نداشته باش؛ از این رو علما گفته‌اند: خندیدن و صحبت‌های دنیوی در هنگام تشییع جنازه، مکروه است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۴۵ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

وقتی به قبرستان می‌رسیم و منتظر خاک‌سپاری میت هستیم، باید به سرانجام خویش بیندیشیم و بدانیم که روزی به انتظار دفن ما خواهند نشست و اگر عده‌ای، پیامون شما نشستند، همان مطالبی را به آنها یادآوری کنید که پیامبر ﷺ در تشییع جنازه‌ی یکی از انصار، به یاران خویش یادآوری فرمود؛ در آن هنگام رسول‌الله ﷺ چوبی در دست داشت و درباره‌ی سختی‌های مرگ و قبر، سخن می‌گفت تا در کنار تشییع جنازه، یاران خویش را پند و اندرز دهد.

البته این‌که برخی از آقایان در برخی از مناطق، مراسم به اصطلاح «ترحیم» برگزار می‌کنند و شخصی برمی‌خیزد و سخنرانی می‌کند، هیچ ثبوتی ندارد و ثابت نشده که پیامبر ﷺ و اصحابش چنین عملی را انجام داده باشند. آنچه ثابت شده، این است که وقتی پیامبر ﷺ و اصحابش نشستند تا قبر این میت آماده شود، پیامبر ﷺ در آن مجلس، با هم‌نشینان خود درباره‌ی مسایلی که ذکر شد، سخن گفت. هم‌چنین رسول‌الله ﷺ در خاک‌سپاری یکی از دخترانش در حالی که کنار قبر ایستاده بود و از چشمانش اشک می‌ریخت، فرمود: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ»؛ یعنی: «هیچ‌یک از شما (و هیچ انسانی) وجود ندارد، مگر این‌که جایگاهش در بهشت یا دوزخ، مشخص شده است». عرض کردند: ای رسول‌خدا! پس چرا عمل را کنار نگذاریم و به سرنوشت خود، راضی نشویم؟ فرمود: «لَا، اَعْمَلُوا فَكُلُّ مَيْسَرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيَيْسِرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيَيْسِرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ»^(۱)؛ یعنی: «خیر، عمل کنید؛ زیرا هرکس در مسیری قرار می‌گیرد که برای آن خلق شده است؛ اگر از اهل سعادت و رستگاری باشد، عمل اهل سعادت را در پیش می‌گیرد. و اگر اهل شقاوت باشد، به سوی عمل اهل شقاوت می‌رود». سپس این آیات را قرائت نمود که الله متعال فرموده است:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ۝ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۝ فَسَنِّيْرُهُۥ لِلْيُسْرَى ۝ وَأَمَّا مَنْ

بَجَلَ وَأَسْتَعْنَى ۝ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ۝ فَسَنِّيْرُهُۥ لِلْعُسْرَى ۝﴾ [اللیل: ۵، ۱۰]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۳۶۲، ۴۹۴۸، ۴۹۴۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۴۷ به نقل از علی ؑ.

قرار خواهیم داد. ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداش الهی) بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است)، قرار خواهیم داد.

و چون دفن میّت را شروع کردند، خوبست که انسان در این کار، سهیم شود و با دست خود سه بار بر روی قبر، خاک بریزد و اگر دوست داشته باشد، تا پایان خاک‌سپاری مشارکت کند. و آن‌گاه که دفن میّت تمام شد، بالای قبر بایستد و اگر جزو کسانی است که مردم به سخنانش اهمیت می‌دهند، از آن‌ها بخواهد که برای برادر خود درخواست آمرزش کنند و به آنان یادآوری نماید که اینک برادرشان در قبر، بازخواست می‌شود. چنان‌که پیامبر ﷺ پس از دفن میّت، می‌ایستاد و می‌فرمود: «اسْتَعْفِرُوا لِأَخِيكُمُ وَأَسْأَلُوا لَهُ التَّثْبِيْت، فَإِنَّهُ الْآنَ يُسْأَلُ»^(۱) یعنی: «برای برادر خویش، درخواست آمرزش و پایداری کنید که اینک (در قبر) از او سؤال می‌شود».

حال که او را دفن کردند و او را به جهان دیگری سپردند، عالمی دیگر بر او آغاز می‌شود و دو فرشته نزدش می‌آیند و از او درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش می‌پرسند. مؤمن پاسخ می‌دهد: پروردگار من، الله؛ دینم، اسلام و پیامبرم، محمد ﷺ است. الله متعال، ما را جزو کسانی قرار دهد که آزمون قبر را با موفقیت پشت سر می‌گذارند. ولی کسی که ایمان نداشته یا در شک و تردید بوده است، می‌گوید: نمی‌دانم؛ در دنیا می‌شنیدم که مردم چیزی می‌گفتند و من نیز گفتم؛ یعنی ایمان، به قلب او نرسیده است.

پس از خاک‌سپاری، بایستید و برای برادر خویش دعا کنید و بگویید: یا الله! او را پیامرزی؛ یا الله! او را استوار و پایدار بگردان و این دعا را سه بار تکرار کنید؛ زیرا پیامبر ﷺ هنگامی که دعا می‌کرد، سه بار تکرار می‌فرمود. البته ناگفته نماند که نیازی به توقف طولانی‌مدت بر سر قبر نیست. وقتی مردم باز می‌گردند، میّت صدای کفش‌هایشان را می‌شنود که در حال بازگشت هستند. دو فرشته نزدش می‌آیند و او را در قبر می‌نشانند و از او درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش می‌پرسند. اگرچه قبر تنگ است، اما میت می‌نشیند؛ همان‌طور که انسان، در خواب می‌بیند که ایستاده یا نشسته است و یا راه

(۱) صحیح است؛ صحیح الجامع، ش: ۹۴۵.

می‌رود؛ ولی در رخت‌خواب خود به سر می‌برد و هیچ حرکتی از او مشاهده نمی‌کنیم. زیرا وضعیت عالم برزخ، به مراتب با دنیا متفاوت است. قبر مؤمن، تا آنجا که چشم می‌بیند، گشاد و فراخ می‌گردد؛ حال آنکه تمام قبر، چندان بزرگ نیست؛ زیرا جهان آخرت و وضعیت آن، با دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، قابل مقایسه نیست و ما باید به آنچه که درباره‌ی آخرت، در قرآن کریم یا احادیث صحیح پیامبر ﷺ آمده است، ایمان داشته باشیم و بگوییم: شنیدیم و ایمان آوردیم، و تصدیقش می‌کنیم؛ همه، از سوی پروردگار ماست و او، بر هر کاری تواناست.

چهارمین حقی که مسلمان بر برادر خود دارد، این است که وقتی برادرش را دعوت کرد، دعوتش را بپذیرد. همه‌ی علما درباره‌ی مشروعیت اجابت دعوت، اتفاق نظر دارند؛ البته در صورتی که میزبان یا دعوت‌کننده، مسلمان بوده، و به فساد و گناه و معصیت، شهرت نداشته باشد. و در مهمانی‌اش معصیتی یافت نشود که قابل رفع نباشد. البته جمهور علما، قبول کردن دعوت را واجب نمی‌دانند، جز دعوتِ عروسی را که اگر داماد، کسی را برای نخستین بار به مهمانی روز اول دعوت کند، پذیرش دعوتش با رعایت شرایط مذکور، واجب است.

ولی اگر دعوت‌کننده (میزبان) غیرمسلمان باشد، قبول کردن دعوتش، نه واجب است و نه جایز؛ مگر به مصلحتی مانند این که امیدی به مسلمان شدنش وجود داشته باشد که در این صورت، برای دل‌جویی از او، می‌توان دعوتش را پذیرفت؛ زیرا پیامبر ﷺ دعوت یک یهودی را در مدینه قبول کرد. هم‌چنین اگر میزبان (دعوت‌کننده) مسلمان باشد که آشکارا گناه و معصیت می‌نماید، مثلاً ریش خود را می‌تراشد یا آشکارا در کوچه و بازار و در انظار عمومی سیگار می‌کشد، قبول کردن دعوتش واجب نیست. در عین حال نگاه می‌کنیم که مصلحت چیست؟ اگر دعوتش را قبول نکنیم و این، باعث تنبیه او شود یا او را به تفکر وادارد که چرا دعوتم را قبول نمی‌کنند و این امر، به توبه‌ی او بینجامد، دعوتش را نمی‌پذیریم؛ اما اگر امیدی به توبه‌ی او نیست، اختیار با مهمان است که دعوتش را قبول یا رد کند.

هم‌چنین اگر در ضیافت و مهمانی، عمل منکری انجام می‌شود که انسان می‌تواند با حضور خود، از این عمل بازدارد، بر او واجب است که چنین دعوتی را بپذیرد؛ به دو دلیل: اول این که از منکر بازدارد و دوم این که دعوت برادر مسلمانش را اجابت کند؛

البته اگر دعوت عروسی در نخستین روز آن باشد. ولی اگر در این مهمانی با سیگار، قلیان و موسیقی و امثال آن، پذیرایی می‌کنند و شما نمی‌توانید از این کارهای حرام منع کنید، در این صورت قبول کردن دعوت جایز نیست.

علما گفته‌اند: اگر عمل منکر در محل دیگری انجام شود و شما به محلی می‌روید که در آنجا عمل منکری انجام نمی‌گردد و میزبان نیز از خویشاوندان نزدیک شماست و بیم آن می‌رود که اگر دعوتش را قبول نکنید، ارتباط شما با یک‌دیگر به کلی قطع شود، در این صورت ایرادی ندارد که دعوتش را بپذیرید؛ ولی اگر عدم حضور شما در این مهمانی، میزبان را به ترک معصیت وامی‌دارد، دعوتش را قبول نکنید یا با صراحت به او بگویید: تنها در صورتی دعوت تو را قبول می‌کنم که در این مهمانی، این عمل حرام را انجام ندهید؛ اگر قبول کرد، دعوتش را بپذیرید؛ ولی اگر نپذیرفت، دعوتش را قبول نکنید؛ زیرا حضور در محل معصیت، هرچند با کراهت و عدم میل قلبی انسان باشد، باز هم حکم مشارکت در آن معصیت را دارد. چراکه الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا

فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ - إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۰]

و الله (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده است که چون شنیدید گروهی، آیات الله را انکار و استهزا می‌کنند، با آنان ننشینید تا آن‌که به گفتار دیگری پردازند؛ زیرا در این صورت شما نیز همانند آنان هستید.

این، حکم قبول کردن دعوت است. رعایت حقوقی که در این حدیث آمده است، در میان مسلمان دوستی و محبت ایجاد می‌کند و دل‌ها و وجود همگان را از کینه، بغض و حسد و امثال آن پاک می‌سازد.

و پنجمین حق مسلمان بر مسلمان، این است که وقتی عطسه زد، (با گفتن یرحمک الله) برای او دعای خیر کند. همان‌طور که در روایت نخست، یعنی روایت بخاری و مسلم آمده است؛ اما در روایت دوم که روایت مسلم می‌باشد، این قید نیز ذکر شده که: اگر پس از عطسه زدن، «الحمد لله» گفت، (با گفتن یرحمک الله) برای او دعای خیر کن. بنابراین اگر کسی عطسه زد و «الحمد لله» گفت، واجب است که در جوابش،

«یرحمک الله» بگویند و بدین سان بر او واجب می‌شود که در پاسخ شما، بگوید: «يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ».^(۱)

اما علما اختلاف نظر دارند که گفتن «یرحمک الله» به کسی که پس از عطسه، «الحمد لله» می‌گوید، واجب عینی است یا کفایی؟ یعنی اگر در جمعی نشسته باشیم و کسی عطسه زد و «الحمد لله» گفت، آیا کافی است که یک نفر پاسخش را بدهد یا همه باید به او «یرحمک الله» بگویند؟ پاسخ، این است که پاسخش، واجب کفایی است و اگر یک نفر، از میان جمع به او «یرحمک الله» گفت، کافی است؛ ولی برخی از علما، آن را واجب عینی دانسته‌اند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «كَانَ حَقًّا عَلَى كُلِّ مَنْ سَمَعَهُ أَنْ يَقُولَ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ!»؛ یعنی: «بر هر کسی که الحمد لله گفتن عطسه‌زننده را بشنود، واجب است که بگوید: يَرْحَمُكَ اللَّهُ». از این حدیث چنین به نظر می‌رسد که پاسخش، واجب عینی است؛ ولی کسی که عطسه می‌زند، به نیت همه در پاسخ می‌گوید: «يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ». و همین یک بار، کافی است.

ناگفته نماند که اگر کسی، عطسه زد و «الحمد لله» نگفت، در جوابش «یرحمک الله» نگو تا تنبیهی باشد بر این که «الحمد لله» نگفته است و بدین سان او را از این دعای خیر، محروم بگردان؛ ولی ایرادی ندارد که گفتن «الحمد لله» را به او یادآوری کنید. البته در صورتی که احتمال می‌دهید از روی فراموشی، «الحمد لله» نگفته است؛ اما اگر گمان شما، این بود که سهل‌انگاری کرده و به این مسأله اهمیت نداده است، نیازی به تذکر نیست. اما از کجا تشخیص دهیم که از روی سهل‌انگاری بوده یا به سبب فراموشی؟ از ظاهر حدیث، چنین به نظر می‌رسد که اگر «الحمد لله» نگفت، به طور مطلق برایش دعای خیر نکنید. از این رو ابتدا به او «یرحمک الله» نمی‌گوییم و پس از این که مدتی گذشت، به او می‌گوییم: کسی که عطسه می‌زند، باید «الحمد لله» بگوید؛ زیرا عطسه، از سوی خداست و خمیازه، از سوی شیطان. عطسه، نشانه‌ی سلامتی و نشاط جسمانی است؛ از این رو انسان، پس از عطسه زدن، احساس می‌کند که سبک شده است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۲۴ به نقل از ابوهیره رضی الله عنه.

دعای خیر برای کسی که عطسه می‌زند، تا سه بار تکرار می‌شود؛ یعنی اگر کسی، عطسه زد و «الحمد لله» گفت، به او «یرحمك الله» بگویید؛ اگر دوباره عطسه زد و «الحمد لله» گفت، باز هم به او «یرحمك الله» بگویید و چون برای سومین بار عطسه زد و «الحمد لله» گفت، در جوابش «یرحمك الله» بگویید؛ ولی برای چهارمین به او بگویید: خداوند، به تو سلامتی بدهد که سرما خورده‌ای.^(۱) از آن جهت به او می‌گویید سرما خورده‌ای که سؤال نکند: چرا «یرحمك الله» نگفتی؟ و بدین سان علتش را برای او بیان می‌کنید.

فایده‌ی دیگرش، این است به سلامتی خود، اهمیت بیش‌تری می‌دهد و از آن‌چه که بیماری‌اش را شدیدتر می‌کند، دوری می‌نماید. بهترین درمان برای سرماخوردگی، استراحت است؛ البته اگر انسان، در معرض هوای سرد قرار نگیرد یا آب سرد نیاشامد، سرماخوردگی‌اش، زودتر برطرف می‌شود. هرکسی، خود می‌تواند با رعایت نکات بهداشتی و پیش‌گیری از بیماری‌ها، پزشک خود باشد.

برخی از مردم، در جواب «یرحمك الله» می‌گویند: «یهدینا و یهدیکم الله». یعنی: الله، ما و شما را هدایت کند. گفتن این عبارت، درست نیست؛ زیرا آن شخص، با گفتن «یرحمك الله» برای شما دعای خیر کرده است؛ حال چرا ابتدا برای خود دعای هدایت می‌کنید و سپس برای او. آری؛ اگر بگویید: «یرحمنا و یرحمك الله»، در جواب

(۱) روایات مختلفی درباره‌ی تعداد جواب عطسه، وجود دارد که همان روایات سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌باشد که مسلم (۲۹۹۳) و دیگران، روایت کرده‌اند. در این روایت آمده است: شخصی، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله عطسه زد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «یرحمك الله». و چون دوباره عطسه زد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این مرد، سرما خورده است». در روایت دیگری آمده که این سخن را در سومین مرتبه، فرمود؛ و بنا بر روایتی در دومین بار. حافظ در فتح‌الباری (۶۰۵/۱۰) می‌گوید: «ترمذی روایت مرتبه‌ی سوم را ترجیح داده است». وی، سپس می‌گوید: «در الفاظ حدیث در این باره، اختلاف شدیدی وجود دارد؛ ولی بیش‌تر، حاکی از آن است که جواب عطسه پس از نخستین عطسه می‌باشد». آن‌گاه در همین کتاب (۶۰۶/۱۰) می‌افزاید: «نووی، از ابن‌العربی نقل کرده است که علما، اختلاف نظر دارند که اگر شخصی، چند بار عطسه بزند، مرتبه‌ی دوم به او می‌گوییم که سرما خورده‌ای یا بار سوم و یا دفعه‌ی چهارم. دیدگاه صحیح، این است که بار سوم به او می‌گوییم: سرما خورده‌ای؛ یعنی دیگر، جواب عطسه‌ی تو را نمی‌دهیم و این عطسه‌ها، نشانه‌ی سلامتی و نشاط جسمانی نیست که باعث سبک شدن انسان می‌شود».

بگویند: «يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيُصْلِحْ بَالَكُمْ». ولی از آنجا که به شما «يرحمك الله» گفته است، شما نیز مطابق رهنمود نبوی، عمل کنید و به او بگویند: «يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيُصْلِحْ بَالَكُمْ».

گفته می‌شود: یهودیان نزد پیامبر ﷺ وانمود می‌کردند که عطسه می‌زنند؛ یعنی با تکلف، عطسه می‌زدند تا پیامبر ﷺ به آنان بگوید: «يرحمكم الله». زیرا شکی در رسالت پیامبر ﷺ نداشتند و بر این باور بودند که اگر این بزرگوار، برای ایشان دعای رحمت کند، حتماً دعایش سودی به آنها می‌رساند؛ ولی دعای رحمت، هیچ سودی برای کافران ندارد و اصلاً جایز نیست که برای کافران، دعای رحمت کنیم. زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾
[التوبة: ۱۱۳]

برای پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان، پس از آن که برایشان روشن شد که آنان دوزخی‌اند، آمرزش بخواهند؛ هرچند خویشاوند باشند.

شاید این پرسش مطرح شود که چرا ابراهیم عليه السلام که موحد و یکتاپرست بود، برای پدر مشرک خویش، درخواست آمرزش کرد؟ الله متعال، جوابش را به روشنی داده و فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾
[التوبة: ۱۱۴]

و درخواست آمرزش ابراهیم برای پدرش فقط به موجب وعده‌ای بود که به او داده بود و چون برایش روشن شد که او دشمن الله است، از او بیزارى جست. به راستی ابراهیم خداترس و بردبار بود.

۲۴۴- وعن أبي عمارة البراء بن عازب رضي الله عنه قال: أمرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بسبع: أمرنا بعبادة المريض، وأتباع الجنابة، وتسميت العاطس، وإبرار المُقسِم، ونصر المظلوم، وإجابة الداعي، وإفشاء السلام. ونهانا عن خواتيم أو تحتم بالذهب، وعن شرب الفضة، وعن المياثر

الْحُمْرُ، وَعَنِ الْقَسِيِّ، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالْإِسْتَبْرَقِ وَالذَّبْيَاجِ. [متفق عليه]^(۱)
 وفي رواية: وَإِنْشَادِ الصَّالَةِ فِي السَّبْعِ الْأُولِ.

ترجمه: ابوعمار، براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را به انجام هفت کار، امر فرمود و از انجام هفت کار منع نمود: آنچه بدان امر کرد، عبارتند از: عیادت بیمار، تشییع جنازه، جواب کسی که عطسه می زند (با گفتن یرحمک الله)، عملی ساختن سوگند کسی که سوگند یاد می کند؛ یاری رساندن به مظلوم، قبول کردن دعوت، و انتشار سلام. و کارهایی که منع کرد، عبارتند از: استفاده از انگشتر طلا، (خوردن و) آشامیدن در ظروف نقره‌ای، استفاده از زین و هر زیراندازی که از ابریشم ساخته شده باشد، و استفاده از لباسی که در بافت آن ابریشم به کار رفته است؛ و پوشیدن حریر (ابریشم نازک) و ابریشم ضخیم، و دیبا.
 در روایت دیگری، اعلام پیدا کردن دام (یا کالای) گم شده، جزو هفت کار اول، شمرده شده است.

شرح

مؤلف رحمته الله در بیان حقوق مسلمان، روایتی از براء بن عازب رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله اصحابش را به انجام هفت کار دستور داد و آن‌ها را از انجام هفت عمل، منع فرمود. پیش‌تر درباره‌ی پنج مورد از کارهایی که رسول الله صلی الله علیه و آله در این حدیث، به انجام آن دستور داده است، سخن گفتیم. در این حدیث، علاوه بر پنج مورد قبلی، «به کمک کردن به مظلوم» نیز تصریح شده است؛ یعنی ششمین حقی که هر مسلمانی بر سایر مسلمانان دارد، این است که ظلم و ستم را از او دور کنند یا در برابر ظالم، به دفاع از او برخیزند. فرقی نمی‌کند که نسبت به مال و ثروتش، ظلمی انجام شود یا نسبت به جان و آبروی او. در هر صورت، بر مسلمان واجب است که به برادر مسلمان خویش، کمک و یاری نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به برادرت، کمک کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». گفتند: ای رسول خدا! کمک کردن به مظلوم که روشن است؛ اما به ظالم چگونه کمک کنیم؟ فرمود: «بدین سان که او را از ظلم و ستم، باز دارید»؛ زیرا کسی،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۳۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۶۶.

ظلم می‌کند که مغلوبِ نفسِ خویش می‌گردد؛ از این‌رو به او کمک می‌کنیم تا بر نفسِ خویش چیره شود و دست از ظلم و ستم بردارد.

بنابراین، اگر شخصی را دیدیم که نسبت به حقوق همسایه‌اش بی‌پرواست و به او بدی می‌کند، بر ما واجب است که به هر دو کمک کنیم؛ نزدِ ظالم برویم، یعنی نزد همان همسایه‌ای که حقوق همسایگی را رعایت نمی‌کند و او را نصیحت نماییم و به او تذکر دهیم که پایمال کردن حقوق همسایگان، گناه و معصیت است و مجازات دارد؛ بر عکس به او یادآوری کنیم که حسن معاشرت با همسایگان، کار نیک و پسندیده‌ای است که اجر اخروی دارد. به همسایه‌ی مظلوم خود بدین‌سان کمک می‌کنیم که به او می‌گوییم: من، با همسایه حرف می‌زنم و نصیحتش می‌کنم؛ اگر الله هدایتش کرد، چه بهتر؛ و گرنه، حاضریم تا به اتفاق یک‌دیگر، نزد قاضی برویم و با کمک هم، این مسأله را حل کنیم.

هم‌چنین اگر شخصی را دیدید که حق یا طلب برادر مسلمانش را انکار می‌کند و شما می‌دانستید که واقعاً حق او را انکار و پایمال می‌نماید، نزد آن شخص بروید و نصیحتش کنید و برایش توضیح دهید که خوردن مال دیگران به‌ناحق، گناه و معصیت است و مجازات الهی را در پی خواهد داشت و هیچ خیر و برکتی در دنیا و آخرت ندارد؛ بلکه سراسر شر است. بدین‌سان او را نصیحت کنید تا حق برادر مسلمانش را ادا نماید. و نیز نزد صاحبِ حق یا بستان‌کار بروید و به او بگویید: صبر کن؛ من با تو هستم. مطمئن باشم که او را نصیحت و توییح می‌کنم. خلاصه این‌که در هر ظلمی، به ظالم و مظلوم کمک می‌کنیم؛ کمک کردن به ظالم، این است که او را از ظلمش بازداریم.

و اما هفتمین حقی که در این حدیث آمده، این است که وقتی برادر مسلمانتان شما را سوگند داد و یا نزدتان درباره‌ی کاری سوگند یاد کرد، سوگندش را عملی سازید و در این جهت، با او موافقت و همراهی نمایید. مثلاً اگر گفت: «به الله سوگند که باید این کار را انجام دهی»، حق اوست که برای عملی شدن سوگندش، آن را به انجام برسانید؛ مگر این‌که با انجام آن کار، ضرر و زیانی متوجه شما گردد. به عنوان مثال: اگر کسی، شما را سوگند داد که او را از اثاث و وسایل منزل خود، باخبر سازید و شما دوست نداشتید که کسی، از دار و ندار شما باخبر شود، نیازی نیست که

خواسته‌اش را بپذیرید؛ زیرا او در کار و زندگی شما، فضولی نموده و چون می‌خواهد از اسرار شما آگاه شود، در حقیقت پا از گلیم خود درازتر کرده است و این، تجاوز به حقوق دیگران است و نباید به خواسته‌های متجاوز، ترتیب اثر داد.

ولی اگر شما را سوگندی داد که در آن، حقی ضایع و پایمال نمی‌شد، باید سوگندش را عملی سازید؛ البته به شرطی که گناه و معصیتی در کار نباشد. مثلاً به کسی که با قسم و سوگند از ما می‌خواهد تا برایش سیگار بخریم، هیچ کمکی نمی‌کنیم؛ و اصلاً عملی ساختن چنین سوگندهایی، جایز نیست؛ زیرا تعاون و همکاری در زمینه‌ی گناه و معصیت، محسوب می‌شود.

همان‌طور که گفتیم، اگر با عملی ساختن سوگند دیگران، ضرر و زیانی متوجه شما شود، نباید به سوگندشان ترتیب اثر دهید. به عنوان مثال: اگر حج بر شما واجب است و پدرتان به شما بگویند: «به الله سوگند که به حج نمی‌روی یا نباید به حج بروی»، جایز نیست که از او اطاعت کنید یا به سوگندش اهمیت دهید؛ زیرا این امر، به ترک واجبی شرعی می‌انجامد و اطاعت از مخلوق در جهت نافرمانی از خالق، جایز نیست. اگر به فرض این‌که پدرتان، مادرتان را طلاق داده است یا مشکلاتی در میان آن‌ها وجود دارد، سوگند یاد کند و بگوید: «والله، حق نداری به ملاقات مادرت بروی»، در این مورد نیز نباید از او اطاعت کنید؛ زیرا او، بدان سبب که مانع از ملاقات شما و مادرتان می‌شود، گناه کار می‌گردد. و صله‌ی رحم، به‌ویژه نیکی کردن به پدر و مادر، واجب است.

بنابراین اگر پدرتان با قسم و سوگند، از شما خواست که با برادر، عمو و یا یکی دیگر از نزدیکان خود قطع رابطه کنید، هیچ اهمیتی به سوگندش ندهید؛ اگرچه پدر شماست. زیرا صله‌ی رحم واجب می‌باشد و برای هیچ‌کس جایز نیست که سوگند معصیت یاد کند. اگر کسی حقوق خویشاوندی و صله‌ی رحم را رعایت کند، الله متعال او را به رحمت خویش پیوند می‌دهد؛ یعنی او را از رحمت خویش، برخوردار می‌سازد و این، وعده‌ی الهی است. و بر عکس، اگر کسی با خویشاوندان خویش قطع رابطه کند، الله متعال او را از رحمت خود محروم می‌گرداند.

حال اگر هر دو طرف، سوگند یاد کنند، حق با کیست و سوگند کدام‌یک از آن‌ها برای عملی شدن در اولویت قرار دارد؟ به عنوان مثال: دوست عزیزی مهمان

شماست. سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: «به الله سوگند که نباید گوسفندی ذبح کنی»؛ زیرا راضی به زحمت شما نیست. ولی شما بر پذیرایی از او اصرار دارید و شما نیز سوگند یاد می‌کنید که «به الله سوگند، حتماً این گوسفند را ذبح می‌کنم». حال که هر دو سوگند یاد کرده‌اید، سوگند کدام یک از شما عملی شود؟ آری؛ سوگند مهمان. زیرا ابتدا سوگند یاد کرده و حق او، ثابت است. بنابراین به شما که میزبان هستید، می‌گوییم: سوگند مهمانان را اجرا نمایید؛ یعنی گوسفند را ذبح نکنید. ولی باید کفاره‌ی سوگند خود را ادا نمایید.

این جا یک نکته‌ی بسیار مهم را یادآوری می‌کنم؛ و آن، این که برخی از افراد ناآگاه، به زن طلاق قسم می‌خورند. به عنوان مثال: شخصی، به مهمانی می‌رود و به میزبانش می‌گوید: زن طلاق باشم اگر بگذارم خودت را به خاطر من در زحمت بیندازی و گوسفندی ذبح کنی. میزبان هم سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: «زن طلاق باشم اگر این گوسفند را برای تو ذبح نکنم!» این، اشتباه است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ كَانَ حَالِقًا فَلْيُحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيُضْمِتْ»^(۱) یعنی: «کسی که می‌خواهد سوگند بخورد، به نام الله سوگند یاد کند، یا سکوت نماید». اما قسم زن طلاق، هرگز! گناه زن چیست که برخی از مردم به زن طلاق قسم می‌خورند و بدین سادگی طلاقش می‌دهند! این، اشتباه بسیار بزرگی است.

امروزه فتوای مفتیان، از جمله خودم، بر این است که اگر قصد انسان از چنین سخنی، تأکید یا تهدید باشد، طلاق واقع نمی‌شود؛ بلکه بر گوینده‌اش کفاره‌ی سوگند واجب می‌گردد. به عبارت دیگر، چنین سخنانی، حکم سوگند را دارد. البته ناگفته نماند که پیش‌تر علما، از جمله ائمه‌ی اربعه رحمهم الله این را طلاق دانسته و گفته‌اند: اگر کسی که به شرطی که می‌گذارد، عمل نکند، زنش مطلقه می‌شود. لذا مسأله‌ی بسیار مهمی است. گمان نکنید که چون برخی از مفتیان، فتوای ساده‌ای داده‌اند، اصل مسأله نیز ساده است. بلکه مسأله‌ی بسیار مهمی است؛ زیرا مفتیان و اصحاب مذاهب اربعه‌ی مالکی، شافعی، حنبلی و حنفی، به اتفاق، این را طلاق دانسته‌اند و اگر کسی قسم زن طلاق بخورد و به فرض مثال بگوید: «زن طلاق باشم که این کار را انجام ندهم»، و سپس آن کار را انجام

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۶۷۹، ۶۶۴۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۴۶ به نقل از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما.

ندهد، همسرش مطلقه می‌گردد. شوخی که نیست؛ این، فتوای مذاهب چهارگانه است که هیچ اختلافی در آن وجود ندارد. پس سهل‌انگاری نکنید و این مسأله را ناچیز و بی‌اهمیت ندانید. کسی که به زن طلاق قسم می‌خورد و شرطِ قسمش را به‌انجام نمی‌رساند، بنا بر فتوای مذاهب اربعه، نزدیکی با همسرش بر او حرام می‌شود؛ و بنا بر دیدگاهِ فقهی برخی دیگر از فقها، باید کفاره‌ی سوگندش را ادا کند تا همسرش بر او حلال باشد. لذا به این مسأله اهمیت دهید و نگویید: مشکلی نیست؛ به فتوای علمایی عمل می‌کنم که این را قسم دانسته‌اند، نه طلاق. فراموش نکنید که علما و مفتیان بزرگ‌تر، به واقع شدن طلاق در چنین مواردی فتوا داده‌اند. به‌ویژه اگر این طلاق، آخرین طلاق باشد، آن زن، بر شوهرش حرام می‌شود؛ مگر این‌که با شخص دیگری ازدواج نماید و این ازدواج نیز به شکست بینجامد. در هر حال، اگر کسی می‌خواهد سوگند یاد کند، فقط به نام الله سوگند بخورد.

اینک نکته‌ی مهمّ دیگری را نیز برای شما یادآوری می‌کنم؛ هرگاه قسم می‌خورید، «ان شاء الله» بگویید؛ اگرچه طرفِ مقابل نشنود؛ زیرا اگر «ان شاء الله» بگویید، امید است که سوگند خود را به توفیق الله، عملی سازید و اگر نتوانستید به سوگند خود عمل کنید، کفاره‌ای بر شما واجب نمی‌شود. به فرضِ مثال: اگر به میزبان بگویید: «سوگند به الله، نمی‌گذارم گوسفندی ذبح کنی»، و آن گاه در دل «ان شاء الله» بگویید، و میزبان، گوسفندش را ذبح کند، هیچ کفاره‌ای بر شما واجب نمی‌شود. همین‌طور برعکس، اگر سوگند یاد کنید و به مهمان خود بگویید: به الله سوگند که حتماً برای تو گوسفندی ذبح می‌کنم»، و در عین حال، به آرامی یا در دل خود «ان شاء الله» بگویید، در صورتی که گوسفندی ذبح نکنید، کفاره‌ی سوگند بر شما واجب نمی‌گردد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَجْنُثْ»؛ یعنی: «کسی که سوگند بخورد و ان شاء الله بگوید، سوگندش نمی‌شکند». به عبارت دیگر، وقتی سوگندش را بشکند یا به آن عمل نکند، کفاره‌ی سوگند بر او واجب نمی‌شود. بنابراین خود را به گفتن «ان شاء الله» عادت دهیم تا از یک سو الله تعالی به ما توفیق دهد که قصد و اراده‌ی خود را عملی بسازیم و از سوی دیگر، در صورتی که سوگند خود را بشکنیم، کفاره‌ی قسم بر ما واجب نشود.

و اینک به شرح و توضیح هفت عملی می‌پردازیم که بنا بر حدیث براء رضی الله عنه، پیامبر صلی الله علیه و آله از انجام آنها منع فرمود؛ از جمله: استفاده از طلا. استفاده از طلا، برای مردان حرام است؛ چه انگشتر طلا باشد، و چه دست‌بند یا گردن‌بند و یا گوشواره و حلقه‌ی طلا یا تاج طلا و امثال آن. هر نوع طلائی برای مردان، حرام می‌باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در دستِ مردی، انگشتری از جنس طلا دید؛ آن را از انگشتش بیرون کشید و دور انداخت و فرمود: «یکی از شما، قصدِ اخگری از آتش می‌کند و آن را در دست خود قرار می‌دهد». پس از این‌که رسول‌الله صلی الله علیه و آله رفت، به آن مرد گفتند: انگشتر خویش را بردار و (به نحوی دیگر و به صورتی شرعی) از آن استفاده کن. گفت: خیر؛ به الله سوگند، انگشتری را که رسول‌الله صلی الله علیه و آله دور انداخته است، بر نمی‌دارم. ^(۱) هم‌چنین در حدیثی که علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه روایت کرده، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِأَنَاثِ أُمَّتِي، وَحُرِّمَ عَلَى ذُكُورِهَا»؛ ^(۲) یعنی: «طلا و ابریشم برای زنان امتم حلال است و بر مردان امتم، حرام».

ولی استفاده از طلا برای زنان، جایز است و ایرادی ندارد؛ از این‌رو زن‌ها می‌توانند از انگشتر طلا، دست‌بند طلا و دیگر زیورآلات زرین استفاده کنند؛ به شرطی که به حد اسراف نرسد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾

و اسراف نکنید. همانا الله، اسراف‌کنندگان را دوست ندارد.

برخی از علما گفته‌اند: اهل علم درباره‌ی جواز استفاده از طلا برای زنان اجماع کرده‌اند؛ ولی احادیثِ نهی، یعنی احادیثی که استفاده از طلا را برای زنان، ناجایز قرار داده است، یا ضعیف می‌باشد و یا «شاذ»، و به این احادیث عمل نمی‌شود؛ زیرا احادیث زیادی، درباره‌ی جواز استفاده از طلا برای زنان وجود دارد.

ناگفته نماند که اگر طلای زیوری زن نیز به حد نصاب برسد، زکاتش را باید بپردازد؛ بدین‌سان که قیمت آنها را سالیانه بسنجد و «ربع‌عشر» آن را به عنوان زکات بدهد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله زنی دید که در دست دخترش، دو دست‌بند بزرگ و ضخیم بود.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۹۰ به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما.

(۲) صحیح است؛ صحیح الجامع، ش: ۳۴۴۹.

پرسید: «آیا زکاتشان را می‌دهی؟» آن زن پاسخ داد: خیر. رسول‌الله ﷺ فرمود: «أَيَسْرُكَ أَنْ يُسَوِّرَكَ اللَّهُ بِهِمَا سِوَارَيْنِ مِنْ نَارِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟»^(۱) یعنی: «آیا دوست داری که الله، روز قیامت به جای این دو دست‌بند، دو دست‌بند آتشین در دست تو قرار دهد؟» لذا آن زن، این دست‌بندها را درآورد و گفت: این‌ها از آن الله و رسولش باشند.

در حدیث براء رضی الله عنه از آشامیدن در ظروف نقره‌ای نیز منع شده است. فرقی نمی‌کند که نوشیدنی، آب باشد یا شیر یا هر نوع آشامیدنی دیگری. آشامیدن در ظروف نقره‌ای، هم برای مردان حرام است و هم برای زنان؛ زیرا حرام بودن ظروف نقره و طلا، هم شامل مردان می‌شود و هم شامل زنان. ناگفته نماند که این ظروف، چه از جنس طلا و نقره‌ی خالص باشند و چه آن‌ها را آب طلا و نقره داده باشند، حرامند. البته حرمت ظروف طلا، بیش‌تر و شدیدتر می‌باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا تَشْرَبُوا فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَلَا تَأْكُلُوا فِي صِحَافِهِمَا فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَكُمْ فِي الْآخِرَةِ»^(۲) یعنی: «در ظروف طلا و نقره، نخورید و نیاشامید؛ زیرا این‌ها، در دنیا از آن کفار است و در آخرت، مخصوص شما».

در این حدیث آمده است: «وَعَنِ الْمِيَاثِرِ الْحُمْرِ» یعنی: «و از استفاده از زین و هر زیراندازی که از ابریشم ساخته شده باشد، ما را منع فرمود». «میاثر حمر»، زین‌هایی به شکل بال‌ش بود که از پنبه درست می‌کردند و روکش‌هایی ابریشمی داشت و سوارکار، بر روی آن می‌نشست تا راحت باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله هم چنین از پوشیدن لباس‌هایی که در بافت آن، ابریشم به کار رفته است و نیز از پوشیدن حریر (ابریشم نازک) و ابریشم ضخیم، و دیبا منع فرمود. انواع حریر و ابریشم، با کاربردهای مختلف مانند لباس، زیرانداز و روانداز، برای مردان، حرام است. البته برای زن ایرادی ندارد که لباس ابریشمین بپوشد؛ زیرا فقط زنان می‌توانند خود را با پوشیدن لباس ابریشمین، برای همسران خویش بیاریند. الله عز و جل می‌فرماید:

(۱) حسن است؛ روایت: ابودود در سنن خود (۱۳۹۶)؛ و مشکاة المصابیح (۱۰۸۹)؛ الإرواء (۲۹۶/۳).

و نیز با الفاظ دیگری در ضعیف‌الترمذی، ش: ۶۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۴۲۶، ۵۶۳۳)؛ و مسلم، ش: ۲۰۶۷ به نقل از حذیفه بن یمان رضی الله عنه.

﴿أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي الْحَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾ [الزخرف: ۱۸]

آیا کسی (را فرزند پروردگار می خوانند) که در ناز و نعمت پرورش می یابد و بیانش در بحث و مجادله، روشن و رسا نیست؟

مردان با توجه به ویژگی هایی که دارند، از پوشیدن لباس ابریشمین، بی نیازند و ضرورتی ندارد که خود را با چنین چیزهایی بیارایند.

علماء، درباره ی این که آیا زن می تواند از حریر و ابریشم به عنوان زیرانداز استفاده کند، اختلاف نظر دارند؛ برخی از علماء، این را حرام دانسته اند و به همین حدیث استناد کرده اند که رسول الله ﷺ به طور عمومی، استفاده از زین ها و زیراندازهای ابریشمین را ممنوع نموده است و جواز پوشیدن حریر یا ابریشم برای زنان، فقط بدین خاطر است که خود را برای شوهرانشان بیارایند. و همین دیدگاه، صحیح تر از دیدگاه کسانی است که استفاده از حریر و ابریشم را با هر نوع کاربردی به طور مطلق برای زنان، جایز شمرده اند؛ زیرا هر حکمی، به علت آن بستگی دارد.

اینک به شرح این روایت می پردازیم که در آن، آمده است: «وَأَنْشَادِ الصَّلَاةِ». یعنی اگر انسان، کالایی پیدا کرد، باید اعلام کند که من، چنین چیزی یافته ام؛ مال کیست؟ یعنی اعلام یافته ها، یکی از مواردی است که پیامبر ﷺ به آن دستور داده است. «صَلَاة» به چارپایان یا دام هایی می گویند که گم می شوند. علماء، «صَلَاة» را بر دو دسته دانسته اند:

اول: حیواناتی مانند شتر که خطر گرگ و دیگر درندگان کوچک، آنها را تهدید نمی کند؛ گرفتن چنین چارپایانی، با این عذر و بهانه که ممکن است شکار گرگ شوند، ناجایز است؛ یعنی کسی نمی تواند ادعا کند که این شتر را در بیابان دیدم؛ لذا برای نجاتش از چنگال گرگ، او را با خود به خانه بردم. حکم پرندگانی مانند شاهین و کبوتر نیز همین گونه است؛ زیرا می توانند پرواز کنند تا شکار حیوانات شکارچی نشوند؛ و نیز حیواناتی مانند آهو که سرعت و شتاب زیادی در دویدن دارند. بنابراین جایز نیست که کسی، شتر بیابان را به گله ی خود ببرد یا کبوتر تیزپرواز را به سوی کبوترهای خویش بکشاند؛ بلکه باید آنها را از گله ی شتر یا دسته ی کبوترانش دور کند. چنان که شخصی، از پیامبر ﷺ سؤال کرد: اگر شتر گم شده ای پیدا شود، چه باید کرد؟ فرمود: «وَمَا لَكَ وَلَهَا مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَجَدَاؤُهَا، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَرَعِي الشَّجَرَ، فَذَرُهَا حَتَّى

يَجِدَهَا رَبُّهَا»^(۱) یعنی: «تو را با شتر، چه کار؟ (شتر که گم نمی‌شود.) زیرا حیوان مقاومی ست و آب و غذایش با اوست؛ هرگاه تشنه و گرسنه شود، آب و درختی پیدا می‌کند (یا از ذخیره‌ی آب و غذایش استفاده می‌نماید) تا این‌که صاحبش آن را بیابد.»
تنها زمانی گرفتن شتر بیابان، جایز است که یابنده، نگران این باشد که دزدها این شتر را بگیرند و او را بکشند و بدین‌سان، دست صاحبش به آن نرسد. لذا ایرادی ندارد که انسان در چنین حالتی شتر را بگیرد تا صاحبش را بیابد یا اگر صاحبش را می‌شناسد، آن را به او بدهد.

دوم: حیوانات گم‌شده‌ای مانند بز و گوسفند که از خطر گرگ و درندگان کوچک، در امان نیستند؛ چنین حیواناتی را باید بگیریم و صاحبانشان را پیدا کنیم؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذَّئِبِ» یعنی: «گوسفندی گم‌شده، یا از آن تو و یا از آن برادرت خواهد بود یا (اگر کسی، آن را نیابد) شکار گرگ می‌شود.» البته بر یابنده، واجب است که صاحبش را پیدا کند. یابنده، باید یک سال برای یافتن صاحبش اعلام و صبر نماید و اگر صاحبش، پیدا نشد، به یابنده تعلق می‌گیرد.

«إِنْشَادِ الصَّلَاةِ»، دو معنا دارد:

یکی، همین‌که ذکر کردیم، و واجب است.

و دوم، ممنوع و ناجایز می‌باشد؛ بدین‌سان که کسی در مسجد اعلام کند که من، چنین چیزی گم کرده‌ام؛ چه کسی، آن را یافته است؟ اعلام کردن اشیاء مفقودی و گم‌شده در مسجد، جایز نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا سَمِعَ أَحَدًا يَنْشُدُ صَلَاةً فِي الْمَسْجِدِ فَقُولُوا: لَا رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيْكَ، فَإِنَّ الْمَسَاجِدَ لَمْ تُبْنَ لِهَذَا»^(۲) یعنی: «هرگاه شنیدید که شخصی، در مسجد برای یافتن گم‌شده‌اش اعلام می‌کند، به او بگویید: الله، آن را به تو برنگرداند؛ زیرا مساجد برای این، بنا نشده است.»

شخصی در مسجد برمی‌خیزد و می‌گوید: ای مردم، چه کسی گوسفند مرا دیده است؟ چه کسی، کیف مرا دیده است؟ اعلام اشیاء مفقودی یا گم‌شده در مسجد،

(۱) صحیح بخاری، ش: (۹۱، ۲۳۷۲، ۲۴۳۰، ۲۴۳۸)؛ و مسلم، ش: ۱۷۲۲ به نقل از زید بن خالد

جهنی رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۶۸ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

حرام است و مساجد برای اعلام اشیاء گم‌شده، بنا نشده است؛ از این‌رو باید برای چنین شخصی بددعایی کنیم و بگوییم که الله، گم‌شده‌ات را به تو برنگرداند. همان‌طور که اگر کسی را دیدیم که در مسجد خرید و فروش می‌کند، باید بگوییم: الله، تجارتِ تو را بی‌فایده بگرداند.

این‌ها، رهنمودها و دستورهای پیامبر ﷺ است؛ هر دستوری که پیامبر ﷺ داده، خیر است و هر کاری که از آن منع فرموده، شر می‌باشد و هیچ خیری در کارهای ممنوع نیست؛ از این‌رو قاعده و ضابطه‌ای شرعی‌ست که باید از میان بد و بدتر، بد را انتخاب کرد و اگر کاری یا چیزی، هم سودمند بود و هم مضر و زیان‌بار، نگاه می‌کنیم که آیا سودش بیش‌تر است یا ضررش؟ روشن است که اگر زیانش بیش‌تر بود، از آن دوری می‌نماییم و اگر سودش بیش‌تر بود، آن را انجام می‌دهیم؛ و چنان‌چه سود و زیانش یک‌سان بود، باز هم از آن دوری می‌کنیم؛ زیرا دفع ضرر بر جلب منفعت، مقدم است.

۲۸- باب: پوشاندن عیوب مسلمانان و نهی از اشاعه‌ی آن بدون ضرورت

الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ﴾ [النور: ۱۹]

به‌راستی آنان که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت.

شرح

مؤلف رحمته می‌گوید: «باب ستر عورات المسلمین والنهی عن إشاعتها لغير ضرورة». یعنی: «باب پوشاندن عیوب مسلمانان و نهی از اشاعه‌ی آن بدون ضرورت». عورت در این جا به معنای عورت معنوی یا عیب و کاستی‌ست. زیرا عورت بر دو نوع است: عورت ظاهری، و عورت معنوی.

عورت ظاهری، همان اندامی‌ست که نگاه کردن به آن، حرام است؛ مانند شرم‌گاه. و عورت معنوی، به هر کاستی و عیب ظاهری یا رفتاری گفته می‌شود. الله متعال، در بیان ویژگی‌های انسان، فرموده است:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ [الأحزاب: ۷۲]

همانا ما، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمودیم؛ ولی از پذیرش آن خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان، آن را پذیرفت. بی‌گمان انسان، ستمکار و نادان است.

دو ویژگی در این آیه، برای انسان بیان شده است: ظلم، و جهالت. یعنی اگر انسان، به‌عمد مرتکب گناه و معصیت شود، ظالم است و اگر به‌اشتباه و از روی ناآگاهی، عمل نادرستی انجام دهد، جاهل می‌باشد. آری؛ انسان، این‌گونه است؛ مگر کسی که الله تعالی او را خطا و عصیان، مصون بدارد و به او علم و عدالت عنایت کند. کسی که عالم و عادل

باشد، مسیر حق را در پیش می‌گیرد و دیگران را به سوی حق فرا می‌خواند. از آن‌جا که نهاد و طبیعت انسان بر کوتاهی و عیب و کاستی، سرشته شده است، هر مسلمانی وظیفه دارد و بر او واجب است که عیوب برادر مسلمانش را بپوشاند و جز به ضرورت، آن را برای کسی، فاش نکند. ولی اگر ضرورت، ایجاب نماید، چاره‌ای نیست. البته اگر ضرورتی در کار نباشد، بهتر و افضل است که انسان، عیوب برادرش را بپوشاند. زیرا انسان، گاه از روی میل و رغبت یا به عمد و با سوء نیت، مرتکب گناه و خطا می‌شود، و گاه به اشتباه؛ بدین‌سان که در شناخت راه درست، دچار اشتباه می‌گردد و از این‌رو سخن نادرستی می‌گوید و یا عمل نادرستی انجام می‌دهد. در هر حال، هر مؤمنی وظیفه دارد عیوب برادر مسلمانش را بپوشاند. به فرض مثال: اگر شخصی را سراغ دارید که در معامله، تقلب و خیانت می‌کند، او را نزد مردم، رسوا نکنید؛ بلکه نصیحتش نمایید و عیبش را بپوشانید. اگر دست از تقلب و خیانت برداشت، چه بهتر؛ و گرنه، به مردم بگویید که فلان‌کس، اهل تقلب و خیانت است تا در معاملاتشان با او، زیان نبینند.

هم‌چنین اگر کسی را می‌شناسید که چشم‌چرانی می‌کند، عیبش را بپوشانید و به او تذکر دهید که نگاه بد، تیری از تیرهای شیطان است که به قلب مؤمن اصابت می‌کند.^(۱) اگر از این کار زشت بازآید، در برابر این تیر زهرآلود که توسط شیطان، به سوی قلب او پرتاب شده است، مصون می‌ماند؛ و اگر از چشم‌چرانی باز نیاید، این تیر زهرآلود به قلبش اصابت می‌کند و چه بسا به تدریج، مرتکب کارهای بدتر و حتی زنا می‌شود. پناه بر الله.

لذا تا آن‌جا که امکانش وجود دارد، باید عیوب دیگران را بپوشانیم و رسوایشان نکنیم؛ مگر این‌که ضرورتی جدی، وجود داشته باشد. سپس مؤلف رحمته این آیه را ذکر کرده که الله تعالی فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ﴾

[النور: ۱۹]

(۱) ضعیف جدا؛ علامه آل‌بانی رحمته، این روایت را در السلسلة الصحيحة (۱۰۶۵) ضعیف دانسته است.

بهراستی آنان که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت.

این‌ها، کسانی هستند که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مسلمانان شایع شود؛ پس، کسانی که خود، کارهای زشت را در میان مسلمانان رواج می‌دهند، چه سرنوشتی خواهند داشت؟!

علاقه به شیوع و رواج کارهای زشت در میان مسلمانان، دو معنا دارد:

اول: بدین معناست که برخی از تبه‌کاران، دوست دارند فساد و بی‌بند و باری و کارهای زشت و ناپسند، در جامعه‌ی اسلامی، گسترش یابد؛ از این‌رو فیلم‌های مبتذل و غیراخلاقی، تولید و پخش می‌کنند و یا با استفاده از رسانه‌های نوشتاری، مانند مجله‌ها به تبلیغ و ترویج هرزگی و بی‌بند و باری می‌پردازند و بدین‌سان دین و آیین مسلمان و ارزش‌های اخلاقی او را هدف قرار می‌دهند. آن‌ها که توانایی برخورد با چنین کسانی را دارند یا مسئولانی که برای مقابله با عوامل فساد و بی‌بند و باری، کوتاهی می‌کنند، خود جزو کسانی محسوب می‌شوند که به فساد و هرزگی دامن می‌زنند و در این گناه بزرگ شریک و سهیم‌اند. از این‌رو در جرگه‌ی کسانی قرار دارند که خواهان شیوع و گسترش فساد و کارهای زشت در میان مسلمان هستند؛ بنابراین ﴿لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ یعنی: «عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت».

دوم: میل و علاقه به این‌که شخصی، در ورطه‌ی فساد و هرزگی، گرفتار شود؛ لذا علاقه به گسترش بی‌بند و باری، مستلزم این نیست که کسی، خواهان رواج فساد در سطح جامعه و در حدّ کلان باشد. بلکه میل و علاقه به فساد شدن یا هرزگی فلان فرد مسلمان نیز در این معنا می‌گنجد و هرکس، با هر انگیزه‌ای دوست داشته باشد که فلان شهروند جامعه‌ی اسلامی، به فساد و هرزگی دچار شود، عذابی دردناک در دنیا و آخرت خواهد داشت. به‌ویژه این‌که این‌آیه در دفاع از حرمت و آبروی یک شهروند مسلمان، نازل شده است؛ یعنی برای دفاع از ناموس پیامبر ﷺ و بیان عفت و پاک‌دامنی بزرگ‌بانوی اسلام، ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها. زیرا این آیه، جزو مجموعه‌ی آیاتی است که در ماجرای «افک» نازل شد. افک، همان تهمت و دروغ‌شاخ‌داری بود که منافقان و دشمنان پیامبر ﷺ به‌قصد بدنام کردن انیس و مونس

رسول خدا ﷺ، سر هم کردند تا از طریق بدنام کردن خانواده‌ی پیامبر ﷺ، زهر خود را بریزند و از اسلام و پیامبر اسلام، انتقام بگیرند.

داستان «افک»، مشهور است؛ پیامبر ﷺ هرگاه قصد سفر می‌کرد، میان همسرانش قرعه‌کشی می‌نمود و قرعه به نام هر یک از همسرانش که می‌افتاد، او را با خود می‌برد. و این، از عدالت پیامبر ﷺ بود. در یکی از این سفرها، قرعه به نام عایشه ﷺ افتاد.

هنگامی که از سفر باز می‌گشتند، در پایان شب، در میان راه، اتراق کردند و خوابیدند. عایشه ﷺ برای قضای حاجت، محل خود را ترک کرد. پیامبر ﷺ فرمان حرکت داد. مأموران حمل کجاوه‌ی عایشه ﷺ، کجاوه را برداشتند و متوجه نشدند که عایشه ﷺ در کجاوه نیست؛ زیرا آن بزرگوار، وزن و سن چندان‌ی نداشت. شش ساله بود که عقد ازدواجش با پیامبر ﷺ بسته شد و نه ساله بود که پیامبر ﷺ او را به خانه برد. در هر حال، آن‌ها، به گمان این‌که عایشه ﷺ در کجاوه است، کجاوه را برداشتند و به راه افتادند.

عایشه ﷺ، پس از این‌که به محل بارانداز خود بازگشت، دریافت که کاروان، حرکت کرده و آن‌جا را ترک نموده است؛ ولی به‌خاطر زیرکی و فراستش، آن‌جا را ترک نکرد و همان‌جا ماند و با خود گفت: وقتی متوجه شوند که مرا با خود نبرده‌اند، باز می‌گردند.

خورشید، طلوع کرد. شخصی به نام «صفوان بن معطل» که سنگین‌خواب بود، از خواب برخاست. صفوان، به‌اندازه‌ای سنگین‌خواب بود که متوجه حرکت کاروان نشده بود؛ بعضی از مردم، خواب سنگینی دارند و وقتی می‌خوابند، سر و صدای اطراف، بیدارشان نمی‌کند. صفوان نیز همین‌گونه بود و وقتی می‌خوابید، همانند یک مُرده سنگین و بی‌حرکت می‌شد. صفوان از خواب برخاست؛ چند قدمی که جلو رفت، ام‌المؤمنین عایشه ﷺ را دید که در بیابان، تک و تنها بود. او عایشه ﷺ را پیش از نزول حکم حجاب می‌شناخت. لذا به‌احترام پیامبر ﷺ در غیاب ایشان، یک کلمه نیز با همسر پیامبر ﷺ سخن نگفت؛ شتر را خواباند و با دستش، با اشاره به سوی رکاب، از ام‌المؤمنین خواست که سوار شتر شوند. آن‌گاه افسار شتر را در دست گرفت و بدون این‌که کلمه‌ای حرف بزند یا به همسر پیامبر ﷺ نگاه کند، به سوی مدینه به راه افتاد.

روز، بالا آمده بود که به کاروان رسیدند؛ منافقان که بهانه‌ای برای طعنه زدن به پیامبر ﷺ یافتند، خوشحال شدند و از این فرصت، سوءاستفاده نمودند و آن مرد را به ارتباط با همسر پاک پیامبر ﷺ متهم کردند و به شایعه‌پراکنی در میان مردم پرداختند.

در این میان، سه تن از صحابه‌ی مخلص نیز همانند منافقان، به این گناه بزرگ و دامن زدن به این شایعه‌ی بی‌اساس، دچار شدند: مسطح بن اثاثه که پسرخاله‌ی ابوبکر صدیق بود، حسان بن ثابت، و حمنه بنت جحش.

همه‌ها بالا گرفت و مردم، در این باره سخن می‌گفتند؛ می‌گفتند: مگر می‌شود؟ چطور ممکن است؟ برخی از مردم، دچار تردید شدند و برخی هم به شدت انکار می‌کردند و می‌گفتند: اصلاً امکان ندارد که همسر و هم‌بستر پیامبر ﷺ آلوده شود؛ چون او، پاک‌ترین بانوی روی زمین است.

الله به حکمت و قدرت خویش، چنین اراده کرد که عایشه رضی الله عنها بیمار شود و در خانه، بستری گردد. پیامبر ﷺ عادت داشت که وقتی عایشه بیمار می‌شد، هنگام عیادتش، با او گرم بگیرد و به گرمی از او احوال‌پرسی نماید؛ ولی عایشه رضی الله عنها در این بیماری، آن توجه و مهربانی گذشته را حس نمی‌کرد؛ پیامبر ﷺ به خانه می‌آمد و می‌گفت: بیمار شما، چطور است؟^(۱) عایشه رضی الله عنها گرچه متوجه تغییر رفتار پیامبر ﷺ شده بود، اما هرگز به خیالش نمی‌رسید و تصورش را نمی‌کرد که کسی، درباره‌ی آبرویش سخنی گفته باشد.

منافقان، به خاطر دشمنی یا کینه‌ی شخصی با عایشه، به این شایعه دامن نزدند؛ آنان، با همه‌ی مؤمنان، دشمن‌اند. لذا درصدد انتقام از پیامبر ﷺ بودند و می‌خواستند با ساختن و پرداختن چنین دروغی، پیامبر ﷺ را آزار دهند. ولی الله متعال، در این باره ده آیه نازل کرد که با این آیه آغاز می‌شود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا نَحْسَبُهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾﴾

[النور: ۱۱]

به‌راستی کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره‌ی ام‌المؤمنین عایشه) به میان آوردند، گروهی از شما بودند. این تهمت را شر و زیانی برای خود مپندارید؛ بلکه این تهمت، برای شما سراسر خیر و نیکی‌ست. برای هر یک از آنان سهمی از گناهی که مرتکب شده‌اند، (محفوظ) است. و شخصی که بیشترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد.

(۱) بخاری، ش: (۲۶۶۱، ۴۱۴۱، ۴۷۵۰)؛ و مسلم، ش: ۲۷۷۰ به نقل از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها.

شخصی که بیش‌ترین سهم را در ساختن و پرداختن این تهمت داشت، سرکرده‌ی منافقان، عبدالله بن ابی بود. او، این تهمت بزرگ را سر هم کرد و در این باره به شایعه‌پراکنی در میان مردم پرداخت؛ البته به قدری خبیث بود که با الفاظ صریح در این باره سخن نمی‌گفت و با اشاره و کنایه و الفاظ غیر صریح، به این شایعه، دامن می‌زد. زیرا منافقان، ترسو و بزدل هستند و معمولاً دوپهلوی سخن می‌گویند و صراحت لهجه ندارند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ
وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾﴾ [النور: ۱۱، ۱۲]

و شخصی که بیش‌ترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد. چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان مؤمن به خودشان گمان نیک نبردند و نگفتند: «این دروغ بزرگ و آشکاری است»؟

این، توبیخی از سوی الله ﷻ نسبت به کسانی است که در این باره سخن گفتند؛ می‌فرماید: چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان مؤمن به خودشان گمان نیک نبردند؟ زیرا ام‌المؤمنین، مادر آنان بود؛ پس چطور می‌شود که فرزندان، به مادر خود گمان بد ببرند؟! لذا وظیفه داشتند و بر آنان واجب بود که هنگام شنیدن این تهمت، به خودشان گمان نیک داشته باشند و از این تهمت بی‌اساس و کسانی که آن را ساخته و پرداخته بودند، اظهار نفرت و بیزاری کنند.

﴿لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ
الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾﴾ [النور: ۱۳]

چرا چهار گواه بر ادعایشان نیاوردند؟ و چون گواهانی نیاوردند، به‌راستی که آنان نزد الله دروغگو هستند.

از این‌رو اگر شخصی، کسی را در حال ارتکاب زنا ببیند و نزد قاضی برود و بگوید: من گواهی می‌دهم که فلانی، زنا کرده است، باید چهار شاهد داشته باشد و اگر چهار شاهد (گواه) برای ادای شهادت، به دادگاه نیاورد، هشتاد ضربه شلاق، به او می‌زنیم. اگر دو نفر شهادت دهند، آن دو نفر نیز هشتاد تازیانه می‌خورند. حکم سه نفر نیز همین است و حتماً باید چهار نفر، شهادت دهند و اگر یک نفر هم از تعداد گواهان کم باشد، حد تهمت بر آن‌ها اجرا می‌شود. از این‌رو اگر سه نفر گواهی دهند

که فلان مرد را دیده‌اند که با فلان زن زنا می‌کند، و این امر ثابت نشود، به هر یک از این سه نفر، هشتاد تازیانه می‌زنیم. الله متعال فرموده است:

﴿لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾﴾

چرا چهار گواه بر ادعایشان نیاوردند؟ و چون گواهی نیاوردند، به راستی که آنان نزد الله دروغگو هستند. و اگر فضل و رحمت الله در دنیا و آخرت بر شما نبود، به طور قطع در جریان تهمتی که میان شما رد و بدل شد، عذاب بزرگی به شما می‌رسید.

یعنی اگر فضل و رحمت الله متعال نبود، در جریان این تهمت، مطابق احکام مذکور، مجازات می‌شدید. الله متعال می‌فرماید: ﴿فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ﴾ یعنی: «در جریان تهمتی که در میان شما رد و بدل شد». و این، نشان می‌دهد که این تهمت، به صورت یک شایعه در میان مردم، رد و بدل شد و به شهرت رسید. چنین مسایلی، با آن که خیلی مهم است و اهمیت فراوانی دارد، اما به سرعت در میان مردم، پخش می‌شود و بر سر زبان‌ها می‌افتد و خانه به خانه می‌چرخد.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالْأَسِنَّةِ كَمَا وَقُلْتُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾﴾ [النور: ۱۴، ۱۵]

و اگر فضل و رحمت الله در دنیا و آخرت بر شما نبود، به طور قطع در جریان تهمتی که میان شما رد و بدل شد، عذاب بزرگی به شما می‌رسید. آن‌گاه که آن را به زبان می‌گرفتید و دهان‌هایتان به سخنانی گشوده می‌شد که به آن علم و دانشی نداشتید و آن را سخن معمولی و آسانی می‌پنداشتید و حال آن که این بهتان نزد الله بس بزرگ بود.

آری؛ بدون این که چیزی ببینند و یا دلیل محکمی داشته باشند، به پاک‌ترین بانوی روی زمین تهمت زدند! زیرا او و دیگر همسران پیامبر ﷺ بهترین و پاک‌ترین زنان جهان هستند؛ لذا تهمت زدن به آنان، ساده و معمولی نیست؛ بلکه بس بزرگ و خطرناک است.

ایراد چنین اتهامی به همسر پیامبر ﷺ، در حقیقت، هتک حرمت نسبت به پیامبر بزرگوار اسلام است؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾
[النور: ۲۶]

زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک و مردان ناپاک، سزاوار زنان ناپاکند. و زنان پاک، سزاوار مردان پاکند و مردان پاک، سزاوار زنان پاک.

اگر به فرض محال، ام‌المؤمنین، عایشه رضی الله عنها، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتکب چنین گناهی می‌شد، این بدین معناست که او، زنی ناپاک بوده است و مفهومی - نعوذ بالله - همان است که خود می‌دانید. زیرا همان‌طور که الله متعال فرموده است: «زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک‌اند». اما عایشه رضی الله عنها و همسرش، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله هر دو پاک بوده‌اند. او، صدیقه دخت صدیق بود. رضی الله عنها وعن أبيها. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾
[النور: ۱۵]

این بهتان را سخن معمولی و آسانی می‌پنداشتید و حال آن‌که نزد الله بس بزرگ بود. سپس می‌فرماید:

﴿وَأُولَآئِ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾
[النور: ۱۶]

و چرا هنگامی که این تهمت بزرگ را شنیدید، نگفتید: سزاوارمان نیست که در این‌باره سخن بگوییم؛ (پروردگارا!) تو پاک و منزهی و این، تهمت بزرگی‌ست؟

بر هر مسلمانی، واجب است همان‌طور که الله تعالی را از ارتکاب چنین عملی از سوی همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، پاک و منزّه بداند. از این‌رو فرمود: ﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾. با اندکی تأمل و درنگ در این آیه، به روشنی واضح می‌شود که شایسته و زینده‌ی حکمت، رحمت، فضل و احسان پروردگار متعال نیست که چنین عملی از همسر پیامبرش سر بزند. سپس الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾
[النور: ۱۷]

الله، پندتان می‌دهد که اگر مؤمن هستید، هرگز چنین تهمتی را تکرار نکنید.

الله تعالی در ادامه‌ی این سوره می‌فرماید:

﴿وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾﴾

[النور: ۱۸]

و الله، آیه‌های (خویش) را برایتان بیان می‌کند. و الله، دانای حکیم است.

الله را سپاس که حقایق را بیان فرموده است. از این‌رو علما اجماع کرده‌اند و اتفاق نظر دارند که اگر کسی، عایشه رضی الله عنها را به همان عملی متهم کند که در ماجرای «افک» آمده است، چنین شخصی، کافر و مرتد می‌باشد و حکمش همانند بت پرستانی است که برای بت سجده می‌کنند. و اگر توبه نکند، کشته می‌شود؛ زیرا قرآن را انکار کرده است. بنا بر قول صحیح، هرکس، به هر یک از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله چنین تهمتی بزند، کافر است؛ زیرا در حقیقت، به پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌احترامی کرده است. ابتدا به او فرصت می‌دهند که توبه نماید و اگر توبه نکرد، باید اعدامش می‌کنند و جنازه‌اش را بدون غسل و کفن و نماز، در گودالی می‌اندازند.

سپس الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ زَعُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾﴾

به‌راستی آنان که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت. و الله می‌داند و شما نمی‌دانید. و اگر فضل و رحمت الله بر شما نبود و این که الله، بخشاینده‌ی مهرورز است، (مجازات سختی می‌شدید).

پیش‌تر این نکته را بیان کردم که سه تن از اصحاب مخلص نیز به این گناه بزرگ دچار شدند: مسطح بن اثانه که پسرخاله‌ی ابوبکر صدیق بود، حسان بن ثابت، و حمنه بنت جحش. حمنه بنت جحش، خواهر ام‌المؤمنین زینب بنت جحش بود. زینب با این که هووی عایشه بود، به لطف الهی از ایراد چنین اتهامی به عایشه، مصون ماند؛ ولی خواهرش، حمنه، این تهمت را قبول کرد. الله تعالی برائت ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها را نازل کرد و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که مجازات یا حد تهمت را بر این سه نفر اجرا کند. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله به این سه نفر هشتاد تازیانه زد؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله این مجازات را بر منافقان، اجرا نکرد. علما، درباره‌ی سببش دیدگاه‌های متفاوتی دارند: برخی از علما گفته‌اند: دلیلش، این بود که منافقان، به‌صراحت، در این باره سخن

نمی‌گفتند؛ بلکه با عباراتی از این قبیل که شنیده‌ایم، یا گفته می‌شود و امثال آن، به ماجرای افک دامن می‌زدند. عده‌ای هم گفته‌اند: اجرای مجازات‌های شرعی برای پاک کردن گناهان مجرمان است؛ به عبارت دیگر، قوانین کیفری اسلام، کفاره‌ی گناهان مؤمنان می‌باشد و هیچ منافقی، شایسته‌ی پاک شدن نیست. از این رو پیامبر ﷺ به منافقان، تازیانه نزد و آنان را با گناه تهمت، رها کرد. و منافقان، در پایین‌ترین رده‌ی دوزخ قرار می‌گیرند و هیچ خیری در آن‌ها نیست.

در هر حال، داستان افک مشهور است و نکات آموزنده‌ی زیادی در خود دارد.

۲۴۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عن النبي ﷺ قال: «لا يسترُ عبدٌ عبدًا في الدنيا إلا ستره الله يوم القيامة». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هر بنده‌ای، (عیب) دیگران را بپوشاند، الله در قیامت، (عیوب و گناهان) او را می‌پوشاند».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون نقل کرده که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هر بنده‌ای، (عیب) دیگران را بپوشاند، الله در قیامت، (عیوب و گناهان) او را می‌پوشاند».

پیش‌تر این نکته را بیان کردیم که چشم‌پوشی از گناهان دیگران و پوشاندن گناهانی که مرتکب می‌شوند، بر دو گونه است: اگر شخصی که مرتکب بدی می‌شود، آدم شروری است که چشم‌پوشی از گناهانش، جسارت و گستاخی او را بیش‌تر می‌گرداند، نباید گناهانش را بپوشانیم. بلکه او را به قوانین و احکام شرعی می‌سپاریم تا هم خودش مجازات و تنبیه شود و هم درس عبرتی برای دیگران باشد. اما اگر کسی، در مجموع، آدم بد و شروری نیست، ولی لغزشی از او سر می‌زند، گناهش را می‌پوشانیم و او را نصیحت می‌کنیم و به او تذکر می‌دهیم که کارش، درست نیست.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۰.

۲۴۶- وعنه قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَافَى إِلَّا الْمُجَاهِرِينَ، وَإِنَّ مِنَ الْمُجَاهِرَةِ أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلًا، ثُمَّ يُصْبِحُ وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيَقُولُ: يَا فُلَانُ عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْتَرُهُ رَبُّهُ، وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «همه‌ی افراد اتمم بخشیده می‌شوند، مگر کسانی که گناهانشان را آشکار می‌کنند. و یکی از انواع گناهان آشکار، (آشکار کردن گناه) این است که شخصی، شب‌هنگام مرتکب گناهی شود و صبح، در حالی که الله، گناهِش را پوشانده است، (آن را برای مردم بازگو کند و) بگوید: فلانی! من، دیشب چنین و چنان کرده‌ام. این، در حالی است که الله، گناهانش را پوشانده بود؛ ولی او، صبح که می‌شود پرده و ستر الهی را از روی خود برمی‌دارد».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همه‌ی افراد اتمم بخشیده می‌شوند، مگر کسانی که گناهانشان را آشکار می‌کنند». منظور از همه‌ی افراد اتم، «امت اجابت» است؛ یعنی کسانی که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفته‌اند. الله تعالی همه‌ی این‌ها را می‌بخشد، مگر کسانی که آشکارا مرتکب گناه می‌شوند؛ این دسته از گنهکاران بر دو دسته‌اند:

گروه اول، کسانی هستند که آشکارا و در انظار عموم مردم، گناه و معصیت انجام می‌دهند. این‌ها، جزو آشکارکنندگان گناه و معصیت به‌شمار می‌روند. زیرا خود، نسبت به گناه و معصیت، گستاخ و بی‌پروا هستند و دیگران را نیز نسبت به گناه و معصیت، جسور و گستاخ می‌گردانند. یعنی هم به خویشان ستم می‌کنند و هم به دیگران. گستاخی شخصی آن‌ها درباره‌ی گناه و معصیت، همین است که بی‌پروا مرتکب معصیت می‌شوند و از الله و رسولش نافرمانی می‌کنند و بدین‌سان به خود ستم می‌نمایند. زیرا هر انسانی که از الله و پیامبرش نافرمانی کند، در حقیقت به خود ستم روا می‌دارد. الله متعال فرموده است:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۶۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۹۰.

﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (البقرة: ۵۷)

و بر ما ستم نکردند؛ بلکه بر خود ستم می‌کردند.

نفس یا جان و وجود هر یک از ما، امانتی است که الله متعال به ما سپرده و بر ما واجب است که از آن، به‌خوبی نگهداری کنیم. به عنوان مثال: اگر گوسفندی داشته باشیم، سعی می‌کنیم او را به چراگاه خوبی ببریم و او را از چراگاه خطرناک، دور کنیم. هم‌چنین بر ما واجب است که نفس خویش را در مراتع و مرغزارهای خوب که همان اعمال نیک و شایسته است، پرورش دهیم و از اعمال زشت و محیط‌های ناپسند، دور نگه داریم.

گناه و معصیتِ علنی، علاوه بر ظلم و ستم بر خویشتن، ظلم و ستم در حق دیگران نیز به‌شمار می‌رود؛ زیرا قُبْح گناه و زشتیِ معصیت را در نگاه دیگران، از میان می‌برد و آن‌ها را نسبت به گناه و معصیت، گستاخ می‌گرداند و بدین‌سان کسی که آشکارا گناه و معصیت می‌کند، جزو پیشوایان و پیشگامانی می‌گردد که به سوی آتش دوزخ فرا می‌خوانند. همان‌طور که الله متعال درباره‌ی فرعونیان فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾ (القصص: ۴۱)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به‌سوی آتش فرامی‌خوانند و روز قیامت یاری نمی‌شوند.

پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرٌ مِثْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۱) یعنی: «هرکس، روش بدی در اسلام، پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه کسانی که تا روز قیامت به آن عمل نمایند، به او می‌رسد». این، نوعی گناه آشکار یا آشکار کردن گناه است و پیامبر ﷺ از آن جهت این را ذکر نفرمود که کاملاً واضح و روشن می‌باشد و گونه‌ای از گناه را ذکر نمود که بر بسیاری از مردم، پوشیده مانده است و آن را گناه و معصیت نمی‌دانند؛ چنان‌که فرمود: یکی از انواع گناهان آشکار، (آشکار کردن گناه) این است که شخصی، شب‌هنگام در خانه‌اش مرتکب گناهی می‌شود و هیچ‌کس از گناهی که انجام می‌دهد، اطلاعی ندارد. یعنی الله، گناهش را می‌پوشاند. با این حال، این شخص، همین‌که شب را به صبح می‌رساند، گناهی را که در تاریکی

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۷.

شب و در خانه‌اش انجام داده است، برای مردم بازگو می‌کند و می‌گوید: «دیشب چنین و چنان کردم». چنین شخصی بخشیده نمی‌شود. پناه بر الله؛ الله عَزَّوَجَلَّ گناه بنده‌اش را مخفی نگه می‌دارد، ولی او، خود را رسوا می‌کند و پرده و سترِ الهی را از روی خود برمی‌دارد و عملی را که الله متعال پنهان نموده است، آشکار می‌سازد.

آشکار کردن گناهان، اسباب و عواملی دارد:

انگیزه‌ی اول: برخی از مردم، از روی سادگی و بدون هیچ غرضی، گناهان خود را برای دیگران، بازگو می‌کنند.

انگیزه‌ی دوم: برخی هم از روی پُرویی و بی‌شرمی یا به‌خاطر خودستایی یا از روی بی‌توجهی به عظمت خالق، به تعریف و تمجید از گناهان خویش می‌پردازند و با افتخار، درباره‌ی گناهان خود سخن می‌گویند؛ به‌گونه‌ای که گویا به غنیمتی دست یافته‌اند. این، بدترین نوع آشکار کردن گناه است.

کسانی که گناهان خود را از روی بی‌توجهی و بدون غرض، برای دیگران بازگو می‌کنند، جزو آشکارکنندگان گناه و معصیت به‌شمار می‌روند و از آمرزش الهی محروم می‌شوند. در نتیجه انسان باید، ستر و پرده‌ی الهی را بر گناهان خویش، حفظ کند و از آشکار کردن گناهانش بپرهیزد و شکر خدا بگوید که بدی‌هایشان را پنهان نموده است. هم‌چنین باید از گناهی که میان او و خدای اوست، توبه کند و اگر با صدق و راستی به سوی الله توبه نماید، الله متعال در دنیا و آخرت، عیوب و گناهانش را می‌پوشاند.

۲۴۷- وعنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا زَنَتِ الْأُمَةُ فَتَبَيَّنَ زِنَاهَا فَلْيَجْلِدْهَا الْحَدَّ، وَلَا يُتْرَبْ عَلَيْهَا، ثُمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّانِيَةَ فَلْيَجْلِدْهَا الْحَدَّ وَلَا يُتْرَبْ عَلَيْهَا، ثُمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّلَاثَةَ فَلْيَبْعَهَا وَلَوْ بِجَبَلٍ مِنْ شَعْرٍ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر کنیزی زنا کرد و زنایش ثابت شد، صاحبش (طبق احکام شرعی) او را شلاق بزند و او را سرزنش نکند؛ اگر دوباره

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۸۳۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۰۳.

زنا کرد، بی‌آن‌که او را سرزنش نماید، حد شرعی را بر او اجرا کند و اگر برای سومین بار، مرتکب زنا شد، او را بفروشد؛ اگرچه در برابرِ ریسمانی از مو باشد».

شرح

مؤلف رحمته، حدیثی بدین مضمون نقل کرده ابوهریره رضی الله عنه گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر کنیزی زنا کرد و زنایش ثابت شد، صاحبش، (طبق احکام شرعی) او را شلاق بزند و او را سرزنش نکند».

کنیز، جزو اموال و دارایی‌های افراد به‌شمار می‌آید و خرید و فروش می‌شود. در این حدیث آمده است که اگر کنیزی، مرتکب زنا شد، باید حد شرعی بر او اجرا گردد که نصف حد سایر انسان‌هاست؛ یعنی نصف حد افرادِ آزاد. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا أَحْصَيْنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَدْحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ

الْعَذَابِ﴾

[النساء: ۲۵]

و چون شوهر کردند و مرتکب عمل زشتی شدند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت.

حکم دوشیزه‌ی آزادی که مرتکب زنا می‌شود، این‌ست که او را صد شلاق بزنند و به مدت یک سال تبعید کنند؛ اما اگر کنیزی زنا کند، او را پنجاه تازیانه می‌زنند و درباره‌ی تبعیدش، اختلاف نظر وجود دارد. برخی از علما گفته‌اند: او را نباید تبعید کرد؛ زیرا تبعیدش، به پایمال شدن حقوق صاحبش می‌انجامد. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «اگر دوباره زنا کرد، صاحبش، بی‌آن‌که او را سرزنش نماید، حد شرعی را بر او اجرا کند و اگر برای سومین (یا چهارمین) بار، مرتکب زنا شد، او را بفروشد؛ اگرچه در برابرِ ریسمانی از مو باشد». یعنی او را نگه ندارد؛ زیرا هیچ خیری در او نیست. از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که صاحبِ کنیز، حد یا مجازات شرعی را بر کنیز خود اجرا می‌کند، نه کسی دیگر.

۲۴۸- وعنه قال: أُنِيَ التَّبَيُّ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ خَمْرًا قَالَ: «اضْرِبُوهُ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَمِنَّا الضَّارِبُ بِيَدِهِ وَالضَّارِبُ بِنَعْلِهِ، وَالضَّارِبُ بِثَوْبِهِ. فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: أَخْزَاكَ اللَّهُ، قَالَ: «لَا تَقُولُوا هَكَذَا، لَا تُعِينُوا عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مردی را که شراب خورده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او را بزنید». ابوهریره رضی الله عنه می گوید: برخی از ما، با دست خود، بعضی هم با کفش خویش و عده‌ای نیز با پارچه یا لباس خود، او را زدند. هنگامی که آن مرد، رفت، یکی از حاضران گفت: خدا، تو را خوار و رسوا کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین نگوئید و بر ضد او به شیطان، کمک نکنید».

شرح

مؤلف رحمته الله از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است: «مردی را که شراب خورده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند».

در این روایت، واژه‌ی «خمر» آمده است؛ خمر، شامل هر نوشیدنی مست‌کننده‌ای می‌شود. فرقی نمی‌کند که از آب انگور باشد یا از خرما یا از جو و گندم یا هر نوشیدنی مست‌کننده‌ی دیگری. اصل بر این است که همه‌ی نوشیدنی‌های مست‌کننده، حرام است؛ چه کم باشد و چه زیاد، چه اعتیادآور باشد و چه نباشد.

از این‌رو زمانی که این مرد را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، فرمود: «او را بزنید». ابوهریره رضی الله عنه می گوید: برخی از ما، با دست خود، بعضی هم با کفش خویش و عده‌ای نیز با پارچه یا تازیانه‌ی خود، او را زدند. پیامبر صلی الله علیه و آله تعداد ضربه‌ها را معین نکرد. زمانی که مردم برمی‌گشتند، یکی از حاضران به آن مرد گفت: خدا، تو را رسوا کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بر ضد او به شیطان کمک نکنید». زیرا رسوایی، به معنای خفت و خواری است و وقتی چنین عبارتی را به کسی بگوییم، در حقیقت برای او بدعایی کرده‌ایم و از خداوند تعالی خواسته‌ایم که او را خوار و زیون بگرداند و بدین‌سان شیطان را بر ضد او یاری رسانده‌ایم.

از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که مجازات شراب‌خواری، حد و اندازه‌ی معینی ندارد. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله حد و اندازه‌ی برای آن‌ها تعیین نکرد. هرکس،

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۷۷۷، ۶۷۸۱)

به‌اندازه‌ای که می‌توانست، می‌زد؛ کسی با دستش، دیگری با کفش خود و آن یکی با عصا یا گوشه‌ی لباسش. این حکم، به همین شکل ادامه یافت و در دوران ابوبکر صدیق، چهل تازیانه به عنوان حد یا حکم مجازات شراب خوار تعیین شد. در دوران عمر رضی الله عنه مردمان زیادی، اسلام را پذیرفتند؛ برخی از آنها، مانند گذشتگان به اسلام و احکام آن، پای‌بند نبودند. لذا شراب‌خواری، زیاد شد. عمر رضی الله عنه در این باره با اصحاب رضی الله عنهم مشورت کرد و از آنها درباره‌ی حکم شراب‌خواری و مجازات آن، نظر خواست. عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه پاسخ داد: کم‌ترین مجازات، مجازات تهمت است که هشتاد تازیانه می‌باشد. لذا عمر رضی الله عنه حد شراب‌خواری را افزایش داد و به هشتاد شلاق، رسانید.

این حدیث، بیان‌گر این است که اگر کسی، مرتکب گناهی شد و در دنیا به سزای عملش رسید، دیگر نباید برای او بددعایی کنیم یا خواهان خواری و رسوایی او باشیم. بلکه باید برایش درخواست هدایت و آمرزش نماییم.

۲۹- باب: برآوردن نیازهای مسلمانان

الله متعال، می فرماید:

﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الحج: ۷۷]

و کارهای نیک انجام دهید تا رستگار شوید.

و می فرماید:

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۱۵]

و الله، از هر کار خیری که انجام می دهید، آگاه است.

۲۴۹- وعن ابن عمر رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ، مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ بِهَا كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: مسلمان، برادر مسلمان است؛ به او ظلم نمی کند و او را تسلیم (ظالم) نمی گرداند. کسی که در جهت برطرف کردن نیاز برادرش بکوشد، الله، نیاز او را برآورده می سازد؛ و هرکس، مشکلی از مسلمانی را حل نماید، الله، در برابر آن، مشکلی از مشکلات قیامت او را رفع می کند. و هرکس، (عیب) مسلمانی را بپوشاند، الله در قیامت، (عیوب و گناهان) او را می پوشاند.

۲۵۰- وعن أبي هريرة رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا، نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ، وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ.»

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۴۴۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۰. رک: حدیث شماره ۲۳۸ همین کتاب.

وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ تَعَالَى، يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَعَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ، وَحَقَّتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ، وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ. وَمَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرَعْ بِهِ نَسَبُهُ».^(۱) [روایت مسلم]

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، مشکلی از مشکلات و تنگنای دنیوی مسلمانان را حل نماید، الله، مشکلی از مشکلات قیامت او را رفع می کند. و هرکس، بر تنگ دستی آسان بگیرد، الله در دنیا و آخرت بر او آسان می گیرد. و هرکس، (عیب) مسلمانان را بپوشاند، الله در دنیا و آخرت، (عیوب و گناهان) او را می پوشاند. و الله، یار و یاور بنده است تا زمانی که بنده، یاور برادر خویش باشد. و هرکس، راهی برای جستجوی علم بیاماید، الله به پاس این عملش، راهی برای او به سوی بهشت، هموار می سازد. و هرگاه عده ای در یکی از خانه های الله (مساجد) جمع شوند تا کتاب الله را تلاوت کنند و به تعلیم و آموزش آن به یکدیگر پردازند، آرامش بر آنها نازل می شود و رحمت الهی، آنها را دربرمی گیرد و فرشتگان پیرامون آنها جمع می شوند و الله، آنان را پیش کسانی که نزد او هستند، یاد می کند. کسی که در انجام کارهای نیک، درنگ یا کوتاهی نماید، نسب او، هیچ فایده ای برایش ندارد».

شرح

مؤلف رحمته الله علیه، بابی تحت عنوان «برآوردن نیازهای مسلمانان» گشوده است. پاره ای از نیازهای انسان، برای تکمیل کارهای اوست که از آن، به نیازهای غیرضروری یاد می شود. و بخشی دیگر از نیازها، برای دفع ضرر است که از آن، به عنوان ضروریات یا نیازهای اساسی، یاد می گردد و توجه و رسیدگی به چنین نیازهایی، واجب است. اگر شخصی، برادرش را در نیازی شدید مانند گرسنگی یا تشنگی ببیند یا دریابد که به گرما یا سرما، نیاز شدیدی دارد، بر او واجب است که نسبت به رفع نیاز برادرش اقدام کند. حتی برخی از علما گفته اند: اگر فردی، به شدت نیازمند آشامیدن یا غذایی باشد که در دست شخص دیگری است و این شخص با وجودی که نیازی به آن ندارد، از دادن آن به این نیازمند دریغ می کند، در صورتی که این امر به مرگ نیازمند بینجامد، آن شخص، ضامن و مسؤول خواهد بود؛ زیرا برای نجات برادرش از مرگ،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۹۹.

کوتاهی کرده است. اما در صورتی که این نیاز، نیازی عادی و غیرضروری باشد، بهتر است به برادر خود کمک کنید تا نیازش را برآورده سازد؛ البته در صورتی که برآوردن این نیاز، به زیان او نباشد. یعنی اگر به زیانش باشد، نباید به او کمک کنید؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾

[المائدة: ۲]

و همدیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

به عنوان مثال: اگر کسی برای خریدن سیگار به پول نیاز داشته باشد و از ما بخواهد که به او کمک کنیم یا برایش سیگار بخریم، کمک کردن به او جایز نیست؛ اگرچه او را در تنگنا ببینیم و بدانیم که قصدش از درخواست کمک، خریدن سیگار است. زیرا الله متعال، از تعاون و همکاری در زمینه‌ی گناه و معصیت، منع نموده است؛ حتی اگر این شخص، پدر یا هر یک از دیگر عزیزان شما باشد. به این فکر نکنید که ناراحت می‌شود؛ بگذارید ناراحت گردد. زیرا خشم و ناراحتی او، بی‌مورد و نابجاست. علاوه بر این، اگر پدر خود را از چیزی که به زیان اوست، محروم کنید، در حقیقت به او نیکی کرده‌اید و این نافرمانی از پدر یا بی‌احترامی به او نیست. پیامبر ﷺ فرمود: «به برادرت، کمک کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». گفتند: ای رسول‌خدا! کمک کردن به مظلوم که روشن است؛ اما به ظالم چگونه کمک کنیم؟ فرمود: «بدین‌سان که او را از ظلم و ستم، باز دارید».^(۱)

لذا منظور مؤلف رحمته از برآوردن نیازهای مسلمانان، نیازهای جایز و مباح است. یعنی شایسته‌ی هر مسلمانی است که به سایر مسلمانان کمک کند تا نیازهای خود را برآورده سازند و الله، یار و یاور بنده‌ای است که در جهت کمک به برادران مسلمانش، می‌کوشد. سپس مؤلف رحمته احادیثی ذکر کرده که پیش‌تر به شرح و توضیح آنها پرداختیم و نیازی به تکرار نیست؛ البته به شرح و توضیح عبارتهایی می‌پردازیم که به شرح و توضیح، نیاز دارد. از جمله این‌که پیامبر ﷺ فرموده است: «وَمَنْ يَسِّرْ عَلَى مُعْسِرٍ يَسِّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». یعنی: «هرکس، بر تنگ‌دستی آسان بگیرد، الله در دنیا و

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۴۴۳، ۲۴۴۴، ۶۹۵۲) به نقل از انس بن مالک رضی الله عنه. رک: حدیث شماره‌ی ۲۴۲ همین کتاب.

آخرت بر او آسان می‌گیرد». به عبارتی: اگر شخص تنگ دستی را دیدید و به او کمک کردید، الله متعال در دنیا و آخرت بر شما آسان می‌گیرد. مثلاً می‌دانید که فلان شخص، چیزی ندارد که برای خانواده‌اش، نوشیدنی یا خوراکی مورد علاقه‌ی آنها را تأمین کند و شما در این زمینه به او کمک می‌کنید. این، نمونه‌ای از کمک کردن به دیگران است که باعث می‌شود الله متعال در دنیا و آخرت بر شما آسان بگیرد.

هم‌چنین اگر به بدهکار تنگ‌دست خود، مهلت دهید، خود نمونه‌ای از کمک کردن به دیگران محسوب می‌شود؛ البته اگر تهی‌دست باشد و نتواند بدهی خود را بپردازد، بر شما واجب است که بر او آسان بگیرید و برای مطالبه‌ی حق خود، بر او سخت‌گیری نکنید. زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ [البقرة: ۲۸۰]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مهلت داد.

از این رو علما رحمهم‌الله گفته‌اند: هرکس بدهکار تهی‌دستی داشته باشد، بر او حرام است که طلب خود را از او مطالبه نماید یا از او شکایت کند؛ بلکه بر او واجب است که به وی مهلت دهد.

متأسفانه برخی از افرادی که از خدا نمی‌ترسند و به بندگانش رحم نمی‌کنند، بر بدهکاران تنگ‌دست خود، سخت می‌گیرند و برای دریافت طلب خود بر آنها فشار می‌آورند و آنان را در تنگنا قرار می‌دهند و با تنظیم شکایت، آنها را به زندان می‌اندازند و بدین‌سان آنها را از این‌که در کنار خانواده‌ی خویش باشند، محروم می‌کنند. این‌ها، همه ظلم است. البته بر قاضی واجب است که اگر تهی‌دست بودن شخص یا ورشکستگی وی، ثابت شود، به بستن کارانش اجازه ندهد که به او ظلم کنند؛ بلکه به آنها بگوید که با وجود «عُسْر» و تنگ‌دست بودن بدهکار، حقش ندارند.

گاه، بستنکار، بدهکار تنگ‌دستش را می‌فریبد و با حيله و فریب، دوباره به او قرض یا وام ربوی می‌دهد؛ به عنوان مثال: به او می‌گوید: این کالا را بیش از قیمت اصلی‌اش، از من خریداری کن و از این طریق، طلب مرا بده. یا با شخص سومی توافق می‌کند و به بدهکارش می‌گوید: نزد فلانی برو و از او وام بگیر و طلبم را پرداخت کن. و بدین‌سان این بینوا، مانند تویی در میان این دو ظالم، دست به دست می‌شود و او را به یکدیگر پاس می‌دهند.

در هر حال، اگر مشاهده کردید که شخصی، بر بدهکار تنگ‌دست خود فشار می‌آورد، به او تذکر دهید که این کار، حرام است و با مطالبه‌ی بستان‌کاریِ خود از تهی‌دست بینوا، گنه‌کار می‌شود؛ بلکه بر او واجب است که به وی مهلت دهد؛ زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ [البقرة: ۲۸۰]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مهلت داد.

اگر بستانکاری، برادر مسلمانش را در تنگنا قرار دهد، بیم آن می‌رود که الله در دنیا یا آخرت و یا هم در دنیا و هم در آخرت، او را در تنگنا قرار دهد؛ هم‌چنین بیم آن می‌رود که او را گرفتار مجازاتِ زودهنگامی بکند؛ بدین‌سان که همواره طلبِ خود را از بدهکارِ تهی‌دستش مطالبه نماید و بدهکار بینوا، هم‌چنان تهی‌دست باشد و بدین‌سان با هر مطالبه‌ای، بر گناه بستان‌کار افزوده شود.

عکس این حالت نیز وجود دارد؛ برخی از مردم با وجودی که دستشان باز است، بدهی‌های خود را پرداخت نمی‌کنند. بستان‌کار، حقش را مطالبه می‌کند و بدهکار ثروتمند به او می‌گوید: برو فردا بیا. و فردای آن روز نیز همین داستان تکرار می‌شود. این، در حالی‌ست که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَظْلُ الْعَنِيِّ ظُلْمٌ»^(۱) «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است». بنابراین هر ساعت یا هر لحظه‌ای که ثروتمند، برای ادای بدهی‌اش تأخیر می‌کند، بر گناهش افزوده می‌شود. [منظور از ثروتمند در این عبارت، کسی‌ست که توانایی پرداخت بدهی‌اش را دارد].

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۱۲۵، ۲۱۲۶، ۲۲۲۵) و مسلم، ش: ۲۹۲۴ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

۳۰- باب: شفاعت و میانجی‌گری

الله متعال، می‌فرماید:

﴿مَنْ يَشْفَعُ شَفْعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا﴾^ط
[النساء: ۸۵]
هر کس واسطه‌ی کار نیکی شود، بهره‌ای از آن خواهد داشت.

۲۵۱- وعن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه قال: كان النبي ﷺ إذا أتاه طالب حاجة أقبل على جلسائه فقال: «اشفَعُوا تُوجَرُوا وَيَفْضِي اللهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا أَحَبَّ». [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية: «مَا شَاءَ».

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: هرگاه نیازمندی که جویای کمک بود، نزد پیامبر ﷺ می‌آمد، ایشان رو به اصحاب حاضر در جلسه می‌فرمود: «(برای رفع نیازش) سفارش کنید تا پاداش بیابید. و الله، آنچه دوست داشته باشد- و به روایتی: آنچه بخواهد- بر زبان پیامبرش جاری می‌کند».

۲۵۲- وعن ابن عباس رضي الله عنهما في قصة بريرة وزوجها، قال: قال لها النبي ﷺ: «لَوْ رَاجَعْتِهِ؟» قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللهِ تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «إِنَّمَا أَشْفَعُ». قَالَتْ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ. [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما در داستان بریره و شوهرش، می‌گوید: پیامبر ﷺ به بریره فرمود: «چه می‌شود اگر نزدش بازگردی (و با او زندگی کنی)؟» بریره پرسید: ای رسول خدا! آیا به من دستور می‌دهید (تا اگر فرمان شماست، اجرا کنم)؟ فرمود: «خیر؛ فقط سفارش و میانجی‌گری می‌کنم». بریره گفت: من نیازی به او ندارم.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۴۳۲، ۶۰۲۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۲۸۳.

شرح

مؤلف رحمته، بابی تحت عنوان «شفاعت و میانجی‌گری» گشوده است. شفاعت، یعنی میانجی‌گری و سفارش برای دیگران به منظور جلب منفعت یا رفع نیاز و ضرر. مثال اول: برای شخصی نزد کسی سفارش می‌کنید که به او در فلان کار کمک کند.

مثال دوم: برای فردی نزد کسی سفارش می‌کنید که از حق یا طلب خود بگذرد و بدین‌سان نیازش برطرف شود.

در این باره می‌توانیم به شفاعت و سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی اهل حشر اشاره کنیم که گرفتار غم و اندوه طاقت‌ناپذیر قیامت هستند و در انتظار حساب و کتاب خویش به سر می‌برند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش می‌کند تا حساب و کتاب، آغاز شود. این، شفاعتی برای دفع ضرر است. و اما شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی بهشتیان تا وارد بهشت شوند، سفارشی برای جلب منفعت می‌باشد.

ناگفته نماند که منظور مؤلف رحمته، شفاعت یا سفارش و میانجی‌گری در دنیا است؛ بدین‌سان که انسان برای شخصی نزد دیگری سفارش کند. فرقی نمی‌کند که این سفارش یا میانجی‌گری برای جلب منفعت باشد یا دفع ضرر و زیان.

انواع شفاعت یا سفارش:

نوع اول: میانجی‌گری یا شفاعت حرام است؛ مانند سفارش کردن درباره‌ی کسی که جرمش به قاضی رسیده و پس از اثبات جرم، به حد یا مجازاتی شرعی محکوم گردیده است. سفارش کردن برای لغو محکومیت چنین شخصی، حرام است. به عنوان مثال: شخصی مرتکب سرقت می‌شود و مجازاتش، اینست که دست او را قطع کنند. پس از این‌که قاضی به حاکم، قاضی و یا نماینده‌ی وی رسید، دیگر، جایز نیست که انسان برای دزد، سفارش نماید که دستش را قطع نکنند. چنین سفارشی، حرام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به شدت از این کار، منع فرموده است. چنان‌که زنی از «بنی مخزوم» سرقت کرد؛ بدین‌سان که کالاهایی را به‌امانت می‌گرفت و سپس انکار می‌کرد. بنی‌مخزوم، یکی از برجسته‌ترین قبایل عرب بود. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که دست این زن مخزومی را قطع کنند، اسامه رضی الله عنه بنا به درخواست نزدیکان این

زن، نزد رسول خدا ﷺ رفت و از ایشان درخواست نمود که این حکم را اجرا نکنند؛ رسول الله ﷺ به اسامه ﷺ فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنرانی نمود؛ پس از حمد و ثنای الله، فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فرد مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فرد ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». سپس سوگند یاد کرد و ادامه داد: «لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا».^(۱) یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». اگرچه نسب و جایگاه قومی و اجتماعی این زن، به مراتب پایین‌تر از جایگاه فاطمه ﷺ بود، اما رسول الله ﷺ فرمود: «اگر دخترم، فاطمه مرتکب دزدی می‌شد، حتماً دستش را قطع می‌کردم» تا دروازه‌ی سفارش و میانجی‌گری در اجرای حدود و مجازات‌های شرعی را پس از رسیدن قضایا با حاکم و قاضی شرع، ببندد و دیگر کسی به خود اجازه ندهد که در چنین مواردی، سفارش کند.

پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ حَالَتْ شَفَاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ فِي أَمْرِهِ».^(۲) یعنی: «هرکس، شفاعتش مانع از اجرای حد یا مجازاتی از حدود و مقررات الاهی شود، با فرمان الله، مخالفت کرده است». و نیز فرموده است: «إِذَا بَلَغْتَ الْحُدُودَ السُّلْطَانَ فَلَعَنَ اللَّهُ الشَّافِعَ وَالْمُشَفَّعَ».^(۳) یعنی: «وقتی حدود (یا جرم‌هایی که مجازات مشخصی دارند) به امام برسد (و کسی، درباره‌ی لغو آن سفارش کند)، الله متعال، سفارش‌کننده و کسی که برای او سفارش می‌شود، هر دو را از رحمت خود دور می‌گرداند».

باری، صفوان بن امیه، در مسجد عبای خود را جمع کرد و به صورت بالش، زیر سرش گذاشت و خوابید. شخصی، عبایش را دزدید. پیامبر ﷺ دستور داد که دست

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۴۷۵، ۳۷۳۳، ۴۳۰۴)؛ و مسلم، ش: ۱۶۸۸ به نقل از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها.

(۲) صحیح است؛ علامه آل‌بانی رحمه الله این حدیث را در السلسلة الصحيحة (۴۳۷) صحیح دانسته است.

(۳) سندش ضعیف است؛ روایت: دارقطنی (۲۰۵/۳)؛ و طبرانی در الأوسط (۳۸۰/۲) به نقل از زبیر رضی الله عنه؛ سندش، منقطع می‌باشد و نیز یکی از روایانش به نام عبدالرحمن بن ابی‌زناده، ضعیف است.

سارق را قطع کنند. ببینید که دزدی، چه جرم بزرگی ست! وقتی پیامبر ﷺ دستور داد که دست دزد را قطع کنند، صفوان عرض کرد: ای رسول خدا! من، عبایم را نمی‌خواهم. گویا دلش به حال دزد، سوخت و بدین‌سان می‌خواست که دستش را قطع نکنند. پیامبر ﷺ فرمود: «هَلَّا كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَنِي بِهِ؟»^(۱) یعنی اگر قبل از این که شکایتش را نزد من بیاوری، از او می‌گذشتی، دستش قطع نمی‌شد؛ ولی وقتی چنین مسایلی به حاکم برسد، احکامش حتماً باید اجرا شود و سفارش کردن در چنین مواردی، حرام است.

نوع دوم: سفارش کردن درباره‌ی فعل یا عملی که حرام است؛ مانند سفارش کردن درباره‌ی شخصی که به حق برادرش تجاوز کرده است؛ به عنوان مثال: پیش‌تر از دختری خواستگاری شده است؛ حال فلان‌کس، نزدتان می‌آید و می‌گوید: تو، پدر این دختر را می‌شناسی و با هم دوست هستید. می‌خواهم برای من نزدش سفارش کنی تا دخترش را به ازدواج من دریاورد. حال آن‌که این دختر، خواستگار دارد. لذا سفارش کردن در چنین مواردی، جایز نیست. زیرا خواستگاری از زن یا دختری که از او خواستگاری شده است، حرام می‌باشد و سفارش کردن درباره‌ی کارهای حرام، تعاون و همکاری در زمینه‌ی گناه و معصیت به‌شمار می‌رود. در صورتی که الله متعال، فرموده است:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]

و با یک‌دیگر بر نیکی و پرهیزکاری همکاری نمایید و همدیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

مثالی دیگر: شخصی نزدتان می‌آید و می‌گوید: می‌خواهم از فلانی سیگار بخرم؛ قیمت پیشنهادی من، این مقدار است و او، حاضر نیست به این قیمت، به من سیگار بدهد. لطفاً برای من سفارش کن که بر سر قیمت، با من کنار بیاید. در این مورد نیز سفارش کردن، جایز نیست. زیرا همکاری در زمینه‌ی گناه و معصیت محسوب می‌شود.

(۱) صحیح است؛ علامه آل‌بانی رحمته در صحیح ابن‌ماجه (۲۱۰۳) و الإرواء (۲۳۱۷) این روایت را صحیح دانسته است.

نوع سوم: سفارش کردن درباره‌ی کارهای مباح می‌باشد. لذا شفاعت یا سفارش و میانجی‌گری در چنین مواردی، ایرادی ندارد و اجر و ثواب نیز دارد. به عنوان مثال: شخصی می‌خواهد خانه‌ای از فلان کس خریداری کند؛ ولی صاحب‌خانه به قیمتی که خریدار، پیشنهاد کرده است، حاضر به معامله نیست. خریدار نزد شخص سوم می‌رود و از او می‌خواهد که پیش صاحب‌خانه برای او سفارش کند تا خانه‌اش را به فلان قیمت، به او بفروشد. ایرادی ندارد که این آقا نزد صاحب‌خانه برود و از او برای خریدار، تخفیف بخواهد؛ بلکه اگر این کار را انجام دهد، اجر و پاداش می‌یابد. چنان‌که نیازمندی نزد پیامبر ﷺ آمد و کمک خواست. رسول‌الله ﷺ به اصحابش فرمود: «(برای رفع نیازش) سفارش کنید تا پاداش بیابید. و الله، آنچه دوست داشته باشد - و به روایتی: آنچه بخواهد - بر زبان پیامبرش جاری می‌کند».

هم‌چنین اگر حقی بر گردن کسی دارید و فکر می‌کنید که اگر از حق خود بگذرید، ممکن است آن شخص، در آینده نسبت به شما بی‌احترامی کند. لذا ایرادی ندارد که به شخص سوم بگویید: در حضور شخصی که مدیون شماست، برای او سفارش کند تا از یک سو نیت خود را در زمینه‌ی گذشتن از حق خود، عملی کنید و از سوی دیگر، شخصی که مدیون شماست دریابد که در حقش نیکی کرده‌اید و دیگر، به خود اجازه‌ی جسارت و گستاخی ندهد.

در هر حال، سفارش کردن درباره‌ی کارهایی که حرام نیست، نیکی در حق دیگران به‌شمار می‌رود؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفْعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا﴾

[النساء: ۸۵]

هر کس واسطه‌ی کار نیکی شود، بهره‌ای از آن خواهد داشت.

۳۱- باب: برقراری صلح و آشتی در میان مردم

الله متعال، می فرماید:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نُّجُوهُمْ إِلَّا مَنَ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ
النَّاسِ﴾ [النساء: ۱۱۴]

در بسیاری از جلسات و سخنان مردم خیری نیست و خیر در سخن کسی است که به صدقه و یا کار نیک یا اصلاح و آشتی در میان مردم فرا بخواند.

و می فرماید:

﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾ [النساء: ۱۲۸]

و سازش، بهتر است.

هم چنین می فرماید:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾ [الأنفال: ۱]

پس تقوا پیشه کنید و میان خود اصلاح و سازش نمایید

و نیز می فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۰]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

شرح

مؤلف رحمته بابتی به نام «اصلاح در میان مردم» گشوده است. اصلاح در میان مردم، بدین معناست که اگر کدورتی در میان دو نفر وجود داشته باشد، سعی کنیم این کدورت برطرف شود و کینه‌ای که نسبت به یکدیگر دارند، از میان برود. هرچه آن دو نفر به یکدیگر نزدیک‌تر باشند، برقراری صلح و آشتی در میان آن‌ها، اهمیت بیشتری می‌یابد. یعنی آشتی دادن پدر و فرزند، از آشتی دادن یک نفر با دوستش، مهم‌تر است. و آشتی دادن دو برادر از آشتی دادن عمو و برادرزاده اهمیت بیشتری

دارد. آشتی مردم با یکدیگر و برقراری صلح و سازش در میان آنها، جزو برترین اعمال نیک به‌شمار می‌رود. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ

النَّاسِ﴾ [النساء: ۱۱۴]

در بسیاری از جلسات و سخنان مردم خیری نیست و خیر در سخن کسی‌ست که به صدقه و یا کار نیک یا اصلاح و آشتی در میان مردم فرا بخواند.

همان‌طور که گفتم، اصلاح یا برقراری صلح و آشتی در میان مردم، بدین معناست که اگر کدورتی در میان دو نفر وجود دارد، آن کدورت را از میان ببریم. الله متعال، سپس می‌فرماید:

﴿وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۴]

و هر کس برای کسب رضایت الله چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

الله متعال، در این آیه بیان فرموده که خیر و نیکی در عمل کسی‌ست که به صدقه دادن یا کار نیکی فرامی‌خواند یا در میان مردم، صلح و آشتی برقرار می‌کند. پیامد چنین کارهایی، سراسر خیر و نیکی‌ست؛ ولی کسی پاداش می‌یابد که این کارها را برای کسب رضایت الله، انجام دهد:

﴿وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۴]

و هر کس برای کسب رضایت الله چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

لذا اگر می‌دانستید که دو نفر با هم کدورتی دارند، سعی کنید در میان آنها صلح و آشتی برقرار نمایید؛ اگرچه ناگزیر شوید برای ایجاد صلح و آشتی، هزینه‌ای بپردازید. مطمئن باشید که این پول، جای دوری نمی‌رود و بهتر از آن، نصیبتان می‌گردد.

ناگفته نماند که توریه در ایجاد صلح و آشتی، جایز است؛ یعنی می‌توانید به هریک از دو طرف دعوا، سخنانی بگویید که از آن، برداشت مثبتی داشته باشند؛ مثلاً بگویید: فلانی، آدم‌های خوب و نیکوکار را دوست دارد؛ یا بگویید: فلانی، تو را دوست دارد. و در دل خود این جمله را بگویید: «البته اگر آدمی خوب و نیکوکاری باشی» و بدین‌سان دروغ نگفته‌اید.

الله ﷻ می فرماید:

﴿وَإِنْ أَمْرَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾
[النساء: ۱۲۸]

و اگر زنی از بی‌مهری یا بی‌توجهی شوهرش بیم داشته باشد، مانعی ندارد که به نحوی میان خودشان سازش کنند. و سازش (از جدایی) بهتر است.

الله ﷻ فرمود: ﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾. یعنی: «صلح و سازش، بهتر است». این جمله، عام و فراگیر می‌باشد و همه‌ی امور و مسایل را دربرمی‌گیرد.

الله متعال، در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ﴾
[النساء: ۱۲۸]

و در نهاد همه، بخل وجود دارد.

این جمله، اشاره‌ای به این‌ست که انسان باید برای برقراری صلح و آشتی، مقداری از خودگذشتگی داشته باشد و اگر انسان مقداری از حقوق خود، چشم‌پوشی نکند و بخواهد به همه‌ی حقوقش برسد، برقراری صلح و آشتی امکان‌پذیر نخواهد بود. ولی اگر هر یک از دو طرف، مقداری از حقوق خود چشم‌پوشی نمایند و بر بخل درونی خود، غالب شوند، صلح و دوستی برقرار می‌گردد. این، همان نکته‌ی ظریفی‌ست که در این آیه به آن اشاره شده است؛ آن‌جا که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ﴾

و صلح و سازش، بهتر است؛ و در نهاد همه، بخل وجود دارد.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾
[الحجرات: ۹]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید.

می‌بینیم که الله ﷻ به ایجاد صلح و آشتی در میان مؤمنانی که با یکدیگر می‌جنگند یا درگیر می‌شوند، دستور داده است. خلاصه این‌که ایجاد صلح و آشتی، سراسر خیر و نیکی‌ست؛ از این‌رو همواره سعی کنیم در میان کسانی که مشکل یا کدورتی با هم دارند، به‌خاطر رضایت الله متعال، صلح و آشتی برقرار کنیم تا به اجر و پاداش فراوانی دست یابیم. زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۴]

و هر کس برای کسب رضایت الله چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

الله متعال، همه‌ی ما را جزو صالحان و مصلحان بگرداند.

۲۵۳- عن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «كُلُّ سُلَامَى مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ كُلُّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فِيهِ الشَّمْسُ: تَعْدِلُ بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ صَدَقَةً، وَتُعِينُ الرَّجُلَ فِي دَابَّتِهِ، فَتَحْمِلُهُ عَلَيْهَا، أَوْ تَرْفَعُ لَهُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةً، وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ، وَبِكُلِّ خَطْوَةٍ تَمْشِيهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ، وَتَمِيطُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر روز که خورشید طلوع می کند، در ازای هر یک از مفاصل انسان، صدقه‌ای لازم است؛ همین که میان دو نفر، به عدالت، صلح و آشتی برقرار کنی، صدقه‌ای است؛ یا اگر به کسی کمک نمایی تا سوار مرکبش شود یا بارش را برای او روی مرکبش بگذاری، صدقه‌ای است؛ سخن نیکو، صدقه است؛ هر گامی که به سوی نماز برمی داری، صدقه است؛ و این که خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) را از سر راه برداری، صدقه‌ای به شمار می رود».

شرح

پیش تر به شرح و توضیح آیه‌ای پرداختیم که مؤلف رحمته الله علیه درباره‌ی فضیلت برقراری صلح و آشتی در میان مردم ذکر کرده است. وی، سپس حدیثی بدین مضمون نقل کرده که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هر روز که خورشید طلوع می کند، در ازای هر یک از مفاصل انسان، صدقه‌ای لازم است».

علما، چه فقها و چه محدثان، گفته‌اند: در بدن هر انسانی، سیصد و شصت مفصل وجود دارد؛ لذا بر هر انسانی واجب است که هر روز سیصد و شصت صدقه بدهد. منظور از صدقه در این جا، صدقه‌ی مالی یا بذل و بخشش مال نیست؛ بلکه مفهومی عام دارد و شامل هر عمل نیکی می شود که بیان گر صدق و راستی انسان در

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۸۹۱، ۲۹۸۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۰۹. رک: حدیث شماره‌ی ۱۲۴ همین کتاب.

کسب رضایت الله متعال است. از این رو رسول الله ﷺ مفهوم صدقه را چنین بیان فرموده است: «همین که میان دو نفر، به عدالت، صلح و آشتی برقرار کنی، صدقه‌ای است». یعنی دو نفر با هم درگیرند یا نزاع و مشکلی در میان آنها وجود دارد؛ اگر در میانشان به عدالت، قضاوت کنی و آنها را با هم آشتی دهید، گویا صدقه داده‌اید. عدل و عدالت، به هر عمل و رفتاری گفته می‌شود که مطابق شریعت باشد. و هر عمل و قضاوتی که مخالف شریعت است، ظلم و ستم می‌باشد.

از این رو می‌گوییم: قوانین خودساخته‌ی بشر که مخالف شریعت است، هیچ رنگی از عدالت ندارد. بلکه سراسر ظلم و ستم، و باطل و مردود می‌باشد و هرکس، با اعتقاد به این که چنین قوانینی، همانند شریعت الهی و یا بهتر از آن است، حکم براند، کافر و مرتد به‌شمار می‌رود و از دایره‌ی اسلام خارج است. زیرا در حقیقت، این فرموده‌ی الله ﷻ را انکار نموده که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰]

و برای کسانی که یقین دارند، چه حکمی بهتر از حکم الله است؟

یعنی: هیچ حکمی از حکم الله، بهتر نیست و تنها کسی، این را درک می‌کند که اهل یقین است و باور کامل و درستی نسبت به احکام الهی دارد. لذا کسی که الله ﷻ بصیرتش را گرفته، از درک این حقیقت، ناتوان است و چه بسا عمل زشت و نادرستش، نیک و زیبا به‌نظرش می‌آید و آن را درست می‌پندارد. پناه بر الله.

برقراری عدالت در میان دو نفر، چنین ایجاب می‌کند که در میانشان، صلح و آشتی برقرار کنیم. زیرا کسی که در میان دو نفر داوری می‌کند، گاه نمی‌تواند تشخیص دهد که حق با کیست؛ فرقی نمی‌کند که قاضی انتصابی از سوی ولی امر باشد یا داوطلبانه به قضاوت بنشیند. وقتی تشخیص حق و حقدار ممکن نبود، قاضی، راهی جز این ندارد که در حد توانش در میان دو طرف دعوا، صلح و آشتی برقرار کند.

پیش‌تر این نکته بیان شد که از و بخل درونی یا خودسری، مانع از برقراری صلح و آشتی است؛ یعنی اگر طرفین دعوا، گذشت نداشته باشند، امکان ندارد که در میانشان صلح و آشتی برقرار شود. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

[النساء: ۱۲۸]

﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ﴾

و صلح و سازش، بهتر است؛ و در نهاد همه، بخل وجود دارد.

این، اشاره‌ای است به این‌که صلح و سازش، در سایه‌ی گذشت و کنار گذاشتن غرور و خودسری، میسر است. زیرا اگر یکی از دو طرف دعوا، خواهان این باشد که به‌طور کامل به حقوق خود برسد، طرف دیگر نیز از حقوق خود چشم‌پوشی نمی‌کند و این، باعث می‌شود که صلح و سازش برقرار نشود. بنابراین هریک از دو طرف، باید از پاره‌ای از حقوق خود بگذرد. در نتیجه اگر امکان دلایل و شواهد موجود برای صدور حکم عادلانه وجود نداشت و یا وضعیت دو طرف دعوا به‌گونه‌ای بود که مانع از صدور حکم عادلانه می‌شد، تنها راهی که باقی می‌ماند، این است که قاضی سعی کند در میانشان، صلح و آشتی برقرار نماید. پیامبر ﷺ فرموده است: «همین‌که میان دو نفر، به‌عدالت، صلح و آشتی برقرار کنی، صدقه‌ای است؛ یا اگر به کسی کمک نمایی تا سوار مرکبش شود یا بارش را برای او روی مرکبش بگذاری، صدقه‌ای است». در ادامه فرموده است: «و این‌که خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) را از سر راه برداری، صدقه‌ای به‌شمار می‌رود». بنابراین برداشتن شیشه، سنگ، پوست میوه، و هر زباله یا چیز آزاردهنده‌ی دیگری از محل رفت و آمد مردم، صدقه و کار نیکی محسوب می‌شود. برعکس، انداختن زباله و اشیاء آزاردهنده بر سر راه‌ها و گذرگاه‌ها، عمل بسیار زشت و ناپسندی است که گناه و معصیت به‌شمار می‌رود. ولی متأسفانه برخی از مردم، در کوچه و خیابان، زباله می‌ریزند یا آب و فاضلاب خانگی خود را در کوچه و خیابان رها می‌کنند. ضمن این‌که رها کردن آب خانگی در کوچه و خیابان، اسراف است؛ زیرا آب در زمین ذخیره می‌شود و آبی که ما از آن استفاده می‌کنیم، معمولاً از ذخایر زیرزمینی تأمین می‌گردد و همان‌طور که می‌دانید، منابع آب، محدود است و هر چیزی که ذخیره شود، سرانجام پایان می‌یابد. همان‌طور که الله متعال، فرموده است:

﴿فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ [الحجر: ۲۲]

و از آن آسمان آبی نازل کردیم و با وجودی که شما توانایی جمع‌آوری آن را نداشتید، شما را از آن سیراب نمودیم.

از این رو کسی که در مصرف آب، صرفه جویی نمی‌کند و آن را در کوچه و خیابان رها می‌سازد، هم به خود بد می‌کند و هم به دیگران. زیرا آب، نعمتی است که به همه تعلق دارد و اسراف و زیاده‌روی در مصرف آن، گناه و معصیت به‌شمار می‌رود. همه می‌دانیم که الله، اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. هم‌چنین اسراف در مصرف آب، تهدیدی جدی برای انسان‌هاست؛ زیرا منابع آب، محدود است و با زیاده‌روی در مصرف آب، مایه‌ی حیات، کاهش می‌یابد و حیات و زندگی انسان‌ها، در معرض خطر قرار می‌گیرد.

در هر حال، کسانی که در گذرگاه‌ها و محل رفت و آمد مردم، زباله می‌ریزند، گنه‌کار می‌شوند و آنان که اشیای آزاردهنده را از سر راه‌ها برمی‌دارند، نیکوکار، و شایسته‌ی اجر و ثواب‌اند.

در ادامه‌ی این حدیث، آمده است: «سخن نیکو، صدقه است». این، عبارتی بسیار جامع و فراگیر است؛ زیرا سخن نیکو، بر دو گونه می‌باشد: سخن نیکی که در اصل و ذات خود، نیکوست؛ و سخنی نیک که هدف و نتیجه‌ی آن، نیک است. ذکر و یادِ الله ﷻ جزو همان الفاظ و سخنانی است که در اصل و ذات خود، نیکوست؛ عباراتی مانند: «لا إله إلا الله»، «الله أكبر»، «الحمد لله»، و «لا حول ولا قوة إلا بالله». ناگفته نماند که قرائت قرآن، برترین نوع ذکر است.

اما نوع دوم سخنان نیک، همان سخنان جایز و مباحی است که انسان به قصد مهر و محبت به دیگران یا انس و الفت با آن‌ها، می‌گوید. هرچند چنین سخنانی، در اصل و ذات خود، پاک و نیک نیست؛ ولی هدفش پسندیده و نیکوست؛ زیرا باعث خوشحالی و شاد شدن دیگران می‌شود. و شاد کردن دیگران، مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله ﷻ می‌باشد. بنابراین، سخن نیکو، صدقه است. سپس فرمود: «هر گامی که به سوی نماز برمی‌داری، صدقه است». ببینید چند قدم به سوی مسجد برمی‌دارید؟! هر قدمی که به سوی مسجد برمی‌دارید، یک صدقه محسوب می‌شود. وقتی وضوی کاملی بگیرید و تنها به قصد نماز، نه با هدف دیگری، به سوی مسجد بروید، با هر گامی که برمی‌دارید، الله متعال، یک درجه بر درجات شما می‌افزاید و یکی از گناهان شما را می‌بخشد و هر قدمی، یک صدقه به‌شمار می‌آید؛ به‌راستی که این، فضل بسیار بزرگی است.

پس، در خانه‌ات وضوی کاملی بگیر و تنها به قصد نماز، به مسجد برو؛ تو را مزده باد که بدین سان به سه فایده‌ی بزرگ دست می‌یابی:

اول: صدقه؛ دوم: رفع درجات؛ و سوم: آمرزش گناهان. همه‌ی این‌ها، فضل و لطف الاهی است.

۲۵۴- وعن أمِّ كلثوم بنتِ عُقبَةَ بنِ أَبِي مُعَيْطٍ رضی الله عنه قالت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَيْسَ الْكُذَّابُ الَّذِي يُصَلِّحُ بَيْنَ النَّاسِ فَيَنْمِي خَيْرًا، أَوْ يَقُولُ خَيْرًا». [متفق عليه] ^(۱)

و فی روایة مسلم زیادة، قالت: وَلَمْ أَسْمَعْهُ يُرَخِّصُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَقُولُهُ النَّاسُ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ، تَعْنِي: الْحَرْبَ، وَالْإِصْلَاحَ بَيْنَ النَّاسِ، وَحَدِيثَ الرَّجُلِ امْرَأَتَهُ، وَحَدِيثَ الْمَرْأَةِ زَوْجَهُ.

ترجمه: ام‌کلثوم، دختر عقبه بن ابی‌معیط رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که فرمود: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، سخن مصلحت‌آمیزی را به آن‌ها می‌رساند یا سخن خوبی بر زبان می‌راند، دروغ‌گو شمرده نمی‌شود».

در روایت مسلم، افزون بر این آمده است که ام‌کلثوم می‌گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که در آنچه که مردم می‌گویند، (یعنی در توریه کردن) جز در سه مورد رخصت داده باشد: در جنگ، هنگام برقراری صلح و آشتی در میان مردم، در صحبت مرد با زن یا صحبت زن با شوهرش».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی از ام‌کلثوم، دخت عقبه بن ابی‌معیط رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، سخن مصلحت‌آمیزی را به آن‌ها می‌رساند یا سخن خوبی بر زبان می‌راند، دروغ‌گو نیست». یعنی اگر انسان، به قصد اصلاح و ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، به هر یک از طرفین دعوا بگوید: «فلانی، از تو تعریف می‌کرد و دعاگوی تو بود»، و یا چنین عبارتهایی بگوید تا اعتماد آن‌ها را نسبت به یکدیگر جلب نماید، ایرادی ندارد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۶۹۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۰۵.

البته علما اختلاف نظر دارند که آیا منظور، اینست که آیا انسان می‌تواند در چنین مواردی دروغ بگوید یا منظور، توریه است؟ یعنی انسان سخنی بگوید که منظور یا نیتش، چیزی غیر از مفهوم قابل برداشت از ظاهر سخنش، می‌باشد. به عبارت دیگر، چیزی که ابتدا به ذهن مخاطب (شنونده) می‌رسد، غیر از نیت یا منظور گوینده‌ی آن است. به عنوان مثال: بگوید: «فلانی، از تو تعریف می‌کرد» و منظورش، این باشد که از امثال تو، تعریف و ستایش می‌نمود. زیرا هرکس، از عموم مسلمانان، تعریف و تمجید می‌کند.

یا وقتی می‌گوید: «دعاگوی تو بود»، منظورش این باشد که انسان برای هر بنده‌ی نیکوکاری در نمازش دعا می‌کند؛ همان‌طور که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمْ ذَلِكَ فَقَدْ سَلَّمْتُمْ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».^(۱) یعنی: «وقتی شما می‌گویید: السلام علينا و علی عباد الله الصالحین، در حقیقت به هر بنده‌ی نیکوکاری در آسمان و زمین، سلام و درود می‌فرستید». به عبارت دیگر، این دعا، شامل همه‌ی بندگان نیک الله در آسمان‌ها و زمین می‌شود.

برخی از علما گفته‌اند: توریه، خود نوعی دروغ است؛ زیرا بر خلاف واقعیت می‌باشد. هرچند گوینده‌اش، مفهوم درست آن را در نظر بگیرد. دلیل این دسته از علما، اینست که پیامبر ﷺ فرموده است: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَوْلُهُ ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ وَقَوْلُهُ ﴿بَلْ فَعَلَهُ وَ كَبَّرَهُمْ هَذَا﴾ وواحدة في شأن سارة...»^(۲) یعنی: «ابراهیم علیہ السلام فقط سه بار، دروغ گفت؛ دو بار به خاطر خدا. آن‌جا که فرمود: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ یعنی: من بیمارم. و دیگری آن‌جا که گفت: ﴿بَلْ فَعَلَهُ وَ كَبَّرَهُمْ هَذَا﴾ یعنی: بت بزرگ، این کار را کرده است. و سومین دروغش به خاطر (نجات) ساره از پادشاه ستم‌گر بود». البته ابراهیم علیہ السلام دروغ نگفت؛ بلکه توریه کرد. البته کسی که می‌خواهد در میان مردم، صلح و آشتی برقرار کند، باید از دروغ گفتن پرهیزد و اگر چاره‌ای نداشت، تأویل نماید تا توریه کرده باشد. زیرا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۶۳۰ به نقل از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۳۵۸، ۴۷۱۲، ۵۰۸۴)؛ و مسلم، ش: ۲۳۷۱.

کسی که توریه می‌کند، گناهی بر او نیست و توریه، در صورتی که از روی مصلحت باشد، جایز است.

اما در روایتی افزون بر ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، به جنگ نیز تصریح شده است. یعنی دروغ گفتن در جنگ، در برابر دشمن، جایز می‌باشد و در حقیقت، نوعی توریه است. به عنوان مثال رزمنده، می‌تواند به دشمن بگوید که نیروهای کمکی و پشتیبانی زیادی، پشت سرم هستند و گفتن چنین عبارت‌هایی به قصد ایجاد ترس و وحشت در دشمن، ایرادی ندارد.

توریه در جنگ بر دو گونه است:

توریه‌ی لفظی، و توریه‌ی عملی؛ مانند کاری که قعقاع بن عمرو رضی الله عنه در یکی از جنگ‌ها انجام داد. او، برای ترساندن دشمن، لشکر تحت فرمانش را رویاروی دشمن قرار می‌داد و سپس آن مکان را ترک می‌نمود و صبح روز بعد، دوباره با لشکرش رویاروی دشمن قرار می‌گرفت و چنین نشان می‌داد که این‌ها نیروهای پشتیبانی هستند و بدین‌سان دشمن گمان می‌کرد که نیروهای پشتیبانی مسلمانان، رسیده‌اند؛ از این‌رو ترس و دلهره در میان سپاهیان دشمن می‌افتاد و می‌گریختند. این، از روی مصلحت و به عنوان یک تاکتیک نظامی جایز است.

و اما سومین مسأله‌ای که توریه در آن جایز می‌باشد، اینست که مرد و زن در سخنانی که به یک‌دیگر می‌گویند، توریه کنند؛ به عنوان مثال: مرد به همسرش بگوید: تو را از همه بیش‌تر دوست دارم و یا سخنانی بگوید که بیان‌گر مهر و علاقه‌اش به همسرش باشد. البته نباید در این زمینه زیاده‌روی کند؛ زیرا اگر واقعیت، بر خلاف ادعاها و سخنانش باشد، زن، این را حس می‌کند و همین، نتیجه را معکوس خواهد کرد و مهر و محبتی را که در میان آن‌ها وجود دارد، از میان خواهد برد. زن نیز همین‌گونه است و می‌تواند در حد اعتدال، در سخنان محبت‌آمیزی که به شوهرش می‌گوید، توریه کند.

۲۵۵- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: سمع رسول الله ﷺ صوت خُصُومِ بِالْبَابِ عَالِيَةً أَصْوَاتَهُمَا، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الْآخَرَ وَيَسْتَرْفِقُهُ فِي شَيْءٍ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ،

فَخَرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَيْنَ الْمُتَأَلِّي عَلَى اللَّهِ لَا يَفْعَلُ الْمَعْرُوفَ؟» فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَلَهُ أَيُّ ذَلِكَ أَحَب. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله صدای بلند دو نفر را در جلوی درب شنید که با هم بگومگو داشتند؛ یکی از آنها، از دیگری درخواست می کرد که بخشی از طلبش را ببخشد و با او مدارا کند. و آن یکی، می گفت: به الله سوگند که این کار را نمی کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت و فرمود: «کسی که به نام الله سوگند می خورد که کار نیک انجام ندهد، کجاست؟» بستان کار، پاسخ داد: ای رسول خدا! من هستم؛ ولی اینک هرطور که دوست دارد، با او رفتار می کنم.

شرح

این حدیث، درباره‌ی برقراری صلح و سازش در میان دو نفر می باشد که با هم اختلاف و بگومگو دارند. لذا اگر کسی، دو نفر را ببیند که با هم درباره‌ی چیزی اختلاف یا بگومگو دارند و سعی کند در میان آنها، صلح و صفا برقرار نماید، در حقیقت از رسول الله صلی الله علیه و آله الگوبرداری کرده و کار بسیار ارزشمندی انجام داده است. چنان که پیش تر در شرح آیه‌ی ۱۱۴ سوره‌ی «نساء» به این موضوع پرداختیم؛ الله تعالی می فرماید:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ

النَّاسِ﴾ [النساء: ۱۱۴]

در بسیاری از جلسات و سخنان مردم خیری نیست و خیر در سخن کسی است که به صدقه و یا کار نیک یا اصلاح و آشتی در میان مردم فرا بخواند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی صدای بلند بگومگوی دو نفر را شنید، نزدشان رفت تا ببیند چه مشکلی با هم دارند. و این، نشان می دهد که دخالت کردن در دعوا و بگومگوی دیگران، در صورتی که پنهانی نباشد، ایرادی ندارد؛ زیرا این دو نفر، آشکارا بگومگو می کردند و با صدای بلند سخن می گفتند. اما اگر دعوا و بگومگوی دو نفر، آشکار نبود و دوست نداشتند که کسی از آن اطلاع یابد و به نحوی از دعوا و اختلافشان باخبر شدید، جایز نیست که دخالت کنید. زیرا این کار، ممکن است اوضاع را

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۰۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۵۷.

وخیم‌تر کند و همین‌که آن دو سعی می‌کنند دعوایشان پوشیده و پنهان باشد، دلیلی بر این‌ست که دوست ندارند کسی از اختلافشان، باخبر شود. از این‌رو ممکن است پادرمیانی در چنین مواردی، اوضاع را وخیم‌تر کند و آنان را به غرور و لجبازی وادارد و مانع از صلح و سازش آن‌ها شود.

در هر حال، انسان باید سعی کند واسطه‌ی خیر باشد و در میان مردم، صلح و صفا برقرار نماید و کدورت‌ها و کینه‌ها را از میان ببرد تا به خیر و نیکی فراوانی دست یابد.

۴۵۶- وعن أبي العباس سهل بن سعد الساعدي رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم بلغه أن بني عمرو بن عوف كان بينهم شرٌّ، فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلح بينهم في أناس معه، فحبس رسول الله صلى الله عليه وسلم وحانت الصلاة، فجاء بلال إلى أبي بكر رضي الله عنهما فقال: يا أبا بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد حبس وحانت الصلاة، فهل لك أن تؤم الناس؟ قال: نعم إن شئت، فأقام بلال الصلاة، وتقدم أبو بكر فكبر وكبر الناس، وجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم يمشي في الصفوف حتى قام في الصف، فأخذ الناس في التصفيق، وكان أبو بكر لا يلتفت في صلاته، فلما أكثر الناس التصفيق التفت، فإذا رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأشار إليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرفع أبو بكر يده فحمد الله، ورجع القهقري وراءه حتى قام في الصف، فتقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلي للناس، فلما فرغ أقبل على الناس فقال: «أيها الناس مالكم حين نابكم شيء في الصلاة أخذتم في التصفيق؟ إنما التصفيق للنساء. من نابه شيء في صلاته فليقل: سبحان الله، فإنه لا يسمعه أحد حين يقول: سبحان الله، إلا التفت. يا أبا بكر: ما منعك أن تصلي بالناس حين أشرت إليك؟» فقال أبو بكر: ما كان ينبغي لابن أبي قحافة أن يصلي بالناس بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوالعباس، سهل بن سعد ساعدی رضي الله عنه می‌گوید: به رسول الله صلى الله عليه وسلم خبر رسید که اختلاف و دعوایی پدید آمده است؛ از این‌رو رسول الله صلى الله عليه وسلم با تعدادی از مردم، نزدشان رفت تا در میانشان صلح و آشتی برقرار کند. آن‌ها پیامبر صلى الله عليه وسلم را نگه داشتند تا از ایشان پذیرایی کنند. وقت نماز فرارسید؛ بلال رضي الله عنه نزد ابوبکر رضي الله عنه آمد و گفت: ای

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۲۳۴، ۲۶۹۰)؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۲۱.

ابوبکر! پیامبر ﷺ را نگه داشته‌اند و اینک وقت نماز است. آیا حضری برای مردم، امامت دهی؟ ابوبکر ﷺ فرمود: بله، اگر بخواهی. آن‌گاه بلال ﷺ اقامه گفت و ابوبکر ﷺ جلو رفت و تکبیر گفت و مردم نیز تکبیر گفتند (و نماز را آغاز کرد). در این میان رسول‌الله ﷺ در حالی که در میان صف‌ها حرکت می‌کرد، تشریف آورد تا این‌که در صف اول ایستاد. مردم شروع به دست زدن کردند. ولی ابوبکر ﷺ در نمازش به این سو و آن سو، توجه نمی‌کرد و چون مردم، زیاد دست زدند، توجه کرد و دریافت که پیامبر ﷺ آمده است. رسول‌الله ﷺ به او اشاره کرد (که سر جایش بماند). ولی ابوبکر ﷺ دستش را بلند کرد و الحمد لله گفت و عقب آمد و در صف ایستاد. رسول‌الله ﷺ جلو رفت و برای مردم، امامت داد. وقتی نماز تمام شد، رو به مردم کرد و فرمود: «ای مردم! چرا هنگام نماز که مسأله‌ای پیش می‌آید (برای باخبر کردن امام) دست می‌زنید؟ دست زدن (در چنین مواردی) مخصوص زنان است. هرکس، در نماز مسأله‌ای برایش پیش آمد (که می‌خواست دیگران را از آن باخبر کند)، سبحان‌الله بگوید. زیرا هرکس، این کلمه را بشنود، متوجه می‌شود. و اما تو ای ابوبکر! هنگامی که به سوی تو اشاره کردم، چه چیزی تو را از ادامه‌ی امامت برای مردم بازداشت؟» ابوبکر ﷺ عرض کرد: سزاوار نیست که پسر ابوقحافه در حضور پیامبر ﷺ برای مردم، امامت دهد.

۳۲- باب: فضیلت و برتری مسلمانان مستضعف، فقیران و گمنامان

الله متعال، می فرماید:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ﴾
[الکھف: ۲۸]

خودت را با کسانی شکبیا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می خوانند، در حالی که رضای او را می جویند؛ و دیدگانت را از آنان برنگردان.

شرح

مؤلف رحمته، می گوید: «باب: برتری مسلمانان مستضعف، فقیران و گمنامان». هدف این باب، این است که تسلیت خاطرری به کسانی باشد که به تقدیر الهی، کم توان جسمی، ذهنی و مالی هستند یا از جایگاه و موقعیت والایی برخوردار نیستند و به نحوی وضعیتی دارند که از دیدگاه مردم، ضعیف و کم توان محسوب می شوند. اگرچه الله متعال، برخی از انسانها را در پاره ای از ابعاد، ضیف و ناتوان یا کم توان آفریده، ولی باید به یاد داشت که این انسان، نزد الله عز و جل گرامی و ارجمند است و الله متعال، درجات والایی به او خواهد داد. مهم این است که انسان، نزد الله عز و جل قوی و گرامی باشد. سپس مؤلف رحمته این آیه را ذکر کرده که الله متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ﴾
خودت را با کسانی شکبیا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می خوانند.

﴿يَدْعُونَ﴾ در این جا هر دو نوع دعا را شامل می شود: هم دعای مسألت یا درخواست را و هم دعای عبادت را. دعای درخواست، همان است که انسان به درگاه الهی عرض نیاز می کند و چیزی از او درخواست می نماید؛ چنان که در حدیث قدسی

آمده است: «مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ»^(۱) یعنی: «چه کسی مرا می خواند تا درخواستش را اجابت کنم؟» الله متعال، می فرماید:

[غافر: ۶۰]

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

دعای عبادت، این است که انسان با عبادت‌هایی که الله ﷻ مشروع قرار داده است، پروردگارش را عبادت و پرستش کند؛ زیرا هر عابدی با زبان حال، و با زبان گفتار، دعا می کند. به عنوان مثال: نماز، عبادتی است که شامل قرائت قرآن، ذکر الله، تسبیح و دعاست. روزه نیز عبادتی است که گرچه دعاهای زبانی در آن نمایان نیست، ولی انسان تنها به امید اجر و پاداش الهی و ترس از مجازات او، روزه می گیرد و این، دعا به زبان حال است. یعنی انسان با روزه گرفتن، از الله ﷻ می خواهد که او را از عذاب خویش ننگه دارد و به او بهشت برین را عنایت کند.

گاه، عبادت، فقط دعا و خواستن از الله متعال است؛ یعنی انسان، دعا می کند و پروردگارش را می خواند و بدین سان، به عبادتش می پردازد؛ زیرا دعا، اظهار نیازمندی به الله ﷻ می باشد که با گمان نیک به الله و امید به او و ترس از عذابش، همراه است. لذا ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ﴾ یعنی: «رفع نیازهایشان را از الله، درخواست می کنند و او را عبادت و پرستش می نمایند». زیرا عبادت گزار، با زبان حال، دعا می کند. در این آیه آمده است که این‌ها، صبح و شام، پروردگارش را می خوانند. شاید منظور، این باشد که همواره به عبادت و دعا مشغول‌اند و صبح و شام، به طور خاص، به دعا و راز و نیاز می پردازند. ﴿يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ یعنی: «رضایت الله را می جویند» و خواهان کالای فناپذیر دنیا نیستند؛ بلکه تنها خواهان رضایت الله ﷻ هستند. ﴿وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ﴾ یعنی: و دیدگانت را از آنان به سوی دیگران، برنگردان؛ بلکه همواره به آن‌ها بنگر و در دعا و عبادتشان، با آنان باش. همان طور که الله ﷻ می فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۱۴۵، ۶۳۲۱، ۷۴۹۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۵۸ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾^(۳۱)
 [طه: ۱۳۱]

به زینت زندگی دنیا که برخی از کافران را از آن بهره‌مند ساخته‌ایم تا آنان را بیازماییم، چشم مدوز. و روزی پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است.

لذا همواره به کسانی بنگر که به عبادت الله ﷻ و راز و نیاز با او می‌پردازند؛ ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ و نگاهت به سوی کسانی نباشد که از دنیا و نعمت‌های دنیوی مانند خانه‌های مجلل، بهترین مرکب‌ها و سواری‌ها و فاخرترین لباس‌ها، برخوردارند. این‌ها، همه زینت و زیور زندگانی دنیاست. در این آیه، الله ﷻ از نعمت‌های دنیا، به عنوان ﴿زَهْرَةَ﴾ یاد کرده است؛ و «زهره»، یعنی گل؛ گل هرچقدر زیبا باشد، باز هم پژمرده می‌شود و می‌خشکد. در میان گیاهان، سرعت پژمردگی گل، از همه بیشتر است و اگر خوش‌بو باشد، بوی خوش آن، زیاد دوام ندارد. دعا کنید که الله ﷻ همه ی ما را از نعمت‌های همیشگی آخرت بهره‌مند بگرداند.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ یعنی: نعمت‌هایی که به این‌ها می‌دهیم، برای این‌ست که آنان را بیازماییم. و روزی پروردگارت که نتیجه‌ی اطاعت و بندگی اوست، بهتر و ماندگارتر می‌باشد. همان‌طور که می‌فرماید:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلْكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ﴾^(۳۲)
 [طه: ۱۳۲]

و خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و بر انجامش شکیبا باش. از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما به تو روزی می‌دهیم. و تقوا، سرانجام نیکی دارد.

رسول الله ﷺ همین‌که نعمتی دنیوی می‌دید که برایش جالب بود، می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشَ الْآخِرَةِ»^(۱) یعنی: «یا الله! به‌راستی که زندگی، زندگی آخرت است». جمله‌ی پُرمحتوایی‌ست؛ گاه انسان به نعمت‌های دنیا فریفته می‌شود و از یادِ الله ﷻ غافل می‌گردد؛ چه خوب است که انسان در چنین مواردی، نعمت‌های جاوید آخرت

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۸۳۴، ۴۰۹۹)؛ و مسلم، ش: ۱۸۰۵ به نقل از انس بن مالک ؓ.

را به یاد بیاورد و نعمت‌های دنیا و آخرت را با هم مقایسه کند و به خوبستن یادآوری نماید که نعمت‌های آخرت، از میان نمی‌رود و جاوید و همیشگی است. پیامبر ﷺ راست فرموده است؛ نعمت‌های دنیا هرچه باشد، پایان می‌یابد و از میان می‌رود؛ هر چه باشد، با غم و اندوه و نقص و کاستی و دیگر آفت‌ها، همراه است.

زندگی، هرطور که باشد، سرانجامش پیری و مرگ است. انسان، هرطور که زندگی کند، وقتی پا به سن می‌گذارد و پیر و فرتوت می‌گردد، مانند بچه‌ها می‌شود؛ هم توان جسمی‌اش را از دست می‌دهد و هم قدرت فکری و حافظه‌اش را. به‌گونه‌ای که محتاج زن و بچه‌اش می‌گردد و آن‌ها نیز از این وضعیت، خسته و رنجور می‌شوند.

انسان عاقل، همین‌که به مرگ بیندیشد، دل به دنیا نمی‌بندد و اگر به آخرت و نعمت‌های جاوید آن امیدوار نباشد، زندگی‌اش بیهوده است.

در هر حال، الله متعال به پیامبرش ﷺ دستور داده است که هم‌نشین کسانی باشد که صبح و شام، پروردگارش را می‌خوانند و او را عبادت می‌کنند و خواهان رضایت او هستند. این آیه، مخصوص ضعفا یا مسلمانان مستضعف نیست؛ اگرچه سبب نزولش، همین است، ولی شامل عموم مسلمانانی است که الله را عبادت می‌کنند و همواره به راز و نیاز با او می‌پردازند؛ چه ضعیف یا توانا باشند و چه ثروتمند یا فقیر؛ باید همواره با چنین کسانی هم‌نشین باشیم.

البته معمولاً افراد ثروتمند، بیش از فقیران و مستضعفان، از دین و ارزش‌های دینی، فاصله دارند. از این‌رو، بیش‌تر کسانی که پیامبران الهی را تکذیب کردند، طبقه‌ی اشراف و ثروتمندان بودند. چنان‌که الله ﷻ درباره‌ی صالح عليه السلام و قومش می‌فرماید:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ

أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ﴾ [الأعراف: ۷۵]

سران متکبر و گردن‌کش قومش به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا واقعاً باور دارید که صالح، فرستاده‌ای از سوی پروردگارش می‌باشد؟

الله متعال، همه‌ی ما را جزو اهل حق و و یاران و دعوت‌گران حق قرار دهد؛ به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

۲۵۷- عن حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ؟ كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَّضَعِفٍ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةٍ، أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ؟ كُلُّ عَتَلٍ جَوَاطِ مُسْتَكْبِرٍ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: حارثه بن وهب رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «آیا بهشتیان را به شما معرفی نکنم؟ هر ضعیف و مستضعفی که اگر به الله سوگند یاد کند، الله سوگندش را تحقق می بخشد؛ آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟ هر انسان، تندخو و سنگدل و ثروت اندوزی که بذل و بخشش نمی کند و برتری طلب و متکبر است».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون درباره‌ی مستضعفان و افرادِ فرودست و رده‌ی پایین، نقل کرده که حارثه بن وهب رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «آیه بهشتیان را به شما معرفی نکنم؟ هر ضعیف و مستضعفی که وقتی به الله سوگند بخورد، الله، سوگندش را تحقق می بخشد». لذا یکی از نشانه‌های اهل بهشت، اینست که معمولاً انسان‌های مستضعفی هستند که به پُست و مقام اهمیت نمی دهند و به دنبال کسب مقام و موقعیت والای دنیوی نیستند؛ بلکه هم به ظاهر و هم در باطن، علاقه‌ای به شهرت ندارند و می خواهند گم نام و ناشناخته باشند. فقط برایشان مهم است که نزد الله ﷻ گرامی و ارجمند باشند و در پی یافتن جایگاه و موقعیت در میان اطرافیان خود نیستند. همه‌ی فکر و تلاش آن‌ها، اینست که نزد الله، جایگاه و منزلت والایی بیابند. از این رو می بینیم که نسبت به اموال و دارایی‌هایی که از دست می دهند، بی خیال‌اند؛ اگر چیزی از دنیا به آن‌ها برسد، آن را می پذیرند و اگر چیزی از دست بدهند، برایشان مهم نیست. زیرا می دانند که آنچه الله بخواهد، همان می شود و آنچه او نخواهد، نمی شود و همه چیز به دست خداست و وضعیتی که در آن به سر می برند، ماندگار نیست و امکان تغییر گذشته وجود ندارد و آنچه مقدر شده، به طور قطع به انجام می رسد؛ البته الله متعال اسباب و زمینه‌هایی برای هر سرنوشتی قرار داده است که می توان از اسباب شرعی، استفاده کرد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۹۱۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۵۳.

فرمود: «اگر به الله سوگند بخورد، الله سوگندش را تحقق می‌بخشد». یعنی اگر برای انجام کاری سوگند یاد کند، الله متعال، آن را برایش میسر می‌گرداند. چنین مسایلی زیاد روی می‌دهد که انسان با اطمینان به الله عز و جل و به امید اجر و رحمتش، درباره‌ی کاری سوگند می‌خورد و الله متعال نیز او را موفق می‌گرداند که آن کار را به انجام برساند؛ بر عکس، کسی که با گردن‌کشی و تنگ‌نظری نسبت به رحمت الهی، سوگند یاد می‌کند، شکست می‌خورد و موفق نمی‌شود. اینک دو مثال، ذکر می‌کنم:

مثال اول: رَبِيعُ بنتِ نَضْرَةَ که خواهرِ انس بن نَضْرَةَ رضی الله عنه و یکی از زنان انصار بود، دندانِ پیشینِ یکی از دختران انصار را شکست. رسول الله صلی الله علیه و آله حکم قصاص صادر فرمود؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ
وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ﴾

[المائدة: ۴۵]

و در تورات برای بنی‌اسرائیل چنین مقرر نمودیم که (حکم قصاص) بدین ترتیب است که جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش به جای گوش و دندان به جای دندان قصاص می‌شود.

برادرش، انس بن نَضْرَةَ رضی الله عنه گفت: ای رسول‌خدا! به الله سوگند که دندان پیشین خواهرم شکسته نخواهد شد. این را در برابر حکم الله و رسولش نگفتم؛ بلکه منظورش، این بود که تا بتواند با اولیای آن دختر صحبت می‌کند تا به گرفتن دیه راضی شوند و یا به جای قصاص، دیه بگیرند. گویا او به راضی شدن آن‌ها، مطمئن بود. همین‌طور هم شد و به خواستِ الله متعال، اولیای آن دختر انصاری، به گرفتن دیه راضی شدند و از اجرای قصاص، صرف نظر کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةٍ»^(۱) یعنی: «در میان بندگان الله، کسانی هستند که اگر به الله سوگند یاد کنند، الله، سوگندشان را تحقق می‌بخشد». بدون شک، چیزی که انس بن نَضْرَةَ رضی الله عنه را واداشت که چنین سوگندی یاد کند، امید و اطمینان بالای او به الله عز و جل

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۷۰۳، ۲۸۰۶، ۴۵۰۰، ۴۶۱۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۷۵ به نقل از انس بن مالک رضی الله عنه.

بود؛ زیرا او امیدوار بود که الله متعال، اسباب و زمینه‌هایی میسر خواهد کرد که مانع از اجرای حکم قصاص و شکستن دندانی پیشین خواهرش، ربیع می‌گردد.

مثال دوم: شخصی درباره‌ی انسان گنه‌کاری، می‌گوید: «قسم به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد». و الله ﷻ می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّىٰ عَلَيَّ إِلَّا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ، غَفَرْتُ لَهُ، وَأَحْبَبْتُ عَمَلَكَ»^(۱) یعنی: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». دقت کنید؛ این مرد، سخنی گفت که با آن، دنیا و آخرت را نابود کرد و همه‌ی سعی و تلاش خود را از میان برد. زیرا به خود و عمل خویش فریفته شد و برادر مسلمانش را تحقیر کرد و او را از رحمت الهی دور دانست.

آن‌گاه رسول‌الله ﷺ فرمود: «آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟» و سپس فرمود: «كُلُّ عَثَلٍ جَوَاطِ مُسْتَكْبِرٍ». یعنی: «هر انسان، تندخو و سنگ‌دل و ثروت‌اندوزی که بذل و بخشش نمی‌کند و برتری‌طلب و متکبر است». این‌ها، نشانه‌های دوزخیان است. «جَوَاطِ»، به هر دنیا دوستِ ثروت‌اندوزی گفته می‌شود که حقوق و واجبات اموالش را ادا نمی‌کند و آدم بی‌صبر و کم‌تحملی‌ست که در برابر هر مشکلی سر فرو می‌آورد و رشته‌ی صبر از دستش خارج می‌شود و همواره خود را در موقعیت و جایگاهی می‌بیند که گویا هیچ‌گاه گرفتار نخواهد شد! مانند داستان آن مردی که با رسول‌الله ﷺ در یکی از جنگ‌ها شرکت کرده بود و هر مشرکی را که یکه و تنها می‌دید، دنبال می‌کرد و با شمشیر می‌زد. پیامبر ﷺ درباره‌اش فرمود: «او، دوزخی‌ست!» صحابه ﷺ تعجب کردند و گفتند: او با این همه شجاعت و جنگاوری، دوزخی‌ست! شخصی، گفت: من، همواره در کنار او خواهم بود تا به راز فرموده‌ی پیامبر ﷺ پی ببرم. لذا در تمام صحنه‌های نبرد، در کنار آن مرد شجاع بود تا این‌که تیری از سوی دشمن به این مرد دلاور، اصابت کرد و چون درد را تحمل نکرد، دسته‌ی شمشیرش را بر زمین نهاد و لبه‌ی تیزش را وسط سینه‌اش قرار داد و به آن فشار آورد و بدین‌سان خودکشی کرد. آن شخص نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: ای رسول‌خدا! گواهی می‌دهم که به‌راستی فرستاده‌ی الله هستی. رسول‌الله ﷺ پرسید: چه اتفاقی افتاده است؟ و

(۱) مسلم، ش: ۲۶۲۱ به نقل از جندب ﷺ.

آن مرد، داستان را برای رسول الله ﷺ بازگو کرد و گفت: مردی که گفته بودید، دوزخی ست، خودکشی نمود. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ»^(۱) یعنی: «گاه برای مردم چنین به نظر می‌رسد که فلان شخص، عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد؛ ولی در حقیقت، دوزخی ست».

این مرد، نتوانست زخم تیر را تحمل کند؛ لذا خودکشی کرد. «جواظ»، هر آدم کم‌تحملی ست که همواره نِق می‌زند و از زندگی‌اش می‌نالند و پیوسته در غم و اندوه، و حسرت و افسوس به سر می‌برد و هیچ‌گاه از زندگی‌اش راضی نیست؛ بلکه همواره از سرنوشت خود و تقدیری که برای او رقم خورده است، شکایت دارد؛ گویا به این که الله، پروردگار اوست، راضی نیست!

و اما متکبر، دارای دو ویژگی ست: مردم را تحقیر می‌کند و حق را نمی‌پذیرد. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَعَمَطُ النَّاسِ»^(۲) یعنی: «کبر، سرکشی از حق و تحقیر مردم است». لذا آدم متکبر، در ذات خود، آدم سرکشی ست؛ یعنی هم در برابر حق گردن‌کشی می‌کند و هم در برابر مردم. به عبارت دیگر، از حق، روی‌گردان است و حق را نمی‌پذیرد و به خلق خدا نیز رحم نمی‌کند. این‌ها، نشانه‌های دوزخیان است. الله متعال، همه‌ی ما را از آتش دوزخ، در پناه خویش قرار دهد و ما را وارد بهشت بگرداند. به یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

۲۵۸- وعن أبي العباس سهل بن سعد الساعدي رضي الله عنه قال: مرَّ رجلٌ على النبي ﷺ فقال لرجلٍ عنده جالس: «مَا رَأَيْكَ فِي هَذَا؟» فقال: رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ هَذَا وَاللَّهِ حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ. فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ مَرَّ رَجُلٌ آخَرَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا رَأَيْكَ فِي هَذَا؟» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، هَذَا حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لَا يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لَا يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لَا يُسْمَعَ لِقَوْلِهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِائَةِ الْأَرْضِ مِثْلَ هَذَا» [متفقٌ عليه]^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۸۹۸، ۴۲۰۲، ۴۲۰۷) و مسلم، ش: ۱۱۲ به نقل از سهل بن سعد بن مالک

(۲) صحیح مسلم، ش: ۹۱.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۴۴۷؛ البته این روایت در صحیح مسلم، با این الفاظ وجود ندارد.

ترجمه: ابوالعباس، سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه می گوید: مردی از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به شخصی که در کنار ایشان نشسته بود، فرمود: «نظرت درباره‌ی این مرد چیست؟» پاسخ داد: مردی از اشراف مردم است؛ به الله سوگند، واقعیت، این است که اگر خواستگاری کند، می پذیرند و اگر سفارشی نماید، سفارش او قبول می شود. رسول الله صلی الله علیه و آله سکوت فرمود. سپس مردی دیگر عبور کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره پرسید: «نظرت درباره‌ی این مرد چیست؟» گفت: مسلمان فقیری است که اگر خواستگاری کند، به او زن نمی دهند و اگر سفارش کند، سفارش او قبول نمی شود و اگر سخنی بگوید، به سخنش گوش نمی دهند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر تمام زمین، آکنده از مردانی مانند مرد نخست باشد، این مرد، از همه‌ی آنان بهتر است».

شرح

مؤلف رحمته، روایتی بدین مضمون نقل کرده که سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه می گوید: مردی از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به شخصی که در کنار ایشان نشسته بود، فرمود: «نظرت درباره‌ی این مرد چیست؟» پاسخ داد: مردی از اشراف مردم است؛ به الله سوگند، واقعیت، این است که اگر خواستگاری کند، می پذیرند و اگر سفارش نماید، سفارش او قبول می شود. رسول الله صلی الله علیه و آله سکوت فرمود. سپس مردی دیگر عبور کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره پرسید: «نظرت درباره‌ی این مرد چیست؟» گفت: مسلمان فقیری است که اگر خواستگاری کند، نمی پذیرند و اگر سفارش کند، سفارش او قبول نمی شود و اگر سخنی بگوید، به سخنش ترتیب اثر نمی دهند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر تمام زمین، آکنده از مردانی مانند مرد نخست باشد، این مرد، از همه‌ی آنان بهتر است».

یعنی چنین شخصی، به مراتب، نزد الله عز و جل، از جمعیتی که تمام زمین را پر کنند و دارای جاه و مقام باشند، بهتر است. زیرا الله عز و جل به پست و مقام افراد و به مال و نسب، و شکل و قیافه‌ی آنها و یا به مرکب و مسکن آنان نگاه نمی کند؛ بلکه به اعمال و قلوب آنان می نگرد. اگر قلب نیک و سالمی داشته باشند که آکنده از محبت و انابت به سوی خداست و از یاد او غافل نباشند و از او بترسند و همواره به سوی او روی بیاورند و مطابق دستورهای الهی عمل کنند، نزد الله عز و جل گرامی و ارجمند

خواهند بود؛ چنین کسانی، نزد الله، حرمت و آبرو دارند و اگر به نام الله سوگند بخورند، سوگندشان را تحقق می‌بخشد.

لذا از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که گاه، انسان در دنیا مقامی والا دارد، ولی نزد الله، قدر و منزلتی ندارد؛ و برخی از انسان‌ها اگرچه در دنیا دارای مقام و موقعیت نیستند، ولی نزد پروردگارشان، قدر و منزلت دارند. از الله متعال بخواهیم که ما را جزو آن دسته از بندگانش قرار دهد که نزدش قدر و منزلتی دارند و دعا کنید که الله ﷻ به ما جایگاهی والا در کنار پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان، عطا بفرماید.

۲۵۹- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «احتجبت الجنة والنار فقالت النار: في الجبارون والمتكبرون، وقالت الجنة: في ضعفاء الناس ومساكينهم، ففضى الله بينهما: إنك الجنة رحمتي أرحم بك من أشاء، وإنك النار عذابي أعدب بك من أشاء، وليكليكما علي ملؤها». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «بهشت و دوزخ با هم بگومگو کردند؛ دوزخ گفت: ستمگران و مستکبران در من جای دارند. و بهشت گفت: مردم مستضعف و مستمند در من جای دارند. الله در میان بهشت و دوزخ، داوری کرد و فرمود: تو، بهشت، رحمت من هستی و با تو به هرکس که بخواهم، رحم می‌کنم. و تو، دوزخ، عذاب من هستی؛ و به وسیله‌ی تو هرکه را بخواهم، عذاب می‌دهم. و پُر کردن هر دوی شما، با من است».

شرح

مؤلف رحمته، از ابوسعید خدری رضي الله عنه نقل کرده است که می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «بهشت و دوزخ با هم بگومگو کردند». و هر یک از آنها، در فضل خود دلایلی

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۴۷. آلبانی رحمته می‌گوید: مسلم رحمته همه‌ی حدیث را نیاورده؛ بلکه تنها بخش اول و بخش پایانی حدیث یادشده را نقل کرده و در مورد سایر بخش‌های حدیث به روایت ابوهریره رضي الله عنه که قبل از این حدیث قرار دارد و به همان معناست، حواله داده و الفاظ و عباراتش، با الفاظ و عباراتی که در حدیث ۲۵۹ «ریاض الصالحین» آمده، متفاوت است. برای تفصیل بیشتر، رک: مقدمه‌ی همین کتاب، ج: اول.

مطرح کرد. این، جزو امور غیبی است و بر ما واجب است که به آن ایمان داشته باشیم؛ اگرچه درک آن برای عقل و اندیشه‌ی ما، دشوار باشد و نتوانیم این نکته را درک یا هضم نماییم که چگونه دو موجود بی‌جان، بگومگو می‌کنند؟! در هر حال، ما بر این باوریم که الله متعال، بر هر کاری تواناست. الله متعال، در قرآن کریم خبر داده است که روز قیامت، زمین، خبرهایش را به حکم پروردگار، بازگو می‌کند. وقتی الله، به چیزی دستوری دهد، آن چیز بی‌درنگ و در هر حالتی که باشد، حکم الله را اجابت می‌کند. چنان‌که روز قیامت، دست‌ها، پاها، زبان‌ها و پوست و دیگر اندام انسان‌ها، در برابر الله به سخن می‌آیند و گواهی می‌دهند که چه کارهایی انجام داده‌اند؛ هرچند که زبانی برای سخن گفتن ندارند! زیرا الله متعال، آن‌ها را به سخن می‌آورد و او، بر هر کاری تواناست. بهشت و دوزخ نیز با هم بگومگو کردند؛ بهشت گفت: ستمگران سنگ‌دل و مستکبران، در من جای دارند. همان کسانی که سنگ‌دل هستند و با کبر و غرور خود، بر دیگران، برتری می‌جویند. همان‌طور که پیامبر ﷺ فرموده است: «الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَعَمَطُ النَّاسِ»^(۱) یعنی: «کبر، سرکشی از حق و تحقیر مردم است».

پناه بر خدا؛ افراد سرکش و متکبری که از حق روی می‌گردانند و خود را از دیگران برتر می‌پندارند، دوزخی‌اند. گاه، افراد خوش‌رفتار و خوش‌اخلاق، از حق روی می‌گردانند و بدین‌سان دوزخی می‌شوند. یعنی اگرچه در برابر مردم، سرکش و متکبر نیستند، اما در برابر حق و حقیقت، تکبر می‌ورزند؛ از این‌رو مهر و عطوفتی که نسبت به مردم دارند، سودی به حالشان نخواهد داشت. زیرا از حق و حقیقت، روی می‌گردانند.

بهشت، خود را جایگاه مستضعفان و مستمندان دانست. زیرا معمولاً آدم‌های مستضعف و مستمند، در برابر حق و حقیقت، تسلیم می‌شوند؛ یعنی آدم‌های حق‌پذیری هستند. الله ﷻ در میان بهشت و دوزخ، داوری کرد و فرمود: «تو، بهشت، رحمت من هستی و به‌وسیله‌ی تو، به هرکس که بخواهم، رحم می‌کنم». یعنی، بهشت از رحمت الهی نشأت گرفته است. از این‌رو بهشت، صفت رحمت او نیست؛ و از آن جهت از بهشت به عنوان رحمت الهی یاد می‌شود که از رحمت بی‌کران او، نشأت

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۱.

گرفته است. صفت رحمت، صفتی حقیقی برای الله ﷻ می باشد که جدا از ذات او نیست؛ ولی بهشت، گرچه از رحمت او پدید آمده، ولی مخلوق و آفریده‌ی اوست. لذا این که الله ﷻ از بهشت به عنوان رحمت خود یاد می کند، بدین معناست که آن را به رحمت خویش، آفریده است.

در این حدیث آمده است: الله به دوزخ فرمود: «تو، دوزخ، عذاب من هستی و با تو هر که را بخواهم، عذاب می دهم». همان طور که الله متعال در قرآن کریم می فرماید:

﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ﴾ [العنكبوت: ۲۱]

هر که را بخواهد، عذاب می دهد و به هر کس که بخواهد، رحم می کند.

لذا بهشتیان، مشمول رحمت الله می شوند و دوزخیان، گرفتار عذاب الهی. سپس الله ﷻ فرمود: «پُر کردن هر دوی شما، با من است». یعنی الله ﷻ خود، عهده دار پر کردن بهشت و دوزخ شده است. ناگفته نماند که فضل و رحمت الهی، از خشم و غضبش، گسترده تر می باشد. روز قیامت، الله ﷻ هر که را بخواهد، در دوزخ می اندازد و دوزخ می گوید: آیا افزون بر این هم هست؟ یعنی باز هم به من بدهید؛ بیش تر بدهید. باز هم بیش تر! آن گاه الله، پایش را در دوزخ می نهد و بدین سان بخشی از دوزخ به بخشی دیگر از آن، می چسبد و دوزخ، مچاله می شود و می گوید: بس است، بس است. این، مفهوم پر کردن دوزخ می باشد. اما بهشت الهی، بسیار گسترده و به پهنای آسمان ها و زمین است و بهشتیان، وارد آن می شوند و بخش فراوانی از آن، برای اهل بهشت، خالی می ماند. از این رو الله متعال کسانی را پدید می آورد تا به بهشت بروند و از فضل و رحمت الله برخوردار شوند. زیرا الله متعال، پر کردن بهشت را بر خود لازم قرار داده است.

از این حدیث، چنین برداشت می شود که فقیران و مستضعفان، بهشتی هستند. زیرا معمولاً بیش تر آن ها، حق و حقیقت را می پذیرند و مردمان سرکشی نیستند؛ ولی مستکبران ستمگر و حق گریز، دوزخی هستند. زیرا از قبول حق، سرکشی می کنند و دل هایشان با یاد الله، نرم نمی شود. پناه بر الله.

۲۶۰- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ عن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قال: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلَ السَّمِينُ الْعَظِيمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزُنُّ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بُعُوضَةٍ». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «روز قیامت، مردی بزرگ و فربه می آید که نزد الله به اندازه‌ی بال پشه نیز وزن و ارزش ندارد».

شرح

مؤلف رحمته اللہ علیہ حدیثی بدین مضمون از ابوهریره رضی اللہ عنہ ذکر کرده که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است: «روز قیامت، مردی بزرگ و فربه می آید که نزد الله به اندازه‌ی بال پشه نیز وزن و ارزش ندارد».

مؤلف رحمته اللہ علیہ از آن جهت این حدیث را در باب «برتری مسلمانان مستضعف و فقیر» ذکر کرده که معمولاً چاقی، نتیجه‌ی پرخوری است و پرخوری، نتیجه‌ی مال و ثروت فراوان می‌باشد. از این رو غالباً ثروتمندان بیش از سایر انسان‌ها، حق‌گریز و ناسپاس هستند؛ از این رو روز قیامت، چنین وضعیتی خواهند داشت؛ یعنی با آن‌که چاق و فربه‌اند و جسم بزرگی دارند، نزد الله، به اندازه‌ی بال پشه‌ای هم وزن نخواهند داشت. ناگفته پیداست که پشه، یکی از ضعیف‌ترین و ناتوان‌ترین حشرات می‌باشد، وضعیت بال پشه که روشن است!

از این حدیث، مسأله وزن کردن در روز قیامت، ثابت می‌شود. چنان‌که قرآن کریم نیز بیان‌گر همین موضوع است؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَتَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ ﴿٤٧﴾﴾

[الأنبياء: ۴۷]

و روز قیامت ترازوهای عدالت را (در میان) می‌نهمیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی‌شود و اگر عملی هم سنگ‌دانه‌ی خردلی هم باشد، باز هم آن را (به حساب) می‌آوریم. و همین بس که ما حساب‌برسیم.

هم‌چنین می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۷۲۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۸۵.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾

[الزلزلة: ۷، ۸]

پس هرکس هموزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند. و هر کس هموزن ذره‌ای بدی نماید، آن را می‌بیند.

پیامبر ﷺ نیز فرموده است: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ»^(۱). یعنی: «از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگر چه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد».

سنجش اعمال در روز قیامت، کاملاً عادلانه است و هیچ ظلم و ستمی در کار نیست. هرکس، مطابق بدی‌ها و نیکی‌هایش محاسبه می‌شود. علما گفته‌اند: هرکس، کفه‌ی نیکی‌هایش از کفه‌ی بدی‌هایش سنگین‌تر باشد، بهشتی خواهد بود و هرکس، کفه‌ی بدی‌هایش سنگین‌تر باشد، سزاوار عذاب الهی در دوزخ می‌گردد. و کسانی که کفه‌ی نیکی‌ها و بدی‌هایشان، برابر می‌شود، برای مدتی، متناسب با کردارشان، در محلی به نام «اعراف» در میان بهشت و دوزخ می‌مانند و سرانجام، به بهشت می‌روند. ناگفته نماند که وزن کردن یا سنجش اعمال در آن روز، کاملاً محسوس و با ترازویی ست که دو کفه دارد؛ در یک کفه، نیکی‌ها را می‌گذارند و در کفه‌ی دیگر، بدی‌ها را. اما چه چیزی را می‌سنجند؟ آن‌گونه که از ظاهر این حدیث به نظر می‌رسد، خود انسان را می‌سنجند و وزن او به اعمالش بستگی دارد. برخی از علما گفته‌اند: نامه‌ی اعمال هر کسی را می‌سنجند؛ کارنامه‌های نیکی را در یک کفه و کارنامه‌های بدی را در کفه‌ی دیگر می‌گذارند و وزن می‌کنند؛ مطابق کفه‌ای که سنگین‌تر است، درباره‌اش حکم می‌شود.

هم‌چنین گفته شده که آنچه در آن روز، وزن می‌شود، اعمال انسان است؛ زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾﴾

[الزلزلة: ۷]

پس هرکس هموزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند.

در این آیه، به سنجش عمل تصریح شده است. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۴۱۷، ۳۵۹۵، ۶۰۲۳، ۶۵۳۹، ۶۵۶۳)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۶ به نقل از

﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ﴾ [الأنبياء: ۴۷]

و اگر عملی هم سنگ دانه‌ی خردلی هم باشد، باز هم آن را (به حساب) می‌آوریم. و همین بس که ما حسابرسییم.

رسول الله ﷺ نیز فرموده است: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».^(۱) یعنی: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک است؛ ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد و محبوب پروردگار رحمان است: سبحان الله و بجمده، سبحان الله العظيم». از این حدیث نیز چنین برداشت می‌شود که روز قیامت، اعمال انسان را می‌سنجند؛ یعنی آنچه روز قیامت در ترازو وزن می‌شود، اعمال انسان است. و از ظاهر قرآن و سنت نیز، همین برداشت می‌شود؛ و امکان دارد که هم اعمال و هم نامه‌های اعمال یا کارنامه‌ها، وزن شوند.

حدیث ابوهریره رضی الله عنه هشدار جدی به همه‌ی ماست که از تن‌پروری بپرهیزیم. لذا انسان خردمند، به پرورش قلب خود می‌اندیشد و پرورش قلب انسان، این است که آن را بر فطرت خداپرستی و پای‌بندی به دین الله ﷻ عادت دهد. وقتی قلب انسان، در این زمینه، سالم باشد، تمام اندام و جوارح انسان نیز صالح و سالم خواهند بود؛ ولی بر عکس، اگر انسان به تن‌پروری عادت کند و از پرورش قلب خود غافل شود، روز قیامت، با جسم و پیکری نازپرورده برانگیخته می‌گردد، ولی با قلب خراب و فاسدش، سرانجامی جز دوزخ نخواهد داشت. برای این که این مفاهیم ارزشمند، روشن‌تر شود، چه خوب است این فرموده‌ی الهی را بخوانید که می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۹۷]

به هر مؤمن نیکوکاری اعم از مرد و زن زندگی نیک و پاکیزه‌ای می‌بخشیم و به آنان مطابق بهترین کردارشان پاداش می‌دهیم.

الله متعال، در این آیه نوید داده است که زنان و مردان مؤمن را از زندگی پاک و پاکیزه‌ای بهره‌مند می‌سازد، نه این که جسم‌های آن‌ها را در ناز و نعمت قرار می‌دهد؛

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۴۰۶، ۶۴۸۲)؛ و مسلم، ش: ۲۶۹۴ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

زیرا در دل‌هایشان، انس و الفت می‌نهد و به آن‌ها سینه‌ای باز و قلبی آرام عطا می‌کند و بدین‌سان آنان را از آرامش خاطر، برخوردار می‌سازد. حتی یکی از گذشتگان نیک‌سیرت گفته است: «اگر شاهان و شاهزادگان از آرامشی که ما داریم، باخبر بودند، برای تصاحب آن با شمشیرهایشان به ستیز با ما برمی‌خاستند». از الله متعال درخواست می‌کنم که قلوب همه‌ی ما را برای اسلام، بگشاید و دل‌هایمان را با نور علم و ایمان، نورانی بگرداند. به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

۲۶۱- وَعَنْ أَنَّ امْرَأَةً سُودَاءَ كَانَتْ تَقُمُّ الْمَسْجِدَ، أَوْ شَابًا، فَفَقَدَهَا، أَوْ فَقَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عَنْهَا أَوْ عَنْهُ، فَقَالُوا: مَاتَ. قَالَ: «أَفَلَا كُنْتُمْ آذُنْتُمُونِي؟» فَكَأَنَّهُمْ صَعَرُوا أَمْرَهَا، أَوْ أَمْرَهُ، فَقَالَ: «دُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ». فَدَلُّوهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الْقُبُورَ مَمْلُوءَةٌ ظُلْمَةً عَلَى أَهْلِهَا، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُتَوَرَّهَا لَهُمْ بِصَلَاتِي عَلَيْهِمْ».^(۱) [متفقٌ عليه]

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: زنی سیاه یا مردی جوان، مسجد را جارو می‌زد؛ (روزی) رسول‌الله صلی الله علیه و آله او را نیافت و جویای حال او شد. گفتند: مرده است. فرمود: «پس چرا مرا خبر نکردید؟» گویا به این مسأله اهمیت نداده بودند. آن‌گاه فرمود: «قبرش را من نشان دهید». قبرش را به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان دادند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله بر او نماز خواند و فرمود: «این قبرها، بر کسانی که درون آن‌ها هستند، پُر از تاریکی و ظلمت است و الله متعال، به‌وسیله‌ی نماز من، قبرهایشان را نورانی می‌گرداند».

شرح

مؤلف رحمته الله روایتی ذکر کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: زن یا مردی سیاه، مسجد را نظافت می‌کرد. بیش‌تر روایت‌ها، بیان‌گر این‌ست که زنی سیاه، مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را جارو می‌زده است. این بانو، شبی فوت کرد و صحابه رضی الله عنهم به مرگش اهمیت ندادند و گفتند: شب است و نیازی نیست به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع دهیم. لذا خود، او را به خاک سپردند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را ندید، سراغش را گرفت. گفتند: مرده است. فرمود: «پس چرا مرا خبر نکردید؟ قبرش را به من نشان دهید». قبرش را به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۵۸، ۱۳۳۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۵۶.

دادند. پیامبر ﷺ بر او نماز خواند و فرمود: «این قبرها، بر کسانی که درون آنها هستند، پُر از تاریکی و ظلمت است و الله متعال، به وسیله‌ی نماز من، قبرهایشان را نورانی می‌گرداند».

این حدیث، بیان‌گر این است که اهمیت و جایگاه هرکسی به اعمالش بستگی دارد و هرچه طاعت و عبادتِ انسان، بیش‌تر باشد، نزد الله گرامی‌تر است.

هم‌چنین درمی‌یابیم که زن، می‌تواند مسؤولیت نظافت مسجد را بر عهده بگیرد و این کار، مخصوص مردان نیست. یعنی هرکس، با امید اجر و ثواب، مسجد را نظافت کند، پاداش می‌یابد؛ فرقی نمی‌کند که زن، خود مسجد را نظافت کند یا به حساب خود، برای نظافت مسجد، کارگری استخدام نماید.

یکی دیگر از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود، مشروعیت نظافت مساجد می‌باشد. پیامبر ﷺ فرموده است: «عُرِضَتْ عَلَيَّ أُجُورُ أُمَّتِي حَتَّى الْقَدَاةُ يُخْرِجُهَا الرَّجُلُ مِنَ الْمَسْجِدِ»^(۱). یعنی: «پاداشِ اعمالِ اتمم را به من نشان دادند؛ حتی پاداش کوچک‌ترین چیزی (مانند مو و پَر) که شخصی برای نظافت مسجد، بیرون می‌برد».

در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است: پیامبر ﷺ به ساختن مسجد در محله‌های مختلف و نظافت و تمیز کردن مساجد دستور داد. مسجد، خانه‌ی خداست و باید به نظافت آن، اهمیت داد. البته نقش‌نگاری و آراستن مساجد با الگوبرداری از روش یهود و نصارا در آراستن معبدهایشان، درست نیست؛ یعنی نباید مساجد را به‌گونه‌ای تزیین کنیم که حواس نمازگزاران، پَرت شود. زیرا از پیامبر ﷺ روایت شده است: «لَتُزْخِرْفَنَّهَا

(۱) ضعیف است؛ روایت: ترمذی (۲۹۱۶)، ابوداود (۴۶۱)، ابویعلی در مسندش (۴۲۶۵)، و فاکهی در أخبار مکه (۱۲۸۹) از طریق عبدالمجید بن ابی‌راود از ابن جریج از مطلب بن حنطب از انس بن مالک به صورت مرفوع. آن‌گونه که در العلل المتناهية (۱۱۷/۱) از ابن‌الجوزی آمده، دارقطنی گفته است: «ابن جریج، چیزی از مطلب نشنیده است. گفته می‌شود: از ابن‌میسره و دیگر راویان ضعیف، تدلیس می‌کرد». بخاری نیز سماع مطلب از صحابه را رد کرده و گفته است: مطلب از هیچ‌یک از صحابه چیزی نشنیده است. ابوزرعه می‌گوید: مطلب، ثقة می‌باشد و امیدوارم از عایشه شنیده باشد؛ چنان‌که در الترغیب منذری (۱۲۲/۱، ۱۲۳) آمده است. عبدالمجید نیز ضعیف است و در ثقة بودنش، اختلاف نظر وجود دارد. رک: ضعیف الجامع (۳۷۰۰).

كَمَا زَخَرَفَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى»^(۱) «مساجد را با نقش و نگار، خواهید آراست؛ مانند یهود و نصارا که معبد‌های خود را آراستند».

از حدیث ابوهریره رضی الله عنه چنین برداشت می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله غیب نمی‌دانست؛ از این رو فرمود: «قبرش را به من نشان دهید». وقتی یک چیز محسوس را نمی‌دانست، یعنی از محل قبر آن شخص، بی‌اطلاع بود، پس از باب اولی، غیب نیز نمی‌دانست. الله متعال به او فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾

[الأنعام: ۵۰]

بگو: نمی‌گویم گنج‌ها و خزانه‌های الله نزد من است. و من، غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام.

هم‌چنین فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

[الأعراف: ۱۸۸]

بگو: من برای خودم مالک هیچ نفع و ضرری نیستم، مگر آن‌چه الله بخواهد. و اگر غیب می‌دانستم، سود بسیاری برای خودم فراهم می‌ساختم و هیچ زیانی به من نمی‌رسید. من برای مؤمنان تنها هشداردهنده و مژده‌رسانم.

(۱) روایت: ابوداود (۴۴۸)، عبدالرزاق (۱۵۲/۳)، و ابن ابی شیبه (۲۷۴/۱) از طریق سفیان ثوری از ابی‌فزاره از یزید بن اصم از ابن عباس رضی الله عنه؛ البته درباره‌ی این روایت اختلاف است که موقوف می‌باشد یا مرفوع. ابن‌عیینه و وکیع و دیگران، این روایت را از ثوری نقل کرده و آن را به ابن عباس موقوف دانسته‌اند. عبدالرزاق آن را از طریق ثوری به صورت مرفوع، نقل کرده است. حافظ در تعلق التعلیق (۲۳۹/۲، ۲۴۰) این روایت را هم به صورت مرفوع و هم به صورت موقوف آورده و گفته است: «ابن معین و دارقطنی، ابوفزاره را تقه دانسته‌اند و ابوحاتم از او به شایستگی یاد کرده و گفته است: مسلم، از طریق یزید از او روایت نموده است؛ پس، این روایت بنا بر شرط مسلم می‌باشد، ولی معلول است». بخاری نیز آن را با صیغهی جزم، در صحیح خود (کتاب الصلاة، باب: بنیان المسجد) به صورت معلق ذکر کرده است.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر کسی، نتوانست پیش از دفن جنازه‌ای بر آن نماز بخواند، برایش جایز است که بر قبر وی، نماز بخواند. زیرا پیامبر ﷺ بر جنازه‌ی این مرد یا زن سیاه، نماز نخوانده بود و زمانی از وفات وی، اطلاع یافت که او را به خاک سپرده بودند؛ لذا سر قبرش رفت و بر قبر او نماز خواند. ناگفته نماند که نماز خواندن بر قبر کسی، جایز است که هم‌دوران یا هم‌عصر ما بوده است و به هر دلیلی از نماز خواندن بر جنازه‌ی او بازمانده باشیم؛ ولی نماز خواندن بر قبر پیشینیان یا کسانی که قبل از ما به دنیا آمده و از دنیا رفته‌اند، جایز نیست. از این رو نماز خواندن بر قبر پیامبر ﷺ و نیز بر قبر ابوبکر یا عمر یا عثمان و دیگر صحابه و امامان و پیشوایان دینی جایز نمی‌باشد. یعنی اگر سی ساله هستید و شخصی، سی سال قبل فوت کرده است، جایز نیست که بر قبر او نماز بخوانید. زیرا او، پیش از این که شما به دنیا بیایید و اهل نماز باشید، از دنیا رفته است. ولی اگر به فرض این که شخصی، یک یا دو سال قبل مرده است و شما بر جنازه‌اش نماز نخوانده‌اید و حال دوست دارید بر قبرش نماز بخوانید، ایرادی ندارد.

این حدیث، بیان‌گر توجه پیامبر ﷺ به امتش می‌باشد و نشان می‌دهد که آن بزرگوار همواره جویای حال آن‌ها بود و به کوچک و بزرگ مسلمانان اهمیت می‌داد؛ و اهمیت دادن به افراد نام‌دار یا مسایل بزرگ، باعث نمی‌شد که از دیگران یا سایر کارها، غافل شود.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که سؤال بی‌منت، ایرادی ندارد؛ چنان‌که پیامبر ﷺ از اصحابش خواست که قبر این مرد یا زن سیاه را به او نشان دهند. ولی درخواست مال، جز به ضرورت، جایز نیست؛ زیرا با منت همراه است. یعنی جایز نیست که کسی جز به ضرورت، از دیگران بخواهد که به او هزار یا دو هزار تومانی کمک کنند. به عبارت دیگر، سؤال به معنای گدایی، جایز نیست.

این حدیث، هم‌چنین بیان‌گر این است که اعاده‌ی نماز جنازه، جایز می‌باشد؛ یعنی اگر کسی، پیش‌تر بر جنازه‌ای نماز خوانده باشد و دوباره گروهی دیگر، بر این جنازه نماز بخوانند، برای این شخص جایز است که با آن‌ها در این نماز شریک شود. زیرا چنین به نظر می‌رسد که آن دسته از صحابه و صحابه که با پیامبر ﷺ سر قبر آن شخص رفتند،

با ایشان نماز جنازه خواندند و این، بیان‌گر جایز بودن اعاده‌ی نماز جنازه در زمانی‌ست که گروهی دیگر بر آن جنازه نماز می‌خوانند.

کسی که نماز فرض خود را بخواند و سپس جماعت دیگری برای ادای نماز برپا شود، می‌تواند در این جماعت شرکت کند و دوباره نماز بخواند؛ علما، نماز جنازه را نیز همین‌گونه قلمداد کرده‌اند. بنابراین، اگر کسی، در مسجد بر جنازه‌ای نماز بخواند و سپس آن جنازه را به قبرستان منتقل کنند و آنجا نیز عده‌ای بخوانند بر او نماز بخوانند، نه مکروه است و نه ایرادی دارد که این شخص، دوباره به همراه این گروه بر جنازه‌ی مذکور نماز بخواند. زیرا اعاده‌ی نماز در چنین مواردی، مبتنی بر سببی مانند وجودی جماعت دیگری‌ست و این، ایرادی ندارد. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر کسی، خواسته باشد با رعایت شرایط یادشده بر قبری نماز بخواند، کجا باید بایستد؟ پاسخ: باید به‌گونه‌ای بایستد که قبرش را در میان خود و قبله قرار دهد؛ درست به همان شکلی که بر جنازه نماز می‌خوانند.

۲۶۲- وعنه قال: قال رسول الله ﷺ: «رَبِّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ مَدْفُوعٍ بِالْأَبْوَابِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةٍ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه بسا شخص زولیده‌موی و غبارآلودی که از هر دری رانده شده است، به الله سوگند یاد می‌کند و الله، سوگندش را تحقق می‌بخشد».

۲۶۳- وعن أسامة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَإِذَا عَامَةٌ مَن دَخَلَهَا الْمَسَاكِينُ، وَأَصْحَابُ الْجَدِّ مُحْبُوسُونَ غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ. وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا عَامَةٌ مَن دَخَلَهَا النِّسَاءُ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: اسامه رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بر دروازه‌ی بهشت ایستادم؛ پیش‌تر کسانی که وارد بهشت می‌شدند، فقیران و مستمندان بودند و ثروتمندان بهشتی را نگه

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۱۹۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۳۶.

داشته و هنوز اجازه‌ی ورود نداده بودند؛ جز دوزخیانی که دستور رسیده بود آن‌ها را به دوزخ ببرند. و بر دروازه‌ی دوزخ ایستادم؛ بیش‌تر کسانی که وارد دوزخ می‌شدند، زنان بودند».

شرح

مؤلف رحمته در حدیثی که از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده، یادآوری نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «چه بسا شخصِ ژولیده‌موی و غبارآلودی که از هر دری رانده شده است، به الله سوگند یاد می‌کند و الله، سوگندش را تحقق می‌بخشد».

منظور از ژولیده‌موی، این‌ست که چیزی ندارد تا به خود و ظاهرِ خویش برسد و از شدت فقر، رنگ‌پریده است و لباس‌های کهنه‌ای دارد و از هر دری رانده شده است؛ یعنی کسی از او تحویل نمی‌گیرد و هر دری را که می‌زند، او را می‌رانند و به او اجازه‌ی ورود نمی‌دهند و اگر کسی، درب خانه‌اش را به رویش بگشاید، همین که او را ببیند، درب را به رویش می‌بندد. زیرا ارزشی برای او قایل نیست. ولی این شخص، نزد الله عز و جل بسیار گرامی و ارجمند است؛ اگر به الله سوگند بخورد، الله، سوگندش را تحقق می‌بخشد و حرفش را نادیده نمی‌گیرد. یعنی اگر بگوید: به الله سوگند که چنین می‌شود، آن‌چه بر آن سوگند خورده است، اتفاق می‌افتد. ولی برخی از افرادِ ژولیده‌موی و غبارآلود، با این‌که سوگند می‌خورند، سوگندشان تحقق نمی‌یابد! پس چگونه می‌توان به این مقام دست یافت؟ میزان، چیست؟ آری؛ میزان، تقواست. همان‌گونه که الله عز و جل می‌فرماید:

[الحجرات: ۱۳]

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ﴾

بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله، باتقواترین شماست.

لذا هرکس، باتقواتر باشد، نزد الله، گرامی‌تر است و الله متعال، امورش را سر و سامان می‌بخشد، دعایش را می‌پذیرد، مشکلاتش را حل می‌کند و سوگندهایش را محقق می‌سازد. الله متعال، سوگند کسی را تحقق می‌بخشد که برای ظلم و ستم به کسی، سوگند نخورد یا از روی سرکشی و تکبر در برابر قدرت و فرمان‌روایی الله، سوگند یاد نکند؛ بلکه سوگندش مبتنی بر تقوا و خداترسی از روی اطمینان به الله عز و جل

و در جهت کسب رضایت او باشد. یا حداقل از روی اطمینان به الله در مورد امری مباح سوگند یاد کند.

پیش‌تر داستان ربیع دخت نصر و برادرش انس بن نصر[ؓ] را یادآوری کردیم؛ چنان‌که ربیع، دندان پیشین یکی از دختران انصار را شکست و چون رسول‌الله^ﷺ حکم قصاص صادر کرد، انس[ؓ] از روی اطمینانی که به الله^ﷻ داشت، گفت: به الله سوگند که دندان ربیع نخواهد شکست. زیرا امیدوار بود که الله، گشایشی دهد و اولیای آن دختر با قبول دیه یا بدون آن، راضی شوند؛ لذا سوگند انس[ؓ] به هیچ عنوان در ردّ حکم پیامبر^ﷺ نبود. همین‌طور هم شد؛ یعنی خانواده‌ی آن دختر حاضر به قبول دیه شدند و از قصاص کردن ربیع، صرف نظر کردند. آن‌جا بود که پیامبر^ﷺ فرمود: «در میان بندگان الله، کسانی هستند که اگر به الله سوگند بخورند، الله، سوگندشان را تحقق می‌بخشد».^(۱) ولی اگر کسی، از روی خودبزرگ‌بینی یا از روی سرکشی و تکبر در برابر الله^ﷻ و بندگان^ﷻ سوگند بخورد، ظالم و ستمکار محسوب می‌شود و سوگندش تحقق نمی‌یابد. مانند آن عابد مغروری که درباره‌ی یک انسان گنه‌کار سوگند می‌خورد و می‌گوید: قسم می‌خورم که الله، فلانی را نمی‌بخشد. عجب! مگر آمرزش گناهان، به دست اوست؟ آیا رحمت در دست او قرار دارد؟ لذا الله^ﷻ می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّىٰ عَيًّْا أَلَّا أُغْفِرَ لِفُلَانٍ، عَفَّرْتُ لَهُ، وَأَحْبَطْتُ عَمَلَهُ».^(۲) یعنی: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». چه نتیجه‌ی بدی! نه تنها الله متعال، سوگند این عابد مغرور را تحقق نبخشید، بلکه آن شخص گنه‌کار را آمرزید و اعمال این عابد را باطل و تباه گردانید. زیرا این عابد، به خود و عمل خویش فریفته شد و برادر مسلمان^ﷻ را تحقیر کرد و او را از رحمت الهی دور دانست.

در حدیث اسامه بن زید[ؓ] آمده است: پیامبر^ﷺ فرمود: «بر دروازه‌ی بهشت ایستادم؛ بیش‌تر کسانی که وارد بهشت می‌شدند، فقیران و مستمندان بودند و ثروتمندان بهشتی را نگه داشته و هنوز اجازه‌ی ورود نداده بودند». یعنی فقرا قبل از

(۱) پیش‌تر، تخریج شد؛ چنان‌که در صحیح بخاری آمده است.

(۲) مسلم، ش: ۲۶۲۱ به نقل از جندب[ؓ].

ثروتمندان، وارد بهشت می‌شوند. زیرا معمولاً فقرا توجه بیش‌تری به اطاعت و بندگی الله ﷻ دارند؛ همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ﴿٦﴾ أَنْ رَءَاهُ اسْتَعْجَلَ ﴿٧﴾﴾ [العلق: ۶، ۷]

حقاً که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می‌نهد، هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

ثروتمند، خود را با مال و ثروتی که دارد، بی‌نیاز می‌بیند و از این‌رو کم‌تر از آدم فقیر و نیازمند، عبادت می‌کند؛ البته برخی از ثروتمندان، بیش از فقرا عبادت می‌کنند؛ ولی غالباً عبادت فقرا بیش از عبادت ثروتمندان است. از این‌رو فقرا قبل از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند. «جز دوزخیان ثروتمندی که دستور رسیده بود آن‌ها را به دوزخ ببرند». رسول الله ﷺ مردم را در این حدیث به سه دسته تقسیم کرده است: دوزخیان، فقیرانی که وارد بهشت می‌شوند، و مؤمنان ثروتمندی که منتظر ورود به بهشت هستند و آن‌ها را نگه می‌دارند تا هر وقت که خدا بخواهد، وارد بهشت شوند.

ولی رسول الله ﷺ خبر داده که بیش‌تر دوزخیان، زنان هستند؛ زیرا بیش از مردان، فتنه‌گرند و گرفتار فتنه می‌شوند. از این‌رو رسول الله ﷺ در یکی از اعیاد به زنان فرمود: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ، وَلَوْ مِنْ حُلِيِّكُنَّ فَإِنَّكُنَّ أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ». یعنی: «ای زنان! صدقه دهید؛ حتی از زیورات خود. زیرا بیش‌تر دوزخیان، از شما زنان هستند». عرض کردند: چرا ای رسول خدا! فرمود: «كُثِرْنَ اللَّعْنُ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ»^(۱) یعنی: «زیرا شما، به‌کثرت نفرین و ناسزا می‌گویید و شوهرانتان را نافرمانی و ناسپاسی می‌کنید». آری؛ زن، معمولاً زبان‌دراز، فتنه‌گر و ناسپاس شوهرش می‌باشد؛ اگر شوهرش، تمام عمر به او خوبی کند، فقط کافی‌ست که یک بار از او یک بدی ببیند؛ می‌گوید: هیچ‌گاه از تو خوبی ندیده‌ام! و بدین‌سان هرگز ممنون شوهرش نیست و خوبی‌هایش را قبول ندارد.

این حدیث، نشان می‌دهد که انسان، همواره باید نسبت به فتنه‌ی مال و ثروت هوشیار باشد؛ زیرا مال و ثروت، انسان را به سرکشی و امی‌داری و صاحبش را به روی‌گردانی از حق و تحصیر مردم، سوق می‌دهد. لذا باید نسبت به دو نعمت،

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۰۴، ۲۴۶۲) به‌نقل از ابوسعید خدری؛ و مسلم، ش: ۸۰ به‌نقل از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما و نیز روایت: مسلم، ش: ۸۸۵ به‌نقل از جابر بن عبدالله رضی الله عنه.

هوشیار و آگاه باشیم: نعمت سلامتی، و نعمت ثروت یا بی‌نیازی از دیگران. فراغت نیز زمینه‌ساز مشکلات زیادی‌ست. پیامبر ﷺ فرموده است: «نِعْمَتَانِ مَغْبُورٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ»^(۱). یعنی: «بسیاری از مردم، درباره‌ی دو نعمت، زیان می‌بینند (و آن‌گونه که باید از آن‌ها استفاده نمی‌کنند): تن‌درستی و فراغت». و فراغت، معمولاً نتیجه‌ی ثروت است؛ زیرا کسی که مال و ثروت دارد، کم‌تر مشغول کسب و کار می‌شود.

الله متعال، همه‌ی ما را از فتنه‌ی زندگی و مرگ و از فتنه‌ی دجال، در پناه خویش قرار دهد.

۲۶۴- وعن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ: عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، وَصَاحِبُ جُرَيْجٍ، وَكَانَ جُرَيْجٌ رَجُلًا عَابِدًا، فَاتَّخَذَ صَوْمِعَةً فَكَانَ فِيهَا، فَأَتَتْهُ أُمُّهُ وَهُوَ يُصَلِّي. فَقَالَتْ: يَا جُرَيْجُ، فَقَالَ: يَا رَبِّ أُمِّي وَصَلَاتِي فَأَقْبَلَ عَلَيَّ صَلَاتِهِ فَأَنْصَرَفْتُ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدَاةِ وَأَتَتْهُ وَهُوَ يُصَلِّي، فَقَالَتْ: يَا جُرَيْجُ، فَقَالَ: أَيُّ رَبِّ أُمِّي وَصَلَاتِي. فَأَقْبَلَ عَلَيَّ صَلَاتِهِ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدَاةِ وَأَتَتْهُ وَهُوَ يُصَلِّي فَقَالَتْ: يَا جُرَيْجُ فَقَالَ: أَيُّ رَبِّ أُمِّي وَصَلَاتِي، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ صَلَاتِهِ، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تُمِتْهُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى وُجُوهِ الْمَوِمَّاتِ. فَتَدَاكَرَ بَنُو إِسْرَائِيلَ جُرَيْجًا وَعِبَادَتَهُ، وَكَانَتْ امْرَأَةٌ بَغِيٌّ يُتَمَثَّلُ بِحُسْنِهَا، فَقَالَتْ: إِنْ شِئْتُمْ لِأَقْتِنَنَّهُ، فَتَعَرَّضْتُ لَهُ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهَا، فَأَتَتْ رَاعِيًا كَانَ يَأْوِي إِلَى صَوْمِعَتِهِ، فَأَمَكْنَتْهُ مِنْ نَفْسِهَا فَوَقَعَ عَلَيْهَا. فَحَمَلَتْ، فَلَمَّا وُلِدَتْ قَالَتْ: هُوَ مِنْ جُرَيْجٍ، فَأَتُوهُ فَاسْتَنْزَلُوهُ وَهَدَمُوا صَوْمِعَتَهُ، وَجَعَلُوا يَضْرِبُونَهُ، فَقَالَ: مَا شَأْنُكُمْ؟ قَالُوا: زَنَيْتَ بِهَذِهِ الْبَغِيِّ فَوُلِدَتْ مِنْكَ. قَالَ: أَيْنَ الصَّبِيِّ؟ فَجَاءُوا بِهِ فَقَالَ: دَعُونِي حَتَّى أَصِلِّيَ فَصَلَّيْتُ، فَلَمَّا أَنْصَرَفَ أَتَى الصَّبِيَّ فَطَعَنَ فِي بَطْنِهِ وَقَالَ: يَا غُلَامُ مَنْ أَبُوكَ؟ قَالَ: فُلَانُ الرَّاعِي، فَأَقْبَلُوا عَلَيَّ جُرَيْجٌ يَقْبَلُونَهُ وَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ وَقَالُوا: نَبِيُّ لَكَ صَوْمِعَتِكَ مِنْ ذَهَبٍ قَالَ: لَا، أَعِيدُوهَا مِنْ طِينٍ كَمَا كَانَتْ، فَفَعَلُوا. بَيْنَا صَبِيٌّ يَرْضَعُ مِنْ أُمِّهِ، فَمَرَّ رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى دَابَّةٍ فَارَاهُ وَشَارَهُ حَسَنَةً فَقَالَتْ أُمُّهُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَ هَذَا، فَتَرَكَ الثَّدْيَ وَأَقْبَلَ إِلَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَنِي مِثْلَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ ثَدْيِهِ فَجَعَلَ يَرْتَضِعُ». فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَهُوَ يَحْكِي ارْتِضَاعَهُ بِأَصْبَعِهِ السَّبَابَةِ فِي فِيهِ، فَجَعَلَ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۱۲ به نقل از ابن عباس رضي الله عنه. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۹۸ همین کتاب. (مترجم)]

يَمُصُّهَا، قَالَ: «وَمَرُّوا بِجَارِيَةٍ وَهُمْ يَضْرِبُونَهَا، وَيَقُولُونَ: زَنَيْتِ سَرَقْتِ، وَهِيَ تَقُولُ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. فَقَالَتْ أُمُّهُ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهَا، فَتَرَكَ الرَّضَاعَ وَنَظَرَ إِلَيْهَا فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَهَنَالِكَ تَرَاجَعَا الْحَدِيثَ فَقَالَتْ: مَرَّ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهُ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، وَمَرُّوا بِهِذِهِ الْأُمَّةِ وَهُمْ يَضْرِبُونَهَا وَيَقُولُونَ: زَنَيْتِ سَرَقْتِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهَا فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا؟! قَالَ: إِنَّ ذَلِكَ الرَّجُلَ كَانَ جَبَّارًا فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، وَإِنَّ هَذِهِ يَقُولُونَ لَهَا زَنَيْتِ، وَكَمْ تَزْنِ، وَسَرَقْتِ، وَكَمْ تَسْرِقُ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا.» [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فقط سه نفر در گهواره سخن گفتند: عیسی بن مریم، و پسر بچه‌ی داستان جریج؛ جریج، مردی عابد بود که برای عبادت در صومعه‌ای گوشه‌نشین شد. یک بار در حالی که نماز می‌خواند، مادرش، نزدش آمد و صدا زد: ای جریج! (جریج) گفت: پروردگارا! جواب مادرم را بدهم یا نمازم را بخوانم؟ و به نمازش ادامه داد. لذا مادرش برگشت و فردای آن روز، دوباره به دیدن جریج رفت و جریج مشغول نماز بود. صدا زد: ای جریج! جریج گفت: پروردگارا! جواب مادرم را بدهم یا نمازم را بخوانم؟ و باز به نمازش ادامه داد. مادرش روز بعد نیز به صومعه آمد و او را صدا زد. وی، مشغول نماز بود و به جای این‌که جواب مادرش را بدهد، به نمازش ادامه داد. این‌بار مادرش، دعا کرد: خدایا! تا زمانی که نگاهش به چهره‌ی زنان بدکار نیفتد، او را نمیران. بنی‌اسرائیل همواره از جریج و عبادتش سخن می‌گفتند. زنی بدکار در آن زمان وجود داشت که در جمال و زیبایی، زبان‌زد بود؛ این زن گفت: اگر بخواهید من، او را فریب می‌دهم. لذا نزد جریج رفت و خود را در اختیار او گذاشت؛ ولی جریج، توجهی به او نکرد. آن‌گاه آن زن، نزد چوپانی رفت که در صومعه‌ی جریج بود و خود را در اختیارش گذاشت. در نتیجه، باردار شد و پسری به دنیا آورد و گفت: این نوزاد، فرزند جریج است. بنی‌اسرائیل، نزد جریج رفتند و او را از صومعه پایین آوردند و صومعه‌اش را خراب کردند و شروع به زدن او نمودند. جریج پرسید: چه شده است؟ گفتند: با این زن، زنا کرده‌ای و از تو، بچه‌دار شده است. گفت: به من اجازه دهید تا نماز بخوانم و وقتی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۳۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۰.

نمازش تمام شد، نزد نوزاد رفت و بر شکم او زد و گفت: ای پسر! پدرت، کیست؟ پاسخ داد: فلان چوپان. بنی اسرائیل به سوی جریج آمدند و او را می‌بوسیدند و بر او دست می‌کشیدند؛ گفتند: صومعهات را از طلا بازسازی می‌کنیم. گفت: خیر؛ بلکه مانند گذشته آن را از گل و خاک بسازید. و آن‌ها نیز همین کار را کردند. (و اما سومین کودکی که سخن گفت،) کودکی بود که از مادرش شیر می‌خورد؛ در این میان، مردی سوار بر اسبی زیبا و گران‌بها از آن‌جا عبور کرد. مادر این نوزاد، دعا کرد: پروردگارا! فرزندم را مثل این مرد بگردان. پسریچه، پستان مادرش را رها کرد و به سوی آن مرد نگریست و گفت: پروردگارا! مرا مثل او مگردان! و دوباره پستان را گرفت و به شیرخوردن مشغول شد. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: گویا اینک به پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه می‌کنم که با قرار دادن انگشت اشاره‌اش در دهان و مکیدن آن، شیرخوردن آن کودک را برای ما حکایت می‌کند. فرمود: «کنیزی از آن‌جا می‌بردند و او را می‌زدند و می‌گفتند: زنا و دزدی کرده‌ای. و او، می‌گفت: الله، برای من کافی ست و او، بهترین کارساز است. مادر پسریچه دعا کرد و گفت: یا الله! پسرم را مثل این کنیز نگردان. کودک، پستان مادرش را رها کرد و به سوی کنیز نگریست و گفت: پروردگارا! مرا مثل این بگردان. در آن هنگام مادر و فرزند، درباره‌ی این ماجرا با هم به گفتگو پرداختند. مادر پرسید: مردی خوش‌قیافه عبور کرد؛ گفتم: پروردگارا! فرزندم را مثل این مرد بگردان و تو، دعا کردی: پروردگارا! مرا مثل این مرد مگردان؟! کنیزی از این‌جا می‌بردند و او را می‌زدند و به او می‌گفتند: زنا و دزدی کرده‌ای. دعا کردم که خداوند، تو را مثل او نگرداند؛ ولی تو گفتی: پروردگارا! مرا مثل او بگردان؟ کودک پاسخ داد: آن مرد، ظالم و ستم‌گر بود؛ لذا دعا کردم: خدایا! مرا مثل او نگردان. و این زن که او را به زنا و دزدی متهم می‌کردند، نه زنا کرده بود و نه دزدی؛ لذا گفتم: پروردگارا! مرا مثل او بگردان».

شرح

مؤلف رحمته الله، حدیثی بدین مضمون نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «فقط سه

نفر در گهواره سخن گفتند...».

اول: عیسی بن مریم علیه السلام. عیسی بن مریم، آخرین پیامبر بنی اسرائیل بود؛ بلکه آخرین پیامبر، قبل از پیامبر اسلام، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله؛ زیرا در میان او و رسول الله صلی الله علیه و آله، پیامبر دیگری نبوده است. همان طور که الله متعال، می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّورَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾ [الصف: ۶]

و زمانی (را به یاد آورید) که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به راستی من، فرستاده‌ی الله به سوی شما هستم، در حالی که آن چه را که از تورات فراروی من است، تصدیق می‌کنم و به پیامبری مژده می‌دهم که پس از من می‌آید و نامش احمد است.

لذا هیچ پیامبری در میان محمد صلی الله علیه و آله و عیسی بن مریم علیه السلام نبوده است و این که برخی از تاریخ‌نگاران، گفته‌اند: پیامبرانی مانند خالد بن سنان در میان عرب‌ها در این فاصله وجود داشته‌اند، دروغ و بی‌اساس است و صحت ندارد.

عیسی پسر مریم علیه السلام یکی از نشانه‌های الله صلی الله علیه و آله بود؛ همان گونه که الله متعال، می فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾

[المؤمنون: ۵۰]

و (عیسی) پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای قرار دادیم و آن‌ها را در سرزمین بلندی که امنیت و آب روان داشت، جای دادیم.

هم نحوه‌ی آفرینش عیسی علیه السلام، یک نشانه بود و هم نحوه‌ی به دنیا آمدنش؛ زیرا مادرش مریم علیها السلام، او را بدون پدر، یعنی بدون ارتباط با هیچ مردی باردار شد و الله صلی الله علیه و آله جبرئیل علیه السلام را به صورت انسانی خوش اندام نزد مریم فرستاد و جبرئیل علیه السلام به فرمان پروردگار در مریم دمید و مریم، باردار شد. به یقین الله، بر هر کاری تواناست و همان طور که توانایی آفرینش انسان را از نطفه‌ی مرد دارد، می‌تواند با دمیدن نیز، انسانی بیافریند؛ چنان که می فرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [آل عمران: ۵۹]

همانا آفرینش عیسی برای الله همانند آفرینش آدم بود که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: به وجود بیا؛ پس به وجود آمد.

هیچ کاری از قدرت الله، خارج نیست و هرگاه الله، اراده‌ی پدید آمدن چیزی را بکند، فقط کافی است بگوید: به وجود بیا؛ پس به وجود می‌آید. بدین‌سان عیسی بن مریم علیها السلام باردار شد و عیسی را به دنیا آورد. گفته می‌شود: عیسی، به اندازه‌ی سایر جنین‌ها در شکم مادرش نماند؛ بلکه از زمانی که مریم باردار شد تا هنگامی که وضع حمل کرد، مدت زیادی طول نکشید. نحوه‌ی به دنیا آمدن عیسی علیها السلام نیز یک نشانه بود؛ به عبارت دیگر، نحوه‌ی وضع حمل مریم علیها السلام یکی از نشانه‌های الهی به‌شمار می‌رود. درد زایمان، مریم را به سوی تنه‌ی خرمایی کشاند. الله متعال می‌فرماید:

﴿قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا ۝۲۳﴾ [مریم: ۲۳]

(مریم) گفت: ای کاش قبل از این مرده و از یادها رفته بودم.

مریم، آرزوی مرگ نکرد؛ بلکه آرزو نمود که ای کاش مرگش پیش از اینکه به چنین آزمونی مبتلا شود، از دنیا رفته بود. یعنی آرزو کرد که ای کاش چنین اتفاقی تا زمان مرگش، برای او پیش نمی‌آمد.

﴿فَنَادَاهَا مِنَ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ۝۲۴﴾ [مریم: ۲۴]

آن‌گاه از فرودستش ندایش داد که اندوهگین مباش. پروردگارت زیر پایت چشمه‌ی آبی پدید آورده است.

چشمه‌ای که زیر درخت خرما جاری شد.

﴿وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ الْتَّحْلِةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا ۝۲۵﴾ [مریم: ۲۵]

و تنه‌ی خرما را به سوی خودت تکان بده تا برایت خرمای تازه بریزد.

زنی که درد زایمان دارد، تنه‌ی خرما را تکان می‌دهد تا برایش خرمای تازه بریزد؛ خرمایی که وقتی روی زمین می‌افتد، خراب نمی‌شود! حال آن‌که معمولاً این‌گونه نیست؛ زیرا زن در چنین وضعیتی ضعیف می‌شود و درخت خرما نیز از پایین تنه تکان نمی‌خورد؛ بلکه از قسمت بالا تکان می‌خورد. هم‌چنین اگر خرما، از بالا روی زمین بیفتد، خراب می‌شود؛ ولی الله متعال می‌فرماید:

﴿تُسْقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا ۝۲۵ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا ۝۲۶﴾ [مریم: ۲۵، ۲۶]

...تا برایت خرمای تازه بریزد؛ و بخور و بنوش و چشمانت روشن باد.

الله اکبر! این، از نشانه‌های الله عز وجل بود و الله، بر هر کاری تواناست.

مریم، پس از زایمان، کودک را برداشت و نزد قومش برد. او، ازدواج نکرده بود و حال، کودکی در آغوش داشت که او را به دنیا آورده بود. قومش، او را به بدکاری متهم کردند و گفتند:

﴿يَأْتِيَنَّكَ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوِيًّا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا ۝﴾ [مریم: ۲۸]

ای خواهر هارون! نه پدرت آدم بدی بود و نه مادرت بدکاره.

گویا به او گفتند: چطور به خود اجازه دادی که مرتکب زنا شوی! پدر و مادرت، این کاره نبودند. این آیه، اشاره‌ای به این است که اگر کسی، مرتکب زنا شود، دور از انتظار نخواهد بود که نسلش نیز به چنین عملی گرفتار شوند! پناه بر الله. همان‌طور که گفته‌اند: «هرکس، زنا کند، با نزدیکان خودش زنا خواهند کرد».

قوم مریم، به او گفتند: نه پدرت، آدم بدی بود و نه مادرت، زنی بدکاره. الله عز و جل در دل مریم انداخت که به سوی نوزاد اشاره کند. وقتی به سوی نوزاد، اشاره کرد، او را مسخره نمودند و گفتند: با نوزادی که در گهواره است، چگونه سخن بگوییم؟ معقول نیست! ولی آن نوزاد، لب به سخن گشود و این سخن عجیب را بر زبان آورد:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۝ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ

وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۝ وَبَرًّا بِوَالِدِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۝﴾

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۝﴾ [مریم: ۳۰، ۳۳]

من، بنده‌ی الله هستم که به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است. و هر جا که باشم مرا پرخیز و برکت نهاده و مرا تا زنده‌ام، به نماز و زکات سفارش نموده است. و مرا نسبت به پدر و مادرم نیکوکار نموده و مرا سرکش و تیره‌روز نگردانیده است. و (به فضل پروردگار) روزی که متولد شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم، از سلامتی برخوردارم.

تعجب نکنید که چگونه یک نوزاد سخن گفت؛ زیرا قدرت الله، فراتر از همه چیز است. آیا غیر از این است که روز قیامت، دست‌ها، پاها، زبان و پوستمان به سخن می‌آیند و بر ضد ما گواهی می‌دهند؟ آیا مگر زمین به فرمان پروردگارش، خبرهایی را که در خود دارد، بازگو نمی‌کند؟ زمین، روز قیامت، تمام اعمال و سخنانی را که بر روی آن گذشته است، بازگو می‌نماید. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۗ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ۗ﴾ [الزلزلة: ۴، ۵]

زمین، خبرهایش را در آن روز بازگو می‌کند. زیرا پروردگارت به آن حکم کرده است.

آری؛ عیسی علیه السلام این سخنان بزرگ و پرمحتوا را در حالی بر زبان آورد که نوزاد و در گهواره بود؛ هفت جمله‌ی زیبا. اما دومین کسی که در گهواره سخن گفت، پسر بچه‌ی داستان «جریج» بود. جریج، مردی عابد بود که گوشه‌نشینی در صومعه‌ای را برگزید و دور از مردم زندگی می‌کرد. عزلت و گوشه‌نشینی، زمانی خوب است که اختلاط و هم‌نشینی با دیگران، زیان‌بار باشد؛ و گرنه، هم‌نشینی با دیگران و زندگی جمعی، به مراتب بهتر است. چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصِيرُ عَلَىٰ أَذَاهُمْ خَيْرٌ مِنَ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصِيرُ عَلَىٰ أَذَاهُمْ»^(۱). یعنی: «مؤمنی که با مردم و در میان آن‌ها زندگی می‌کند و بر اذیت و آزارشان، شکیباست، بهتر از مؤمنی است که از مردم، کناره‌گیری می‌کند و در برابر اذیت آزارشان شکیبایی نمی‌ورزد».

اما اگر هم‌نشینی با مردم، برای دین انسان، زیان‌بار باشد، باید از آن‌ها کناره‌گیری کند و دینش را حفظ کند. همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الرَّجُلِ عَنَّمْ يَنْبُعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ يَفْرُ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ»^(۲). یعنی: «زمانی فرا می‌رسد که بهترین مال و دارایی مسلمان، گوسفندان اوست که به دنبال آن‌ها، به کوه‌ها و مناطق پرباران می‌رود تا دینش را از فتنه‌ها، حفظ کند».

جریج نیز برای عبادت الله، در صومعه‌ای، خلوت گزیده بود. روزی مادرش به دیدنش آمد و او، مشغول نماز بود. مادر، صدایش زد؛ جریج با خود گفت: خدایا! چه کار کنم؟ آیا نمازم را بشکنم و جواب مادرم را بدهم یا نمازم را تمام کنم؟ و به نمازش ادامه داد.

(۱) صحیح است؛ روایت: ابن ماجه (۴۰۳۲)، احمد در مسندش (۴۳/۲) و (۳۶۵/۵)، بغوی در مسند ابن الجعد (۷۴۵)، و بخاری در الأدب المفرد (۳۸۸) از طریق اعمش از یحیی بن وثاب از ابن عمر به صورت مرفوع؛ و در الزهد (۱۲۴۶) نیز از همین طریق روایت شده است؛ با این تفاوت که ابوصالح، جایگزین یحیی می‌باشد. علامه آلبنانی رحمته الله این روایت را در صحیح الجامع (۶۶۵۱) صحیح دانسته است.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۱۸، ۳۰۵۵، ۶۰۱۴، ۶۵۶۱) به نقل از ابوسعید خدری رضی الله عنه.

مادر جریح، روزی دیگر، برای دیدن فرزندش به صومعه آمد. این بار نیز جریح، مشغول نماز بود و وقتی مادرش، او را صدا زد، جواب نداد و نمازش را قطع نکرد. مادر از آن جا رفت و روز سوم به دیدن فرزندش آمد و باز هم همین اتفاق افتاد. مادر جریح که از این وضعیت، ناراحت شد، دعا کرد و گفت: پروردگارا! تا زمانی که نگاهش به چهره‌ی زنان بدکار نیفتد، او را نمیران.

نگاه کردن به چهره‌ی زنان بدکار، سرآغاز فتنه است؛ زیرا نگاه کردن به چهره‌ی زنان، فتنه‌انگیز است و چه بسا انسان را دل‌باخته و فریفته‌ی زن می‌گرداند. بنابراین، اگر زنی، بدکاره باشد، هر آن احتمال دارد انسان به گناه و معصیت بزرگ‌تر دچار شود.

در هر حال، مادر جریح که ناراحت شده بود، برای فرزندش بددعایی کرد. از این بخش حدیث، چنین برداشت می‌شود که وقتی انسان، مشغول نماز باشد و پدر یا مادرش، او را صدا بزنند، باید نمازش را قطع کند و جواب آن‌ها را بدهد؛ البته به شرطی که مشغول نماز فرض نباشد. اما اگر نماز فرض باشد، جایز نیست که انسان، نمازش را بشکند تا جواب پدر و مادرش را بدهد. و اگر نماز نفل باشد، باید جواب والدینش را بدهد؛ مگر این‌که پدر و مادر، آدم‌های توانایی باشند که خود از عهده‌ی کارهایشان برآیند. اگر پدر و مادر، بدانند که فرزندشان، در نماز است، او را معذور می‌دانند؛ لذا نمازگزاری که پدر یا مادرش او را صدا می‌زنند، باید با آواز گلو یا گفتن «سبحان‌الله» یا بالابردن صدای آیه‌ای که تلاوت می‌کند یا دعایی که می‌خواند، به آن‌ها اعلام نماید که مشغول نماز است. البته همان‌طور که گفتم، این در صورتی‌ست که پدر و مادر، زمین‌گیر و درمانده نباشند و درک کنند که فرزندشان به‌خاطر نماز، جوابشان را نمی‌دهد. به عنوان مثال: اگر سنت صبح را می‌خواندید و پدرتان شما را صدا زد، در صورتی که آدم نرم‌خویی‌ست، با آواز گلو یا گفتن «سبحان‌الله» و یا به هر یک از روش‌های مذکور، به او خبر دهید که مشغول نماز هستید. اما اگر پدرتان جزو کسانی‌ست که دوست دارند، حرفی بالای حرفشان نباشد، نمازتان را قطع کنید و جوابش را بدهید.

البته شکستن یا قطع کردن نماز فرض، فقط در زمان ضرورت، جایز است؛ مثلاً مشغول نماز فرض هستید و شخصی را می‌بینید که نزدیک است در چاه بیفتد یا در

دریا غرق شود و یا در آتش بسوزد؛ در چنین مواردی، نماز خود را قطع کنید و به یاد داشته باشید که قطع کردن نماز فرض، فقط در شرایط اضطراری جایز است.

نکته‌ی دیگری که از این بخش حدیث، برداشت می‌کنیم، اینست که دعای پدر و مادر، خیلی زود اجابت می‌شود و اگر پدر یا مادری برای فرزند خود، بددعایی کنند، دعایشان می‌گیرد و الله متعال، دعایشان را می‌پذیرد. لذا باید خیلی دقت کنیم که پدر و مادر، ما را بددعایی نکنند.

این حدیث، بیان‌گر اینست که گاه دل‌سوزی و محبتی که الله ﷻ در سینه‌ی پدر و مادر، گذاشته، تحت تأثیر پاره‌ای از مسایل مانند خشم و غضب، کم‌رنگ می‌شود و حتی از میان می‌رود. زیرا بددعایی این مادر، بسیار سنگین و بزرگ بود و با وجود تمام محبتی که به فرزندش داشت، دعا کرد تا زمانی که نگاه پسرش به زنان بدکار نیفتد، از دنیا نرود. زیرا سه‌بار به ملاقات فرزندش رفت؛ ولی از آن‌جا که فرزندش، مشغول نماز بود و جوابش را نداد، مادر، خشمگین شد و برای پسرش بددعایی کرد. مردم، از جریح و عبادتش سخن می‌گفتند تا این‌که زنی بدکاره، تصمیم گرفت جریح را از راه به‌در کند.

از داستان جریح، چنین برداشت می‌کنیم که اگر انسان، در خوشی‌های زندگی، پروردگارش را بشناسد و از یاد او غافل نشود، الله متعال نیز در سختی‌ها، بنده‌اش را یاری می‌کند. این مرد عابد، همواره به یاد خدا بود و آن‌گاه که گرفتار این آزمایش بزرگ شد، الله متعال، نجاتش داد؛ چنان‌که از فتنه‌گری و فریبکاری این زن، محفوظ ماند و هیچ توجهی به آن زن نکرد. چوپانی در آن اطراف بود که برای استراحت به صومعه‌ی جریح می‌آمد. این زن بدکاره که از جریح ناامید شده بود، به سراغ چوپان رفت؛ با هم خلوت کردند. در نتیجه آن زن، باردار شد. متهم ردیف اول، جریح بود؛ گفتند: جریح با این زن زنا کرده و این، بچه‌ی اوست و بدین‌سان به جریح، تهمت زنا زدند، بر سرش ریختند و صومعه‌ی او را ویران کردند. جریح، از آن‌ها خواست که بچه را نزدش بیاورند. وقتی بچه را نزدش آوردند، به آرامی به شکم بچه زد و گفت: پدرت کیست؟ به امر الله، نوزاد به سخن درآمد و گفت: فلان چوپان. بنی اسرائیل با دیدن این صحنه، شرم‌منده شدند و به سوی جریح آمدند و او را می‌بوسیدند و بر او

دست می‌کشیدند؛ گفتند: اگر بخواهی صومعهات را از طلا بازسازی می‌کنیم. گفت: خیر؛ بلکه مانند گذشته آن را از گل و خاک بسازید. و آنها نیز همین کار را کردند. بدین‌سان نوزادی که در گهواره بود، به سخن درآمد و گفت: پدرم، فلان‌چوپان است. برخی از علما، از این حدیث، چنین برداشت کرده‌اند که زنازاده، به پدرش نسبت داده می‌شود؛ زیرا جریح از این نوزاد سؤال کرد، پدربت کیست؟ و او، جواب داد: فلان‌چوپان. و پیامبر ﷺ این داستان را از آن جهت برای ما بازگو کرده است که از آن استفاده ببریم و پند بگیریم. لذا اگر زناکار، منکر بچه نشود و زنازاده، خواهان پیوند نسبی با او باشد، حرفش پذیرفته می‌شود. البته این دیدگاه عده‌ی اندکی از علماست و بیش‌تر علما بر این باورند که زنازاده به زناکار نسبت داده نمی‌شود. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»^(۱) یعنی: «بچه متعلق به صاحب رختخواب است و به زناکار، سنگ تعلق می‌گیرد»^(۲). کسانی که قایل به نسبت دادن بچه به زناکار هستند، گفته‌اند: این، مربوط به زمانی‌ست که کسی مانند صاحب رختخواب، مدعی باشد. در این حالت، بچه به صاحب رختخواب تعلق می‌گیرد؛ ولی اگر کسی، مدعی نباشد و زناکار، خود، زنازاده را به خود نسبت دهد، بچه، از آن او می‌شود؛ زیرا جبراً بچه‌ی اوست و از نطفه‌ی او، درست شده است و چون پدری شرعی ندارد، به زناکار، تعلق می‌گیرد. طرفداران این دیدگاه، گفته‌اند: بدین‌سان نسب این بچه نیز ضایع نمی‌شود؛ زیرا اگر پدرش مشخص نباشد، به مادرش نسبت می‌یابد و بدین‌سان نسبش از میان می‌رود.

این حدیث، نشان می‌دهد که جریح، مردی صبور و شکیبیا بوده است؛ زیرا وقتی تبرئه شد، از آنان انتقام نگرفت و با آن‌که راضی بودند صومعه‌اش را از طلا بازسازی کنند، قناعت ورزید و از آنها خواست که صومعه‌اش را مثل گذشته از خاک و گل بسازند.

(۱) بخاری، ش: (۲۰۵۳، ۲۲۱۸، ۲۴۲۱، ۲۷۴۵، ۴۳۰۳، ۶۷۴۹، ۶۷۶۵، ۶۸۱۷، ۷۱۸۲)، و مسلم، ش: ۱۴۵۷ به نقل از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها. نیز روایت بخاری، ش: ۶۸۱۸ و مسلم، ش: ۱۴۵۸ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) یعنی: هیچ حقی نسبت به بچه ندارد. [مترجم]

و اما سومین نوزادی که سخن گفت، کودکی بود که در آغوش مادرش شیر می‌خورد. اشراف‌زاده‌ای زیبا و خوش‌قیافه سوار بر اسبی گران‌بها و قیمتی از آن‌جا گذشت. مادر، آرزو نمود که خداوند عز و جل پسرش را مثل این مرد بگرداند. کودک، پستان مادرش را رها کرد و گفت: پروردگارا! مرا مثل این مرد نگردان. پیامبر صلی الله علیه و آله با قرار دادن انگشت اشاره اش در دهان و مکیدن آن، نحوه‌ی شیر خوردن کودک را به تصویر کشید. و فرمود: «سپس زنی را دیدند که گروهی، او را کتک می‌زدند و به او دزد و زناکار می‌گفتند و او، می‌گفت: الله، برای من کافی‌ست و او، بهترین کارساز است. مادر کودک، با دیدن این صحنه دعا کرد و گفت: خدایا! فرزندم را مثل این زن نگردان. نوزاد، پستان مادرش را رها نمود و گفت: پروردگارا! مرا مثل او بگردان. بدین ترتیب مادر و فرزند، با هم سخن گفتند؛ مادر که تعجب کرده بود، پرسید: مردی خوش‌قیافه دیدم؛ دعا کردم که خداوند عز و جل تو را مثل او بگرداند. ولی تو گفتی: خدایا! مرا مثل او مگردان. چرا؟ کودک جواب داد: زیرا او، مردی ستمکار بود؛ لذا از الله خواستم که مرا مثل او نگرداند. ولی آن زن که او را به زنا و دزدی متهم می‌کردند، نه دزدی کرده بود و نه زنا؛ و چون زن باایمانی بود، از خدا خواستم که مرا مثل او بگرداند. یعنی همانند آن زن که می‌گفت: «الله، برای من کافی‌ست و او، بهترین کارساز است»، کارم را به الله سپردم و دعا نمودم که هیچ‌گاه مرتکب زنا و دزدی نشوم.

این، یکی از نشانه‌های الهی‌ست که این کودک، درک می‌کند، دوران‌دیش است، می‌اندیشد و با علم و آگاهی، می‌گوید: آن مرد، ستم‌گر بود؛ از این‌رو دعا کردم که خداوند عز و جل مرا مثل او نگرداند. و نیز دریافت که آن زن مظلوم، کارش را به الله عز و جل سپرد. لذا این درک و شعور، و علم و آگاهی کودک، یکی از نشانه‌های الهی به‌شمار می‌رود. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که الله متعال، بر هر کاری توانست و هر امر خارق‌العاده‌ای که پیش می‌آید، نشانه‌ای از نشانه‌های الهی‌ست که گاه در قالب معجزات پیامبران نمایان شده و گاه برای تأیید دوستان خدا.

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

مجله عقیده
سایت